سیری در رساله حقوق امام سجاد علیه‌السلام

(جلد اوّل)

مؤلف: حضرت آیت الله میرسید محمد یثربی (دامت برکاته)

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین علیهماالسلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

مقدمه

الحمد للّه ربُّ العالمین و صلی اللّه علی سیدنا محمد و آله الطـاهرین و لَعنَـة اللّه عَلَی اءَعدائهم اجمعین.

قبل از ورود به بحث پیرامون کلمـات امـام سـجاد حضـرت زیـن العابـدین علیه‌السلام در «رساله حقوق» آشنایی مختصری با صاحب این سخنان ضـروری مـی نماید.

از زمانهای بسیار دور کتابهای اخلاقی و حقوقی فراوانی تدوین یافتـه، ولـی کمتر نگارنده و صاحب مکتبی را می شناسیم که نمونه کامل عملی و نمود عینی گفته ها و اندیشه های خود باشد؛ از این رو شناخت و آشنایی با زندگی و سیره عملی وجود مبارک امام زین العابدین علیه‌السلام بسیار مفید و موثر است.

بنابر قول مشهور ولادت آن حضرت در سال 38 ه. ق [1] و بنا به نقل دیگری در سال 36 ه. ق [2] مـی باشـد و مورّخـان بـا اخـتلاف اقـوال روز ولادت آن حضرت را پنجم شعبان [3] و نیمه جمادی الثانی [4] ذکر کرده اند.

بنابر قول مشهور، مادرش شهربانو نام دارد و سلامه یا غزاله نیز گفته انـد [5]، که مورخان نوعا این خانم را دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی دانسـته انـد. برای موضوع بحث ما هیچ یک از این دو نکته شایان توجه نیست؛ اگرچـه هـر یک در جای خود، شایسته تحقیق و بررسی است، ولی مهم این است: کسانی که در ولادت آن حضرت، قول سال 38 ه. ق و این که شهربانو دختر یزدگرد اسـت را تضعیف کرده اند، دلیل متقن و محکمی برای مدعایشان ندارند و آنچه که ذکر نموده اند، وجوه استحسانی و قابل جواب است؛ بنابراین دلیلی وجود نـدارد کـه ما نظر مشهور مورخان را، چه درباره سال ولادت و چه درباره مادر آن حضرت نپذیریم.

برجستگی عمده در تاریخ زندگی امام سجاد علیه السلام همان روزهای آغازین محرم سال 61 ه. ق است و از همان ایام است که نام و یاد آن حضرت، در تاریخ مورد توجه قرار گرفته است، که از این منظر نیز به واقعه عاشورا و جایگاه حضرت در آن ایام به طور مستقیم نخواهیم پرداخت؛ گرچه این مطلب هم به طور مستقل شایسته بحث و بررسی است.

آنچه که ما در مقام نقل و تحقیق آن هستیم، بیان گوشه ای از تجلّی شخصیّت آن حضرت بعد از واقعه عاشورا، تا زمان وفات است که اگر تاریخ شهادت امام سجاد علیه السلام را سال 95 ه. ق [6] بدانیم، یک دوره 35 ساله بسیار پرماجراست، که در حقیقت می خواهیم نور وجود حضرت را در آن روزگار تیره و تار، که هر روزش تاریک تر از روز قبل است، دریابیم.

حضرت سیدالشهدا علیه السلام در سخنی، مردم آن زمان را این گونه توصیف می فرمایند:

النّاس عَبیدُ الدّنیا، و الدّین لَعِق [7] علی اَلسِنَتِهم، یحوطُونَهُ ما درَّت معایشُهُم، فاذا مُحِّصوا بالبلاء قَلَّ الدَّیّانون [8].

«مردم به صورت قضیه مهمله عمدتا بندگان دنیایند و دینداری و حظ و بهره آنان از دین، مانند انسان گرسنه ای است که بهره اش از غذا، فقط تغذیه حس چشایی است».

این تعبیرات اباعبداللّه علیه السلام، در توصیف و تبیین وضعیت اجتماعی، و جوّ حاکم بر افکار و اندیشه های مردم آن زمان بسیار لطیف و در نتیجه، روانشناسی اجتماعی آن روزگار است.

امام علیه السلام به این نکته اشاره می فرمایند که دین به اعماق وجود انسانهای آن زمان نفوذ نکرده و همه وجود آنان را سرشار نکرده بود. میزان دینداری مردم و

بهره آنها از دین و احکام الهی، همان بهره ای است که انسان گرسنه از شیرین کردن دهان خود می برد و در نتیجه امام علیه‌السلام بعد از این عبارت می فرمایند: این مردم که دین را اینگونه تلقی کرده بودند، یحوطونه ما درَّت معایشهم تا زمانی که معیشت و زندگی آنها می طلبید و به آنها اجازه می داد حول محور دین می چرخیدند، اما اگر زمانی پای امتحان به میان می آمد که باید برای حمایت از دین اقدامی عملی و جدی می کردند و این حمایت با گوشه ای از منافع آنها منافات داشت قلّ الدَّیّانون پایبندان و معتقدان به دین، بسیار کم یافت می شدند.

این وضعیت اجتماعی آغاز دوران امامت امام سجاد علیه‌السلام بود و باید مقایسه شود بین این روحیه حاکم بر اجتماع و این مقدار دینداری و تعبد به موازین و احکام شرع با آنچه که امیرالمومنین علیه‌السلام در خطبه پنجاه و ششم نهج البلاغه می فرمایند:

و لقد کنَّا مع رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله نقتُلُ آباءَنا و ابناءَنا و اخوانَنا و اءَعمامَنا ما یزیدُنا ذلک الا ایمانا و تسلیما [9].

«ما در روزهای آغازین ظهور دین همراه با رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله، دست به شمشیر می بردیم و پدر، فرزند، برادر و عموهایمان را می کشتیم، اما این قتل و کشتار ارحام و نزدیکان تنها باعث تقویت ایمان و ثبات قدم، در اعتقاداتمان می شد».

حالا چنین شرایطی را با آنچه که از امام سوم، سیدالشهدا علیه‌السلام نقل کردیم مقایسه کنید. ایمان آنچنان در اعماق وجود مسلمین صدر اسلام، رسوخ کرده بود که برای صیانت از ایمان و اعتقاداتشان، عزیزترین کسان خود را می کشتند و این را موجب استواری دین و ایمان می دانستند و به همین دلیل است که

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمودند اصحاب و یاران باوفای حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اینگونه بودند که: حَمَلو بصائرهُم علی اءَسیافِهم [10] در حقیقت شمشیر آنها چشم داشت؛ یعنی با بصیرت می جنگیدند، و به خاطر دین با آگاهی هر نوع محنت و رنجی را تحمل می کردند.

اما در یک سوم باقیمانده از قرن اول، رسوم اخلاقی نه تنها فراموش شد، بلکه به ضدارزش مبدل شد. عمل به منهیات شرع و ارتکاب محرمات، موجب فخر بر یکدیگر و تظاهر به آنها موجب عزت اجتماعی شده بود و در یک کلمه می توان گفت: جامعه اسلامی قبل از آن زمان هر چند منافقانه پاسدار و نگهبان مظاهر دینی بود، ولی در زمان امام سجاد علیه‌السلام، همین مظاهر مسلمانی هم، به کلی رنگ باخته بود و دیگر نشانه ای از دین و دینداری در جامعه یافت نمی شد. گویی پیش بینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به همین زودی محقق شده بود که فرمودند:

سیاءتی زمان علی امّتی لا یبقی من القرآن الا رسمُه، و لا من الاسلامِ الا اسمه، یُسمّون به و هم اءبعدُ الناس منه، مساجدهم عامرة و هی خراب من الهُدی [11].

«روزگاری بر امت من می آید که از قرآن چیزی نمی ماند جز نوشتاری و از اسلام جز نامی. مردم را مسلمان می نامند، اما همین مردم دورترین افراد از اسلام خواهند بود. مسجدهای آنها از نظر شکل و صورت ظاهری بهتر و اجتماعات مردم بسیار پررونق و آبرومندتر خواهد بود، اما بهره آن مساجد، از نظر هدایت و صحت عمل و ایمان مردم، در نهایت ضعف است».

در هر حال، فساد و فحشا جایگزین عفت اجتماعی شد و مجالس می گساری، آوازخوانی و موسیقی به حد وفور، شیوع پیدا کرده بود، به گونه ای که خنیاگران و رقاصه ها از بالاترین منزلت اجتماعی برخوردار بودند [12].

ارتکاب منهیات و محرمات به حسب ظاهر به مقدار زیادی قوت گرفت؛ چرا که دستگاه حکومتی، خود مروج این مفاسد بود و رواج این سرگرمی ها را بین مردم، بهترین عامل تحکیم حکومت خود می دانست و اساسا قداست زدایی از نبوت و خاندان نبوت علیهم‌السلام، در دستور کار دستگاه حکومت قرار گرفته بود، به گونه ای که حجاج بن یوسف، آنقدر مقام و منزلت عبدالملک مروان را بالا برده بود که می گفت:

خَطَبَ الحَجّاج بالکوفة فذکر الَّذین یزرون قبرَ رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله سلم بالمدینة، فقال: تَبًّا لهم! انَّما یطوفون باءعواد و رِمَّة بالیة! هلّا طافوا بقصر اءمیرالمومنین عبدالملک! اءلا یعلمون اءنَّ خلیفةَ المرءِ خیر من رسولهِ! [13].

«در مورد کسانی که به زیارت قبر رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می رفتند، گفت: خدا آنها را مرگ دهد! آنها به طواف و زیارت چوبها و استخوانهای پوسیده می روند! چرا به طواف قصر امیرالمومنین عبدالملک نمی روند؟ مگر نمی دانند که خلیفه و فرمانروای انسان از پیامبرش بهتر است؟».

جالب این است، اصحابی که از زمان رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باقی مانده بودند، گرفتار همین فتنه ها، مفاسد و خودباختگی ها شدند که واقعا انسان باید برای حسن عاقبت به خدا پناه ببرد.

عبداللّه بن عمر فرزند خلیفه دوم که یکی از صحابه است، در آغاز خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام حاضر به بیعت با آن حضرت نشد و تا آخر هم بیعت نکرد، اما در زمان خلافت عبدالملک مروان، آن چنان برای بیعت با خلیفه، عجله به خرج می دهد که می خواهد با نماینده خلیفه که حجاج بن یوسف [14] است بیعت کند؛ بنابراین شبانه خود را به دارالاماره می رساند تا با او بیعت کند و حجاج برای این که او را تحقیر کند، می گوید: من فعلا مشغول

محاسبه بیت المال و خزانه ام، وقت ندارم با تو دست بدهم، با پای من بیعت کند و عبداللّه بن عمر برای این که بیعتش محقق شود، با پای او بیعت می کند و این روایت را بیان می کند که: مَن مَاتَ و لا امامَ لَهُ مَاتَ مَیتَة جَاهِلِیَّة هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد همانند مردم جاهلیت مرده است. من می ترسم اگر امشب بیعت نکنم و بمیرم، همراه با مردم عصر جاهلیت محشور شوم [15].

آنقدر مردم در این زمان تحقیر می شوند، که ابن ابی الحدید می نویسد:

و کانت بنواُمیّةَ تَختم فی اءعناق المسلمین، کما تُوسمُ الخیل علامة لاستعبادِهم [16].

«همانگونه که گله های شتر و اسبان را داغ می نهاده و علامت گذاری می کردند تا اشتباه نشود که این حیوان در مالکیت فلان شخص است، بنی امیه نیز به گردن های مردم داغ می گذاشتند که اینها بندگان معاویه، یزید و بنی مروان هستند».

این مورخ، در مورد مسلم بن عقبه، سرکرده سپاهی که به مدینه آمده و واقعه اسف بار «حرّه» [17] را به وجود آورده بود، نوشته است:

بایعَ مسلم بنُ عقبة، اهل المدینة کافَّة و فیها بقایا الصحابة و اءولادها و صلحاء التابعین، علی اءنَّ کلا منهم عبد قِنّ لامیرالمومنین یزید بن معاویة [18].

«مسلم بن عقبه مردم مدینه را ملزم به بیعت کرد در حالی که در میان مردم مدینه بقایای صحابه و فرزندان آنها و صلحا تابعین بودند و وقتی بیعت می گرفت نمی گفت شما بیایید با خلیفه بیعت کنید، بلکه می گفت: بیعت کنید و بپذیرید که شما بنده زرخرید یزید بن معاویه هستید».

وی نقل می کند:

و نَقشوا اءكفُّ المسلمين عَلامَة لاسترقَاقهم، كما يُصنَع بـالعُلوج مِـنَ الـرّوم و الحَبَشَة [19].

«دستهای مردم را به این عنوان نقش و مهر می زدند که اینها رق و برده اند و شاید خال کوبی از همان زمان سنت شده باشد همچنان که سنت بود برده هـایی که از روم و حبشه می آوردند روی دستانشان علامت گذاری می کردند».

خیلی عجیب است؛ وقتی انسان، تاریخ آن روزگار را خوب مطالعه مـی کنـد در می یابد که بنی امیه تا چه حد در تحقیر مردم و حتـی صـحابه باقیمانـده از زمان رسول اللّه ﷺ تلاش می کردند و اساسا هیچ حرمت، جایگاه و منزلتـی برای انسان ها و مسلمانان قائل نبودند؛ نمونه ای از آن را می خوانیم:

قراء الحجّاجُ فی سورة هود «یا نوح انَّه لیس من اءَهلَکَ انَّهُ عمل غیرُ صالح» [20] فَلَم یدرِ کَیفَ یَقرَاءُ «عمل» بالضَّمِّ و التَّنوین، اءَو «عمل» بالفتح فَبَعَثَ حِرَسـیّا فقال: ایتِنی بِقَاری ء، فاءُتی بِه، و قَد ارتَفَعَ الحجَّاج عن مَجلِسه، فَحَبسـه و نَسـیَه حتَّی عرَض الحجّاج حبسه بعد ستة اءشهُر، فلّما اءنتهی الیه قال له: فیم حُبِسـتَ؟ قال: فی ابنِ نوح، اءصلحَ اللّه الامیر، فاءمر باطلاقه [21].

«نوشته اند روزی حجاج در حال خواندن قرآن، به این آیه رسید: یا نوح انَّـه لیس من اَهلَکَ انَّهُ عَمَلَ غَیرَ صَالِح، در اعراب این قسمت از آیه متحیر ماند کـه «عمل» چگونه خوانده می شود. یکی از ادبای معروف زمان را برای تبیین آیـه احضار کرد. در این میان، اتفاقی افتاده و خبری برای حجاج آورده بودند؛ مامور آوردن ادیب، او را به زندان انداخت تا حجاج در فرصتی مناسب او را ملاقـات کند. شش ماه از این ماجرا گذشت. حجاج برای تشفی دل به زندان رفته بـود و از زندانیان علت زندانی شدنشان را می پرسید. به این ادیب که رسید گفـت: تـو چرا در زندانی؟ گفت: مرا پسر نوح به زندان فرستاده. در آن جا حجـاج فهمیـد

که او همان ادیبی است که برای تبیین اعراب آیه، احضار شده بود پس دستور آزادی او را صادر کرد».

این نمونه ای از بی اعتنایی به حرمت شخصیّت و زندگی مردم است و از این نوع استخفاف و تحقیر، در آن روزگار فراوان می توان یافت، تا جایی که مردم از نظر روانی باور کرده بودند که موجودات پست و حقیری هستند. خلاصه، همه ملکات اخلاقی، مکارم و حقوق انسانی از بین رفته بود.

در چنین دورانی، امام سجاد علیه‌السلام در قالب دعا به احیای فضیلت های فراموش شده اهتمام می ورزد و در حقیقت صحیفه سجادیه و ادعیه منقول از آن حضرت به طور عام و دعای مکارم الاخلاق و ابوحمزه ثمالی به طور خاص، مانند آیینه هایی هستند که می توان چهره اجتماعی آن زمان را در آن به خوبی تماشا کرد و تلاش، زحمت و نقش آن حضرت را در میان مردمی که زیر سلطه حاکمان، همان فضایل و منزلتهای عقلانی و عاطفی خود را از دست داده بودند، مشاهده کرد؛ که در واقع این مطالب مبین منزلت حقیقی انسانهاست و جالب این است که امام سجاد علیه‌السلام سخنان خویش را صرف نظر از آن ویژگیهای روحی در میان مردم بیان فرموده اند، که خاصه و عامه نیز نقل کرده اند.

ابن ابی الحدید نقل می کند که امام سجاد علیه‌السلام فرمودند:

ما بمکّة و المدینة عشرون رجلا یُحِبُّنا [22].

«بیست نفر در مکه و مدینه یافت نمی شدند که ما خانواده رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله را دوست داشته باشند».

و جالب این است که به شهادت تاریخ آن هم نه تاریخ شیعه و دوستان، بلکه تاریخی که بیشتر، از مخالفان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام برجای مانده است این امام همام به بهترین وجه به این ادعیه و سخنان، عمل می کرده اند؛ به گونه ای

که اعجاب و تحسین همگان را برانگیخته است و چه زیباست که ما این سخنان و سخنان اخلاقی، ملکات و فضایل انسانی آن حضرت را از زبان مخالفان و دشمنان بشنویم، که به قول شاعر:

خوشتر آن باشد که سرّ دلبران گفته آید در زبان دیگران

امام سجاد علیه‌السلام از دیدگاه اهل تسنن

جاحظ، یکی از ادبای معروف که مخالفت او با اهل بیت علیهم‌السلام مشهور است، درباره امام سجاد علیه‌السلام چنین می گوید:

و اما علیٌّ بن الحسین بن علیّ فلم اءرَ الخارجیَّ فی اءمره الا کالشیعیِّ و لم اءرَ الشّیعیَّ الا کالمعتزلیِّ و لم اءرَ المعتزلیَّ الا کالعامیِّ و لم اءر العامیَّ الا کالخاصیِّ و لم اءجد اءحدا یتماری فی تفضیله و یشُکّ فی تقدیمه [23].

«اما علی بن الحسین، درباره او خارجی را چون شیعه، شیعه را چون معتزلی، معتزلی را چون عامی و عامی را چون خاص دیدم. کسی را ندیدم که در فضیلت و یا در مقدم بودن او شک داشته باشد.

این توصیفی است که یک مخالف، از وجود مقدس حضرت زین العابدین علیه‌السلام دارد. زهری، از دیگر علمای عامه می گوید:

ما رایت قرشیّا اءفضلُ من علیِّ بن الحسین علیه‌السلام [24].

«من هیچ قریشی را برتر از علی بن الحسین علیه‌السلام ندیدم. »

در جای دیگر می گوید:

و ما رایت احدا کان اءفقهُ منه [25].

«من هیچ کس را فقیه تر از علی بن الحسین علیه‌السلام ندیدم».

ذهبی، یکی از مورخان اهل سنت، از شخصی به نام جویریة بن اسماء، نقل می کند:

ما اكلُ عليٍّ بن الحسين بقرابته من رسول اللّه ﷺ درهما قطُّ [26].

خیلی تعبیر عجیبی است، می گوید: علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام، به واسطه قرابت و نزدیکی با پیامبر ﷺ، درهمی استفاده نکرد؛ یعنی از آن وابستگی و قوم و خویشی خود با رسول اللّه ﷺ کمترین بهره ای تدارک ندید. و ابن عساکر از قول یونس بن بکیر، از محمد بن اسحاق نقل می کند که:

کان ناس من اءهل المدینة یعیشون، لا یدرون من اءین کان معاشهم، فلمّا مات علیُّ بن الحسین، فقدوا ما کانوا یؤ تَون به باللیل [27].

«عده ای در مدینه بودند که زندگی شان به سهولت اداره می شد و نمی دانستند زندگی آنها، از کجا تامین می شود. وقتی امام سجاد علیه السلام از دنیا رفت، دریافتند آنچه شبانه به خانه های آنها فرستاده می شد، از ناحیه چه کسی بود».

یکی دیگر از معاصران حضرت نقل می کند:

ما فقدنا صدقةَ السرِّ حتی مات علی بن الحسین علیه السلام [28].

«ما پنهانی صدقه دادن را از دست ندادیم، تا این که علی بن الحسین علیه السلام از دنیا رفت».

در «مختصر تاریخ دمشق»، قصه جالبی را می خوانیم، که می گوید:

کان بین الحسن بن الحسن و علی بن الحسین بعض الامر، فجاء الحسن بن الحسن الی علی بن الحسین و هو مع اصحابه فی المسجد، فما ترک شیئا الا قاله و علیّ ساکت، فانصرف الحسن، فلمّا کان اللَّیل اءتاهُ فی منزله، فقرع علیه بابَه، فخرج الیه، فقال له علیّ: یا اءخی ان کنتَ صادقا فیما قلت لی یغفرُ اللّه لی، و ان کنت کاذبا فغفراللّه لک، السلام علیکم و ولّی [29].

«بین امام سجاد علیه السلام و پسر عمویش حسن بن حسن گفتگویی پیش آمد و حسن بن حسن، نسبت به امام سجاد علیه السلام سخنان بسیار اهانت آمیزی اظهار

کرد. امام ساکت بودند تا او رفت. امام سجاد علیه‌السلام شب هنگـام، بـه در خانـه او رفتند و او از خانه خارج شد، امام گفتند: ای برادر! تو امروز سخنانی درباره من گفتی که اگر راست باشد خدا مرا بیامرزد؛ و اگر صحیح نبوده و خلاف گفته ای، خدا تو را رحمت کند و بیامرزد. سپس با او خداحافظی کردند و برگشتند».

عجیب این است که مورخان می نویسند والتزمه حسن آن مرد از آن روز در زمره ملتزمان امام علیه‌السلام قرار گرفت و هنگامی که آن حضرت از دنیا رفته بودنـد گریه و مرثیه سرایی می کرد [30].

مخالفان اهل بیت علیهم‌السلام هر گفتاری را که بوی محبت اهل بیت علیهم‌السلام مـی داده تضعیف کرده اند؛ ولی با این حال، ذهبی کـه یکـی از دشـمنان اهـل بیـت علیهم‌السلام است، درباره امام سجاد علیه‌السلام اینگونه می نویسد:

کان علی بن الحسین اذا سار فی المدینه علی بَغلَتِه، لم یقل لاحد: الطریـق...و یقول: هو مشترک لیس لی اءن اءُنَحِّی عنه اءحدا [31].

«وقتی امام سجاد علیه‌السلام در کوچه های مدینه، سواره حرکـت مـی کردنـد، در صورت شلوغی و بسته بودن راه، امکان نداشت امام علیه‌السلام بگویند کـه راه بدهیـد من عبور کنم. حضرت سنتش این بود که می فرمودند: راه مشترک (بـرای همـه) است و من حق ندارم کسی را از این حق مشترک، محروم کنم».

باز همین ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» نقل می کند:

و کان له جلالة عجیبة، و حق له واللّه ذلک، فقد کان اهـلا للامامـة العظمـی، لشرفه، و سؤ دده، و علمه، و تاءلُّهه، و کمال عقله [32].

«علـی بـن الحسـین علیه‌السلام بـه خـاطر شـرافت، سـیادت، علـم، خداترسـی، خداشناسی و کمال عقل برای امامت عظمای امت اسلامی اهلیت داشت».

این عبارت بسیار شایسته توجه است؛ زیرا تعبیر از یک مورخ محب اهل بیت علیهم‌السلام و شیعه نیست، بلکه این مطلب از یک سنی مخالف خاندان رسالت علیهم‌السلام است. تعبیرش این است که:

علی بن الحسین کان اهلا للامامة العظمی.

ذهبی داستان قصیده فرزدق را اینگونه نقل می کند که:

انّ هشام بن عبدالملک حجَّ قبل الخلافة، فکان اذا اءراد استلام الحجر، زوحِمَ علیه و کان علی بن الحسین علیه‌السلام اذا دنا من الحجر تفرقوا عنه اءجلالا له، فوجمَ لذلک هشام و قال: من هذا؟ فما اءعرفه؟ و کان الفرزدق واقفا فقال [33].

«هشام قبل از تصدی خلافت، برای زیارت خانه خدا آمد. هنگام طواف، وقتی تصمیم بر استلام و بوسیدن حجر گرفت، به علت ازدحام جمعیت موفق به استلام حجر نشد و به گوشه ای رفت. ناگهان دید امام سجاد علیه‌السلام به حجرالاسود نزدیک شدند. مردم به احترام امام علیه‌السلام کنار رفتند تا با آرامش استلام حجر کنند. هشام به قدری از این واقعه عصبانی شد که زبان به دندان می گزید. پرسید: این مرد کیست که من نمی شناسمش».

در این جا بود که فرزدق - شاعر دربار - این اشعار معروف را انشا کرد:

هذا الَّذی تعرف البطحاء وطاته هذا ابن خیر عباداللّه کلهم و البیت یعرفه و الحل والحرم هذا التقی النقی الطاهر العلم

فرزدق گفت: هشام تو این مرد را نمی شناسی؛ در عوض، هم سرزمین بطها گامهای او را می شناسد و هم خانه خدا و حل و حرم او را می شناسند. او فرزند بهترین بندگان خداست اشاره به پدر امام سجاد علیه‌السلام او انسان منزه، پاکیزه و پاکدامن مشهوری است.

هذا ابن فاطمه ان کنت جاهله بجده انبیاء اللّه قد ختموا

او فرزند فاطمه زهراست که مقام نبوت و رسالت، به جد او ختم می شود.

و لـیس قولـک مـن هـذا، بضـائره العرب تعرف من انکـرت والعجـم [34]

این که تو می گویی او را نمی شناسم، هیچ ضرری بـرای او نـدارد؛ عـرب و عجم او را می شناسند.

فرزدق در این قصیده طولانی، خصوصیات اخلاقی امام را ذکر مـی کنـد کـه ابن شهرآشوب در «مناقب» [35]، چهل و یک بیت، و اربلی در «کشف الغمّـه» [36] بیست بیت ثبت کرده اند.

این قصیده طولانی را به نقل از ابن شهرآشوب می خوانیم:

یا سائلی اءین حل الجود و الکرم هذاالَّذی تعرف البطحاء وطاته هذا ابن خیر عباداللّه کلهم هذا الَّذی احمد المختار والده لو یعلم الرکن من قد جاه یلثمـه هـذا علیّ رسول اللّه والده هذا الَّذی عمه الطیار جعفر وا هذا ابن سیدة النسوان فاطمه اذا راءته قریش قال قائلها یکاد یمسکه عرفان راحته و لـیس قولـک مـن هـذا بضائره ینمی الی ذروه العز التی قصرت یغضی حیاء و یغضی من مهابتـه ینجـاب نور الدجی عن نور غرّته بکفه خیزران ریحه عبق ما قال لا قـط الا فـی تشـهده مشتقه من رسول اللّه نبعته حمال اءثقال اءقوام اذا قدحوا ان قال قال بمـا یهـوی جمیعهم هذا ابن فاطمه ان کنت جاهله اللّه فضله قدما و شرفه من جده دان فضل الانبیاء له عم البریة بالاحسان وانقشعت کلتا یدیه غیاث عم نفعهما سهل الخلیقـه لا تخشی بوادره لا یخلف الوعد میمونا نقیبته مـن معشـر حـبهم دیـن و بغضـهم یستدفع السوء والبلوی بحبهم مقدم بعد ذکر اللّه ذکرهم ان عد اءهل التقـی کـانوا ائمتهم لا یستطیع جواد بعد غایتهم هم الغیوث اذا ما اءزمة اءزمت یاءبی لهـم اءن یحل الذم ساحتهم لا یقبض العسر بسطا من اءکفهم ان القبائل لیست فـی رقـابهم من یعرف اللّه یعرف اءولیه ذا بیوتهم فی قریش یستضاه بها فجده من قریش فـی

اءزمتها بدر له شاهد و الشعب من اءحد و خيبر و حنين يشهدان لـه مـواطن قـد علت فی کل نائبة عندی بیان اذا طلابه قدموا والبیت یعرفه والحل و الحـرم هـذا التقی النقی الطاهر العلم صلی علیه الهی ما جری القلم لخر یلثم منه ما وطی القدم اءمست بنور هداه تهتدی الامم المقتول حمزه لیث حبه قسم وابن الوصـی الَّـذی فی سیفه نقم الی مکارم هذا ینتهی الکرم رکن الحطیم اذا ما جـاء یسـتلم العـرب تعرف من انکرت والعجم عن نیلها عرب الاسلام والعجم فما یکلّم الا حین یبتسم کالشمس تنجاب عن اشراقها الظلم من کف اءروع فی عرنینه شمم لـولا التشـهد کانت لاءُه نعم طابت عناصره و الخیم والشیم حلو الشمائل تحلو عنـده نعـم و ان تکلم یوما زانه الکلم بجده اءنبیاء اللّه قد ختموا جری بذاک له فی لوحه القلـم و فضل امّته دانت له الامم عنها العمایه و الاملاق و الظلم تسـتوکفان و لا یعروهمـا عدم یزینه خصلتان الحلم و الکرم رحب الفناء اءریب حین یعتـرم کفـر و قـربهم منجی و معتصم و یستزاد به الاحسان و النعم فی کل فرض و مختوم به الکلم اءو قیل من خیر اءهل الارض قیل هم و لا یدانیهم قـوم و ان کرمـوا والاسـد اءسـد الشری و الباءس محتدم خیم کریم کریم و اءیـد بالنـدی هضـم سـان ذلـک ان اءَثروا و ان عدموا لاولیة هذا اءوله نعم فالدین من بیت هذا ناله الامم فی النائبات و عند الحلم ان حلموا محمد و علی بعده علم والخندقان و یوم الفتح قد علموا و فی قریظه یوم صیلم قتم و علی الصحابة لم اءکتم کما کتموا

جامی متوفی 898 ه. ق که از اهل سنت و حنفی مذهب است، این اشـعار را - با توجه به سال شهادت امام سجاد علیه‌السلام که سال 95 ه. ق است - بعد از 800 سال به فارسی ترجمه کرده، که قریب به 44 بیت است و چون به زبـان فارسـی شیرین و برای همه قابل فهم است، همه ابیات را می آوریم:

پور عبدالملک به نام هشام می زد اندر طواف کعبه قدم استلام حجر نـدادش دست ناگهان نخبه نبی و ولی در کساء بها و حله نور هر طرف می گذشـت بهـر طواف زد قدم بهر استلام حجر شامیی کرد از هشام سوال از جهالت، در آن تعلل کرد گفت نشناسمش، ندانم کیسـت بـوفراس، آن سـخنور نـادر گفـت مـن مـی شناسمش نیکو آن کس است این، که مکه و بطحا حرم و حل و بیـت و رکـن و حطیم مروه، سعی و صفا، حجر، عرفات هر یک آمد به قدر او عارف قره العـین سید شهداست میوه باغ احمد مختار چون کند جای، در میان قـریش کـه بـدین سرور ستوده شیم ذروه عزت است، منزل او با چنین عز و دولت ظاهر جد او را به مسند تمکین لایح از روی او، فروع هدی طلعتش، آفتاب روزافـروز جـد او مصدر هدایت حق از حیا، نایدش پسندیده خلق از او نیز دیده خوابانـند نیسـت بی سبقت تبسم او در عرب، در عجم، بود مشهور همه عالم گرفت، پرتـو خـور شد بلند آفتاب بر افلاک بر نکوسیرتان و بدکاران فیض آن ابـر، بـر همـه عـالم هست از آن معشر بلند آیین حب ایشان، دلیل صدق و وفاق قربشان، مایه علو و جلال گر شمارند، اهل تقوی را اندر آن قوم، مقتدا باشند گـر بپرسـند زآسـمان بالفرض به زبان کواکب و انجم هم غیوث الندا، اذا وهبوا سـر هـر نامـه را رواج افزای ختم هر نظم و نثر را الحق در حرم بود با اهالی شام لیکن از ازدحام اهـل حرم بهر نظاره گوشه ای بنشست زین عباد، بن حسین علی بر حریم حرم، فکند عبور در صف خلق میفتاد شکاف گشت خالی ز خلق، راه گذر کیسـت بـا ایـن چنین جمال و جلال؟ در شناساییش، تجاهل کرد مدنی یا یمانی یا مکـی اسـت بود در جمع شامیان حاضر زوچه پرسی؟ به سوی من کن رو زمزم و بـوقبیس و خیف و منا ناودان و مقام ابراهیم طیبه و کوفه، کربلا و فـرات بـر علـو مقـام او واقف زهره شاخ دوحه زهراست لاله راغ حیدر کرار رود از فخر بر زبان قریش

به نهایت رسید فضل و کرم حاصل دولت است، محمل او هم عـرب، هـم عجـم بود قاصر خاتم انبیاست، نقش نگین فایح از خوی او، شمیم وفا روشنایی فـزای و ظلمت سوز از چنان مصدری شده مشتق که گشاید بـه روی کـس، دیـده کـز مهابت، نگاه، نتوانند خلق را طاقت تکلم او گو مدانش، مغفلی مغرور گر ضریری ندید، ازو چه ضرر بوم اگر زو نیافت بهره، چه باک دست او ابر موهبت باران گر بریزد، نمی نگردد کم که گذشته ز اوج علیین بغض ایشـان، نشـان کفـر و نفـاق بعدشان، مایه عتو ضلال طالبان رضای مـولا را وانـدر آن خیـل، پیشـوا باشـند سایلی من خیار اهل الارض هیچ لفظی نیاید، الا هم هم لیوث الشری، اذا نهبـوا نامشان هست، بعد نام خدای باشد از یمن نامشان رونق

همانگونه که ذکر شد، جامی با بیش از 40 بیت در مقام ترجمه اشعار فرزدق برآمده و به شهادت اهل ادب و سخن انصافا زیبا بیـان کـرده اسـت و از عهـده آنچه در کلمات و اشعار ناب و گویای فرزدق بیان شده، خوب برآمده است.

امام سجاد علیه‌السلام از دیدگاه شیعه

آنچه تا این جا نقل شد بیشتر سخنان مورخان و محدثان عامه و اهـل سـنت در فضایل، مناقب، مکارم و سیره امام سجاد علیه‌السلام بود. و اما محدثان و مورخـان و روات خاصه و شیعه، نکاتی بسیار دقیق تر و مفصل تـر در فضـایل و مکـارم امام سجاد علیه‌السلام نقل کرده اند. قبل از ورود به مباحث رساله حضرت، به پاره ای از آنها اشاره می کنیم:

مرحوم اربلی در «کشف الغمّـه» دربـاره سـیره و سـلوک امـام سـجاد علیه‌السلام روایات و نکات بسیار زیبا و قابل توجهی را نقل کرده، از آن جمله حکایت زیر است:

كان يوما خارجا فلقيه رجل فسبَّه فثارت اليه العبيد و الموالى، فقال لهم علىّ عليه السلام: مهلا كفُّوا، ثم اءقبل على ذلک الرجل فقال له: ماسَتَرَ عنک من اءَمرِنا اءكثر، اءَ لَکَ حاجة يغنيک عليها؟ فاستَحيِى الرَّجل فاءلقى اليه على خميصه كانت عليه، و اءمر له باءَلف درهم فكان ذلک الرَّجل بعد ذلک يقول: اءشهد اءنَّکَ من اءَولاد الرَّسول [37].

«روزى، حضرت از در منزل خارج شد و مردى را ديد كه - بر اثر تلقينات و شرايط اجتماعى آن روز كه قبلا ذكر شده - زبان به بدگويى و دشنام به امام عليه السلام گشود. خادمان حضرت خواستند به او حمله كنند. امام عليه السلام فرمودند: او را رها كنيد؛ و بعد به آن مرد فرمودند: آنچه كه از ما بر تو پوشيده مانده است، بيش از آن است كه مى دانى. آيا حاجتى دارى؟ مرد از رفتار و گفتار امام عليه السلام خجل و شرمنده شد و امام عليه السلام ردايى را كه بر دوش مباركشان بود به او عنايت كردند؛ و نيز امر فرمودند كه هزار درهم نيز به او بدهند؛ كه با اين رفتار ملايم، آن مرد معاند، دوستدار امام عليه السلام شد و گفت: من شهادت مى دهم كه تو فرزند پيامبر هستى».

آن حضرت عليه السلام نسبت به دشمنان از آن چنان سيره و سلوک ملايمى برخوردار بودند، كه حتى افرادى را كه در طول حاكميت و قدرتشان، نسبت به او بدترين و زشت ترين روشها و اعمال را انجام داده بودند كه برخى از آن ها در تاريخ ثبت شده است از راءفت و مهر خويش بهره مند مى كردند. ابن شهرآشوب مى نويسد:

كان هشام بن اسماعيل يؤ ذى على بن الحسين فى امارته فلما عُزِل اءمَر به الوليد اءن يوقف للناس، فقال: ما اءخاف الا من على بن الحسين و قد وقف عند

دار مروان، و كان على قد تقدم الى خاصته الا يعرض له اءحد منكم بكلمة، فلمّا مرّ ناداه هشام: «اللّه اءعلم حيث يجعل رسالته [38]» [39].

«وقتی هشام بن اسماعیل حاکم مدینه که در دوران حکومتش به امام سجاد علیه السلام آزار و اذیت می رساند، از کار برکنار شد، به خاطر تخلفاتی که پیش خلیفه وقت داشت، دستور آمد که او را در جایی نگه داشته، افراد یک به یک بیایند و هرچه می خواهند به او بگویند؛ یا او را قصاص و تنبیه کنند.

وقتی هشام دید که امام سجاد علیه السلام تشریف می آورند، خیلی منفعل شده، فکر کرد که با عکس العمل شدید امام علیه السلام مواجه خواهد شد، از این رو به شدت متاثر و نگران بود. ولی حضرت یاران خود را از آزار او نهی فرمودند.

در آن لحظه هشام به این آیه اشاره کرد که: اللّه اءعلم حیث یجعل رسالته، خدا بهتر می داند که رسالت و نبوت خود را در چه خانواده و اشخاصی قرار دهد.

همچنین نقل شده افرادی به امام علیه السلام جسارت و هتاکی کرده، دشنام می دادند؛ ولی امام علیه السلام سرشان را بلند نمی کردند. اربلی در «کشف الغمه» و نیز ابن شهرآشوب در «مناقب» نقل می کنند که:

استطال رجل على علىٍّ بن الحسين علیه السلام فتغافل عنه، فقال له الرجل: ايّاک اءعنى فقال له على بن الحسين علیه السلام: و عنک اءغضى [40].

«کسی نسبت به امام علیه السلام جسارت و بدگویی کرد. امام علیه السلام خاموش ماندند و اصلا به وی نگاه نکردند. غریبه، برای این که توجه دیگران را جلب کند، گفت: با تو سخن می گویم! امام علیه السلام هم فرمودند: من هم سخن تو را نشنیده می گیرم!».

ویژگیهای اخلاقی امام سجاد علیه‌السلام

علمای خاصه، مورخان و محدثان شیعه در ویژگیهای روحی و حالات آن حضرت، موارد فراوانی نقل کرده اند.

مرحوم مفید، درباره گشاده دستی و روحیه حمایت و کمک به فقرا، نقل می کند که:

کان بالمدینَة کذا و کذا اهل بیت یاءتیهم رزقهم و ما یَحتَاجون الیه، لا یَذرون مِن اءَین یَاءتیهم، فلَمَّا مَات علی بن الحسین علیه‌السلام فَقَدوا ذلک [41].

«خانواده هایی در مدینه بودند که زندگی و معاش آنها از ناحیه امام علیه‌السلام تامین می شد، اما خودشان نمی دانستند که تاءمین زندگی آنها از کجاست. تا این که امام سجاد علیه‌السلام از دنیا رفتند».

شب هنگام امام سجاد علیه‌السلام بر پشت خود انبانی از نان و خرما و انواع آذوقه را حمل می کردند و اگر افرادی می خواستند کمک و یاری کنند، امام علیه‌السلام اجازه نمی دادند [42].

همچنین نقل کرده اند که:

کان له ابن عمّ یاءتیه باللیل مُتنکِّرا فیُناولُه شیئا من الدنانیر، فیقول لکن علی بن الحسین لا یُواصلُنی لا جزاه اللّه عنی خیرا، فیسمع ذلک و یتحمَّله و یصبر علیه و لا یعرِّفه بنفسه، فلما مات علی بن الحسین علیه‌السلام فقدها فحینئذ علم اءنه هو کان، فجاء الی قبره و بکی علیه [43].

«حضرت، پسرعموی مستمندی داشتند که مخفیانه و بدون این که مطلع شود به او کمک می کردند. وی گاهی به عنوان گلایه می گفت: این پسرعمّ ما، با این که می تواند، دست ما را نمی گیرد و ما را یاری نمی کند. گاهی احتمالا

جسارتی هم می کرد. تا این که امام علیه السلام از دنیا رفتند و آن کمک ها قطع شد و او تازه متوجه شد، کسی که زندگی او را تامین می کرده، امام علیه السلام بوده است».

در خصوصیات اخلاقی، کف نفس و کظم غیظ آن حضرت، نقل شده است:

و کانت جارية لعلیّ بن الحسين علیه السلام تسكُب عليه الماء فسقط الابريق من يدها فشجه فرفع راءسه اليها فقالت الجارية: ان اللّه يقول: (والكاظمين الغيظ) [44] فقال كظمت غيظی، قالت: (والعافين عن الناس) [45] قال: عفوت عنک، قلت: (واللّه يحب المحسنين) [46] قال: اذهبی فاءنت حُرّة لوجه اللّه [47].

«موقعی که دست مبارکشان را می شستند، کنیزکی آب روی دست ایشان می ریخت. ناگهان ظرف آب از دست کنیز افتاد و جراحتی در دست حضرت ایجاد شد. امام علیه السلام متاثر شدند. کنیزک چون در خانه امامت تربیت شده بود می دانست چه کند فورا این آیه شریفه را خواند:

والكاظمين الغيظ امام علیه السلام فرمودند: من خشم خود را فرو خوردم. کنیزک گفت: والعافين عن الناس امام علیه السلام فرمودند: تو را بخشیدم. کنیزک دوباره گفت: واللّه يحب المحسنين خداوند نیکوکاران و محسنین را دوست دارد. حضرت فرمودند: تو را در راه خدا آزاد کردم».

جالب است؛ خدمتکاری بر اثر مسامحه، زخمی بر صاحب و مولای خود وارد می کند و مولا در مقابل، به جای عصبانیت و خشم، او را از قید بندگی آزاد می کند. نمونه های فراوانی در این زمینه می توانیم بیابیم. مرحوم اربلی می نویسد:

كان عنده علیه السلام قوم اءضياف، فاستعجل خادما له بشواء كان فی التنّور؛ فاءقبل به الخادم مسرعا فسقط السفود منه على راءس بنی لعلی بن الحسين تحت

الدرجة فاءَصابَ راءسه فقتله، فقال علی للغلام - و قد تحيّر الغلام واضطرب -: اءنت حرّ فانَّکَ لم تعتمِده و اءخذ فی جهاز ابنه و دفنه [48].

«امام علیه السلام مهمانی و ضیافتی داشتند. خادم، غذای داغی را برای میهمانان حمل می کرد که یکی از فرزندان کوچک امام علیه السلام در مسیر حرکت خادم قرار گرفته، غذای داغ روی آن طفل ریخته و از دنیا رفت. امام علیه السلام بدون این که کمترین تعرضی نسبت به این شخص بکنند، فرمودند: تو در این کار قصدی نداشتی. تو را در راه خدا آزاد کردم و بعد آن طفل را دفن کردند».

در سراسر زندگی امام علیه السلام، از این نمونه ها فراوان می بینیم.

این مقدمه طولانی برای بیان این نکته بود که گوینده مطالب این رساله، کسی است که می تواند سازنده جوامع انسانی و به اصطلاح «مدینه فاضله» باشد؛ زیرا کسی که علم دارد و به عملش عمل می کند، به یقین می تواند موثر واقع شود در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

مَن تَعَلَّمَ العِلمَ و عَملَ بِهِ و عَلَّم للّه دُعیِ فی ملکوت السَّماوات عظیما [49].

«هرکس برای خدا علم بیاموزد، و بدان عمل نموده و به دیگران یاد دهد؛ در ملکوت آسمانها عظیمش خوانند».

سوز دل مهجوران، سوز دگری دارد حرفی که زدل خیزد دردل اثری دارد

به حکم عقل و نص فرمایش امیرالمومنین علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه، معمولا آموزشهای انبیای الهی و تعلیمات وحی، چیزی جز تفصیل و تبیین همان مجملات و جای گرفته های موجود در فطرت و نهاد انسانها نیست، حضرت می فرمایند:

فبعث فیهم رسلَهُ و واتَرَ الیهم اءنبیاءه لیستاءدُوهُم میثاق فطرته و یُذکِّروهم مَنسیَّ نعمته و یحتجُّوا علیهم بالتَّبلیغ و یُثیروا لهم دفائن العقول [50].

خداوند پیامبران را فرستاد تا پیمانی را که از فطرت انسانها گرفته است، مطالبه کنند، نعمتهای فراموش شده الهی را به آنها یادآور شوند و با ابلاغ پیام وحی، با مردم احتجاج کنند. در حقیقت جان کلام در عبارت اخیر نهفته است:

و یثیروا لهم دفائن العقول آن گنج و دفینه های پنهان عقل را برانگیزانند؛ یعنی در حقیقت وحی، چیزی جز عامل و انگیزه برای آشکار نمودن همان دفینه های پنهان در فطرت و نیروی عقلانی بشر نیست.

در این کلمات، انگیزه بعثت انبیاء علیهم السلام چنین بیان شده که:

فطرت اللّه الَّتی فَطَرَ النَّاس عَلَیها [51].

«این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر اساس آن آفریده است».

یا در آیه ای که می فرماید:

اءلم اءَعهَد اَلیکُم یا بَنِی آدمَ اءَن لا تَعبُدوا الشَّیطان [52].

«ای انسانها! ما با شما یک پیمان و معاهده ای داشتیم، که شما بردگی و بندگی شیطان نکنید».

خداوند متعال، انبیا را فرستاد، تا پیمانی را که از فطرت انسانها گرفته است مطالبه کنند. این پیمان چیزی نیست جز همان فطرتی که خداوند بر اساس آن، انسانها را به سمت و سوی توحید هدایت کرده است.

خدا به دلیل این نعمتی که به انسانها داده، برای آنها رسول فرستاده و جز انسان هیچ مخلوق دیگری، دارای این ویژگی نیست.

بنابراین همه سخنان پیشوایان دین و آنچه در این رساله مبارک، تحت عنوان حقوق ذکر شده، به همان دلیلی که در خطبه اول نهج البلاغه ذکر شده است مطابق فطرت و عقل انسان است؛ یعنی برای یادآوری و تذکر انسانها، به همین

دلیل است که کلمات و حی و بیان معصومین علیهم‌السلام، به سرعت در دلهای پـاک و دور از آلودگی موثر واقع می شود.

بعد از بیان این مقدمه به متن رساله حقوق آن حضرت می پردازیم.

متن رساله حقوق امام سجاد علیه‌السلام در کتابهای فراوانـی نقـل شـده اسـت، در بعضی از آنها با تفاوت کم و یا جابجایی بعضی از کلمات بـر مـی خـوریم، امـا مرجع ما کتاب شریف «تحف العقول» است [53].

1 - حق اللّه

فاما حَقُّ اللّه الاکبر فانّک تعبده لا تُشرک به شیئا فاذا فَعَلتَ ذلک بـاخلاص جَعَلَ لَکَ عَلی نَفسِهِ اءَن یَکفِیَکَ اءَمر الدُّنیَا وَالاخِرَةِ و یحفظ لک ما تحبّ منها.

«و اما حق بزرگتر خداوند آن است که او را بپرستی و چیـزی را شـریک او قرار ندهی و اگر از روی اخلاص چنین کنی، خدا بر خود مقرر کرده کار دنیـا و آخرت تو را به عهده گیرد و آنچه از آن بخواهی برایت نگه دارد».

در آغاز بیان این حق و رسیدن به نتیجه بسیار مهم آن؛ یعنـی حـل و فصـل همه کارهای دنیا و آخرت که مطلوب همه انسانهاست، دو مطلـب بایـد روشـن شود، نخست: کلمه عبادت؛ و دوم: کلمه اخلاص.

الف - عبادت

عبادت و عبودیت، در لغت به معنای اظهار ذلت و خضوع، اطاعت و پرستش معبود است که ممکن است معلول چند علت باشد:

نخست، کمال معبود و این که هر ناقصی، فطرتا در مقابل کمال، خاضع است.

دوم، احسان و انعامی است که از ناحیه معبود، نسـبت بـه او صـورت گرفتـه است.

سوم، چون موجود ناقص، به طور کلی برای بـه دسـت آوردن منـافع و دفـع زیانها و آفات، خود را نیازمند به وجود کامل می بیند، او را عبادت می کند.

چهارم، از آن جا که موجود کامل، برتری، اسـتیلا و سـیطره ای بـر موجـود ناقص دارد، به علت ترس از قهر و استیلای او که باعث عذاب و تنبیه و تاءدیب می شود، او را اطاعت و پرستش می کند.

حال ممکن است اطاعت، تمکین و پرستش به خاطر مجموعه این عوامل، یـا یکی از آنها باشد، ولی نکته قابل توجه این اسـت کـه سـلطان مطلـق، و کمـال

مطلقی که هیچ نقصی ندارد، جز ذات ذوالجلال کس دیگری نمی توانـد باشـد و آن اسمی است که مترادف ذات مستجمع جمیع اوصاف کمال است، نـام مبـارک «اللّه» تبارک و تعالی است، که امام علیه السلام نیز در آغاز سخن آن را به کار بـرده و فرموده اند:

فاما حَقُّ اللّه الاکبر...این نوع عبادت، همان عبادت اختیاری است.

انواع عبادت

ما دو نوع عبادت داریم:

1 - عبادت اختیاری

آن عبادتی است که وجه مشترک همه ادیان الهی است که در قرآن نیز بـه آن اشاره شده است:

قل یا اءهل الکتاب تعالوا الی کلمة سَواء بَینَنَا و بَینَکُم اءلا نَعبُدَ اءلا اللّـه و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بَعضُنا بعضا اءَربابا مِن دونِ اللّه [54].

«ای رسول ما! به اهل کتاب بگو، بیایید به سوی سخنی که میـان مـا و شـما یکسان است، که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار نـدهیم و بعضی از ما بعض دیگر را غیر از خدای یگانه به خدایی نپذیرد».

پیغمبر، از جانب خدا مامور می شود که به همه اهل کتاب، همه ادیان الهـی و موحدان، این معنا را ابلاغ کند که این آلودگی ها، شوائب و زواید را کـه بعـد از انبیای سلف، به ادیان آسمانی اضـافه شـده، رهـا کننـد و بیاینـد روی آن نکتـه مشترک که یگانگی ذات ذوالجلال الهی است، تفاهم کنند و به این طریق مردم را به پرستش خدای یکتا و اطاعت و عبادت او دعوت می کند و این همان عبادتی است که در اختیار انسانهاست. این انتخاب و اختیار یک مزیـت و امتیـاز بـرای

انسان است، در مقابل آن عبادت اختیاری، عبادت اجباری نیز داریم که در قرآن از آن یاد شده است.

2 - عبادت اجباری

در سوره رعد آمده است:

و للّه یَسجُدُ مَن فِی السَّموات و الارض طَوعا و کَرها [55].

«همه مخلوقات آسمانی و زمینی، خدا را از روی اختیار و یا اجبار سجده می کنند».

در آیه دیگری می فرماید:

اءَلَم تَرَ اءَنَّ اللّه یَسجُدُ مَن فِی السَّموات و مَن فِی الاَرض و الشَّمس و القَمَر و النُّجوم و الجِبال و الشَّجر و الدَّوآب [56].

«آیا ندیدی، همه اهل آسمانها و اهل زمین، آفتاب، ماه، ستارگان، کوه ها، درختان و جنبندگان برای خدا سجده می کنند».

یا در آیه دیگری می فرماید:

والنَّجم والشَّجر یَسجُدان [57].

«و ستارگان و درختان سجده می کنند».

و بالاخره قرآن می فرماید همه موجودات، خدا را اطاعت و پرستش می کنند.

هرکس به زبانی صفت حمد تو گوید بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

سجود و خضوع همه کاینات، امری نیست که در اختیار آنها باشد؛ چون اختیار، یک امتیاز است که خدای متعال، فقط به انسانها عنایت کرده است. بنابراین عبادت و پرستشی که در کلام امام سجاد علیه‌السلام به عنوان یک حق ذکر شده و از انسان مطالبه ادای آن شده است، همان عبادت اختیاری است و

عبادتی که انسانها توان انجام آن و همین طور زمینه ترک، تعطیل و رها کردن آن را نیز دارند و در حقیقت از افعال اختیاری انسان است.

افعال اختیاری، هرگز بدون باعث و انگیزه از انسان صادر نمی شود که در غیر این صورت افعال غیرارادی و غیراختیاری خواهند بود. بنابراین لازم است عوامل مختلفی را که می توانند به عنوان انگیزه و عامل تاثیرگذار در عبادت، پرستش و اطاعت نقش داشته باشند، یک به یک بررسی کنیم.

انگیزه های عبادت انسان

1 - طمع

ممکن است انگیزه انسان در عبادت و اطاعت، طمع باشد. انسان نسبت به انعام و اکرام دنیوی یا اخروی خدا طمع کرده، و برای این که خدا در دنیا و آخرت، به او جزا و پاداش دهد و دست او را بگیرد، اعمالش را مطابق میل و اراده الهی انجام می دهد و خدا را اطاعت و عبادت می کند. در قرآن نیز از اینگونه عبادت یاد شده است:

وَعَدَ اللّه الَّذینَ آمَنوا و عَمِلوا الصَّالحاتِ لَهُم مغفرة و اءَجر عَظیم [58].

«خدا به انسانهای مؤمن و انسانهایی که او را عبادت کردند و عمل صالح انجام دادند وعده داده است که هم آنها را می آمرزد و هم به آنها پاداش می دهد».

یا در آیه دیگر می خوانیم:

من یُطع اللّه و رسوله یُدخله جنّات تجری من تحتها الانهار [59].

«هرکس خدا و پیامبرش را اطاعت کند، خداوند وی را در باغهایی از بهشت وارد می کند که همواره آب از زیر درختانش جاری است».

و نیز کلام امام سجاد علیه‌السلام در رساله مورد بحث بدین معنا اشـاره دارد، آنجـا که می فرمایند: وقتی خدا را عبادت و اطاعت کردی جعل لک علـی نفسـه اءن یکفیک اءمر الدُّنیا و الاخرة در مقابل اطاعت و عبادت تو، خدا هم ملتـزم شـده است که امر دنیاو آخرت تو را کفایت کند. بنابراین، گاهی عبادت انسان با ایـن انگیزه صورت می گیرد که کاری انجام داده و در واقع تجارتی کند.

2 - ترس از عقاب

ممکن است عامل دیگر بـرای عبـادت، تـرس از عقـاب و مجـازات دنیـا و آخرت باشد، قرآن به این انگیزه نیز اشاره کرده است:

انّی اءخاف اءن عصیتُ ربّی عذاب یوم عظیم [60].

«من می ترسم اگر عصیان خدا بکنم (خدا را عبادت و اطاعت نکـنم) در آن روز موعود سخت عذاب و مجازات شوم».

در سوره انسان آمده است:

انّا نَخافُ مِن ربّنا یوما عبوسا قمطریرا [61].

«از خدا می ترسیم در آن روزی که عبوس و سخت است».

گاهی هم در قرآن هر دو عامل با هم آمده است:

تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا [62].

«شب از بستر بر می خیزند و خدای خود را از روی خوف و به امید پاداش می خوانند».

هم از خدا می ترسد و هم طمع دارد. می گوید: خدایا! ما که از تـرس، ایـن چند رکعت نماز را می خوانیم، ولی طمع هم داریم که بهشت را هم به ما بـدهی. این نوع عبادت هم مستحسن و خوب است. قرآن هم می گوید:

وادعوه خوفا و طمعا ان رحمت اللّه قریب من المحسنین [63].

«خدا را بخوانید، هم به خاطر ترس و هم به خاطر طمعتان که اگر انسانهای خوبی باشید رحمت الهی شامل حال شما می شود».

3 - شکرگزاری

انگیزه دیگری که برای عبادت می توان ذکر کرد، عبادت انسانهایی است که نه طمعی دارند، نه ترسی. نه از مجازات و عقاب وحشتی دارند و نه به دنبال تحصیل نعمت دنیا و بهشت آخرت هستند، بلکه چیزی ورای همه اینها می طلبند، که به زیباترین شکل در کلام امیرالمومنین علیه السلام آمده است:

الهی ما عبدتک خوفا من نارک، و لا طمعا فی جنتک، بل وجدتک اءهلا للعبادة فعبدتک [64].

«خدایا! تو را نه از ترس آتش جهنم و نه به خاطر طمع در بهشت عبادت می کنم، بلکه تو را شایسته عبادت یافته ام و می پرستم».

از سیدالشهدا علیه السلام تعبیر دیگری نزدیک به همین مضمون، نقل شده که فرمودند:

ان قوما عبدوا اللّه رغبة، فتلک عبادة التجار، و ان قوما عبدوا اللّه رهبة، فتلک عبادة العبید، و ان قوما عبدوا اللّه شکرا، فتلک عبادة الاحرار، هی اءفضل العبادة [65].

امام علیه السلام بندگان مطیع خداوند را بدین گونه تقسیم می فرمایند:

«عده ای خدا را به دلیل رغبت و دستیابی به نعمتهای او اطاعت می کنند؛ این عبادت تجارت پیشگان است، و جمعی عبادتشان از روی ترس و واهمه عذاب است و این عبادت بردگان است، و گروهی فقط برای شکرگزار (و درک ذات معبود) عبادت می کنند این عبادت آزادگان است که بهترین نوع عبادت است».

این تعبیر در فرمایشهای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام هم آمده که فرموده اند: یک عده از بندگان به خاطر وحشت و ترس از عقابی که در قرآن آمده تو را عبادت می کنند. این که می دانند برزخ، جهنم و عذاب آتش چنین و چنان است، ملائکه غلاظ و شداد چنین و چنانند و...بدنشان می لرزد که دو رکعت نماز صبحشان قضا شود؛ این دسته، چون می دانند خدا همیشه حاضر و ناظر است، نمازشان را به وقت می خوانند، روزه شان را هم می گیرند، اما در حقیقت عبادتشان، از روی خوف و ترس است.

یا در بعضی تعبیرات آمده، و قوم عبدوا اللّه عزَّ وَ جَلّ حبا له فتلک عبادة الاحرار [66] نه کاری به بهشت دارند و نه کاری به جهنم، بلکه فقط در شوق رسیدن به لقای الهی و خلوت با او هستند و این اشتیاق چیزی نیست، جز همان وجدان او، یعنی این انسان، دریافته که هیچ موجودی جز خدا، شایستگی و لیاقت پرستش ندارد؛ چون فقط او کامل بالذات است و او جامع کامل اوصاف جمال و جلال است. انسان هم که فطرتا کمال جو می باشد، جز آن نقطه یعنی ذات ذوالجلال الهی نه به سمت دیگری می رود و نه برای او شریکی قرار می دهد. نه خوف و ترسی او را به پرستش وامی دارد و نه زیاده خواهی و طمعی او را به عبادت می کشاند. فقط او را می جوید چون مشتاق اوست. به تعبیر امیرالمومنین علیه‌السلام:

ما راءیت شیئا الا و راءیت اللّه قبله و بعده و معه [67].

«هیچ چیزی را نمی بینم مگر آن که به همراه آن و قبل و بعد از آن، خدای را می بینم».

به تعبیر شاعر:

به صحرا بنگرم، صحرا تو بینم به دریا بنگرم، دریا تو بینم

به هرجا بنگـرم، کـوه و در و دشـت نشـان از قامـت رعنـا، تـو بیـنم

فقط او را می بیند و در عبادتش با او خلوت می کند و قصـدش از عبـادت، خلوت با اوست. از اباالحسن الرضا علیه السلام نقل شده است که فرموده اند:

قلوب خَلَت عن ذکر اللّه، فاءذاقها اللّه حب غیره [68].

«دلهایی که خالی از یاد خداست، محبت دیگـران در آن هـا جـایگزین مـی گردد».

دلی که از محبت خدا خالی باشد، ممکن است عشق بـه بهشـت، علاقـه بـه نعمت های الهی، طمع در حورالعین و قصور، جـایگزینش شـوند، امـا دلـی کـه سرشار از عشق خدا باشد و مالامال از دوستی و محبت معبود و معشوق واقعی، عبادتش فقط برای این است که با او معاشقه، راز و نیاز و درد دل کند.

در حالات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نوشته اند که وقتی وقت نماز ظهـر، مغـرب یـا صبح نزدیک می شد، حضرت در مسجد بی تاب بـود و بـه بـلال مـی فرمـود: اءَرِحنَا یَا بَلال [69]؛ بلال! روح ما را نوازش کن؛ یعنی با صدای زیبایت که به یـاد و نام خدا بلند می شود، قلوب و دلها را آرامش ببخش. از این رو می بینـیم در آیه کریمه قرآن آمده است که دلهای مومنان، فقط به ذکر خدا آرامش می پذیرد:

اءلا بذکر اللّه تطمئن القلوب [70].

«تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد».

ب - اخلاص

انسانهای آزاده و بریده از هر قیدی که حتی در بند بهشت و نعمتهای اخروی نیستند، از آن جهت بهشت را می طلبند که بهشت، منزلگاه قرب الهی اسـت و از آن جهت نعمت های الهی را می خواهند که نشانه عنایـت و لطـف خداونـد بـه چنین بندگانی است. کاری به اصل منزل، و آنچه که در آن هست ندارنـد و ایـن

همان اخلاص در عبادت است که می تواند از دسترس همه وسوسه های شیطانی، دور باشد.

وقتی شیطان از فرمان الهی تخلف کرد، خداوند او را از مکان قربش بیرون کرد و فرمود: قال فاخرُج مِنهَا فَاءِنَّک رجیم # و انَّ عَلَیکَ لَعنَتِی الی یَومِ الدِّین [71] گفته شد که از منزلگه قرب بیرون برو که لعنت الهی تا قیامت بر تو باد. او گفت: خدایا! من سالهای طولانی تو را عبادت کردم نوشته اند چهارهزار سال [72] و از تو مزد عبادتم را می خواهم، خطاب آمد: چه می خواهی؟ قال ربِّ فانظُرنُی الی یوم یُبعِثُون [73] به من مهلت بده تا روز قیامت زنده باشم. از جانب خداوند خطاب آمد: قال فانَّکَ مِنَ المُنظَرِین # الی یَومِ الوَقتِ المَعلوم [74] به تو مهلت دادیم ولی تا روز و زمان معین. او هم در جواب گفت: قال فبعزَّتِکَ لاغوِیَنَّهُم اءَجمعین # الا عِبادک مِنهُمُ المُخلصین [75] قسم به عزت تو، همه انسانها را گمراه خواهم کرد؛ در کمین همه انسانها می نشینم مگر آنهایی که مخلص هستند و از دسترس من دورند [76].

بنابراین، دوری از وسوسه های شیطان، جز با عبادت خالص ممکن نیست.

قرآن هم می فرماید:

و ما اءمروا الا لیعبدوا اللّه مخلصین [77].

«شما ماءمور شده اید که خدا را خالصانه عبادت و اطاعت کنید».

یا در آیه دیگر آمده است:

فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عمل صالحا و لا یشرک بعبادة ربه اءحدا [78].

«پس هرکه به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند».

آن کسی که لقای الهی را می طلبد؛ یعنی می خواهد بـا عبـادت بـه ملاقـات خداوند برود و به خلوت او راه پیدا کند، نباید در این عبادت، انبـاز و شـریکی قائل شود.

درباره اخلاص روایات فراوانی وارد شده است؛ از آن جمله:

ما اءخلص عبد للّه عزَّ وَ جَلّ اءربعین صباحا الا جَرَت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه [79].

«اگر کسی چهل روز، خدا را خالصانه عبادت کند، قلبش از آلودگی ها منـزه می شود و چشمه های حکمت از دل او بر زبانش جاری می شود».

مهم این است که انسان بتواند این اخلاص را که جدا در معرض خطر بـوده و آفات و بلاهایی آن را تهدید می کند به دست آورد. در روایـت معروفـی آمـده است:

الناس کلهم هالکون الا العـالمون، والعـالمون کلهـم هـالکون الا العـالمون، و العالمون کلهم هالکون الا المخلصون، و المخلصون علی خطر عظیم [80].

«همه انسانها در معرض سقوط و خطرند، جز علما و همه علمـا در معـرض سقوط و خطرند، مگر آنان که به عملشان عمل می کنند و همه علمای اهل عمل در معرض خطرند، مگر آنان که عمل خالص آنجام می دهند و آنـان کـه عمـل خالص انجام می دهند با خطری بزرگ و عظیم مواجه هستند».

خلوص، متاعی است که اگر کمترین غشی در آن پیدا شود، خود را نشان می دهد. لقمان نسبت به فرزندش می فرماید:

اءخلص العمل فان اللّه الناقد بصیر [81].

«اگر می خواهی عملی عرضه کنی، عمل خالص بیاور، برای اینکه ناقد کسی که به امری و کاری رسیدگی می کند و سره را از ناسره بازشناسد خیلی بینا است».

نقاد معیار و سنگ محک دارد، سنگ محک برای اعمال انسانها وجود مقدس امیرالمومنین علیه السلام است، در زیارت نامه آن حضرت می خوانیم: السلام علی میزان الاعمال [82].

عمل انسانها برای پیدا کردن درصد خلوص و میزان پاکیزگیشان، با عمل یک انسان به تمام معنا خالص؛ یعنی وجود مبارک امیرالمومنین علیه السلام محاسبه می شود.

اخلاص، گوهر گرانبهایی است که بیش از هر چیزی در معرض خطر است.

و اصولا چیزهای قیمتی، در معرض خطرند. اگر انسان در خانه، چیزهای بی ارزشی داشته باشد، اولا اگر دزدی وارد خانه اش شود، به آنها اعتنا نمی کند و ثانیا خود او هم هیچ انگیزه ای برای حفاظت و صیانت از آنها ندارد، اما اگر درّی گرانبها، طلایی ناب یا کیمیا و اکسیری در اختیار داشته باشد، آن را در جایی مطمئن پنهان کرده، حتی وسایل و ابزاری را برای نگهبانی از آن به کار می گیرد.

بنابراین، اخلاص گوهر ارزشمندی است که در معرض انواع و اقسام آفت ها قرار دارد. مهمترین و خطرناکترین تهدیدکننده این کیمیای ارزشمند دو چیز است: یکی عجب؛ دیگری ریا.

آفت اول: عجب

اخلاص در عبادت، گاه آلوده به عجب و موجب بطلان آن می شود، به این دلیل که عجب اساسا تضاد ماهوی با عبادت دارد؛ زیرا عبادت چه از نظر لغوی

و اصطلاحی و چه با در نظر گرفتن غرض از تشریع آن، به معنای تذلل، خضوع و انکسار است. معنای عبادت شکستن خود و باور کردن معبود است. خود را هیچ انگاشتن در نزد کمال مطلق و ذات ذوالجلال الهی است و اما عجب یعنی خود را بزرگ دیدن و شایسته و وارسته دانستن، و این معنا با مفهوم عبادت و غرض از تشریع عبادت، در تضاد است.

امام سجاد علیه‌السلام، در دعای مکارم الاخلاق، یکی از کمالاتی که از خدا می خواند این است که می گوید: و عبّدنی لک و لا تفسد عبادتی بالعجب [83] خدایا! مرا توفیق ده تا مطیع، بنده و فرمانبردار تو باشم؛ خدایا! این عبادت و پرستش مرا با عجب، خودبزرگ بینی و خودباوری من، فاسد مکن؛ یعنی این مرض و آفت را که من تصور کنم فرمانبردار خوبی هستم باید خدا درمان کند. در قرآن آمده است که:

قل هل نُنبِّئکم بالاخسرین # اَلَّذین ضلَّ سَعیهم فِی الحَیوةِ الدُّنیا و هم یَحسَبون اءَنَّهم یحسَنون صَنَعا # اولئک اَلَّذین کفروا بآیات ربِّهم و لِقَائِهِ فَحَبِطَت اءَعمَالهم فَلا نُقِیمُ لهم یَومَ القیامةِ وَزنا [84].

«آیه به شما خبر بدهم که زیانکارترین مردم در عمل چه کسانی اند؟ آنها که در دنیا تلاش می کنند، و زحمت می کشند، اما از این زحمت هیچ حاصلی به دست نمی آورند و آن کسانی که به خدا کفر می ورزند و گمراه می شوند، و راهی را می روند که تصور می کنند راه درست و صحیحی است. عبادت می کنند، نماز می خوانند، روزه می گیرند، بیداری شب دارند، اما این عبادت، بیداری، گرسنگی و تشنگی در گرما و روزهای طولانی، باعث مرض خودباوری آنها شده است. اینها خدا را نشناختند و لقای خدا را فراموش کردند،

لذا ثمره اش این است که اعمال آنها از بین رفته و حبط می شـود و در قیامـت، هیچ ثمره و وزنی برای او نخواهد داشت».

عجب، چنان پرده و حجابی به وجود می آورد کـه انسـان نمـی توانـد ورای پرده ها را ببیند و نتیجه آن چیزی جز هلاکت و نابودی نیست. رسول بزرگـوار اسلام ﷺ فرمودند:

ثلاث مهلکات: شحّ مطاع، و هوی متَّبع، و اعجاب المرءِ بنفسه [85].

«سه چیز موجب هلاکت می شود: بخلی که نفس آن را اطاعت کنـد، هـوایی که نفس آن را متابعت نماید و عجبی که در انسان به وجود آید».

روایت به این نکته اشاره دارد که خودباوری مـذموم اسـت و غـرور نفـس، موجب هلاکت انسان می شود. عجیب تر از این، روایت دیگری از وجود مقدس رسول اکرم ﷺ م لمو است که فرمودند:

لو لم تذنبوا لخشیتُ علیکم ما هو اءکبر من ذلک، العجب [86].

«شما اگر اهل گناه هم نباشید و فعل حرام و معصیت هم انجـام ندهیـد، مـن بالاتر از آن از عجب و خودنگری شما می ترسم».

اگر شخص، گناهکار نباشد و همه اعمال و افعالش در مسـیر اطاعـت الهـی صورت گیرد، اما به عجب مبتلا شود، مشمول بیان رسول اکرم ﷺ مـی شـود که فرمودند: من از ابتلای شما مومنان امتم به این مرض و آفت می ترسم.

امیرالمومنین علیه السلام بهترین مفسر وحی و فرموده هـای رسـول اکـرم ﷺ در «نهج البلاغه» اینگونه فرموده اند:

سیئة تسوءک خیر عند اللّه من حسنة تعجبک [87].

«گناهی که موجب هشدار تو شده، تو را ناراحت و نگران کند، بهتر از حسنه ای است که موجب عجب و خودباوری تو شود».

دلیل آن روشن است، حسنه ای که یک مؤمن کم ظرفیت، انجام می دهد موجب غرور، تباهی و سقوط او می شود، ولی گناهی که هشداردهنده است، می تواند نجات بخش او باشد. گاه ارتکاب گناه، ضربه ای روانی و روحی به فرد می زند که آن ضربه موجب بیداری، هشیاری و در نهایت نجات وی از خطا و گناه می شود. در سخن دیگری از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است:

انَّ اللّه عَلِمَ اءنَّ الذّنب خَیر للمؤمن مِنَ العُجب و لَولا ذلک مَاابتَلی مؤمن بِذَنب اءبَدا [88].

«خدا بهتر می داند که نفع گناه، برای مؤمن بیشتر و بهتر از عجب است. اگر غیر از این بود، خدا هیچ مومنی را به گناه و نافرمانی، امتحان و آزمایش نمی کرد».

همین که مومنان گرفتار گناه می شوند، نشان این است که گاهی گناهان موجب نجات و رستگاری ایشان می شود. برای بیان بهتر مطلب، روایتی از امام صادق علیه‌السلام را که حکایتی زیبا و آموزنده است نقل می کنیم:

دخل رجلان المسجد، اءحدهما عابد و الاخر فاسق، فخرجا من المسجد و الفاسق صدِّیق، و العَابد فاسق، و ذلک انَّه یَدخُل العابِد المَسجد مُدلا بعبادته یُدلُّ بها فَتَکون فِکرَته فی ذلک، و تکون فِکرُهُ الفَاسِق فِی التَّنَدُّم علی فِسقِهِ و یَستَغفِراللّه ممَّا صَنَعَ مِن الذُّنوب [89].

«دو مرد با هم وارد مسجدی شدند؛ یکی اهل عبادت بود و در زهد و تقوا معروف و دیگری در فسق و خطاکاری مشهور. بعد از انجام عبادت هر دو از مسجد خارج شدند؛ در حالی که آن که مشهور به فسق بود، انسانی راستگو و منزه شده بود و مرد عابد، انسانی فاسق و تبهکار. از امام علیه‌السلام سوال شد علت چه بود؟ حضرت علیه‌السلام اینگونه فرمودند: عابد، در حالی وارد مسجد شد که

مبتهج به عبادتش بود و در حالی از مسجد خارج شد که فکرش این بود که چه کار زیبایی انجام دادم، اما آن انسان فاسق مشهور بـه گنـاه، نـادم و پشـیمان از کرده های سابق خود، به درگاه الهی استغفار کرد. در نتیجه، خدا او را بخشـید و انسانی صدیق و زاهد شد».

در روایتی از رسول اکرم ﷺ آمده است که فرمودنـد: خداونـد متعـال بـه داوود پیغمبر، اینگونه وحی کرد:

یا داود، بشِّرِ المُذنِبین، و اءَنذِرِ الصِّدِّیقِین، قال: کیف اءُبَشِّـر المُـذنِبین و اءَنـذِرِ الصِّدیقین؟ قال: یا داود، بشِّرِ المُذنِبینَ باءَنِّی اءقبل التَّوبَة و اءعفُو عَـنِ الـذَّنب، و اءَنذِرِ الصِّدیقین، اءَن لا یعجَبُوا بِاَعمَالهم، فانَّه لـیسَ عبـد یعجَـب بالحَسَـنات الا هَلَک [90].

«ای داود! انسانهای گناهکار را بشارت بده و انسانهای راست گفتار درسـت کردار را بترسان و داود عرض کرد: خدایا! چگونه است که بایـد گناهکـاران را بشارت داده و راستگویان و راست کرداران را بترسانم؟

خطاب آمد: ای داود! گناهکاران را بشارت بده که اگر توبه کنند، توبه آنها را پذیرفته، از گناهشان در می گـذرم. صـدیقین را بترسـان کـه گرفتـار عجـب و خودباوری نشوند هیچ انسانی در اعمال و عباداتش مبتلا به آفت خودبـاوری و عجب نمی شود، مگر این که در نهایت، این مـرض او را بـه نـابودی و هلاکـت کشاند».

زیرا کسی که در دام عجب گرفتار می شود، گاهی به مرحله ای می رسد کـه خود را از خدای خود طلبکار می بیند و در عبادت و اطـاعتی کـه بـه حسـب ظاهر انجام می دهد، بـر خـدا منـت مـی گـذارد. راوی از امـام موسـی کـاظم علیه‌السلام روایت می کند:

ساءلته عن العُجب الَّذی یُفسد العَمَل فقال: العُجب درجات منها اءن یزیّن للعبد سوءُ عَمَلهِ فیَراهُ حَسَنا فیُعجبه و یحسب اءنّه یُحسن صنعا و منها اءن یؤ من العَبد بربِّهِ فیمنُّ علی اللّه عزَّ وَ جَلّ و للّه علیه فیه المنّ [91].

«خدمت امام هفتم علیه السلام عرض کردم: آن عجبی که موجب فساد، نابودی و حبط عمل است چیست؟ حضرت فرمودند: عجب هم، مراتب و درجاتی دارد: یک درجه از عجب این است که نزد انسان رفتار بدش زیبا جلوه کند و گمان کند عمل خوبی انجام داده است. درجه دوم عجب این است که فرد به خدای خود ایمان آورده، او را عبادت می کند، اما بعد از آن، بر خدا منت گذاشته و در اعمال و رفتارش نسبت به خدا حالت طلبکاری پیدا می شود. در حالی که خداوند بر او منت دارد».

محدثان، روایتی را از امام صادق علیه السلام ذکر کرده اند که حضرت فرمودند:

اءتی عالِم عابدا فقَال لَه کَیفَ صَلاتک فَقال مِثلِی یَساءَل عَن صَلاتِهِ و اءَنا اءَعبُد اللّهَ مُنذُ کَذَا و کَذَا قال فکیف بُکاؤ ک قال اءَبکی حتَّی تَجری دُموعی فقال لَه العالِم فانَّ ضَحکک و اءَنتَ خائِف اءَفضَلُ مِن بُکائِکَ و اءَنتَ مُدِل [92].

«عالمی نزد عابدی رفت و سوال کرد: وضع نماز و عبادت چگونه است؟ عابد گفت: از فردی مثل من، راجع به نماز سوال می کنی؟ من سال هاست که خدا را عبادت می کنم و نماز می خوانم. عالم گفت: اشک و ناله ات به درگاه خدا چگونه است؟ جواب داد: آنقدر گریه می کنم که اشکم جاری می شود. عالم که در حقیقت خدا را درست شناخته و درک کرده بود، به عابد گفت: اگر خندان باشی، ولی در عین حال خداترس، بهتر از آن است که اشک بریزی و به عمل خود فخر کنی».

روایت قابل توجه دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده که حضرت فرمودند:

العُجبُ نَبات، حَبُّها الكُفر، و اءَرضها نِفَاق، و ماؤ ها البَغی، و اءَغصانها الجَهـل، و وَرَقُهَا الضَّلالَة، و ثَمَرُها اللَّعنة والخُلود فی النَّار، فَمَنِ اختَـارَ العُجـبَ فقَـد بَـذَرَ الكفرَ، و زَرَعَ النِّفاقَ، و لابدَّ له مِن اءَن يُثمِرَ [93].

«عجب، مانند گیاهی است که بذر آن کفر؛ و زمینی که این بـذر در آن رشـد می کند، نفاق و آبی که این بذر را سیراب مـی کنـد، طغیـان و سرکشـی اسـت. طبیعتا درختی که بذر آن در زمین نفاق روییده و آب طغیان سیرابش کرده باشد، شاخ و برگش چیزی جز جهل و گمراهی نخواهد بود، و قطعا میوه درختـی کـه دانه آن کفر، زمین کشت آن نفاق، شاخ و برگ آن جهل و گمراهی اسـت، نمـی تواند چیزی جز لعنت و خلود در آتـش باشـد و ایـن میـوه و ثمـره حتمـی آن است».

مراحل عجب

گام اول عجب، فراموشی اعمال زشت و گناهان است. با فراموشـی گناهـان، دیگر تلاشی برای جبران آنها صورت نمی گیرد؛ تا این که فرد با همین آلـودگی ها از دنیا می رود.

گام دوم عجب، خودباوری، خودپسندی، و خودبزرگ بینی اسـت، کـه خـود نوعی تکبر است با این تفاوت که در عجب، شخص، خودباور و خودبین است و این خودبینی، بروز و ظهوری ندارد، اما شخص متکبر، خودباور و خودبین است و خودبینی او، نمود بیرونی دارد. در سخنی از امام صادق علیه‌السلام نقل شـده اسـت که فرمودند:

الكِبرُ ردَاء اللّه فَمَن نَازَعَ اللّه عزوجل ردَاءَهُ لَم يَرِدُهُ اللّه الا سفالا [94].

«کبریایی جامه ای است که مخصوص ذات بی نیاز خداوند است و کسی که در این وصف با او به معارضه برخیزد جز پستی و حقارت چیزی بر خود نمی افزاید».

یکی از نشانه های ناتوانی و کمبود عقل همین عجب است؛ زیرا عجب، منحصر در امور عبادی نیست. گاه انسان به جمال و مال خود و گاه به علم و دانشی که اندوخته مغرور می شود و این غرور، موجب ابتلا به مرض خودباوری می شود که سرآغاز سقوط و نابودی است.

کبر، بحث مستقلی است که بصورت جداگانه، به آن پرداخته خواهد شد.

آفت دوم: ریا

ریا در عبادت

ریا، کاری است که انسان به وسیله آن، خواهان فراهم کردن جاه و مقام، در نظر اشخاص دیگر و اجتماع باشد. این رذیله اخلاقی هم، مثل عجب تفاوت ماهوی با عبادت دارد؛ چون ماهیت عبادت و اطاعت، انجام عمل خالص برای ذات ذوالجلال حق تعالی است و دخالت دادن دیگران در عبادت، منافی با اصل عبادت بوده و بالطبع عمل منافی با اصل، از بین برنده ماهیت عبادت است.

خداوند در قرآن می فرماید:

فَوَیل لِلمُصَلِّین # الَّذین هم عن صَلاتِهِم سَاهوُن # الَّذین هم یُرَائون # و یَمنَعونَ المَاعوُن [95].

«وای بر نمازگزارانی که در نماز خود سهل انگاری می کنند! همان کسانی که ریا می کنند و دیگران را از وسایل ضروری زندگی منع می نمایند».

نماز ریایی، نمازی است که در آن معبود فراموش و مورد غفلت واقع شود.

آیه مبارکه نیز اشاره دارد: کسانی که نماز می خوانند و از این که اتیان نماز، برای چه کسی و برای چیست غافلند، در عمل ریاکارند.

قرآن این خصیصه منفی اخلاقی را ناشی از نفاق دانسته و در وصف منافقان می فرماید:

انَّ المنافقین یُخادِعونَ اللّه و هو خادِعهُم و اذا قاموا الَی الصَّلاة قاموا کُسالی یُراءون النَّاس و لا یذکرون اللّه الا قلیلا [96].

«منافقان، عمل و عبادتشان خدعه و نیرنگ با خداست. وقتی به نماز برمی خیزند با کسالت و بی حوصلگی، آن هم برای ریاکاری نزد مردم، اقامه نماز می کنند و توجهشان نسبت به خدا ناچیز است؛ زیرا قصد ریا و مردم فریبی دارند».

بنابراین، می توان گفت که ریاکاری نشانه ای از این جریان نفاق است.

خداوند در آیه دیگری مثل افراد ریاکار را چنین بیان می کند:

یا ایُّها الَّذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمَنِّ و الاَذَی کالَّذی ینفق مالَه رئاء الناس و لا یومن باللّه والیوم الاخر فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صِفوَان علیه تُراب فاءَصبه وَابِل فترکه صَلدا لایَقدِرونَ علی شی ء ممَّا کَسَبوا واللّه لا یهدی القوم الکافرین [97].

قرآن خطاب به مومنان می فرماید: اگر برای کمک به فقرا و ضعفا صدقاتی می دهید، مبادا این کار را به منت گذاری و اذیت و ریا آلوده سازید، تا دیگران بگویند که این فرد اهل بذل و بخشش است. یا بگویند که چه فرد مومنی است که از دیگران دستگیری و دلجویی می کند. این عمل ریایی، ناشی از کفر است. در واقع این کار ارزشمند؛ یعنی اعانت، دستگیری و صدقه دادن، اگر از نیت ریایی سرچشمه بگیرد، نشانه آن است که فرد به خدای متعال و معاد، ایمان نیاورده است. لذا این اعمال هیچ ثمره ای برای او نخواهد داشت. خداوند متعال در قرآن مثال جالبی ذکر فرموده است: فرد ریاکار، مانند کسی است که مقداری

خاک را روی سنگی صاف قرار داده باشد و بعد بارانی بر آن باریده، خاک ها را از روی این سنگ بشوید. در نتیجه، فقط همان سنگ صاف و صیقلی باقی خواهد ماند، بدون این که باری روی آن وجود داشته باشد.

ریا در عمل

انسانی که از روی ریا انفاق می کند، نماز می خواند، روزه می گیرد، مثل کافر است. در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که حضرت فرمودند:

انّ اءخوف ما اءخاف علیکم الشرک الاصغر، قالوا: وما الشرک الاصغر یا رسول اللّه؟ قال صلی الله علیه و آله: هو الریاء [98].

«یکی از چیزهایی که من سخت بر شما می ترسم این است که به شرک اصغر مبتلا شوید، عرض کردند: یا رسول اللّه صلی الله علیه و آله! شرک اصغر چیست؟ حضرت فرمودند: شرک اصغر، همان ریا است».

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که خداوند می فرماید:

اءنا خیر شریک [99].

«من در نیت بندگان، بهترین شرک هستم».

یعنی اگر بندگان، غیر از خداوند را در نیت داشته باشند، خداوند نیز حاصل عبادت را هرچه که باشد به بنده واگذار می کند. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که خداوند می فرماید: اءنا اءغنی الاغنیاء عن الشریک [100] من بی نیازترین بی نیازان از شریک هستم؛ اما اگر کسی مرا در امری شریک کند، بر خلاف دیگر شریکان که خواهان سهم بیشتری هستند، همه سهم خود را به آن شریک می دهم.

و نیز می فرماید: فمن عمل عملا ثم اشرک فیه غیری فاءنا منه بری ء [101] حالا اگر کسی عملی را از روی ریا انجام دهد؛ مثلا نماز را به خاطر حضور

دیگران، با آداب بسیاری ادا کند تا مورد مدح آنان واقع شود، ایـن نمـاز بـرای ایشان خواهد بود و چیزی برای من یعنی خدا باقی نمی ماند تا اجر و مزدی بـه آن بدهم. و من از کسانی که در عمل عبادی، غیر من را در نیـت خـود شـریک قرار دهند، بیزارم. امام صادق علیه‌السلام به عباد بصری فرمودند:

ویلک یا عباد ایاک والریاء فانّه من عمل لغیر اللّه وَکَّلَهُ اللّه الی من عمـل لـه [102].

«خداوند عابد ریایی را یعنی کسی که در عمل و عبادت برای خدا دیگری را شریک قرار می دهد به همان دیگری واگذار خواهد کرد».

می توان گفت عبادتی که از روی ریا انجام می شود بـا تـرک عبـادت هـیچ فرقی ندارد؛ زیرا در حقیقت عابد ریایی نیز مانند تارک عبادت، به فرمـان خـدا بی اعتنایی کرده است. و این که برای او شریک قرار می دهد، و خدا را در حـد حقیرترین بندگانش پائین می آورد؛ خدا و فرمان او را کوچک شـمرده اسـت و کوچک شمردن خدا، با تقرب نزد او قابل جمع نیست و به همین دلیل گفته شـد که ریا تنافی ماهوی با عبادت دارد و کسی که به این رذیله اخلاقی مبتلا باشـد، مشکل می تواند خود را نجات دهد، در داستان معروفی آمده است:

فردی، به ادای نماز جماعت عادت داشت - البته این عمل قابل تقدیر اسـت که انسان نمازهای یومیه را در مسجد و با جماعت بخواند - و سنتش هم ایـن بود که در صف اول نماز جماعت و پشت سـر امـام جماعـت بایسـتد. یکـی از روزها، قدری دیر به مسجد رسید و جای همیشگی خود را اشغال شده دید، بـه ناچار در صف دوم یا سوم ایستاد. نماز که شروع شد، احساس حقارت کرد کـه چرا جای من اشغال شده و من مجبور شدم در این جا بایستم. وقتـی بـه خـود

آمد، دید که نماز جماعتی که در طول سی سال خوانده است خالص نبوده، بلکه آلوده به خودنمایی بوده است [103].

داستان دیگری نقل کرده اند که شخصی در انجام عبادت، دچار ریا بود، به مسجد که می رفت با صدای بلند در منظر دیگران نماز شب می خواند تا به واسطه این عمل، برای او جاه و حشمتی فراهم شود. بعد از مدت ها، شبی به این رذیله اخلاقی خود پی برد، بنابراین به مسجد متروکه ای که در خارج از شهر رفت تا در آنجا عبادت کند؛ شاید بتواند این خصوصیت زشت اخلاقی را از خود دور سازد.

مشغول نماز شب شد، ولی هرچه تلاش می کرد، احساس شب های قبل را که صدای العفو و گریه اش بلند می شد، پیدا نمی کرد. در این هنگام صدای باز شدن در مسجد را شنید، احساس کرد حالش بهتر شده و نمازش را مثل سابق با حالت خاص خود خواند، وقتی هوا روشن شد، دید سگی از سردی هوا به آنجا پناه آورده است [104].

عبادت حقیقی

خوب است در این مطلب تامل شود، عبادتی که در آن العیاذ باللّه سگ شریک نیت باشد، چه ارزشی دارد و اصلا چه شباهتی بین این نماز و نماز امیر المومنین علیه السلام می توان یافت، آورده اند که:

یُنسب الی مولانا امیرالمومنین علیه السلام اءنّه وقع فی رجله نصل فلم یمکن من اخراجه، فقالت فاطمه علیها السلام: اءخرجوه فی حال صلاته فانه لا یحسّ بما یجری علیه حینئذ، فاخرج و هو علیه السلام فی صلاته [105].

وقتی می خواهند تیری را که در یکی از جنگ ها به پای حضرت رفته بیرون بیاورند، می گویند وقت نماز تیر را بیرون بکشید تا او متوجه نشود.

در حالات امام سجاد علیه السلام آمده است که:

و سقط له ابن فی بئر فتفزع اهل المدینة لذلک حتی اءخرجوه، و کان قائما یصلی فما زال عن محرابه فقیل له فی ذلک، فقال: ما شعرت انّی کنت اناجی ربّا عظیما [106].

«امام سجاد علیه السلام مشغول نماز بود که فرزندش در چاه افتاد، ولی حضرت متوجه نشدند و بعد فرمودند: من مشغول عبادت و مناجات با پروردگار بزرگم بودم».

یا روایت کرده اند:

و وقع الحریق والنار فی البیت الَّذی هو فیه و کان ساجدا فی صلاته فجعلوا یقولون له: یابن رسول اللّه! یابن رسول اللّه! النار! النار! فما رفع راءسه من سجوده حتی اطفئت فقیل له: ماالَّذی اءلهاک عنها؟ فقال: نار الاخرة [107].

«روزی منزل امام علیه السلام آتش گرفته بود و چون امام علیه السلام مشغول نماز بودند متوجه آن نشدند؛ بعد، از امام علیه السلام سوال کردند چه چیزی باعث شد متوجه آتش نشوید؟ فرمودند: آتش آخرت».

و این عبادت، همان مطلوب درگاه الهی است که انسانها را به منزل سعادت می رساند.

2 - حق نفس بر انسان

و اما حَقُّ نفسک علیک فان تستوفیها فی طاعة اللّه فتؤ دی الی لسانک حقه و الی سمعک حقه و الی بصرک حقه و الی یدک حقها و الی رجلک حقها و الی بطنک حقه و الی فرجک حقه و تستعین باللّه علی ذلک.

«حق نفس تو، آن است که در راه اطاعت خدا به کار گیری و از همه اعضا و جوارحی که خدا به تو عنایت کرده، در این مسیر استفاده کنی و حقوق تک تک آنها را از زبان و گوش و چشم و دست و پا و شکم گرفته تا غریزه جنسی به جای آوری و از خدای خود استعانت جویی»

ادای این وظیفه، مثل همه تکالیف دیگر، مبتنی بر شناخت صاحب حق است. چنان که در حق اول، صاحب حق، خدا بود و شناخت خدا منجر به اطاعت او می شد. رسول اکرم ﷺ می فرمایند:

من کان باللّه اءعرف کان من اللّه اءخوف [108].

«آن کس که خدا را بیشتر بشناسد، خوف و ترس او از خدا زیادتر خواهد بود - و به وظیفه عبودیت و بندگی اش بیشتر اقدام خواهد کرد-».

نفس انسانی چیست؟

در این جا نیز برای ادای حق نفس حقی که انسان نسبت به خود دارد باید اول خود نفس را به دقت شناخت؛ چرا که اگر انسان نفس خود را بشناسد، ناگزیر حقوق نفس را هم شناخته و برای ادای آنها اهتمام خواهد ورزید.

در این که نفس انسانی چیست اختلاف نظرهایی وجود دراد: یک دیدگاه، نظر مادیون است که انسان را همین وجود جسمانی می دانند و فقط ظاهر او را می بینند که آغازش ولادت و پایانش مرگ است و با مردن نابود شده، از بین می رود؛ دیدگاه دیگر، نظر معتقدان به بقای روح است که انسان را، حقیقتی

مرکب از جسم و روح می شناسند و مرگ را پایان زندگی و نابودی نمی دانند که دین مقدس اسلام هم این نظر دوم را تایید می کند. در روایتی از امیرالمومنین علیه السلام آمده است:

انَّ اللّه عزَّ وَ جَلّ رکَّب فی الملائکة عقلا بلا شهوة، و رکَّب فی البهائم شهوة بلا عقل، و رکَّب فی بنی آدم کلتیهما، فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملائکة، و من غلب شهوته عقله فهو شرّ من البهائم [109].

«خداوند، ملائکه را از نیروی عقل محض، حیوانات را از غرائز و شهوات محض و انسان را ترکیبی از هر دو آفرید. آن کس که نیروی اندیشه و فکرش بر شهوتش غلبه کند، از ملائکه برتر و آن کس که نیروی شهوت و غریزه اش بر قوه عقل غالب شود از حیوانات پست تر است».

این تفسیر آیه کریمه قرآن است که می فرماید:

لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اءضل [110].

«خدا به آنها نیروی فکر و اندیشه، قوه بصیرت و چشم و وسیله فهم و ادراک و گوش عنایت کرده است، ولی آنها از هیچ یک از این ابزار و لوازم برای سیر الی اللّه، استفاده نمی کنند. اینها مثل چهارپایان، بلکه بدتر از آنها هستند».

و دلیل آن هم روشن است، به قول شاعر:

کور در چاه فتد معذور است عذرش این است که چشمش کور است

اما اگر بینایی در چاه افتاد عذری ندارد، خداوند متعال، برای طی مسیر کمال ابزاری در اختیار انسان قرار داده که عدم استفاده صحیح از این ابزار، بیانگر عدم ادای حق آنهاست.

جامی، چه زیبا این روایت را در قالب دو بیت بیان کرده است:

آدمیـــزاده، طرفـــه معجـــونی اســـت کـــز فرشـــته سرشـــته و ز حیـــوان

گر کند میـل ایـن، شـود کـم از ایـن ور کنـــد میـــل آن، شـــود بـــه از آن

از نظر دین و منطق مکاتب الهی، انسان موجود و مخلـوقی مرکـب از غرائـز حیوانی و نیروی عقلانی است؛ ولی نکته جالب توجه این جاست که مـادیون بـا این که انسان را فقط از دیدگاه جسـمانی او ملاحظـه مـی کننـد، ولـی در یـک حقیقت با روحیّون اشتراک نظر دارند، که انسان دارای یک سلسله گرایش هـا و تعلقاتی است که همه ارزش انسانی او در گرو آنهاست و اگر ایـن تعلقـات از او گرفته شود با حیوانات هیچ تفاوتی نخواهد داشت. بنابراین از منظر معارف دیـن باید گفت که نفس انسانی، منزلتی والاتر و بالاتر از جسم و تعلقات جسمانی او دارد؛ بنابراین شناخت آن مرتبه و منزلت برای ما ضروری است.

ثمرات شناخت نفس

حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام می فرمایند:

نال الفوز الاکبر من ظفر بمعرفة النفس [111].

«بزرگترین رستگاری برای انسان شناخت نفس او است».

و یا در سخن دیگری می فرمایند:

رحم اللّه امرءا عرف قدره ولم یتعد طوره [112].

«خداوند رحمت کند کسی که قدر خود را بشناسد و از حدش تجاوز نکند».

بنابراین، از نظر اولیای دین خودشناسی و معرفت نفس، امری بسیار ارزشمند و قابل ملاحظه است. حال باید پرسید این همه اهمیت برای چیسـت؟ در علـت آن می توان گفت: انسانی که خود را می شناسد و توانایی های خود را نیـز بـه خوبی می داند، به کیفیت بهره گیری از این همه توان و سرمایه در مسیر سعادت آشنا است و هنگامی که همه این امکانات را به دست آورد، مـی توانـد زنـدگی

دنیوی و اخروی سعادتمندی را برای خود فراهم کند و نقطه مقابل این انسان انسانی که به همه قدرت ها، امانت های الهی و سرمایه های فکری، و روحی و جسمانی خود آشناست کسی است که خود را نشناخته و برای این مهم، هیچ تلاش و کوششی نیز نمی کند و بالطبع در مسیر ظلالت و گمراهی قرار می گیرد.

1 - خداشناسی و شناخت مسیر هدایت

حضرت امیر المومنین علیه السلام در سخن دیگری میفرمایند:

من لم یعرف نفسه بعد عن سبیل النجاة و خبط فی الظلال والجهالات [113].

«کسی که خود را نشناسد، از راه استوار نجات و سعادت دور افتاده، و در وادی گمراهی و نادانی سقوط می کند».

یا در بیانی از امیرالمومنین علیه السلام نقل شده است که فرموده اند:

هلک امرء لم یعرف قدره [114].

«انسانی که منزلت خود را نشناسد، نابود شده و از بین رفته است».

در معارف دینی، دقیق ترین و نزدیک ترین راه خداشناسی، معرفت به نفس معرفی شده است. در سخن معروفی از رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که:

من عرف نفسه فقد عرف ربه [115].

«آن کس که نفس خود را شناخت؛ خدایش را شناخته است».

در این روایت، «فاء» برای تفریغ و «قد» برای تحقیق است و این بدان معناست که شناخت خالق هستی فقط از طریق معرفت نفس؛ امکان پذیر است، بنابراین اولین ثمره معرفت و شناخت نفس، خداشناسی است.

2 - مصونیت از هلاکت و گمراهی

دومین ثمره آن در کلام امیرالمومنین علیه السلام این چنین بیان شده است:

من عرف شرف معناه صانه عن دناءة شهوته وزور مناه [116].

«کسی که گوهر ارزشمند رفعت و شرافت انسانی خود را بشناسد، از سقوط در وادی پست شهوات، غرائز و ناکجاآباد اوهام و خیالات مصون می ماند».

بنابراین، ثمره دوم معرفت نفس این است که انسان را از سقوط در وادی گمراهی و یا آنچه که غرائز حیوانی او را به سوی آن می خوانند، نگه می دارد. کلید همه خزائن و گنجینه های علوم بشری، معرفت نفس قلمداد شده است؛ امام صادق علیه‌السلام در این باره فرموده اند:

وجدت علم الناس کُلَّه فی اءربع اءوَّلها اءَن تعرف ربک و الثانی اءَن تعرف ما صنع بک والثالث اءَن تعرف ما اءراد منک و الرابع اءَن تعرف ما یُخرجک من دینک [117].

«من همه علوم بشری را در چهار چیز یافتم: اول این که خدای خود را بشناسی؛ دو این که بدانی خالق هستی، ساختمان بدن تو را چگونه آفریده است؛ سوم این که بدانی برای سعادت او چه دستورهایی را بیان کرده است و چهارم این که بدانی چه چیزی تو را از مسیر سعادت خارج می کند و تو را از آن نهی می نماید».

در این روایت به علوم مختلف اشاره شده است: حکمت و عرفان، ساختمان بدن انسان، طبیعت و توحید، فروع دین و موازین فقهی و اخلاق.

حال که سخن از راز و رمز آفرینش نفس انسان است، باید دید چگونه می توان این سر مجهول را کشف و اسرار و رموز نهفته در این مخلوق عظیم عالم هستی را شناسایی کرد؟ معضلی که از روزگاران دور مورد فحص و جستجوی همه صاحبان اندیشه و خرد بوده است.

روزها فکر من این است و همه شب سخنم — که چرا غافل از احوال دل خویشتنم
از کجا آمده ام، آمدنم بهر چه بود — به کجا می روم آخر، ننمایی وطنم

مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا یا چه بوده است، مراد وی از این ساختنم
تا به تحقیق مرا منزل و ره ننمایی یک دم آرام نگیرم، نفسی دم نزنم

از دیرزمان بسیاری از اندیشمندان و حتی شاعران دریافته اند، راه شناخت و کشف ابعاد وجودی این موجود فقط از زبان آفریدگار آن، میسر است. لذا در قرآن کریم 65 مورد از کلمه انسان یاد شده و جالب این است که همه مواردی که این کلمه به کار رفته به صورت «الانسان» همراه با الف و لام است؛ مگر یک جا که آن هم با کلمه «کل» همراه شده است. خداوند می فرماید:

و کل انسان اءَلزَمنَاهُ طَائِرُهُ فی عُنُقِهِ [118].

«و ما مقدرات و نتیجه اعمال نیک و بد هر انسان را طوق گردن او ساختیم».

اسرار آفرینش

با تدبر در قرآن می توان همه اسرار آفرینش این مخلوق را با بلاغت و زیبایی یافت؛ مثلا:

اءَوَ لا یذکُر الانسان اءَنَّا خلقناه من قبل و لم یک شیئا [119].

«آیا انسان نمی داند که ما او را آفریدیم و قبل از آن، او هیچ بود».

هل اءتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا [120].

«آیا زمان طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟».

بعد از این که در این دو آیه و امثال آن، عدم و نبود انسان را یادآوری می کند، آفرینش او را اینگونه ذکر می فرماید که:

و لَقَد خَلَقنَا الاِنسَان مِن صَلصَال مِن حَمَاء مَسنُون [121].

«ما انسان را از گِل خشکیده ریخته شده آفریدیم».

و بَدَاءَ خَلق الاِنسان مِن طین # ثمَّ جَعَلَ نَسلُه مِن سُلالة من مَاء مَهین [122].

«و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد؛ سپس نسل او را از عصاره آب ناچیز و فی قدر آفرید».

یا در سوره مبارکه علق می فرماید:

اِقرَاء بِاسمِ ربِّک الَّذی خَلَق # خَلَقَ الانسان مِن عَلق [123].

«قرآن را به نام پروردگارت بر خلق قرائت کن؛ آن خدایی که آدمی را از خون بسته خلق کرد».

در این آیه، آغاز آفرینش انسان را همان آب معروف ذکر می کند یا:

خُلِقَ مِن مَاء دافِق # یخرج مِن بین الصُّلب و التَّرائب [124].

«انسان از آب (نطفه) جهنده ای خلق گردیده که از میان صلب پدر و سینه مادر بیرون آمده است».

در سوره مؤمنون، همه مراتب تکوین انسان را که در آیات دیگر به صورت جداگانه ای ذکر شده، به ترتیب و پشت سر هم بیان می فرماید:

و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین # ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین# ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مُضغَة فخلقنا المُضغَة عِظاما فَکَسَونَا العِظَام لَحما ثم اءَنشَاءنَاه خَلقا آخر فتبارک اللّه اءَحسَنَ الخالقین [125].

«و ما انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم؛ سپس او را نطفه ای در قرارگاه مطمئن رحم قرار دادیم؛ سپس نطفه را به صورت خون بسته، و آن را به صورت چیزی شبیه گوشت جویده شده، و آن را به صورت استخوان هایی درآوردیم؛ و بر استخوانها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است».

در سوره مبارکه الرحمن می فرماید:

الرَّحمن # علَّمَ القرآن # خَلَقَ الانسان # علَّمَه البیان [126].

خدا بعد از خلقت انسان، به یک نکته خاص در این مخلوق اشاره می کند:

انسان را خلق کردیم و بیان را به او آموختیم. این بیان نه به معنـای گفـتن و حرف زدن است، بلکه قوه ناطقه است که انسان می تواند با استفاده از آن مراتب کمال را طی کند. در سوره مبارکه تین می فرماید:

والتِّین و الزَّیتون # و طورِ سِینینَ # و هَذَا البَلَدِ الاَمین # لَقَد خَلَقنَـا الانسـان فی اءَحسَنِ تَقویم # ثمَّ رَدَدنَاهُ فی اءَسفَلِ سَافِلِین # اءِلا الَّـذین آمنـوا و عَمِلـوا الصَّالحات فَلَهُم اءَجر غیر ممنون [127].

«قسم به انجیر و زیتون. و سوگند به طور سینین. و قسم به این شهر امن. کـه ما انسان را در زیباترین و بهترین سازمان خلق کـردیم. سـپس او را بـه پـایین ترین مرحله بازگرداندیم. مگر آنان که ایمان آورده و اعمال صالح انجـام دادنـد که برای آنها پاداش تمام نشدنی است».

انسانی که در بهترین میزان و سازمان آفریده شده، یک سیر نزول دارد که بـه اسفل السافلین سقوط می کند و یک سیر صعود که راهی به سوی رشد و کمـال او است.

در سوره مبارکه دهر (انسان) که از سوره های معـروف قـرآن اسـت هـر دو مسیر بیان شده است:

هل اءَتی علی الانسان حینَ مِنَ الدَّهرِ لَم یَکُن شیئا مَذکورا# انَّا خَلَقنَا الانسان مِن نُطفة اءمشَاج نَبتَلِیه فَجَعَلنَاهُ سمیعا بصیرا # انَّا هَدَینَاهُ السَّبیل اما شاکرا و امـا کَفورا # انَّا اَعتَدنَا لِلکَافِرِینَ سَلاسِلا و اءَغلالا و سَعیرا # انَّ الاَبرارَ یَشرِبون مِـن کَاءس کانَ مِزاجُها کَافورا [128].

«آیا زمان طولانی بر انسان گذ شت که چیز قابل ذکری نبود؟ ما انسـان را از نطفه مختلطی آفریدیم و او را می آزماییم، بدین جهـت او را شـنوا و بینـا قـرار دادیم. ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد یا ناسپاس. مـا بـرای کـافران

زنجیرها و غل ها و شعله های سوزان آتش آماده کرده ایم. به یقین ابرار از جامی می نوشند که با عطر خوشی آمیخته است».

بعد از این که خداوند عدم وجود انسان را یادآور می شود و بیان می کند که اول هیچ بود، بعد بود شد، بلافاصله قوس نزول و پستی او را یادآور می شود که از آب نجسی مخلوط از آب زن و مرد آفریده شده و بیان می کند که قوای چشم و گوش را به او دادیم، سپس راه صعود و کمال انسان را بیان می کند.

اَنَّا هَدَینَاهُ السَّبیل اِمَّا شاکرا و اِمَّا کَفورا [129].

«ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد یا ناسپاس».

تا پایان سوره مبارکه، هر دو مسیر کمال و زوال انسان بیان شده است. آنها که راه صحیح را نپیمایند به قعر وادی حضیض سقوط می کنند. بندهایی که خود تنیده اند به دست، پا و گردن آنها خواهد افتاد، و آتشی که خود افروخته اند آنها را خواهد سوزاند. اما آنها که راه صحیح را بپیمایند، می توانند به اوج و ذروه کمال انسانی صعود کنند و مشمول این آیه مبارکه شوند که می فرماید:

انَّ الابرار یشربون من کاءس کان مزاجها کافورا [130].

«ابرار و نیکان از آن جامی می نوشند که با عطری خاص آمیخته است».

خداوند چون می خواهد در این جا سر آفرینش انسان را بیان کرده و وجه مفاخره خود را در خلقت انسان بر همه عالمیان نشان دهد، به اکمل مراتب انسانی و زیباترین منظره عالم هستی و جالب ترین نمونه آفرینش بشری تمسک و تاکید می کند که انسان می تواند به آن مرتبه اعلا صعود کند.

بیان این همه ظرافت در آفرینش انسان، مستند به شان نزول آیه ذیل است که در تفسیر فخر رازی بیان شده است:

و یُطعِمونَ الطَّعام عَلی حُبِّهِ مِسکِینا و یَتِیما و اءَسِیرا [131].

«غذای خود را با این که به آن علاقه و نیاز دارند به مسکین و یتیم و اسیر می دهند».

نمونه انسان کامل

ابن عباس روایت کرده است:

انَّ الحسن و الحسین علیهما السلام مَرِضا فَعادِهما رسول اللّه صلی الله علیه و آله فی اءُناس مَعَهُ، فقالوا یا اءَبَاالحسن لَو نَذَرت علی ولدک، فنَذَر عَلِیّ علیه السلام و فاطمة علیها السلام و فضَّةُ - جاریة لهما - ان شَفاهُما اللّه تعالی اءن یصوموا ثلاثة اءیام، فشفیا و ما معهم شی ء، فاستقرض علیّ علیه السلام من شمعون الخیبری الیهودی ثلاثة اءصوع من شعیر، فطحنت فاطمة علیها السلام صاعا، واختبزت خمسة اءقراص علی عددهم، و وضعوها بین اءیدیهم لیفطروا، فوقف علیهم سائل فقال: السلام علیکم اهل بیت محمّد صلی الله علیه و آله، مسکین مِن مَساکین المُسلمین اَطعِمونی اَطعَمَکُمُ اللّه مِن مَوائِدِ الجَنَّة، فآثَروهُ و باتوا و لم یَذوقوا الا الماء واصبحوا صائِمین، فلمَّا اءمسَوا و وَضَعوا الطَّعام بینَ اءَیدیهم، وَقَفَ علیهم یَتیم فآثروه، و جاءَهم اءَسیر فی الثَّالثة، فَفعلوا مثل ذلک، فلمَّااصبَحوا اَخذَ علیّ علیه السلام بِیَدِ الحَسَن و الحسین علیهما السلام و دَخَلوا علی الرَّسول علیه الصلاة و السلام، فلمَّا اءبصَرَهم و هم یَرتَعِشون کالفراخ مِن شِدَّةِ الجوع قال: ما اءَشدُّ ما یَسوءنی مَا اءرَی بِکم، و قامَ فَانطَلَقَ مَعَهم فراءی فاطمة علیها السلام فی مِحرابها قدِالتَصَقَ بَطنِها بِظَهرها و غَارت عَیناها فَساءَه ذلک، فنَزَلَ جبرئیل علیه السلام و قال: خُذها یا محمَّد صلی الله علیه و آله هُناکَ اللّه فی اءَهل بیتک فاقراءَهَا السُّورةَ [132].

«دو فرزند فاطمه زهرا علیها السلام امام مجتبی و اباعبداللّه علیهما السلام - مبتلا به کسالتی شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با جماعتی از ایشان عیادت فرمودند، جمع همراه به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند که یا اباالحسن! اگر برای سلامت بچه

ها نذری کنید آنها زودتر بهبود می یابند. مولا امیرالمومنین علیه‌السلام و فاطمه اطهر علیهاالسلام و فضه که خادمه خانه آنها بود - نذر کردند که اگر خداوند این دو طفل را شفا دهد، سه روز روزه بگیرند. خداوند این دو را شفا داد و حضرت به نذر خود وفا کردند. چون برای افطار چیزی در خانه حضرت نبود، امیرالمومنین علیه‌السلام مجبور شد از یهودی خیبری سه صاع جو قرض بگیرد. نکته قابل توجه این که، چه کسی مضطر می شود که برای تهیه نان، از یک یهودی، چند صاع جو قرض کند! او داماد پیغمبر است و دختر پیامبر در خانه او زندگی می کند و خدا هم به او کرامتی داده است که اگر بخواهد همه دنیا را طلا و نقره می کند؛ اما او چنان زندگی کرده است که برای سفره افطار ناچار می شود از یک یهودی قرض کند و شاید سر موفقیت اسلام و مسلمین، چنین راهبران و پیشوایانی بود که در مدت کوتاهی این همه توفیق، نصیب آخرین دین الهی شد.

به هر حال امیرالمومنین علیه‌السلام سه صاع جو را به خانه می آورد، فاطمه علیهاالسلام یک صاع آن را آرد کرده، به اندازه پنج نفر، نان می پزد. موقع افطار که پنج قرص نان جو را در سفره می گذارند، درب خانه به صدا درمی آید، سائلی صدا می زند: سلام بر اهل بیت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مسکینی مسلمان هستم و گرسنه. آنها مسکین را بر خود ترجیح می دهند و چون چیزی جز آب در خانه نبود که سد جوع کنند، با آب افطار می کنند. برای وفای به نذر، روز دوم را نیز روزه می گیرند. وقت افطار که پنج قرص نان برای پنج نفر در سفره گذاشته می شود، یتیمی در می زند و دوباره سیر کردن او را بر خود ترجیح می دهند و فقط با آب افطار می کنند. روز سوم را نیز برای وفای به نذر روزه می گیرند. موقع افطار درب خانه توسط اسیری گرسنه به صدا در می آید و اظهار فقر و استمداد می کند؛ این بار نیز برای حفظ کرامت انسانی، نان را به اسیر می دهند.

نکته قابل توجه در فهم آیه این که با ضمیمه کردن روایت شاید بتوان مسکین و یتیمی به خصوص مسکین را مسلمان فرض کرد، اما به احتمال قَوی اسیر در جامعه آن روز مسلمان نبوده و از مشرکان و کفار بوده است. در نتیجه، کرامت اهل بیت علیهم‌السلام مختص مسلمانها نیست.

روز چهارم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام دست دو فرزندش را گرفته و به دیدار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می رود. وقتی چشم پیغمبر به آنها می افتد و می بیند که از شدت گرسنگی می لرزند، می فرمایند: چقدر برای من دردآور است که شما را در چنین حالی می بینم. سپس به همراه حضرت امیرالمومنین، حسن و حسین علیهم‌السلام به سوی خانه فاطمه علیهاالسلام به راه افتاده، وارد خانه می شوند. فاطمه علیهاالسلام را در محراب عبادت می یابند در حالی که شکم به پشت چسبیده و چشمان حضرت در گودی فرو رفته است، این حال اهل بیت علیهم‌السلام بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سخت گران می آید. اینجاست که روایت می گوید: جبرئیل نازل شد و گفت: ای رسول ما! باغبانی تو، ثمر و میوه داد و این چند نفر ثمرات و میوه های عالم وجودند. سپس این آیه را بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خواند که:

و یُطعُمونِ الطّعام عِلی حبِّهِ مِسکینا و یتیما و اءسیرا# انّما نُطعِمُکم لِوجهِ اللّه لا نرید منکم جزاء و لا شکورا [133].

«غذای خود را با این که به آن علاقه و نیاز دارند به مسکین و یتیم و اسیر می دهند (می گویند) ما شما را به خاطر خدا اطعام می کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم ».

در سوره لیل می فرماید:

و سیجنّبُها الاتقی # الّذی یؤ تی ماله یتزکّی # و ما لاحد عنده من نعمة تُجزی # الا ابتغاء وجه ربه الاءعلی # و لسوف یرضی [134].

«به زودی با تقواترین مردم از آن (آتش) دور داشته می شود. همان کس که مال خود را در راه خدا می بخشد تا پاک شود. و هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد او را جزا دهد. بلکه هدفش جلب رضایت پروردگار بزرگ اوست و به زودی راضی و خشنود می شود».

این آیات در سوره مبارکه دهر (انسان) و در سوره لیل گویای یک نکته درباره کمال انسانی است: آنها که به خاطر بهشت و نعمت های بهشتی، فرمان خدا را اطاعت کرده اند، بهشت را به آنها هدیه می کنند و کسانی که به خاطر خوف از جهنم، فرمان خدا را پذیرفته اند، از مصیبت جهنم نجات می دهند؛ اما آنان که عبادت و اطاعتشان در اوج کمال است انَّما نُطعِمُکُم لِوجهِ اللّه یا الا ابتغاء وجه ربّه الاعلی مصادیق کمال انسانی اند، به اینها نمی گویند شما به بهشت می روید، بلکه قرآن می گوید: و لسوف یَرضی شما در جوار قرب و رضای الهی قرار دارید. منزلت و جایگاه شما والاتر از بهشت و نعمت های بهشتی است.

نکته دیگر که قابل عنایت است و بدان اشاره شد، این که علت مفاخره خداوند به خلقت انسان نسبت به سایر موجودات و عالمیان، این نمونه های کمال انسانی هستند که در نهایت احتیاج و شدت فقر و نیاز، آن وضعیت را تحمل کرده و دیگران را بر خود ترجیح می دهند.

سرّ این همه تاکید و اصرار به پیروی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تمسک به ولایتشان این است که ایشان زیباترین الگوهای آفرینش اند و همه مراحل کمال در وجودشان یافت می شود، و طی مسیر کمال بدون رهبری و راهبری آنان ممکن و میسر نخواهد بود؛ زیرا منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید و دور.

قطع این مرحله بی همرهی خضرمکن ظلمات است، بترس از خطر گمراهی

رسول اکرم ﷺ می فرمایند:

انِّی تَارِک فیکُمُ الثّقلَین، کتاب اللّه و عِترتی اهلَ بَیتی، و انَّهُما لن یَفتَرِقا حتَّی یَرِدا عَلَی الحَوض، ما ان تَمسَّکتم بِهِمَا لن تَضِلُّوا [135].

رسول اکرم ﷺ در آخرین لحضات حیات، این سفارش را با تاکید بیان می کند که من دو امانت را در میان شما می گذارم؛ تمسک و توسل به آنها می تواند شما را نجات دهد که اگر به این دو امانت توجه نمودید هرگز گمراه نمی شوید. این نفی ابد و محال بودن گمراهی و ضلالت، فقط در گرو تمسک به حبل مستحکم قرآن همراه با ولایت است و غیر از آن، هیچ تضمینی برای نجات و وصول به منزل مقصود نخواهد بود.

شناخت صحیح مسیر انسانیت

طی طریق به دو شکل ممکن است: اول آن که انسان از روی نقشه، راه را آموخته و به حافظه سپرده باشد تا به منزل برسد؛ دوم این که آشنا و راهنمایی، انسان را قدم به قدم همراهی کند تا به مقصود برساند. به یقین راه دوم تضمین بیشتری دارد. راز پنهان و مکتوم در مطلب این است که همیشه انحرافات از رویارویی مستقیم حق و باطل ناشی نمی شود، و این طور نیست که همواره یک ضدارزش در مقابل ارزشی قرار بگیرد. شرک و کفر در مقابل توحید و یکتاپرستی آشکارا قرار نمی گیرد؛ زیرا در این صورت شکست آن باطل و ضدارزش سریع و قطعی است.

بسیاری از انحرافات ناشی از خودفریبی است. گاهی انسان چنان به یک ارزش سرگرم می شود که همه معیارها و ضرورت های دیگر را زیر پا گذاشته، فراموش می کند و گمان می کند واقعا درست عمل کرده است؛ مثلا وقتی در

مسیر تربیت نفس به ارزش زهد و دوری از تعلقات مادی رومی کند، راه افـراط پیش می گیرد؛ زن، زندگی و فرزند و همه مسوولیت هـای انسـانی و اجتمـاعی خود را فراموش می کند و در گوشه خلوتی، عزلت می گزیند.

چنان که این اتفاق در عصر رسـول خـدا ﷺ رخ داد. عـده ای از زن هـا محضر پیامبر ﷺ آمدند و عرض کردنـد: شـوهران مـا بـه غارهـا و کوههـا پناهنده شده اند و یا در بیابانها مشغول عبادت شده و زهد پیشه کرده اند. رسول اکرم ﷺ آنها را احضار فرمودند و از این نوع زهد نهـی کردنـد، و چگـونگی بهره گیری از این ارزش دینی را به آنها آموختند و با تبیین فلسفه ارزش زهد و عبادت، رهروان راه را هدایت کردند. در روایات می بینیم کـه ایـن تعبیـر آمـده است:

لیس منّا مَن تَرَکَ دُنیاهُ لِآخرَتِهِ و لا آخرته لِدُنیَاه [136].

«آن که دنیایش را برای به دست آوردن آخرت ترک کنـد و یـا آخـرتش را برای دنیا وانهد، از ما نیست».

این که انسان بخواهد با فرار از اجتماع، آخرت را تحصیل کند ممنوع اسـت؛ چرا که رسول اکرم ﷺ می فرمایند:

و لا رهبانیة فی الاسلام [137].

«در اسلام ترک دنیا و رهبانیت مشروعیت ندارد».

این کلام رسول اکرم ﷺ شاید اشاره به کسانی است که آخرت و بهشت را با انزوا و عزلت و دوری از غوغای مسوولیت های اجتماعی می جوینـد. پـس این شیوه را نفی کرده و می فرمایند: اگر جدا از دنیا و تنعمات مادی دل بریده و دست شسته اید بهتر است که سرای دیگر را در میدان جهاد و مقابله بـا دشـمن بجویید.

کلام حضرت چنین است:

انّما رهبانیة امَّتی الجهاد [138].

«برای امت من ترک دنیا همان جهاد و مبارزه است».

یعنی از منظر رسول اکرم ﷺ رهبانیت و ترک دنیا، فقط در میدان جهاد مفهوم پیدا می کند نه در دوری از اجتماع و گریز از مسوولیت های آن. تقوی و زهد اگرچه از ارزشهای پایدار و مفید و ضروری اند، ولی هرگز تدارک و تحصیل آنها با فراموش کردن یا نادیده انگاشتن سایر اصول و ارزش ها به دست نمی آید، بلکه به دست آوردن یک ارزش با از دست دادن ارزش دیگر، اعتباری نداشته و بهره مندی انسان از آن ارزش را زیر سوال می برد؛ زیرا تعالیم عالیه اسلام یک مجموعه گران سنگ اعتقادی، اخلاقی و علمی است که همه در کنار یکدیگر مفهوم پیدا می کند. افراط در یکی و بی اعتنایی به دیگری، باعث می شود همه را از اعتبار و ارزش ساقط نماید.

نتیجه این که: ادای حق نفس، جز با شناخت نفس انسانی و درک قابلیت ها و توانایی ها و همچنین شناخت خطرها و انحرافات در آن مسیر، ممکن نخواهد بود. و این مهم جز با انتخاب یک رهبر و پیشوا که برگزیده و منتخب خداوند باشد، میسور نیست.

3 - حق زبان

و اما حَقُّ اللِّسان فاکرامه عن الخَنا و تعویدُه علی الخیر و حملُه علی الادب و اجمامُه الا لموضع الحاجة و المنفعة للدّین و الدّنیا و اعفاؤ ه من الفضـول الشَّـنِعَة القلیلة الفائدة التی لا یؤ من ضررها مع قلة عائدتها و بعد شـاهد العقـل والـدلیل علیه و تزین العاقل بعقله حسن سیرته فی لسانه و لا قوة الا باللّه العلی العظیم.

«حق زبان آن است که آن را از زشت گویی بازداری، به گفتـار نیـک و ادب عادت دهی. از گشودن زبان جز به هنگام نیاز و تحصـیل منفعـت دیـن و دنیـا خودداری و از پرگویی و بیهوده گویی که جز زیان دربـر نـدارد، دوری کنـی و بدانی زبان، گواه عقل و اندیشه توست و زیبـایی و آراسـتگی بـه زیـور عقـل، نمودش به خوش زبانی تو».

سخن درباره اهمیت زبان را با کلامی از امیرالمومنین علیه‌السلام آغـاز مـی کنـیم؛ حضرت می فرمایند:

للانسان فضیلتان؛ عقل و منطق، فبالعقل یستفید و بالمنطق یفید [(139)].

«دو برتری و فضیلت انسان را از دیگر مخلوقات ممتاز میکند: اول آن که بـا نیروی عقل حقایق آفرینش را می آموزد و دیگر آن که با قـوه منطـق و زبـان، آموخته های خود را به دیگران انتقال می دهد».

این امتیاز فقط در انحصار انسان است که با قوه ناطقه و قدرت بیان قادر بـر انتقال مفاهیم درون ضمیر خود می باشد، همان گونه کـه بـه کـارگیری سـرمایه گرانبهای عقل و اندیشه، برای ضرر رساندن و ایذاء سایر انسانها ممنوع اسـت و اساسا خداوند این چراغ های فروزان و نیروی عقل و اندیشه را بـرای روشـنی بخشیدن به تاریکی های زندگی انسان ها عنایت کرده؛ استفاده از زبـان هـم در راه بدگویی، زشت گویی، ایذاء و آزار و ضرر زدن به دیگران ممنوع بـوده و در

شرع مقدس و معارف دین به عنوان عملی ناپسند و حرام تلقی شده است. همان طور که در سایه زبان، بسیاری از خوبی ها و اقدامات پسندیده قابل تحصیل است، بسیاری از زشتیها و رذایل اخلاقی نیز مظهر و مظهری جز زبان ندارند. دروغگویی، تهمت، غیبت، سخریه، شماتت و سرزنش نابجا، استهزا، هتک حرمت افراد، فحاشی، نمامی و سخن چینی، پرگویی، زیاده گویی و شهادت باطل و بسیاری دیگر از گناهان که از زشتی های اخلاقی هستند و از ملکات سوء سرچشمه می گیرند، نمود آنها در زبان است.

نکته ای که لازم است به آن توجه شود این است که: وزن، اندازه و جرم زبان کوچک است، اما جرم، گناه، ثواب و اجرش عظیم است، امتیازی که این عضو با همه کوچکی و محدودیتش در مقایسه با سایر اعضا و جوارح ظاهری بشر دارد در این است که: چشم محدوده فعالیتش درک شکل، صورت، و تشخیص رنگ هاست. محدوده ادراک گوش فهم صداها و اصوات است، اما فعالیت زبان و دامنه تلاش و حرکت آن به اندازه میدان تحرک فکر، خیال و قوه واهمه انسان است. آنچه را که عقل بیندیشد، خیال ببافد و قوه واهمه ساخته و پرداخته کند، زبان آن را بیان می کند.

زبان اساسی ترین عضو انسان

طبق کلام قبلی امیرالمومنین علیه‌السلام وجه تمایز انسان از دیگر مخلوقات، قوه نطق و زبان اوست. با زبان نیکو و خیر می تواند همه خرابی های اجتماع را بسازد، دشمنی ها و عداوت ها را به دوستی تبدیل کند؛ و برعکس با زبان زشت و بد می تواند همه آبادانی ها را ویران کرده و دوستی ها و صمیمیت ها را به دشمنی و عناد تبدیل کند.

پس زبان با این که از کوچک ترین اعضای ظاهری بـدن اسـت، امـا عظـیم ترین و سنگین ترین فعالیت ها و اقدامات به وسیله این عضو کوچک انجام مـی شود. ما درباره زبان و مراعات آن در دین مقدس اسلام آیات و روایات فراوانی می یابیم مانند آیه ما یلفظ من قول الا لدیه رقیـب عتیـد [140] آن دو ملکـی کـه خداوند متعال مامور انسان فرموده است، همه آنچه را که بـر زبـان جـاری مـی شود در پرونده اعمال و گفتار انسان ثبـت و ضـبط مـی کننـد. در فرمایشـی از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که:

یُعذِّب اللّه اللِّسان بِعذاب لا یُعـذِّب بـه شـیئا مـن الجـوارح فیقـول اءَی ربِّ عَذَّبتَنِی بِعذاب لم تُعَذِّب به شیئا فیقال له خَرَجـتَ منـکَ کَلِمَـة فبَلغـت مشـارق الارض و مغاربها فَسَفِکَ بِها الدَّمِ الحَرام وانتَهَبَ بِهَا المَـال الحـرام وانتَهَـکَ بهـا الفَرَج الحَرام و عزَّتی و جَلالی لاُعَذِّبَنَّکَ بِعَذاب لا اُعَذِّب به شیئا مِن جوارحـک [141].

«عذابی را که خداوند برای زبان مقرر فرموده است، برای هیچ یک از اعضا و جوارح مقرر نکرده است، این زبان در قیامت می گوید: چگونه است که سـخت ترین عذاب را برای من مقرر کرده ای، به او پاسخ داده می شود: علت ایـن کـه عذاب تو سخت تر و سنگین تر از عذاب سایر اعضا و جوارح است ایـن اسـت که کلمه از تو (زبان) خارج شد که به خاطر آن خون محترمی ریخته شد، امـوال مردم به غارت رفت، نوامیس مومنان مورد تعرض قرار گرفت، و در نهایت با آن کلمه، جرایم سنگین انسانی و اجتماعی تحقق پیدا کرد؛ و طبیعی اسـت کـه ایـن جرایم سنگین باید عقاب و پاسخی سنگین به همراه داشته باشد».

در معارف دین می بینیم عذاب و مصـیبت سـایر اعضـا و جـوارح در گـرو چگونگی زبان است.

کنترل زبان، موجب آرامش، آسایش و نجات از عذاب الهی در قیامت است؛ اگر انسان نتواند مالک زبان خود بوده و آن را آزاد بگذارد، موجب فراهم شدن مصیبت های دنیوی و اخروی برای سایر اعضا و جوارح می شود. روایتی از امام سجاد علیه السلام نقل کرده اند که حضرت فرمودند:

انَّ لِسان ابن آدم یُشرف علی جَمیعِ جَوارِحه کلّ صَباح فیقول کیف اءَصبَحتُم فیقولون بَخَیر ان تَرکَتنا و یقولون اللّهَ اللّهَ فینا و یُناشِدونَهُ و یقولون انَّما نُثَابُ و نُعاقِبُ بِکَ [142].

«زبان انسان هر صبحگاه بر سایر اعضا و جوارح اشراف پیدا می کند و سوال می کند که چگونه صبح کردید؟ جواب می دهند که: اگر تو ما را رها کنی حال ما خوب است. باز می گویند: تو را به خدا - البته نوعی التماس و قسم دادن به زبان است - مراعات حال ما را بکن که ثواب و عقاب ما اعضا و جوارح در سایه اقدام تو است؛ اگر تو صحیح عمل کنی ما هم از نعمت های الهی متنعم می شویم و در غیر این صورت، ما هم به عذاب الهی مبتلا خواهیم شد».

در روایت معروفی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که:

و هل یکبُّ الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد اءلسنتهم [143].

«آیا این جمعیت بسیار که به عذاب الهی مبتلا می شوند جز حاصل زبان آنهاست».

خداوند متعال به این عضو کوچک، توانایی و قدرتی عنایت کرده که گاه می تواند انسان را به بهترین و موفق ترین زندگی دنیوی و اخروی برساند و گاهی شدیدترین مصائب و بلیات دنیوی و اخروی را برای او فراهم سازد.

یکی از حقوقی که این نعمت گرانبهای الهی زبان بر انسان دارد، بازداشتن آن از زشت گویی است، تعبیر امام سجاد علیه‌السلام در این جا خیلی لطیف و قابل توجه است، حضرت می فرمایند:

و اما حَقُّ اللِّسان فاکرامه عن الخنا.

«حق زبان آن است که با خودداری از گفتار زشت، حرمتش را نگه داری».

این عضو را برتر و بالاتر از آن بدان که در بدگویی و زشت گویی به کارگیری؛ یعنی خداوند این عضو توانا را به تو عنایت نکرده آن را در فحش، سب، شتم، غیبت، تهمت و اینگونه امور ممنوع و مذموم اخلاقی و فقهی به کارگیری.

مصادیق بدزبانی

1 - فحش

یکی از افعال حرام زبان، بدگویی و فحش دادن است. در فرمایشی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است که:

ایاکم والفحش فان اللّه لا یحب الفحش و لا التفحُّش [144].

«شما موظفید که از فحش و بدگویی پرهیز کنید؛ چون خداوند زشت گویی را دوست نمی دارد».

در سخن دیگری از وجود مبارک رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است:

ان من شر عباداللّه من تکره مجالسته لفحشه [145].

«بدترین بندگان خدا کسانی اند که دیگران به خاطر بدزبانیشان از همنشینی با آنان کراهت داشته باشند».

در بیان دیگری، رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می فرمایند:

ان اللّه حرم الجنة علی کل فحّاش بذی ء قلیل الحیاء لا یبالی ما قال و لا ما قیل له [146].

«خداوند بهشت را بر انسانهای بدزبان و فحاش که در حفظ حرمت دیگران پروا و پرهیزی ندارند و همین طور بر آنان که ابایی ندارند که خود چه می گویند، و یا دیگران درباره آنها چه می گویند حرام فرموده است».

انسانی که نسبت به این امور بی تفاوت بوده و هر چیزی را بر زبانش جاری کند و از این که دیگران درباره او بدگویی کنند پروایی نداشته و اثری در رفتار و روحش ایجاد نکند، مصداق فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

اینها یک سلسله دستورات کلی است که در مکتب اخلاقی دین مقدس اسلام برای تربیت عموم انسانها بیان شده است. گاهی روایات خاصی می بینیم که ائمه علیهم السلام به خاطر دقت و توجهی که در مراقبت حال دوستان و نزدیکانشان داشتند بیان فرموده اند. شخصی به نام سماعه نقل کرده است که:

دَخَلتُ عَلی اَبی عَبداللّه علیه السلام فقال لی مُبتَدِئا یا سَماعَةُ مَا هَذا الَّذی کان بینک و بین جَمَّالِکَ ایّاک اءن تکون فَحَّاشا اءَو صخَّابا اءَو لعَّانا فقلت واللّه لقد کان ذلک انَّه ظَلَمَنی فقال اءِن کانَ ظَلَمَکَ لقد اءَربَیتَ علیه انَّ هذا لیس مِن فِعَالی و لا آمر بِهِ شیعَتی استغفر ربَّک و لا تَعُد [147].

«خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، حضرت بدون مقدمه فرمودند: ای سماعه! حرف هایی که بین تو و شتردارت رد و بدل شد چه بود؟ چرا زبانت را به بدگویی، درشت گویی و لعن دیگران عادت داده ای؟ از این که بدزبان و درشت سخن باشی بپرهیز. سماعه می گوید: من بلافاصله عرض کردم: یابن رسول اللّه! به من ستم کرد و من در مقابل ظلم او اینگونه گفتگو کردم. حضرت فرمودند: اگر او به تو ظلمی هم کرده باشد تو بهره اش را برده ای. این روشی

که تو در برخورد با او اتخاذ کردی، شیوه ما اهل بیت نیست و ما هرگز پیروان و شیعیان خود را به این رفتار و منش توصیه نمی کنیم. استغفار کن، و مراقب باش دیگربار چنین نکنی».

سماعه می گوید: من استغفار کردم و بعد از آن هرگز مرتکب این عمل نشدم و زبان خود را از بدگویی و فحش به دیگران بازداشتم.

اساسا فحش و بدگویی مؤمن یکی از زشت ترین سیئات اخلاقی است. در سخنان حضرت رسول اکرم ﷺ آمده است:

سباب المؤمن کالمشرف علی الهلکة [148].

«کسی که از مومنی سب و بدگویی کند، اولین قدم را برای سقوط در وادی هلاکت برداشته است».

یا در فرمایش دیگری از امام صادق علیه السلام است که فرموده اند:

انَّ اءبغض خلق اللّه عبد اتّقی الناس لسانه [149].

«مبغوضترین بندگان نزد خداکسی است که دیگران به خاطر زبانش از او گریزان بوده، فرار کنند».

گذشت همراه با کرامت در مقابل بدزبانی انسان بدزبان، یک دستور اخلاقی است. اگر انسان با فرد بدزبان، فحاش، زشت گو و درشت گویی مواجه شود مقابله به مثل کند نتیجه اش همتایی و همانندی با اوست.

در قرآن آمده است که و اذا مرُّوا باللَّغوِ مَرُّوا کِرَاما [150] اگر در مقابل لغوگویی افراد بدزبان، ایستادگی کنی و مقابله به مثل نمایی، تو هم کرامت انسانی را نادیده گرفته ای. روایتی از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که حضرت فرمودند:

المُتسابّان شیطانان یتعاونان و یتهاتران [151].

«دو انسانی که به یکدیگر بدزبانی می کنند، به هم فحش داده و سب یکدیگر می کنند، مثل دو شیطانند که به صورت معامله پایاپای، فحش مبادله می کنند، در نتیجه هر دو از زی انسانی خارج شده و اخلاق بشری را رها کرده و پیروی شیطان نموده اند - که انحراف از مسیر صحیح انسانیت است -».

2 - دروغ

مصداق دیگر بدگویی، خلاف گویی و دروغ گفتن است. قرآن، دروغ را مساوی با بی دینی و سقوط از همه مراتب ایمان دانسته، می فرماید:

انَّما یَفتَرِی الکَذب الَّذین لا یؤ مِنون [152].

«همانا کسانی که ایمان ندارند به دروغگویی می پردازند».

در سخن قابل توجهی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که:

قال رجل له صلی الله علیه و آله: المؤمن یزنی؟ قال صلی الله علیه و آله: قد یکون ذلک، قال: المؤمن یشرق؟ قال صلی الله علیه و آله: قد یکون ذلک، قال یا رسول اللّه: المؤمن یکذب؟ قال صلی الله علیه و آله: لا، قال اللّه تعالی: «انَّما یَفتری الکذب الَّذین لا یومنون [153]» [154].

«شخصی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: آیا ممکن است مؤمن زنا کند؟ حضرت فرمودند: ممکن است دچار این خطا شود. بعد سوال کرد: آیا ممکن است مؤمن به گناه دزدی آلوده شود؟ حضرت فرمودند: ممکن است. بعد سوال کرد: یا رسول اللّه! آیا مؤمن دروغ می گوید؟ حضرت فرمودند: ممکن نیست مؤمن با قید ایمان دروغ بگوید، چرا که تنها کسانی دروغ می گویند که ایمان نیاورده باشند».

در حدیثی از امیرالمومنین علیه السلام آمده است که فرموده اند:

لا یجد عبد حقیقة الایمان حتی یدع الکذب جدّه و هزلَه [155].

«هیچ مومنی لذت و طعم ایمان را نمی چشد و ایمان در وجود او رسوخ پیدا نمی کند، مگر این که دروغ جدی و شوخی را رها کند».

در سخن دیگری از رسول اکرم ﷺ آمده است که:

ایّاکم و الکذب، فانَّ الکذبَ یهدی الی الفجور، والفجور یهدی الی النّارِ [156].

«بر شما لازم است که از دروغ گویی بپرهیزید؛ زیرا دروغ، انسان را به خیانت و ارتکاب انواع فسق و فجور می کشاند، که سرانجامش آتش است».

در کلامی از امام محمد باقر علیه السلام آمده است که جدم امیرالمومنین علیه السلام در خطبه ای فرموده اند:

و لا سواءَةَ اءسواءُ من الکذب [157].

«هیچ زشتی و بدی، زشت تر از دروغ نیست».

آلودگی به دروغ، مقدمه آلوده شدن به سایر معاصی است. دروغ زمینه ای است برای این که انسان بتواند خود را منزه جلوه دهد، وقتی این گناه را به راحتی مرتکب شود، در قبال سایر گناهان نیز به دروغ متوسل خواهد شد.

صاحب مستدرک الوسایل روایتی را از امام عسکری علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

حُطَّتِ الخبائث فی بیت و جعل مفتاحُهُ الکذب [158].

«همه پلیدی ها و زشتی ها در خانه ای قرار دارد که کلید آن، دروغ است.

وقتی انسان زبانش را به دروغ آلوده کرد مثل این است که باب خانه زشتی ها را باز کرده و قدم در چنین خانه ای گذاشته است.

و اءَتی رسول اللّه ﷺ رجل فقال انّی لا اءُصلّی و اءَنا اءَزنی و اءکذب فمن اءیِّ شی ء اءَتوبُ قال مِن الکَذِبِ فاستقبله فعهد اءَن لا یکذب فلمَّا انصرف و اءراد الزِّنا فقال فی نفسه اءن قال لی رسول اللّه ﷺ هل زنیت بعد ما عاهدت

فان قلت لا کذبت و اءن قلت نعم یضربنی الحد ثم اءراد اءن یتوانی فـی الصـلاة فقال اءن ساءلنی رسول اللّه ﷺ عنها فاءن قلت صلّیت کـذبت و اءن قلـت لا یعاقبنی فتاب من الثّلاثة [159].

«شخصی حضور مبارک رسول اکرم ﷺ شرفیاب شـده، عـرض کـرد: ای رسول خدا! شخصی هستم که نماز نمی خوانم، زنا می کنم، دروغ هم می گـویم، تصمیم گرفته ام یکی از این گناهان را ترک کنم، شما توصیه می کنید که از کدام گناه توبه کنم؟ حضرت فرمودند: فعلا تصمیم بگیر که دروغ نگویی، و اول از این گناه توبه کن. این فرمایش پیغمبر را پذیرفت و پیمان بست که دروغ نگوید، بعد از این ماجرا هنگامی که تصمیم گرفت زنا کند، با خود گفت: اگـر پیـامبر خـدا ﷺ از من سوال فرمودند: بعد از قراری که گذاشته ای آیا زنا کرده ای یا نـه؟ در صورتی که بگویم نه، دروغ گفته ام و اگر بگویم، آری حضرت حـد شـرعی بر من جاری می کند، بنابراین از آن گناه منصرف شد. پـس از آن خواسـت در انجام نمازش سستی کند، با خود گفت: اگر رسول خدا ﷺ سوال کند و پاسخ مثبت دهم، دروغ گفته ام و اگر پاسخ منفی بدهم مرا تنبیه خواهد کرد. نتیجه این شد که از هر سه گناه توبه نمود».

پس معلوم می شود همانگونه که دروغ کلید همه زشتی ها و مفتاح همه بدی ها و محرمات است، پروا و تورع از کذب موجب نجات انسـان از گناهـان مـی شود؛ و به همان ترتیبی که دروغ انسان را به وادی مهالک می کشـاند، دوری از دروغ انسان را نجات می دهد. در روایات، این عمل زشت به منزله یک بیماری تلقی شده که باید درمان شود، و آن کسی که مبتلا به این بیماری است باید برای درمان آن بکوشد. در تعبیری از امیرالمومنین علیه السلام آمده است:

علّة الکذب اءقبح علّة [160].

«بیماری دروغگویی، بدترین بیماری است».

رسول اکرم ﷺ فرموده اند:

لا یَکذِبُ الکَاذِبُ الا مِن مَهَانَة نَفسِه [161].

«انسان دروغگو دروغ نمی گوید جز بـه خـاطر حقـارت و ذلتـی کـه درون خویش احساس می کند».

یعنی احساس حقارت و پستی نفس یک بیماری است. خداوند انسان را ذلیل و زبون نیافریده؛ و کسی که چنین احساسی دارد بیمار است و باید برای درمـان بیماری خود اقدام کند. کسی که خود را کوچک می شمارد، دروغ می گویـد تـا در پرتو آن خویش را بزرگ جلوه دهد.

اساسا، آیات کریمه قرآن و روایـات، منشـاء دروغگـویی را صـفت مـذموم، زشت و ناپسند نفاق معرفی کرده اند:

اذا جاءک المنافقون قالوا نشهد انّک لرسول اللّه واللّه یعلم انّک لرسوله واللّـه یشهد انّ المنافقین لکاذبون [162].

«هنگامی که منافقان نزد تو می آیند، می گویند: ما شهادت می دهیم که یقینا تو رسول خدایی. خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شـهادت می دهد که منافقان دروغگو هستند و به گفته خود ایمان ندارند».

بنابراین نفاق هم دلیل دیگری بر دروغگویی است.

نکته سوم در دروغ گفتن این است که:

اءَقلّ الناس مروّة مَن کان کاذبا [163].

صفت غیرت، مردانگی و حمیت در دروغگو بسیار ضعیف است، پس دروغ، مردانگی را در انسان از بین برده، نفاق را تقویت مـی کنـد و حقـارت، ذلـت و

زبونی نفس را به ارمغان می آورد. چون این همه آفت بـر دروغ مترتـب اسـت، ضرورت مبارزه با این مرض را بدیهی می نماید.

اگر انسان تامین امیال و خواهش های نفسانی خود را در دروغ ببینـد، نبایـد هرگز دروغ بگوید؛ چرا که در یکی از توصیه هایی که امـام موسـی بـن جعفـر علیه‌السلام به هشام می کند آمده است:

یا هشام ان العاقل لا یکذب و اءن کان فیه هواه [164].

«انسان عاقل دروغ نمی گوید؛ اگرچه تامین تمنیات خودش را در آن ببیند».

واجتنبوا الکذب و ان راءَیتم فیه النَّجاة فانَّ فیه الهلکة [165].

«از دروغگویی پرهیز کنید؛ اگرچه سعادت و نجات خود را در آن می بینیـد؛ چراکه دروغ مثل سراب است، که در آن هلاکت نهفته است».

ایّاک و الکذب فان الکذب یسوّد الوجه [166].

«از دروغگویی بپرهیز؛ که موجب روسیاهی است».

اگر انسان در دنیاو آخرت به عنوان کسی که واقع را به گونه ای دیگـر بیـان می کند، شهرت پیدا کند، گذشته از ایـن کـه در دنیـا همـه او را دروغگـو مـی شناسند، در آخرت که یوم تبلی السـرائر اسـت، هرچـه کـه در دل و ضـمیر او مکنون بوده، آشکار می شود و مصیبت او بیشتر است؛ بنابراین از آثار وضعی که بر دروغگویی مترتب است، روسیاهی در دنیا و آخرت است.

این سخن هم ذکر شده که اثر وضـعی دروغگـویی کـم شـدن رزق و روزی انسان است:

الکذب ینقص الرزق [167].

«کذب موجب نقصان در رزق و روزی انسان می شود»

یعنی انسان دروغگو هرگز روزی خود آنچه را کـه خداونـد بـرای او مقـرر فرموده است را نخواهد یافت.

در روایتی از امیر المومنین علیه السلام نقل شده که فرموده اند:

ان المال مقسوم مضمون لکم قد قسمه عادل بینکم و ضمنه و سیفی لکم [168].

«رزق و روزی انسان ها تقسیم شده و مورد ضمانت خداست و تقسیم آن را خداوند عادل تکفل فرموده و فراهم می سازد».

از جمله اموری که در آن تقسیم بندی الهی تاثیر گذاشته و رزق انسان را کـم می کند دروغگویی است.

نکته قابل توجه دیگر به ویژه برای کسانی که از راه تجارت زندگی می کننـد این است که اگر بخواهند اقتصاد زندگی و معیشت خود را از طریق دروغ فراهم کنند، همه برکات کسب و تجارت را با آن همـه اسـتحباب و فضـیلت از دسـت خواهند داد.

3 - غیبت

یکی دیگر از مصادیق سوءاستفاده از زبان، غیبت دیگـران اسـت. در تعریـف غیبت گاه اینگونه تعبیر شده که:

ذکر اءخیک بما یکرهه [169].

«سخن گفتن درباره کسی که اگر آن را بشنود ناراحت و مکدر می شود».

و یا در بعضی از روایات تعبیر شده است:

اءن تقل فی اءخیک ما قد ستره اللّه علیه [170].

«چیزی درباره برادر دینی ات بگویی که خداوند آن را، مستور و مکتوم قرار داده است».

شاید کمتر عمل خلاف و سیئه اخلاقی باشد که اینگونـه در قـرآن و معـارف دین، مورد نهی و ملامت و سرزنش قرار گرفته باشد. سوره مبارکه حجـرات در قرآن که حرمت غیبت را بیان می فرماید تعبیر قابل توجهی دارد:

و لا یغتب بعضکم بعضا اءَیُحبُّ اءَحدکم اءن یاءکل لحم اءخیه میتا فکرهتموه [171].

«نباید هیچ یک از شما از دیگری غیبت کند. آیا یکی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ یقینا همگی از این کار نفرت دارید».

این تعبیر شدت تنفر و انزجار یک انسان را از غیبت، روشـن مـی کنـد و بـا تشبیه به یک عمل منفور که مورد انزجار همگان است، قبح عمل را به صـورت عینی و خارجی مجسم می کند. در روایتی از روایات شـب معـراج کـه پیـامبر ﷺ فرمودند:

مررت لیلة اُسریَ بی علی قوم یَخمِشُـون وجـوههم باءظـافیرهم، فقلـت: یـا جبرائیـل مـن هـؤ لاء، قـال: هـولاء الَّـذین یغتـابون النـاس و یقعـون فـی اءعراضهم...[172].

«در شب معراج از کنار عده ای گذر کردم که با ناخن صورت هـای خـود را خراشیده و آزار می دادند. از جبرئیل سوال کردم: اینها چه کسانی هستند؟ پاسخ داد: اینها کسانی هستند که به غیبت و بدگویی دیگران پرداخته و آبروی آنهـا را برده اند».

بنابراین در معارف دین، یکی از مهمترین مواردی که نهی شـده اسـت، عمـل زشت و ناپسند غیبت و بدگویی مومنان در غیاب یکدیگر است.

کل المسلم علی المسلم حرام، دمه و ماله و عِرضُه [173].

«حرام است مسلمانی بر علیه مسلمان دیگر کـاری انجـام دهـد؛ خـونش را بریزد، مالش را تصاحب کند و آبروی او را ببرد».

هیچ مسلمانی حق تعرض و تجاوز به این موارد سه گانه را ندارد و اگر کسی معتاد به این عادت زشت شود، و در زندگی روش و رفتارش بدگویی از دیگران باشد، و بعد توبه کند طبق روایتی که از امام صادق علیه السلام وارد شده است:

اءوحی اللّه تعالی الی موسی مَن ماتَ تائبا مِنَ الغِیبَـةِ فهـو آخـر مـن یـدخل الجنّة، و مَن مَات مُصرّا علیها فهو اول من یدخل النار [174].

«خداوند به موسی علیه السلام فرمود: انسانی که غیبت کرده است اگر از ایـن گنـاه توبه کرد، او در زمره بهشتیان است؛ منتها از آخرین کسانی است که وارد بهشـت می شوند و اگر توبه نکرد و با این وزر و گناه از دنیا رفت در زمره کسانی است که زودتر و جلوتر از دیگران پا به جهنم خواهد گذاشت».

همه سعی و تلاش اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این بوده است که به هـر ترتیبی انسان ها را از ایـن روش و عمـل ناپسـند بازدارنـد. امـام صـادق علیه السلام فرمودند:

من قال فی مؤمن ما راءته عیناه و سمعته اءُذنـاه فهـو مـن الَّـذین قـال اللّـه عزوجل «ان الَّذین یحبون اءن تشیع الفاحشة فی الَّذین آمنوا لهم عذاب الیم [175]» [176].

«آن کسانی که به محض دیدن خطا، با شنیدن اشتباهی از برادر مـومنش، بـه بدگویی او اقدام میکند، مصداق این آیه کریه است که می فرماید: خداوند بـرای کسانی که دوست دارند فحشا و منکرات را در جامعه نشر بدهند، عذاب دردناک مقرر فرموده است».

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت می فرمایند:

مَن رَوی علَی مؤمن روایة یرید بها شَینَهُ و هَدمَ مُروُءَتِـهِ لیسـقُطَ مِـن اءعـیُن النّاس اءَخرجَهُ اللّه من ولایته الی ولایة الشیطان فلا یقبله الشیطان [177].

«کسی که سخنی را در غیاب مومنی بگوید تا آبروی او را بریزد و او را نـزد مردم بی اعتبار کند، خود را از ولایت و حضانت خدا بیرون برده و خدا او را به ولایت شیطان وامیگذارد، و شیطان نیز این آدم را پذیرا نخواهد بود».

یعنی دیگر در عالم آفرینش هیچ حامی و پشـتیبانی بـرای او نیسـت، پـس کسی که خود را مومن و مسلمان دانسته، ملتزم به انجام فرایض و واجبات دینی است، هرگز نباید خود را به این گناه آلوده کند؛ زیرا که آلودگی به این گناه همه واجبات و مستحبات و افعالی را که به قصد قربت و رضای خدا انجام داده نابود می کند.

در سخنی از رسول اکرم ﷺ نقل شده که فرمودند:

یؤ تی باءحد یومَ القِیَامَةِ یوقف بینَ یدی اللّـه و یـدفع الیـه کتابـهِ فَـلا یَـری حَسَنَاتِهِ، فیقول: الهی لیس هذا کتابی فانِّی لا اءَری فیها طَاعتی؛ فقال له: انَّ ربّک لا یضلُّ و لا یَنسی، ذَهَبَ عَملک باغتیاب النَّاس [178].

«در روز قیامت تک تک انسانها، در پیشگاه الهی متوقف می شـوند، و نامـه اعمالشان به دستشان داده می شود. فرد آنچه را که از نماز، روزه و اتیان فرایض و واجبات و مستحبات داشته در آن نامه نمی بیند، می گوید: خـدایا! در موقـع تقسیم نامه اعمال اشتباه شده و این نامه عمل من نیست؛ من هیچ اثر و نشانه ای از عبادات و اطاعات خود در آن نمی بینم. به او گفته می شـود کـه خـدای تـو اشتباه نمی کند، و چیزی را فراموش نکرده است. آنچه را که تو انجام داده بودی با غیبتی که از دیگران کردی به نامه اعمال آنان افزوده شد».

پس شرط عقل و تدبیر انسان، پرهیز و پروای از غیبت است؛ به ویژه کسانی که معتقد به مبانی دین و انجام فرایض و مقررات شرع هستند.

در سخنی از امیرالمومنین علیه‌السلام آمده است:

العاقل مَن صَانَ لسانهِ عَنِ الغیبة [179].

«عاقل، کسی است که زبانش را از غیبت و بدگویی دیگران حفظ می کند».

برای توضیح مطلب باید گفت: ما در معارف دین اینگونه بیان ها را فراوان می بینیم که درک حسن و قبح بسیاری از مسائل را به عقل انسان واگذار کرده اند؛ مثل روایت مذکور، یا روایتی که می فرمایند:

العاقل مَن هَجَرَ شَهوَتِه [180].

«انسان عاقل کسی است که به گرد شهوت رانی نمی گردد».

ادارک نیک و بد بسیاری از مسائل را به عقل انسان واگذار کرده اند. واضح است که در اینگونه موارد، مراد از عقل همان عقل محض انسان است. عقل به دور از تعالیم وحی و دین؛ نه عقل و اندیشه ای که نشات گرفته و تربیت شده در مکتب دین باشد. در حقیقت انسان عاقلی که هیچ آگاهی و آشنایی با معارف و احکام دین هم ندارد، باید خوبی یا زشتی آن عمل را چنانچه در بعضی روایات هم آمده درک کند؛ مثلا در کلام دیگری از امیرالمومنین علیه‌السلام آمده است که حضرت فرمودند:

لو کنّا لا نَرجو جَنَّة و لا نَخشی نَارا و لا ثَوَابا و لا عِقَابا لکانَ یَنبَغِی لَنَا اءَن نَطلُبَ مَکارِمَالاَخلاق فانَّها ممَّا تَدُلَّ عَلی سَبیلِ النَّجاح [181].

«اگر ما قیامت و بهشت و جهنمی را هم قبول نداشته باشیم، باز هم باید در طلب مکارم اخلاق بوده و در احیای موازین اخلاقی در نفس خودمان کوشا

باشیم؛ چرا که رعایت مکارم و موازین اخلاقی سعادت انسان را تضمین می کند».

اینگونه احتجاج و واگذاری به عقل باید به گونه ای باشد که حتی برای منکران عالم آخرت هم قابل پذیرش باشد.

اساسا در ناموس آفرینش بسیاری از افعال انسان، دارای عکس العمل و واکنش های طبیعی است که در همین عالم هم نتایج آن قطعا محقق می شود؛ از جمله این اعمال، مساله غیبت است. در روایتی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روزی در مسجد چنان صدایشان را بلند کردند که همه اهل مدینه بشنوند و فرمودند:

یا معاشرَ مَن آمَنَ بِلِسانه و لم یؤ من بَقَلبِه لا تَغتَابوا المسلمین و لا تَتَبَّعوا عَوراتهم، فانَّه مَن تَتَبَّعَ عَورة اءَخیه یَتَتَبَّعُ اللّه عَورته، و مَن تَتَبَّعَ اللّه عَورته یفضحُهُ فی جوف بیته [182].

«ای کسانی که ادعای مسلمانی می کنید ولی واقعا مسلمان نیستید! غیبت نکنید، و به دنبال عیب جویی و افشای عیوب دیگران نباشید، اثر وضعی عمل غیبت کننده این است که حتی اگر در خلوت نیز خطایی مرتکب شود - به جرم گناهی که مرتکب شده است و مصونیت خود را از بین برده است - خداوند آبروی او را حفظ نخواهد کرد».

خلاصه بحث: محل قابل دقت در تعبیر امام سجاد علیه السلام این است:

و اما حَقُّ اللسان فاکرامه عن الخنا.

حق زبان، برتر داشتن، والاتر شمردن و ارزشمندتر دانستن آن از آلوده کردن به زشتی ها است، و انصاف این است که این عضو کوچک می تواند برای انسان بزرگترین مشکلات غیرقابل حل دنیوی و اخروی را به وجود آورد.

غیبت و پیامدهای سوء آن

غیبت به عنوان یکی از مصادیق سوءاستفاده از زبان، و عامل بسیاری از گناهان و زشتی های اخلاقی است، صرف نظر از جهات اعتقادی، موازین دینی، تربیتی و آثار اخروی و عذاب الهی غیبت، به مقتضای عقل و دوراندیشی نیز عملی ناپسند و مذموم است. در فرمایشی از امیرالمومنین علیه‌السلام آمده است که فرمودند:

العاقل مَن صَانَ لسانه عن الغیبة [183].

«عاقل کسی است که زبان خود را از غیبت حفظ کند».

بسیاری از اعمال هست که خداوند متعال، نتیجه آنها را، موکول به آخرت فرموده است؛ در مقابل بسیاری از اعمال و گناهان این چنین نبوده، و سود و زیان آن در همین دنیا دامن گیر انسان می شود؛ از جمله اعمال زشت و ناپسندی که صرف نظر از عذاب اخروی، اثر وضعی و طبیعی آن در همین دنیا محقق می شود، مساله غیبت، بدگویی، عیب جویی و به دنبال زشتی های اعمال و رفتار دیگران بودن است، بنابراین انسان عاقل کسی است که برای مصونیت از این واکنش های طبیعی، از غیبت پرهیز کرده و تورع داشته باشد.

حال اگر انسانی دوراندیش تر از این باشد که فقط آثار طبیعی عمل را در دنیا موردنظر قرار دهد و بداند که علاوه بر این دنیا، مکافات و سزای بسیاری از اعمال و رفتار او در عالم آخرت خواهد بود، به یقین پرهیز و تورعش بیشتر خواهد بود. درباره غیبت نیز هر دو نکته وجود دارد، هم آثار طبیعی در دنیا، و هم آثار اخروی.

در سخنی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است:

من مشی فی غیبة اءخیه و کشفَ عَورَته، کانت اوّل خطوَة خَطاها وَضَعَها فی جَهَنَّم فَکَشَفَ اللّه عَورَتَهُ علی رُؤُوسِ الخَلائِق [184].

کسی که به عیب جویی و بیان عیوب برادر مومن خود بپردازد و اسرار و زشتی های او را افشا و برملا کند، اولین اثرش این است که قدم در آتشی گذاشته که نتیجه اش سقوط در وادی جهنم است. اثر دوم، این است که دچار عواقب طبیعی آن در دنیا خواهد شد؛ یعنی چون آبروی مومن را برده است خداوند نیز به طور طبیعی در این دنیا آبروی او را در معرض سقوط قرار خواهد داد. در این روایت آمده: کشف اللّه عورته علی رؤ وس الخلائق کسی که با عرض و آبروی مومنی بازی کند، خداوند آبروی او را در مرئی و منظر همه انسانهایی که از اول آفرینش تا قیامت به وجود آمده اند و خواهند آمد و همه در یک مجتمع جمع می شوند می ریزد.

بنابراین، برای کسانی که حتی عالم آخرت را هم قبول نکرده و به معارف دینی آشنایی کامل ندارند، شرط عقل و احتیاط، پرهیز از این گناه و سیئه بسیار خطرناک اخلاقی است؛ به ویژه مومنان و مسلمانان که باید خود را در چهارچوب تعالیم تربیتی اسلام قرار دهند.

تهمت و کیفرهای آن

از دیگر مصادیق سوءاستفاده از زبان، که خطرناک تر و شدیدتر از غیبت و دارای آثار سوء بیشتری نسبت به آن است، ارتکاب گناه تهمت و بهتان به دیگران است. خداوند متعال در قرآن می فرمایند:

و مَن یکسب خطیئته اءَو اثما ثمَّ یَرمِ به بَریئا فقد احتَمَلَ بُهتَانا و اثما مُبینا [185].

«کسی که خطا یا گناهی را مرتکب شود، سپس بی گناهی را متهم سازد، بار بهتان و گناه آشکاری را بر دوش گرفته است».

تهمت و بهتان یکی از حربه های دیرین انسان ها است کـه متاسـفانه بسـیار مورد استفاده قرار گرفته و می گیرد. بنابراین، رسول اکرم ﷺ در نتـایج ایـن عمل فرموده اند:

مَن بَهَتَ مؤمنا اءو مؤمنة اءو قال فیه ما لیس فیه اقامة اللّه علی تَلٍّ مِـن نـار، حتی یخرج ممّا قاله فیه [186].

«اگر کسی، انسان مومنی را به عملی که انجام نداده و یا به اخـلاق و رفتـار زشتی که در او نیست متهم کند، خداوند در قیامت او را بر بلندایی از آتش قرار می دهد، تا آنچه را که گفته اثبات کند».

یقینا کاری که انجام نشده، قابل اثبات نیست و جایگاه او برای همیشه خلـود در آتش است. بنابراین یکی از مصادیق خلود در آتش کسانی اند که همیشـه از حربه تهمت و افترا استفاده می کنند و برادران مسلمان خود را به فعل و گنـاهی که انجام نداده اند متهم می سازند.

موارد سوءاستفاده از زبان

به هر حال سوءاستفاده از زبان، در قالب دروغ، غیبت و یا تهمت نهـی شـده است؛ و این از جمله حقوقی است که امام سجاد علیه السلام انسـان هـا را بـرای ادای حق زبان، به رعایت آن توصیه کرده اند.

زبان، این عضو بسیار کوچک، که دامنه فعالیتش از همه اعضای دیگـر حتـی از نیروی عقل بشر هم وسیعتر است، می تواند حتی محدوده قوه وهم و خیال را نیز در برگرفته، در قالب کلام و سخن درآورد.

امام سجاد علیه السلام در تعبیر زیبایی در دعای مکارم الاخلاق می فرمایند:

و ما اءجری علی لسانی من لَفظَةِ فُحش اءو هُجر اءو شَتم عِرض اءو شـهادة باطل اءو اغتیابِ مؤمن غائب اءو سَبِّ حاضر و ما اءشبهَ ذلک نطقا بالحمد لـک [187].

«آنچه بر زبانم جاری می شود از لفظ دشنام یا هرزه یا بـدگویی یـا گـواهی دروغ یا غیبت مومن غایب یا دشنام مومن حاضر و هرچـه ماننـد آنهاسـت بـر گفتار در سپاس و حمد خودت مبدل ساز».

فحش و بدگویی به مومن؛ سخنی که آبروی مومنی را ببـرد؛ شـهادت باطـل؛ غیبت مومن؛ فحاشی و بدگویی از مومن همه از مصادیق و موارد سوءاستفاده از زبان است.

1 - نمامی

در آیات متعددی به این رذیله اخلاقی زبان اشاره شـده اسـت: هَمّـاز مَشّـاء بِنَمیم [188]، کسی که بسیار عیبجوست و به سخن چینی آمد و شد می کند. و ویل لکلِّ هُمَزة لُمَزة [189]؛ وای بر هر عیب جوی مسخره کننده ای. در تفسیر ذیل این آیات کریمه به سخن چینی و جدایی بین انسانها اشاره شده است. در روایتـی از رسول اکرم ﷺ وارد شده است:

اءبغضُکم الی اللّه المَشّائونَ بالنَّمیمة [190].

«مغضوبترین افراد نزد خدا کسانی اند که مبنای زندگی شـان را بـر نمـامی و اختلاف میان انسان ها قرار داده اند».

از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده که خطاب به اصحاب فرمودند:

اءلا اءُخبرکم بشرارِکم؟ قالوا: بلی یا رسول اللّه ﷺ، قال: المشّاؤُن بالنَّمیمة، المُفَرِّقون بین الاحِبَّة [191].

«آیا از بدترین افراد به شما خبر دهم؟ گفتند: آری یا رسول اللّه ﷺ! حضرت فرمودند: بدترین افراد کسانی اند که نمامی و سخن چینی می کنند و بین دوستان جدایی و تفرقه ایجاد می کنند».

2 - جدال و خصومت

از دیگر مصادیقی که می توان بر آنچه که حضرت فرموده اند اضافه کرد، جدال و خصومت است.

ایّاکم والمِراء والخُصومَةِ فانَّهُما یُمرِضانِ القلوب علی الاخوان [192].

«مبادا جدال و خصومت کنید که این دو، قلوب دوستان و برادران را نسبت به یکدیگر بیمار می کند».

انسان نباید با دیگران طوری گفتگو کند که موجب دشمنی بین ایشان فراهم شود. و خلاصه، بحث و مراء با دیگران نباید به گونه ای باشد که به جدال و حرف های بی مبنا و بی منطق منتهی شده، باعث شود که دلها و قلب هایی که نسبت به یکدیگر صاف و صمیمی هستند، مریض و بیمار شوند.

بنابراین، یکی از مواردی که در مکتب اخلاقی دین و خاصه در مذهب شیعه، مورد نهی قرار گرفته است، پرهیز از این عمل زشت است.

3 - اهانت

همچنین می توان مساله اهانت کردن به مومنان و آزار ایشان را با مسخره و استهزا به این مجموعه اضافه کرد. در سخنی از امام صادق علیه السلام آمده است:

مَن اءَعان علی مؤمن بِشَطر کلمة لَقَی اللّه یوم القیامةِ بین عَینَیهَ مکتوب آیس من رحمة اللّه [193].

«اگر کسی حتی با بیان یک سخن کوتاه، موجب اذیت و تحقیر شخصیّت مومنی شود، روز قیامت هنگام ورود به صحنه محشر این کلمه بر پیشانی او نقش بسته است که این انسان مورد رحمت و مغفرت الهی قرار نخواهد گرفت».

4 - تملق و چاپلوسی

از دیگر مصادیق سوءاستفاده از زبان، تملق و چاپلوسی است. این خصوصیت و حالت روحی، یکی از زشت ترین سیئات اخلاقی است که عامل بروز و ظهور آن، معمولا زبان است، و اصولا در معارف دین هرگونه حرکتی که منتهی به تحقیر شخصیّت انسان شود مذموم و ممنوع شمرده شده است.

ان اللّه تبارک و تعالی فوَّض الی المؤمن کلَّ شی ء الا اِذلالَ نفسهِ [194].

«خداوند، همه اختیار انسان را به دست او داده و به او تفویض فرموده، مگر این که اقدامی کند که موجب ذلت، حقارت و کوچکی او شود».

برهان عقلی نیز بر ممنوع بودن آن وجود دارد، و بر این اساس در سخن دیگری آمده است:

اءعقل الناس اءبعدُهم عن کل دنیَّة [195].

«عاقل ترین مردم کسی است که نفس خود را والاتر و برتر از هر نوع پستی و حرکتی قرار دهد که منتهی به حقارت و کوچکی شخصیّت او می شود».

چنان که در مصادیق قبل، مثل غیبت و تهمت، ذکر کردیم در این جا هم، تملق، چاپلوسی و مدح نابجا، علاوه بر این که انسان متملق را کوچک می کند و او را حقیر می سازد، باعث تباهی شخصیتی می شود که مورد مدح و ستایش قرار می گیرد؛ یعنی او را به مرض و آفت خودباوری مبتلا می کند و در نتیجه، وقتی انسان در سایه مدح و ثناهای بی حساب، نابجا و نادرست به این بیماری مبتلا شد، از توجه به عیوب و اشکالاتی که در وجودش هست غافل می شود؛

به ویژه اگر چنین انسانی، صاحب مکنت، ثروت و قدرت هم باشد، هرگز درصدد اصلاح کار خود و زیرمجموعه، ملت و رعیت خود برنخواهد آمد و هیچ قدمی برای حل مشکلات نفسی خود و مردمش برنخواهد داشت.

5 - مدح و ثنای نابجا

امام سجاد علیه‌السلام در دعای مکارم الاخلاق به این نکته عنایت داشته و فرموده اند:

و لا ترفَعنی فی النّاس درجة الا حَطَطتَنی عند نفسی مثلها، و لا تحدِث لی عزّا ظاهرا، الا اءحدَثتَ لی ذِلَّة باطنة عند نفسی بقدَرها [196].

«خدایا! اگر در این دنیا به من رفعتی می دهی، مقام، منزلت، قدرت و شوکت ظاهری می دهی، به همان اندازه هم مرا پیش نفسم کوچک کن. خدایا! اگر به من منزلت و اعتبار اجتماعی عنایت کردی، مرا از نفس و اشکالات خودم غافل نکن».

باید توجه داشت که مدح و ثنای بی مورد و تملق و چاپلوسی موجب رشد یک شخصیّت کاذب در طرف مقابل می شود و در نتیجه یک سخن کوتاه تملق آمیز، چند عارضه سوء به وجود می آورد:

اولا، شخصیّت مداح تحقیر می شود.

ثانیا، آن انسانی که مورد مدح و ستایش قرار گرفته است، در جهالت و خودباوری منفی می ماند و اقدام به حل و فصل مشکلات نفسانی خویش نمی کند، بر اساس همین برداشت پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به کسی که در حضورشان دیگری را مدح و ستایش بی جا می کرد، فرمودند:

وَیحَک قَطعت عُنُقَ صاحبک لو سمعها مَا اءَفلح [197].

«وای بر تو! گردن دوستت را بریدی، اگر رفیقت این حرف های تـو را بـاور کند، هیچ وقت رستگار نخواهد شد».

یعنی کسی که اقدام به مدح و ثنا و تملق می کند در حقیقت انسانی را کشـته و شخصیّت انسانی او را تباه کرده است.

یا در سخن مشابه دیگری نقل شده است که شخصی در محضر حضرت، فرد دیگری را مدح می کرد، حضرت فرمودند:

عَقَرتَ الرَّجل عقرَکَ اللّه [198].

«تو او را کشتی، خدا تو را بکشد».

یعنی واقعا مدح بی جا به منزله کشتن و نابود کردن یک انسان اسـت؛ چـون انسانی که به واسطه آن مدح، از اشکالات خودش غافل شده است، دیگـر هـیچ گاه شخصیّت اصلی خود را به دست نخواهد آورد. در سـخن جـالبی از رسـول اکرم ﷺ نقل شده که حضرت فرمودند:

لو مشی رجل الی رجل بسیف مُرهَف کان خیرا له مـن اءن یَثنِـیَ علیـه فـی وجهه [199].

«اگر انسانی با اسلحه از نیام کشیده به برادرش حمله کند خیلی بهتـر از ایـن است که در مقابلش، او را مدح و ثنا کند».

همان طور که بیان شد این نحوه سخن گفتن دو اشکال واضح و آشکار دارد:

اشکال اول این است کـه بـدین وسـیله، انسـان مـدح کننـده دچـار ضـعف شخصیت، ذلت و حقارت می شود و این خود ممنوع و مذموم است. در سـخنی از رسول اکرم ﷺ نقل شده است:

احثُوا التُّراب فی وُجوهُ المَدَّاحِین [200].

«باید خاک به صورت کسانی پاشید که شغلشان مدح و ثنای بی جا از دیگران است ».

اشکال دوم آن است که با این ستایش، عرش الهی می لرزد، مخصوصا اگر ستایش شونده، انسان غیرصالح و فاسدی باشد. روایتی دیگر از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرمودند:

اذا مدح الفاجر اهتزَّ العرش و غضب الرَّبُّ [201].

«وقتی انسان غیرصالح و فاجری مورد مدح و ستایش قرار می گیرد عرش الهی به لرزه در آمده و موجب غضب ذات ذوالجلال الهی می شود».

بنابراین، مدح و ثنای بی جا، هم موجب تحقیر شخصیّت مدح کننده است، و هم موجب تباهی و نابودی مدح شونده و اثر سوءاجتماعی اش این است که احیانا جمعیت و ملتی که تحت سلطه و اقتدار شخص مورد ستایش هستند، به عوارض سوء آن حاکم مستبد دچار می شوند؛ چرا که او به واسطه این مدح و ثناها هرگز در مقام اصلاح خود برنمی آید. در سخنی از امیر المومنین علیه السلام نقل شده که فرمودند:

اءجهل الناس المُغترُّ بقول مادح متملِّق یُحسِّن له القبیح و یُبغِّضُ الیه النصیح [202].

«جاهل ترین مردم کسی است که بداند مداحی، به دروغ او را مدح می کند، به گونه ای که زشتی ها و بدی ها و سیئات اخلاقی او را پیش چشم او زیبا جلوه می دهد و کار افراد ناصح و علاقه مند را که گاهی اشکالات اخلاقی را به او یادآور می شوند مبغوض جلوه می دهد».

در حقیقت نتیجه عمل انسان مداح و کسی که دچار مرض تملق و چاپلوسی است، این است که خوبی و خیرخواهی ناصحان و افراد علاقه مند را پیش چشم

او زشت جلوه داده، زشتی اعمال و رفتار و اخلاق ناپسند او را، زیبا جلـوه مـی دهد و ستایش شونده نیز همه را باور می کند.

مهم این است که انسان ستایش شونده، به خطای عمل مداح توجه داشته، آن حرف ها را واقعا باور نکند. به همین دلیل در حالات بعضی از صـالحان نوشـته اند که وقتی افرادی می آمدند در حضورشان تملـق مـی گفتنـد و مـداحی مـی کردند، با خدای خود که خلوت می کردند می گفتند:

اللّهم ان هولاء لا یعرفونی و اءنت تعرفنی [203].

«خدایا! اینان نمی دانند من کی ام؛ ولی تو که می دانی من که هسـتم، نگـذار سقوط کنم».

سخنی از امیرالمومنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

اللّهم اغفرلی ما لا یعلمون، و لا تؤ اخذنی بما یقولـون، واجعلنـی خیـرا ممـا یظنون [204].

«خدایا! آنچه را که من انجام داده ام و این مردم نمی دانند و در مورد آن مرا خوب می بینند، آن اعمال را درباره من بیامرز؛ و به آنچه که مـردم دربـاره مـن می گویند، مرا مواخذه نکن و مرا بهتر از آنچه که مردم تصـور مـی کننـد قـرار بده».

بنابراین ما می بینیم انسانهای تربیت شده و ساخته شده، هرگز در مقابل مدح و ستایش های بی جا شخصیّت خود را نباخته، متزلزل نمی شوند و به واقعیـات شخصی و نفسانی خود که عامل حفاظت از لغزشها اسـت توجـه دارنـد؛ و ایـن نکته بسیار مهمی است.

راههای درمان اثرات سوء زبان

حال بعد از این همه سخن چاره چیست؟ چه باید کرد کـه سرنوشـت دنیـا و آخرت، به دست این عضو کوچک رقم نخورده و در حقیقت، مالک آن باشیم.

درمان این معضل در مطلب دومی است که امام علیه‌السلام برای حقوق زبـان بیـان می فرمایند:

و اما حَقُّ اللِّسان فاکرامُهُ عن الخَنَا و تعویدُهُ علی الخیر و حملُهُ علی الادب و اجمامُهُ الا لموضع الحاجَة و المنفعة للدِّین و الدّنیا و اعفاؤُهُ من الفضـول الشَّـنعة القلیلة الفائدة التی لا یؤ من ضررها مع قلَّة عائدتها [205].

راه درمان این بیماری و علاج این مشکل این است که زبان را به گفتار نیـک و زیبایی در سخن عادت دهی و یا دم فروبندی. پس حل مشکل سهل است؛ یا باید زبان را به سخن نیک عادت داد؛ یعنی خوب و زیبا سخن گفت و یا این که دم فروبست. سخن خوب گفتن باید به صورت عادت و سنت و طبیعـت ثانویـه درآید؛ یعنی همان طور که ما طبق عادت نفس می کشـیم، و نفـس کشـیدن کـه تامین نیاز طبیعی است به صورت یک عادت تکوینی در بشر درآمده اسـت، در غیر آن صورت ادامه حیات ممکن نیست، وقتی لب به سخن نیز بـاز مـی کنـیم، باید به صورت یک عادت ثانویه، سخن خیر، نیک و خوب بگوییم و یا این کـه دم فروبسته، سخن نگوییم.

اساسا خداوند متعال، این توانمندی و قدرت را به انسان عنایت کـرده تـا بـه وسیله زبان و قوه ناطقه، قدرت عقل و اندیشه خود را به نمایش بگذارد.

امام علیه‌السلام در انتهای حق زبان تعبیر می کنند:

یُعَدُّ شاهد العقل و الدلیلَ علیه.

«زبان گواه خرد و اندیشه انسان است».

در واقع باید یا زبان را به خیر باز کند، یا دم فروبسته و سکوت کند، به گفته شاعر:

چون نداری مایه، از لاف سخن خاموش باش خنده، رسوا می نماید پسته بی مغز را

به تعبیر امیرالمومنین علیه‌السلام:

المرء مخبوء تحت لسانه [206].

«شخصیّت انسان در زبانش نهفته است».

تا مرد، سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

«مصباح الشریعة» در ادامه این سخن امیرالمومنین علیه‌السلام روایتی نسبتا طولانی نقل کرده، که انصافا سخن قابل توجهی است.

المرء مخبوء تحت لسانه، فَزِن کلامک و اعرِضهُ علی العقل؛ فان کان للّه و فی اللّه فتکلَّم به و اءن کان غیر ذلک فالسکوتُ خیر منه؛ فلیس علی الجوارح عبادة اءخفَّ مؤ ونة و اءفضل منزلة و اءعظم قدرا عند اللّه من الکلام فی رضا اللّه و لوجهه و نشر آلائه و نعمائه فی عباده؛ اءلا تری اءنّ اللّه عزوجل لم یجعل فیما بینه و بین رسله معنی یَکشفُ ما اءسرَّ الیهم من مکنونات علمه و مخزونات وحیه غیر الکلام؛ و کذلک بین الرسل و الامم؛ فثبت بهذا اءنَّه اءفضل الوسائل و اءلطف العبادة، و کذلک لا معصیة اءشغلَ علی العبد و اءسرع عقوبة عند اللّه و اءشدها ملامة و اءعجلها سَاءمَة عند الخلق منه و اللسان ترجمان الضمیر و صاحب خبر القلب و به ینکشف ما فی سرِّ الباطن و علیه یُحاسب الخلق یوم القیامة و الکلام خَمر یُسکِرُ القلوب و العقول ما کان منه لغیر اللّه؛ و لیس شی ء اءحقُّ بطول السِّجن من اللِّسان [207].

«شخصیّت انسان در زبانش نهفته است پس کلامت را بسنج و آن را به عقل عرضه دار، پس اگر در راه رضای الهی بود، آن را به زبان جاری کند و اگر این طور نبود، سکوت بهتر از تکلم است. در همه اعضا و جوارح، عبادتی آسانتر،

کم مایه تر، اما پرمنزلت تر و ارجمندتر از بستن زبان یافت نمی شود؛ زیرا عبادت یا به سکوت است، یا به سخنی که منظور از آن رضای خدا و نشر نعمت ها و آلاء الهی باشد. خداوند برای کشف اسرار علم و مکنونات و خزائن وحی خود ابزاری جز سخن گفتن قرار نداده است؛ یعنی اگر کسی خواهان ورود به گنجینه علم الهی و اسرار وحی باشد، سخن بهترین وسیله است. واسطه بین پیامبران الهی و امت ها نیز سخنوری بوده است. پس معلوم می شود که بهترین و پرفضیلت ترین وسیله و لطیف ترین و شیرین ترین عبادت، سخن و کلام است و از آن طرف هیچ معصیتی سنگین تر از سخن، نزد خدا نیست».

خلاصه این که زبان بیانگر اندرون و ضمیر انسان است؛ آنچه که در دل می گذرد به وسیله زبان بروز و ظهور پیدا می کند و خداوند در روز قیامت محاسبات خلق را بر مبنای سخن و زبان قرار داده و هیچ عضوی از اعضای بدن، برای زندانی بودن شایسته تر از زبان نیست. باید زبان را زندانی و مهار کرده، در کنترل خویش قرار داد. سر آن امری است که ما در معارف دین نسبت به رعایت سکوت، دم فرو بستن و سخن نگفتن می بینیم.

در روایتی از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرمودند:

مَن صَمَتَ نجا [208].

«سکوت، موجب نجات است».

در سخن دیگری از حضرت رسول اکرم ﷺ نقل شده است:

نجاةُ المؤمن فی حفظ لسانه [209].

«نجات مومن در سکوت و حفظ زبان است».

حضرت در بیان دیگری می فرمایند:

مَن کفَّ لسانه سَتَرَ اللّه عورته [210].

«اگر کسی زبان فروبندد، خداوند عیوب او را مستور می دارد».

دو چیز طیره عقل است، دم فروبستن به وقت گفتن وگفتن به وقت خاموشی

فواید سکوت

فایده اول:

سکوت، موجب پنهان ماندن عیب ها و اشکالات انسانی است. از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که فرمودند:

رحم اللّه عبدا تکلم خیرا فغنم اءو سکت فسَلِمَ [211].

«خداوند رحمت کند بنده ای را که سخن خیری بگوید و سودی ببرد، و اگر سخن خیری برای گفتن ندارد، سکوت کند که سالم می ماند».

فایده دوم:

در معارف دین سکوت به عنوان یک عبادت تلقی شده است، از حضرت رسول اکرم ﷺ نقل شده است:

اءلا اءُخبرکم باءَیسر العبادة و اءهونِها علی البدن، الصَمتُ و حسن الخلق [212].

«آیا به شما بگویم که چه عبادتی ساده ترین عبادت هاست؟ سکوت و خوش اخلاقی».

فایده سوم:

سکوت نه تنها عبادت است، بلکه تجارت و ضامن سلامت است، از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

الصُمتُ...مفتاح کل راحة منَ الدُّنیا و الاخرة [213].

«سکوت، کلید هر راحتی در دنیا و آخرت است».

فایده چهارم:

سکوت، موجب آرامش اندیشه و فکر انسان است، از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمودند:

السکوت راحة للعقل [214].

«سکوت، مایه آرامش فکر و عقل انسان است».

بسیاری از آنچه در فواید سکوت بیان شده در نصایح لقمان علیه‌السلام نیز آمده است؛ در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام آمده است که لقمان علیه‌السلام خطاب به فرزندش می گوید:

یا بُنَیَّ ان کنت زعمت اءَنَّ الکلام من فضة فانَّ السکوت مِن ذَهَب [215].

«پسرم! اگر گمان می کنی سخن از جنس نقره است، پس بدان که سکوت از جنس طلاست (و یقینا انسان تاجر و عاقل، طلا را بر نقره ترجیح می دهد».

حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام می فرمایند:

مَن کَثِرَ کَلامُهُ کَثُرَ خَطاؤُه [216].

«پرگویی و زیاده گویی، باعث کثرت خطا و اشتباه می شود».

فقط یک جا کلام زیاد استثنا شده است:

لا تکثروا الکلام فی غیر ذکر اللّه [217].

«زیاده سخن مگویید؛ مگر در ذکر خدا».

لذا امام سجاد علیه‌السلام در دعای مکارم الاخلاق فرموده اند:

و ما اءجری علی لسانی من لفظة فحش اءو هجر اءو شتم عرض اءو شهادة باطل اءو اغتیاب مؤمن غائب اءو سبِّ حاضر و ما اءَشبه ذلک نطقا بالحمد لک و اغراقا فی الثناء علیک و ذهابا فی تمجیدک و شکرا لنعمتک و اعترافا باءحسانک و اءحصاء لِمِننک [218].

«خدایا! به جای هرزه گویی، بدگویی، گواهی دروغ، غیبت انسان مومنی که غایب است، دشنام به مومنی که حاضر است و هرچه که مصداق سوءاستفاده از زبان است، مرا موفق کن که گفتارم در سپاس تو و اغراق در ستایش تو و تمجید تو و شکرگزاری نعمت تو و اعتراف به نیکی هایی که به من کردی و شمارش منت های تو، باشد».

4 - حق گوش

و اما حَقُّ السَّمع فتنزيهُهُ عن اءَن تَجعَلهُ طريقا الَـى قلبـکَ الا لِفَوهَـة كريمَـة تُحدثُ فی قلبک خيرا اءَو تُكسبُ خُلُقا كريما فَاِنَّهُ بابُ الكَلامِ الی القلـبِ يـؤدِّی به ضُرُوبُ المعانی علی ما فيها من خير اءَو شرّ ولا قوّةَ الا باللّه.

«و اما حق گوش، بازداشتن آن از شنيدن غيبت و هر چيـزی كـه شـنيدنش ناروا و حرام است؛ و پاكيزه داشتن آن برای سخنانی كه دل را سرشار از خيـر و خوبی می كند؛ و اخلاق كريمه و بزرگواری را به انسان می آموزد؛ زيـرا گـوش دريچه ورود كلمات و سخنان به دل است و از طريق آن اقسـام مفـاهيم خيـر و شر، به جان ها می رسد».

كلام را در تبيين و تفسير فرمايش امام عليه‌السلام از همين فراز پايانی سخن، آغاز می كنيم؛ ورودی های قلب و فكر انسان برای درک مفاهيم و معانی، يكی گوش و ديگری چشم است. همان گونه كه خروجی برای انتقال معانی و مفاهيم زبـان است.

تعبير صريح امام عليه‌السلام درباره قوه سامعه و گوش اين است كه فانّه باب الكلام الی القلب از آن جايی كه جايگاه دل، مغز، قلب، فكر و انديشـه انسـانی پـاک و مقدس است، مكتب تربيتی اسلام نسبت به صـيانت و پـاكيزه نگـه داشـتن ايـن جايگاه، به هر وسيله و ابزار ممكن به شدت سفارش شده و از آلوده شـدن آن به پليدی ها نهی فرموده است، در اين باره روايات فراوانی وارد شده است:

صيامُ القلبِ عن الفكر فی الآثامِ، اءفضلُ من صيام البطن عن الطَّعامِ [(219)].

«اهميت پاكيزه نگه داشتن فكر و انديشه از آلودگی ها بيشتر از روزه گـرفتن معمولی يعنی استنكاف از خوردن و آشاميدن است».

در كلام معروفی از عيسی بن مريم عليه‌السلام آمده است كه فرمود:

انّ موسی نبیَّ اللّه علیه السلام اءَمَـرَكُم اءَن لا تَزنُـوا، و اءَنـا آمُـرُكم اءَن لا تّحَـدِّثوا اءَنفسكم بالزِّنا [220].

«موسی بن عمران علیه السلام شما را امر کرد کـه گـرد عمـل خـلاف و گنـاه زنـا نگردید. من شما را فرمان می دهم که حتی ذهن و اندیشه خود را بـه گنـاه زنـا آلوده نکنید».

پس در معارف دین نگهبانی دل و فکر از اندیشه گنـاه و خـلاف هـم مـورد عنایت است.

در تفسیر آیه فلینظر الانسان الی طعامه [221] وارد شده کـه: اءی علمُـهُ الَّـذی یاءخذ عمَّن یاءخذُهُ [222] انسان باید به آنچه که از دیگران یاد می گیرد توجه کند و بداند که جایگاه این سخنان کجاست و به همان ملاک، راه هـای ورود بـه آن آستان نیز باید منزه و پاکیزه بماند و طریـق پـاکیزه نگـه داشـتن ایـن راه هـای ورودی فکر و اندیشه، یکی گوش است و دیگری چشم.

امام سجاد علیه السلام به دو مطلب اشاره دارد؛ اول این که این بـاب را بـرای ورود همه سخنان خیر، خوب و آموزنده باز نگه دارد؛ دوم این که گـوش را بـه روی آنچه که ناروا، ناپسند، مذموم و حرام است ببندد.

در این میان، در کلام امام علیه السلام غیبت به عنوان نمونه یادآوری شده است کـه توضیح داده خواهد شد، علاوه بر این که سخن امام علیه السلام مثل همه سـخنان اهـل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام برگرفته از منبع وحی است، در قـرآن مجیـد آمـده است:

واللّه اءَخرجَكم من بطون اءُمَّهاتكم لا تعلمـون شـیئا و جعـل لكـم السَّـمع و الابصار و الافئِدةَ لعلَّكم تَشكُرون [223].

«شما درحالی از مادر متولد شدید کـه هـیچ نمـی دانسـتید. خداونـد ابـزار یادگیری و دانستن یعنی گوش، چشم، فکر و اندیشه را در اختیار شما قـرار داد تا شکر نعمت های او را به جای آورید».

شکر نعمت های الهی در گرو استفاده صحیح و معقول از آنها است. این معنی و مفهوم شکر است که با گوش و چشم مواعظ و مناظر را بشنود و ببیند و با دل و اندیشه، تعقل کند. پس در گام اول بایـد ایـن در را بـه روی سـخنان خیـر و معارف تربیتی باز بگذارد.

فبشِّر عباد # الَّذین یستمعون القول فیتَّبعون اءَحسَنَهُ [224].

«به بندگان من که سخنان را شنیده و از میان شنیده ها بهترین را انتخاب مـی کنند بشارت بده».

بنابراین رسیدن به سعادت، مرهون استفاده صحیح از گوش و نیروی شـنوایی است، در آیه شریفه نیز به این نکته اشاره شده است.

بعد از این مقدمه کوتاه تصور نمی شود که در میزان کـارآیی و اهمیـت ایـن وسیله ارزشمند خدادادی، کسی تردید داشته باشد؛ که قوه سـامعه در سرنوشـت انسانها هم در مسائل فردی و هم در مسائل اجتماعی، هم آنچه مربوط به دنیای انسان و هم آنچه مربوط به آخرت اوست چه مقـدار تـاثیر دارد. تـاریخ حتـی حربه مشرکان صدر اسلام را، در بستن گوش برای نشنیدن پیام وحی ثبت کـرده است.

حکایت اسعد بن زراره انصاری

در تاریخ آمده است که یکی از اهالی مدینه، به نام اسعد بـن زراره انصـاری خزرجی از قبیله خزرج برای مقابله با طایفه اوس و استمداد از قریش وارد مکه شد؛ و از آن جا که با عتبه بن ربیعه دوست بود به سراغ او رفـت و از او بـرای

قبیله خود کمک خواست. عتبه به عذر این که اخیرا کسی در مکه پیدا شـده کـه سرنوشت ما را تهدید می کند و با ادعای دین جدید خود، شرایط عادی ما را بر هم زده است، از همراهی و یاری دوستان خزرجی عذرخواهی کرد. اسعد سوال کرد این شخص کیست و چه خصوصیاتی دارد؟ عتبه رسول اکرم ﷺ را برای او معرفی کرده، گفت: او جوانی است که داخل مسجدالحرام می نشیند و مردم و حتی افراد ناآشنا و غریبه را به دین خود دعوت می کند. بنـابر توصـیه عتبـه و دستوری که سران کفر برای مردم آن روز صادر کرده بودند اسعد برای ورود بـه مسجدالحرام در گوش خود پنبه گذاشت که سخنان و کلمـات وحـی را از ایـن پیامبر و رسول جدید نشنود.

بنابر نقل تاریخ، اسعد در شوط اول و قسمت اول طواف، با نشانه هـایی کـه داشت پیامبر جدید را شناخت. عده ای را دید که دور او جمع شده، مشتاقانه به سخنانش گوش می دهند. در شوط دوم با خود اندیشـید کـه اگـر مـن از مکـه بازگردم و اهل مدینه از من سوال کنند که چه اتفـاق تـازه و جدیـدی در مکـه افتاده بود؟ من اصل واقعه را که بازگو کنم، آنها از من خواهند پرسید کـه او بـه چه چیز دعوت می کرد؟ من چه جوابی بدهم؟ آیـا بگـویم کـه پنبـه در گـوش گذاشته بودم و سخنان او را نشنیدم؟! شاید دوستان، مرا ملامت و مسخره کننـد! بنابراین در پایان طواف، پنبه را از گوش درآورد و به حضور پیامبر اکـرم ﷺ شرفیاب شده و از ماهیت دعوت حضرت پرس وجو کرد. حضرت آیات معروف سوره مبارکه انعام را برای او تلاوت کردند که:

قل تعالوا اءَتلُ ما حرَّم ربُّکم علیکم اءَلّا تُشرکوا به شیئا و بالوالدین احسـانا و لا تَقتُلوا اءَولادکم من املاق نحن نرزُقُکم و ایَّاهم و لا تقربوا الفواحشَ مـا ظَهَـرَ منها و ما بَطَنَ و لا تَقتُلوا النَّفسَ الَّتی حرَّم اللّه الا بالحقِّ ذلکم وصّکُم بـه لعلکـم

تعقلون # و لا تقربوا مال اليتيم الا بالّتی هیَ اءَحسن حتّی یبلُغُ اءَشدَّه و اءوفوا الکیل والمیزان بالقسط لا نکلِّف النَّفس الا وُسعَها و اذا قُلتُم فاعدِلوا و لو کان ذاقربی و بِعَهد اللّه اءوفوا ذلکم وصّکم به لعلَّکم تذکَّرون [225].

«بگو: بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید؛ و به پدر و مادر نیکی کنید؛ و فرزندانتان را از ترس فقر نکشید؛ ما شما و آنها را روزی می دهیم؛ و نزدیک کارهای زشت نروید، چه آشکار باشد و چه نهان؛ و انسانی را که خداوند محترم شمرده به قتل نرسانید مگر به حق. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده، شاید درک کنید. و به مال یتیم، جز به بهترین صورت و برای اصلاح نزدیک نشوید، تا به حد رشد برسد؛ و حق پیمانه و وزن را به عدالت ادا کنید. هیچ کس را جز به مقدار توانایی اش تکلیف نمی کنیم. و هنگامی که سخنی می گویید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان شما باشد، و به پیمان خدا وفا کنید. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، تا متذکر شوید».

رسول اکرم ﷺ در این دو آیه کریمه، اصول اساسی و اعتقادی و نکات دقیق تربیتی و اخلاقی دین و آیین خود را برای اسعد بازگو کرد و فرمود: تو در آغاز باید بدانی که دعوت من به یگانگی خداست و رسالت من، توصیه به احسان، خیرخواهی نسبت به پدر و مادر، خودداری از کشتن فرزندان از ترس گرسنگی، نزدیک نشدن به فحشا و منکر، نهی از قتل نفس، رعایت همه حدود الهی، پرهیز از دست یازیدن به مال ایتام، رعایت عدالت در کسب و تجارت و امثال این نکات است. اسعد این سخنان را که شنید با شعف و اشتیاقی عجیب گفت: اشهد ان لا اله الا اللّه و انّک رسول اللّه [226].

این ملاقات و دگرگونی روحی اسعد بن زراره مقدمه مهاجرت پیامبر ﷺ به مدینه فراهم شد. پس آیین مقدس اسلام با آن همه پیشرفت سریع و نفوذ معنوی و تسخیر دل ها و قلوب مردم و توسعه حیرت انگیز جغرافیایی، مرهون استفاده صحیح و مناسب از قوه سامعه بشری است.

اوصاف متقین از دیدگاه امیرالمومنین علیه‌السلام

گوش فرادادن به پیام حق، می تواند مبدا و منشا تحولات فردی، اجتماعی، تاریخی و دینی بسیار عظیم وبزرگی شود؛ نمونه های دیگری در تاثیرگذاری و کاربرد قوه سامعه در تاریخ و روایات می بینیم.

معروف است که مخاطب خطبه متقین در نهج البلاغه شخصی به نام همام بن ابی فراس بوده است. امیرالمومنین علیه‌السلام به تقاضای او، اوصاف انسانهای کامل و متّقی را بیان فرموده است. این شخص به محضر امیرالمومنین علیه‌السلام مشرف می شود و عرض می کند: یا امیرالمومنین صِف لیَ المتَّقین حتّی کاءَنّی اءَنظُرُ الیهم فَتَثاقَلَ علیه‌السلام عن جوابه [227] همام از حضرت می خواهد که ویژگی ها، شرایط و نکات دقیقی را که در سایه آنها، انسان به مرحله کمال تقوا می رسد برای او بیان فرمایند. برای امام سخت بود که این سخنان را برای او بیان کنند؛ اما در مقابل اصرار او شاید متجاوز از صد خصوصیت از اوصاف و نکاتی را که انسان با آنها به مرحله کمال می رسد بیان فرمودند.

نکته قابل توجه این است که در ذیل همین روایت آمده است که وقتی سخنان حضرت به مراحل پایانی رسید؛ فصعق همام صعقه کانت نفسه فیها...[228] این مرد مستعد فریادی کشید؛ جانش از قالب تن بیرون آمد و جان به جان آفرین تسلیم کرد. امام علیه‌السلام نیز فرمودند: اءهکذا تصنع المواعظ البالغة باءهلها [229] سخن موثر در دل مستعد اینگونه اثر می کند.

سوز دل مهجوران، سوز دگری دارد حرفی که زدل خیزد دردل اثری دارد

این مقدمه برای بیان دو نتیجه است: یکی تاثیر استماع سخنان خیر و این که سخنان نیک و آموزنده تا چه مقدار می تواند یک انسان را متحول کند؛ نکته دیگر چگونگی استفاده از قوه سامعه و گوش است. با استفاده از این نکته امام شروع به بیان اوصاف تقواپیشگان می کنند و می فرمایند:

فالمتَّقون فیها هُم اءَهل الفضائلِ مَنطِقُهُمُ الصَّوابَ و مَلبسُهُمُ الاقتصادُ و مشیُهُمُ التَّواضُعُ غَضُّوا اءَبصارَهُم عمَّا حرَّم اللّه علیهم و وَقَفُوا اءَسماعَهُم علی العلم النَّافع لهم...[230].

«پس پرهیزگاران اهل فضیلتند، گفتارشان صحیح و درست و میانه روی شعار آنهاست و رفتارشان فروتنانه است، دیده هایشان را از آنچه خدا بر آنان حرام کرده پوشانده اند و گوش هایشان را بر دانشی که بر ایشان سودمند است گشوده اند».

متقین دارای خصوصیاتی هستند؛ از جمله این که وقفوا اءسماعهم علی العلم النافع لهم...گوش خود را به روی سرچشمه های علوم و اندیشه باز می گذارند.

در حقیقت این قوه باید فقط در مسیر یادگیری علوم نافع و موثر در سرنوشت دنیوی و اخروی انسان، استفاده شود؛ بنابراین در مقام ترغیب به این امر می فرمایند:

من ترک الاستماع من ذَوِی العقول مات عقله [231].

«هر که شنیدن سخن از صاحبان فکر و عقل را ترک کند عقل خویش را منهدم کرده است».

انسانی که استفاده از گوش را ترک کند و یا از ایـن نیـروی گرانبهـا اسـتفاده صحیح نکند، به از میان رفتن گوهر عقل، که تمام مابه الامتیـاز انسـان از سـایر موجودات است کمک کرده و آن را از میان برده است.

به هرحال می توان گفت: اساسا قوام و دوام انسانیت، به اسـتفاده صـحیح از این نیرو است و رشد اکتسابی انسان، مرهون ایـن عقـل مسـموع. امیرالمـومنین علیه السلام می فرمایند:

رایت العقل عقلین ولا ینفـع مسـموع فمطبوع ومسموع اذا لم یـک مطبـوع[232]

«عقل را دوگونه دیدم، یکی عقلی که فطری است و دیگری عقلـی کـه از راه شنیدن پدیدار می شود؛ دومی اگر مطابقت بـا فطـرت نداشـته باشـد، ثمـره ای نخواهد بخشید».

خداوند متعال دو قوه عاقله به انسان داده است: یکی همـان نیـروی عقلانـی است که از آغاز آفرینش همراه با ولادت به همه انسانها داده شده است؛ دیگـر، عقل مسموع که به وسیله آن سخن علما و اندیشمندان را شنیده و نیـروی عقـل مطبوع خود را تقویت میکند.

بنابراین، گوش فرا دادن و اسـتماع سـخنان بزرگـان و اندیشـمندان را عقـل مسموع نامیده اند.

بنابر آنچه گفته شد گام اول، ضرورت بازگذاشتن قوه سامعه و گوش به روی همه سخنان خیرخواهانه، خوب و سرشار از علم و دانش اسـت و گـام دوم آن است که در آغاز کلام امام سجاد علیه السلام آمده است:

تنزیهه عن سماع الغیبة و سماع ما لا یحلُّ سماعه [233].

«پاکیزه نگه داشتن گوش از شنیدن غیبت و هر آنچـه کـه شـنیدنش نـاروا و ممنوع است».

شاید سرّ این که بستن گوش و جلوگیری از ورود سخنان نـاروا و محـرم از طریق آن به دل و قلب، مقدم بر گشودن آن به سخنان خیر و آموزنده ذکر شده، این است که گوش آلوده، استعداد پذیرش و یادگیری خـوبی هـا و علـوم را از دست می دهد و زمینه پذیرش و تاثیر از میان می رود. بنـابر ایـن در قـدم اول باید به تنزیه گوش و پاک نگه داشتن آن از آنچه که شنیدنش ناروا اسـت اقـدام کرد و در مرحله بعد نسبت به یادگیری خوبی ها و علوم همت گماشت.

حرمت شنیدن غیبت

امام علیه‌السلام از میان همه امور محرم و ممنوعه برای قوه سـامعه، غیبـت را ذکـر فرموده اند. و اصطلاحا این جا ذکر خاص قبل از عام است. حضـرت علیه‌السلام مـی فرمایند: گوش را به روی غیبت ببند؛ و بعد می فرمایند: گـوش را بـه روی هـر چیزی که نارواست ببند که طبعا غیبت هم یکی از آنهاست. اما چرا از میان همه این امور به غیبت تصریح شده است؟ دلیل اول عواقب سوء و زیـاد ایـن عمـل است؛ چون وقتی انسان پذیرای غیبت و بدگویی از دیگران باشـد، بـالطبع آثـار منفی آن به تدریج در زندگی شخصی او مشاهده می شود.

دلیل دوم این که شاید گناه غیبت از بقیه گناهان، سهل الوصول تر و آسان تر باشد؛ زیرا شنیدن غیبت در هر مجلس و محفلی بـه طـور متعـارف بـرای همـه مقدور است. بنابراین امام علیه‌السلام نسبت به این نکته، حساسیت به خرج داده اند؛ از این رو در کلمات اهل بیت علیهم‌السلام به ویژه شخص رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می بینیم که حضرت فرموده اند:

فنزِّهوا اءَسماعَکم مَنِ استِماع الغیبةِ فانَّ القائلَ و المسـتمعَ لهـا شـریکان فـی الاثم [234].

«گوشها را از شنیدن غیبت پاکیزه نگه دارید؛ زیرا گوینده و شنونده در گناه با یکدیگر مشترکند».

در روایتی دیگر از رسول اکرم ﷺ آمده است:

السّامعُ للغیبةِ اءَحدُ الُمغتابین [235].

«گوش دهنده غیبت هم یکی از غیبت کنندگان است».

چون اگر گوینده، شنونده ای نیابد اقدام به این کار نمی کند و اگر غیبت کننده را نهی نکند او هم با گوینده شریک است، و همه آثاری که برای گوینده در پی دارد برای شنونده نیز خواهد داشت. بنابراین در مکتب تربیتی دین، راه جلوگیری از تخلفات اخلاقی، همراهی نکردن با مجرم در ارتکاب جرم است.

در سخن دیگری از رسول اکرم ﷺ آمده است:

الغیبة اءَسرعُ فی دین الرَّجُل المسلم من الآکلةِ فی جوفه [236].

«سریع تر از آن که مرض جذام و خوره در اندرون انسان پیشرفت می کند، بیماری غیبت در انسان، دین او را از بین می برد».

در تعبیری از امام صادق علیه السلام وارد شده که فرمودند:

الغیبة تاءکل الحسنات کما تاءکل النَّار الحَطَبَ [237].

«غیبت حسنات و اعمال نیک انسان را نابود می کند همان گونه که آتش هیزم را از بین می برد».

بنابراین نه تنها شنیدن غیبت، ممنوع و محرم است، بلکه اگر انسان، ناخواسته سخن بدی را نسبت به مومنی شنید باید از او دفاع کند. رسول اکرم ﷺ در مواعظ خود به ابوذر می فرمایند:

مَن اغتيبَ عنده اءخوه المُسلم و هو يَستَطيعُ نصرهُ فَنَصَرَهُ، نصره اللّه عزوجل فی الدنيا و الاخرة، فانَّ خذَلَهُ و هو يستطيعُ نَصرَهُ، خَذَلَه اللّه فی الدنيا و الاخرة [238].

«اگر نزد مسلمانی از برادر مسلمانش غيبت و بدگويی شود و او توان ياری شخص غيبت شونده را هر چند با بيان يک کلمه داشته باشد و اين کار را انجام دهد، خداوند او را در دنيا و آخرت ياری خواهد کرد و اگر اين کار را نکند، خدا در دنيا و آخرت او را به ذلت خواهد نشاند».

برای کسانی که نسبت به معارف دين و اخلاق انسانی اهتمام دارند خيلی روايت قابل توجهی است؛ يعنی اثر وضعی دفاع نکردن از عرض و آبروی مومن، ذلت در دنيا و آخرت است و در مقابل، اگر از انسان مومن و مسلمان غيبت شود و برادر مومنش در پشت سر و غيابش، او را ياری کرده و از آبروی او دفاع کند، خداوند او را در دنيا و آخرت نصرت و ياری خواهد کرد.

بنابراين دليل سفارش به نشنيدن غيبت در اسلام اين است که با شنيدن غيبت، باب تهمت و بهتان گشوده می شود. وقتی شخصی از اميرالمومنين عليه‌السلام سوال می کند:

يا اميرالمومنين کم بينَ الحقِّ و الباطل؟ فقال: اءربع اءصابع، و وَضَعَ اءميرالمؤمنين يَدَهُ علی اُذُنِهِ و عَينَيهِ، فقال: ما رَاءَتهُ عَيناکَ فهو الحقُّ و ما سمعتهُ اءُذُناک فاءکثَرُه باطل [239].

«فاصله بين حق و باطل چقدر است؟ در روايت دارد که اميرالمومنين در عرض صورت، دست را ميان گوش و چشم قرار داده، فرمودند: چهار انگشت. آنچه را که با چشم می بينی صحيح است ولی آنچه را که با گوش می شنوی اکثرا باطل و غيرصحيح است».

شاید نزدیک ترین راه به دل و قلب انسان، قوه سامعه است. باید این مسیر از همه آلودگی ها منزه بماند، تا باعث گرفتگی و انسداد آن نشود. امـام علیه‌السلام مـی فرمایند:

و سماع ما لا یحلُّ سماعُه [240].

«گوش را به روی هر چیزی که برای آن نارواست ببند».

از مصادیق سخن ناروا، مطالب لغو و لهو، اباطیل و هرزه گویی هایی است که برای انسان حاصلی جز زیان ندارد. در روایات، مصداق روشن لغو و لهب، غنـا و موسیقی ذکر شده است که هریک مستقلا موضوعی برای ممنوعیت و حرمـت است.

حرمت غنا و موسیقی

غنا، عبارت است از به کار گرفتن سخنان و یا اشعار، با نوع خاصی از آوازه خوانی، که مناسب مجالس لهو و لعب است؛ و موسیقی عبـارت اسـت از ایجـاد اصوات و صداهایی به وسیله ابزار و آلات معینی کـه اسـتعمال متعـارف آن، در همان مجالس لهو و لعب است.

همچنان که در کلمات اهل بیت علیهم‌السلام می بینیم همه هم و غـم ایـن مربیـان و معلمان اخلاق، تربیت انسان و هدایت او به مسـیر سـعادت و انحـراف ذهـن از لهوولعب است. انسان، اشرف و اجل از این اسـت کـه فکـر، ذهـن، دل، گـوش، چشم و سایر اعضا و جوارح خود را به لهو و لعب و لغو مشغول کنـد؛ بنـابراین در سخنی از امیر المومنین علیه‌السلام آمده است:

و کلما اءلهی عن ذکر اللّه فهو المَیسَر [241].

«هر چیز که دل، فکر و اندیشه را از یاد خدا غافل کند لهو و لعب است».

بنابراین انسانی که خود را در چهارچوبه دین قرار می دهد، آزاد نیست که هرگونه دلش می خواهد عمل کند، یقینا اگر به فرامین و محدودیت های دینی بی توجهی کند، آن نتیجه ای که از تقید و اعتماد به دین می طلبد، برایش حاصل نخواهد شد. در قرآن آمده است که:

ان السمع و البصر و الفؤ اد کلُّ اولئک کان عنه مسئولا [242].

«گوش و چشم و دل، هم مسوولند».

گوش، چشم، دل و قلب در روز قیامت بازخواست می شوند و از هر یک سوال می شود که چه مقدار به وظایف مقرر خود عمل کردند؟ و چه مقدار از وظایف خود تعدی نمودند؟

به نص قرآن، در قیامت از همه اعضا نسبت به آنچه انجام داده اند سوال خواهد شد:

الیوم نَختِمُ علی اَفواهِهِم و تُکَلِّمُنا اَیدیهم و تَشهد اءَرجُلُهم بما کانوا یکسبون [243].

«امروز بر دهانشان مهر می نهیم؛ و دست هایشان با مان سخن می گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام می دادند شهادت می دهند».

خداوند بر زبانها مهر می زند و گوش، چشم، پا و همه جوارح را به سخن درآورده و آنها را مورد بازجویی قرار می دهد که این نعمت خداداد را در چه مسیری به کار گرفتید؟ آنها پاسخ خواهند داد. وقتی انسان از این اعضا سوال می کند:

لِمَ شَهِدتُم عَلَینَا قالوا اَنطقنَا اللّه الَّذی اَنطقَ کلَّ شی ء [244].

«چرا علیه من شهادت دادید؟ آنها جواب می دهند: همان خدایی که هر موجودی را به نطق درآورده ما را گویا ساخته است».

وقتی انسان از ابزار، نعمت ها و وسایلی که خدا در عالم آفرینش در اختیـار او قرار داده سوء استفاده کند، علاوه بر آثار سوء اخروی، عوارض سوء دنیـوی نیز نصیب او خواهد شد.

مرحوم مجلسی در کتاب ارزنده «بحارالانوار» حدیثی طولانی را در عوارض انواع گناهان ذکر کرده است که در ذیل این عبارت دعای کمیل که اللّهم اغفرلـی الذنوب التی تهتک العصم، اللّهم اغفرلی الذنوب التی تنـزل الـنقم، اللّهـم اغفرلـی الذنوب التی تغیر النعم [245] می گوید: گناهانی است که پرده عصمت را مـی درد، گناهانی است که نقمت و بلا نازل می کند، گناهانی است که نعمت هـا را تغییـر می دهد و بعد از آن به تبیین و توضیح گناهانی پرداختـه کـه حـریم و حجـاب میان خالق و مخلوق را برمی دارد [246].

با عنایت به بیان امام سجاد علیه‌السلام، شنیدن سخنان لهو، حرفهـای یـاوه، هـرزه گوییها و گوش داده غنا و موسیقی، حجاب میان خالق و مخلوق را از بـین مـی برد و رعایت نکردن حق این عضو کارآمد و ارزشمند، محرومیت از رشد دنیوی و سعادت اخروی را در پی خواهد داشت.

نکات دیگری درباره استفاده صحیح از قوه سامعه و یـا سـوء اسـتفاده از آن وجود دارد که ان شاءاللّه در بیان حق چشم به آن خـواهیم پرداخـت؛ چـون در بسیاری از جهات با هم اشتراک دارند و نقطه اشتراک آنها این است کـه ایـن دو عضو راه های ورودی دل، اندیشه و فکر انسانند.

5 - حق چشم

و اما حَقُّ بصرک فغضُّهُ عمَّا لا یحلُّ لـک و تَـرکُ ابتذالـهِ الا لموضـعِ عبـرة تستقبل بها بصرا اءو تعتقد بها علما فانَّ البصرَ بابُ الاعتبار.

«اما حق چشم تو آن است که آن را از هر نـاروا بپوشـانی و بـا اسـتفاده از چشم، عبرت آموزی و جز بدین منظور آن را به کار نگیری و از هرزه نگـری و بیهوده نگاه کردن پروا کنی؛ زیرا با چشم یا باید بـر دانـش خـود بیفزایـی و یـا بینش خود را افزون کنی، چرا که چشم، وسیله عبرت آموزی است».

همان طور که در آغاز حق گوش گفته شد، چشم و گوش دو راه ورودی دل و اندیشه بشرند. بنابراین در معارف تربیتی بر صیانت و نگهداری ایـن دو تاکیـد شده، و کیفیت استفاده صحیح از آنها نیز تبیین شده است.

پوشیده داشتن چشم از نگاه حرام

در این جا امام سجاد علیه‌السلام، اولین گام را در رعایـت حقـوق چشـم، پوشـیده داشتن از هر ناروا، زشتی و حرام و پیشگیری از هرزه نگری ذکر فرموده اسـت؛ و این تعبیر امام علیه‌السلام که حق بصرک فغضه عمـا لا یحـل لـک برگرفتـه از آیـه شریفه سوره مبارکه نور است:

قل للمومنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک ازکـی لهـم انّ اللّـه خبیر بما یصنعون # و قل للمومنات یغضضن من ابصارهنَّ و یحفظنَ فـروجهنَّ و لا یُبدینَ زینتهنَّ الا ما ظَهَرَ منها وَلیَضربنَ بخُمُـرِهنَّ علـی جُیُـوبهنَّ و لا یبـدین زینتهن [(247)].

«به مومنان بگو چشم های خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند، و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه تر است؛ خداونـد از آنچـه انجـام مـی دهند آگاه است؛ و به زنان باایمان بگو چشم های خود را (از نگاه هوس آلـود)

فرو گیرند، و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را جز آن مقدار که نمایان است آشکار ننمایند، و (اطراف) روسری های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود) و زینت خود را آشکار نسازند».

به هرحال؛ از نظر معارف دین؛ چشم و گوش، در حکم یک دریچه اند و آنچه را می بینند یا می شنوند در خود نگه نمی دارند؛ حاصل نگاه، بسان مایعی روان تا اعماق جان و دل نفوذ می کند؛ حال اگر این مایع، زلال و پاکیزه بود، جان و دل تشنه را، از علم، ادب و اندیشه سیراب و بهره مند می کند و اگر آلوده و مسموم باشد، دل و فکر را پژمرده و مریض کرده، در نهایت آن را می میرانند. بنابراین در معارف ما آمده است:

ایّاکم والنَّظر فانَّها تزرَعُ فی قلب صاحبه الشهوةَ و کفی بها لصاحبها فتنة [248].

«از نگاه کردن ناروا پرهیز کنید؛ چون این نگاه در قلب و دل انسان شهوت پرست، هوی و هوس می رویاند و او را در معرض خطرات قرار می دهد».

در این حکم، بین پیر و جوان، عالم و جاهل، زاهد و فاسق فرقی نیست؛ همه در اطلاق این حکم و خطاب مساویند. هرکس که چشم را به هرزگی عادت دهد و نپوشاند، ثمره این کشت و زرع در قلب او نمایان می شود.

حکایت برصیصای عابد

مرحوم طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان در تفسیر این آیه مبارکه از سوره حشر که می فرماید:

کَمَثَلِ الشَّیطان اذ قالَ لِلانسان اکفر فلمَّا کفر قال انِّی بری ء منک انِّی اَخافُ اللّه رب العالمین [249].

«کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت: کافر شو (تا مشکلات تو را حل کنم) اما هنگامی که کافر شد گفت: من از تو بیزارم، مـن از خداونـدی کـه پروردگار عالمیان است بیم دارم».

از ابن عباس داستانی شیرین و شنیدنی نقل می کند و می نویسد:

کان فی بنی اسرائیل عابد اسمه برصیصا عبداللّه زمانا من الدهر حتی کان یـؤ تی بالمجانین یُداویهم و یعودهم فیَبرَءون علی یده و انَّه اءَتی بامراءة فـی شـرف قد جُنَّت...فاءُمر به فصُلِب فلمّا رُفع علی خشبتِهِ تَمَثَّل له الشیطان فقال: اءنا الَّذی اَلقَیتُک فی هذا فهل انت مطیعی فیما اءقول لک فَاُخَلِّصُک ممَّا انت فیه؟ قال: نعم، قال اسجد لی سجدة واحدة، فقال: کیف اسجد لک و انا علی هذه الحالـة؟ فقـال اکتفی منک بالایماء فاءوماءَ له بالسّجود فکفر باللّه و قُتِل الرجل [250].

در میان قوم بنی اسرائیل عابدی به نام برصیصا بود. دیوانگـان و مریضـان را نزد او می آوردند و او در سایه عبادت زیاد و نفس گرمـی کـه داشـت، آنهـا را درمان می کرد. تا این که روزی، زنی از اشراف زادگان محترم را که دیوانه شـده بود برای درمان نزد وی بردند داستان طولانی است و مرحوم طبرسـی آن را بـه تفصیل نقل کرده است عابد با یک نگـاه همـه ایمـان و اندوختـه هـای عبـادی خویش را به باد داد؛ و در نتیجه برای فرار از رسـوایی، زن دیوانـه را کشـت و پنهانی دفن کرد. برادرانی که خواهر را برای درمان نزد عابد برده بودند از ماجرا خبردار شدند. به سلطان و حاکم وقت اطلاع دادند. سلطان، عابد را احضار کـرد و او نیز به گناه خود اعتراف کرد.

بنابه دستور حکومتی عابد را بر چوبه دار آویختند. چوبه های دار آن زمـان اینگونه نبود که زود انسان را خفه کرده و به حیات او خاتمه دهد؛ انسان را برای

مدتی به چوبه ای آویزان می کردند تا در اثر سرما، گرما، گرسنگی و تشنگی از دنیا می رفت.

در آن حال شیطان به نزد او آمد و گفت: من بودم که این مصیبت را برای تو به وجود آوردم. حالا اگر صادقانه بگویی که از من اطاعت می کنی، تو را از این مهلکه نجات می دهم. عابد گفت: من تسلیمم. شیطان گفت: مرا سجده کن. عابد گفت: من در حالی که بالای چوبه دار هستم، چگونه سجده کنم؟ شیطان گفت: من به اشاره چشم تو قانعم. او در بالای چوبه دار، با ایما و اشاره چشم بر شیطان سجده کرد و بعد از عمری عبادت به درگاه خدای متعال، کافر شد و آنگاه شیطان هم از او تبرّی جست و سپس کشته شد.

یک نگاه از دریچه چشم عبور کرد و حاصل آن، دل را متحول کرد؛ گناه زنا و قتل واقع شد و در نهایت با کفر، الحاد و سجده بر شیطان پایان پذیرفت.

بر اساس همین خطرات است که تعبیرات عجیبی در تحذیر و تخویف و هشدار انسان ها، نسبت به کیفیت استفاده از چشم آمده است:

النظرةُ سهم من سهام ابلیس [(251)].

«نگاه به سان تیری از تیرهای شیطان است».

واقعا اینگونه است؛ چون شیطان به عزت و جلال خدا قسم خورده است که همه بندگان خدا را گمراه کند و ابزاری که او برای گمراهی انسان به کار می گیرد، همان وسایل و ابزاری است که خداوند متعال برای تحصیل کمال در اختیار بشر قرار داده است؛ در حقیقت آلات و ابزار کمال و انحراف، ابزار مشترکی است؛ در صورت استفاده صحیح می تواند انسان را در صعود و ترقی و وصول به مراتب عالی انسانی یاری کند، و برعکس می تواند انسان را از عالی

ترین کمالاتی که تحصیل کرده به نازل ترین مرتبه؛ یعنی کفر و شرک و عبودیت شیطان ساقط نماید.

پس وظایف این ابزار در مکتب اخلاقی دین به صورت بایدها و نبایدهای اخلاقی و ارشادی و هدایتی آمده، و به تعبیری در قالب احکام فقهی به شکل واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح ذکر شده است. بنابراین می توان گفت که چشم یکی از ابزار بسیار گران سنگ و توانمند برای سیر به سوی کمال است و به تعبیر امیرالمومنین علیه‌السلام:

لیس فی الحواس الظاهرة شی ء اءشرف من العین فلا تعطوها سؤ لها فتشغلکم عن ذکر اللّه [252].

«در حواس ظاهری بشر، چیزی اشرف و ارجمندتر از چشم نیست؛ هرچه که او میل دارد به او ندهید که نتیجه آن فراموشی یاد خداست».

چشم و مسئولیتهای آن

چشم وظایفی دارد که اگر به آنها عمل شود حق او ادا می شود که اهم آن وظایف، بستن آن به روی صحنه های منحرف کننده دل، اندیشه و فکر است.

وظیفه اول: پرهیز از نگاه حرام

در قرآن صریحا آمده است که:

قل للمؤمنین یَغُضُّوا مِن اءَبصارهم [253].

«به مردان مومن بگو تا چشم از نگاه ناروا بپوشند».

و قل للمؤمنات یَغضُضنَ مِن اَبصارِهنّ [254].

«به زنان مومن بگو تا چشم از نگاه ناروا بپوشند».

جالب این است که این آیات کریمه، از یک طرف حکم تربیتی و اخلاقی دین است و از طرف دیگر، حکم فقهی مساله پوشش و حجاب در اجتماع.

برخلاف آنچه گفته شده یا نقل می شود، اعراب نسبت بـه پوشـش در کمـال آزادی و بی پروایی بودند و اصلا چیزی به عنوان سـنت پوشـش و حجـاب در میان ایشان متعارف نبود؛ برخلاف ایران باستان، هند، روم، قوم یهود و همه ملـل و اقوامی که از نوعی مدنیت و فرهنگ ریشه دار نسبتا صحیحی برخوردار بودند و بر اساس آن به حجاب و تقیدات شبیه آن پایبنـد بودنـد، تـاریخ بـه صـورت قطعی و صحیح شهادت می دهد که زن های عرب، بـا بهتـرین زینـت و بـدون پوشش، از خانه بیرون آمده، در مجامع عمـومی ظـاهر مـی شـدند. و همچنـین تاریخ گواهی می دهد که هرچه فاصله اجتماعات آن زمـان از فرهنـگ دورتـر بود، تقید به پوشش ضعیف تر بود تا جایی که در احکـام فقهـی مـا ایـن تـاثیر روشن را می بینیم.

حجاب و پوشش اسلامی

مرحوم کلینی، روایتی را از عباد بن صهیب به این مضمون نقل می کند که:

سمعت اباعبداللّه علیه‌السلام یقـول: لا بـاءسَ بـالنَّظر الـی رُءوس اهـل التهامـة، و الاعراب و اهل السّواد و العلوج، لانَّهم اذا نُهوا لا ینتهون [(255)].

«از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمودند: نگاه کردن به زن های بادیـه نشـین، بیابانی، و اهل سواد و علوج زنانی که از قسمت های مختلف آفریقـا بـه عنـوان برده و اسیر به منطقه حجاز آورده مـی شـدند جـایز اسـت؛ زیـرا اگـر آنهـا از بدحجابی نهی شوند، نمی پذیرند».

روایت عجیبی است، صرف نظر از جنبه های فقهی و فتـوایی، گویـای یـک حقیقت بسیار روشن تاریخی است که اهل سواد و علوج؛ یعنی همان برده هـا و اسیرانی که از قسمت های مختلف آفریقـا، بـه حجـاز آورده مـی شـدند، هـیچ حجاب و استتاری نداشتند. بنابراین به علت عدم تقید به حجـاب و دارا نبـودن

استعداد پذیرش این فرمان، شامل قاعـده واذا نهـین لا ینتهـین شـدند؛ یعنـی از کسانی بودند که از بیرون آمدن بدون حجاب نهی شدند ولی نپذیرفتند، بنـابراین نگاه کردن به آنها جایز شد مانند نگاه کردن به دیوانگان.

همچنین می بینیم امام علیه السلام اهل تهامه، بادیه نشین ها، اعراب و اهل سـواد و علوج را استثنا کرده است. شاید علتش ایـن بـوده کـه ایـن افـراد از فرهنـگ، مدنیت، آداب و ادب شهرنشینی دور و تقیدشان به حجاب و پوشش کمتـر بـوده است. صرف نظر از استفاده های فقهی که فقها از این روایات و امثال آن فرموده اند، به یک حقیقت تاریخی برمی خوریم و آن این که به شهادت صحیح تاریخ و برخلاف آنچه که گفته می شود، سنت حجاب برخاسته از سنت جاهلیـت اسـت که حرف غلط و ناتمامی است، یک ابتکـار و دسـتورالعمل تاءسیسـی از شـرع مقدس اسلام است و سرّ آن هم روشن است؛ به همان ملاکی که انسان در اساس آفرینش با سایر موجودات و حیوانات متفاوت است، برای دوام و بقای زنـدگی و رسیدن به کمال و سعادت و صعود به اوج انسانیت نیز نیازمند وضـع قـانون و مقررات فراوانی است و طبیعتا از جمله این قوانین مساله ضـرورت پوشـش در شکل های متفاوت برای زن و مرد است؛ یعنی از نظر قانون حجاب، نه مرد حق دارد آن گونه که جنس نر حیوانات در جنگل ها زیست مـی کننـد، در جوامـع انسانی ظاهر شود و نه زن مجاز اسـت ماننـد جـنس مـاده سـایر حیوانـات در جوامع انسانی ظهور پیدا کند. در کهن ترین تواریخ اثری از قانون مـدون، بـرای همزیستی حیوانات نمی یابیم؛ اما در میان انسان ها هر چه کند و کـاو تـاریخی، عمیق تر و دقیق تر می شود، به آثار جالب تر و جدیدتر از مدنیت می رسیم.

براساس همین نکته است کـه مـی گـوییم: انسـانها، همیشـه در چهـارچوب قوانینی محصور بوده اند؛ هرچند این قوانین ناقص و غلط بـوده؛ چـون سـاخته

خود انسان بوده است. ولی اساسا حیات انسانی با آزادی مطلق هیچ گـاه قابـل دوام و بقا نبوده است، بنابراین در همه ادیان الهی علاوه بر قانونمند بـودن همـه امور زندگی، درباره ضرورت پوشش زن و مرد ردّ پایی می یابیم؛ و شاید یکـی از عوامل آن، شخصیّت دادن به زن و بیـرون کشـیدن او از مقهوریـت صـاحبان قدرت است. کسانی که مثل حیوانات جنگل با تکیه بر قدرت خـود، دیگـران را برای رفاه و آسایش و تامین امیال منافع خود به خدمت می گیرنـد. در جوامـع انسانی هم، چون مردها همیشه چنین تخیل و احساسی داشته و برای زن ارزشی قائل نبوده اند، دستور حجاب آمد تا مانع این تفکر غلط باشد.

در همین غرب مدعی تمدن، در روزگـاری نـه چنـدان دور، زن را از اتبـاع کشور خود نمی دانستند؛ همان گونه که در هیچ مملکتی هنوز هم متعارف نیست که حیوانات را از اتباع آن حساب کنند. در بین اعـراب اصـلا زن حـق حیـات نداشت. و این یک عرف بود که به هنگام زایمان، زن هـا بایـد بـه صـحرا مـی رفتند؛ اگر مولود آنها پسر بود باعث افتخار می شد و اگر دختر بـود همـان جـا دفن می کردند و به خانه برمی گشتند [256].

بنابراین ادیان الهی به خصوص اسلام، بـا وضـع قـانون ضـرورت پوشـش و تعالی و تشخص بخشیدن به شخصیّت زن، او را از طعمه شدن برای قدرتمنـدان و صاحبان قدرت نجات داد.

حجاب موجب تحکیم خانواده ها

در نگاه دین، خانواده از منزلت و جایگاه ویژه ای برخوردار است که سـکون و ثبات فردی و اجتماعی و رشد زن و مرد را در گرو خانواده ای صمیمی، گرم و فعال می بیند و با هر عاملی که استواری و استحکام این پیوند را متزلزل کنـد، مبارزه می کند.

واضح است که پوشش و حجاب یکی از عوامل قطعی و مسلم در استواری و استحکام خانواده هاست، البته مدعی نیستیم که این مساله، تنها عامل ثبات خانواده است، ولی یقینا یکی از عوامل تعیین کننده در حفظ، صیانت و نگهداری پیوند خانواده است و تحقیقا نبود حجاب، آزادی اختلاط و پروا نکردن از محرم و نامحرم یکی از عمده ترین عوامل متلاشی شدن و گسستگی خانواده هاست و این همان چیزی است که مکتب تربیتی اسلام در هر شکل و صورتی با آن مبارزه کرده است؛ حتی از طلاق که پیوند خانواده را می گشاید و در بعضی موارد هم جدا یک مساله ضروری است تعبیر به اءبغض الحلال [257] شده است، در اشعار مثنوی هم آمده:

تا توانی، پا منه اندر فراق ابغض الاشیاء عندی الطلاق [258]

در فقه برای وقوع حتمی طلاق، شرایط بسیار سخت و دشواری می بینیم که فرموده اند: در قدم اول برای تحقق مساله طلاق باید نسبت به حقوق مالی زوجین بر یکدیگری تفاهم کامل شود؛ نکته دوم این که زمان اجرای صیغه طلاق به تعبیر فقهی، باید در طهر غیر مواقعه باشد؛ یعنی باید در زمان پاکی زن که هیچ نوع عمل زناشویی صورت نگرفته واقع شود؛ نکته سوم این که به هنگام اجرای صیغه طلاق حتما باید دو شاهد عادل حضور داشته و صیغه طلاق را بشنوند؛ نکته چهارم اینکه حتی بعد از اجرای صیغه طلاق، زن باید سه طهر، عده نگه دارد و این که بعضی عده را فقط برای پاکیزگی نسل و عدم اختلاط میاه دانسته اند، به نص قرآن مطلب غیر صحیحی است؛ چون قرآن در سیاق آیات عده می فرماید:

لعلّ اللّه یُحدث بعد ذلک امرا [259].

«شاید خداوند بعد از این، وضع تازه (وسیله اصلاحی) فراهم کند».

قرار دادن عده برای این است که شاید در فاصله بین اجرای صیغه طلاق و چند ماهی که زن باید عده نگه دارد، بین آن دو دوباره صلح و صلاح برقرار شود.

بنابراین، نکته اساسی این است که مقررات اساسی و اصلی شرع مقدس از طریق وحی گرفته می شود و خداوند متعال در باب الزام به حجاب و رعایت پوشش، نکات متعددی را در نظر گرفته که یکی از آنها توجه به مساله خانواده و استحکام این پیوند و علقه خانوادگی است.

حجاب موجب پاکیزگی محیط اجتماع

علاوه بر این موارد، به نص آیات کریمه قرآن، یکی از آثار بسیار ارزشمند رعایت پوشش و حجاب، پاکیزگی محیط اجتماعی و دل هاست.

قل للمومنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم [260].

«به مومنان بگو چشم های خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گیرند، و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه تر است».

حجاب و پوشش، پاکیزگی و تنزیه اجتماعی و عمومی را برای مومنان به ارمغان می آورد و رعایت کردن این قانون، آلودگی، اضطراب و فساد روحی را از بین می برد.

بنابراین اگر به آیات تشریع حجاب و ادله و براهینی که قرآن ذکر می کند دقت کنیم، می بینیم که به طهارت و پاکیزگی اجتماعی عنایت خاصی دارند. خداوند متعال می فرماید:

یا ایها النَّبی قُل لازوَاجِکَ و بَنَاتِکَ و نِسآء المؤمنینَ یُدنِینَ عَلَیهنَّ مِن جَلابِیبِهِنَّ ذلک اَدنی اَن یُعرفنَ لا یُؤ ذینَ و کان اللّه غفورا رحیما [261].

«ای پیامبر! به زنان و دخترانت و زنان مومنان بگـو: جلبـاب هـا «روسـری های بلند» خود را بر خویش فروافکنند، این کار برای آن که شـناخته شـوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است؛ خداوند همواره آمرزنده و رحیم است».

نکته مهم در آیه 59 سوره احزاب این است که در حقیقت، رعایـت حجـاب، نشانه شرافت خانواده و بی حجابی دلیل پستی خانواده اسـت، همـان طـور کـه اشاره شد، سنت بوده که کنیزها و بادیه نشـین هـا و آنهـایی کـه در اجتمـاع از منزلت پایین اجتماعی برخوردار بودند، بدون پوشش و حجاب از خانـه بیـرون می آمدند.

حجاب موجب پاکیزگی دل ها

در آیه دیگر سوره احزاب آمده است که خداوند می فرماید:

و اذا سَاءَلُتموهُنَّ مَتَاعا فَسئَلوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَـاب ذلکـم اءَطهـر لقلـوبکم و قلوبهنَّ [(262)].

«اگر خواستید با زنها سخن بگویید، یا متاعی از آنها بگیرید و یا درخواسـتی دارید، از پس پرده و پوششی باشد؛ زیرا این عمل، سـلامت و پـاکی دل شـما و ایشان و در نتیجه سلامت جامعه را تضمین می کند».

گاهی شارع و قانون گذار در بیان احکام و مقررات شرعی علت وضع حاکم و قانون را بیان کرده است، که از آن تعبیر به «احکام منصوص العلّة» می شـود؛ گاهی نیز در بیان علت و انگیزه وضع قانون سکوت کرده است. در ایـن مـوارد، ما حق نداریم دلیل تراشی کنیم. موضوع حجاب و ممنوعیت نظر به نـامحرم، از احکام و قوانین «منصوص العلّة» است و علت آن هم این است که انسـان هـا و جوامع انسانی از هر نوع آلودگی و هرزگی جنسی که افراد و در نتیجه جامعه را

به گناه و ناپاکی سوق می دهد، محافظت کند و قانون گذار در این وادی تا آنجا پیش رفته و به این مهم توجه فرموده که به زن ها می گوید:

قل للمومنات یغضُضنَ مِن اءَبصارهن و یَحفظن فُروجهن و لا یَبدین زینَتهنَّ الا ما ظَهَرَ منها [263].

«به زنان باایمان بگو چشم های خود را (از نگاه هوس آلود) فروگیرند، و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را جز آن مقدار که نمایان است آشکار ننمایند».

و بعد از این اصرار و پافشاری بر حفظ عفت و پوشش در ادامه آیه می فرمایند:

خانم ها حق ندارند به گونه ای پای بر زمین بگذارند و حرکت کنند که صدای زینت های پنهانی آنان به گوش نامحرم برسد؛ چرا که در میان اعراب سنت بود که زن ها خلال به پا می کردند.

از آیه کریمه و این حکم استفاده می کنیم: هر حرکتی که مستلزم ابراز و اظهار زینت پنهانی زن شود ممنوع است و یا در آیه دیگر می فرماید:

فلا تَخضَعنَ بالقول فیَطمَعَ الَّذی فی قلبهِ مَرَض [264].

«زن حق ندارد طوری سخن بگوید که دل های مریض را به طمع بیندازد».

بنابراین، علت تشریع قانون حجاب و ضرورت حفظ پوشش برای خانم ها، این نکته است که هر حرکتی موجب آلودگی و انحراف انسان ها و تمایل به طغیان غرائز شهوانی شود، ممنوع است. از دیدگاه معارف دین و با توجه به تعلیلی که در لسان ادله و در متن قانون آمده، ابراز و اظهار هر نوع حرکتی که مرد و زن را به آلودگی و گناه سوق دهد؛ مثل سخن گفتن، راه رفتن و لباس

پوشیدن تحریک آمیز، ممنوع و حرام است و در حقیقت جعل این قاعـده، عـین خیر و صلاح برای جامعه بشر و آحاد افراد بشر، بویژه زن ها است.

بهترین زنان امت

در روایتی از امیرالمومنین علیه‌السلام نقل شده که روزی رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگـام سخن گفتن در مسجد فرمودند:

اءی شی ء خیر للمراءة؟ فلم یُحبِبهُ اءَحـد منَّـا فـذکَرتَ ذلـک لفاطمـة علیهاالسلام فقالت: ما من شی ء للمراءَة من اءَن لا تـری رجـلا و لا یَراهـا، فـذکرتُ ذلـک لرسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال: صَدَقَت انَّها بضعة منِّی [265].

«چه چیزی برای زن ها بهترین است؟ هر کس سخنی گفت؛ تا این کـه خبـر به فاطمه زهرا سلام اللّه علیها رسید. ایشان فرمودند: بهترین چیـز بـرای زن آن است که نه او مردی را ببیند و نه مردی او را. در خبر وارد شده کـه وقتـی ایـن پاسخ را به سمع رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله رساندند حضرت فرمودند: راست گفت، همانا او پاره تن من است».

رعایت حجاب و حفظ پوشش، به ویژه برای خـانم هـا از ضـروریات دیـن است و هرگونه مناقشه در این اصل به صورتی که پوشش کامل را انکار نمایـد، قابل قبول نیست. رعایت عفت چشم، در کلام امام علیه‌السلام ناظر به همین معناست.

بنابراین، در ادله همان گونه که بیان شد نگاه کردن به هر منظره و صـحنه ای که مهیج و محرک قوه شهوت انسان باشد مصداق همان فرمایش امام علیه‌السلام است که فغَضُّه عما لا یحل لک در حقیقت این فرمایش امام علیه‌السلام در اولین قدم برای ادای حق چشم است.

وظیفه دوم: عبرت آموزی

در گام دوم، نگریستن به مناظر عالم به نظر اعتبار، پندآموزی و یادگیری است؛ که اگر صحنه مطلوب و موزونی ببیند، بهترین آموزگار برای تدوین راه و رسم زندگی او باشد و اگر مناظر نامطلوب و غیر موزون ببیند، آن را بهترین وسیله تنبه و پرهیز و پروا از تکرار در زندگی خود بداند.

همان گونه که قبلا هم در حقوق گوش، این نکته را مکرر یادآور شدیم، این دو عضو بسیار مهم (گوش و چشم) در حکم دریچه و معبرند و دستاورد خود را در خود نگه نداشته، بالطبع در اندیشه و فکر انسان کارگر می شود تا جایی که به نیروی اندیشه نسبت چشم داده می شود و دلیلش شدت کارآیی این وسیله، در وصول به هدف و مقصود است. در روایتی از امیرالمومنین علیه‌السلام وارد شده است که فرمودند:

ما اءکثر العبر و اءقلَّ الاعتبار [266].

«مناظر و صحنه های آموزنده و پندآموز فراوان، اما چشم بصیرت که پند بگیرد و تنبه و توجه پیدا کند، بسیار نادر و کم است».

بنابراین، حق دیگری که به عنوان گام دوم از آن یاد شد، عبرت آموزی به وسیله این نیروی ارزشمند الهی است.

وظیفه سوم: دانش اندوزی

بدون تردید در دانش اندوزی و فراگیری علم، اهم ابزار و وسایل ظاهری، چشم انسان است و در این باره امام علیه‌السلام را بر ادای حق این عضو در به کارگیری آن در مسیر دانش اندوزی، که یکی از مهم ترین طرق کمال بشری است، تاکید می فرمایند؛ زیرا نفس علم و دانش، در مکتب اسلام از جایگاه ویژه و منزلت والایی برخوردار است و یکی از معیارهای سنجش ارزش افراد بشر،

میزان دانش و آگاهی انسان هاست. در تعبیری از امیرالمومنین علی علیه السلام آمده است:

قیمة کلِّ امری ء ما یُحسِنُه [267].

«ارزش و اعتبار هر انسانی به مقدار دانشی است که خوب فراگرفته است».

در تعبیر دیگری از امام صادق علیه السلام وارد شده است:

اکثر الناس قیمة اءَکثرهم علما و اءَقلّ الناس قیمة اءَقلّهم علما [268].

«ارزشمندترین افراد کسانی اند که بیش از دیگران علم آموخته باشند و کم ارزشترین افراد کسانی اند که از علم و دانش بهره ای کمتر داشته باشند».

نتیجه این که: وسیله ای که می تواند اعتبار و ارزش انسان را بالا برده، و او را به کمال برساند، از شرافت ویژه ای برخوردار خواهد بود و طبعا انسان عاقل کسی است که وسیله کمال و صعود خود را به پلیدی ها نیالاید تا اسباب سقوط و انحطاط شخصیّت انسانی او فراهم نشود.

نهایتا در کلام امام سجاد علیه السلام پاسداشت حق چشم در سه مطلب بیان شد:

1 - چشم را به روی هر چه ناروا و ممنوع است باید ببندد؛ که ثمره آن آرامش در دنیا و ایمنی از حیله های شیطان است. حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمودند:

مَن غضَّ طرفَهُ اَراحَ قلبُه [269].

«هر که چشمش را ببندد، دل خود را در آسایش و آرامش قرار داده است».

و در سخن دیگر می فرمایند:

العیون مصائد الشیطان [270].

«چشمها دام های شیطانند».

پس این توجه امام سجاد علیه‌السلام در رعایت حق چشم، هم برای انسان ایمنی از خطرات و لغزش ها را فراهم می کند و هم سبب آرامش انسان می شود، علاوه این که بنابر صریح فرمایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مصونیت از آتش غضب الهی را نیز در پی دارد.

حُرِّمت النَّار علی عین غضَّت عن محارم اللّه [271].

«خداوند آتش را بر چشمی که به محرمات الهی نظر نمی کند حرام کرده است».

2 - از چشم و دیده برای عبرت آموزی بهره جوید.

بدیهی است که هیچ انسانی دو بار به دنیا نمی آید و باید همه قله های کمال را در همین دوران ناچیز عمر بشری فتح کند و علاوه بر عقل، تدبیر، دانش و علم استفاده از تجربیات دیگران یکی از راه های دسترسی به مراحل کمال است. انسان زیرک و توانا کسی است که توانسته با دقت نظر در آنچه مشهود و پیش چشم اوست، راه دشوار زندگی را آسان نماید؛ آن کس که با داشتن این همه امکانات باز هم خود را دچار آزمون و خطا می کند، از ادای حق سرمایه ها و توانمندی خود عاجز است. حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام می فرمایند:

انَّما البصیر مَن سَمِعَ ففکَّر و نظر فاءبصَرَ و انتَفَعَ بالعِبَرِ [272].

«بصیر و دانا کسی است که می شنود و اندیشه می کند؛ نگاه می کند و آگاهی می یابد؛ و از عبرت ها سود و فایده می برد».

3 - از چشم برای فراگیری علم و دانش استفاده نماید.

ناگفته پیداست که انسان با مطالعه کتاب های دانشمندان می تواند به آرا و نظریات آنها آگاهی پیدا کند و از تجربیات و یافته های آنها بهره مند گردد و به قله های مرتفع علوم و فنون، دست یابد.

6 - حق پا

و اما حَقُّ رجلَک فاءَن لا تَمشیَ بهَا الی ما لا یحلُّ لک و لا تجعَلَهَا مَطِیَّتَکَ فی الطریق المُستَخِفَّة باءهلها فیها فانَّها حامِلَتُک و سالکة بک مسلکَ الدِّین و السَّبَقِ لک و لا قوةَ الا باللّه فبهما تَقِفُ علی الصِّراط فانظر اءن لا تزلُّ بک فتردِی فی النَّارِ.

«حق پاهایت آن است که با آنها به سوی آنچه که بر تو روا نیست نروی؛ و آنها را مرکب گردش و حرکت در راهی که موجب استخفاف و سبکی رهرو است قرار ندهی؛ چرا که باید به وسیله آنها در مسیر دین گام برداری و پیشی بگیری و بر این دو پا؛ بر صراط بایستی، پس مراقب باش که تو را نلغزاند و در آتش نیفکند».

بعد از بحث پیرامون حقوق بعضی از اعضای بدن انسان، شاید این مطلب روشن شده باشد که خداوند متعال در معارف دین برای همه آنها، وظایف و تکالیفی قرار داده است که رعایت هر یک به منزله حق و تکلیف، برای انسان لازم است و به نص قرآن، در قیامت علاوه بر محاکمه کلی، تک تک اعضای بدن انسان، مورد بازخواست و محاکمه قرار می گیرند:

الیوم نَختِمُ علی اءَفواهِهِم و تُکَلِّمُنَا اءَیدیهم و تشهد اءَرجلهم بما کانوا یَکسبون[273].

«امروز ما بر دهان انسان ها مهر می زنیم؛ و دست هایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام می دادند شهادت می دهند».

بنابراین، روا نیست که هیچ یک از این اعضا و جوارح در طریق گناه مورد استفاده قرار گیرد و به همین دلیل در تعبیر امام سجاد علیه‌السلام آمده است:

و اما حَقُّ رجلک فاءن لا تمشی بها الی ما لا یحل لک.

گاهی رفتن به مکان های ممنوع، تجاوز بـه حقـوق دیگـران و گـاه موجـب تضییع حق نفسانی و شخصی خود انسان است؛ و این هر دو مصداق ما لا یحـل لک است. اما قرآن در سوره مبارکه نور به مصداق اول تصریح می فرماید که:

یا ایها الَّذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستاءنسوا و تسلِّموا علی اءهلها ذلکم خیر لکم لعلَّکم تذکرون # فان لم تجدوا فیها اءَحـدا فـلا تـدخلوها حتی یؤ ذن لکم و ان قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو اءَزکی لکم و اللّه بما تعملـون علیم [274].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! به ملک و خانه های غیر خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن سلام کنید، این برای شما بهتـر اسـت؛ شـاید متـذکر شوید. و اگر کسی از داخل خانه به شما اجازه ورود نداد یا کسـی بـرای پاسـخ گویی نبود، حق ورود به ملک دیگران را ندارید و اگر از داخل خانه پاسخ آمـد که برگردید، باز حق ورود ندارید؛ این برای شما پاکیزه تر اسـت؛ و خداونـد بـه آنچه انجام می دهید آگاه است».

این دو آیه شریفه، دلالت صریح و روشن دارد بر ممنوعیـت ورود بـه ملـک غیر، بدون اجازه صاحب آن؛ حتی اگر غیر، نزدیک ترین فرد به انسان باشد. در روایتی نقل شده است که:

رُویَ اءَنَّ رجلا قال للنَّبیِّ صلی الله علیه و آله و سلم اءستاءذن علی اءُمّی؟ فقال: نعـم، قـال: انَّهـا لیس لها خادم غیری اءفاءستاءذن علیها کلما دخلـت؟ قـال: اءتحـب اءن تراهـا عریانه؟ قال الرجل: لا، قال: فاستاءذن علیها [275].

«روایت شده فردی بعد از نزول این آیه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: یا رسول اللّه! آیا من برای ورود به خانه مادرم باید از او اجازه بگیرم؟ فرمودند: بله، باید از مادر هم اجازه بگیری. عرض کـرد کـه مـادرم پیرزنـی اسـت کـه جـز مـن

خدمتکاری ندارد من باید خدمت او را انجام بدهم و به او کمک کنم آیا هر بار که می خواهم داخل خانه شوم باید از او اجازه بگیرم؟ فرمودند: آیا دوست داری مادرت را بدون لباس و عریان ببینی؟ عرض کرد: نه، یا رسول اللّه ﷺ! حضرت فرمود: پس باید حتی برای ورود به خانه مادر، اجازه بگیری».

بر اساس این آیه شریفه، برای ورود به ملک و خانه دیگران باید رضایت و اجازه صاحب آن حاصل شود. گاه این عمل، مصداق عنوان غصب است که حرام شرعی و عقلی است؛ زیرا مصداق ظلم به دیگری است. بنابراین تعبیر امام علیه‌السلام که فرمودند: اءَن لا تمشی بها الی ما لا یحل گاهی از باب تجاوز به حقوق دیگران است و گاه نیز تعدی و تجاوز به حقوق خود انسان است؛ که بیان امام علیه‌السلام به مصداق دوم معطوف است؛ یعنی در ورود به محل و مکانی که به حسب ظاهر ممنوع نیست، ولی قدم نهادن به آن موجب سبک و کوچک شدن انسان است باید پرهیز کرد؛ چرا که براساس معارف دین، انسان مجاز نیست خود را کوچک و سبک کند و باید همیشه حرمت انسانی خود را حفظ کند. در تعبیری از امام عسکری علیه‌السلام آمده است که فرمودند:

انّ اللّه تبارک و تعالی فوَّضَ الی المؤمن کلّ شی ء الا اذلال نفسه [276].

«خداوند همه اختیارات را به انسان تفویض کرده است، مگر چیزی که موجب ذلت و حقارت او بشود».

بنابراین اگر ورود به مکانی موجب ذلت، خواری و استخفاف انسان باشد از مصادیق ورود به محلی است که حلال و جایز نیست و البته این امر به حسب مراتب تشخص افراد در اجتماع متفاوت است. ممکن است ورود به محلی برای افرادی بدون اشکال باشد، اما بر طبقات دیگری از افراد جامعه موجب سبکی و استخفاف باشد. لذا امام علیه‌السلام در این تعبیر می فرمایند:

و لا تجعلها مطیتک فی الطریق المستخفه باهلها فیها.

«دو پای خود را، مرکب پیمودن مسیری که موجب خفت و سبک شدن تو می شود قرار مده».

پا، ابزار ظاهری حرکت است، پس وقتی می فرمایند: حق نداری با این دو پا به جایی که برای تو ممنوع است قدم بگذاری، بالملازمه هر نوع حرکت ظاهری ممنوع و ناروا نهی می شود؛ یعنی این ابزار برای ارتکاب حرام و انجام نامشروع در اختیار انسان قرار نگرفته، بلکه ابزاری است برای وصول به کمال و غرض غایی و تسهیل در رسیدن به اهداف عالیه آفرینش.

تحصیل علم و دانش

در روایتی وارد شده است که رسول گرامی اسلام ﷺ فرمودند:

مَن مَشی فی طلب العلم خَطوَتین و جَلَس عندَ العالِم ساعِتین و سمِعَ منه کلمتینِ اءعطاه اللّه جنَّتین کلّ جنَّة قدُر الدّنیا مرّتین [277].

«هرکس دو گام در راه تحصیل علم بردارد و دو ساعت در محضر عالم نشسته، دو کلمه علمی از او بشنود، خدا دو بهشت به او هدیه می کند که هر یک، دو برابر این دنیا وسعت دارد».

رسول اکرم ﷺ در آغاز این سخن از کلمه مشی استفاده کرده است؛ در حالی که در حضور عالمی نشستن و محضر او را درک کردن، مستلزم راه رفتن هم نباشد؛ اما مراد از مشی در این روایت، تحصیل علم با هر نوع حرکت ظاهری و غیر ظاهری است.

درباره گام نهادن در مسیر کمال علمی، از امیرالمومنین علیه السلام روایت شده است:

کلُّ وِعاء یَضیقُ بِما جُعلَ فیه الا وِعاء العلم فانَّهُ یتَّسِعُ به [278].

«هر ظرفی با آنچه که در آن قرار می گیرد، پر می شود، مگر ظرف علـم کـه هرچه علم و دانش در آن اندوخته شود، وسیع تر می شود».

در نتیجه معیار سنجش ارزش و اعتبار انسان ها، جمع آوری سرمایه علمـی است که در یکی از مباحث گذشته هم به تناسب اشاره کردیم که از امیرالمومنین علیه‌السلام وارد شده است:

قیمة کلُّ امرِی ما یُحسِنُهُ [279].

«ارزش هر انسان به مقدار دانشی است که خوب فراگرفته است».

پس ارزش و اعتبار هر انسان به سرمایه های علمی اوست. در احادیث آمده است که:

اکثر الناس قیمة اءکثرُهم علما و اءقلّ الناس قیمة اءقلُّهُم عِلما [280].

«ارزشمندترین افراد ثروتمندترین آنهـا از نظـر سـرمایه علمـی اسـت و کـم ارزشترین افراد، فقیرترین انسان ها از این نظر است».

اهتمام معارف دین، برای تشویق در دستیابی به کمال علمی در ایـن روایـات کاملا واضح و روشن است. از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است که فرمودند:

نَوم مَعَ عِلم خَیر مِن صلاة مع جَهل [281].

«خواب انسان عالم و اندیشمند بهتر از نماز انسان جاهل است».

والاتر از این:

مَن تَعَلَّم بابا منَ العلم عمِل به اءو لم یعمَل کان اءفضل من اءن یُصـلِّی اءلـف رکعة تطوُّعا [282].

«فضیلت کسی که رشته ای از علم را فرا بگیرد؛ اعم از این کـه بـه آموختـه های علمی خود عمل کند یا عمل نکند، بالاتر از این است که هزار رکعت نمـاز مستحبی بخواند».

این روایت بسیار قابل توجه است با این که از نظر معارف دین، علم بدون عمل، خالی از اشکال نیست، ولی در اینجا تصریح رسول اکرم ﷺ بر این است که علم، فی نفسه شرافت دارد و کسی که این شرافت را تحصیل کند گرچه به آموخته های خود عمل نکند ارزش کار او بالاتر از این است که هزار رکعت نماز مستحبی به جای آورد. و به همین دلیل در فرمایشی از پیامبر ﷺ وارد شده است که:

من جائَه الموت و هو یطلُبُ العلمَ لیُحییَ به الاسلامَ کان بینَه و بینَ الانبیاءِ درجة واحدة فی الجنة [283].

«کسی که علم بیاموزد تا دین را احیا کند و در این حال مرگ او فرا رسد، درجه و مقام او در بهشت با انبیای الهی یکسان خواهد بود».

چون آنها نیز همین وظیفه را بر عهده داشتند. بین کسی که عالم می شود تا معارف دین را احیا کند و انبیای الهی یک درجه فاصله خواهد بود.

نتیجه مهمی که از این بحث می گیریم، این است که قدم گذاشتن در مسیر کمال علمی که معنای کنایی حق پاست در بیان امام سجاد علیه‌السلام مورد تاکید فراوان قرار گرفته است.

رفع نیاز مؤمن و پاداش آن

در روایتی دیگر از رسول اکرم ﷺ وارد شده است که فرمودند:

من مشی فی حاجة اخیه المسلم کَتَب اللّه تعالی له بکلِّ خَطوة یخطوها سبعین حسنة و محا عنه سبعین سیئة الی اءن یرجع مِن حیث فارقَهُ فان قُضیت حاجتُه علی یدیه خَرَج من ذنوبه کَیوم وَلَدَته اءُمُّه، و ان هَلَک فیما بین ذلک دخل الجنة بغیر حساب [284].

«هر کس در راه قضای حاجت برادر مومنش گامی بردارد، خداوند برای هر قدمی، هفتاد حسنه ثبت می کند و هفتاد گناه از نامه اعمال او پاک می کند تا این عمل به اتمام برسد؛ حال اگر موفق شد حاجت برادر مومن خود را برآورده کند، درست مانند روزی است که از مادر متولد شده یعنی در پرونده اش هیچ نقطه سیاهی ندارد و اگر در مسیر خدمت به برادر مومن خود از دنیا رفت و انجام حاجت او ناتمام ماند وارد بهشت می شود و مورد محاسبه و محاکمه قرار نمی گیرد».

شاهد ما در این روایت مثل روایت قبل، در تعبیر مشی است، پس حرکت در مسیر یادگیری یک معنای کنایی و مفهوم تلازمی دارد؛ مثل حرکت در راه خدمت به دیگران یا قدم گذاشتن در مسیر دستگیری نیازمندان. بنابراین، امام علیه‌السلام می فرمایند که این دو پا سالکة بک مسلک الدین تو را در مسیر دین حرکت می دهد. و به تعبیری حرکت در مسیر کمال علمی و عملی، روح انسان را تربیت و تقویت می کند. از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است که فرمودند:

مَن مشی فی حاجة اءخیه ساعة من لیل اءو نهار قضاها اءو لم یَقضها کان خیرا له من اعتکاف شهرین [285].

«هر کس در بخشی از ساعات شبانه روز، در برآوردن حاجت برادر مومنش قدمی بردارد، اعم از این که موفق شود یا نشود، اجر و ثواب او بیش از دو ماه اعتکاف متوالی است».

در روایت دیگری امام صادق علیه‌السلام فرموده اند:

لقضاء حاجة امری ء مؤمن اءحبّ الی اللّه من عشرین حجّة کل حجّة ینفق فیها صاحبها مائة اءلف [286].

«نزد خدا برآوردن حاجت مومن از بیست حج که در هر یک صد هزار دینار خرج کرده باشد محبوب تر و پسندیده تر است».

روایت دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمودند:

من قضی لاخیه المؤمن حاجة کان کَمَن عَبَدَ اللّه دَهره [287].

«کسی که حاجت برادر مومنش را برآورده کند، مانند کسی است که همه عمر را عبادت کرده باشد».

اعتکاف، یک عمل عبادی بسیار ارزشمند است که انجام سه روز آن به خصوص در روزهای سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم هر ماه، به ویژه در ماه رجب توصیه شده است. انسان در مسجدی معتکف می شود و به هیچ وجه از آن محل خارج نمی شود. همه آن سه روز را روزه می گیرد و در بقیه ساعات هم به عبادت، نماز و دعاهای وارده مشغول است.

این عمل عبادی تاثیر فراوانی در تطهیر و تزکیه روح انسانی دارد. و همین طور است عمل عبادی و پرارزش حج تمتع یا عمره و طواف بیت اللّه الحرام، که خداوند بر آن، اجر و آثار معنوی زیادی مترتب فرموده و همه راه هایی است برای تطهیر و تزکیه روح انسانی که ارواح مستعده انسان را به مراتب عالی کمال معنوی سوق دهد؛ ولی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می فرمایند که چند برابر همه این آثار و برکاتی که در عبادات متعارف و منصوص شرعی است، در برآوردن حاجت مومن وجود دارد؛ یعنی اگرچه که حج بیت اللّه، روح انسان را طاهر می کند، اما قضای حاجت مومن قوی تر است. هر چند نماز خواندن و اعتکاف می تواند موجب تزکیه نفس انسانی شود، اما قدرت قضای حاجت برادر مومن، در تزکیه و طهارت روح انسان بیشتر است.

از مجموع آنچه که گفته شد نتیجه می گیریم که رعایت حقوق این عضو بدن، اعم از معنای واقعی و اصلی یا مفهوم کنایی این است که انسان برای قدم برداشتن و گام نهادن باید یک بستر مناسب را فراهم آورد؛ و مراقب لغزش در مسیر حرکت خود باشد که استواری، ثبات قدم و راهی که انتخاب کرده، یک فضیلت است و تزلزل در مسیر حیات، نقصان. به نص فرمایش امام سجاد علیه‌السلام نتیجه ایستادگی بر این راه مستقیم، ایستادگی بر صراط در قیامت است.

و اءَنّ هذا صراطی مستقیما فاتَّبِعوهُ و لاتَتَّبِعوا السُّبُل فتفرّق بکم عن سبیله ذلکم وصّاکم به لعلّکم تتَّقون [288].

«همانا راه راست، قرآن و احکام الهی است. پیروی از آنها کنید و از راه های دیگر، که موجب تفرقه و پریشانی شماست متابعت نکنید؛ این است سفارش خدا به شما، باشد که پرهیزگار شوید».

عبور از صراط

این یک حقیقت است که به سلامت گذشتن از صراط معروف قیامت که در وصف آن روایات فراوانی وارد شده است، مستلزم انتخاب صراط مستقیم و راه درست در این دنیاست، بنابراین امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

الصراط اءدَقُّ منَ الشَّعر وَ اءحَدُّ من السَّیف و اءظلَمُ من اللیل [289].

«صراط از مو باریکتر، از شمشیر برنده تر و از دل شب تاریک شب، تاریکتر است».

جابر بن عبداللّه انصاری می گوید:

کنَّا جُلوسا عندَ النَّبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله، فخطَّ خطّا هکذا امامَهُ فقال: هذا سبیل اللّه، و خطّین عن یمینه و خطَّین عن شماله، و قال: هذا سبیل الشیطان. ثم وضع یده فی الخطّ الاوسط، و تَلا: «و انَّ هذا صراطی مستقیما فاتَّبِعوه...[290]» [291].

«در محضر پیامبر نشسته بودیم. رسول اکرم ﷺ خط مستقیمی را کشیدند و فرمودند: این مثال راه مستقیم الهی است. بعد دو خط در سمت راست و دو خط در سمت چپ آن خط مستقیم ترسیم کردند و فرمودند: این خطوط متعدد، راه شیطان است. سپس دست روی همان خط وسط قرار داده، این آیه را تلاوت فرمودند: این راه مستقیم من است؛ از آن پیروی کنید».

اگر در آیات کریمه قرآن دقت شود، کلمه نور همیشه به صورت مفرد آمده است. هیچ جای قرآن، نور را به صورت جمع نمی بینیم: اللّه نورالسموات و الارض [292] اما در قبال آن همیشه ظلمت به صورت جمع آمده است: اءو کظلمات فی بحر لُجّی [293] و یا در آیة الکرسی می خوانیم: اللّه ولی الّذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الّذین کفروا اولیاؤ هم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون [294].

در همه این موارد، نور به صورت مفرد ذکر شده و ظلمت به صورت جمع؛ تفسیر دقیق و لطیف این موارد، این است که راه مستقیم الهی، یک راه بیشتر نیست و در مقابل، راه های شیطانی و انحرافی، متعدد است؛ لذا خط مستقیم، همیشه یک خط است، اما خطوط مایل، شکسته و انحرافی می تواند بی نهایت باشد.

مرحوم صدوق در «معانی الاخبار» از مفضل بن عمر نقل می کند:

قال: سَاءَلت اباعبداللّه علیه السلام عن الصراط فقال: هو الطریق الی معرفة اللّه عزوجل و هما صراطان: صراط فی الدنیا و صراط فی الاخرة و امّا الصِّراط الّذی فی الدنیا فهو الامام المفترض الطّاعة مَن عَرَفَه فی الدنیا واقتدی بهداة مرَّ علی الصراط الّذی هو جِسر جهنم فی الاخرة و مَن لم یعرفه فی الدنیا زلَّت قَدمه عن الصراط فی الاخرة فتردی فی نار جهنم [295].

«او گفت: از امام صادق علیه‌السلام درباره صراط سوال کـردم، حضـرت فرمودنـد: صراط، طریق معرفت الهی است؛ و دو صراط داریـم: یـک صـراط و طریـق در دنیا؛ و یک صراط و طریق در آخرت. اما صراط در دنیا، امامی است که خداوند اطاعت او را بر انسان ها واجب کرده است. کسی که امامش را در دنیا بشناسـد و به هدایت و راهنمایی های او اقتدا کند، از آن صراطی که به ماننـد پلـی روی جهنم است به راحتی عبور خواهد کرد؛ امـا کسـی کـه امـامش را در ایـن دنیـا نشناسد، در آخرت نیز گام هایش بر صراط می لغزد و به قعر جهنم سقوط مـی کند».

پس عبور از صراط آخرت دو شرط دارد، که در کـلام امـام علیه‌السلام بـر آن دو تاکید شده است: اول شناخت و اعتقاد به امام مفترض الطاعه؛ دوم اقتدا و پیروی از هدایت های او. هر کس فاقد هر یک از این دو شرط باشد، قادر به عبـور از صراط نخواهد بود. این تعبیر ناظر بر ظرافـت هـا و دقـایق مسـائل اعتقـادی و عملی است.

در اولین سخن اعتقـادی مـا کـه توحیـد اسـت، اگـر راهنمـایی اهـل بیـت علیهم‌السلام نباشد سقوط به وادی گمراهی و ذلت و پستی حتمی است.

قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: الشرک اخفی من دبیب الـذرِّ علـی الصَّـفا فـی اللیلـة الظلماء، و اءدناه اءن یحبّ علی شی ء من الجـور، و یُـبغِض علـی شـی ء مـن العدل. و هل الدینُ الا الحبّ و البغض فی اللّه؟ قـال اللّـه تعـالی: «قـل ان کنـتم تحبّون اللّه فاتَّبعونی یُحببکُمُ اللّه [296]» [297].

«شرک، از راه رفتن مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک، مخفی تر است. و دوست داشتن ظلم و دشمن داشتن عدل هم شرک است و آیا دین، چیـزی جـز

دوستی و دشمنی برای خداست، خداوند می فرماید: بگو اگر خـدای را دوسـت می دارید از من تبعیت کنید تا خدای نیز شما را دوست داشته باشد».

آیا مورچه در دل تاریک شب قابل دیدن است؟ آیا صدای پای مورچه قابـل شنیدن است؟ آیا تشخیص مورچه از سنگ خارای سیاه مقدور اسـت؟ اینگونـه است که شرک در عبادت، توحید و اعتقاد قلبی مـا وارد مـی شـود؟ بـه همـین جهت است که ما حتی برای این که بـه معنـای واقعـی موحـد باشـیم، نیـاز بـه راهنمایی اهل بیت علیهم‌السلام درایم و اگر آنها دست ما را نگیرند، هیچ تضمینی برای صحت اعتقادات ما وجود ندارد.

در باب نبوت و عبادت لازم است که ما به هدایت ها و راهنمایی هـای اهـل بیت علیهم‌السلام توجه کنیم:

اءن یحبّ علی شی ء من الجور، و یبغض علی شی ء من العدل. و هل الـدین الا الحبّ و البغض فی اللّه؟ قال اللّه تعالی: «قل ان کنتم تحبـون اللّـه فـاتبعونی یحببکم اللّه [298]» [299].

شرک اینگونه سراغ آدم می آید؛ یعنی اینجور انسان را به سمت و سوی سوء اعتقاد می کشاند و گاهی شرک در اعمال و اعتقادات رسوخ پیدا می کند؛ مـثلا گاهی انسان در دل به ستمگری علاقه پیدا می کند، یـا از عـدالت گریـزان مـی شود؛ همین حب و بغض انسان را به نابودی می کشاند. دین، جز حـب و بغـض چیزی نیست.

شخصی خدمت امام صادق علیه‌السلام آمد عرض کرد:

جُعلتُ فداک انَّا نسمِّی باسمائکم و اءَسماء آبائکم فینفعنـا ذلـک؟ فقـال اءِی واللّه و هل الدِّین الا الحبّ [300].

«فدایت شوم ما بچه هایمان را به نام شما و پدرانتان نام گذاری می کنیم. آیا این برای ما فایده ای دارد؟ حضرت فرمودند: آری به خدا قسم؛ آیا دین، غیر از محبت است».

امیرالمومنین علیه السلام تنها صراط مستقیم

پس محبت به زشتی، انسان را به وادی زشتی سقوط می دهد و محبت به خیرات و خوبی ها انسان را به سوی خیرات و خوبی ها می کشاند. و به طور کلی انسان به هر چیزی علقه پیدا کند، همان مسیر حرکت او می شود. به همین دلیل است که در روایت ذیل آیه شریفه و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه [301] آمده هو واللّه عَلیّ علیه السلام و اللّه الصراط و المیزان [302].

«راه راست و درست پیروی از علی بن ابی طالب علیه السلام است به خدا قسم او راه راست و میزان است».

در زیارت نامه امیرالمومنین علیه السلام هم این معنا به عبارت های مختلف آمده است: السلام علی میزان الاعمال [303] معیار و سنجش اعمال انسان در قیامت امیرالمومنین علیه السلام است. بنابراین نکته قابل توجه در باب صراط این است که انسان در میر عملی زندگی، الگوها و راهنمایانی را برگزیده و از هدایت آنها بهره جوید.

قطع این مرحله بی همرهی خضرمکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

در روایات ما آمده است که:

الصراط المستقیم امیرالمومنین علی علیه السلام [304].

«راه درست و صحیح، امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام است».

مرحوم امینی در جلد دوم «الغدیر» از منابع عامه، و همچنین در «صواعق المحرقه» و بعضی کتب دیگر، نقل کرده اند که قیس بن حازم گفت:

التقی اءبوبکر الصدیق و علی بن ابی طالب علیه السلام فتبسّم ابـوبکر وجـه علـی؟ فقال له: ما لک تبسمت؟ قال: سمعتُ رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم؛ یقـول: لا یجـوز اءحـد الصراط الا مَن کَتَبَ له عَلیّ الجواز [305].

«ملاقاتی بین ابوبکر خلیفه اول و مـولا امیرالمـومنین علیه السلام اتفـاق افتـاد کـه ابوبکر به حضرت خندید و تبسم کرد. حضرت فرمودند: چه شد که تبسم کردی؟ ابوبکر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: هیچ کـس بـه سـلامت از صراط عبور نمی کند، مگر این که نامه عمل او را امیرالمومنین علـی علیه السلام امضـا کرده باشد».

باز مرحوم امینی در «الغدیر» از «فرائد المسطین» از امیرالمـومنین علیه السلام نقـل می کند که فرمودند:

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم: اذا جمع اللّه الاولین و الاخرین یوم القیامـة، و نصـب الصراط علی جِسر جهنّم ما جازها احد الا مَن کانت معه براءة بولایـة علـی بـن ابی طالب علیه السلام [306].

«روز قیامت خداوند متعال خلق اولین و آخرین را جمع می کنـد و پلـی بـر روی جهنم قرار می دهد؛ هیچ کس به سلامت از آن نمی گذرد، مگر این که بـه ولایت امیرالمومنین علیه السلام برائت نامه ای برای ایمن ماندن از آتش همراه داشـته باشد».

نکته مهم مجموع این روایات، قوت التزام به ولایت است. باز از منـابع عامـه نقل شده است که ابن عبـاس بـه نقـل از رسـول اکـرم صلی الله علیه و آله و سلم آورده اسـت کـه فرمودند:

لو اجتمع الناس علی حبّ علی بن ابی طالب علیه السلام لما خلق اللّه عزوجل النار [307].

«اگر همه مردم بر محبت و ولایت علی بن ابی طالب علیه‌السلام اجماع داشتند، اصلا آتشی خلق نمی شد».

این ولایت و التزام و پیروی امیرالمومنین علیه‌السلام و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام با محبتی که منافی با ولایت انسان باشد، قابل جمع نیست و دلیلش روایت وارده در باب شغل از صفوان بن مهران اسدی است:

صفوان از اصحاب خاص حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام و از جمله راویان مورد وثوق امامیه و از کسانی است که روایات بسیار ارزشمندی درباره فروع دین از او نقل شده است و زیارت معروف عاشورا نیز از وی نقل شده است، شغلش جمالی بود و شترهایی داشت که برای حمل و نقل مسافر و بار کرایه می داد. نقل می کند روزی موسی بن جعفر علیه‌السلام به من فرمودند:

یا صفوان! کل شی ء منک جمیل ما خلا شیئا واحدا؛ فقلت: جعلت فداک اءی شی ء؟ قال: اکرائک جِمالک من هذا الرجل - یعنی هارون - قلت: واللّه ما اءکریته اءشِرا و لا بطرا و لا للصید و لا للّهو، و لکن اءکریته لهذا الطریق، یعنی طریق مکة، ولا اءتولاه بنفسی و لکنی اءبعث معه غلمانی. فقال لی: یا صفوان! اءیقع کَراکَ علیهم. قلت: نعم جعلت فداک. قال: فقال لی اءَتحبّ بقاءهم حتی یخرج کراک؟ قلت: نعم. قال: فمن اءحبّ بقاءهم فهو منهم و مَن کان منهم وَرَد النار؛ قال صفوان: فذهبت وبعت جمالی عن آخرها [308].

«ای صفوان! همه چیز تو پسندیده و مطلوب است مگر یک چیز، گفتم: فدایتان شوم آن خصیصه ناپسندی که من دارم چیست؟ فرمودند: این که شترهای خودت را به این مرد هارون کرایه می دهی. می گوید خدمت امام گفتم: من شترها را برای سفرهای لهو و لعب و امر صید به هارون اجاره نداده ام؛ او شتران را در مسیر حج و مکه کرایه کرده؛ علاوه بر این من هم در این

مسیر، او را همراهی نمی کنم. امام فرمودند: مگر نه این که کرایه و اجاره شترها بر ذمه آنها می ماند تا از سفر بازگردند و اجاره تـو را پرداخـت کننـد؟ عـرض کردم: چنین است. پس حضرت فرمودند: آیا این طور نیست که تو دوست داری هارون و یاران او زنده بمانند و بازگردند تا حق مـالی تـو را بپردازنـد؟ عـرض کردم: چرا این چنین است. امام علیه‌السلام فرمودند: هـرکس بقـا و حیـات قـومی را دوست بدارد، در زمره همان جماعت است و تو چون دوستدار ظلمـه و هـارون هستی، از تابعین او حساب خواهی شد. صفوان می گوید: به همین دلیل رفـتم و همه شترهای خود را که سرمایه کسب و تجارت من بود فـروختم تـا از اعـوان ظلمه به حساب نیایم».

نکته قابل توجه در این روایت نسبتا طولانی این است کـه دوسـت داشـتن و محبت دیگران به غیر از محبت حق و اهل حق امر ناپسندی اسـت کـه موجـب لغزش در صراط آخرت می شود. جالب است که مشابه این روایت را ابی سـعید خراسانی با یک ظرافت بیشتری، از امام هشتم اباالحسن الرضا علیه‌السلام نقـل کـرده است که:

دخل رجلان علی ابی الحسن الرضا علیه‌السلام بخراسان فسءَلاهُ عن التَّقصیر، فقال علیه‌السلام: لاحدهما وَجَبَ علیک التقصیر لانَّک قصدتَنی و قال للاخر: وجب علیـک التّمام لانّک قصدت السلطان [309].

در خراسان دو نفر به حضور امام هشتم شرفیاب شدند؛ از امـام علیه‌السلام دربـاره تمام بودن و یا شکسته بودن نمازشان سوال کردنـد. حضـرت بـه یکـی از آنهـا فرمودند: تو باید نمازت را شکسته بخوانی؛ و به دیگری فرمودند: امـا تـو بایـد نمازت را تمام بخوانی. در حالی که هر دو مسافر بوده و از وطن خود به طـوس آمده بودند. امام علت را این چنین بیان فرمودند: چون نیت تو از مسـافرت امـر

مشروع و پسندیده ای است و قصد دیدار مرا داشتی و برای ملاقات امـام خـود حرکت کردی، نمازت شکسـته اسـت. بـه آن دیگـری فرمودنـد: انگیـزه تـو از مسافرت امر نامشروعی است و برای دیدن سلطان از خانـه ات بیـرون آمـدی؛ بنابراین تو در سفر حرامی، و در سفر حرام، نماز تمام خوانده می شود.

کنترل تمایلات و غرائز نفسانی و بی اعتنایی به زیورهـای فریبنـده دنیـا، راه عبور از صراط را هموار می کند. و به همین نکته های باریک تر از مو است کـه مردم را برای سعادت اخروی به هادیان مخلص نیازمند کـرده اسـت. شـاید آن شخص تصور نمی کرد که نیت، این امـر قلبـی و بـاطنی، اینگونـه در اعمـال و فرایض او تاثیرگذار باشد. اما این که انسان، در دنیا چگونه عمل کند که صـراط آخرت، انعکاس همان مسیر و راهی باشد که در دنیا برای خـود انتخـاب کـرده است، مستلزم پیروی از یک راهنما و هادی آشنا به صراط مستقیم دنیا اسـت و نتیجه جدایی از امامان و پیشوایان هدایت، سقوط در جهـنم غرائـز و تمـایلات نفسانی است.

در روایتی از امام سجاد علیه‌السلام آمده است که حضرت می فرمایند:

هلک من لیس له حکیم یرشده [310].

«آن کسی که در زندگی دنیا پیشوا و راهنمایی بـرای هـدایت نداشـته باشـد، یقینا در معرض هلاکت است».

گردر سرت هوای وصال است حافظا باید که خاک درگه اهـل هنـر شـوی

آنان که در دنیا عمرشان را در کفر، الحاد، انکـار هادیـان صـالح بشـر و بـی اعتنایی و بی اعتقادی به اصل اصیل امامت گذرانده اند، تحقیقا در آخرت قـادر به عبور از صراط نخواهند بود. از این گذشته، توانمندان و کسانی هم که قادر به عبور باشند، میزان اقتدار و توانشان به دلیل تفاوت مراتب ایمانی، متفاوت است.

مراتب ایمان کامل

ایمان، مانند نور از مقولات مشککه است. چرا که نور شمع، نور است، نور خورشید عالم افروز نور است و نور چراغی که یک فضای محدود را روشن می کند نور است اما مراتب آنها مختلف است. ایمان افراد هم، مانند مراتب نور متفاوت است.

قال لی ابوعبداللّه علیه السلام: یا عبدالعزیز اءنّ الایمان عشر درجات بمنزلة السُّلَّم یُصعَد منه مرقاة بعد مرقاة فلا یقولنَّ الاثنین لصاحب الواحد لست علی شی حتی ینتهی الی العاشر [311].

«ایمان به مانند نردبانی ده پله است که یک به یک از پله های آن بالا می روند. شخصی که در پله دوم است تا به مرحله آخر نرسیده، نباید آن را که بر پله اول ایستاده، کوچک بشمارد».

در تعبیر امام صادق علیه السلام آمده است که: ایمان، ده پله دارد. گاه کسانی در همان پله ابتدایی؛ و گاه افرادی همه مسیر را با توان و قدرت طی می کنند. در روایاتی که در توضیح موضوع صراط وارده شده، به این معنا تصریح شده است.

مرحوم صدوق از امام صادق علیه السلام نقل می کند:

الناس یمرُّون علی الصراط طبقات و الصراط اءَدقُّ من الشَّعر و اءَحدُّ من السیف فمنهم من یمرُّ مثل البرق و منهم من یمرُّ مثل عدو الفرس و منهم من یمرّ حبوا منهم من یمرّ متعلَّقا قد تاءخذ النار منه شیئا و تترک شیئا [312].

«مردم با اختلاف مراتب و طبقه از صراط عبور می کنند. صراط گذرگاه بسیار حساسی است که برنده تر و تیزتر از لبه شمشیر و باریک تر از مو است. عده ای بسان برق از این مسیر حساس عبور می کنند؛ عده ای دیگر مانند اسب تیزرو عبور می کنند؛ عده ای هم مانند افراد پیاده از صراط عبور می کنند؛ و

عده ای هم با ضعف و ناتوانی و چهار دست و پا از این مسیر می گذرنـد. عـده دیگری آویخته بر صراطند که قادر به عبور نیستند و گاه آتش بعضـی اعضـای آنها را به درون خود می کشاند».

این روایت، تجسم صورت ایمانی انسان در این مراتب و طبقات است. کسانی که در این دنیا به نگام رویارویی با گناه و معصیت، به سرعت برق تصـمیم مـی گیرند و هرگز ذهن و فکر خود را به گناه آلوده نمی کنند، در آخرت نیـز ماننـد برق از صراط عبور خواهند کرد؛ و کسانی که با یک تاءمل مختصـر و کوتـاه از گناه چشم فرو می بندند، کسانی اند که مانند اسبی تیـزرو از طـراط عبـور مـی کنند؛ اما کسانی که با تامل و تردید، نسبت به گناهان تصمیم می گیرند، گذرشان از صراط، با تاءنّی و آهستگی خواهد بود. عده ای هـم هسـتند کـه بـه هنگـام رویارویی با معصیت و حرام، خود را در دام آن گرفتار می کنند؛ به همان ترتیب در آخرت که عالم تجسم صور دنیا و انعکاس اعمـال مـا در ایـن دنیـا اسـت، گرفتار خواهند شد؛ و این یک حقیقت است که قیامت، روز آشکار شدن اسـرار است و هر شخص و گروهی به تناسب خلقیات و ملکـات روحـی دنیـوی اش محشور می شود:

گفتـه هـای همچـو مـار و کژدمـت مـار و کـژدم گـردد و گیـرد دُمـت

یقینا اعمال، رفتار و خلق و خوی انسانها در قیامت شکل می گیرند و مجسم می شوند. اگر خلق و خوی حیوانی، بر ملکـات، خلقیـات، رفتـار و اعمـال او حاکم بود، حشر و نشر او نیز حیوانی خواهد بود و اگر اخلاق انسانی بر خلق و خوی و رفتار او حاکم بود، بعث و نشور او هم انسانی خواهد بود. مرحوم فیض در «تفسیر صافی» این روایت را نقل می کند که:

ان الصورة الانسانية هی الطریق المستقیم الی کل خیر والجِسر الممدود بین الجنّة و النار [313].

«آن صورت انسانی و سیمای روحانی بشر، طریق مستقیم به هر خیر و خوبی است و آن پلی که بر روی جهنم میان بهشت و جهنم کشیده شده، همان صورت حقیقی انسانی است».

در این جا چهره ظاهری مراد نیست، بلکه منظور، چهره نورانی و روحانی بشر است که ممیز انسان و حیوان است.

گر به صورت، آدمی انسان بدی احمد و بوجهل هم یکسان بدی

امیرالمومنین علیه السلام درباره کسانی که گرفتار هواهای نفسانی شده اند و حتی کتاب خدا و حقایق دین را طبق تمایلات خود تاویل می کنند، می فرمایند:

فالصّورة صورة انسان و القلب قلب حیوان لا یعرف باب الهدی فیتَّبِعه و لا باب العمی فیصدُّ عنه و ذلک میت الاحیاء [314].

«این انسانها (آنان که حقایق دین را مطابق تمایلات و غرائز حیوانی خود تاویل و تفسیر می کنند کسانی اند که به صورت انسانند، اما دل و قلب آنها، دل و قلب حیوان است که نه توان معرفت ابواب و راه های هدایت و نه معرفت شناخت راه های ظلالت را دارد، تا بتواند باب هدایت را انتخاب کرده و باب ظلالت را رها کند. اینگونه افراد مرده هایی زنده اند».

اساسا مبنا و انگیزه دعوت انبیای الهی و ادیان آسمانی هم مبتنی بر نجات انسان هاست تا از فرو افتادن در دام مهالک و راه های مختلف و متنوع؛ که در حقیقت راه نیستند و دامند؛ جلوگیری کند. به تعبیر قرآن در سوره مبارکه مومنون:

و انّک لَتدعوهم الی صراط مستقیم # و ان الَّذین لا یـؤ منـون بـالاخرة عـن الصراط لناکبون [315].

«تو پیامبر موظفی مردم را به صراط مستقیم دعـوت کنـی و کسـانی کـه بـه دعوت تو پاسخ مثبت نمی دهند، از مسیر مستقیم انسانیت محرومند».

دلیل این که در این رساله مبارکه، امام سجاد علیه‌السلام تاکید می فرمایند که ثبات قدم در مسیر زندگی دنیایی، موجب استواری گام ها بر صراط و مسـیر آخـرت است، در حقیقت در صدد سفارش به رعایت حق پای انسان اند، همان گونه کـه همه اعضای بدن انسان حقوقی دارند.

ادعیه وارده هنگام وضو

این مطلب در سراسر معارف دینی جلـوه گـر اسـت؛ حتـی از امیرالمـومنین علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند: هنگام وضو و ریختن آب به صورت این دعا را بخوانید:

اللّهم بیِّض وجهی یوم تسودُّ فیه الوجوه و لا تسـودُّ وجهـی یـوم تبـیضُّ فیـه الوجوه [316].

«خدایا! روزی که به چهره انسان ها نشان می زنـی و عـده ای سـپیدروی و جمعی روسیاهند، مرا با روسفیدها محشور کن».

و هنگامی که آب به دست راست می ریزی، بگو:

اللّهم اعطنی کتابی بیمینی، و الخلد فـی الجنـان بیسـاری و حاسـبنی حسـابا یسیرا [317].

«خدایا! آن نامه عمل مرا که تعیین کننده سرنوشت نهایی من است بـه دسـت راست من بده؛ تا در زمره اصحاب یمین محشور شوم».

و موقعی که آب را به دست چپ می ریزی، بگو:

اللّهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا تجعلها مغلولة الی عنقی و اعـوذ بـک مـن مقطّعات النیران [318].

«خدایا! نامه عمل مرا به دست چپم مده؛ و آن را وبال گردن من قرار نـده و من از عذاب آتش تو، به تو پناه می برم».

و هنگامی که مسح سر را می کشی، بگو:

اللّهم غشنی برحمتک و برکاتک و عفوک [319].

«خداوندا! رحمت و برکات و عفوت را بر من فراگیر کن».

و هنگامی که مسح دو پا را می کشی، بگو:

اللّهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام و اجعل سعیی فیما یرضیک عنی [320].

«خدایا! هنگامی که قدم ها بر پل صراط دچار لغزش می شوند مرا اسـتوار و راسخ بدار؛ و سعی مرا در این دنیا به گونه ای قرار بده که رضای تو را تحصـیل کنم».

در تفسیر آیه شریفه:

و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا#ثم ننجی الّذین اتقوا و نـذر الظالمین فیها جثیا [321].

«همه شما بدون استثنا وارد جهنم می شوید؛ این امری است حتمی و قطعـی بر پروردگارت. سپس آنها را که تقوا پیشه کردند، از آن رهـایی مـی بخشـیم و ظالمان را در حالی که از ضعف به زانو در آمده اند در آن رها می سازیم».

شناخت جهنم و اهل آن

هم از قول عامه و هم از قول خاصه آمده است که: همـه افـراد بشـر از ایـن گذرگاه و معبر عبور خواهند کرد؛ به عبارت دیگر، گذرگاه صـراط، معبـر همـه

اهل محشر است. منتها این یک امری است که خداوند متعـال بـر خـود فـرض فرموده و تخلف ناپذیر است که آتش، افراد گناهکار و صاحبان معصـیت را بـه دلیل شاءن و تناسب گناه و گناهکار با آتش، به سمت خود می کشاند؛ چرا کـه آنها طعمه آتشند.

در روایتی از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرمودند:

فَوَ الَّذی نفسی بیده لهی اءعرف باصحابها من الوالدة بولدها [322].

«قسم به خدایی که جان مـن در قبضـه اوسـت، شـناخت جهـنم نسـبت بـه اصحاب آتش، از شناخت مادر نسبت به فرزند بیشتر است».

مومنان و نیکوکاران که درست نقطه مقابل اهل جهنم هستند، به سلامت عبور می کنند. به نقل از رسول اکرم ﷺ آمده که فرموده اند:

تقول النار للمومن یوم القیامة: جز یا مومن فقد اءطفاء نورک لهبی [323].

«آتش، روز قیامت به انسان مومن خطاب می کند و می گوید: زود گذر کـن که نور تو شعله های مرا خاموش کرد».

در روایت دیگری جابر بـن عبداللّـه انصـاری نقـل مـی کنـد رسـول اکـرم ﷺ فرمودند:

اذا ادخل اهل الجنة، الجنة قال بعضهم لبعض: اَلیسَ قَـد وَعَـدنا ربَّنـا ان نَـرِد النار؟ فیقال لهم: قد وردتُموها و هی خَامِدَة [324].

«وقتی اهل بهشت وارد بهشت شدند، عده ای به عده دیگر مـی گوینـد: آیـا خدا وعده نکرده بود که ما از میان آتش عبور خواهیم کرد؟ به آنهـا پاسـخ داده می شود که شما عبور کردید و آتش خاموش بود».

یعنی آن چنان از میان جهنم عبور می کنند که اصلا حرارت جهنم را احساس نمی کنند. در خبر دیگری از جابر بن عبداللّـه انصـاری از رسـول اکـرم ﷺ روایت شده است که:

الورود الدخول لا یبقی بر، و لا فاجر الا یدخلاها تکون علی المومنین بردا و سلاما کما کانت علی ابراهیم حتی اءنّ للنار - اءو قـال لجهـنم - ضـجیجا مـن بردها ثمّ ینجی الَّذین اتقوا [325]. 0

«مراد از ورود، داخل شدن است و هیچ شخص خوب یا بدی باقی نمی ماند؛ مگر این که داخل در جهنم شده باشد و آتش بر مومنـان سـرد و سـالم اسـت؛ همان طور که برای ابراهیم این چنین بود، چنان سرد که ناله آتـش از سـرمایش بلند می شود و تقواپیشگان نجات می یابند».

موقعی که نمرودیان تصمیم گرفتند در پاسخ بت شکنی ابراهیم او را مجازات کنند و بسوزانند؛ او را میان آتش انداختند. فرمانی از جانب خدا صادر شده کـه آتش بر ابراهیم گلستان و سرد شد، به نقل قرآن:

قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم [326].

«ما گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش».

اگرچه خاصیت جدا ناشدنی آتش سوزاندن اسـت، امـا آن خـدایی کـه ایـن خصوصیت را برای آتش قرار داده است، به خاطر ابراهیم از او سـلب کـرد. در این جا نیز چنین است؛ گر چه آتش جهنم خاموش ناشدنی است، اما تاثیر نـور و قوت ایمان مومن چنان بر آتش اثر می گذارد که آتش را خاموش می کند و مومن به سلامت از صراط می گذرد.

از مجموع روایت و آیات در باب صراط، چنین استفاده می شود که پیمـودن و یافتن صراط مستقیم دنیا و راه صـحیح زنـدگی باعـث آسـان گذشـتن از آن صراطی می شود که به نص صریح قرآن:

و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا [327].

«همه شما بدون استثنا وارد جهنم می شوید؛ این امری است حتمی و قطعـی بر پروردگارت».

خداوند متعال ان شاءاللّه به همه ما این توفیق را عنایت کند که با چشم بستن و عبور از تمایلات نامشروع دنیوی از مسیر پر خطر صراط آخرت بـه سـلامت بگذریم.

7 - حق دست

و اما حَقُّ يَدَک فانَّ لا تبسطها الی ما لا يحلُّ لک فتنال بما تبسطها اليه من اللّه العقوبة فی الاجل و من النَّاس بلسان اللائمة فی العاجل و لا تقبضها ممَّا افترضَّ اللّه عليها و لكن تُوَقِّرُها بقبضها عن كثير ممَّا يُحِلُّ لها و تبسطها الی كثير ممّا ليس عليها فاذا هی قد عقلت و شرفت فی العاجل وجب لها حسن الثواب من اللّه فی الآجل.

«و اما حق دست تو این است که آن را به ناروا دراز نکنی؛ که با این کار عقاب آخرت را برای خود تدارک دیده ای و در دنیا نیز زبان ملامت گران را به روی خود گشوده ای و هیچ گاه دست خود را از واجبات باز نداری، بلکه احترام نهادن به دست ها این است که آن را حتی از بسیاری از آنچه که حلال است باز داشته (مثل موارد شبهه و مکروهات) و بسیاری از آنچه واجب نیست به جای آور (مثل مستحبات) در نتیجه به عقل و شرافت این دنیا شهره می گردی ضمن این که ثواب اخروی را نیز برای خود تضمین نموده ای».

در اعضای ظاهری انسان، دست مظهر جابه جایی و وسیله نقل و انتقال اشیای خارجی است و یقینا در تعبیر و بیان امام علیه‌السلام، هم معنای واقعی دست و هم آثار و افعال مترتب بر آن موردنظر است؛ مثلا دست درازی به اموال، سرقت و تصرف مال دیگران بدون اجازه، دست اندازی به ناموامیس و یا هر حقی از حقوق دیگران، از گناهان دست است.

یک معنای کنایی هم از بیان امام علیه‌السلام محتمل است؛ که با سرانگشت تدبیر و شیطنت، حقی را تضییع و به حریم دیگران تجاوز کردن؛ و یا به تعبیر کنایی دیگر، گشاده دستی و بسته بودن دست، که مراد همان سخاوت، و نقطه برابرش خسّت طبع است، این سخن امام سجاد علیه‌السلام برگرفته از این آیه شریفه است که:

و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا [328].

«هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن، (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد نیز دست خود را مگشای که مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی».

در همه تعلیمات و آداب اخلاقی اسلام، طوری اعتدال و میانه روی رعایت شده است که برای هر عقل سلیمی، قابل درک است، تعالیم دینی، انسان را از هرگونه افراط و تفریط، تندروی و کندروی نهی کرده است. در فرمایشی از امیرالمومنین علیه‌السلام نقل شده که فرمودند:

لاتری الجاهل الا مفرطا اءو مفرّطا [329].

«نمی بینی جاهل را مگر در حال تندروی یا کندروی».

تندروی و کندروی ریشه در جهل انسان دارد و این خصیصه افراد جاهل است.

بنابراین، به اعتدال و میانه روی در امر معیشت و تنظیم صحیح زندگی توصیه فراوان شده است. در آیه شریفه دیگر آمده است:

و الّذین اذا اءنفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما [330].

«و کسانی که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف کنند و نه سختگیری؛ بلکه در میان این دو، حد اعتدالی دارند».

بخل و پیامدهای سوء آن

در مکتب تربیتی دین با بخل و گشاده دستی افراطی برخورد شده است؛ مخصوصا با بخل و بسته بودن دست، در قرآن آمده است:

الّذین یبخلون و یامرون الناس بالبخل و یکتمون ما آتاهم اللّه من فضله [331].

«کسانی که بخل می ورزند و دیگران را هم به بخل ورزی دستور می دهند، و خصوصیاتشان این است که آثار لطف و تفضل الهی را بر خود پنهان می کنند».

در روایت آمده است: اگر خداوند بندگان را به نعمتی متنعم کرد، دوست دارد آثار آن نعمت را در وجود و زندگی آنها ببیند.

در آیه دیگری در سوره مبارکه آل عمران می خوانیم که:

ولا تحسبنَّ الَّذین یبخلون بما ءاتهم اللّه مِن فضله هو خیرا لهم بل هو شرّ لهم سَیُطَوَّقُون ما بَخِلوا به یوم القیامة و للّه میراث السموات و الارض [332].

«افراد بخیل که آثار تفضل الهی را پنهان کرده، بخل می ورزند و چیزی به کسی نمی دهند گمان نکنند به نفع آنهاست، بلکه برای آنها بسیار بد است و اموالی که با بخل ورزی جمع کرده اند طوقی بر گردن آنها خواهد بود و میراث آسمان ها و زمین از آن خداست».

آثار سوء و خطرناکی بر این صفت مذموم اخلاقی مترتب است، که در روایات هم به آن اشاره شده است؛ از رسول اکرم ﷺ روایت است که فرمودند:

ایَّاکم والشُّح فانَّه اءهلک مَن کان قبلهم حملهم علی اءن یسفکوا دمائهم و یستحلّوا محارمهم [333].

«از بخل دوری کنید که بخل ورزی موجب هلاکت بسیاری از گذشتگان شده؛ زیرا این خصیصه اخلاقی، آنها را وادار به خونریزی و گناهکاری کرد».

گاهی بخل ورزی انسانها منشا و عاملی برای کشتن دیگران و یا توجه به نوامیس دیگران می شود و علمت مذموم و ناپسند بودن این خصیصه اخلاقی،

آثار بسیار سوء و زشتی شود که بر این خلق و خوی نفسانی مترتب است. در سخن دیگری از رسول اکرم ﷺ آمده است که:

ایاکم و الشح فانما هلک من کان قبلک بالشح اءمرهم بالکذب فکذبوا و امرهم بالظلم فظلموا و امرهم بالقطیعة فقطّعوا [334].

«از بخل دوری کنید که بخل انسان را به گناه دروغ مجبور می کند. گاهی بخل باعث می شود انسان به گناه ظلم آلوده شود، این صفت مذموم اخلاقی گاهی انسان را به قطع رحم مبتلا می کند».

بنابراین بخل ریشه بسیاری از گناهان و رذایل اخلاقی است. در روایتی از رسول اکرم ﷺ وارد شده است که فرمودند:

لا یجتمع الشح و الایمان فی قلب عبد ابدا [335].

«هرگز بخل و ایمان در یک دل جمع نمی شوند».

اگر انسانی دلش به نور ایمان منور شده باشد، دیگر آن دل جای بخل ورزی نیست. و آن دل جای حرص، آز، جمع آوری مال و محروم نمودن دیگران نیست.

یا در سخن دیری از رسول بزرگوار اسلام ﷺ آمده است که:

لا یدخل الجنة بخیل [336].

«انسان های بخیل از توفیق ورود به بهشت محرومند».

بنابراین از مجموع این نکات در می یابیم که ریشه بسیاری از گناهان و رذایل اخلاقی، بخل است و به همین دلیل خطرات و آفات از یک سو مکتب تربیتی و اخلاقی دین و از سوی دیگر، مکتب فقهی و اقتصادی دین، به شدت با آن مقابله کرده اند.

نکته قابل توجه دیگری که از نتایج سوء و بسیار مذموم بخل بـه شـمار مـی آید، سخت گرفتن بر خانواده است که انسان بخیل چنان مبـتلا بـه ایـن روحیـه مذموم می شود که خانواده خود را در تنگنا و مضیقه قرار مـی دهـد، بـه تعبیـر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم:

لیس منّا مَن وُسِّع علیه ثمّ قَتَرَ علی عیاله [337].

«کسی که توسعه مالی دارد، اما بر خانواده و اهلش سخت مـی گیـرد از مـا نیست».

گاهی این خصیصه و روحیه، چنان در انسان قوت می گیرد و عواقـب منفـی به بار می آورد که نزدیک ترین افراد بـه فـرد بخیـل، حتـی فرزنـدانش آرزوی مرگ او را می کنند. در بیان امام هشتم حضرت اباالحسن الرضا علیه السلام آمده اسـت که:

ینبغی للرجال اءن یوسِّع علی عیاله لئلا یتمنّوا موته [338].

«بر مردان واجب است که در حد مقدور، امکانات زنـدگی خـانواده خـود را توسعه دهند تا آنها آرزوی مرگ او را نکنند».

تعبیر دیگری از حضرت رضا علیه السلام وارد شده که فرموده اند:

صاحب النعمة یجب اءن یُوسِّع علی عیاله [339].

«کسی که خدا به او نعمت مال کرامت فرموده، باید بـرای اهـل و خانـه اش وسعت ایجاد کند».

علاوه بر همه این نکات؛ انسان بخیل کسـی اسـت کـه بـا زحمـت و تحمـل مشقت، مال و اموالی را جمع آوری کرده، اما بخل به او اجازه نمی دهد که حتی خودش از این اموال استفاده کند. بنابراین در زشتی و آثار منفی و منفـوری کـه

این روحیه و اخلاق نفسانی مترتب است هیچ تردیدی نیست؛ و جای هیچ بحث و گفتگو و نقدی وجود ندارد.

سخاوت و بخشش

نقطه مقابل این رذیله اخلاقی، سخاوت و گشاده دستی است، کـه در معـارف تربیتی ما، سخاوتمندی را قرین ایمان دانسته اند. پیغمبر ﷺ می فرمایند:

انّ السخاء من الایمان و الایمان فی الجنّة [340].

«همانا سخاوت از ایمان است، و جایگاه مومن، بهشت است».

از جمله تاثیراتی که ایمان در روح و دل انسان می گذارد این است که مؤمن سخی الطبع پرورش می دهد و طبعا انسان سخی مـورد محبـت و عنایـت ذات پروردگار قرار می گیرد و جایگاه او بهشت است.

همچنین روایت شده است:

ان اللّه تعالی جواد و یحبُّ الجواد [341].

«خداوند بخشنده است و بذل و بخشش را دوست دارد».

تعبیر بسیار جالب توجهی از رسول اکرم ﷺ در این باره وارد شده کـه در سایر مسائل اخلاقی کمتر یافت می شود:

شابّ سخیّ مرهق فی الذنوب اءحبّ الی اللّه مِن شیخ عابد بخیل [342].

«جوان سخاوتمند متهم به گناه، نزد خدا محبوب تـر از پیرمـردی اسـت کـه عمری را در عبادت گذرانده اما بخیل است».

این نشانه رفعت جایگاه و منزلت این خلق نیکو است. در سـخن دیگـری از رسول اکرم ﷺ روایت شده است که:

ان اللّه عبادا یخصُّهم بالنعم لمنافع العباد فمن بخل بتلـک المنـافع عـن العبـاد نقلها اللّه عنه و حولها الی غیره [343].

«خدا گاهی تفضل کرده و افرادی را نعمت و مال و ثروت ارزانی می دارد تا دیگر بندگانش هم از آن بهره مند شوند؛ حال اگر او بخل ورزیده، از این ثروت خدادادی به دیگران بهره ای نرساند، خدا این نعمت را از او سلب کرده و به دیگری عنایت می کند».

در مجموعه روایات اخلاقی می بینیم که می فرمایند:

الجنّة دار الاسخیاء [344].

«بهشت، خانه سخاوتمندان است».

در روایت دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، نکته مقابل آن ذکر شده:

لا یدخل الجنّة بخیل [345].

«افرادی که این خصیصه سخاوت را نداشته باشند، راهی به بهشت ندارند».

در روایتی آمده است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، سوال شد:

ایُّ النَّاس اَفضلهم ایمانا؟ قال صلی الله علیه و آله و سلم ابسطهم کفًّا [346].

«کدام مردم ایمانشان برتر است؟ جواب فرمودند: آنان که در بذل مال و ثروت بر دیگران پیشی گیرند».

در حدیثی از امام صادق علیه السلام وارد شده است که:

خِیارُکم سُمَحاؤ کم و شرارکم بُخلائکم [347].

«خوبان شما افراد گشاده دستند و بدهای شما کسانی اند که بخل می ورزند».

ایثار و فداکاری

خصیصه اخلاقی سخاوت، یک نقطه اوج و مرتبه عالی دارد که به مقام ایثار می رسد و قرآن آن را چنین ستوده است:

و یؤ ثرون علی اَنفسهم و لو کان بهم خصاصة [348].

«دیگران را بر خود مقدم می دارند؛ هرچند خودشان بسیار نیازمند باشند».

انسان سخاوتمند کسی است که بخشی از مال خود را به دیگری می دهد، اما اهل ایثار کسانی اند که در آنچه نیاز دارند دیگران را بر خود ترجیح می دهند. در روایتی از رسول اکرم ﷺ وارد شده است:

و آثر علی نفسه غفر له [349].

«کسی که نسبت به چیزی نیازمند باشد و دیگری را بر خود ترجیح دهد مشمول غفران الهی می شود».

البته معنا و مفهوم ایثر و مدح این روحیه بلند انسانی، این نیست که انسان آنچه را که خود نیاز دارد، در اختیار دیگری گذاشته، خود برای لقمه نانی دست نیاز پیش دیگران دراز کند و عزت نفس خود را از بین ببرد؛ چرا که در مسائل اخلاقی، رعایت عزت مومن در اولویت است. در تعبیری از امام صادق علیه‌السلام وارد شده است که:

ان اللّه تبارک و تعالی فوَّض الی المؤمن کل شی ء الا اءذلال نفسه [350].

«خداوند همه اختیارات شخصی انسان را به خودش واگذارده، مگر جایی که اقدام او موجب ذلت و حقارتش شود».

بنابراین، ایثارگری نباید منتهی به افلاس و ناتوانی شخصی شده و او را برای تامین نیاز، محتاج دیگران کند و آبروی خود را که تنها سرمایه اوست از بین ببرد.

دست طلب چوپیش کسی میکنی دراز پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش

این جا یک مطلب دقیقی وجود دارد که تذکر و توجه به آن ضروری است:

کرامت های اخلاقی و بزرگواری های روحی انسان، نشات گرفته از بلندی روح و پاکیزگی و طهارت نفس است و بسیار ارزنده و شایسته مدح است و

کسی که صاحب هر یک از این کرامات اخلاقی باشد به عنوان یک انسان کامل شناخته می شود.

افرادی هستند که از مال خود ایثار می کنند؛ چنان که قرآن در مورد انصار می فرماید:

و یؤ ثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة [351].

«دیگران را بر خود مقدم می دارند هرچند خودشان بسیار نیازمند باشند».

و افرادی هستند که اهل ایثار و بخشش جان هستند:

و من الناس من یشری نفسه ابتغآء مرضات اللّه [352].

«بعضی از مردم جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند».

مصداق بارز این آیه کریمه، مولا امیرالمومنین علیه السلام است که در «لیلة المبیت» بذل جان کرد و با این که می دانست مشرکان تصمیم بر کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارند، شجاعانه و با کمال مردانگی، مروت و گذشت، دست از جان خود شست و به جای پیامبر در بستر ایشان خوابید. این تعالی روح است که همگان این بزرگی و عظمت روح را ستایش می کنند. گرچه نداشتن این خصیصه، مذموم و ناپسند نیست، ولی اکثر قریب به اتفاق انسان ها در مورد جان خود چنین نیستند. این مطلب درباره ایثار مال هم مصداق دارد. به نقل قرآن که می فرماید:

و لا تَقتُلُوا اولادکم مِن اِملاق نحن نرزُقُکُم و ایَّاهم [353].

«و فرزندان خود را از (ترس) فقر نکشید؛ ما، شما و آنها را روزی می دهیم».

مردم در زمان جاهلیت به دلیل خصایص پست روحی، فرزندان خود را می کشتند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم موفق شد از همین مردم انسان هایی بسازد که همه دارایی خود را با مهمانان مهاجر مکی تقسیم کرده و گاه در عین ناداری، دیگران

را بر خود مقدم می داشتند. اما همه مردم چنین نیستند. با این که اگر کسی ایـن چنین باشد همه او را تحسین کرده، از او به خوبی و بزرگی یاد مـی کننـد؛ امـا وقتی نوبت به خودشان می رسد، اینگونه نیست که نان سفره خود را به دیگـران بدهند، و البته داشتن همین روحیه هم مذموم و ناپسند نیست.

اگرچه بذل مال و جان دلیل تعالی و عظمت روح و اوج انسانیت است، اما به صورت قانون موظف توصیه نشده، بنابراین جود و ایثـار، در عـین پسـندیدگی، یک قانون الزامی نیست با این که در نقطه مقابل آن، بخل و خست طبع، مـذموم است.

آنچه که در مقام تبیین آن هستیم این نکته است که همه قوانین الزامی اعـم از قوانین فروع عملیه و قوانین اخلاقی همیشه با اعتدال و میانه روی همـراه بـوده است.

قرآن می فرماید:

و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقـک و لا تبسـطها کـل البسـط فتقعـد ملومـا محسورا [354].

«نه آنقدر دست و دلباز باش که چیزی در کفت نماند و نه آنقدر دست بسـته، که ندامت و حسرت دامنت را بگیرد».

کلام حضرت هم ناظر به همین نکته یعنی اعتـدال در روش و مـنش زنـدگی است. اولیای دین آنچنان شیفته و عاشق بی قرار عبادت بودند که همه مورخـان حتی اهل تسنن در حالات مولا امیرالمومنین علیه السلام نوشته اند:

حضرت در هر شب هزار رکعت نمـاز مـی خواندنـد [355]. و یـا امـام سـجاد علیه السلام چنان که در مقدمه بیان کردیم در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواندند؛ [356] اما هرگز این مقدار عبادت به صورت قانون و الزام در نیامده، بلکـه میـزان

الزام همان پنج نوبت نماز واجب است. چه بسا افـرادی کـه در ایـن مسـیر، راه افراد پیموده و از جـاده اعتـدال خـارج شـده انـد و مـورد مـذمت و نکـوهش پیشوایان و مربیان دینی قرار گرفته اند. در بیانی از امام موسـی بـن جعفـر علیه‌السلام وارد شده است که فرمودند:

اجعلوا لانفسکم حظا من الدنیا...واستعینوا بذلک علی امور الدین...لیس منـا من ترک دنیاه لدینه و مَن ترک دینه لدنیاه [357].

«برای امر دین، دنیایتان را رها نکنید، بلکه رغبت به دنیا را برای تقویت امـر دین توصیه فرموده، می فرمایند: اگر کسـی دنیـا را بـه خـاطر امـور عبـادی و اخروی تعطیل کند از محدوده دوستان و پیروان ما خارج شده یعنی در حقیقـت شیعه نیست در مقابل آن، کسی که همه همت و تلاشش را متوجه دنیـا کنـد، از محدوده دین خارج شده است».

و در تعبیری امام حسن مجتبی علیه‌السلام فرمودند:

اعمل لدنیاک کاءنک تعیش اءبدا واعمل لاخرتک کاءنک تموت غدا [358].

«طوری برای دنیایت عمل کن، که گویی همیشه در آن خواهی بـود؛ و بـرای آخرتت هم طوری عمل کن که گویی امروز پایان عمر تو است».

این اعتدال و توصیه به میانه روی، حتی در امور عبـادی نیـز وجـود دارد و رهبانیت و انـزوا و دوری از اجتمـاع سـخت مـورد مـذمت و نکـوهش اسـت. حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می فرمایند:

اَنَّما رهبانیة امَّتی الجهاد [359].

«برای امت من ترک دنیا، همان جهاد و مبارزه است».

اگر راست می گویند که از دنیا بریده اند، چرا به کوه و مغاره پناه مـی برنـد؟ میدان امتحان شما، میدان جهاد است؛ اگر از دنیا بریده اید، بیایید بـرای تقویـت

دین مجاهده کنید، در آن جا معلوم می شود که بریدگی از دنیا درست است یا نه؟

رعایت اعتدال و میانه روی در همه شوون زندگی از قوانینی است که شرع مقدس اسلام برای ادامه حیات بشر قرار داده است. این قاعده را حضرت امیرالمومنین علیه السلام در قالب روایتی بیان فرمودند:

الیمین و الشمال مضلّة و الطریق الوسطی هی الجادّة [360].

«انحراف به راست و چپ، گمراهی و ضلالت است، راه مستقیم و طریق میانه، جاده وسیع حق است».

نه افراط و نه تفریط، بلکه اعتدال و میانه روی. قرآن هم پیروان این آیین را امت وسط دانسته است.

و کذلک جعلناکم امّة وسطا [361].

«ما شما را امتی میانه رو قرار دادیم».

پس مطلوب شارع مقدس و قانون گذار، همان اعتدال در همه شوون است. چنان که در همه نظام ها، چه در نظام اقتصادی اسلام، چه در نظام فرهنگی دین، چه در نظام اجتماعی شرع و چه در نظام سیاسی این نکته مورد توجه است؛ حتی در نظام اخلاقی اسلام که بر همه این نظام ها، سایه افکنده است.

برتری عدل نسبت به جود

در اواخر کلمات قصار نهج البلاغه روایتی نقل شده که سخن عمیق و قابل توجهی است؛ فردی که از نحوه سوال او می توان فهمید فرد باهوش و نکته سنجی بوده است به حضور امیرالمومنین علیه السلام شرفیاب شد و سوال کرد:

اءيّهما اءَفضل العدل اءو الجود فقال عليه السلام: العدل يضع الامور مواضعها و الجود يخرجها من جهتها و العدل سائس عام و الجود عارض خاص فالعدل اشرفهما و افضلهما [362].

«عدالت بالاتر است یا جود و سخاوتمندی؟ امام علیه السلام فرمودند: تعریف عدل این است که حق به صاحب حق برسد، اما جود، اغماض از حق مسلم است. در مدیریت، عدل و عدالت، طریق و سیاستی است که همگان از آن بهره مندند؛ اما جود و ایثار یک حالت استثنایی است که برای همه کس و در هر حال پیش نمی آید؛ لذا جود، ایثار و سخاوت نمی تواند مبنای زندگی عمومی قرار بگیرد و نمی تواند برای زندگی اجتماعی به عنوان یک قانون درآید».

جالب این است که این سخن را کسی بیان کرده است که در شاءن او سوره« هل اءتی» نازل شده و خود مظهر ایثار است، نان سفره خود را به یتیم، مسکین و اسیر می دهد و با آب افطار می کند [363]؛ و اصلا شعار «الجار ثمّ الدّار» شعار رسمی امیرالمومنین و خانواده او علیهم السلام است. در روایت معروفی آمده است:

کانت فاطمة سلام اللّه علیها اذا دعت تدعو للمومنین والمومنات و لا تدعو لنفسها، فقیل لها: یا بنت رسول اللّه انک تدعین للناس و لا تدعین لنفسک فقالت: الجار ثمّ الدّار [364].

«حضرت فاطمه سلام اللّه علیها همیشه هنگام دعا، دوستان، بستگان و همسایگان را دعا می کرد، از ایشان پرسیده شد: چرا دیگران را دعا کردی، خودت را دعا نکردی فرمودند: الجار ثمّ الدارّ.

معصومین علیهم السلام حتی در امور معنوی هم، دیگران را بر خود مقدم می داشتند؛ به عنوان نمونه در خطبه متقین نهج البلاغه، امام علیه السلام اوصاف انسانهای کامل را بیان کرده، می فرمایند:

نفسه منه فی عَناء و النَّاس منه فی راحَة [365].

«انسانهایی که خود را به زحمت می اندازند تا دیگران را به آرامش و آسایش برسانند».

این انسان کامل که هم در مقام تربیت انسانهای با کمال قرار دارد و هم در مورد مسائل شخصی افراد، سخاوتمندی و کرم از خود نشان می دهد. می فرمایند:

الجود عارض خاص [366].

«جود یک عارضه استثنایی و خاص است».

اگر بخواهد قانونمند شود، پایه و اساس بگیرد و به صورت قانون درآید، دیگر جود نخواهد بود؛ وقتی به آن جود می گویند که اجبار و الزام قانونی در کار نباشد و تنها از سر کرامت و علو طبع واقع شود. در کلام دیگری از امیرالمومنین علیه‌السلام آمده است که می فرمایند:

العدل سائس عام والجود عارض خاص فالعدل اءشرفهما و اءفضلهما [367].

«عدالت، روش و سیاستی است که همگان از آن بهره مند هستند، اما جود ایثار یک حالت استثنایی است که برای همه کس پیش نمی آید، پس عدالت، برتر است».

با محاسبه و سنجش اجتماعی، عدل برتر و شایسته است؛ یعنی اگر عدل و جود را در ترازوی شرافت بگذاریم، عدل رجحان دارد و اگر این دو را در میزان فضیلت نیز قرار دهیم باز عدل برتری دارد. عادل به کسی گفته می شود که مثلا مال کسی را نمی دزدد، به نوامیس دیگران نظر ندارد. دستش به خود دیگری آلوده نمی شود، اما جواد و سخی، کسی است که نه تنها مال دیگری را نمی دزدد، بلکه از مال خود هم به دیگری می دهد. عادل کسی است که به

نوامیس دیگران نظر ندارد، اما جواد کسی است کـه حاضـر اسـت بـرای حفـظ نوامیس دیگران، تا آخرین قطره خون دفاع کند، با این همـه، بـاز عـدل والاتـر است.

از نظر ملکات اخلاقی و اوصاف شخصی، جود با عدل قابـل قیـاس نیسـت. بنابراین امیرالمومنین علیه‌السلام، که در پاسخ این مرد سوال کننده، اینگونه می گویـد؛ وقتی پای منافع شخصی به میان می آید، تنها نان سفره اش را بـه دیگـران مـی دهد که آیه نازل می شود:

و یُطعمون الطَّعام علی حُبِّهِ مسکینا و یتیما و اءَسیرا [368].

«بنابر دوستی با خدا، به فقیر، اسیر و طفل یتیم طعام می دهند».

و وقتی پای منافع خودش در میان است، در رکوع نماز، حلقه انگشتری را به نیازمند می دهد که آیه نازل می شود:

انَّما وَلِیُّکُمُ اللّه و رسوله و الَّذین آمنوا الَّذین یقیمون الصلاة و یؤ تون الزکوة و هم راکعون [369].

«همانا ولی شما، تنها خدا و رسول خدا و آن مومنانی هستند که نماز بـه پـا داشته و در حال رکوع زکات می دهند».

وقتی سخن از منافع شخصـی اسـت در شـب خطـر بـه جـای رسـول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می خوابد و از جان مایه می گذارد تا این که آیه نازل می شود:

و مِن الناس مَن یَشری نفسه ابتغاء مرضات اللّه و اللّه رؤُف بالعباد [370].

«بعضی از مردم هستند که از جان خود در راه رضای خدا می گذرند و خـدا دوستدار چنین بندگانی هستند».

وقتی منافع شخصی در میان است تاریخ به سند مطمئن می نویسد:

ان امیرالمومنین علیه‌السلام اءعتق اءلف مملوک من ماله و کدّ یده [371].

«امیرالمومنین علیه‌السلام با دسترنج خود هزار بنده آزاد کرد».

بیل می زند، کشاورزی می کند، عرق می ریزد تا با دسترنج خود، هزار برده را از زیر یوغ بردگی آزاد کند. چاه حفر می کند و همه را وقف می کند و خلاصه وقتی پای منافع عمومی در میان است همین انسان رئوف، کریم، جواد، دست برادرش عقیل را برای درخواست مقداری سهم اضافی از بیت المال می سوزاند؛ و حتی بر زندگی شخصی خود و فرزندانش تنگ می گیرد. هنگامی که همه دارایی صندوق بیت المال را بین اهلش تقسیم می کند، در محل آن دو رکعت نماز می خواند:

رجاء اءن یشهد له یوم القیامة [372].

«به امید آن که زمین بیت المال در قیامت شهادت بدهد».

بنابراین آنچه که مبنا و اساس بنیان اجتماع واقع می شود عدل است؛ اما جود و سخاوتمندی می تواند زیبایی و نمای این ساختمان باشد، اگر ساختمانی اساسش ویران باشد، تزیین و زیبایی آن سودی ندارد.

در این کلام، همه توجه امام سجاد علیه‌السلام به رعایت اعتدال در زندگی است و هرگونه تخلف در این مسیر در بسط و گشاده دستی را مایه ملامت ملامتگران عاقل در دنیا و عقوبت در آخرت ذکر می فرمایند؛ بخل ورزیدن و خودداری در انجام واجبات را موجب ندامت و حسرت اخروی می دانند.

درآمدهای نامشروع و پیامدهای آن

دست اندازی به مال دیگران به هر طریق و راهی اعم از سرقت و دزدی، به طور مستقیم و یا غیرمستقیم؛ خیانت در امانت، غش در معامله، رشا و ارتشا و مطلق کسب و درآمدهای حرام و مصادیق فراوانی که بر این عنوان کلی، اطلاق می شود؛ مثل تحصیل درآمد از راه فروش اموالی که شرع مقدس ممنوع کرده،

مانند مسکرات با مال کسب شده از راه قمار، ریا، احتکار و مطلـق درآمـدهای نامشروع، همه حرام است. رسول اکرم ﷺ فرمودند:

انَّ اَخوف ما اَخافَ علی اُمَّتی مِن بعدی هذا المکاسب المحرّمة [373].

«بیشترین چیزی که مرا نسبت به حال امتم بعد از من سخت نگران می کنـد، اشتغال به درآمدهای ناروا و حرام است».

روشن است که همه این موارد و مصادیق، صرف نظر از این که مصداق ظلـم و تعدی به حقوق دیگران است و کسی که به آن دست زند، مجرم شرعی اسـت، مانع رشد ملکات اخلاقی و نفسانی انسان می شود و چه بسا باعـث سـقوط از عالی ترین مرتبه انسانی به پست ترین مرتبه حیوانی میگردد؛ زیـرا ایـن حیـوان است که برای پر کردن شکم خود، باکی ندارد که طعمه را از چه منبعی به دسـت آورد؛ و حال آنکه قرار بر این شد که در همه شوون و جهـات زنـدگی انسـان، شرایط و هـدف او بـا حیـوان متفـاوت باشـد، بـر ایـن اسـاس رسـول اکـرم صلی الله علیه و آله فرموده اند:

منَ لم یُبال مِن اءین اکتسب المال لم یبال اللّه من اءَین ادخله النار [374].

«اگر کسی در تحصیل مال بی باک باشد، بر خداوند هم باکی نیست کـه او را از چه سمت وسویی به آتش داخل کند».

نتیجه این که: انسان اگر نسبت به این امور پروا نداشته و مراعات نکند، همـه قابلیت های نفسانی و استعدادهای بالقوه او که خداوند بـرای رشـد و کمـال او برای تحصیل مال و درآمد مشروع در اختیارش قرار داده است از بین مـی رود. دل بی پروایی که مالامال از حرام شده است چگونه قابلیت نور معنویت و ضیاء روحانیت را خواهد داشت؟ اصلا گوشت، استخوان و پوسـت روییـده از حـرام،

چگونه استعداد پذیرش فیوضات عالم ملکوت و معنویت را خواهد داشت؟ در روایتی از رسول اکرم ﷺ وارد شده است که فرمودند:

ان اللّه ملکا علی بیت المقدس ینادی کل لیلة من اءکل حرام لم یقبل منه صرف و لا عدل [375].

«خداوند را ملکی است که هر شب و روز می گوید: از کسی که با مال حرام زندگی خود را می گذراند، نه فریضه ای پذیرفته می شود و نه نافله ای ».

اعمال واجب و مستحبی را که انجامی می دهد مقبول نیست؛ زیرا شکم او مالامال از حرام است. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرموده اند:

اذا اکتسب الرجل مالا من غیر حلة ثمّ حجّ فلبّی نودی لا لبّیک و لا سعدیک [376].

«اگر کسی در جهت کسب حرام باشد، سپس به حج برود لبیک که می گوید، منادی می گوید: لبیک تو پذیرفته نیست».

افرادی که به حج مشرف می شوند، برای ادای مناسک حج در میقات محرم می شوند و یکی از اعمال و فرایض در مقدمه احرام، گفتن دو «لبیک» و «سعدیک» است. این روایت تصریح می کند کسی که کسب حرام داشته و دعوت خدا را اجابت کرده است، می گوید: خدایا من برای پاسخ آمدم تو را لبیک می گویم. در جواب گفته می شود که این صدا کردن و خواند خدا پذیرفته نیست.

در آیه شریفه قرآن آمده است:

و قَدِمنَا الی ما عَمِلوا مِن عَمَلٍ فَجعلناه هَبَاء مَنثُورا [377].

«و ما به سراغ اعمالی که انجام داده اند می رویم، و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا قرار می دهیم».

انسانی که شکم خود را از مال حرام پر کرده است، کار او مثل غبار پراکنده است که هرگز توان جمع آوریش را ندارد تا از آن حاصلی بربندد. امام سجاد علیه السلام ذیل این تعبیرات امیرالمومنین در دعای کمیل:

اللّهم اغفرلی الذنوب التی تهتک العصم، اللّهم اغفرلی الذنوب التی تنزل البلاء، اللّهم اغفرلی الذنوب التی تحبس الدعاء [378].

«بار خدایا! آن گناهان مرا که پرده ها را می درند بیامرز؛ بار خدایا! آن گناهان مرا که بدبختی ها را فرو می بارند بیامرز؛ بار خدایا! آن گناهان مرا که از استجابت دعا جلوگیری می کنند بیامرز».

فرموده اند: «از گناهانی که موجب حبس دعا می شود، پر بودن شکم از مال حرام است» [379]. در روایت دیگری دارد:

انَّ اءَحَدکُم لیرفع یَدَیهُ الی السَّماءِ فیقول یا ربِّ یا ربِّ و مَطعَمَهُ حرام و مَلبَسَهُ حرام فاءَی دعاء یستجاب لهذا [380].

«انسان، دست ها را به طرف آسمان بلند می کند و خدا را می خواند ولی شکم او از حرام پر شده و لباسش را از حرام تدارک دیده است، پس چگونه خدا سخن چنین کسی را بپذیرد».

با بررسی اخلاقی و صرف نظر از جهات فقهی، اقتصادی و آثار سوءاجتماعی، آثار ویرانگر و مخربی بر کسب حرام مترتب است که هر انسان خردمند و عاقلی را از آلودگی به آن باز می دارد.

مصادیق کسب حرام

با توجه به این که مبنای گفتار، تفسیر و تاویل ما از سخنان امام سجاد علیه‌السلام مبتنی بر مسائل اخلاقی است، فقط از این دیدگاه به آن نگاه می کنیم و تا حد امکان، همه مصادیقی را که از نظر اخلاقی مورد نهی و مذمت قرار گرفته است بیان می کنیم:

1 - ربا

از مصادیق بارز و روشن کسب حرام ک در کتاب الهی و روایات اهل بیت علیهم‌السلام به شدت مورد نهی واقع شده، رباست.

ربا، علاوه بر حرمت و ممنوعیت فقهی و ترتب آثار سوءاقتصادی، از منظر اخلاقی به شدت مذمت شده است. مرحوم شیخ حر عاملی علیه الرحمة در کتاب «وسایل الشیعه» روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل نموده اند که حضرت فرمودند:

انَّما حرّم اللّه الرِّبا کیلا یَمتَنَعوا من صَنَائِعِ المعروف [381].

«خداوند متعال، ربا را حرام کرد تا این که خلق و خوی معروف و اقدام به خیر در میان مردم فراموش نشود».

یکی از علت های نهی این عمل از طرف شارع مقدس این است که عادت به ریا موجب تحاشی و فرار از معاضدت و یاری برادران مسلمان و دیگران است. حاکمیت روح منفعت طلبی باعث می شود که در انسان اندیشه و فکر خدمت به نیازمندان و محتاجان، تحت الشعاع قرار بگیرد و روح بلند و ظریف انسان دوستی او از بین برود. نوع دوستی، کمک به دیگران، دستگیری نیازمندان، همراهی با حاجتمندان حسنه و ملکه اخلاقی است که در معارف

اخلاقی اسلام به آنها توصیه شده است. در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است که فرمودند:

الماشی فی حاجة اءخیه کالساعی بین الصفا و المروة و قاضی حاجته کالمتشحِّط بذمّه فی سبیل اللّه یوم بدر و اُحد [382].

«کسی که یک قدم برای حل مشکل برادرش بردارد، مثل کسی است که بین صفا و مروه سعی می کند و کسی که در قضای حاجت مومن حرکت کند، مانند کسی است که خونش در روز جنگ بدر و احد در راه خدا به زمین ریخته شود».

انسان مومنی که برای برآورده کردن حاجت مومن دیگر حرکت کند، مانند کسی است که در جنگ بدر یا احد به فرماندهی شخص رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله جنگیده و خونش ریخته شده است. و به یقین در صدر اسلام شهیدی پرفضیلت تر از شهدای بدر و احد نداریم. حال اگر کسی رباخوار شد، ممکن است در آغاز همه روح ظریف نوع دوستی او از بین نرود، اما تدریجا روحیه ارزشمند او در نوع دوستی، علاقه به برادران و دستگیری از نیازمندان تحت الشعاع قرار می گیرد و به مرتبه ای می رسد که برای تامین امیال منفعت طلبانه خود به هیچ وجه کمک به دیگران را لحاظ نمی کند. و به همین دلیل است که در معارف دین از رباخواری نهی و مذمت شده است. در روایتی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است که:

مَن اءکل الرّبا مَلَاءَ اللّه بَطنِهِ مِن نَار جهنَّم بِقَدر ما اءکل و اءِن اکتَسَبَ منه مالا لم یقبل اللّه منه شیئا من عَمَلِهِ و لم یَزَل فی لعنة اللّه و الملائکة ما کان عنده قیراطا [383].

«هر کسی که ربا بخورد، به همان اندازه، خداوند شکم او را مالامال از آتش جهنم می کند و اگر به اندازه قیراطی مال ربا نزد فرد باشد، مادامی که این مال ربا نزد اوست، خداوند هیچ کدام از اعمال او را نمی پذیرد و پیوسته لعنت خداوند و ملائکه شامل حال او خواهد بود».

از مجموعه روایات و ادله حرمت ربا، این نکته استفاده می کنیم که: رباخواری به عنوان محاربه و جنگ با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تلقی شده است.

در قرآن کریم آمده است:

فان لم تفعلوا فاءذنوا بحرب من اللّه و رسوله [384].

«پس اگر ترک ربا نکردید آگاه باشید که به جنگ خدا و رسول آن برخاسته اید».

و این چیزی نیست جز همان روح بلند انسانی و هدف غایی خلقت و آفرینش انسان که با آلوده شدن به اینگونه مسائل، تحت تاثیر قرار می گیرد که غرض خلقت چنین انسانی نیست. وجوه و دلایل اقتصادی و فقهی نهی ربا در روایتی به نقل از امام صادق علیه السلام اینگونه ذکر شده است:

لو کان الربا حلالا لترک الناس التجارات و ما یحتاجون الیه [385].

«اگر خداوند ربا را حلال قرار داده بود، مردم کسب و تجارت و نقل و انتقال اموال را رها می کردند».

اصولا در زندگی بشری نیاز به تجارت امری طبیعی است، علاوه بر این که:

فحرّم اللّه عزوجل علی العباد الربا لعلّة فساد الاموال [386].

«خداوند ربا را حرام قرار داد؛ چون موجب فساد در اموال مردم می شود».

در مقابل می بینیم برای تحرک اقتصادی به فعالیتهای جسمانی و کار کشیدن از جسم تاکید فراوانی شده است. از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سوال شد:

اءَی کَسبِ الرَّجلِ اءَطیَب؟ قال: عمل الرجل بیده [387].

« چه کسبی برای انسان پاکیزه تر است؟ فرمودند: آنچه با دسترنج خود به دست آورده است».

یا در روایت دیگری از آن حضرت نقل شده است که فرمودند:

مَن اءَکل مِن کدِّ یده یکون یوم القیامة فی عداد الانبیاء و یاءخذ ثواب الانبیاء [388].

«کسی که از حاصل تلاش و دسترنج خود، زندگی اش را اداره کند، روز قیامت در زمره انبیا محشور می شود و آن ثوابی که خدا به انبیای الهی می دهد به او هم عنایت می کند».

یا در روایت دیگری از پیامبر اکرم ﷺ این چنین وارد شده است:

الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل اللّه [389].

«کسی که برای تامین نیاز خود و خانواده اش تلاش کند، مانند مجاهد فی سبیل اللّه است».

در مقابل، بی کاری، بی عاری و تلاش نکردن، به شدت مورد بغض انبیا و اولیای الهی قرار گرفته است. روایتی از رسول اکرم ﷺ وارد شده است که فرمودند:

ان اللّه یبغض الشّابّ الفارغ [390].

«جوان بی کار مبغوض خداوند است».

ابن عباس در روایتی از رسول اکرم ﷺ آورده است که:

کان رسول اللّه ﷺ اذا نظر الی الرجل فاعجبه، قال: له حِرفة؟ فان قالوا: لا، قال: سقط من عینی [391].

«گاه افرادی خدمت رسول اکر ﷺ می رسیدند؛ وقتی حضرت ایشان را می دیدند مسرور و شاد می شدند و از شغلشان می پرسیدند؛ اگر می گفتند کاری ندارند، حضرت می فرمودند: از چشم من افتادند».

مرحوم کلینی روایتی را نقل می کند که شخصی حضور امام صادق علیه السلام آمد و گفت: «همسایه خوبی پیدا کرده ایم؛ مرتب نماز می خواند، روزه می گیرد و خیلی آدم خوبی است. حضرت پرسیدند: چه کسی زندگی او را تامین می کند؟ گفت: برادرش. امام علیه السلام فرمودند: برادرش از او عابدتر است؛ برای این که همه زندگی اش را به عبادت می گذراند» [392].

پس معلوم می شود عبادت فقط این نیست که انسان نماز، روزه و اعمال مشخص شده دین را انجام بدهد، نفس کسب، تجارت، زحمت و تحصیل درآمد هم از دیدگاه شرع مقدس، نوعی عبادت تلقی شده است. امام صادق علیه السلام در مقابل آن ذکسانی که ترک کار و تلاش و فعالیت می کنند و زندگی خود را با رباخواری و به اصطلاح با چرخش سرمایه اداره می کنند، به شدت ایستاده و عمل آنها را مذمت فرموده اند. در روایتی از آن حضرت وارد شده است که می فرمایند:

دِرهَم رِبَا اءَعظَمُ عنداللّه مِن سَبعِینَ زَنیَّة کلَّها بِذَاتِ محرم فی بیت اللّه الحرام [393].

«گناه یک درهم رباخواری نزد پروردگار از هفتاد مرتبه زنای با محرم در خانه خدا بالاتر است».

2 - غش در معامله

از دیگر مصادیق درآمدهای نامشروع که از نظر فقهی و اخلاقی مورد نهی قرار گرفته، غش در معامله است. در روایتی از رسول اکرم ﷺ وارد شده است:

اءَلا و مَن غشّنا فلیس منّا قالها ثلاث مرّات و مَن غشّ اءَخاه المسلم نزع اللّه برکة رزقه و اءَفسد علیه معیشته و وَکلَه الی نفسه [394].

«کسی که در معاملاتش، غش کند از زمره مسلمین محسوب نخواهد شد. حضرت این جمله را سه بار تکرار کردند. کسی که با برادر مسلمانش غش در معامله کند، خداوند برکت را از مال او برمی دارد؛ اگرچه با این عمل، درآمد بسیاری تحصیل کند زندگی را بر او سخت می کند و علاوه بر این، او را در زندگی به حال خود واگذار می کند».

چه بسا افرادی که در معاملات این روش را پیشه کرده اند، اما در قنوت نماز می گویند: اللّهم لا تکلنا الی انفسنا طرفة عین ابدا خدایا! ما را یک لحظه به خودمان وامگذار؛ در حالی که این رها کردن انسان، اثر وضعی اعمال خود اوست. در روایتی از رسول اکرم ﷺ وارد شده است:

من غش مسلما فی شراء اءو بیع فلیس منا و یحشر یوم القیامة مع الیهود لانهم اءغش الخلق للمسلمین [395].

«کسی که در خرید و فروش با مسلمانی، غش در معامله داشته باشد از زمره مسلمین خارج شده، روز قیامت با قوم یهود محشور خواهد شد؛ زیرا از میان همه اقوام و فرق، یهود بیش از همه به مسلمانان غش و خیانت کردند».

خیانت به مسلمانان، خصوصیت قوم یهود است و اگر انسان مسلمانی متصف به این خصیصه اخلاقی شود، در قیامت با آن قومی که این ویژگی در انحصار

آنها بوده محشور خواهد شد. بنابراین از مصادیق و درآمدهای ممنوع، خیانت در معامله با برادر مسلمان است که در شرع مقدس به هیچ وجه جایز نیست.

3 - رشوه

یکی دیگر از مصادیق ممنوع و ناروا، رشا و ارتشا است؛ یعنی رشوه دادن و گرفتن. در تفسیر آیه شریفه: اءکّالون للسُّحت [396] روایتی از امام هشتم اباالحسن الرضا علیه السلام وارد شده است که ایشان از امیرالمومنین علیه السلام نقل کرده اند که حضرت درباره کسانی که حرام خواری می کنند، فرمودند:

هو الرجل یقضی لاخیه الحاجة ثمّ یقبل هدیته [397].

«انسان نیازمند و گرفتار دست به سوی برادر مسلمانش دراز می کند که مشکلش حل شود؛ و او در قبال قضای حاجت برادر مومن خود، مطالبه اجر و مزد می کند».

اسم این عمل رشوه است که از نظر اخلاقی مذموم است و از نظر فقهی مورد اشکال است. در روایتی از امام صادق علی علیه السلام وارد شده است:

من اءکَلَ السُّحت الرشوة فی الحکم [398].

«رشوه گرفتن در دادرسی از مصادیق حرام خواری است».

یکی دیگر از مصادیق حرام خواری، رشوه گرفتن در امر قضا است که واقعا از مواردی است که در روایات با لحن تندی از آن یاد شده است. از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمودند:

لعن اللّه الرّاشی و المرتشی و من بینهما یمشی [399].

«کسی که رشوه می دهد یا میگیرد و هم آن که در این بین، دلالی می کند، همه به لعنت الهی مبتلا و از رحمت او دور هستند».

بنابراین، هر چیزی که روح ظریف و بلند انسانی را از نظر اخلاقی تحت تاثیر قرار داده، از اوج عظمت روحی ساقط کند منع شده است؛ هرچند از زاویه فقهی گاهی منتهی به حرمت شده و گاهی در مرتبه کراهت می ماند.

4 - دزدی

ما شاید کمتر حق الناسی داشته باشیم که برای آن، حد معین شده باشد. معمولا حدود الهی در باب لواط، زنا، شرب خمر و امثال آن است، ولی سرقت و دزدی از حقوقی است که خداوند برایش حد معین کرده است. در قرآن آمده است:

و السارق و السارقة فاقطعوا اءیدیهما [400].

«دست مرد و زن سارق را ببرید».

در روایتی از امام محمد باقر علیه‌السلام آمده است که:

لا یسرق السارق و هو مؤمن [401].

«اصلا نمی شود کسی دزدی کند و در همان حال مومن هم باشد».

آن کسی که اموال دیگران را سرقت می کند، در حقیقت ایمانش را از دست داده است. غصب و غارت اموال دیگران، همه از مصادیق درآمدهای نامشروع است.

5 - احتکار

از مصادیقی که به خصوص در این روزگار آن هم از دیدگاه اخلاقی باید مورد توجه قرار گیرد، مساله احتکار است. در روایتی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است که فرمودند:

لان یلقی اللّه العبد سارقا اءحب من اءن یلقاه اللّه و قد احتکر الطعام اءربعین یوما [402].

«اگر خدا بنده ای را در حال دزدی ببیند خوش تر دارم تا او را در حال احتکار طعام ببیند آن هم در چهل روز».

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که از جبرئیل علیه السلام نقل می کند:

اطَّلَعتُ فی النَّار فرَاءَیتُ وادِیا فی جهنَّم یُغلَی فقُلت یا مالک لمَن هذا فقال لثلاثة المُحتَکِرینَ و المُدمِنینَ الخَمر و القوّادین [403].

«من بر جهنم مشرف شدم؛ سرزمینی را دیدم که در غلیان و جوشش است. پرسیدم: این وادی، جایگاه چه کسانی است؟ گفت: خداوند این جایگاه را برای سه گروه خلق کرده است: یک گروه، کسانی که نیازمندی های مردم را احتکار و پنهان می کنند؛ گروه دیگر کسانی که دایم الخمر هستند؛ و گروه سوم افرادی که به حرام بین زن و مرد ارتباط برقرار می کنند».

صرف نظر از جهات فقهی و آثار سویی که موجب فلج شدن چرخ اقتصادی اجتماع می شود، این یک حرکت زشت اخلاقی است که انسان فقط خود را می بیند و غریزه نفسانی پول پرستی خود را با احتکار نیازمندی مردم اشباع؛ و دیگران را در عین نیاز و حاجت رها کند. بنابراین، برای جلوگیری از این حرکت، در فقه قواعدی داریم.

در روایات وارد شده که مکروه است که افراد بیرون از شهر به استقبال کاروان ها بروند؛ تا زودتر از قیمت جنس ها مطلع شده ارزان بخرند و سپس وارد شهر کرده، به علت نیاز مردم، آن متاع را به بهای گرانتری بفروشند. [404] خلاصه ما در باب کسب و تجارت، از این موارد استحباب و کراهت فراوان داریم.

در روایات داریم که امام صادق علیه السلام هزار دینار به عنوان سرمایه به یکی از عوامل خود به نام مصادف داده بودند که تجارت کند. این شخص می گوید: ما

متاعی خریدیم و به مصر رفتیم. در آن جا این جنس خیلی مرغوب و نایاب بود. هم قسم شدیم که این جنس را به دو برابر قیمت خرید بفروشیم. بعد از بازگشت از مصر دو کیسه به حضور امام علیه‌السلام تقدیم کردم و گفتم: هزار دینار اصل سرمایه و هزار دینار سود آن است. حضرت فرمودند: چگونه شما این درآمد را به دست آوردید؟ وقتی ماجرا را برای حضرت توضیح دادم؛ امام علیه‌السلام فرمودند: من این پول را نمی خواهم و به این پول دست نمی زنم و سپس فرمودند:

یا مصادف مجالدة السیوف اءهون من طلب الحلال [405].

«ای مصادف! جنگیدن با شمشیر، آسان تر از تحصیل درآمد حلال است».

لذا در باب احتکار داریم که اگر متاع احتکار شده، مورد نیاز مردم باشد، شخص را ملزم به فروش می کنند. این حساسیت در عهد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عمدتا روی طعام، قوت و غذای مردم بوده است.

8 - حق شکم

و اما حَقُّ بَطنِک فَاءن لا تجعله وِعاء لِقَلیل مِنَ الحرام و لا لِکثیر و اءَن تقتَصِدُ له فی الحَلال و لا تُخرجه من حدِّ التَّقویةِ الی حدِّ التَّهوینِ و ذَهاب المُرُوَّة و ضبطُهُ اذا همَّ بالجوع والظَّمَاءِ فانَّ الشِّبَع المنتهی بصاحبهِ الی التخم مکسلة و مثبطة و مقطعة عن کل برّ و کَرَم و اءَنَّ الرَّیَّ المنتهی بصاحبه الی السُّکرِ مسخفة و مَجهَلَة و مذهبة للمُرُوَّة.

«اَما حَق شکم این است که حتی به اندازه کم هم آن را ظرف حرام قرار ندهی و نسبت به حلال هم میانه رو باشی و از حد تقویت جسم، به مرحله پرخوری و خلاف مروت تجاوز نکنی؛ و به هنگام گرسنگی و تشنگی مراقب باشی که پرخوری و سیری فراوان موجب کسالت، تنبلی، ضعف، سستی و دور ماندن از همه خیرات و خوبی هاست و افراط در نوشیدن هم موجب مستی و خروج از اعتدال و جهالت و بی مروتی است».

همان گونه که واضح است خلقت این عضو صرفا برای تقویت و تغذیه سایر اعضای بدن و دوان زندگی بشر است؛ و کیفیت خلقت انسان به گونه ای است که نه تنها باید به تامین این نیاز و خواسته اهتمام ورزد، بلکه مجاز است که از خوردن و آشامیدن هم لذت ببرد.

یا ایها الَّذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم و اشکروا للّه ان کنتم ایاه تعبدون [406].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از نعمت های پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم بخورید و شکر خدا را به جا آورید؛ اگر او را پرستش می کنید».

خوردن و آشامیدن شرایطی را می طلبد که با رعایت آن شرایط، حقوق این عضو نیز رعایت می شود.

در نخستین سخن، امام علیه‌السلام می فرمایند: به هیچ وجه شکم را محل حرام الهی قرار ندهید. در خوردنی ها و آشامیدنی ها چیزهایی است که مستقیما نهی الهی قرار گرفته و ممنوع شده است؛ و چیزهایی هست که با واسطه و بالعرض ممنوع است. آنچه که به طور عام هر نوع استفاده از آن غیرمجاز و حرام است، دست درازی به اموال و حقوق دیگران است؛ مثل دزدی کردن، غش در معامله، رشوه گرفتن، اجرت و حقوق گرفتن و کار مطلوب انجام ندادن. این عناوین فی نفسه حرام و غیرمشروع است و با حاصل این درآمدها هر نوع خوردنی و آشامیدنی تهیه و وارد معده شود، به حق بطن خیانت شده و این عضو در قیامت مدعی انسان خواهد بود. همچنین اگر به مال انسان، حقوق و مالیات شرعیه مثل خمس و زکات تعلق گرفته باشد و انسان این حقوق را ادا نکرده باشد، این مال و ثروت مخلوط به مال غیر است و به یقین تصرف در این مال تصرف در مال غیر بوده و خرید هر نوع خوراکی و پر کردن شکم با آن مال، مصداق پر کردن شکم با مال حرام است؛ و طبعا تجاوز به حق بطن، ممنوع است.

اما چیزهایی هم هست که به طور خاص مورد نهی قرار گرفته است؛ مثلا در میان حیوانات انواعی هستند که در اصطلاح به آنها حرام گوشت می گویند؛ پروا و پرهیز از خوردن گوشت این حیوانات واجب است. همچنین خوردن حیوانات حلال گوشت هم مشروط به شرایطی است که در کیفیت کشتار آنها باید رعایت شود و در غیر این صورت مصداق حرام خواری و رعایت نکردن حق بطن است.

در آشامیدنی ها؛ مثل مسکرات، خمر و شراب نیز چنین است؛ چرا که همه از مصادیق حرام است.

اسراف و پیامدهای ناگوار

در ابتدای سخن، امام علیه‌السلام می فرمایند رعایت حق بطن به این است که: لا تجعله وعاء لقلیل من الحرام و لا لکثیر اولا این جایگاه، مطهر و پاکیزه باقی بماند و از مال حرام و نامشروع پر نشود و بعد می فرمایند: و اءن تقتصد له فی الحلال ثانیا در خوردن حلال نیز باید اعتدال و میانه روی رعایت شود. همان گونه که در «حق دست» به تفصیل بیان شده این توصیه به اعتدال، در همه موازین آیین مقدس اسلام، به عنوان یک اصل زیربنایی به آن توجه کامل شده است. قرآن نیز در این باب صریحا می فرماید:

یا بَنی آدم خُذوا زِینَتِکُم عندَ کُلِّ مسجد و کُلوا و اشرَبوا و لا تَسرِفوا انَّه لا یُحبُّ المسرفین [407].

«ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد، با خود بردارید؛ و از نعمت های الهی بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست ندارد».

در خوردن و آشامیدن آزادید؛ اما مجاز به افراط و اسراف نیستید. بنابر فرمایش امام علیه‌السلام علت مذموم بودن پرخوری و سیر خوردن، این است که پرخوری موجب کسالت در جسم و تنبلی در فکر و اندیشه می شود؛ و از این دو یک اثر وضعی دیگر به وجود می آید و آن بریدن علاقه انسان نسبت به همه خوبی هاست. از طرفی چون انسان در تمایلات خود گرایش به افراط دارد، به بیانهای گوناگونی از افراط در خوردن نهی شده است.

در روایتی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است که می فرمایند:

لا تمیتوا القلوب بکثرة الطَّعام و الشَّراب، فان القلوب تموت کالزّروع اذا کَثُرَ علیها الماء [408].

«قلب ها را با زیادی خوردن و آشامیدن نمیرانید که همانند کشت وکار با زیادی آبیاری از بین می روند».

دل انسان مثل نهالی است که اگر بیش از حد نیاز آبیاری شود، ریشه اش می پوسد و از بین می رود؛ بنابراین اگر بیش از حد نیاز خوراکی و آشامیدنی وارد معده شود، موجب مردن دل انسان می شود.

در سخن دیگری از رسول اکرم ﷺ آمده است:

ان اءبغض الناس الی اللّه تعالی المُتَّخمون الملاءی و ما ترک عبد اءکلة فیشتهیها الا کانت له درجة فی الجنّة [409].

«مبغوض ترین افراد نزد خدا کسانی اند که شکم خود را با انواع خوردنی ها در حد افراط پر کرده اند؛ و اگر انسان خوردن لقمه ای را که بسیار هم مورد اشتها و علاقه اوست، ترک کند در قبال این کار خداوند یک درجه و مقام در بهشت به او می دهد».

گرچه بسیاری از تندرویها، افراط کاری ها و عدم اعتدال در رفتار و اعمال، آثار دنیوی در همین عالم دارد، ولی در عین حال چون جایگاه هر فرد در آخرت انعکاس رفتار او در این دنیاست، یک سلسله از اعمال ما به خوبی در آن دنیا جلوه می کند. در روایتی نقل شده که رسول اکرم ﷺ فرموده اند:

فان اءطول الناس جوعا یوم القیامة اکثرهم شِبَعا فی الدنیا [410].

«طولانی ترین ساعات، روزها و سنوات گرسنگی انسان در صحنه قیامت، برای کسانی است که بیشترین ساعات و ایام روزگار دنیای خود را با سیری به سر برده اند».

روز قیامت، یک روز بسیار طولانی است. در آن صحنه، حالات و عوارضی بر انسان وارد می شود که انعکاس همان رفتار دنیوی اوست. از طرفی اساسا

انسان برای خوردن و آشامیدن خلق نشده است؛ غرض از خلقت، پرواز روح انسانی است و پرخوری مانع این پرواز است. اگر انسان همه مقتضیات و ابزار پرواز روح را فراهم کند، ولی پر و بال او با مانعی بسته شود، قدرت پرواز از او سلب شده، سد راه کمال او خواهد گردید. در لسان اهل بیت علیهم‌السلام پرخوری به عنوان مانع تعالی و پرواز روح ذکر شده است.

از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که فرمودند:

لا یدخل ملکوت السماوات مَن ملاء بطنه [411].

«کسی که شکم خود را پر می کند قدرت سیر در ملکوت را ندارد».

از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

انّ البطن لیطغی من اءکله و اءَقرب ما یکون العبد من اللّه عز و جل اذا خف بطنه و اءَبغض ما یکون العبد الی اللّه عزَّ وَ جَلّ اذا امتلاء بطنه [412].

«چیزی که انسان را به خدا نزدیک می کند، سبک بودن شکم است. هرگاه شکم مالامال و پر باشد، مبغوض الهی است و قوه و توان تقرب به خدا از او سلب می شود».

از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که فرمودند:

اذا شبع البطن طغی [413].

«سیر بودن انسان موجب طغیان او می شود».

یک مصداق آن هم در قرآن آمده که:

کلا ان الانسان لیطغی # اءَن رءاه استغنی [414].

«چنین نیست که شما می پندارید به یقین انسان طغیان می کند، از این که خود را بی نیاز ببیند».

آثار سوء پرخوری

احساس بی نیازی انسان از نعمت های الهی، موجب طغیان او می شود. انسانی که سیر می خورد، خود را نسبت به نعمت های الهی بی نیاز می بیند.

از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که فرمودند:

ما من شی ء اءَبغض الی اللّه عزَّ وَ جَلّ من بطن مملوء [415].

«هیچ چیز نزد خداوند مبغوض تر از شکم پر نیست».

شاهد دیگر عبارت جالبی است که در وصایای لقمان به فرزندش آمده است، لقمان به فرزندش می گوید:

یا بُنَیّ اذا امتَلَاءَتِ المِعدَةُ، نَامَتِ الفِکرَةُ و خَرِسَت الحکمةُ و قعدت الاعضاء عن العبادة [416].

«فرزندم! اگر معده، سرشار و پر باشد، نیروی اندیشه انسان به خواب می رود و قدرت تفکر کند، و اعضای بدن نسبت به عبادت ناتوان می شوند».

دلیل این مساله نیز روشن است؛ چون عبادت و راز و نیاز به درگاه الهی انگیزه می خواهد و انگیزه نیز در سایه فکر ایجاد می شود، وقتی که در اثر پرخوری اندیشه و فکر سلب شد، طبعا رغبت به عبادت ضعیف شده و از بین می رود بنابراین در حدیثی از رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است که:

اءَبغضکم الی اللّه تعالی کل نؤ وم و اءَکول و شروب [417].

«مبغوض ترین افراد نزد خدا کسی است که فراوان می خوابد، زیاد می خورد و بسیار می آشامد».

به این دلیل که افراط در خوابیدن، خوردن و آشامیدن انسان را از حرکت به سوی غرض نهایی آفرینش بازمی دارد. حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام در نامه معروف خود به عثمان بن حنیف می فرمایند:

اءَاءَقنَعُ مِن نَفسی بِاءَن یُقال هذا امیرالمومنین و لا اءشارکهم فی مَکارِهِ الـدَّهر اءو اءکون اءُسوة لهم فی جَشوبة العـیش فَمـا خُلقـت لیشـغلنی اءَکـل الطَّیِّبـات کالبهیمة المربوطة همُّها عَلفها اءو المُرسلة شغلها تَکتَرِشُ من اءعلافها و تَلهو عمَّا یُراد بها [418].

«عثمان! من و تو و همه انسان ها برای این خلق نشده ایم که خوردن طیبات و خوبی های نعم الهی، ما را به خود مشغول کند. ما با حیوانی که در آغل بسـته شده و همه همتش صرف علف خوری و تغذیه شکم است، تفاوت داریم. مـا بـا حیوانی که به چرا می رود و همه همت و تلاشش یـافتن آذوقـه اسـت تفـاوت داریم. شکم از علف پر می کند و نسبت به آنچه که بعدا به سرش می آید غافـل است».

ما نباید از آنچه که غرض غایی و نهایی آفرینش است غفلت کنـیم. لـذا در تعبیر بسیار لطیفی از امام صادق علیه‌السلام وارد شده است که:

لیس لابن آدم بدَّ مِن اءَکله یقیم بها صلبَهُ فاذا اءکل اءَاحدکم طعامـا فلیجعـل ثلث بطنهِ للطعام و ثلث بطنه للشراب و ثلث بطنـه للـنفس و لا تسـمَّنوا تسـمُّنَ الخنازیر للذِّبح [419].

«انسان چاره ای جز خوردن غذا ندارد تا این که بـاقی بمانـد. پـس هرگـاه انسان غذا می خورد باید یک سوم شکم را برای خوردن، یک سوم آن را بـرای نوشیدن و یک سوم دیگر را برای تنفس قرار دهد. پس انسان خیـال نکنـد کـه مثل خوک باید برای پرواربندی، پرخوری کند».

در سخن دیگری از امام صادق علیه‌السلام آمده است که:

و لیس شی ء اءضرّ لقلب المومن مِن کثرة الاکل و هـی مورثـة شـیئین: قـوة القلب و هیجان الشهوُ و الجوع اءدام للمومن و غـذاء الـروح، و طعـام القلـب و صحة البدن [420].

برای دل مومن هیچ چیزی خطرناکتر از پرخوری نیست؛ زیرا ایـن پرخـوری چند اثر از خود به جای می گذارد:

اثر اول آنکه موجب قساوت و سنگدلی می شود و مصداق سخن امام سـجاد علیه‌السلام است که فرمودند: مقطعةَ عن کلّ برّ و کَرَم ارتباط انسان را با همه خیـرات، خوبی ها و کرامت های اخلاقی قطع می کند. انسانی که همتش پر کـردن شـکم بوده و فکر و اندیشه اش معطوف به لذایذ خوراکی عالم باشـد، دیگـر بـه فکـر زیبایی های اخلاقی و ارزشهای کرامت نفس نخواهد بود.

اثر دیگر این است که شهوات نهفته درونه انسان را تهییج می کند. معمـولا در گذشته؛ به کسانی که درآغاز تحصیل بوده، تـوان ازدواج نداشـتند، توصـیه مـی کردند برای این که جلو طغیان غریزه شهوت گرفته شود، زیاد روزه بگیرید؛ زیرا اثر مستقیم خالی بودن شکم این است که تهییج و تحریک شهوانی متوقـف مـی شود. به همین دلیل امام صادق علیه‌السلام در ادامه سخن می فرمایند: گرسنگی بهترین خورش مومن، غذای روح، طعام قلب و موجب صحت و سلامت بدن او اسـت؛ که ان شاء اللّه در حقوق عبادات در حق صوم این مطلب به طور مفصل خواهـد آمد.

در کلام رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز آمده است:

صوموا تصحّوا [421].

«روزه بگیرید تا سالم و تندرست بمانید».

اساسا نه در تخصص ما است که درباره مسائل طبی و پزشکی صحبت کنیم و نه گفتار ما در رساله حقوق امام سجاد علیه السلام ارتباطی به مسائل طبی و پزشکی دارد اما در روایتی از امام صادق علیه السلام در آثار جسمانی پرخوری آمده است که:

کل داء من التخمة ما خلا الحمی فانها تَرِدُ ورودا [422].

«همه مرضها از پرخوری سرچشمه می گیرد، غیر از تب که علت دیگری دارد».

در کلام دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است:

الاکل علی الشبع یورث البرص [423].

«خوردن در حال سیری، موجب مرض برص در انسان می شود».

همه دردهایی که جسم انسان، گرفتار و مبتلای آن می شود، ناشی از پرخوری است. داستانی هم در صدر اسلام به این مضمون نقل شده است که طبیبی در مدینه ساکن شد و دید که عموما کسی به او مراجعه نمی کند. محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شکوه کرد. حضرت در پاسخ او فرمودند: این مردم به توصیه آیین من، از افراط در اکل و شرب پرهیز می کنند؛ در نتیجه ابتلای آنها به انواع کسالت ها کمتر است. [424]

پر نکردن شکم، دیر خوردن و حتی تحمل گرسنگی، به عنوان یک فضیلت مورد توصیه قرار گرفته است. در سخنی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است که:

جاهدوا انفسکم بالجوع و العطش، فان الاجر فی ذلک کاجر المجاهد فی سبیل اللّه [425].

«با گرسنگی و تشنگی به جهاد و پیکار با نفس بروید؛ زیرا اجر آن مانند کسی است که در میدان جنگ مجاهده می کند».

البته سابقه این نکته در معارف دین، واضح و روشن است؛ در یکی از غزوات افرادی که به جنگ و جهاد و میدان رزم با کفار رفته بودند. وقتی بازگشتند، پیغمبر ﷺ خطاب به آنها فرمودند:

مرحبا بقوم قَضَوُا الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر فقیل یا رسول اللّه! و ما الجهادالاکبر؟ قال: جهاد النفس [426].

«آفرین باد بر شما! که جهاد اصغر را به جای آوردید، ولی بدانید که جهاد اکبر هنوز بر عهده شما باقی است. سوال کردند: یا رسول اللّه ﷺ جهاد اکبر چیست؟ حضرت فرمودند: جهاد با نفس».

در تمایلات نفسانی انسان چه چیزی بالاتر از علقه خوردن و آشامیدن که انسان را به وادی پرخطر هلاکت می کشاند!

انسان تصور نکند که مانند بعضی از حیوانات باید توانش را در خوردن به کار ببندد که این موجب خسران و ضررهای جسمانی است که علاوه بر ضررهای جسمانی که در تعبیر امام سجاد علیه‌السلام در آغاز سخن اشاره شد، از نظر روحی نیز عوارضی بر آن مترتب است که در این باره تصریح شده که:

مکسلة و مثبطة و مقطعة عن کل برّ [427].

«پرخوری موجب کسالت، تنبلی، سستی و دور ماندن از خوبی هاست».

علاوه بر این، موجب تنبلی و سستی در فراگیری علم و دانش است و همانگونه که در روایت قبل نیز ذکر شد فرمودند:

و انی وضعت العلم و الحکمة فی الجوع، و الناس یطلبون فی الشبع فمتی یجدون [428].

«همانا علم، حکمت و اندیشه را در گرسنگی و کم خوری قرار دادم، و مردم با شکم پر آن را طلب می کنند، پس چگونه آن را می یابند؟».

اصلا خداوند متعال علم و دانش را حاصل گرسنگی و سیر نخوردن قرار داده است. بنابراین اصل است که ائمه علیهم‌السلام در سخنان مختلفی کـه بـرای تشـویق و ترغیب انسان است می فرمایند:

اَفضل الناس مَن قَلَّ مطعمه [429].

«برترین مردم، کم غذاترین ایشان است».

فضیلتی که برای انسان های کم خوراک قرار داده شده، گرچه ممکـن اسـت برای این باشد که نفس کم خوراکی یک برتری است، امـا طریقـی اسـت بـرای رسیدن و تحصیل فضیلت ارزشمند دیگر.

از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که فرمودند:

سید الاعمال الجوع [430].

«بهترین عملها گرسنه نگه داشتن شکم است».

و نیز فرموده اند:

و قِلَّة الطعام هی العبادة [431].

«کم خوراکی عبادت است».

در این سخنان به یک محرومیت توصیه شده است. توصیه به این محرومیـت نمی تواند بدون توجیه و آثار ارزشمند باشد؛ چرا که نه هیچ انسانی حاضر است خود را از یک نعمت نقد محروم کند و نه هیچ عاقلی به این محرومیـت توصـیه می کند.

انسان باید نفس خود را به کم خوری عادت داده، آن را تربیت کند؛ و اگر به این مطلب توجه کند که برای خـوردن و آشـامیدن آفریـده نشـده، بسـیاری از امتیازات انسانی را شامل حال خودش میکند؛ چرا که موازین آفـرینش هـم در گرو کم خوردن قرار دارد. با این که فقط بخشی از این روایت مورد نظـر اسـت،

اما به خاطر ارزش والای آن، ما همه آن را نقل می کنیم تا ان شاء اللّه بیشتر مورد استفاده قرار گیرد.

مرحوم صدوق در «جامع الاخبار» از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمودند:

قال اللّه تعالی: انّی وضعت خمسة اشیاء فی خمسة، والناس یطلبون فی خمسة اخری، فمتی یجدون؟ انّی وضعت العز فی طاعتی، و الناس یطلبون فی ابواب السلاطین فمتی یجدون؟ و انّی وضعت العلم و الحکمة فی الجوع، و الناس یطلبون فی الشبع فمتی یجدون؟ و انّی وضعت الراحة فی الاخرة، و الناس یطلبون فی الدنیا فمتی یجدون؟ و انّی وضعت الغنی فی القناعة، والناس یطلبون فی المال فمتی یجدون؟ و انّی وضعت رضای فی مخالفة الهوی، و الناس یطلبون فی موافقة الهوی فمتی یجدون؟ [(432)].

«خداوند متعال می فرماید: پنج چیز را در گرو پنج چیز دیگر قرار دادم و مردم در پنج جای دیگر دنبال آن می گردند. پس چگونه آن را می یابند؟ همانا عزت و بزرگواری را در اطاعت از خود قرار دادم و مردم آن را در نزد سلاطین و قدرتها طلب می کنند، پس چگونه آن را می یابند؟ و همانا علم، حکمت و اندیشه را در گرسنگی و کم خوری قرار دادم، و مردم با شکم پر آن را طلب می کنند، پس چگونه آن را می یابند؟ و همانا آسایش و آرامش ابدی را در آخرت قرار دادم، و مردم در دنیا آن را طلب می کنند، پس چگونه آن را می یابند؟ و همانا ثروتمندی را در گرو قناعت قرار دادم، و مردم آن را در جمع آوری مال طلب می کنند، پس چگونه آن را می یابند؟ همانا رضای خود را در مخالفت با تمایلات نفسانی قرار دادم، و مردم رضای مرا در موافقت با هوی و هوس طلب می کنند، پس چگونه آن را می یابند؟».

همین مفهوم در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نیز نقل شده که حضرت فرمودند:

من اءراد عزا بلا عشیرة، و غنی بلا مال، و هیبه بلا سلطان، فلینتقل من ذل معصیة اللّه الی عزّ طاعته [433].

«کسی که عزت و بزرگواری را بدون خویشاوند، غنا و ثروت را بدون مال دنیا و هیبت و قدرت را بدون وابستگی به سلطان بداند، همانا از ذلت معصیت خداوند به عزت اطاعت خداوند روی می آورد».

امساک اساسی ترین راه درمان

براساس فرمایش صریح معصومین علیهم‌السلام افراط در خوردن و آشامیدن، عوارض مذموم و ناپسندی در جسم و روح انسان به جای می گذارد. در مورد عوارض جسمانی در روایات مواردی ذکر شده است که به بخشی از آن اشاره شد.

در روایت دیگری وارد شده است که امیرالمومنین علیه‌السلام فرمودند:

المعدة بیت الداء و الحمیّة راءس الدّوا [434].

«معده، منشا همه کسالت ها و عوارض جسمانی بشر است و پرهیز از خوردن یکی از اساسی ترین راه های درمان امراض و کسالت هاست».

در روایتی دیگر از امام هشتم علیه‌السلام وارد شده که فرمودند:

لیس من دواء الا و هو یهیج داء و لیس شی ء فی البدن انفع من امساک الید الا عمّا یحتاج الیه [435].

«هر دوایی باعث پیدایش کسالت و مرض دیگری می شود و مفیدترین چیز برای بدن دست کشیدن از همه غذاهاست مگر آنچه به آن احتیاج است».

بنابراین بهترین دارو برای انسان خودداری از خوردن چیزهایی است که نیاز به آن ندارد. در کلمات اهل بیت علیهم‌السلام پرهیز و امساک از اساسی ترین راه های

درمان ذکر شده؛ و در حقیقت فقط به قدر احتیاج و ضرورت به خوردن و آشامیدن توصیه شده است. از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمودند:

لیس لابن آدم بدّ من اءکلِه یُقیم بها صُلبة فاذا اءکل اءحدکم طعاما فلیجعل ثلث بَطنه للطّعام و ثلث بطنه للشراب و ثلث بطنه للنفس و لا تسمّوا تسمن الخنازیر للذبح [436].

«انسان چاره ای جز خوردن غذا ندارد تا این که باقی بماند. پس هرگاه انسان غذا می خورد باید یک سوم شکم را برای خوردن، یک سوم آن را برای نوشیدن و یک سوم دیگر را برای تنفس قرار دهد. پس انسان خیال نکند که مثل خوک باید برای پرواربندی پرخوری کند».

این که در کلمات اهل بیت علیهم‌السلام به افراط نکردن در خوردن و آشامیدن توصیه می شود و یا در بعضی عبارات برای گرسنه بودن فضیلت قائل شده اند، تحقیقا نتایج و فوایدی بر این محرومیت مترتب است که لذتش از خوردن و آشامیدن بیشتر خواهد بود. اصلا اگر انسان توجه کند که برای چه آفریده شده و جنبه حیوانی او برای کمال آن حیثیت روحانی و ملکوتی است؛ و خود را فراتر از این ببیند که اسیر تمایلات و تمنیات و از جمله غریزه غذاخواهی شود، یقینا به این توصیه ها توجه خواهد کرد. در سخن قابل توجهی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می بینیم که می فرمایند:

امّتی علی ثلاث اءصناف: صنف یشبهون بالانبیاء و صنف یشبهون بالملائکة، و صنف یشبهون بالبهائم، فامّا الَّذین یشبهون بالانبیاء فهمَّتهم الصّلاة و الزّکاة، و امّا الَّذین یشبهون بالملائکة فهمّتهم التسبیح و التهلیل و التکبیر، و امّا الَّذین یشبهون بالبهائم فهمّتهم الاءکل و الشرب و النّوم [437].

در میان امت من سه طایفه یافت می شود: عده ای رفتار و عملشان شبیه بـه رسل و انبیای الهی است؛ عده ای شبیه به ملائکه اند؛ و عده ای هم مشابهت تام و تمام با چهارپایان دارنـد. امـا آن گروهـی کـه شـبیه بـه انبیـا هسـتند، همـه اهتمامشان در زندگی نماز خواندن و ادای حقوق واجب الهی اعم از حقوق مالی و غیرمالی است؛ چون سیره و روش انبیا بر این دو اصل استوار اسـت: از یـک طرف پیوند با ذات ذوالجلال الهی و از یک طرف پیوند با مردم. اما آن دسته ای که شبیه به ملائکه اند، اهتمامشان در زندگی ذکر و یاد خدا است و لب هایشـان به ذکر لا اله الا اللّه، سبحان اللّه، و اللّه اکبر مترنم است؛ و عده ای کـه شـباهت بسیاری با حیوانات و بهـایم دارنـد؛ همـه تـلاش ایشـان در زنـدگی خـوردن، آشامیدن و خوابیدن است.

طبیعی است که انسان هرچه وجه شباهتش با هر گـروه، فـرد یـا طایفـه ای بیشتر باشد، نسبتش با آن فـرد و طایفـه قـوی تـر خواهـد بـود. در روایتـی از امیرالمومنین علیه‌السلام وارد شده است:

مَن تَشَبَّهَ بقوم عدّ منهم [438].

«اگر کسی خود را به قومی شبیه کند، از آن قوم به حساب می آید».

این یک اثر روانی هم دارد کـه اگـر کسـی در زنـدگی راه و روش خـود را مطابق راه و روش خوبان قرار بدهد، کم کـم ملکـات صـالحان و خوبـان در او قوت پیدا می کند. به انسان توصیه شده است که از پرخوری و افراط در خوردن و آشامیدن پرهیز کند و وجهه همتش در زندگی فراتـر از خـوردن و آشـامیدن باشد. اگر قرار است از صالحان، خوبان و بندگان برگزیده خدا باشد، بایـد راه و رسمش را هم مطابق با مشی آنها قرار بدهد.

ویژگیهای شیعیان امیرالمومنین علیه‌السلام

امام صادق علیه‌السلام نقل فرمودند:

ان قوما استقبلوا علیّا علیه‌السلام فسلموا علیه، و قالوا: نحن شیعتکم یا امیرالمومنین، فقال: ما لی لا اءری علیکم سیماء الشیعة، قالوا: و ما سیماء الشیعة یا اءمیرالمومنین، فقال: صُفرُ الوجوه من السَّهَر، عُمشُ العیون من البکاء، خُمصُ البطون، ذُبلُ الشِّفاهِ، حُدبُ الظهور من القیام [439].

«عده ای برای دیدار امیرالمومنین علیه‌السلام به خانه آن حضرت رفتند. بعد از عرض سلام برای معرفی خود گفتند که ما از شیعیان شما هستیم. حضرت فرمودند: پس چرا من سیمای شیعه را در چهره شما نمی بینم؟ سیمای شیعیان باید گواه اعتقادشان باشد؛ چرا در چهره شما چنین گواهی بر عقیده تان دیده نمی شود؟ عرض کردند: مگر سیمای شیعیان چگونه باید باشد؟ حضرت فرمودند: شیعیان ما کسانی اند که رنگ چهره آنها از فرط بی خوابی به زردی گرائیده است. چشمانشان از فرط گریه و راز و نیاز شبانه به درگاه خدا، کم نور شده است. شکم های آنها از شدت گرسنگی به پشت چسبیده و لبهایشان از کثرت دعا کردن به پیشگاه الهی خشکیده است. کمرهای آنها از عبادت شبانه خمیده شده است».

البته این سخنان به این معنا نیست که اگر کسی چنین علایمی در چهره و جسمش یافت نشد، به معنای اصطلاحی شیعه نیست. این سخنان در مقابل مدعیانی بود که داعیه پیروی از امیرالمومنین علیه‌السلام را داشتند و حضرت در مقام بیان یک شیعه واقعی بودند.

شیعه کاملی که همه خصوصیات و شرایط پیروی امیرالمومنین علیه‌السلام را در خود به وجود آورده باشد، کسی است که حداقل در دل شب به پا خیزد و با

مولای خویش راز و نیاز کند. از امام صادق علیه‌السلام درباره حالات امیرالمومنین علیه‌السلام بیان شده است که فرمودند:

ان علیّا فی آخر عُمرِه یُصَلّی فی کل یوم و لیلة الف رکعة [440].

«امام علیه‌السلام، هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خواندند».

حضرت آنقدر غرق در مناجات و راز و نیاز با خدا بوده که خود را فراموش می کردند؛ تا آن جا که برای بیرون آوردن تیری که در پای آن حضرت قرار گرفته بود، وقت نماز را تعیین کردند.

امیرالمومنین علیه‌السلام آن قدر از دنیا و لذایذ آن دوری می کردند که در دوران حکومتش بر منطقه وسیعی از عالم اسلام و آن سرمایه های مالی که در اختیارش بود، یک کیسه مخصوص داشت که نان جوین خشکیده که خوراک روزمره حضرت بود در آن قرار داشت و بر این کیسه مهر می زد تا مبادا فرزندانش از روی عاطفه و علاقه، نان های خشکیده را به روغن آغشته کنند [441].

شیعه در لغت به معنای تابع و پیرو است. ان الشیعة مَن شایع علیّا [442] شیعه علی علیه‌السلام کسی است که قدم جای امیرالمومنین علیه‌السلام می گذارد. حضرت بر همین اساس به مدعیان می فرمایند: ما لی لا اءری علیکم سیماء الشیعة [443] کمال تشیع در پیروی از وجود مقدس امیرالمومنین است؛ آن هم در همه رفتار و منش.

یا نوشته اند رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شب های متعددی با شکم گرسنه سر به بالین می گذاشت [444]. این تعبیرات و کلمات برای رسیدن به آن کمال نهایی است که مطلوب موازین تربیتی و معرفتی دین است.

اثر بسیار عمیق دیگری که بر این عمل مترتب است، آرامش دل و تهییج عاطفه به افرادی است که از توانایی مالی برخوردار نیستند. در مورد کسانی که شکم خود را سرشار از غذا می کنند و نسبت به فقرا و گرسنگان و نیازمندان بی توجهند، روایتی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است:

ما آمن بی مَن بات شبعان و جاره طاویا [445].

«کسی که با شکم سیر می خوابد و همسایه اش گرسنه سر به بالین می گذارد، به من ایمان نیاورده است».

یعنی در زمره شیعیان و دوستان ما محاسبه نخواهد شد. این جماعت عرض کردند: یا رسول اللّه قد هلکنا با این بیان ما خودمان را در معرض هلاکت می بینیم. ما هیچ توجهی به این مساله نداشتیم. حضرت فرمودند: من نمی گویم هر چه دارید به دیگران بدهید. من فضل طعامکم حتی اگر شده، از زیادی سفره خود برسانید که دیگران هم گرسنه نمانند [446].

نکته دیگری که در باب حق شکم و بطن مورد توصیه است، شکر نعمتهای الهی است؛ چون این نعمت های الهی که خداوند برای خوردن، آشامیدن و تغذیه انسان آفریده است از اموری است که نیازمند شکر و سپاس است.

کلوا من رزق ربکم واشکروا له [447].

«روزی پروردگارتان را بخورید و شکر او را به جا آورید».

اگر انسان هایی یافت شوند که در مقابل نعمت های الهی شاکر نباشند، حق نعمت خدا را به جا نیاورده اند.

در روایتی است که کسی خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شد، حضرت سوال کردند وضع شما چگونه است؟ چگونه شکر نعمت های الهی را می کنی؟ او عرض کرد:

ان اُعطینا شَکَرنا، و ان مُنِعنا صبرنا، قال: انَّ الکِلاب عندنا بالمدینة هذا شاءنها، و لکن قال: ان اعطینا آثرنا، و اءن منعنا شکرنا [448].

«اگر خداوند روزی نصیب ما کند، شاکر نعمت های خدا هستیم و اگر هم چیزی گیرمان نیامد صبر می کنیم. امام علیه السلام فرمودند: این روش سگهای مدینه است، آنها هم اگر روزی الهی نصیبشان شد، شکر می کنند و اگر چیزی برای خوردن گیرشان نیامد صبر می کنند. او گفت: یابن رسول اللّه علیه السلام پس چگون باشیم امام علیه السلام فرمودند: ما اینگونه هستیم که: اگر خداوند روزی را نصیب ما کرد، شکر نعمت های الهی را در این می بینیم که دیگران را بر خود مقدم بداریم؛ و اگر محروم شدیم، باز هم شاکر نعمت های الهی هستیم»

امیدواریم خداوند متعال همه ما را شاکر نعمت های بی حد و حسابش قرار دهد که به تعبیر قرآن:

و آتاکم مِن کلِّ ما سَاءَلتُموه و اءِن تَعُدُّوا نعمةَ اللّه لا تُحصوها [449].

«از هر چیزی که از او خواستید، به شما داد؛ و اگر نعمت های خدا را بشمارید، هرگز آنها را شماره نتوانید کرد».

آداب غذا خوردن

آنگونه که از روایات وارده درباره اطعمه و اشربه استفاده می شود، چند چیز در غذا خوردن است:

یکی از این امور، شستن هر دو دست قبل از غذا است و این امر در روایات متعددی مورد توصیه معصومین علیهم السلام قرار گرفته است. مرحوم مجلسی نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

مَن اَرادَ اءَن یکثر خَیره فَلیَتَوَضَّاءُ عندَ حضورِ طَعامِهِ [450].

«اگر کسی می خواهد برکت و خیر او زیاد شود، هنگام غـذا خـوردن وضـو بگیرد».

در تعبیر دیگری از امام صادق علیه‌السلام وارد شده است که فرمودند:

مَن غَسَلَ یَدَهُ قَبلَ الطَّعام و بَعدَه بورک لَه فی اوّله و آخِره و عَاشَ مـا عَـاشَ فی سَعَةٍ و عوفی من بَلوی فِی جَسَدِهِ [451].

«کسی که دستش را قبل و بعد از غذا بشـوید، خداونـد در همـه زنـدگی او وسعت و برکت قرار می دهد و از بلایای جسمانی عافیت می یابد».

خیلی جالب است که این توصیه ها با همه موازین علمی روز، قابـل توجیـه است و تعبیرات قابل توجه دیگری برای تشویق و تاکید به این جهت در کلمات اهل بیت علیهم‌السلام می بینیم؛ مثلا وضو و شستشوی دست قبل و بعد از غذا موجـب برکت در رزق است و فقر را از بین می برد. امام صادق علیه‌السلام در ایـن بـاره مـی فرمایند:

الوضوء قبل الطَّعام و بعدَه یَنفی الفقر و یَزید فی الرِّزق [452].

«وضو و شستشوی دست قبل و بعد از غذا موجب از بین رفتن فقر، و برکـت در رزق و روزی است».

بنابراین همه این مستحبات، اسراری دارد.

از امام موسی کـاظم علیه‌السلام روایـت شـده کـه پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در وصـیتش بـه امیرالمومنین علیه‌السلام فرمودند:

یا علیّ! اذا اءکلت فقل بسم اللّه و اذا فَرَغت فقل الحمدللّه فـان حافظیـک لا یبرحان یکتبان لک الحسنات حتَّی تبعده عنک [453].

«یا علی! در ابتدای خوردن بسم اللّه و در پایان الحمدللّه بگو، که دو ملکـی که همراه تو هستند، تا غذا نزد توست برایت حسنه می نویسند».

مستحب است در اول غذا بسم اللّه بگوید و اگر بر سر سفره غذاهای متنوعی بود از هر نوع غذایی که می خورد بسم اللّه بگوید.

عن مِسمَع ابی سیَّار قال قُلت لابی عبداللّه علیه السلام انّی اءَتَّخِمُ قال سَمِّ قلت قد سمَّیتُ قال فلعلَّک تاکل اءَلوان الطَّعام قلت نعم قال فتُسمِّی علی کلِّ لون قلت لا قال فمن هاهنا تَتَّخِم [454].

«به امام صادق علیه السلام عرض کردم: دچار سوءهاضمه شده ام؛ فرمودند: با نام خدا آغاز کن. عرض کردم: این کار را می کنم فرمودند: شاید چند نوع غذا می خوری عرض کردم: بله، فرمودند: در ابتدای خوردن هر کدام نام خدای را می آوری؟ عرض کردم: خیر، فرمودند: علت مریضی ات همین است».

مستحب است انسان با دست راست غذا بخورد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لا تاءکُل بالیَسار و انت تستطیع [455].

«اگر می توانی با دست راست غذا بخوری، با دست چپ نخور».

مستحب است لقمه ها را کوچک بردارد. در روایتی که مرحوم صدوق در «من لا یحضره الفقیه» نقل می کند، چنین آمده است:

عن ابی عبداللّه علیه السلام عن آبائه علیهم السلام قال: قال الحسن بن علی علیه السلام فی المائدة اثنتا عشرة خصلة یَجبُ علی کل مسلم اءَن یعرفها اءَربَع مِنها فَرض و اءَربع سنَّة و اءَربَع تاءدیب فاما الفَرض فَالمَعرِفَة و الرِّضا و التَّسمیة و الشُّکر و امَّا السُّنة فالوضوء قبل الطَّعام و الجُلوس علی الجَانِبِ الاَیسَرِ و الاَکل بِثَلاث اءَصابع و لَعِقَ الاَصابِع و امَّا التَّاءدیب فَالاَکل ممَّا یلیک و تَصغیر اللُّقمة و تَجوید المَضغِ و قِلَّة النظر فی وجوهِ النَّاس [456].

«امام صادق علیه السلام از پدرانش روایت نموده است که امام مجتبی علیه السلام فرمودند: در غذا خوردن، رعایت چندچیز لازم است که بعضی از آنها واجب و

بعضی مستحب است. آنچه که بر انسان واجب و لازم است این که نعمت خدا را بشناسد و راضی به قسمت الهی باشد. حتما خدا را یاد کند و بعد از پایـان غـذا خدا را شکر بگوید. و اما آنچه که سنت است: وضوی قبـل از غـذا، نشسـتن و تکیه کردن بر سمت چپ بدن است و اما آنچه که از آداب غذا خوردن است: بر سر سفره از همان غذایی که نزدیک اوست تناول کند؛ لقمه را کوچک بـردارد و غذا را خوب بجود. از آداب سفره این است که به صورت و دهان دیگران نگـاه نکند».

نکته دیگر این که در آغاز صبح و اول شب غذا بخـورد و در بـین روز و در بین شب غذا خوردن را ترک کند [457].

اول غذا را با نمک آغاز کند که این هم از روایات بسیاری دارد که نمـک در اول غذا موجب دفع بسیاری از امراض جسمانی اسـت؛ و از آن جملـه روایـت زیر از امام صادق علیه‌السلام که فرمودند:

قال مَنِ افتَتَحَ طَعامِهِ بِالمِلح ذَهَبَ عنه سَبعونَ داء، و مَا لا یَعلَمه الا اللّه [458].

«آن که غذایش را با خوردن نمک آغاز کند، هفتاد مرض و آنچه جـز خـدا کسی نمی داند، از او دور می شود».

همچنین غذا خوردن مکروهاتی نیز دارد از جمله:

خوردن در حال سیری [459].

پرخوری [460].

خوردن غذای داغ [461].

دمیدن و فوت کردن به غذا [462].

و خوردن میوه شسته نشده [463].

توصیه امام علیه السلام به مومنان این است که آن مقدار که بـر آداب غـذا خـوردن اطلاع پیدا می کنند، آنها را رعایت کنند. از طرفی به آنچه که در میان گذشتگان و متقدمین نیز سنت بوده، توجه نمایند.

اما در مورد آشامیدن: آب را در روز ایستاده و در شب نشسـته بنوشـد [464]، آب را یک باره ننوشد و با فاصله و از روی میل آب را بیاشامد. [465] آشـامیدن آب در صورت تشنه نبودن مکروه است [466]، اگـر ظـرف آب شکسـته اسـت از قسمت شکسته آب نیاشامد [467].

خلاصه نکته های ظریف و دقیقی است که در موازین شرعی و معارف دینـی ما ضبط شده است. علاقه مندان به کتاب وسایل الشیعه جلد 24 و 25 مراجعـه نمایند.

9 - حق غریزه شهوت

و اما حَقُّ فرجِک فَحِفظُه ممَّا لا یَحلُّ لک و الاستعانةُ علیه بِغَضِّ البصر فانَّهُ مِن اءَعوَنِ الاعوان و کَثرةِ ذِکر الموتِ و التَّهَدُّد لنفسک باللّه و التَّخویف لها به و باللّه العصمةُ و التَّاءییدُ و لا حول و لا قوةَ الا بهِ.

«و اما حَق غریزه شهوت، نگهداری آن از محرمات و یاری نمودنش با چشم پوشی از نامحرم است؛ که این بهترین یاور است. همچنین استعانت و کمک خواستن از تذکار و یادآوری مرگ و تهدید و تحذیر نفس از عذاب الهی. .

بدون شک، غریزه جنسی که بر اساس حکمت بالغه الهیه، در بشر به ودیعه نهاده شده، منشا آثار و برکات فراوانی برای بقای نسل انسانی است. و از سوی دیگر عامل بسیار مهمی در کامیابی و لذت بردن از زندگی و شادکامی افراد بشر است، ولی از آن جا که آثار زیان بخش و مخرب فراوانی در آن نهفته است، درباره کیفیت بهره گیری از غریزه جنسی و رابطه زناشویی و همچنین کنترل و مهار این غریزه، مکاتب مختلف فکری شکل گرفته و بر اساس این مکتب ها، نسبت به اعمال این غریزه در جوامع گوناگون قوانین مختلفی پدید آمده است؛ که بعضی از این قوانین در نهایت افراط و بعضی فوق العاده تفریطی است؛ که این حاکی از شیوه نگرش مکاتب مختلف به این غریزه است؛ به عنوان مثال طرفداران فعلی کلیسا و پاره ای از علمای اخلاق، روابط زناشویی و آمیزش جنسی را مطلقا مذموم و عملی حیوانی دانسته و به شدت انسان را به سرکوب آن تشویق کرده اند. در مقابل، طرفداران آزادی غرائز مخصوصا غریزه شهوت چنان در این نظریه راه افراط پیموده اند که هیچ محدودیتی را برای اعمال آن نمی پذیرند؛ و همه مفاسد و عوارض مترتب بر این نیرو را، با اعتقاد به اصالت

لذت توجیه می کنند. ولی ادیان الهی به طور عموم و مکتب حیات بخش اسلام به حکم:

و کذلک جعلناکم اءُمّة وَسَطا [468].

«شما را امت میانه ای نه اهل افراط و نه اهل تفریط قرار دادیم».

در وضع قواعد و نظام هایش به شدت طرفدار اعتدال و میانه روی است و حتی در نظام اخلاقی، افراط و تفریط را در همه شؤ ون طرد کرده و آن را محصول جهل و بی خبری می داند. در فرمایشی از امیرالمومنین علیه السلام آمده است:

لاتری الجّاهل الا مُفرِطا اءو مُفَرِّطا [469].

«جاهل همیشه یا تندرو است یا کندرو».

ازدواج از نظر اسلام

به هرحال از دیدگاه اسلام افراط و تفریط هر دو ریشه در جهل و نادانی انسان ها دارد. در عین حالی که ولنگاری و آزادی بی حد و حساب را ممنوع می کند، بر کام جویی و لذت بردن مرد و زن از یکدیگر اصرار دارد تا این حد که بنیان گذار مکتب اسلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

النِّکاح سنَّتی فَمَن رَغِبَ عن سنَّتی فلیس منّی [470].

«ازدواج، سنت و روش من است و کسی که این روش را تعطیل کند پیرو من نیست».

یا در تعبیر دیگری از حضرت نقل شده که فرمودند:

ما بُنِیَ بِنَاء فی الاسلام اءَحبُّ الی اللّه عزَّ وَ جَلّ من التَّزویج [471].

«هیچ بنیانی محبوب تر و گران قیمت تر از بنیان ازدواج نیست».

قابل دقت و توجه است که در معارف ما، شیوه ترغیب و تشویق به ایـن امـر مختلف است؛ یعنی همه عوامل و بهانه ها و عللی که ممکن است موجـب تـرک ازدواج و سرکوب این غریزه شود، مورد نهی قرار گرفتـه و دسـتیابی بـه کمـال انسانی را مرهون ارضای صحیح غریزه جنسی و بنیان ازدواج قرار داده اند؛ مثلا به کسانی که ممکن است بگویند ما برای حفظ دین و دینداری باید این غریزه را سرکوب کنیم، اینگونه می فرمایند:

من تزوَّج فقد احرَزَ شَطرَ دینه به فلیتَّق اللّه فی الشَّطر الثانی [472].

«در سایه ازدواج می توانی نیمی از دینت را حفـظ کنـی و بـا رعایـت تقـوا نسبت به نیم دیگر اهتمام ورزی».

ممکن است به این صورت بهانـه جـویی شـود کـه ازدواج و اعمـال غریـزه جنسی، انسان را در شهوت رانی حریص می کند. در این باره هم از پیامبر اکـرم ﷺ روایت شده است که فرمودند:

یا معشر الشَّباب مَنِ استطاع منکم الباهَ فلیتزوَّج فانَّهُ اءَغَضُّ للبصر و اءَحصَـنُ للفَرجِ [473].

«ای جوانان! آن کسانی که توانایی جنسی دارند، حتما ازدواج کنند؛ چون هم چشم پاک می ماند و هم عفت رعایت می شود».

یا در روایتی دیگر از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرمودند:

ایُّها النّاس انَّ جبرئیل اءَتانی عن اللَّطیف الخبیر فقال انَّ الابکارَ بمنزلـةِ الثمـرِ علی الشَّجر اذا اءَدرک ثمرُهُ فلم یُجتَنَی اءَفسَدَتهُ الشَّمسُ و نَثَرَتهُ الرِّیاحُ و کـذلک الابکار اذا اءَدرَکنَ ما یُدرکُ النِّساءُ فلیس لهنَّ دواء الا البُعُولـةُ و الا لـم یـؤ مَـن علیهنَّ الفساد لانَّهنَّ بشر [474].

«ای مردم! این پیامی است که جبرئیل از جانب ذات ذوالجلال ربـوبی بـرای من آورده است در حقیقت یک حدیث قدسی است بکرهـا و کسـانی کـه هنـوز ازدواج نکرده اند، به منزله میوه درخت هستند که وقتی رسید، باید چیده شود و اگر میوه رسیده از درخت چیده نشود، نور خورشید و وزش بادهـای مختلـف، موجب فساد و از بین رفتن میوه می شود. همچنین خانم هایی که به حـد بلـوغ می رسند، اگر به موقع مناسب اقدام به ازدواج نکنند، هم از نظر جسمانی و هـم از نظر روحی و تربیتی دچار فساد و اشتباه و انحراف می شوند».

بنابراین هیچ بهانه ای پذیرفته نیست و قرآن نیز ازدواج را به لباس و پوشش که سمبل و نشانه ظاهری عفت است، تشبیه می کند:

هنَّ لباس لکم و انتم لباس لهن [(475)].

«هم شما مردان و هم شما زنان برای یکدیگر وسـیله حفاظـت و صـیانت از انواع عوارض و بلاها هستید».

پس تا اینجا این مطلب روشن شد که از نظر اسـلام هـیچ عامـل و بهانـه ای برای عدم استفاده از غریزه جنسی پذیرفته نیست.

بیان کردیم که اساسا اختلاف نظـر میـان صـاحبان مکاتـب و اندیشـه هـای مختلف فراوان است؛ تا حدی که بعضی در این مسـیر راه افـراط پیمـوده انـد و بعضی دیگر مسیر تفریط پیش گرفته اند. اما از منظر اسلام، که همواره در ارضاء و اشباع همه نیازهای بشر مسیر اعتدال پیموده است، مساله بهره مندی از غریزه جنسی مورد تاکید و توصیه است و هیچ بهانه و عذری بـرای تعطیـل کـردن آن پسندیده نیست؛ و اشاره شد که ممکن است کسانی، ازدواج را مانع رسیدن کمال بدانند و بعضی آن را موجب حریص شدن انسان در شهوترانی دانسته و یا منافی مسائل عبادی و دینداری بدانند.

بهانه سومی که ممکن است دست آویز این افراد شود این است که گفته اند برتری معنوی بر دیگران و یا کمال جویی، با ازدواج و ارضای غریزه جنسی منافات دارد؛ که این بهانه به شکل یک داستانی در روایتی از امام هشتم علیه‌السلام تصویر شده است:

انَّ امراءة ساءلت اباجعفر علیه‌السلام فقالت: اءَصلحکَ اللّه انِّی مُتَبَتِّلة؛ فقال لها: و ما التبتُّل عندک؟ قالت: لا اءُرید التَّزویج اءَبدا، قال: و لِمَ؟ قالت: اءَلتمس فی ذلک الفضل، فقال: انصرفی فلو کان فی ذلک فضل لکانت فاطمة علیهاالسلام اءَحقُّ به منک انَّهُ لیس اءَحد یسبقها الی الفضل [476].

«زنی به محضر امام باقر علیه‌السلام شرفیاب شد و عرض کرد: یابن رسول اللّه! من متبتله هستم یعنی از دنیا بریده ام امام علیه‌السلام از او سوال فرمودند: تو ترک دنیا را در چه می بینی؟ او گفت: من بنا گذاشته ام که تا پایان عمر ازدواج نکنم. حضرت فرمودند: چرا تو چنین تصمیمی گرفتی؟ گفت: با این نیت می خواهم به فضل و کمال فراوان دست پیدا کنم. امام باقر علیه‌السلام فرمودند: تو در اشتباهی. اگر ترک ازدواج برای انسان کمال و فضیلتی درست می کرد چون سوال کننده خانم هست امام علیه‌السلام حضرت زهرا علیهاالسلام را مثال می زنند یقینا فاطمه زهرا علیهاالسلام سزاوارتر و شایسته تر بود که به این کار اقدام کند و ازدواج نکند؛ چون هیچ کس نمی تواند ادعا کند که در فضیلت به پای او می رسد».

بنابراین، این بهانه که ما با ترک غریزه شهرت، بتوانیم کمالاتی را تحصیل کنیم، مردود شمرده شده است.

اهمیت ازدواج

در روایات تاریخی آمده است که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در شب زفاف فاطمه زهرا و امیرالمومنین علیه‌السلام فرمودند:

نعم العون على طاعةِ اللّه [477].

«ازدواج برای شما، بهترین یاور برای اطاعت الهی است».

درباره اهمیت ازدواج می خوانیم:

مِن سعادةِ المرءِ الزوجة الصالحة [478].

«سعادتمندی مرد، در انتخاب همسر صالح است».

و جالب این است، تا آن جا که تاریخ نشان می دهد ایـن تفکـر، یـک تفکـر سابقه داری است.

عن علیّ علیه‌السلام قال انَّ جماعة من الصَّحابة کانوا حرَّموا علی انفسـهم النِّسـاء و الافطار بالنَّهار و النَّوم باللَّیل فاءَخبرت ام سلمه رسـول اللّـه صلی‌الله‌علیه‌وآله فخـرج الـی اءَصحابه فقال اءَترغبون عن النِّساء انِّی آتِی النساء و آکُلُ بالنَّهار و اءَنـامُ باللَّیـل فمَن رغِب عن سنَّتی لیس منِّی [479].

«حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام فرموده اند: چندنفر از اصحاب به منظور و تزکیـه روح، غذا خوردن در روز، خواب در شب و آمیزش با همسران خود را به کلـی ترک کردند. ام سلمه که از همسران بسیار قابل احترام رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اسـت، از این ماجرا خبردار شد و این مطلب را بـه حضـرت اطـلاع داد. رسـول اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد مسجد شدند و فرمودند: آیا شما زن ها را رها کردید؟ مـن هـم بـا زنهای خود آمیزش دارم. در روز غذا می خورم و در شب می خوابم. همه ایـن امور بر اساس نیاز فطری بشر است و هر کس سنت و روشـی را کـه مـن دارم تعطیل کند، مسلمان نیست».

مشابه این بهانه، بهانه ممانعت از عبادت است که دست آویز بعضـی از افـراد قرار گرفته و می گیرد. در پاسخ به این بهانه هم تعبیرات قابل ملاحظه و جـالبی

داریم؛ در پاسخ به این بهانه هم تعبیرات قابل ملاحظه و جالبی داریم؛ مثلا از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

رکعتان یصلّیهما المتزوِّجُ اءَفضل من سبعین رکعة یُصلّیها اءَعزَبُ [480].

«فضیلت دو رکعت نماز انسانی که ازدواج کرده است، هفتاد برابر نماز کسی است که هنوز ازدواج نکرده است».

یا در روایتی دیگر از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است که فرموده اند:

خیارُ اءُمَّتی المتاءَهِّلون و شرارُ اءُمَّتی العُزّاب [481].

«اگر دنبال خوبان امت من می گردید در میان متاهلین بگردید و اگر دنبال بدها می گردید در میان مجردها جستجو کنید».

بعضی دیگر هم عدم تمکن مالی و مسائل اقتصادی را بهانه قرار می دهند که قرآن از آن جواب می دهد:

و اءَنکحوا الاَیَامی مِنکم و الصَّالِحینَ مِن عِبَادِکم و اِمَائِکم اَن یکونوا فقراء یُغنِهم اللّه من فضله و اللّه واسع علیم [482].

«مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است».

قرآن دستور صریح به ازدواج می دهد و می فرماید: اگر نیازمند هم باشید، ناتوانی اقتصادی هم داشته باشید، خداوند تضمین فرموده است که در امر ازدواج، شما را از منبع فضلش بهره مند کند.

در روایتی در ذیل این آیه آمده است که امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

مَن ترک التزویج مخافةَ العیلةِ فقد اءَساء الظنَّ بربِّه [483].

«کسی که از ترس فقر و ناداری و یا به بهانه مسائل مادی ازدواج نکند، نسبت به خدایش سوءظن دارد».

در سخنی دیگر رسول اکرم ﷺ فرمودند:

التَمِسوا الرِّزق بالنِّکاح [484].

«با ازدواج نمودن، رزق و روزی را به سوی خود جلب کنید».

اصلا بخشی از روزی انسان ها بعد از ازدواج و پیوند زناشویی از طرف خداوند متعال گشوده می شود. در نتیجه هیچ بهانه ای برای عدم ازدواج پذیرفته نیست؛ و دین مقدس اسلام هیچ عذری را برای ترک ازدواج و ارضای غریزه جنسی نمی پذیرد. در روایت دیگری است که مردی به نام عکاف به حضور رسول اکرم ﷺ شرفیاب شد. حضرت فرمودند:

یا عکاف! اءَلَکَ زوجة؟ قال: لا یا رسول اللّه قال: اءَلَک جاریة؟ قال: لا یا رسول اللّه قال اءَفَاءَنت موسِر؟ قال: نعم قال: تزوَّج و الا فاءَنت من المذنبین و فی روایة تزوَّج و الا فاءَنت من رُهبان النَّصاری و فی روایة تزوَّج و الا فاءَنتَ من اخوان الشَّیاطین [485].

«عکاف! آیا همسر داری؟ عرض کرد: نه. فرمودند: سالمی و مشکل مالی هم نداری؟ جواب داد: هم سالمم هم مالدار هستم. حضرت با تاکیدی خاص فرمودند: وای بر تو! ازدواج کن، حتما ازدواج کن که تو خطاکاری؛ ازدواج کن وگرنه دچار گناه می شوی؛ ازدواج کن وگرنه نام تو در زمره راهبان نصرانی و مسیحی ثبت می شود مهم تر از این فرمودند: باید ازدواج کنی وگرنه برادر شیطان خواهی شد».

بنابراین، ارضای غریزه جنسی و نیروی شهوانی مورد تاکید و توصیه است و هیچ عذر و بهانه ای برای ترک این نیاز فطری پذیرفته نیست؛ حتی مساله

عبادت و توجهی که آیین مقدس اسلام بدان دارد، نباید به نحوی مورد افراط قرار گیرد که موجب ترک غرائز شود؛ که این مساله، ریشه در کج فهمی معارف دین دارد. امام موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمودند:

اجعلوا لانفسکم حظّا من الدُّنیا باعطائِها ما تشتَهی من الحلالِ ما لم تثلَمِ المُرُوَّةَ و لا سَرَفَ فیه و استعینوا بذلک علی اءُمور الدِّین فانَّهُ نَروِی لیس منَّا مَن تَرکَ دنیاه لِدینِهِ و دِینِه لِدنیاه [486].

«برای خود از نعمت های دنیوی حظ و بهره ای برگیرید و آنچه از حلال به آن تمایل دارید فراهم سازید؛ البته تا جایی که مروت شما را از بین نبرد و زیاده روی هم نکنید، و با انجام این امور برای خود در امور دینی کمک بگیرید، چون از ما نیست آن که دنیایش را برای دین و دینش را برای دنیا ترک گوید»

اعتدال و میانه روی در امور عبادی

در شرع مقدس اسلام روش اعتدال و میانه روی مطلوب است. امیرالمومنین علیه‌السلام در سخنی که در اواخر عمر مبارک ایشان نقل شده است، می فرمایند:

واقتصد یا بُنَی فی معیشتک، واقتصد فی عبادتک [487].

«پسرم! هم در امور دنیایت معتدل باش و هم در امور عبادی که جنبه اخروی دارد».

روایت قابل توجهی از امام صادق علیه‌السلام است که می فرمایند:

اجتهدتُ فی العبادة و اءَنا شابّ فقال لی ابی علیه‌السلام یا بُنیَّ دون ما اءَراک تَصنع فانَّ اللّه عزو جل اذا اءَحبَّ عبدا رضی عنهُ بالیسیر [488].

«در دوران جوانی در عبادت خیلی کوشا بودم. پدرم، به من فرمودند: کمتر از این عبادتی که من می بینم، عمل کن؛ که اگر خدا بنده اش را دوست داشته باشد، با عمل کم هم از او راضی می شود».

درباره ازدواج، آیه شریفه قرآن می فرماید:

و من آیاته اءن خلقَ لکم من اءَنفسکُم اءَزواجا لتسکُنُوا الیها و جَعَلَ بینکم مودَّة و رحمة انَّ فی ذلک لایات لقوم یتفکَّرونَ [489].

«از نشانه های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند».

بنابراین، پسندیده نیست کسی با افراط در یک مسیر، موجب بی اعتنایی به آیات الهی شود. در سخنی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

جاءَ رجُل الی اءَبی عبداللّه علیه السلام فقال علیه السلام: هل لک من زوجة؟ فقال: لا فقال ابی علیه السلام: و ما اءُحبُّ اءَنَّ لی الدُّنیا و ما فیها و اءنِّی بِتُّ لیلة و لیست لی زوجة ثم قال: الرَّکعَتَان یُصَلِّیهما رَجُل متزوِّج اءَفضل من رجل اءَعزب یقوم لیلة و یصومُ نهارَه [490].

«کسی به محضر امام باقر علیه السلام شرفیاب شد. امام به او فرمودند: آیا ازدواج کرده ای؟ عرض کرد: من موفق به ازدواج نشده ام. حضرت فرمودند: من دوست ندارم که همه دنیا و آنچه که در دنیاست مال من باشد، و من شبی را بدون زن به صبح برسانم. سپس فرمودند: فضیلت دو رکعت نمازی که مرد زن دار به جای می آورد، بالاتر است از مرد مجردی که همه شب هایش را نماز بخواند و روزهایش را روزه بدارد».

از مجموع روایات نتیجه می گیریم که نه تنها ازدواج و اقدام در ارضای غریزه به نحو مشروع، مذموم و ناپسند نیست، بلکه اقدام به این عمل پاسخ گویی به یک نیاز فطری انسان است؛ و همان طور که خوردن و آشامیدن یک امر ضروری است و ترک آن توصیه نشده است، بهره مندی از غریزه جنسی نیز

امری ضروری است؛ و تاکیدی که در اسلام، درباره ازدواج و ارضای غریزه آمده است، نسبت به کمتر مطلبی می توان پیدا کرد. قطعا هیچ منافات و تضادی میان ازدواج و تعالی روح و تزکیه نفس وجود ندارد؛ بلکه برعکس، موجب تقویت قوه ایمان است؛ چرا که اگر انسان خود را در حصار و چهارچوبه ازدواج قرار دهد، در حقیقت ملکه ایمان را به وسیله ورع و پرهیز از گناه در درون خود تقویت کرده است.

نکته دیگر این که افراط و خروج از اعتدال در ارضای این نیاز غریزی به هر شکل، موجب تنزل شخصیّت انسانی به حد حیوان شده و ممنوع است؛ چرا که این حیوان است که همه تلاشش، در برآوردن غرائز مختلف مصرف می شود.

باید توجه داشت که افراط در هر اندیشه و فعلی، عکس العمل روشن و طبیعی اش تفریط است؛ و این تفکر حاکم بر مجامع غرب و یا شرق، تحت عنوان قائلین به اصالت لذت که امروز طرفداران فراوانی دارد، عکس العمل همان افراط اندیشه حاکم بر کلیسا و پیروان مسیحیت است، که پاکی و تقدس را در تجرد می دیدند و عدم ارتباط زناشویی را یک موفقیت و موهبت الهی می دانستند. ولی تعلیمات و معارف دین اسلام، پاسخ گویی به غرائز را یک ضرورت فطری تلقی نموده، فراهم آوردن بستر مناسب را برای حرکت غریزه شهوت ضروری می داند؛ زیرا حرکت غریزه، مانند یک سیل بنیان کن و خانمان برانداز است؛ که اگر با سد ایمان و تقوا مهار نشود، همه ارزشها و اعتبارات انسان و آنچه را که تحصیل کرده، نابود می کند؛ همان گونه که اگر سیلابی در بستری مستعد و مناسب حرکت نکند، همه آبادانی مسیر خود را نابود می کند.

پس باید با تامین و تعبیه مسیری مناسب و مجرایی آماده از همه فواید و آثار سیلاب بهره مند شد و همچنین با فراهم آوردن سدی محکم از طغیان این

سیلاب پیشگیری کرد. همه غرائز بشر همین گونه انـد؛ خشـم، شـهوت و...اگـر بستر مناسب داشته باشند، در محدوده قوانین مقرر، هم اشباع و ارضا می شوند؛ و هم سد استوار و پیش گیرنده ای، مثل نیروی ایمـان و اراده کـه امکـان بهـره برداری معقول و سنجیده از این غرائز را فراهم می آورد.

عوارض پیروی از هوای نفس

در تعبیری از امیرالمومنین علیه‌السلام آمده است:

وُلوعُ النفس باللَّذات، یُغوی و یُردی [491].

«حرص و ولع شدید به خواهش های نفسانی، هم موجب گمراهـی آدمـی از راه سعادت است و هم نهایتا باعث هلاکت و نابودی او می شود».

در بیان دیگری از مولا امیرالمومنین علیه‌السلام آمده است که:

مَن تسرَّع الی الشَّهَوات تسرَّع الیه الافات [492].

«افراط در ارضای غرائز موجب ابتلای سریع به آفات و عوارض آن است».

پس آزاد گذاشتن و رها کردن نفسانیات و غرائز و پیروی از خـواهش هـای نفسانی، مهمترین عامل بدبختی و سقوط انسان ها در دام مصائب مختلف اسـت. از این رو همه تلاش معارف دین و اولیای آن بر تنبه انسان و دور داشتن وی از این عوارض خلاصه می شود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می فرمایند:

طوبی لمن غلب نفسه و لم تغلبه و ملک هواه و لم یملکه [493].

«خوشا به حال کسی که بر نفس خودش غالب شد، نه این که نفس بـر او؛ و خوشا به حال کسی که مالک هوای نفس خود شود، نه این که هوای نفس زمام او را به دست گیرد».

پیشوای نهم امام جواد علیه‌السلام می فرمایند:

من اطاع هواه، اءَعطی عدوَّه مُناه [494].

«کسی که اطاعت از هوای نفس کند، خواهش و آرزوی دشمن خود را برآورده کرده است».

حضرت در این مسیر انسان را به استمداد و یاری جستن از نیروی عقل دعوت می کنند و می فرمایند:

العاقل مَن ملک عنان شهوته [495].

«عاقل و خردمند کسی است که زمام غریزه شهوت را در دست داشته باشد».

یعنی با این نیرو به مثابه یک دشمن خطرناک رفتار کند که امام صادق علیه‌السلام نیز می فرمایند:

جَاهِد هَوَاک کَمَا تُجَاهِد عدوّک [496].

«همانگونه که با دشمنت جنگ می کنی، برای مبارزه با هوای نفست برخیز».

خلاصه این که غریزه شهوت و تمایل جنسی باید در اختیار انسان و مسخر او باشد. مملوک انسان باشد نه این که انسان، مقهور و مسخر شهوت شود و این دقیقا عین آزادی و آزادگی است؛ اگر گفته شود انسان در اعمال غرائز آزاد است؛ معنایش این است که انسان برده و بنده غرائز و تمایلات خود می باشد.

امیرالمومنین علیه‌السلام می فرمایند:

مَن تَرَکَ الشَّهَوَات کان حرّاً [497].

«کسی که قادر بر کنترل غرائز جنسی است آزاده است».

در مقابل می فرمایند:

عبد الشَّهوة اءَذلُّ مِن عبد الرِّزق [498].

«کسی که برده و بنده شهوت است ذلت و بردگی اش شدیدتر از کسی است که بنده دیگران است».

خلاصه اگر کسی تسلیم و برده شهوت شد و زمام اختیار آن را از دست داد، دیگر نخواهد توانست آزادانه سرنوشت خود را رقم زند، بلکه بـه همـان سـمت وسویی کشیده خواهد شد که میل نفس و خواهش دل او را می برد و بـه یقـین اگر شهوت طغیان کند، درست مانند سیلابی که طغیان می کند، انسان را از مسیر فضایل و مکارم دور نگه خواهد داشـت؛ و از راه صـداقت، وفـاداری و امانـت منحرف کرده و او را به هر گناه و انحرافی خواهد آلـود و بـالطبع مـانع ارتقـا و رسیدن به مراتب عالی انسانی و منزلت های مهم اجتماعی شده و انسـان را بـه پایین ترین درجه حیوانی سـقوط خواهـد داد. در سـخنی از امیرالمـومنین علیه‌السلام وارد شده است که فرمودند:

کم من لذَّة دنیَّة منعت سَنِیَّ درجات [499].

«چه بسا کام جویی های کوچک و ناچیز و بهره بردن های بـی ارزشـی کـه انسان را از رسیدن به درجات و کمالات اجتماعی و معنوی محروم می کند».

دلیلش هم روشن است: کسی که مالک غریزه شهوت خـود نیسـت و تسـلیم خواهش های کاذب و فریبنده نفس است، هرگز نمی تواند خواسته های واقعـی عقل و اندیشه را بشناسد و با عزت، پاکیزگی و عفت نفس به این نیازهـا پاسـخ گوید.

مَن غَلَبَ شَهوَته صَانَ قدره [500].

«کسی که بر شهوت نفس غالب شود، منزلت، اعتبار و ارزشش محفـوظ مـی ماند».

در مقابل می فرمایند:

من ملکته نفسه ذلّ قدره [501].

«کسی که هوای نفس بر او چیره شود، جایگاه او پست می شود».

فرمانروایی غریزه و حاکمیت شهوت در حقیقت بـه معنـای غلبـه حیـوانی و حکومت حیث حیوانی بشر است؛ نه حیث عقلانی. پس انسانی که تسلیم غریـزه است رفتار و عملش نمی تواند انسانی باشد و آنچه که از این انسان صـادر مـی شود در حقیقت متاثر از حاکمیت حیث حیوانی است؛ یعنی این جنبه حیـوانی او است که او را به این اعمال فرمان می دهد.

طبیعی است که تمنیات و خواهشهای حیوانی عمومـا بـا حکومـت عقـل در تضاد است. بنابراین اگر کسی تسلیم تمایلات حیـوانی شـد در حقیقـت تسـلیم دشمن خود شـده اسـت؛ و بـه همـین دلیـل اسـت کـه حضـرت رسـول اکـرم ﷺ فرموده اند:

اَعدی عدوّک نفسک الَّتی بین جنبیک [502].

«دشمن ترین دشمنان تو درون خود تو است».

عفت و پاکدامنی

روشن است که محکوم به حامیت های نفسـانی و حیـوانی، هرگـز قـادر بـه پاسخگویی و اجابت دعوت و ندای عقل نیست؛ چون در حقیقت عنان اختیار و سرنوشت خود را به دست نیروی غریزه می گذارد و از آن جا که غریزه شهوت یکی از نیرومندترین غرائز بشر است، چنانچه زمام انسان را به دست گیـرد، بـه تدریج رابطه انسان را با همه مکارم اخلاقی و امور معنوی قطع می کند. از ایـن رو انسان باید از آغاز در تقویت ملکه عفت و پاکدامنی تلاش کند و خود را در حصن حصین عفت و تقوا قرار دهد:

اءَلا فَصُونوها و تصوَّنوا بها [503].

«هم خود را در حصار تقوا قرار دهد و هم از سقوط ایـن حصـار پیشـگیری کند».

بنیان ازدواج به یک لباس تشبیه شده و ملکه عفت و تقوا هم به لباس تشبیه شده است.

در قرآن کریم آمده است:

و لباس التَّقوی ذلک خیر [504].

«لباس پرهیزگاری بهتر است».

خاصیت لباس این است که انسان را از سرما، گرما و گزند حوادث حفظ می کند و عیوب احتمالی انسان را می پوشاند، همان خاصیت را عفت و تقوا دارد؛ و به همان دلیلی که باید از لباس حفاظت کرد تا آلوده، مندرس و نجس نشود و در معرض باد و باران قرار نگیرد، باید از تقوا و عفت هم محافظت کرد، زیرا بدون حفاظت از ملکه عفت و تقوا، نمی توان سلامت انسان را در مقابله با طغیان غرائز تضمین کرد. بنابراین امام سجاد علیه‌السلام در ضمن بین حقوق غریزه شهوت فرمودند:

فَحِفظُهُ ممَّا لا یحلُّ لک و الاستعانةُ علیه بغض البصر فانه مِن اءَعون الاعوان.

«این غریزه را باید از آلوده شدن به حرام صیانت کرد و در این راه، اینگونه راهنمایی می فرمایند که باید از چشم بستن بر نامحرم این نیرو را کمک کرد».

ایمان یک ادعای صرف نیست و گفته کسی که ادعای ایمان دارد پذیرفته نمی شود. امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

ملعون ملعون، مَن قال الایمان قول بلا عمل [505].

«آن که با زبانش اظهار ایمان کند و عمل نکند، ملعون است ملعون است».

شرط ایمان عمل است و عمل، توجه به فرمانهای دینی است.

قل للمومنين يَغُضُّوا من اءَبصارهم و يحفَظُوا فُرُوجهم ذلک اءَزکی لهم انَّ اللّـه خبير بما يَصنَعون # و قُل لِلمؤمنات يَغضُضنَ من اءَبصارِهنَّ و يَحفَظـن فـروجَهُنَّ [506].

«به مومنان بگو چشمهای خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گیرند، و عفـاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه تر است؛ خداونـد از آنچـه انجـام مـی دهند آگاه است و به زنان با ایمان بگو چشمهای خود را (از نگاه هـوس آلـود) فروگیرند، و دامان خویش را حفظ کنند».

در شرع مقدس هر عملی که عفت را به مخاطره بیندازد ممنوع است و از آن جمله، خلوت کردن با نامحرم. در میان علما، بعضی از مشاهیر بـه خصوصـیاتی شهرت پیدا کرده اند. در این جمع، شخصیتی است به نام «مقدس اردبیلـی» کـه عنوان قداست به او نسبت داده شده است؛ یعنی پروا، پرهیز و تورع او از گناه و محرمات، او را به این نام شهره کرده است. نقل می کنند که وقتی از ایشان سوال شد که اگر در یک باغ وسیعی با نامحرمی تنها شود چه می کند؟ ایشان فرمـود: که خدا باید یاری کند [507].

اساسا، در برابر نقش وسوسه انگیز نفس انسان که او را به سوی گناه دعـوت می کند، جز این که خود را در قلعه مستحکم و نفوذناپـذیر تقـوا و عفـت قـرار دهد، چاره ای وجود ندارد؛ و این جا مکانی نیست که انسان با غرور بر نفس و یا غرور ایمانی بخواهد ادعای حفاظت و تدین و ایمان کند.

قوت بازوی پرهیز به خوبان مفروش که دراین خیل حصاری به سواری گیرند

اگر حصار تقوا و عفت، با چشم فرو بستن به روی نامحرم، نگهبانی و صیانت نشود، حتی یک نگاه می تواند آن را فرو ریزد و منهدم کند؛ و ایـن یـک خیـال بافی است که انسان برای خودش مصونیت قائل باشد. موهومـات جدیـدی کـه

امروزه در بعضی گفته ها و سخن ها متعارف شده که می گویند: نگاه نکردن به خانم ها هنگام صحبت کردن موجب بی احترامی به آنها است. وسوسه های شیطانی و بی خبری از نص صریح قرآن است که هم به مردم مسلمان فرمان می دهد و هم به زن مسلمان که: قل للمومنین یغضوا من اءَبصارهم هم مردان مومن باید چشم را به روی نامحرم ببندند، و هم زنهای مومنه باید چشم از روی نامحرم برگیرند و هیچ قید و تخصیصی بر این اطلاق و عموم وارد نشده است؛ و ما در مباحث حق چشم از آفات و خطرات هرزگی چشم و عدم تورع و پرهیز از حرام به تفصیل سخن گفتیم.

تربیت اولاد و فرزندان

به هرحال، نیروی غریزه، به دلیل نیرومندی و قوت حتما تقویت ملکه عفت و تقوا را می طلبد و از سوی دیگر، تربیت صحیح فرزندان و هدایت درست غریزه، از دیگر آموزش های معارف دین است. قرآن می فرماید:

یا اءَیُّها الَّذین آمنوا لِیَستَئذِنکُمُ الَّذین مَلَکَت اَیمانُکُم و الَّذین لم یَبلُغوا الحُلُم منکَ ثلاث مرّات مِن قَبل صلوةِ الفجرِ و حین تَضَعونَ ثیابَکُم منَ الظَّهیرةَ و من بعدِ صلوةِ العِشاءِ [508].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! بردگان شما، و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده اند، در سه وقت باید از شما اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح، و نیمروز هنگامی که لباسهای (معمولی) خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز عشاء».

این دستور صریح وحی است: ای انسان های مومن! در سه وقت، فرزندان نابالغ خود را در خلوت گاه خود راه ندهید: قبل از اذان صبح، هنگام ظهر و استراحت و بعد از نماز عشا که موقع آغاز استراحت است؛ که در خلوت گاه و

بستر معمولا انسان پوشش و لباس مناسب را کنار می گذارد. فرد نابـالغ، نبایـد شما را بدون پوشش مناسب ببیند. این دستور روشن قـرآن اسـت کـه اطفـال و فرزندان را باید از دیدن مناظر مهیج و شنیدن کلمات محرک دور نگه داشت. در روایتی از رسول اکرم ﷺ وارد شده است که فرمودند:

الصَّبیُّ و الصَّبیُّ و الصَّبیُّ و الصَّبیَّةُ و الصَّبیَّةُ و الصَّبیَّةُ یُفرَّقُ بینهم فی المضـاجعِ لعشرِ سنینَ [509].

«هم دو طفل پسر خردسال، هم یک پسر و یـک دختـر خردسـان و هـم دو دختر خردسال را وقتی به سن ده سال رسیدند، باید بستر آنها را از یکدیگر جدا کرد».

این در حالی است که از منظر معارف دین اظهار محبت به اطفال، یک تعلـیم و توصیه اکیدا اخلاقی است و در سیر پیامبر نوشته اند:

اذا اءَصبح رسول اکرم ﷺ مَسَحَ علی رؤ وس وُلده [510].

«وقتی حضرت از خواب برمی خاستند، دست محبت و عنـایتش را بـر سـر فرزندانش می کشید».

یا در روایتی به عنوان نمونه از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است کـه حضـرت می فرمایند:

اءَکثروا من قُبلةِ اءَولادکم فانَّ لکم بکلِّ قُبلَة درجة فی الجَنَّةِ [511].

«فرزندان خود را زیاد ببوسید و با این بوسه، محبت خـود را بـه فرزنـدانتان هدیه کنید؛ که به ازای هر بوسه، خداوند یک درجه برای شـما در آخـرت قـرار داده است».

در بعضی از روایات وارد شده پیامبر در جایی نماز مـی خواندنـد، حضـرت سیدالشهداء علیه‌السلام طفل خردسالی بود و در حـال نمـاز بـر گـردن رسـول اکـرم

ﷺ می نشست. حضرت با ملاطفت او را برمی داشتند و با مدارا به زمین می گذاشتند تا این که نماز پایان پذیرفت.

فردی یهودی آن جا بود، گفت: این چگونه برخوردی است که شما با فرزند و طفلی صغیر می کنید؟! حضرت فرمود: هرکس ایمان داشته باشد، با فرزندان خردسال اینگونه رفتار می کند. این لطافت روح، باعث شد که آن یهودی اسلام آورد.

با این که اظهار محبت به خردسال و اطفال صغیر توصیه شده است در عین حال می بینیم از منظر دیگر امام صادق علیه‌السلام می فرمایند:

اذا بَلَغَتِ الجاریةُ ستَّ سنینَ فلا ینبغی لکَ اءَن تُقَبِّلُها [512].

«وقتی دختر به سن شش سال رسید، دیگر نامحرم حق ندارد او را ببوسد».

اظهار محبت از طرف نامحرم به دختری که به سن شش سال رسیده ممنوع است و جالب تر این که از امیرالمومنین علیه‌السلام روایت شده است که:

مباشرةُ المَراءَةِ ابنَتَها اذا بَلَغَت ستَّ سنینَ شُعبَة من الزِّنا [513].

«مادر نسبت به دختر شش ساله اش باید رعایت کند و در محدوده آلت تناسلی دست نبرد و اگر چنین کند، نوعی زنا محسوب می شود».

در سخن دیگری از امام باقر علیه‌السلام وارد شده است که فرمودند:

ایّاک و الجِماع حیثُ یَراکَ صبیّ یُحسِنُ اءَن یَصِفَ حالَک [514].

«انجام عمل زناشویی در مقابل طفلی که قادر بر درک زیبایی و زشتی مسائل است، ممنوع است».

همه عواملی که موجب بدآموزی و بیدار کردن غریزه خفته انسان است ممنوع شمرده شده و به عکس، تمرین به امور صحیح اخلاقی و عبادی مورد توصیه است.

امام موسی بن جعفر علیه‌السلام از امیرالمومنین علیه‌السلام نقل می کند که فرمودند:

مُرُوا صبیانَکُم بالصَّلاةِ اذا کانوا اءَبناءَ سبعِ سنین [515].

«فرزندانتان را به نماز تشویق کنید وقتی به هفت سال رسیدند».

آموزش در کودکی، نقشی اساسی در شکل گیری تربیت انسان دارد. بسیاری از بی عفتی ها و انحرافات، ریشه در عدم پرورش و یا تربیت غلط انسان در کودکی دارد؛ به عبارت دیگر تربیت صحیح انسان، همراه با ایجاد محیط امن و مناسب و دور نگه داشتن او از فضای آلوده گناه در دوران کودکی، شرط اساسی برای رشد طبیعی روح و فطریات انسانی است. این نکته برای والدین قابل توجه است که همان گونه که به سلامت جسمی فرزند خود حساس اند، باید نسبت به رشد مناسب، سلامت و صحت روحی و کمالات اخلاقی او نیز کوشا باشند؛ که غفلت از این مهم، موجب عوارض و عواقبی است که هرگز در بزرگسالی قابل جبران نخواهد بود.

همان طور که پیش تر گفته شد امام صادق علیه‌السلام نقل کردند که پدر بزرگوارشان به هنگام عبادت افراطی در مقابل تعدیل و به حکم وظیفه تربیتی پدر نسبت به فرزند فرمودند:

یا بُنَیَّ دونَ ما اءَراکَ تَصنَعُ فانَّ اللّه عزَّ وَ جَلّ اذا اءَحبَّ عبدا رَضِیَ عنه بالیسیر [516].

«پسرم! کمتر از این عمل کن که خداوند اگر بنده ای را دوست بدارد با اعمال کم هم از او راضی می شود».

حتی نسبت به نحوه عبادت و کیفیت عبادت، پدر و مادر باید اِعمال نظر کنند. در سخنی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است روزی به اصحاب فرمودند:

ویل لاطفالَ آخرَالزَّمانِ من آبائِهم فَقِیل یا رسول اللّـه مـن آبـائهمُ المشـرکینَ فقالَ لا من آبائهمُ المومنینَ لا یعلِّمونَهُم شیئا من الفَرائِضِ و اذا تَعَلَّمُـوا اءَولادُهُـم مَنَعُوهُم و رَضُوا عنهم بِعَرَض یَسِیر منَ الدُّنیا فاءَنا منهم بری ء و هـم منِّـی بِـرَاء[517].

«وای بر فرزندانی که آخرالزمان به دنیا می آیند از پدرانشان! سوال کردند: از پدران مشرک به وجود می آیند؟ فرمودند: نـه، از همـان پـدران مـومن، پـدران مومنی که در آموزش و تربیت فرزندان، یاد دادن واجبات و محرمـات مسـامحه می کنند و همه اهتمام آنها امور دنیوی فرزندانشان است، مـن از آنهـا بیـزارم و آنها نیز از من دورند».

این نکته، حساسیت بزرگان و اولیای دین را نسبت به تربیـت فرزنـدان بیـان می کند و ما ان شاءاللّه تفصیل بیشتر این مطلب را در حقی که فرزند بر والـدین دارد ذکر می نماییم.

اهمیت عقل در وجود انسان

دین اسلام، علاوه بر تربیت در کودکی و آماده ساختن کـودک بـرای مرحلـه بزرگسالی، روشهای گوناگونی برای هدایت راهنمایی و بزرگسالان ارائـه نمـوده است که یکی از آنها یاری جستن از نیروی عقل و اندیشه اسـت؛ امیرالمـومنین علیه‌السلام در این باره فرموده اند:

کفاک من عقلک ما اءَوضح لک سُبُل غَیِّکَ من رُشدک [518].

«یکی از فواید سرمایه عقل برای انسان ایـن اسـت کـه راه صـحیح را از راه انحرافی نشان می دهد».

عقل راه صحیح را به انسان نشان می دهد و می گوید که نسـبت بـه اعمـال غریزه تا کجا باید پیش رفت. اگر انسان زمام اختیارش را به دست هوای نفـس

بسپرد، عقل او تحت الشعاع قرار می گیرد. حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

لا یجتمع العقل و الهوی [519].

«عقل با هوای نفس در یک جا جمع نمی شود».

حضرت در روایت دیگری می فرمایند:

انَّک ان اءَطَعتَ هواک، اءَصمَّک و اءَعماک [520].

«اگر از هوای نفس اطاعت کردی، کوروکر می شوی».

اگر انسان هوای نفس را غلبه داد و عقل را به فراموشی سپرد، در نتیجه هم گوشش چیزی جز ندای غریزه نخواهد شنید و هم چشمش چیزی جز مناظری که غریزه به او نشان می دهد نخواهد دید. پس باید انسان در مبارزه سنگین با نیروی غریزه، زمام خود را به عقل و فکر بسپارد؛ نه این که عقل و فکر را مغلوب هوای نفس کند. اولین قدم در این راه، سالم نگه داشتن اندیشه، و فکر نکردن به گناه و خطاکاری است. امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

من کثر فکرهُ فی المعاصی دَعته الیها [521].

«کسی که زیاد به گناه بیندیشد، عاقبت به دامن گناه سقوط خواهد کرد».

یعنی آلوده شدن ذهن با اندیشه گناه، قدرت اندیشیدن نسبت به عواقب و عوارض یک اقدام را از انسان سلب می کند.

امیرالمومنین علیه السلام در سخن دیگری می فرمایند:

کم من شهوة ساعة قد اءَورَثَت حُزنا طویلا [522].

«چه بسیار که ساعتی به برآورده کردن تمایلی سپری شود و موجب حزن و اندوه طولانی شود»

گیرم که ساعات و ایام را به کام دل گذراندی، اما آیا هیچ اندیشیده ای که چه آینده پرملال و پرغصه ای را برای خود رقم می زنی.

پس اولین تعلیم و آموزش عمومی در انتخاب راه درست در اعمال غرائز و تمایلات، یاری جستن از نیروی عقل، اندیشه و فکر این سرمایه عظیم انسانی است.

چشم پوشی از گناه و یاد مرگ

دومین نکته در مورد غریزه شهوت که در سخن امام سجاد علیه‌السلام هم آمده است، چشم فروبستن، بر نامحرم و نارواست. که در سخنان منسوب به امیرالمومنین علیه‌السلام نیز آمده است:

لیس فی الحواس الظاهرة شی ء اءَشرف من العین فلا تُعطُوها سُؤ لَها فَیَشغَلَکُم عن ذکرِ اللّه [523].

«چشم، یکی از شریف ترین اعضای بدن انسان است. نباید آن را به هرزگی عادت داد که هر چه دل می خواهد او بنگرد؛ که اگر او نگاه کرد، مانند تیری در دل اثر می کند و انسان را به انحراف می کشاند».

و آنچه که در سخن امام علیه‌السلام در گام سوم مورد تاکید قرار گرفته است:

کثرةِ ذکرِ الموتِ و التَّهَدُّدِ لنفسک باللّه و التَّخویفِ لها به.

« فراموش نکردن مرگ و روز باز پسین، به انسان یادآور می شود که این دنیا و تنعمات و لذائذ و کام جوئیهایش را پایانی است و مرگ روزگاری به سراغ انسان می آید و عمر دنیا برای انسان ها بسیار کوتاه است:

الموت کَسَهم مُرسَل علیک و عمرُک بقدر مسیره الیک [524].

«مرگ، مانند تیری است که روز تولد از چله کمان به سمت انسان رها شده است و میزان عمر انسان و طول اقامت انسان در این دنیا فاصله زمانی است که این تیر به هدف اصابت کند».

بالاخره روزگار عمر به پایان می رسد و در پیشگاه پروردگار روز حساب و پاسخ گویی به تک تک اعمال، گفتار و کرده ها فرا می رسد، قرآن از زبان لقمان نقل می کند:

یا بنیَّ انَّها اءن تَکُ مثقالَ حَبَّة مِن خَردَل فَتَکُن فی صَخرَة اءو فی السَّموات اءَو فی الارض یاءت بها اللّه [525].

«فرزندم! اگر این اعمال تو به اندازه یک مثقال حبه ای از دانه خردل هم باشد و در زیر صخره سنگی از آسمان ها باشد در صحنه قیامت خدا آنها را در پیش چشم تو مجسم خواهد کرد».

گناهانی که در خلوت و جلوت مرتکب شده ای، روزی که یوم تبلی السرائر نام دارد، آشکار می شود و در مقابل چشم خلق اولین و آخرین عیان می شود. اللّهم لا تفضحنی علی رؤ وس الاشهاد من العالمین [526] و انسان را به افتضاح و آبروریزی در پیش چشم همه مخلوقات از روز اول آفرینش تا آخر آفرینش می کشاند و هیچ چیز از چشم تیزبین الهی پنهان نمی ماند.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمودند:

اتقوا معاصی اللّه فی الخلوات، فان الشاهد هو الحاکم [527].

«از معصیت خداوند در خلوت بپرهیز؛ زیرا قاضی کسی است که خود شاهد ارتکاب گناه است».

عذاب الهی که نشات گرفته از خشم و غضب خداست، هرگز خاموش شدنی نیست. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره آتش فرمودند:

فَوَ الَّذی نفسی بیده لَهی اءَعرف باءصحابها من الوالدة بولدها [528].

«قسم به جان خودم، که آتش به اصحاب خودش از مادر نسبت به فرزند آشناتر است ».

این آتش انسان را به کام خود می برد و هیچ مانعی هم وجود ندارد.

یوم یفرُّ المرءُ من اءَخیه # و اءُمِّهِ و اءَبیه # و صاحبته و بَنِیه # لکلِّ امرِی ء منهم یَومَئِذ شَاءن یُغنیه [529].

«روزی که انسان از برادرش می گریزد، و از پدر و مادر و زن و فرزندانش می گریزد. در آن روز هرکس به فکر کار خویش است».

آن روز بسیار نزدیک است؛ فقط کسانی که ایمان و اعتقادشان ضعیف باشد آن روز را دور می بینند.

اَنَّهم یرونهم بعیدا # و نراه قریبا [530].

«آنها (کسانی که ایمان و اعتقادشان ضعیف است) آن روز را دور می بینند، ولی ما آن را نزدیک می دانیم».

انسان باید توجه داشته باشد که این دنیا تداوم ندارد و حاصل اعمال و رفتار او در قیامت به صورت بهشت و جهنم و نعیم و عذاب الهی تجسم پیدا می کند؛ و اگر کسی اسیر طغیان غریزه شد و فرمان الهی را شکست، در نتیجه خود را دچار عذابی کرده است که نشات گرفته از خشم و غضب ذات ذوالجلال الهی است.

در فرمایش دیگری از امام سجاد علیه السلام در دعای افتتاح می خوانیم:

اءَیقَنتُ اَنَّک اءَنت اءَرحم الرَّاحمین فی مواضع العفو و الرحمة و اءَشد المعاقبین فی موضع النَّکال و النِّقمَة [531].

«اگر در جایگاه عفو و رحمت نسبت به بندگانت بنشینی، تو مهربان ترین مهربانانی؛ اما اگر مبنا، شکنجه و مجازات و انتقام باشد، تو سخت ترین کیفرکنندگانی».

این سنت آفرینش و تقدیر الهی است که گناه و نافرمانی موجب خشم و سخط پروردگار است و آتش نیز سزای کسی است که با این اعمال زشت موجبات سخط و غضب الهی را فراهم آورده است.

روابط نامشروع و کیفرهای آن

در مواردی که راه های مشروع برای ارضای غریزه جنسی فراهم بوده است مومنان راه صحیح را رفته اند، قرآن می فرمایند:

والّذین هم لِفُروجِهِم حافظون # اءلا علی اءَزواجهم اءَو ما مَلَکَت اءَیمَانِهم فانَّهم غَیرَ مَلومِین # فَمَنِ ابتَغَی وَرَاءَ ذلک فاولئک هم العادون [532].

«کسانی که غریزه خود را محافظت کردند و در اشباع و ارضای آن از طریق مشروع اقدام کردند، از مومنینی هستند که به آنها وعده فلاح و رستگاری داده شده، اما اگر کسی این سنت را شکست و این قانون را رعایت نکرد، سرکشی و فرمان شکنی کرد و مسیر صحیح را رعایت نکرد، استحقاق عذاب الهی را دارد».

این گناه از جمله گناهانی است که خداوند بزرگ در کتاب مجیدش برای بعضی از این مصادیق تنبیه و حد، تعیین فرموده است. یک مصداق فراگذاردن پا از حدود مقرر الهی در ارضای غریزه زنا است. امام باقر علیه‌السلام از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می کند که فرمودند:

فی الزِّنا خمسُ خِصال یَذهَب بماءِ الوَجهِ و یورثُ الفَقر و یَنقُص العُمُر و یُسخِط الرحمنَ و یُخَلِّد فی النار نعوذُ باللّه من النار [533].

«در زنا پنج ویژگی است: اولین مورد این است که آبروی انسان را می بـرد؛ دوم آن که باعث فقر و ناداری می شود؛ نتیجه سوم این است که موجب نقصـان و کمبود عمر مقرر انسان می شود؛ نتیجه چهارم و پنجم مربوط به امور آخـرت است یکی این که خدا را به غضب و خشم می آورد. و دیگـر ایـن کـه موجـب خلود در آتش است. و از آتش به خدا پناه می بریم».

در روایت دیگری از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

کان ابی یقول: اذا زَنَی الزَّانی خَرَجَ منه روحُ الایمان [534].

«پدرم امام سجاد علیه‌السلام فرمودند: انسان زناکار وقتی اقدام به این عمل زشـت می کند، در حقیقت پیوند خود را با ایمان بریده است، - روح لطیـف ایمـانی از آن جسم پرواز می کند - و این مکان خبیث دیگر جای آن روح لطیف نخواهـد بود».

مرحوم صدوق روایتی را به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت می دهـد کـه حضـرت فرمودند:

لن یعمل ابن آدم عملا اعظم عند اللّه عزَّ وَ جَلّ من رجل قَتَلَ نَبِیًّـا اءَو امامـا اءَو هَدَمَ الکعبةَ التی جعلها اللّه قبلة لعبادهِ اءَو اءَفرغ ماءَهُ فی امراءَة حراما [535].

«هیچ عملی نزد خداوند گناهش بالاتر از سه کار نیسـت: اول آن کـه کسـی اقدام به کشتن پیامبر و یا امام کند، دوم این که اقدام به هدم و ویران کردن کعبـه کند؛ و سوم این که از طریق نامشروع با زنی رابطه برقرار کند».

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله این سه کـار را در کنـار یکـدیگر قـرار داده و حرمـت و شدت تنفر و خشم و غضب خدا نسبت به این سه عمل را مساوی دانسـته انـد؛ یعنی پیغمبرکشی و قتل امام، تخریب خانه کعبه و زنا هـر سـه در یـک جایگـاه

قرار دارد. گناه بالاتر از زنا، عمل زشت ناپسند و مذموم اکتفای مرد به مرد و در تعبیر قرآن لواط است.

عن ابی عبداللّه علیه السلام قال: قال رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم: من جامع غلاما جاء جُنُبَا یوم القیامةِ لا یُنَقِّیه ماءُ الدُّنیا و غضب اللّه علیه و لعنهُ و اءَعدَّ له جهنم وَ ساءَت مَصیرا ثم قال انَّ الذَّکَر لیرکَبُ فیهتزُّ العرش لذلک [536].

«اگر کسی این عمل خلاف فطرت؛ یعنی عمل لواط را انجام بدهد. روز قیامت، جنب وارد صحرای محشر می شود و در حقیقت آب دنیا او را تطهیر نمی کند. این شخص با این کارش، مغضوب درگاه الهی است و خدا جایگاه او را فقط آتش جهنم قرار داده است. بعد فرمودند: که این عمل؛ یعنی نزدیکی مرد با مرد، موجب اهتزاز عرش الهی است؛ یعنی این عمل خلاف، عرش خدا را به لرزه درمی آورد».

زشتی این گناه در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام به این صورت بیان شده است:

حُرمَة الدُّبُر اءَعظمُ من حُرمةِ الفَرَجِ و انَّ اللّه اءَهلک اءُمَّة لحرمة الدُّبُر و لم یهلک اءَحدا لحرمةِ الفَرَج [537].

«خداوند گناه عمل لواط را بالاتر از عمل زنا قرار داده است چه این که اقوامی به دلیل ارتکاب این گناه به هلاکت رسانید ولی این کار را درباره زنا انجام نداد».

و در قرآن درباره قوم لوط می فرمایند:

انک لتاءتون الفاحشة ما سبقکم بها من احد من العالمین [538].

«شما به کاری اقدام کردید که قبل از شما هیچ یک از بندگان چنین عملی را انجام نداده بودند».

به خاطر این انحراف، خداوند قوم لوط را هلاک فرمود: در حالی که برای عمل زنا، خداوند هیچ قومی را هلاک نفرموده است. این دو مصداق و سایر موارد مثل اکتفای زن به زن و تنزل و انحطاط اخلاقی و شخصیتی انسان تا حد اکتفا و ارضا از طریق نزدیکی و مجامعت با حیوانات و یا استمنا، همه انحراف از مسیر طبیعی خلقت و شرع است. که در همه ادیان الهی و آسمانی ممنوع شده است.

خداوند علاوه بر عذاب الهی که وعده داده است، آثار وضعی و عکس العملهای طبیعی نیز در ناموس آفرینش برای آنها قرار داده است که هم مورد تاکید روایات و نقل معصومین علیهم‌السلام است و هم در گفتار گذشتگان این مطلب زیاد آمده است. در سخنی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

کانت امراءة علی عهد داوود یاءتیها رجل یَستَکرِهُها علی نفسها فاءَلقَی اللّه عزَّ وَ جَلّ فی قلبها فقالت له انَّک لا تاءتینی مرَّة الا و عند اءَهلک مَن یاءتیهم قال فذهب الی اهله فوجد عند اهله رجلا فاءتی به داود علیه‌السلام فقال یا نبیَّ اللّه وجدتُ هذا الرجل عند اءَهلی فاءَوحی اللّه الی داود قل له کما تَدِینُ تُدَانُ [539].

«در زمان داوود پیغمبر، مردی بود که به سراغ زنی می رفت و او را مجبور می کرد که با او عمل نامشروع انجام می دهد. یکی از این روزها خدا به این زن الهام فرمود که به این مرد بگوید: هربار که تو سراغ من می آیی، مطمئنا کسی هم به سراغ ناموس تو می رود. این مرد متنبه شد. سرزده وارد خانه خود شد و نامحرمی را نزد همسر خویش یافت. دست آن مرد را گرفت و به عنوان شکوه به محضر داوود پیغمبر برد. خداوند به داوود وحی فرستاد که بگو جزای تو همان گونه است که عمل کردی».

اثر وضعی و طبیعی تجاوز به ناموس دیگران، مورد تعدی قرار گرفتن ناموس خود انسان است. امام باقر علیه‌السلام می فرمایند:

کان فیما اءَوحی اللّه الی موسی علیه‌السلام مَن زَنَی زُنِیَ بِهِ و لو فی العَقَبِ من بعده [540].

«اگر کسی مرتکب زنا شود، خودش و اهلش مورد تجاوز قرار می گیرند؛ اگر چه با چند واسطه».

عفت و پاکدامنی

همانگونه که در مباحث سابق گفته شد، قرار گرفتن در چهارچوب عفت و تقوا برای نجات از طغیان غریزه و آثار سوء مترتب بر آن، یک الزام عقلی است. در سخنی از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند:

ما من عبادة اءَفضلُ من عفة بطن و فرج [541].

«هیچ عبادتی ارزشمندتر از منزه نگه داشتن غریزه خوردن و آشامیدن و غریزه شهوت نیست».

در سخنی دیگر از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده که فرمودند:

علیکم بالعفاف و ترک الفجور [542].

«شما ملزمید که خلاف کاری ها را ترک کنید و عفت و پاکدامنی پیشه کنید».

ابان بن سوید نقل می کند که از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم:

ما الَّذی یُثبتُ الایمان فی العبد؟ قال الَّذی یُثبِتُهُ فیه الورعُ و الَّذی یُخرِجهُ منه الطَّمَع [543].

«چه چیزی ایمان را در دل انسان راسخ و ثابت می کند؟ به چه وسیله، ایمان ثبات پیدا می کند و دیگر هیچ عارضه ای نخواهد توانست این حصن و این

دیوار را خراب کند؟ در جواب فرمودند: آن چیزی که ایمان را در مومن راسخ و ثابت می کند، ورع و پرهیز از گناه است و آن چیزی که ایمان را از دل انسان مومن بیرون می برد، طمع و حرص است».

و جالب این است که روزه یکی از عباداتی است که پروا و پرهیز و ورع را به انسان تمرین می دهد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سخنی که در جمعه آخر ماه مبارک شعبان بیان داشته اند، فرموده اند:

قد اءَقبل الیکم شهر اللّه بالبرکة و الرحمة و المغفرة...قال امیرالمومنین علیه السلام فقمت فقلت: یا رسول اللّه! ما اءَفضل الاعمال فی هذا الشهر؟ فقال: یا اباالحسن افضل الاعمال فی هذا الشهر الورع عن محارم اللّه [544].

«حضرت در این خطبه، مژده آمدن ماه مبارک رمضان، ماه برکت و رحمت و مغفرت الهی را دادند و سخنانی را بیان فرمودند. در انتهای این خطبه امیرالمومنین علیه السلام برخاستند و سوال کردند: در این ماه الهی کدام عمل از همه اعمال، بهتر و ارزشش بالاتر است؟ شاید در نظر مردمی که در مسجد بودند و ما که این سخن را می شنویم این باشد که نماز بیشتر بخواند، افطار بدهد، از مومنان دست گیری کند، ولی پاسخ این بود که فرمودند: ارزش پرهیز و دوری جستن از محرمات الهی و گناه، بسیار زیاد است. سخنی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمودند:

لَرَدُّ المؤمن حراما یعدل عند اللّه سبعین حجّة مبرورة [545].

«چشم پوشی از گناه در پیشگاه الهی معادل هفتاد حجّی است که مورد قبول درگاه او واقع شده است».

طمع، ایمان را از دل انسان بیرون می برد، انسان را به بردگی و بندگی می کشاند و او را به ذلت، خواری و پستی در دنیا و آخرت سوق می دهد؛ و تنها

راه مقبله با غریزه خطرناک طمع ورزی پرهیز از گناه است؛ حتی گناه در اندیشه، در فکر و در خیال. حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

مَن کثُر فکره فی المعاصی دعته الیها [546].

«اگر کسی فکرش را به سمت گناه آزاد گذاشت، طبعا به وادی گناه سقوط می کند».

در سخنی از همان حضرت علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

صیامُ القَلب عَن الفِکر فِی الاثَام اَفضلُ مِن صیام البطن عن الطعام [547].

«فضیلت روزه فکر و اندیشه برای جلوگیری از آلوده شدن به گناه بیشتر از روزه شکم از غذا و نوشیدنی است».

در سخن دیگری از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

انَّ عیسَی علیه السلام قال للحواریَّین...انَّ موسی اءَمَرَکُم اءَن لا تَزنوا و اءنا آمُرُکم اءَن لا تُحَدِّثوا اءَنفسکم بالزِّنا فضلا عن تَزنوا فانَّ من حَدَّث نفسه بالزِّنا کان کَمَن اءَوقَدَ بی بَیت مُزَوَّق فاءَفسد التَّزاویقَ الدُّخانُ و ان لم یَحتَرق البیتُ [548].

«حضرت عیسی علیه السلام به اصحاب و حواریونش فرمود: موسی بن عمران شما را دستور داد که زنا نکنید؛ من شما را فرمان می دهم که: حتی فکر گناه زنا را نیز نکنید چه رسد به این که مرتکب این عمل شوید. کسی که فکر و اندیشه گناه و نافرمانی در ذهنش راه پیدا کند، مانند کسی است که در یک خانه و اتاق در بسته و نقاشی شده و زینت یافته آتش روشن کند و دود آتش همه زینت ها و سفیدی ها را تباه و سیاه کند؛ اگر چه خانه را آتش نزند».

پس فکر و اندیشه گناه هم برای انسان خطر آفرین است و بهترین راه برای این که انسان بتواند در مقابل سرکشی و طغیان غریزه، مقاومت کند این است که علاوه بر اشباع غریزه، ورع و پاکدامنی پیشه کند.

یاد مرگ، برترین عامل بازدارنده

در پایان این حق، آخرین قسمت از سخن امام سجاد علیه‌السلام را بررسی می کنیم که فرمودند:

و کثرةِ ذکرَ الموتِ و التَّهَدُّد لنفسک باللّه و التَّخویفِ لها به و باللّه العصمةُ و التَّاییدِ.

از آن رو که عمر انسان محدود است، نباید در دنیا غافل باشد و باید بداند که آنچه در این دنیا عمل می کند؛ حاصلش را در جهان آخرت خواهد دید و این یک قانون قطعی الهی است که حاصل سرکشی و فرمان شکنی، عذاب پروردگار است؛ همان طور که حاصل فرمانبری و اطاعت بهشت قرب و رضوان الهی است. در یکی از فرازهای دعای کمیل، امیرالمومنین علیه‌السلام می فرمایند:

و اءَنت تَعلم ضعفی عن قلیل من بَلاءَ الدُّنیا و عقوباتِها و ما یجری فیها من المکارهِ علی اءَهلها، علی اءَنَّ ذلک بلاء و مکروه قلیل مَکثُهُ، یَسیر بقائُه، قصیر مدَّتُه فکیف احتمالی لبلاء الاخرة، و جلیل وقوع المکاره فیها، و هو بلاء تطول مدَّتُهُ و یَدوُم مَقامُه و لا یُخَفَّفُ عن اءَهله، لانَّهُ لا یکون الا عن غضبک و انتقامک و سخطک و هذا ما لا تقوم له السموات و الارض [549].

«خدایا! تو می دانی که من ضعیف و ناتوان، قدرت تحمل عذاب و عقوبات دنیا را با این که گذرا و کوتاه مدت است، ندارم. خدایا! بنده ضعیف و ناتوانی که قدرت تحمل آتش دنیا را ندارد، چگونه می تواند آتشی را که از خشم و غضب تو برافروخته است و مدتش بی نهایت است و آسمان و زمین تاب وتوان تحمل آن را ندارند، تحمل کند؟».

عجیب این است که قرآن نسبت به دوزخیان و اهل آتش، تعبیر لطیفی بیان می فرماید که گویای ارتباط و پیوند گناه و آتش است. نسبت دوزخیان و آتش

را نسبت پدر و مادر به فرزند و ریشه به میوه می داند؛ و ایـن تشـبیه در خطبـه مولا امیرالمومنین علیه‌السلام هم آمده است که می فرمایند:

فکونوا من اءَبناء الاخرة و لا تکونوا من اءَبناء الدنیا فـانَّ کـلَّ وَلَـد سَـیُلحَقُ باءَبیهِ یوم القیامةِ [550].

«ای مردم! فرزند آخرت باشید نه فرزند دنیا؛ زیرا هر فرزندی در قیامـت بـه پدر خود ملحق می شود».

یعنی اگر شما برده دنیا شدید؛ در دل دنیـا خفتیـد و دنیـا را بـرای آرامـش خواستید، در قیامت هم با دنیا و حاصـل آن محشـور مـی شـوید و اگـر دامـن آخرت را برگزیدید، در قیامت هم با آخـرت محشـور مـی شـوید؛ و خلاصـه، بهشت و جهنم محصول اعمال خود انسـان اسـت. رسـول اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره بهشت می فرمایند:

الجنّة ماؤ ها عذب و تربتها طیبة فیها قیعان بیض غرسها سبحان اللّه و الحمـد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر [551].

«بهشت سرزمینی است که آبش گوارا و خاکش خوشبو است و درختـان آن حاصل اذکار سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر است».

ویژگی های آتش و جهنم

درباره جهنم هم قرآن به صراحت می فرماید.

فاتَّقوا النَّار الَّتی وَقُودُها النَّاس و الحجارة [552].

«آتشی که هیزم آن، خود انسان ها و سنگ ها هستند».

چون سجودی یا رکوعی مرد کشت چون که پرید از دهانش حمد حق چـون ز دستت رست ایثار و زکات چون ز دستت زخم بر مظلوم رست چون ز خشم، آتش تو در دلها زدی آتشت این جا چو آدم سوز بود شـد در آن عـالم

سجود او بهشت مرغ جنت ساختش رب الفلق گشت این دست آن طرف نخل و نبات آن درختی گشت از او زقوم رست مایه نار جهنم آمـدی آنچـه از وی زاد مرد افروز بود

این تناسب اعمال، شخصیّت او را در قیامت طعمه آتش قرار می دهد و ایـن همان مؤانست و دلبستگی مادر و فرزندی، بلکه قوی تـر از آن، میـان آتـش و گناهکار برقرار است. در سـخنی از رسـول اکـرم ﷺ ذکـر شـده اسـت، کـه فرمودند:

فَوَالّذی نفسی بیده لهی اءَعرف باءَصحابها من الوالدةِ بولدها [553].

«قسم به جان خودم که آشنایی و آگاهی لهیب آتـش بـه اصـحاب جهـنم از آشنایی مادر به فرزند بیشتر است».

در قرآن مجید می خوانیم:

اذا راءَتهم من مکان بعید سَمِعوا لها تغیظا و زفیرا [554].

«وقتی آتش جهنم طعمه خود را از مکان دوری مـی بینـد، بـا فریـاد و نالـه خشم آلود و گوش خراش بـه سـمت آن حرکـت مـی کنـد و او را در دام مـی اندازد».

و این آتشی است که در آن روایت آمده که اهل زنا و گناه و کسانی که فریب قوه شهوت و طغیان غریزه جنسی را خوردند در برمی گیرد آتشی دایمی است:

خالدین فیها ما دامت السموات و الارض [555].

«تا آسمان و زمین برقرار است، در آتش باقی می مانند».

در قرآن کریم آمده است:

نار اللّه الموقدة # التی تطَّلِع علی الافئدة [556].

«آن آتش را (خشم) خدا افروخته، شراره آن بر دلها شعله ور است».

آتش دنیا اگر جسم را می سوزاند، آتش آخرت دل و قلب را می سوزاند.

حضرت پیامبر ﷺ یادی از آتش کردند و چنین فرمودند:

اءَتَرَونَها حَمراء مثل نارکم هذه التی توقدون انَّها لاءَشدُّ سوادا من القار [557].

«آیا شما گمان می کنید آتش جهنم در آخرت مثل آتش این دنیا سرخ رنگ است؟ سیاهی آن از سیاهی قیر شدیدتر است».

در دعایی از ادعیه صحیفه سجادیه از امام سجادیه علیه السلام نقل شده است:

اللّهم انی اعوذبک...من نار نورها ظلمة و هیِّنُها اءلیم [558].

«خدایا! به تو پناه می برم از آتشی که نورش ظلمت و تاریکی است و نرمی آن دردناک و آزاردهنده است».

سخنی از سخط و غضب و آتش الهی نسبت به طغیان و فرمان شکنی است؛ اما ابواب توبه و رحمت الهی نیز بر روی بندگانش گشوده است و خدا وعده داده است که:

ان اللّه یغفر الذنوب جمیعا [559].

«همانا خداوند همه گناهان را می آمرزد».

بنابراین، خدا همه گناهان را می آمرزد مگر شرک؛ چرا که می فرماید:

ان اللّه لا یغفر اءن یشرک به [560].

«خداوند، گناه شرک به او را نمی آمرزد».

گناهکاران و خطاکاران باید بدانند که یاس از رحمت و مغفرت خدا، یکی از بزرگترین گناهان است. با توجه به این که توبه، انابه، پشیمانی و ندامت آنها مقبول درگاه الهی قرار می گیرد، از گناهان گذشته، خطاها، فرمان شکنی ها و نافرمانی ها به درگاه پروردگار توبه نکنند؛ که خدا همه گناهان را می آمرزد.

رسول اکرم ﷺ فرمودند:

التائب من الذنب كمن لا ذنب له [561].

«آن که از گناه توبه کند، مثل کسی است که گناهی ندارد».

و اگر کسی جدا و از صمیم دل خدا را بخواند و از او بخواهد کـه از گنـاه و خطایش بگذرد، خدا او را طبق وعده خود می آمرزد؛ منتها باید بـه ایـن نکتـه توجه داشته باشیم که توبه و استغفار، امری قلبی و جدی است، نه صـرف گفـتن به زبان و اقرار ظاهری، که امام هشتم علیه‌السلام فرمودند:

من استغفر بلسانه و لم یندم بقلبه فقد استهزء بنفسه [562].

«اگر کسی با زبان استغفار کند و از صمیم دل پشیمان نباشد در حقیقت خـود را به سخره گرفته است».

ما برای این که توجه کنیم که پشیمانی و ندامتمان نسبت به گناهان و خطاهـا و کوتاهی ها در پیشگاه ذات ذوالجلال الهی جدی است، باید قدر لحظـه هـا را بدانیم و از همه اشتباهات، خالصانه و صمیمانه به پیشگاه الی توبـه کنـیم کـه ان شاءاللّه مقبول درگاه الهی واقع می شود.

10 - حق نماز

فاما حَقُّ الصلاة فاءَن تعلم اءَنَّها وفادة الی اللّه و انَّک قائم بها بین یدی اللّه فاذا علِمتَ ذلک کُنتَ خلیقا اءَن تقومَ فیها مقام العبد الذَّلیل الرَّاغبِ الرَّاهبِ الخائفِ الرَّاجیِ المِسکینِ المتضرِّعِ المعظِّمِ مَن قام بین یدیه بالسُّکون و الاطراق و خشوع الاطراف وَلِینِ الجناح و حُسنِ المناجاة له فی نفسی والطَّلَب الیه فی فکاک رقبتک الَّتی اءَحاطَت بها خطیئتک واستَهلَکتَها ذنوبک و لا قوةَ الا باللّه.

«حق نماز بر تو این است که بدانی با آن به مهمانی خدا می روی و در پیشگاه و منظر او می ایستی و چون این را دانستی، سزاوار است که مانند بنده ای خوار، حقیر، خواستار، ترسان، امیدوار، بی مقدار، زاری کننده و بزرگ دارنده کردگار، با آرامش و وقار و زیبایی در گفتار و تقاضای آزادی از آتش و نار نسبت به گناهان، نمازت را با جان و دل بپاداری و حدود و حقوق آن را رعایت نمایی».

امام علیه‌السلام در این قسمت از رساله، بعد از بیان حق اعضا و جوارح به بیان حقوق افعال عبادی انسان و قبل از همه بیان حق نماز می پردازند.

جایگاه و اهمیت نماز

اما قبل از آغاز تبیین کلمات امام علیه‌السلام توجه داریم که نماز اولین فریضه و واجب از فروع دین است و جایگاه و اهمیت آن به گونه ای است که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می فرمایند:

الصلاة عمود الدِّین...فَان قُبِلَت قُبِلَ ما سواها و ان رُدَّت رُدَّ ما سواها [563].

«نماز پایه دین است که اگر مقبول درگاه الهی قرار گیرد، سایر حسنات و اعمال انسان نیز پذیرفته است؛ و اگر مقبول واقع نشود همه حسنات و اعمال دیگر مردود است».

در سخنی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمودند:

اءَوَّلُ ما یُحاسِبُ به العبدُ الصَّلاةُ فان قُبِلَت قُبِلَ سائِرُ عَمَلِهِ و اذا رُدَّت رُدَّ علیه سائر عَمَلِهِ [564].

«اولین چیزی که در صحنه قیامت مورد سوال و محاسبه قرار می گیرد، نماز است. اگر این عمل مقبول واقع شد، بقیه اعمال پذیرفته است؛ در غیر اینصورت سایر اعمال هم قابل پذیرش نیست».

در تعبیر لطیف دیگری از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که فرمودند:

مثل الصلاة مثل عمود الفُسطاط اذا ثَبَتَ العمود ثَبَتَتِ الاطناب و الاوتاد و الغِشَاءُ و اذا انکَسَر العمودُ لم یَنفَعُ وَتِد و لا طُنُب و لا غشاء [565].

«مثل نماز مثل استوانه و ستون خیمه است؛ که اگر آن ستون استوار بماند، طناب ها و میخ ها و سایبان استوار خواهد بود و اگر این ستون منهدم شود دیگر نه میخی به کار می آید، نه ریسمان و نه سایبانی».

بنابراین، اهمیت و ارزش نماز تا این درجه است که پذیرفته شدنش، باعث پذیرفته شدن همه اعمال است و پذیرفته نشدنش، هدم و نابودی همه اعمال.

امام هشتم اباالحسن الرضا علیه‌السلام فرمودند:

الصلاة قربان کلِّ تقیّ [566].

«نماز، وسیله ارتقا و بالا رفتن انسان های مومن است».

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد کسی که ترک نماز می کند فرمودند:

من ترک الصلاة متعمِّدا فقد کفر [567].

«ترک عمدی نماز، موجب کفر است».

در روایت دیگری در تعیین مرز بین اسلام و کفر آمده است:

ان یترک الصلاة الفریضة متعمِّدا اءَو یَتَهاوَن بها فلا یصلِّیها [568].

«اگر نماز واجب را عمدا ترک کند یـا در انجـام آن سسـتی ورزد ماننـد آن است که اصلا نماز را به جا نیاورده باشد».

مرز اسلام و کفر، ادای فریضه نماز و انجام این عمل عبادی است. پس آنچـه که در باب اهمیت نماز و وجوب آن آمده است که:

انَّ الصلاة کانت علی المومنین کتابا موقوتا [569].

«نماز، وظیفه ثابت و معینی برای مومنان است».

آداب و شرایط نماز

نماز یک فرمان موکد و الزامی است. در باب نمازهای واجب جـای بحـث و گفتگو نیست و جایگاه و اهمیت آن روشن است؛ اما نماز آداب و شرایطی دارد که با رعایت آن، تکلیف واجب انسان ساقط می شود. حال به چه صورت مقبول درگاه الهی واقع می شود؟ به چه شیوه ای انجام بگیرد تا موجب ارتفاع مقـام و عروج مومن شده و انسان را به مراتب بالا صعود دهـد، و از ایـن عـالم خـاکی بیرون برد؟ به چه کیفیتی انجام بگیرد که تنهی عن الفحشاء و المنکر باشد؟

جواب این سوال ها، همان اسرار باطنی نماز است که دسترسی به آن نیاز بـه تنبه و توجه دارد. یقینا صرف قیام، قعود، سجده و رکوع، بدون ذکـر و توجـه و همراه با غفلت و بی اعتنایی به این که چه می کند، در کجا ایستاده، با که سـخن می گوید و چه می گوید، حاصلی نخواهد داشت. لذا امام سجاد علیه‌السلام در همـین حق می فرمایند:

انَّها وفادة الی اللّه و انَّک قائم بها بین یدی اللّه.

بدان که تو به مهمانی خدا می روی و در پیشگاه خدا می ایستی، اگر از حال غفلت درآمدی و فهمیدی چه می گویی، آن گاه مانند بنـده ای حقیـر و ذلیـل و

ترسان و امیدوار و...نمازت را به پای مـی داری نـه ماننـد مسـتی کـه زبـانش حرکت می کند و الفاظی بر آن جاری می شود، اما نمی فهمد چه می گوید.

در آیه کریمه قرآن آمده است:

لا تقربوا الصلاة و انتم سُکاری حتی تعلَموا ما تقولون [570].

«در حال مستی نماز نخوانید تا بفهمید چه می گویید».

البته به حسب ظاهر شاید مراد از مسکر، مستی از شراب و خمر باشـد، امـا تنها اشاره به آن نیست، بلکه هر تعلقی که مستی بیاورد، می تواند مـورد اشـاره قرآن باشد. امام صادق علیه‌السلام به نقل از امیرالمومنین علیه‌السلام می فرمایند:

السُّکر اءَربَعُ سَکَرات: سُکرُ الشراب، سُکرُ المال، سُکرُ النوم، سکر المُلک [571].

«آنچه که انسان را از اعتدال خارج کرده و بـه مسـتی و غفلـت مـی کشـاند چهارچیز است: اول، مستی در اثر شرب خمر؛ دوم، مستی مال و ثـروت؛ سـوم، مستی خواب که انسان اگر در حال خواب آلودگی به نماز بایسـتد، قطعـا نمـی فهمد چه می گوید و چهارم، مستی قدرت است».

انسانی که دست به قدرتی پیدا کرده، مست و مقهور قدرت می شـود و خـود را در پیشگاه الهی خاضع و ذلیل نمی بیند. برای این که انسان بداند در نماز ذاکر است و نه غافل، فرموده اند:

مَن لَم تَنهَهُ الصَّلاةُ عن الفحشاءِ و المُنکر لم یَزدِد من اللّه الا بُعدا [572].

«کسی که نمازش او را از فحشا و منکر باز نمی دارد، باید بداند که این نمـاز جز دور کردن او از خدا حاصلی ندارد».

کَم مِن قائم حظُّه من صلاته التَّعَب و النَّصَبُ [573].

«چه بسیار انسان هایی که شب به پا خواسته و نماز مـی خواننـد، امـا جـز خستگی و رنج حاصلی برای آنها ندارد».

پس نماز غافل و ساهی، جز رنج و سختی نتیجه ای برای او نخواهد داشت. کسی که نماز می خواند، در اولین قدم باید توجه داشته باشد که آن را با همه شرایط به جا آورد، تا مقبول درگاه الهی قرار گیرد.

عبادت واقعی

تعبیر امام سجاد علیه‌السلام این بود: اولین حق از حقوق نماز، آن است که بدانی تو در حقیقت با این عمل به پیشگاه خدا، وارد می شوی و در محضر او قیام می کنی و خلاصه همه اش ذکر و تقرب است و این عمل با غفلت و آلودگی ها سازگار نیست و همه توجه باید به سمت او باشد؛ زیرا نماز، گفتگو با خدا و استمداد طلبیدن از او است: ایَّاک نعبد و ایَّاک نستعین [574]. ذکری است که مکرر در هر نماز بر زبان جاری است و به وسیله آن از خدا استمداد طلبیده می شود؛ چگونه می شود این کلمه را بر زبان آورد حال آن که قلب و دل جای دیگری است. امیرالمومنین علیه‌السلام می فرمایند:

طوبی لِمَن اءَخلَصَ للّه العبادةَ و الدُّعاءَ و لم یَشغَل قلبهُ بما تری عیناهُ و لم یَنسَ ذکر اللّه بما تسمع اءُذُناُه [575].

«خوشا به حال کسانی که در عبادت و مناجات خود با خدا، دلشان مشغول به آنچه چشم می بیند، نمی شود و با آنچه که گوش می شنود، از یاد خدا غافل نمی شوند».

در حدیث قدسی که درباره حضرت موسی بن عمران علیه‌السلام نقل شده، به ایشان چنین خطاب شده است:

یا موسی...اذا ذکرتَنی فاجعل لسانَک من وراءِ قلبِک و اذا قُمتَ بین یدی فقُم قیام العبدِ الذلیلِ و ناجِنی بقلب وَجِل و لسان صادق [576].

«ای موسی! آن گاه که به نماز می ایستی، زبانت از دلت سخن بگوید و آن گاه که با من گفتگو می کنی مانند یک بنده ذلیل باش که با قلبی لرزان و زبانی راستگو با من سخن می گوید».

با زبان دل سخن بگو؛ چرا که سخن چون از دل برآید لاجرم بر دل نشیند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

مَن صلّی رکعتین لم یُحدِّث فیهما نفسه بشی ء من الدنیا، غُفِرله ما تقدَّم من ذنبه [577].

«اگر دو رکعت نماز خوانده شود، که در آن شایبه ای از شوائب دنیا به دل انسان خطور نکند و منزه از همه آلودگی ها باشد، خداوند همه گذشته انسان را می بخشد».

اصلا نماز همان ذکر است که برای توجه دادن و از غفلت بیرون آمدن است. در سخن دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند:

انَّما فَرَضت الصلاة و اءَمَرَ بالحجِّ و الطَّواف و اءُشعِرَتِ المناسک لاقامةِ ذکر اللّه فاذا لم یکن فی قلبک للمذکور الَّذی هو المقصودُ و المبتغی عظمتُه و لا هیبتهُ فما قیمةُ ذکرک [578].

«خدا نماز، حج، طواف و مناسک حج را قرار داد تا یاد او احیا شود. حال اگر کسی نماز بخواند، اعمال حج، طواف و سعی و...را به جای آورد، اما از یاد خدا غافل باشد این ذکر چه ارزشی خواهد داشت؟».

دل و زبان باید یکی باشد تا نفاق از میان برود. نفاق که نباشد، معصیت نخواهد بود؛ چراکه اگر بنده با زبان دل حرف بزند و بداند چه می گوید و با که می گوید؟ نمی تواند دروغ بگوید. همین اندیشه، او را از گناه و معصیت بازمی

دارد. دل خائف و لرزان و قلب امیدوار، پشتوانه زبان صادق و راستگوی انسان است. لقمان در نصایح و توصیه هایی که به فرزندش دارد می گوید:

خفِ اللّه خیفة لو جئته ببرِّ الثَّقلین لَعَذَّبَک وَارجُ اللّه رَجاء لو جئتَهُ بذُنُوب الثَّقلین لَرَحِمَک [579].

«فرزندم! آن چنان از خدا خائف و ترسان باش، که اگر خیرات و نیکی های همه جن و انس در پرونده تو است، باز هم مورد عذاب و عتاب الهی خواهی بود؛ و اگر همه گناهان مخلوقات در پرونده تو بود، آن چنان به خدا امیدوار باش که خدا تو را خواهد بخشید».

به همین دلیل است که امام سجاد علیه السلام در ذکر حقوق نماز می فرمایند:

اءَن تقوم فیها مقام الذَّلیل الراغبِ الراهبِ الخائفِ الراجیِ المسکینِ المتضرِّع.

«مانند یک بنده خوار، حقیر، امیدوار، ترسان و بی مقدار در پیشگاه خدا بایستد».

وقتی که این موقعیت خود را درک کرد و فهمید که کجا ایستاده و با که سخن می گوید، نماز او معاشقه با معبود است؛ آن هم عشق یک برده و بنده سراسر نیاز و احتیاج. در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمودند:

اءَفضل الناس مَن عَشقَ العبادة فعانَقَها و اءَحبَّها بقلبه و باشَرَها بجسده و تفرَّغَ لها [580].

«برترین مردم کسی است که عاشق و شیفته بی قرار عبادت است، عبادت را در آغوش می گیرد و با همه وجود عبادت می کند و از صمیم دل، عبادت و راز و نیاز با خدا را دوست دارد».

لذا درباره ابراهیم خلیل الرحمان علیه السلام گفته اند:

انَّ ابراهیم کان یسمع تاءوُّهُه علی حدِّ میل [581].

«صدای ناله و راز و نیاز او از فاصله یک میلی شنیده می شد».

عبادت پیامبر و ائمه علیهم‌السلام

درباره رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است که:

و کذلک کان یسمع من صدر سیدنا رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مثل ذلک [582].

«از سینه پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله هم به هنگام مناجات و گفتگو با خدا این صدا بر می خاست».

و بعضی از زن های حضرت نقل کرده اند:

و کان النبی یحدِّثُنا و نحدِّثُه فاذا حَضرتِ الصلاةُ فکانَّه لم یعرفنا و لم نعرفه اشتغالا بعظمة اللّه [583].

«پیامبر، میان ما نشسته بود و با ما گفتگو می کرد وقتی موقع نماز می شد، چنان اشتغال به عظمت خدا پیدا می کرد، مثل این که با ما بیگانه است و ما را نمی شناسد».

درباره حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام آمده است:

و کان امیرالمومنین علیه‌السلام اذا اءخذ فی الوضوء یتغیَّرُ وجهَهُ من خیفةِ اللّه [584].

«وقتی امیرالمومنین علیه‌السلام وضو می گرفتند رنگ چهره شان از خوف خدا عوض می شد».

و نیز در مورد حضرت علیه‌السلام آمده است:

کان علی بن ابی طالب علیه‌السلام اذا حضر وقت الصلاة یتزلزل و یَتَلَوَّنُ فَیُقال له ما لک یا امیرالمومنین فیقول جاء وقت امانةِ اللّه الَّتی عَرَضها علی السموات و الارض فاءَبین اءَن یَحمِلنها و اءشفَقن منها و حَمَلَها الانسان [585].

«هرگاه وقت نماز می شد حضرت به خود می لرزیدند و دگرگون می شدند، وقتی به ایشان گفته می شد: شما را چه می شود؟ می فرمودند: موقع ادای

امانتی رسید که خدا به همه مخلوقات عرض فرمود؛ به آسمان، زمین و کوهها این امانت عرضه شد و آنها از پذیرش آن امانت اظهار عجز و ناتوانی کردند و انسان ناتوان آن را پذیرفت».

در فرمایش امام علیه‌السلام این امانت و بار سنگین الهی، همان ارتباط و پیوند از روی اختیار با خالق است که راه آن نماز است.

یُنسبُ الی مولانا امیرالمومنین علیه‌السلام انَّه وقع فی رِجله نَصل فلم یُمکن من اخراجه، فقالت فاطمةُ علیها السلام: اخرجوه فی حال صلاته فانّه لا یحسُّ بما یجری علیه حینئذ. فاخرج و هو علیه‌السلام فی صلاته [586].

«تیری به پای امیرالمومنین علیه‌السلام اصابت کرده بود که توانایی بیرون آوردن آن را نداشت. حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند: این تیر را در حال نماز بیرون بیاورید. که ایشان در حال نماز متوجه آنچه برایشان اتفاق می افتد نیستند. پس تیر را در حال نماز بیرون آوردند».

گویا به هنگام گفتگو با خدا روح از بدن مفارقت می کرد. پس نه تنها در نهایت خشوع قلب و حضور دل است، بلکه چنان غرق در عظمت ذات اقدس ربوبی است که از خودبی خود می شود و در حقیقت این جسم و قالب از روح تهی می شود.

این نماز و توجه به ذات ذوالجلال الهی و فارغ شدن از همه تعلقات، و این حال و خصوصیت درباره سایر اولیای الهی و اهل بیت پیغمبر علیهم‌السلام نقل شده است که به بعضی از آنها در بحث بعد اشاره خواهیم کرد.

در حالات فاطمه اطهر علیها السلام نوشته اند:

و کانت فاطمة علیها السلام تنهج فی الصلاة من خیفة اللّه [587].

«فاطمه زهرا علیهاالسلام به هنگام نماز نفس مبارکش به شماره می افتاد».

درباره امام سجاد علیه‌السلام، صاحب این سخنان و کلمات شریفه ای که به شرح و تفسیر آن پرداخته ایم، نوشته اند که:

اذا توضَّاء اصفرَّ لونه فیقول له اهله: ما هذا الَّذی یَعتارُک عند الوضوء؟ فیقول: اءتدرون بین یدی من اءُرید اءن اءقوم؟ [588].

«به هنگام وضو گرفتن، رنگ چهره مبارک آن حضرت به زردی می گرایید. سوال شد این چه حالی است که به هنگام وضو برایتان حاصل می شود؟ حضرت فرمودند: مگر نمی دانید که ما به هنگام وضو بنا داریم در پیشگاه سلطانی با جلال و جبروت بایستیم و با او سخن بگوییم؟ سلطان همه مخلوقات و مالک همه موجودات».

ابوحمزه ثمالی رحمه اللّه می گوید:

راءَیتُ علی بن الحسین علیهما السلام یصلّی فَسَقط رَداؤُهُ عن مَنکِبِه فلم یُسَوِّه حتی فرغ من صلاته قال: فساءَلته عن ذلک، فقال: ویحک اءَتدری بین یدی مَن کنت [589].

«دیدم امام سجاد علیه‌السلام را که نماز می خواند و عبای مبارک از دوشش افتاده بود و اصلا توجهی به این حال نداشت تا نمازش تمام شد در این باره از حضرت سوال کردم. حضرت فرمودند: ابوحمزه! می دانی در پیشگاه چه کسی ایستاده بودم؟ - همین که توجه داشتم در پیشگاه ذات مقدس پروردگارم، مرا از سایر چیزها غافل کرد -».

باز روایت شده آن حضرت وقتی به نماز می ایستاد:

کاءَنَّه ساق شجرة لا یَتَحرَّک منه شی ء الا ما حرَّکه الرِّیح منه [590].

«مانند ساقه درختی حرکت اختیاری از آن حضرت صادر نمی شد جز آن که باد لباس او را حرکت دهد».

پس نماز مقبول نمازی است که با ذکر و توجه کامل و با دلی فارغ از هر آلودگی به جای آورده شود.

در سوره مبارکه مومنون آمده است:

قد افلح المومنون # الّذین هم فی صلاتهم خاشعون [591].

«همانا اهل ایمان به پیروزی و رستگاری رسیدند؛ آنان که در نماز خاضع و خاشع هستند».

مؤمنینی که هنگام نماز، لرزان و قلب خاشع دارند، رستگارند؛ چون که نه تنها نماز می خوانند، در نماز خشوع قلب نیز دارند؛ و این نماز را با توجه و بریدن از همه تعلقات، برای همگان قابل دسترسی نیست؛ جز این که پیوند و دلبستگی از مادیات و از غیر ذات اقدس ربوبی قطع شود.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

قلوب خلت عن ذکر اللّه فاءذقها اللّه حبّ غیره [592].

«دلی که خالی از یاد خدا باشد، محبت دیگران در آن جا می گیرد».

نماز و محبت خدا

اگر دل، جایگاه محبت و یاد خدا و مسرور از خاطره انس با او بود، دل خاشعی است که در آیات کریمه وعده داده شده که به فلاح و رستگاری می رسد. اما اگر آن دل از یاد خدا غفلت کرد، آن وقت به مادیات، دنیا و متعلقات آن پیوند خواهد خورد. چه خوب سروده اند:

رسم عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن یا ز جانان یا ز جان بایست دل برداشتن

ما جعل اللّه لرجل من قلبین فی جوفه [593].

«خداوند در درون یک نفر دو قلب قرار نداده است».

خدا دو دل برای انسان قرار نداده است و آن یک دل هم فقط جای محبت و عشق به ذات ذوالجلال الهی است. امام سجاد علیه السلام در مناجات پانزده گانه ای

که در مفاتیح الجنان ذکر شده (مناجات خمس عشر) در مناجات المحبین، تعبیر بسیار لطیفی دارد.

الهی من ذاَّلذی ذاق حلاوة محبَّتک فَرام منک بدلا و مَن ذاَّلذی انس بقربک فابتغی عنک حولا [594].

«خدایا! کیست که مزه دوستی تو را چشیده باشد و دیگری را طلب کند؟ کیست که به قرب تو آرمیده باشد و از درگاه تو انتقال جوید».

آن کس که تورا شناخت جان راچه کند؟ فرزند و عیال و خانما را چه کند؟
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟

همه سخن در شعله ور کردن آتش این محبت است. این محبت فطری نسبت به ذات اقدس پروردگار که در دل و قلب همه موجودات، به ویژه در انسان وجود دارد پیوند عاطفی مخلوق با خالق، و یک پیوند ناگسستنی است. خدا به حکم کمالش همه بندگان را دوست دارد و به همه، حتی دشمن روزی می دهد:

ادیم زمین، سفره عام اوست براین خوان یغما چه دشمن چه دوست!

علاوه بر این که او کمال و جمال مطلق است، انسان هم بالفطره کمال جو آفریده شده است؛ اگر این غریزه کمال جویی درست هدایت شود به همان مرتبه ای می رسد که جز او نمی بیند. در کلمات امیرالمومنین علیه السلام آمده که فرمودند:

ما راءیت شیئا الا و راءیت اللّه قبله و بعده و معه [595].

«به هرچه نظر افکندم قبل از آن، همراه با آن و بعد از آن چیز، جلوه عظمت الهی را دیدم ».

مولا امیرالمومنین علیه السلام در وصف اولیا و متقین می فرمایند:

عظُم الخالق فی اءَنفسهم فصغُر ما دونه فی اءَعینهم...قلوبهم محزونة و شرورهم ماءمونة و اءَجسادهم نحیفة و حاجاتهم خفیفة و اءَنفسهم عفیفة صبروا

ایاما قصیرة اءَعقبتهم راحة طویلا تجارة مربحة یسَّرها لهم اءَرادتهم الدُّنیا فلم یریدوها [596].

«انسان ها به مرتبه ای می رسند که در پیش چشم آنها فقط ذات ذوالجلال الهی بزرگ و عظیم است و جز او همه چیز بی ارزش و ناچیز. مومنان کسانی اند که دل محزون و غمگین دارند. از سوی آنها به دیگر مخلوقات آفت و شری نمی رسد. دارای اجساد ضعیف و حاجت های بسیار کم و ناچیزند. دل ها و نفس های عفیف و پاکیزه دارند. ایام کوتاهی در برابر معاصی صبر می کنند و در مقابل از راحتی طولانی مدت برخوردار می شوند و این تجارت پرسودی است که پروردگارشان برای آنها آسان فرموده، در این دنیا مالک نفس خود و خواهش ها و امیال شخصی اند؛ دنیا خواستار آنان است ولی آنها دنیا را نمی طلبند».

تقواپیشه گان کسانی هستند که سعادت ابدی و خلود در نعیم الهی را با این صبر چندروزه معامله می کنند؛ که این تجارت بسیار پرسودی است که خدا سرمایه اش را به آنها داده و امکان این تجارت را برای ایشان فراهم کرده است به هرحال فهم این مطلب خیلی مهم است.

هر کسی را نتوان گفت که صاحب نظر است عشق بازی دگر و نفس پرستی دگرست

مومنان واقعی، بهشت را از آن جهت که خانه قرب خداست، دوست دارند، از جهنم گریزانند؛ از آن رو که به معنای بعد و دوری از اوست، و این زبان دل همه اولیای الهی است که:

فهَبنی یا الهی و سیدی و مولای و ربّی صبرت علی ذلک فکیف اءصبر علی فراقک، و هبنی صبرت علی حر نارک فکیف اصبر عن النظر الی کرامتک، اءم کیف اءسکن فی النار و رجایی عفوک [597].

«خدایا! من بر عذاب تو صبر می کنم، اما چگونه فراقت را تحمل کنم؟! اگر بر سوز آتشت صبر کنم، چگونه بر چشم پوشی از کرامتت صبر کنم؟ چگونه در دوزخ جای گیرم و حال آن که امید گذشت از تو دارم؟».

خدایا! تو کریمی. من چگونه بپذیرم که محبوب کریم من و همه امید من، دست از کرامت کشیده باشد؟ معنای به جهنم فرستادن من این است که تو از کرامت دست شسته ای!.

خلاصه این بندگان خدا در نماز و راز و نیازشان در پیوند و ارتباطشان به دنبال کمال مطلقند و در نماز او را می بینند. نه با چشم سر، که از اعماق دل و ضمیر او را می جویند و می یابند. در جنگ جمل کسی به حضور امیرالمومنین علیه السلام رسید؛ مهار مرکب حضرت را گرفت و گفت:

هل راءَیت ربک یا امیرالمومنین؟ فقال علیه السلام: اءَفاءَعبدُ ما لا اءَری فقال و کیف تراه؟ قال: لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان و لکن تدرکه القلوب بحقائق الایمان[598].

«آیا خدای خودت را می بینی؟ امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: آیا می شود کسی چون من کسی را که نمی بیند، عبادت کند؟ بعد فرمودند: نه آن گونه است که تو می پنداری که خدا با چشم سر دیدنی است؛ آنچه که من می گویم این است که با حقیقت ایمان و با چشم دل خدا را می بینم».

قلب انسان خانه خداست

یکی از پیامبران با خدا مناجات می کرد و می گفت: یا رب کیف الطرائق الیک؟ چگونه می شود به تو رسید؟ چگونه به سوی تو می توان آمد؟ جواب آمد: اءَتُراک نفسک و تعال الی، خود را واگذار و نزد من آی[599].

حجاب چهره جان می شود غبار تنم — خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم
چنین قفس نه سزای چومن خوش الحانی است — روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم

خداوند در قرآن می فرماید:

فسوف یاءتی اللّه بقوم یحبُّهم و یحبّونه [600].

«خداوند جمعیتی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنان نیز او را دوست دارند».

در جای دیگری می فرماید:

والَّذین آمنوا اءَشدُّ حبّا للّه [601].

«آنان که اهل ایمانند کمال محبت و دوستی را فقط مخصوص به خدا می دانند».

جز محبت هرچه بودم سود در محشر نداشت دین ودانش عرضه کردم کس به چیزی برنداشت

خشوع، تواضع و احساس بی چیزی، حقارت و ذلت نسبت به ذات اقدس حضرت حق، برای انسان حاصل نمی شود، مگر با معرفت و شناخت او؛ که اصل دین، معرفت خداست، و اگر انسان خدا را شناخت، بالطبع او را دوست خواهد داشت.

من عرف اللّه اءحبه [602].

«کسی که خدا را بشناسد، او را دوست می دارد».

دلی که خدا را بشناسد از خدا جدا نخواهد بود. دل و قلب به او داده و از همه جا و همه کس منقطع و جدا خواهد شد؛ زیرا دل جایگاه محبوب و معشوق حقیقی می شود و دیگر برای چیز دیگری جایی نمی ماند؛ اما دلی که خالی از ذکر خدا شود دیگری در آن دل مسکن می گزیند:

قلوب خلت عن ذکر اللّه فاذاقها اللّه حب غیره [603].

«دلی که خالی از یاد خدا باشد، محبت دیگران در آن جا می گیرد».

وقتی دل جای خدا شد زبان و چشم و گوش هم از آن خدا می شود، و دیگران نه زبان جز به رضای او گشوده می شود، نه چشم جز او را می بیند و نه

گوش جز نوای دلنشین او را می شنود. حدیثی را مرحوم مجلسی و مرحوم شیخ حر عاملی از امام باقر علیه السلام نقل فرموده اند که:

و انَّه لیتقرَّبُ الیَّ بالنَّافلة حتی اءَحبَّه فاذا اءَحببتَه کنت سمعه الَّذی یسمع به و بصره الَّذی یبصر به و لسانه الَّذی ینطق به [604].

«بنده تابع و خاشع من با اتیان نوافل و مستحبات طوری عمل می کند که مورد محبت من واقع می شود. وقتی من او را دوست داشتم، گوش و چشم و زبان او خواهم بود».

این نه بدان معناست که بعضی منحرفان در توحید و قائلین به حلول و اتحاد گفته اند؛ بلکه این اهمان بیانی است که راز و ما رمیت اذ رمیت و لکن اللّه رمی [605] را می گشاید که چشم، دست، دل، گوش و زبان انسان جز به رضای او کاری نمی کنند، آدم خود هیچ است و همه چیز خداست؛ و اگر در این محبت و عشق صادق بود، خود را نمی بیند و به تعبیر امام سجاد علیه السلام در این رساله حقوق:

اءَن تَقوم فیها مَقام الذَّلیل الرَّاغب الرَّاهب الخائِف الرَّاجی المِسکین.

انسان باید حجاب نفس را با عبادت زائل کند؛ که اولین قدم در این راه، نماز است و هنگامی که بدین مرحله رسید، فقط خدا را می بیند. در حقیقت چشم، گوش، زبان و دست او آن گونه که خدا می خواهد و می پسندد، عمل می کند. امام سجاد علیه السلام در مناجات هشتم از مناجات خمس عشر می فرمایند:

و اءَلحقنا بعبادک الَّذین هم بالبدار الیک یسارعون و بابک علی الدوام یطرقون، و ایاک فی اللیل و النهار یعبدون [606].

«خدایا! مرا به آن بندگانی ملحق کن که برای وصال تو بر یکدیگر پیشی می گیرند و همیشه پشت در خانه تواند و در خانه تو را می کوبند و در دل شب و همه روز تو را عبادت می کنند».

امام سجاد علیه‌السلام در ادامه سخن آنها را چنین توصیف می فرمایند:

ملاءت لهم ضمائرهم من حبک و روَّیتهم من صافی شریک، فبک الی لذیذ مناجاتک وصَلوا، و منک اءقصی مقاصدهم حصَّلوا [607].

«خدایا! تو دلها و قلب های آنها را از محبت خود سرشار و مالامال کرده ای؛ و از شراب عشق خود آنها را سیراب کرده ای، درباره تو به لذت رازگویی با تو رسیده اند؛ و از طرف تو بالاترین مقاصد خود را به دست آورده اند».

ای دل بشارتی که زمان وصال شد فصل فراق رفت و گه اتصال شد
نوشیدن شراب محبت به صد شعف درکیش شیخ وعارف وعامی حلال شد

حضرت در ادامه می فرمایند:

فقد انقطعت الیک همتی و انصرفت نحوک رغبتی، فانت لا غیرک مرادی، و لک لا لسواک سهری و سهادی [608].

«خدایا! همه همت من تویی. خدایا! همه رغبت و اشتیاق من به سوی توست و فقط تو مراد و مقصود منی و خواب و بیداری من برای تو است».

و لقاؤ ک قرةَ عینی و وصلک منی نفسی...و رَوَیتُک حاجتی و جوارک طلبی، و قربک غایة سُؤ لی و فی مناجاتک روحی و راحتی و عندک دواء علتی و شفاء غُلَّتی و برد لوعتی و کشف کربتی [609].

«خدایا! با آنچه که چشم مرا روشن می کند، فقط دیدار توست، آنچه آرزوی قلبی من است وصل و لقای تو است. خدایا! آنچه که مسالت دارم و نهایت آرزوی من است، قرار گرفتن در جوار قرب تو است؛ و فقط گفتگو با تو به من

آرامش می دهد. دوای همه دردهای من نزد تو است. شفا و آرامش طغیان عطش من نزد تو است؛ و آنچه که سوز دل مرا آرام می کند، نزد تو است؛ آنچه که می تواند مصائب مرا درمان کند نزد تو است».

خاک درت بهشت من عشق تو سرنوشت من

مهر رخت سرشت من رضای تو راحت من

حضرت در ادامه می فرمایند:

و لا تقطعنی عنک و لا تبعدنی منک یا نعیمی و جنتی [610].

«خدایا! پیوند میان من و خود را قطع کن. خدایا! تو مرا از خود مران که همه فردوس و رضوان من، و همه دنیا و آخرت من فقط تویی».

به تعبیر سیدالشهداء علیه‌السلام، گاه بنده به مرتبه ای می رسد که می گوید:

انت الَّذی اءَشرقت الانوار فی قلوب اولیائک حتی عرفوک و وحَّدوک و انت الَّذی اءزلت الاغیار عن قلوب اءحبائک حتی لم یحبّوا سواک و لم یلجئوا الی غیرک [611].

«خدایا! تو دل های دوستان خود را به نور محبتت منور کردی تا تو را شناختند. خدایا! این تو بودی که اغیار را از دلها بردی تا جز تو کسی را دوست نداشته باشند و به غیر تو پناه نبرند».

حضرت علیه‌السلام ادامه می دهند:

انت المونس لهم حیث اوحشتهم العوالم و انت الَّذی هدیتهم حیث استبانت لهم المعالم، ماذا وجد من فقدک، و ما الَّذی فقد من وجدک، لقد خاب من رضی دونک بدلا و لقد خسر من بغی عنک متحولا [612].

«تویی مونس آنان، آن جا که از عوالم هستی هراسناکند و تویی راهنمای آنان، آنجا که نشانه های تو در برابرشان پیدا شود آن کسی که تو را نیافت چه

به دست آورده؟ و آن که تو را یافت چه از دست داده است؟ آن که تـو را رهـا کرد و به غیر تو دست یازید، تهی دست است، و آن که از درگاه تو کـوچ کـرد، در زیان است».

و خلاصه:

غوغـای عارفـان و تمنـای عاشـقان حرص بهشت نیست که شوق لقای توست

گفته شد که از شرایط اساسی قبول نماز و عبـادت، حضـور و خشـوع قلـب است؛ و راه های تحصیل خشوع قلب و توجـه دل را در حـد ایـن گفتـار بیـان کردیم. از رسول اکرم ﷺ نقل شده که فرمودند:

لا ینظر اللّه الی صلاة، لا یحضر الرجل فیها قلبه مع بدنه [613].

«خداوند متعال به بنده ای که نماز می خواند، اما قلبش بـدن او را همراهـی نمی کند نظر نمی کند».

جسم در حال نماز است، اما قلب جای دیگری اسـت؛ مقابـل قبلـه ایسـتاده حمد و سوره می خواند، اما دل در عوالمی دیگر سیر می کند و به قول صائب:

غیـر از خـدا کـه هرگـز در فکـر آن نبـودی هر چیز تو که گـم شـد وقـت نمـاز پیداسـت

این نماز، نماز با خشوع دل و حضور نیسـت و در نتیجـه ایـن نمـاز مقبـول نیست. نمازگزار باید آنچه را که برای حضـور قلـب و خشـوع دل لازم اسـت، فراهم کند و از هر چیز که موجب اشتغال فکری او به سمت و سوی دیگری جز خدا است، دوری کند. این کار برای مومنان سهل است؛ چرا که در رسـاله هـای عملیه از چیزی که انسان را از فکر خدا و یاد خدا غافـل مـی کنـد، بـه عنـوان مکروه یاد شده است. نماز در حال خواب آلودگی کراهت دارد.

و اذا قاموا الی الصلاة قاموا کسالی یراؤ ن الناس و لا یذکرون اللّـه الا قلـیلا [614].

«منافقان چون به نماز ایستند با حال بی میلی (و کسالت و بـرای ریاکـاری) نماز خوانند و جز اندکی ذکر خدا را (آن هم به قصد ریا) نکنند».

این از اوصاف منافقان است که به زحمت خـواب را رهـا مـی کردنـد و بـا خواب آلودگی برای ریاکاری، تظاهر و نفاق در صف نماز می ایستادند.

در مکروهات نماز می خوانیم که به هنگام نماز به آسمان نگاه نکنیـد یـا در موقع حصر و فشار بول و غایط به نماز نایستید. لباس و یا حتی جـوراب تنـگ نپوشید. مقابل انسان دیگری نایستید، مقابل دری که باز است و یـا معـابری کـه رفت و آمد می شود و یا مقابل عکس، مجسمه و مشابه آنها، به نمـاز نایسـتید. اینها همه از موارد مکروه در نماز است که ذهن و فکر انسان را از یاد خدا غافل می کند؛ و یا به هنگام نماز با ریش، مو و دست خود بازی نکنید. خلاصـه هـر چیزی که منافی توجه و حضور قلب و خشوع دل در نماز است، مکروه شـمرده شده است؛ چون در ادامه روایتی که این موارد را برمی شـمرد و بـر اسـاس آن فتوای داده می شود آمده است که:

فان ذلک کلّه نقصان من الصلاة [(615)].

«با هر یک از این موارد یک نقصی در نماز ایجاد مـی شـود - و آنچـه کـه موجب نقصان در نماز است مکروه است -».

مقدمات نماز

بعد از این مقدمات نسبتا طولانی به ذکر اسرار و دقایقی می پـردازیم کـه در هر یک از مقدمات، مقارنات و افعال نماز آمده است.

1 - طهارت

مقدمه دیگر، طهارت؛ شستن دست، مضمضه و استنشاق است که بـرای هـر یک ادعیه منصوص وجود دارد؛ مثلا به هنگام شستن دست ها بگوید:

بسم اللّه و باللّه و الحمدللّه الّذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا [616].

«به نام خدا و به خاطر خدا و سپاس از آن خدایی است که آب را پاک کننده قرار داد نه ناپاک».

و به هنگام مضمضه بگوید:

اللّهم لقِّنی حجَّتی یوم اءَلقاک و اءَطلق لسانی بذکرک

«خدایا! در روزی که با تو ملاقات می کنم، دلیلم را در دهانم نه؛ و زبانم را به ذکر خودت گویا کن».

به هنگام استنشاق بگوید:

اللّهم لا تَحرم علیَّ ریح الجنّة و اجعلنی ممن یشمّ ریحها و روحها و طیبها.

«خدایا! بوی بهشت را بر من حرام مکن؛ و مرا از آنها قرار ده که بو و نسیم و عطر بهشت را می بویند».

استنشاق و استشمام روایح، نسیم حدیقه اوست.

بینی آن باشد که او بویی برد بوی او را جانب کویی برد

بعد نوبت شستن صورت و دو دست است که هنگام شستن صورت بگوید:

اللّهم بیِّض وجهی یوم تسودُّ فیه الوجوه و لا تسودُّ وجهی یوم تبیض فیه الوجوه.

«روزی که بندگانت به سیاه رویان و سپیدرویان تقسیم می شوند، خدایا! مرا از روسیاهان قرار مده».

هنگام شستن دست راست بگوید:

اللّهم اءَعطنی کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حسابا یسیرا.

«خدایا! نامه مرا به دست راستم ده؛ و بهشت جاودان را نصیبم گردان، و محاسبه مرا آسان فرما».

هنگام شستن دست چپ بگوید:

اللّهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا تجعلها مغلوله الی عنقی و اءَعوذ بک من مقطعات النیران.

«خدایا! نامه ام را به دست چپم مده؛ و آن را نه از پشت سر و نه به گردنم مبند؛ و از تکه های آتش به تو پناه می برم».

و بعد هنگام مسح سر بگوید:

اللّهم غشِّنی برحمتک و برکاتک و عفوک.

«خدایا! در آن روز، ما را غرق نعمت های خود قرار بده».

و هنگام مسح پا بگوید:

اللّهم ثبِّتنی علی الصراط یوم تزلُّ فیه الاقدام واجعل سعیی فیه یرضیک عنی [617].

«خدایا! در آن روز که قدم ها بر صراط می لغزند، گامهای مرا استوار گردان و مرا در مسیری قرار ده که منتهای آن قرب، لقا و رضای تو است».

به این دلیل است که گفتیم ائمه طاهرین علیهم‌السلام یا اولیای الهی وقتی وضو می گرفتند، رنگ چهره مبارکشان دگرگون می شد و در حقیقت چون این امور از مقدمات ورود به محضر محبوب است، هر کسی که این احساس را داشته باشد باید رنگش دگرگون شود:

از پریدن های رنگ و از تپیدنهای دل عاشق بیچاره هرجا هست رسوا میشود

تعبیر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره وضو این است که (خرج من ذنوبه کیوم ولدته اءُمِّه [618] کسی که با این خصوصیات و با توجه به آنچه برای مقدمه این مهمانی

گفته شد، وضو بگیرد و نماز بخواند و در آن نماز هم خشوع داشته باشد، بعد از نماز، مانند کسی است که تازه از مادر متولد شده است و هیچ گناهی در پرونده او نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است:

ان الوضوء علی الوضوء نور علی نور و مَن جدَّد وضوءه من غیر حدث آخر جدَّد اللّه عزَّ وَ جَلّ توبته من غیر استغفار [619].

«وضو نور است و وضوی بعد از وضو نور علی نور است، اگر کسی وضو را تجدید کند، مثل این است که خداوند بدون استغفار، گناه او را بخشیده باشد».

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

الطُّهر علی الطّهر عشر حسنات [620].

«طهارت در پی طهارت، موجب ثبت حسنات دهگانه در پرونده اعمال انسان می شود».

بنابراین، یکی دیگر از افعال مقدماتی نماز، طهارت است که آن هم باید با این خصوصیات و با این قیود و توجهات انجام گیرد؛ که خودش در حقیقت طی مسیری است که به سمت محبوب واقعی که اگر این طی طریق را با عشق تمام و با توجه و علاقه انجام دهد، به هنگام لقا، توفیق بیشتری خواهد داشت.

2 - اوقات نماز

یکی دیگر از مسائلی که در نماز مورد توجه است مساله وقت است. مواقیت، از مباحث نماز است. کسی که نماز را درک لقا و حضور در محضر حضرت حق تعالی می داند، لحظه شماری می کند که در اولین دقایق و لحظات، این لقا حاصل شود و این زمان را میقات مواعده می داند که اگر تاخیر کند، محبوب و

معشوق از را ناراضی ساخته است. و به همین دلیل است که نقل کردیم یکی از زوجات رسول اکرم ﷺ می گوید:

کان رسول اکرم ﷺ یحدّثنا و نحدّثه فاذا حضرت الصلاة فکاءنّه لم یعرفنا[621].

«ما در محضر رسول اکرم ﷺ نشسته بودیم، او با ما سخن می گفت و ما هم با او سخن می گفتیم، اما وقتی موقع نماز شد، گویی رسول اکرم ﷺ اصلا ما را نمی شناسد».

روایتی از امام هشتم حضرت اباالحسن الرضا علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

اذا دخل الوقت علیک فصلّها فانک لا تدری ما یکون[622].

«وقتی موقع نماز شد، اول وقت، نمازت را به جای آور؛ زیرا نمی دانی که چه اتفاقی خواهد افتاد».

اگر عاشقی و مشتاق، در اولین لحظه باب گفتگو با خدایت را باز کن؛ چون نمی دانی تا ساعتی دیگر چه خواهد شد. آیا واقعا زنده خواهی بود یا نه! این است که توصیه شده: اذا دخل الوقت علیک فصلّها البته درست است که از نظر فقهی اگر کسی در داخل وقت از دنیا برود و اول وقت نماز نخوانده باشد، قضای آن نماز بر ذمه او نیست، اما این مصیبت را چه کند که فیض لقا و دیدار الهی را در آخرین ساعات و لحظه های عمرش از دست داده است.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

اءوّله رضوان اللّه و آخره عفو اللّه و العفو لا یکون الا عن ذنب[623].

«اول وقت، رضوان الهی است، و از اول وقت که گذشت دیگر عفو خدا است. طبیعی است که این عفو، عفو از گناه است».

اگر کسی در اول وقت نمازش را به جای آورد، وارد رضوان خدا شـده، امـا اگر از اول وقت تاخیر کرد، مشمول عفو خدا می شود؛ یعنی نمـازی کـه از اول وقت تاءخیر بیفتد، گناهی است که خدا او را می بخشد؛ پس چه بهتر که انسـان با نماز وارد رضوان الهی شود، نه مشمول عفو و غفران؛ چـون در رضـوان عفـو غفران هم هست، اما در عفو و غفران، رضوان نیست.

در تعبیر دیگری امام صادق علیه‌السلام می فرمایند:

اذا دخل وقت الصلاة فُتِّحت اءَبواب السَّماء لصعود الاعمـال فمـا اءَحـبّ اءَن یصعدَ عمل اءَوَّل مِن عملی و لا یُکتبَ فی الصحیفة اءَحد اءَوَّلُ منِّی [624].

«وقتی اول وقت نماز شد، خداوند ابواب آسمان ها را برای صعود اعمال بـه نزد خود می گشاید این عمل صالح است که در اول وقت به سمت خـدا صـعود می کند من دوست ندارم که هیچ عملی زودتر از عمل من صعود کند، و نام هیچ کسی قبل از من در صحیفه انجام دهندگان وظیفه ثبت و ضبط شود».

و به تعبیر روان تر حضرت می خواهند بفرمایند: من دوست نـدارم کـه هـیچ عملی قبل از عمل من به خدا عرضه شود؛ و در دیوان الهی هیچ نامی به عنـوان نمازگزار بر نام من مقدم شود.

بنابراین، اگر کسی واقعا نماز را لقاءاللّـه مـی دانـد و خـود را در پیشـگاه و محضر خدا می بیند، باید اولین دقایق ممکن را برای انجام نمـاز انتخـاب کنـد، باید اولین دقایق ممکن را برای انجام نماز انتخاب کند، و هیچ فعـل و عملـی را بر نماز و لقای خود مقدم نکند.

3 - لباس نمازگزار

یکی دیگر از مقارنات نماز ساتر است. پوشیدن لباس و مستور داشتن قبـایح و عورات جسم به هنگام نماز از واجبات است و همچنـین مسـتحب اسـت کـه

انسان برای نماز زیباترین و پاکیزه ترین لباس را با همان هیات و شکلی کـه بـه رسمی تـرین مجـالس دعـوت مـی شـود، بپوشـد. در سـخنی از امیرالمـومنین علیه‌السلام آمده است که:

ان اللّه جمیل یحب الجمال و یحبُّ اءَن یری اءَثر نِعَمِهِ علی عبدهِ [625].

«خدا زیباست و منشاء هر جمال و زیبایی است و زیبایی را نیز دوست دارد و همچنین دوست دارد که وقتی به بنده اش تفضلی کـرده و نعمتـی اعطـا کـرده است، آثار آن را بر آن بنده ببیند».

چه بهتر که این نعمت الهی را انسان هنگام ورود به محضر او و در میهمانی او به همراه داشته باشد. پوشش کنیه از این است که خداوند همانگونه که با نعمـت پوشش و لباس انسان را برتری داد، خطاهای باطنی او را نیز پنهان دارد؛ چـون در تعبیری از امام صادق علیه‌السلام وارد شده که:

اما اللّباس الظّاهر فنعمة من اللّه تعالی تستر بها عورات بنی آدم و هی کرامـة اءکرم اللّه به ذرِّیة آدم لم یُکرم بها غیرهم و هی للمومنین آلـة لاداء مـا افتـرض اللّه علیهم و خیر لباسک ما لا یشغلک عن اللّه عزَّ وَ جَلّ بل یقربک من ذکـره و شکره و طاعته و لا یحملک علی العجب و الریاء و التزین و التفـاخر و الخـیلاء فانها من آفات الدین و مورثة القسوة فی القلب فاذا لبست ثوبک فاذکر ستر اللّـه علیک ذنوبک برحمته و البس باطنک کما البست ظاهرک بثوبک ولیکن باطنک من الصدق فی ستر الهیبة و ظاهرک فی ستر الطاعة واعتبر بفضل اللّه عز و جـل [626].

«لباس ظاهر، نعمتی است که خدا به وسیله آن قبایح بنی آدم را می پوشاند و این اکرامی است از زمره کرامت های خاص پروردگار نسبت به بنی آدم، که این کرامت را به انسان اختصاص داد و هیچ یک از مخلوقات الهی سـاتر و پوشـش

ندارند؛ منتهی بهترین لباس این است که ضمن این که ساتر انسان است و عیـوب انسان و بدی های او را می پوشاند، باعث طغیان بـدی هـای دیگـر در انسـان نشود. لباس زیبا و خوب، انسان را از یاد خدا غافل نکند، بلکه انسان ره به یـاد خدا و شکر و اطاعت او رهنمون شود و از ریـا و مفـاخره و خـودبزرگ بینـی حفظ کند؛ که هر یک از اینها آفت دین است و در انسان قساوت قلب ایجاد می کند. وقتی لباس پوشیدی، بیاد آور که خداوند به واسطه رحمتش، گناهان تـو را پوشاند؛ و همان طور که ظاهر خود را می پوشانی، باطن خود را نیز بپوشـان؛ و باطن را از روی صدق به لباس هیبت بپوشان و ظاهر را به لباس اطاعت».

این بنده با یک دنیا خضوع، احتیاج و عشق به درگاه تو آمده، همه عیوب او را مستور بدار که این راه و رسم دوستی و محبت است.

پوشیده داشتن عیب دوست و برملا نکردن آن، راه و رسم محبـت و دوسـتی است.

لا تفضحنی علی رؤ وس الاشهاد من العالمین [(627)].

«مرا در مقابل دیدگان بندگانت رسوا مساز».

4 - مکان نمازگزار

یکی دیگر از اموری که در نماز مورد توجه اسـت، مسـاله مکـان نمـازگزار است. آن گونه که گفتیم، نماز لقا و حضـور در پیشـگاه حضـرت رب الاربـاب است و وقت میقات و میعاد ملاقات؛ پس مکان نماز هم خانه اوسـت؛ بنـابراین، توصیه اکید شده است که نماز را در مسجد به جای آوریـد و هـیچ عاشـق بـی قراری در رفتن به خانه محبوب تامل و تردیـد نمـی کنـد، در روایتـی از امـام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمودند:

مکتوب فی التوراة اءَنَّ بیوتی فی الارض المساجد فطوبی لعبد تَطهَّرَ فی بیته ثم زارَنی فی بیتی الا انَّ علی المَزُور کرامَةَ الزائر [628].

«در تورات آمده است که خانه های من در روی زمین، مساجدند. خوشا به حال کسانی که در خانه خود پاک و طاهر شده؛ بعد برای زیارت و ملاقات به خانه من می آیند. پس به درستی که بر میزبان است که زائر و مهمان را اکرام کند».

وقتی به خانه میزبان قدم می گذاری؛ آن هم با دعوت او، به یقین مورد اکرام وی واقع خواهی شد؛ به ویژه کریمی که اکرام از همه کریمان است. محضر، محضر او؛ خانه، خانه او و وقت مواعده و ملاقات اوست.

در بعضی از روایات نسبت به همه مومنان به ویژه کسانی که مسجد در نزدیکی آنها است سفارش شده است که نماز را در مسجد به جای آورند. از حضرت رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرموده اند:

لا صلاة لجار المسجد الا فی مسجده [629].

«همسایه مسجد اگر در خانه نماز بخواند، آن نماز، کامل نخواهد بود».

در بعضی از دستورات دیگر هم آمده که اگر کسی توانایی رفتن به مسجد ندارد، در خانه اش مصلایی را مخصوص نماز خود قرار دهد.

5 - قبله

از دیگر مقدمات نماز، استقبال قبله و یا ضرورت ایستادن در مقابل بیت الله الحرام است. وجوب این امر کنایه از روی گرداندن از هر چیزی و توجه به یک جهت و آن هم بیت اللّه الحرام است که: «قبله عاشق یکی آمد و بس» و قرآن نیز می فرماید:

فاینما تولوا فثم وجه اللّه [630].

«به هر طرف که روی کنید به خدا روی آورده اید».

هرجا روی کنی و هرجا بنگری همان جا خدا است. ولی فرمان خداوند متعال این است:

فول وجهک شطر المسجد الحرام [631].

«ای پیامبر! روی به طرف مسجدالحرام کن».

شما مسلمین نیز هرکجا باشید در نماز روی بدان جانب کنید. از آن جا که اراده نمازگزار باید اراده مراد و محبوبش باشد و نباید از این اراده تخلف کند، همین که او می خواهد، باید رو به خانه او بایستد و با او سخن بگوید.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

ان اللّه مقبل علی المصلی ما لم یلتفت [632].

«مادامی که نمازگزار از قبله روی نگردانده، خداوند با او سخن می گوید».

شاید این سخن کنایه از این است که چون خدا فرمان داده که اعضا و جوارح و مقادیم باید به سمت قبله باشد، توجه قلب او هم باید به سوی خدا باشد.

بنابر این از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که حضرت نمازگزاری را دیدند که با محاسن و ریش خود بازی می کند، فرمودند:

اما هذا لو خشع قلبه، لخشعت جوارحه [633].

«اگر قلب و دل این مرد خاشع بود، هر آینه اعضا و جوارحش نیز خاضع بود».

ای آن که به قبله وفا روست تو را دل را پی این وآن، نه نیکوست تو را

بر مغز چرا حجاب شد پوست تو را یک دل داری، بس است یک دوست تو را

در سخنی از امام صادق علیه السلام وارد شده است که فرمودند:

اذا استقبلت القبلةَ فَانس الدُّنیا و ما فیها و الخلق و ما هم فیه (واستفرغ قلبک من کل شاغل یشغلک عن اللّه) و عاین بسرّک عظمة اللّه و اذکر وُقوفک بین یدیه یوم تَبلُو کل نفس ما اءَسفلت و رُدُّوا الی اللّه مولاهم الحق [634].

«وقتی مقابل قبله می ایستی، در حقیقت باید از دنیا و آنچه که در آن است دل بکنی و از آنها مایوس باشی؛ از همه خلق و مخلوقات منقطع شوی و دل خود را از هر چیزی که تو را از ذات ذوالجلال الیه غافل می کند، خالی کنی و با چشم باطن، عظمت و جلال پروردگار را ببینی و به یادآوری که همچنان که الان به نماز ایستاده ای، روزی هم باید در صحنه قیامت و در پیشگاه ربوبی برای پاسخ گویی اعمالت بایستی، روزی که برای هر کس آنچه فرستاده است آشکار می شود و همه به سوی پروردگار بازگردانده می شوند».

در سخن دیگری از رسول اکرم ﷺ وارد شده است که فرمودند:

امّا یَخاف الَّذی یُحَوِّل وجههُ فی الصلاةِ اءَن یُحَوِّلَ اللّه وجهه حِمَارا [635].

«آن که در نماز از توجه به خداوند روی می گرداند آیا نمی ترسد از این که خداوند روی او را به صورت چهارپایی تغییر دهد».

غفلت و بازی گوشی اعضا و جواح در نماز حکایت از بی توجهی دل می کند؛ و این نشانه این است که اساسا او نمازی که بنیادش بر ذکر و توجه است به جای نیاورده است. بنابراین، به چهارپایی تشبیه می شود که ضرب المثل بلاهت و نادانی است. نتیجه این که، اگر دل و قلب نمازگزاری توجه نداشته باشد، اعضا و جوارحش نیز خضوع و خشوع نخواهند داشت.

شاید رمز دیگر وحدت جهت در قبله و کعبه معظمه، نمایش همدلی و همراهی همه مسلمانان عالم باشد.

6 - اذان

یکی از مقدمات نماز، اذان است که با کلمه «اللّه» آغاز می شود و بـا همـان کلمه نیز خاتمه می یابد اللّه اکبر در آغاز و لا اله الا اللّه در پایان به تعبیر غزالی و به نقل مرحوم فیض: این نماز یادآور منادی قیامت و نفخ صور اسـت؛ و اگـر انسان شیفته ملاقات با محبوب و یار باشد، گویی که ندا و صوت مـوذن، مـژده دیدار و زمان وصال را بشارت می دهد. برای همین است که پیامبر در نزدیکـی مواقیت نماز به بلال می فرمودند: ارحنا یا بـلال [636] دل و جـان مـار بـا نـوای دلنشین اذان و یاد خدا نوازش کن؛ زیرا تعبیر رسول اکرم صلی اللّـه ﷺ ایـن بود که و قرة عینی فی الصلاة [637] نماز موجب روشنایی چشم من است.

ارکان و واجبات نماز

بعد از پایان گفتگو در مقدمات نماز سخن را با مقارنات و افعـال ادامـه مـی دهیم.

1 - نیت

یکی از ارکان نماز، نیت است، درباره نیت و اصل عبـادت بحـث جـامعی در حق اللّه داشتیم و گفتیم که نیت روح عمل است و عمل بدون نیت ماننـد جسـد بدون روح است که ارزش ندارد. آن روح، اخلاص در نیت است و اصلا امـری که از جانب خداوند به عبادت تعلق گرفته، و به خصوص در نماز مطلوب است، عبادت با نیت و خالص است.

اخلاص در عمل

و ما اُمروا الا لیعبدوا اللّه مخلصین [638].

«و به آنها دستوری داده نشده بود؛ جـز ایـن کـه خـدا را بپرسـتند، عبـادتی خالص و منزه از همه شوائب».

و یا در آیه دیگر:

فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحا و لا يشرک بعبـادة ربـه اءحـدا [639].

«پس هرکه به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهـد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند».

کسی که امید دارد به وسیله عمل عبادی خود به دیدار با خدا نایل آید، بر او لازم است عمل صالح را با نیت خالص به پیشگاه خدا عرضـه کنـد. حـدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کنند که حضرت فرمودند:

صاحب النية الصادقة، صاحب القلب السليم لانَّ سلامة القلـب مـن هـواجس المحذورات بتخليص النيّة للّه فی الامور كلِّها قال اللّه عزَّ وَ جَلّ« يوم لا ينفع مال و لا بنون # الا من اءَتی اللّه بقلب سليم» [640].

«کسی نیت صادق و خالص خواهد داشت که دلی خالص و قلبی سلیم داشته باشد؛ قلبی که از همه خاطرات و خطورات زشت و ناپسند منزه باشد آن گاه او می تواند نیت خود را خالص کند؛ آن هم برای روزی که مال و فرزندان سـودی نمی بخشد مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید».

سلامت و پاکیس دل در این دنیا با عبادتی مثل نماز، تقویت می شود؛ و اگـر انسان موفق نشود که در عبادتی، ماننـد نمـاز، نیـت خـالص و بـه دور از همـه شوائب داشته باشد، در هیچ عملی این توفیق را پیدا نخواهد کرد. اساسا نمـاز و هر عبادت دیگر، با ریا، عجب و یا هر چه که با عبادت در تضاد است، تفـاوت ماهوی و ریشه ای دارد؛ به این معنی که اگر در نیت عبادت، غیـر خـدا لحـاظ شد، دیگر عبادت نخواهد بود. نماز ریایی؛ که نیت غیر خدا در آن است نمـازی است که معبود در آن فراموش شده و مورد غفلت واقع شـده اسـت. قـرآن نیـز اینگونه نماز را نشات گرفته از نفاق می داند:

ان المنافقین یخادعون اللّه و هو خادعهم و اذا قاموا الی الصلاة قاموا کُسالی یُراؤ ن الناس و لا یذکرون اللّه الا قلیلا [641].

«منافقان می خواهند خدا را فریب دهند؛ در حالی که او آنها را فریب می دهد؛ و هنگامی که به نماز بر می خیزند، با کسالت بر می خیزند؛ و در برابر مردم ریا می کنند؛ و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند».

منافقین در نمازشان با خدا خدعه می کنند. از راه مکر و حیله گری وارد شده اند و در حقیقت تظاهر به عبادت و پرستش می کنند و خدا را از یاد برده اند.

آفات اخلاص در عمل

در بعضی از تعبیرات، به کسانی که در عمل خود، غیر خدا را شریک می کنند بدتر از نفاق، کفر محض و مطلق را به آنها نسبت داده است؛ مثلا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

ان اءَخوف ما اءَخاف علیکم الشرک الاصغر، قیل: و ما الشرک الاصغر یا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؟ قال: الریاء [642].

«خطرناک ترین چیزی که من بر شما می ترسم، شرک اصغر است، گفتند: یا رسول اللّه! شرک اصغر چیست؟ در جواب فرمودند: ریا در عمل و عبادت».

از آسیب هایی که خلوص را در معرض خطر قرار می دهد و آفت بسیار خطرناکی است، تظاهر و ریاکاری است. امام سجاد علیه السلام در دعای مکارم الاخلاق می فرمایند:

و عبِّدنی لک و لا تُفسد عبادتی بالعجب [643].

«خدایا! مرا بنده خود قرار ده تا عبادت کنم، اما نگذار این عبادتم با عجب و خودپسندی باطل شود».

روایت دیگری از امیرالمومنین علیه‌السلام نقل شده است که می فرمایند:

سیئة تسوؤُک خیر من حسنة تعجبک [644].

«گناهی که تو را آزار دهد و متاثر کند، بهتر از عبادت و حسنه ای است که تو را گمراه کند و موجب عجب و خوپسندی تو شود».

سرّ این مطلب نیز روشن است: حسنه مومن بی ظرفیت ممکن است او را به وادی تباهی و سقوط ببرد، ولی یک گناه هشداردهنده موجب نجات او می شود، چنان که نمونه از آن را در سخن امام سجاد علیه‌السلام می بینیم که فرمودند:

دخل رجلان المسجد اءَحدهما عابد و الاخر فاسق فخرجا من المسجد و الفاسق صدیق و العابد فاسق و ذلک انَّه یدخل العابد المسجد مدلا بعبادته یدلُّ بها فتکون فکرته فی ذلک و تکون فِکره الفاسق فی التِّندُّم علی فسقه و یستغفر اللّه عزَّ وَ جَلّ ممَّا صنع من الذنوب [645].

«دو فرد وارد مسجد شدند؛ یکی عابد و زاهد، دیگری فاسق و گناهکار. به هنگام خروج از مسجد آن عابد، فاسق شد و آن فاسق به یک صدیق پاکیزه تبدیل شد؛ زیرا عابد، مغرور به عبادت خود شد و عجب او را گرفت و فاسق به هنگام خروج از مسجد، در خاطرش پشیمان و نادم از گناهان بود و از خدا استغفار می کرد».

بنابراین، گناهی که انسان را تکان دهد و تنبیه کند، از نظر روحی و روانی برای او بهتر از حسنات و عباداتی است که موجب غرور و خودپسندی او شود. بر این اساس در باب نیت، این نکته خیلی دقیق است که امیرالمومنین علیه‌السلام فرمودند:

من حسنت نیته، اءمده التوفیق [646].

«اگر کسی نیت خود را پاکیزه کرد و نیت سالم پیدا کـرد، توفیـق الهـی او را یاری می کند».

عطایا و تفضلات الهی و اجر و ثواب پروردگار در دنیا و آخـرت براسـاس نیت انسان است.

علی قدر النیه تکون من اللّه العطیه [647].

«به همان مقداری که انسان نیت کار خیر می کند، حتی اگر به مرحلـه عمـل هم نرسد، خدا تفضل می کند».

در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده است که فرمودند:

مَن اءَتی فراشه و هو یَنوِی اءن یقوم یصلی من اللیل فغلبته عیناه حتی اءصبح کُتب له ما نَوی و کان نومه صدقه علیه من ربه عز و جل [648].

«کسی که به بستر برود و نیتش این باشد که قبل از اذان صبح برخیزد و نماز بخواند، چنانچه خواب او را بگیرد و تا صبح بیدرا نشود، خداوند همین نیـت او را که قصد انجام نماز شب داشته برای او ثبت می کند و این خواب هم به عنوان صدقه و عنایتی از جانب خدا برای او نوشته می شود».

وقتی در زیارت سید الشهدا علیه السلام می گوییم:

یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما [649].

«ای کاش با شما بودم تا به رستگاری بزرگ می رسیدم».

اگر واقعا در این گفته صادق باشیم، بنا به تصریح روایات و کلمات اهل بیـت علیهم السلام ثواب شهدای کربلا و حضور در رکاب حضرت اباعبداللّه علیه السلام نصـیب مـا می شود. در خطبه دوازدهم نهج البلاغه می خوانیم:

لَما اءَظفَرَه اللّه باءَصحابَ الجملَ و قـد قـال لـه بعـض اءَصـحابه: وَدِدتُ اءنَّ اءَخی فلانا کان شاهدَنَا لیَری ما نَصَرَک اللّه بـه علـی اءَعـدائِکَ فقـال لـه علیه السلام

اءَهوی اءَخیکَ مَعَنا؟ فقال: نعم، قال فقد شهدنا و لقد شهدنا! فی عسکَرِنَا هذا اءَقوَام فی اءَصحاب الرِّجال و اءَرحامِ النِّساء، سَیَرعُفُ بهم الزَّمان و یَقوَی بهمُ الایمان [650].

«وقتی امیرالمومنین علیه السلام پیروزمندانه از واقعه جنگ جمل باز می گشتند، یکی از اصحاب نزد حضرت رفت عرض کرد: ای کاش فلان دوست من هم این جا بود و از این پیروزی شما بر دشمنانت لذت می برد! حضرت به او فرمودند: آیا دل و فکرش با من و تو است؟ عرض کرد: آری یا امیرالمومنین! حضرت فرمودند: با این نیت که او دارد، مانند دیگر اصحاب جمل که حضور دارند، او هم حاضر و شاهد است؛ نه تنها دوست تو، بلکه بسیاری از انسانهایی که در طول زمانهای دور خواهند آمد و اینک بر پشت پدران و یا در رحم مادرانند و هنوز قدم به این دنیا نگذاشته اند، ثواب حضور در این جنگ و پیروزی را دارند».

این نیست جز این که کسانی در طول تاریخ بعد از امیرالمومنین علیه السلام آمدند و بر مظلومیت حضرت علیه السلام گریستند، آرزو می کردند که ای کاش آنها هم در جمل، صفین و نهروان بودند و مولایشان را یاری می کردند. اینها با این نیت و صفای درون یقینا از یاران امیرالمومنین علیه السلام هستند.

در سخن دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که در یکی از جنگ ها ظاهرا جنگ تبوک فرمودند:

ترکنا فی المدینة اءَقواما لا نقطع واَدیا و لا نَصعد صُعودا و لا نَهبِط هبوطا الا کانوا معنا. قالوا: کیف یکونون معنا و لم یشهدوا، یُحشر النّاس علی نیّاتهم [651].

«ما افرادی را در مدینه گذاشتیم و آمدیم، که نه با ما راهی را آمده اند و به پستی و بلندی ها را با ما طی کرده اند؛ اما آنها در پیمودن همه این بیابان ها و

کوه ها و دامنه ها با ما همراه بودند. سوال کردند: یا رسول اکرم ﷺ! چگونه آنها با ما بودند و ما آنها را نمی دیدیم؟ حضرت فرمودند: اصلا حشر در قیامت بر اساس نیت است».

و در غیر اینصورت اصلا خلود در نعیم و عذاب و جهنم وبهشت الهی معنا ندارد، کسی پنجاه سال گناه می کند و مشرک است، یک عمر که هیچ، بلکه خالدین فیها ما دامت السماوات و الارض [652] برای همیشه در عذاب الهی مخلد است. کسی سی سال، چهل سال کمتر یا بیشتر عمل خیر انجام داده و مومن بوده است، برای همیشه مخلد در نعیم الهی است؛ و این نیست جز به خاطر نیت.

پس اخلاص در نیت، سنگین ترین وزنه در میزان اعمال است. از طرفی در عین این که گران قیمت و ارزشمند است؛ در دنیا و آخرت کاربرد و کارایی دارد و سهل و آسان است؛ از سویی دیگر بسیار مشکل و سخت است؛ چرا که یک جدال واقعی و منازعه ای سنگین با تمایلات نفسانی است که اگر انسان بتواند بر آن غلبه کند، حاصلش خیلی زیبا و شیرین است. امام سجاد علیه السلام در دعای نهم صحیفه مبارکه سجادیه، می فرمایند:

اللّهم فصل علی محمد و آله، واجعل همسات قلوبنا، و حرکات اعضائنا، و لمحات اءَعیُننا و لهَجاتِ اءَلسِنَتِنا فی موجبات ثوابک [653].

«خدایا! بر محمد ﷺ و خاندانش درود فرست و آنچه را که در دل های ما می گذرد و حرکاتی که اعضا و جوارح ما مرتکب می شوند و چشم برهم زدن ها و سخنان ما را مشمول ثواب خود قرار ده».

آنچه به قلب انسان خطور می کند، در پرونده عمل انسان ثبت می شود. سوال این است که نیت خیر عمل نیست، پس چگونه در پرونده اعمال به عنوان حسنه ثبت و ضبط می شود. باید گفت منشا اعمال، نیت است و اگر نیت، فکر و

اندیشه انسان، در مسیر خیر و صلاح باشد، همان خلوص در نیت است که برای انسان ارزش دارد و فقط نیت پاکیزه و منزه برخاسته از قلب سلیم می تواند چنان روح مقدسی در اعمال ناچیز و بی مقدار انسان بدمد، تا آنها را به اعمالی موثر در دنیا و آخرت، و سنگین در میزان اعمال تبدیل کند.

2 - تکبیرة الاحرام

یکی از ارکان نماز تکبیرة الاحرام است. قبل از تکبیر، ادعیه منصوصه ای وارد شده که توجه انسان را به سمت معبود بیشتر می کند. یکی از این دعاها این عبارت است:

وجَّهتُ وجهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السماوات والارض عالمُ الغیب و الشهادة حنیفا مسلما و ما اءَنا مِنَ المشرکین [654].

«رو به سوی کسی آورده ام که خالق آسمان ها و زمین است؛ دانای نهان و آشکار است و من تسلیم او شده ام و از مشرکان نیستم».

نه این که صرفا رو به قبله ایستاده ام، بلکه دل به او داده ام؛ پس باید نمازگزار مراقب باشد که واقعا دل را متوجه او کند. در این عبارت می گوید: که رو به سوی تو آورده ام و مشرک هم نیستم.

البته معلوم است کسی که به نماز می ایستد، برای خدا شریک قائل نیست، ولی باید مراقب ابتلا به شرک خفی که ریا و تظاهر است باشد تا آلوده نشود. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند:

انَّ اءَخوف ما اءَخافُ علیکم الشِّرک الاصغر، قیل: و ماالشرک الاصغر یا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم؟ قال: الریاء [655].

«خطرناک ترین چیزی که من بر شما می ترسم، شرک اصغر است، گفتند یا رسول اللّه! شرک اصغر چیست؟ در جواب فرمودند: ریای در عمل و عبادت».

شرک اصغر که تظاهر و آلودگی به ریا است، یکی از خطرات و آفات بسیار مهم است و درباره شرک در عبادت فرموده اند:

انَّ الشِّرک اءَخفی من دَبیبِ النَّمل علی صفاةِ سَوداء فی لیلة ظَلماء [656].

«شرک در عبادت از حرکت مورچه ای بر روی سنگ خارای سیاه در دل شبی تاریک پنهان تر است».

پس این مطلب انسان را تنبه می دهد که غیر از خدا هر نیت دیگری را باید از خویش دور کند. دیگر این که می گوید: حنیفا مسلما«من مسلمان هستم». طبیعی است که مسلمان به حکم مسلمان بودنش رو به قبله ایستاده و نماز می خواند؛ اما در این جا به یک نکته ای توجه می دهد و آن این که:

المسلم مَن سَلِمَ المسلمون من یده و لسانه [657].

«مسلمان کسی است که دیگران از آزار دست و زبان او ایمن باشند».

اگر واقعا چنین نبود، باید از همان وقت که این کلمات را بر زبان می آورد و اعتراف می کند که من مسلمانم، نسبت به گذشته نادم پشیمان باشد.

عبارت دیگری که در مقدمه نماز مستحب است:

انَّ صَلاتی و نُسُکی و مَحیَایَ و مَمَاتِی لِلَّهِ ربّ العالمین [658].

«نماز من، راه و روش من، زندگی من، مرگ من، همه برای خداست».

یعنی همه حرکات و سکنات من برای خداست و برای خود هیچ قائل نیستم. و به درستی که باید این چنین باشد که انسان همه زندگی خود را بر اساس فرمان های الهی تنظیم کند. خشم و سخط و همه افعال و کارهای او باید بر اساس رضای الهی تنظیم شده باشد. آنچه خدا می پسندد فعل و کار او باشد و آنچه مبغوض ذات حق تعالی است مطلقا انجام ندهد. در حقیقت در مقدمه ورود

به محضر دوست با بیان این عبارات و با القای این مفاهیم خـود را تربیـت مـی کند و باید خیلی مراقب باشد که در بیان این کلمات دروغ نگفته باشد.

در دعای منصوص دیگر این عبارت است:

یا محسن قد اءَتاک المسی ء و قد اءَمَرت المحسن اءَن یَتَجاوزُ عن المُسی ء و اءَنت المحسن و اءَنا المسی ء فبحقِّ محمد و آل محمد صـلِّ علـی محمـد و آل محمد...، و تجاوز عن قبیح ما تعلم منّی [659].

«ای خدای محسن و نیکوکار! این بنده گناهکار بدکردار به پیشگاه تـو آمـده است. خدایا! تو امر کرده ای که نیکوکاران از گناه بدکاران بگذرنـد. خـدایا! تـو نیکوکاری و من هم گناهکار و بدکردار؛ پس تو را قسم می دهم به حق محمد و آل محمد از سیئات اعمال و از کارهای قبیح و زشت من به زیبایی ها و کمال و جمال خود بگذر».

این همان تعبیری است که امام سجاد علیه‌السلام در وصف نماز و در بیـان حقـوق نماز فرمودند:

الطلب الیه فی فکاک رقبتک التی احاطت بها خطیئتک و استهلکتها ذنوبک

به گونه ای سخن بگوید و از خدا طلب کند که بدکاری ها و زشت کاریهـای خود را به یاد آورد؛ قصور و ناتوانی خـود را در مقابـل نعمـت هـای غیرقابـل شمارش خدا به یاد آورد. به قول سعدی:

بنده همان بـه، کـه ز تقصـیر خـویش　　عـــذر بـــه درگـــاه خـــدای آورد

ورنـــــه ســـــزاوار خداونـــــدیش　　کـــس نتوانـــد کـــه بـــه جـــای آورد

معانی تکبیر

حالا، بعد از توجه تام و کامل، تکبیر می گوید، معنای تکبیر به نقل از روایت این است که:

اللّه اکبر مِن اءَن یوصف [660].

«او بزرگتر از آن است که به وصف درآید».

به تعبیر دیگری:

اللّه اکبر من کل شی ء [661].

«او از هر چیز و از هرکس بزرگتر است».

و یا این که:

اللّه لا یدرک بالحواس، و لا یقاس بالناس [662].

«خدا بالاتر و بزرگتر از این است که با حواس ما قابل ادراک و با سایر مخلوقاتش قابل قیاس باشد».

به تعبیر امام حسین علیه‌السلام:

اءَیکون لغیرک من الظُّهور ما لیس لک حتَّی یکون هو المظهر لک [663].

«آیا مخلوقات خدا ظهور و تجلیشان از او بیشتر است تا آنها برهان و دلیل بر او قرار بگیرند».

در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمودند:

فاذا کبرت فاستصغر ما بین السموات العلی و الثری، دون کبریائه [664].

«وقتی تکبیر گفتی، همه چیز، هر چه بین آسمان و زمین است نزد تو کوچکتر از کبریایی و عظمت ذات ذوالجلال الهی است».

بنده واقعی که خدا را یاد می کند این چنین است که:

عظم الخالق فی اءنفسهم فصغر ما دونه فی اءعینهم [665].

«خالق در نزد او از هر چیز بالاتر و والاتر است و در چشم او همه مخلوقات کوچک، حقیر و ناچیزند».

وقتی خداوند، بنده نمازگزار را می بیند که تکبیر می گوید؛ و او را به بزرگی یاد می کند، اما در دلش شایبه و عارضه ای نسبت به حقیقت تکبیر وجود دارد، او را خطاب می کند که آیا تو با من خدعه می کنی و دروغ می گویی؟ به زبان، تکبیر می گویی، اما در دلت نسبت به کبریایی و عزت و جلال من شایبه وجود دارد؟

یا کاذب اءَتَخدَعُنی و عزتی و جلالی لاحرمنَّک حلاوة ذکری و لاحجبنَّک عن قربی و المسارَّةَ بمناجاتی [666].

«بدان که با این خدعه، تو را از شیرینی یاد خود محروم می کنم و مقام قرب خودم را بر تو محجوب می دارم و تو را از لذت گفتگوی با خود محروم می نمایم».

خلاصه این که باید ذات اقدس الهی نزد نمازگزار از همه چیز بزرگتر و مهمتر باشد، و دنیا و متعلقاتش باید در قبال فرمان ها و خواسته های او ناچیز باشد؛ وگرنه نتیجه اش محرومیت از درک شیرینی و لذت عبادت است. عیسی بن مریم علیه‌السلام در سخنی خطاب به حواریین می گوید:

بحقٍّ اءقولُ لکم: کما نظَر المریضُ الی الطعامِ فلا یَلتَذُّ به مِن شدّةِ الوَجَعِ کذلک صاحب الدنیا لا یلتذُّ بالعبادة و لا یجدُ حلاوتَها مع ما یجدُه من حلاوةِ الدنیا [667].

«همان گونه که انسان مریض، خوش خوراک ترین و لطیف ترین طعام را در مقابل چشمش می بیند و از این طعام لذیذ به خاطر درد و کسالتی که دارد لذت نمی برد، انسانهایی هم که دل به دنیا بسته اند مانند بیماری که از طعام لذیذ، لذت نمی برد، از عبادت و مناجات با خدا احساس لذت و شیرینی نمی کنند».

وقتی به عیسی علیه‌السلام گفتند:

علِّمنا عملا واحدا یُحبُّنا اللّه علیه، قال: اءبغِضوا الدنیا یُحببکم اللّه [668].

«به ما کاری یاد بده که خدا ما را دوست داشته باشد. فرمود: اگر شما دنیا را مغضوب بدارید، خدا شما را دوست خواهد داشت».

باز در سخن دیگری عیسی بن مریم علیه‌السلام فرمود:

لا یستقیم حبُّ الدنیا و الاخرة فی قلب مؤمن کما لا یستقیمُ الماء و النار فی اناء واحد [669].

«دوستی دنیا و آخرت در یک دل قابل جمع شدن نیست؛ همان گونه که آب و آتش در یک کاسه نمی گنجد».

بنابراین، کسی که تکبیر می گوید، با گفتن تکبیر، به حریم قدس الهی وارد می شود و آنجا، جای نامحرم نیست و نامحرم کسی است که آنچه زبانش می گوید با آنچه در دل دارد، یکی نباشد. پس باید او و فرمان و اراده او محبوب بنده نمازگزار باشد و بس.

احرام در نماز با تکبیر حاصل می شود و می گویی تکبیرة الاحرام؛ چرا که مثل احرام در حج است. همان گونه که در احرام حج باید از بسیاری امور بپرهیزد، در حال نماز هم علاوه بر آن که به حسب ظاهر نباید به چپ و راست بنگرد و غیر از نماز و سخن هایی مقرر، سخن دیگری بگوید و فعل کثیری انجام دهد، در باطن نیز باید دل از یمین و یسار بردارد و فقط به او بیندیشد و به سخن و فعلی دیگر فکر نکند وگرنه نماز او، کامل نخواهد بود. این معانی کنایی تکبیرة الاحرام است.

3 - قیام

یکی از ارکان نماز قیام است، قیام یعنی ایستادن از روی ادب و احترام در پیشگاه قدرت مداری که اقتدارش دایمی و همیشگی است. تعبیر امام سجاد علیه‌السلام در حقوق نماز برگرفته از همین واجب رکنی در نماز است. اخلال عمدی

در این رکن موجب بطلان و عدم مقبولیت نماز است بنابراین حکم است که حضرت فرمودند:

انَّک قائم بها بین یدی اللّه فاذا علِمتَ ذلک کنتَ خَلیقا اءَن تقُوم فیها مقام العبد الذَّلیلِ الرَّاغبِ الرَّاهبِ الخائف الرَّاجی المسکینِ المتضرِّع المعظِّم مَن قام بین یدیه.

در پیشگاه پروردگار جهانیان، قیام باید از روی خضوع، خشوع، احساس حقارت و تعظیم و تکریم ذات ذوالجلال ربوبی باشد. همه نمازهای روزمره، یادآور قیام قیامت در محضر عدل مطلق و قیام عنداللّه قیوم است؛ چنانچه در مقدمات، مقارنات و افعال نماز، خوب دقت شود، تذکار دو خصیصه روحی خوف و رجا لحاظ شده است.

و اما مَن خاف مقام ربه و نهَی النَّفس عن الهوی # فانَّ الجنّة هی الماءوی [(670)].

«هرکس از مقام عزّ ربوبی ترسید و خداپرست شد؛ و از هوای نفس دوری جست، بهشت منزلگاه اوست».

ترس ذکر شده در آیه، نه خوف از خداست، که او ارحم الراحمین است. او لطیف، رئوف، غفور و شکور است، بلکه خوف از مقام اوست؛ مقام و جایگاهی که امیرالمومنین علیه‌السلام در دعای افتتاح از آن به اشد المعاقبین، تعبیر می فرمایند.

عقاب، در حقیقت عکس العمل اعمال ناروا و ناپسند است و مجرم از مقام قاضی خائف است نه از خود او. لذا اگر امروز مقام این قاضی به دیگری تفویض شود، دیگر مجرم از قاضی دیروز نمی ترسد. اگر این خوف در انسان قوت گیرد، مانع تمکین و پیروی از هوی و امیال نفس می شود، و هنگامی که به نفسانیات وقعی نگذاشت، جایگاه او بهشت است.

ان الَّذین آمنوا و الَّذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل اللّه اولئک یرجون رحمت اللّه و اللّه غفور رحیم [671].

«آنان که به اسلام گرویدند و از وطن خود هجرت نموده، در راه خدا جهاد کردند، منتظر رحمت خدا باشند؛که خدا بر آنها بخشاینده و مهربان است».

در برابر خوف، رجا و امیدواری به ذات ذوالجلال ربوبی مطرح است؛ در قرآن آمده، حضرت شعیب علیه‌السلام خطاب به قومش می گوید:

یا قَوم اعبدواللّه وَارجواالیوم الآخر [672].

«ای قوم! خدا را عبادت کنید و به روز قیامت در سایه عبادت و اطاعت خدا و سعادت اخروی امیدوار باشید».

نکته مهم این است که این دو خصیصه (خوف و رجا) باید در انسان قوت بگیرد و به تعبیر امیرالمومنین علیه‌السلام:

لا یَرجون اءحدکم الا ربَّه و لا یخافنَّ الا ذنبه [673].

«هم باید امیدوار بود و هم خائف و ترسان؛ امیدوار به رافت و مغفرت الهی و ترسان از گناه و ناروایی های اعمال».

لقمان به فرزندش خطاب کرد:

خَفِ اللّه خیفة لَو جئتَهُ ببِرِّ الثَّقَلَین لعذَّبَکَ وَارجُ اللّه رجاء لو جئته بذنوب الثَّقَلَین لرَحِمَک [674].

«اگر با همه خیرات و خوبی ها و مکارم خلایق به ملاقات خدا بروی، آنقدر امید نداشته باش که در آتش قهر الهی نسوزی؛ و باز آنقدر به خدای خودت امیدوار باش، که اگر با پرونده سیاهی از اعمال تباه و ناپسند به ملاقات خدا رفتی، خدا تو را بیامرزد».

این هر دو باید به گونه ای مساوی در روح انسان وجود داشته باشد و اگر خوف غلبه کند منتهی به یاس از روح اللّه است که:

لا ییاءس من رَوح اللّه [675].

«هرگز از رحمت بی منتهای خدا ناامید نباشید».

یعقوب به فرزندانش می گوید: فقط کفار از رحمت و مغفرت الهی مایوس و ناامیدند و اگر امید و رجا غالب شود، به غرور و خودبینی منتهی می شود و باز موجب تباهی اعمال است.

سعد بن معاذ از دنیا رفت و رسول اکرم ﷺ در تشییع جنازه او شرکت کرده، بر جنازه او نماز خواندند، حتی داخل قبر او نیز قدم نهادند. مادرش که این مناظر را می دید، در موقع دفن بالای سر جنازه فرزندش آمد و گفت:

یا سعد! هنیئا لک الجنّة، فقال رسول اللّه ﷺ: یا اءُمّ سعد مَه، لا تَجزِمی علی ربّک فانَّ سعدا قد اءصابته ضمَّة...فقال ﷺ: نعم انَّه کان فی خُلقِه مع اءهلِه سوء [676].

«ای سعد! بهشت بر تو گوارا باد، رسول اکرم ﷺ فرمودند: اینگونه با قاطعیت و جزم سخن نگو! الان قبر چنان فشاری بر سعد داد که شیر دوران کودکی که تو به او داده بودی از سر انگشتانش بیرون آمد. سوال کردند: یا رسول اللّه ﷺ چرا؟ فرمودند: زیرا همه خوبی ها در وجود سعد بود، اما در خانه بداخلاق بود».

حساب دقیق است و اگر انسان حتی از امور کوچک و ناچیز غفلت کند و امیدواری و رجا بر او غلبه کند، همین غفلت از گناهان صغیره انسان را به ورطه هلاکت می برد. اگر به سیره اولیای الهی نگاه کنیم، این دو حال در آنها مشهود

است؛ یعنی ترس از عذاب و عقاب الهی بر آن ها حاکم بوده است، اگر چه آنها از لغزش و گناه، مصون بوده اند.

ام سلمه می گوید: شبی صدای گریه پیامبر ﷺ را شنیدم که در تاریکی با خدای خود راز و نیاز می کرد، برخاستم و عرض کردم: یا رسول اللّه ﷺ! مگر خداوند به شما وعده نفرموده اند که:

لیغفر لَکَ اللّه ما تقدَّم مِن ذنبِک و ما تاءَخَّرَ و یُتِمَّ نعمته علیک و یهدیَک صراطا مستقیما [677].

«خداوند گناهان گذشته و آینده ای را که به تو نسبت می دادند ببخشد (و حقانیت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایتت فرماید».

فرمودند: امّسلمه! آیا من شاکر این نعمت های الهی نباشم و عبادت و نماز خدا را تعطیل کنم؟!

روایات دیگری در حالات و سیره اهل بیت علیهم‌السلام وجود دارد؛ یکی از تابعین به نام طاووس یمانی درباره امام سجاد علیه‌السلام نقل می کند: شبی به هنگام طواف بیت اللّه، صدای ناله ای را می شنیدم که در حین طواف با خدا چنین سخن می گوید:

عُبَیدُک بِبابِک، اءسیرک بفناءک، مسکینک بفناءِک، سائِلُک بفناءک، یَشکو الیک ما لا یَخفی علیک [678].

«بنده ناچیزت به درگاه تو آمده است؛ آنکه اسیر تو است، آن که نیازمند تو است، آن که حوایجش در دست تو است؛ به درگاه تو روی آورده و از آنچه بر تو مخفی نیست، شکایت می کند».

پیش رفتم و دیدم علی بن الحسین علیه‌السلام است. وقتی دعـا و عبـادتش تمـام شد، گفتم: شما فرزند رسول خدایید و این چنین ناله و گریه می کنید؟! فرمودند:

یا طاوسُ! دَع عنّی حدیث اءَبی و اُمّی و جَدِّی خلَقَ اللّه الجنّةَ لمَن اءَطَاعَهُ و اءَحسَنَ، و لو کان عَبدا حبشیّا، و خَلَقَ النَّار لِمَن عَصَاهُ و لو کان وَلَدا قُرَشیّا [679].

«ای طاووس! سخن گفتن درباره پدر و مادر و جدم را واگـذار کـه خداونـد بهشت را خلق فرموده است برای بندگان عابد و خالصش؛ گرچه آن بنده، غـلام حبشی باشد و جهنم را آفریده است برای بندگان متمرد و نافرمان؛ اگرچـه او از بزرگان قریش باشد».

هرچه انسان بزرگ، مطیع و فرمانبردار باشد، یقینا قادر به شکر نعمـت هـای الهی نخواهد بود و باید از خدا بخواهد و امیدوار باشد که این کوتـاهی را بـر او ببخشد.

4 - قرائت

بعد از بیان اسرار تکبیرة الاحرام سخن در نکته هـای ظریفـی اسـت کـه در قرائت نهفته است. بعد از تکبیرة الاحرام باید سوره حمد را بخوانـد و مسـتحب است که در مقدمه سوره حمد استعاذه کند؛ یعنی جمله اعوذ باللّـه مـن الشـیطان الرجیم [680] را به زبان جاری کند، و به وسیله آن شـیطان را کـه دشـمن دیـرین انسان است، از خود دور کنـد. دام هـای او، همـان تمـایلات شـهوانی اسـت و استعاذه در حقیقت پناه بردن به خدا از ابتلا و افتادن به دام تمنیات نفسانی است و خود را در حصن توحید قرار دادن است که: لا اله الا اللّه حصنی فمـن دخـل حصنی اءمِن من عذابی [681] نه این که در حصار هوی و هوس باشد و فقط لفـظ استعاذه را بر زبان جاری کند؛ چرا که خداوند به پیامبرش می فرماید:

اءَراءیت من اتَّخذ الهه هواه اءفَاءنت تکون علیه وکیلا [682].

«کسی که هوای نفسش معبود اوست، تو هم نمی توانی او را کفایت کنی معبود، معشوق و محبوب او هوی و هوس است».

در تعبیری از رسول اکرم ﷺ وارد شده که فرمودند:

اءَبغض اِله عُبِدَ فی الارض عند اللّه هو الهوی [683].

«نزد خداوند مبغوض ترین خدایی که به عنوان شریک قرار داده شده است هوای نفس است ».

چون این بتی است که درون انسان و خطرناکت تر است؛ پس انسان باید از آفات و خطرات این دشمن درونی، خود را در حصار توحید قرار دهد و بعد از استعاذه گفتگوی خود را با خدا آغاز کند. در این گفتگو به تعبیر امام سجاد علیه السلام و حسن المناجاة له زیبا سخن بگوید؛ زیرا بهترین شیوه گفتگو همان است که محبوب می پسندد و آنچه را که او می پسندد خود او تعلیم داده است؛ که با من اینگونه سخن بگویید؛ اول او را به اسمی بخواند که یادآور جامعیتش نسبت به همه اوصاف جمال و کمال است: یعنی کلمه «اللّه». بنابراین بگوید: بسم اللّه الرحمن الرحیم و در ضمن آن دو وصفی که بیشتر از همه نزد او محبوب است را ذکر کند؛ یعنی الرحمن الرحیم به حکم این که رحمان است، خالق است؛ چرا که الرحمن # علَّمَ القرآن # خَلَقَ الانسان # علَّمَهُ البیان [684] به حکم رحمانیتش، انسان و همه موجودات را خلق کرده است و قوه بیان و قدرت نطق به انسان ها کرامت داده است. به حکم رحمانیت خود مَا تری فی الخلق الرحمن من تفاوت [685] هیچ فرقی میان بندگانش قائل نشده است که این رحمانیت صفات فعل خداست: و قل ربِّ اغفِر وَارحَم و انت خیر الرَّاحمین [686] او در مقام فعل رحمان و رحیم است: و کان بالمؤمنین رحیما [687]انّ اللّه بالنّاس لرؤ ف رحیم [688] نبّی ء عبادی اءنی اءَنا الغفور الرحیم [689].

نه تنها نسبت به مومنان رئوف و رحیم است، بلکه این وصف معمولا از لوازم غیر منفکه و جدانشدنی ذات او است. بنابراین نسبت به همه مردم رئوف و رحیم است؛ چرا که او جامع همه کمالات است؛ هم در ذاتش رحم و عطوفت نهفته است و هم در فعل و عملش؛ و این چنین ذاتی شایسته حمد و ستایش و شکر است. الحمدللّه رب العالمین [690] حمد در قبال افعال اختیاری است. مدح در مقابل ذم است و حمد در مقابل ملامت و سرزنش. و خلاصه در سوره حمد، مدح و شکر از آن کسی است که رب، مالک و مربی همه مخلوقات و موجودات است.

قال ربنا اَلَّذی اءَعطی کل شی ء خلقه ثم هدی [691].

«پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده؛ سپس او را هدایت کرده است».

مالک حقیقی نه مالک اعتباری. مالک حقیقی نسبت به روز جزا که انتهای سیر و حرکت همگان است و بعد می خوانیم: ایاک نعبد و ایاک نستعین [692] این جا به تعبیر اهل ادب «تقدیم ما حقُّه التّاخیر یُفید الحصر» ایاک نعبد، مفعول مقدم است که افاده انحصار می کند؛ یعنی این تویی که فقط شایسته عبادتی و نه دیگری.

نکته دیگری که در این آیه کریمه نهفته است، التفات از غایب به خطاب است. تا این جا خدا را به صورت غایب وصف می کند، نام می برد و حمد و ستایش می کند و بعد یکباره توجه می دهد و می گوید: ایاک نعبد؛ زیرا موجودی که مالک و مربی همه مخلوقات است، همه چیز نزد او حاضر است؛ از جمله همین بنده حقیر نمازگزار؛ بنابراین او را به صورت مخاطب (حاضر) می خواند و می گوید: ایاک نعبد در قبال آن ثنا و تمجید، اعتراف و انحصار عبادت

نسبت به او، باید فقط از او استعانت بجوید. پس در حقیقت در رهروی راه راست از او یاری می طلبد و می گوید: ایاک نستعین.

تفسیر و بیان سوره حمد

در سخنی از امام هشتم حضرت اباالحسن الرضا علیه السلام وارد شده است که فرمودند:

قال اللّه عزَّ وَ جَلّ قَسَمت الحمد بینی و بین عَبدِی فنِصفُها لی و نصفُها لِعَبدی و لعبدی ما ساءَلَ اذا قال العبدُ «بسم اللّه الرحمن الرحیم» قال اللّه عزَّ وَ جَلّ بداء عَبدی باسمِی حقّ علیَّ اءَن اءُتَمِّم له اءُموره و اءُبارِک له فی اءَحواله.

«خداوند متعال می فرمایند که سوره مبارکه حمد را میان خود و بنده ام به دو نصف تقسیم کردم، آنچه را که او بخواهد به او می دهم، وقتی می گوید: بسم اللّه الرحمن الرحیم خداوند می فرماید: بنده ام به نام من آغاز کرد، بر من واجب است که امور او را به پایان رسانیده و همه احوال او را مبارک گردانم».

فاذا قال «الحمدللّه رب العالمین» قال اللّه عزَّ وَ جَلّ حَمِدَنی عبدی و علم اءَنَّ النِّعم التی له من عندی و البَلایا الَّتی اندَفَعَت عنه بتطوُّلی اءُشهدُکُم انِّی اءُضیف له نعم الدُّنیا الی نعیم الاخرةِ و اءَدفَعُ عنه بلایا الاخرة کما دفعت عنه بلایا الدنیا فاذا قال «الرحمن الرحیم» قال اللّه عزَّ وَ جَلّ شهد لی باءَنِّی الرحمن الرحیم اءُشهِدُکُم لاُوَفِّرَنَّ من رحمتی حظَّهُ و لاُجزِلَنَّ من عطائی نصیبه فاذا قال «مالک یوم الدین» قال اللّه عزَّ وَ جَلّ اءُشهدُکُم کما اعترفَ باءَنِّی اءَنا المالک لیوم الدین لاُسَهِّلَنَّ یوم الحساب حسابه و لاَتَقَبَّلَنَّ حسناته و لاَتَجاوَزَنَّ عن سیِّئاته.

«هنگامی که می گوید: الحمدللّه رب العالمین خداوند می فرماید: بنده ام مرا سپاس می گوید و می داند که نعمت های او از من است و دفع بلیات با تفضلات من است، و شما را شاهد می گیرم که به نعمت های دنیوی او، نعم

اخروی را نیز بیفزایم و همان گونه که بلایای دنیوی را از او دفع نمودم، او را از بلیات اخروی نیز مصون دارم. آن گاه که می گوید: الرحمن الرحیم خداوند مـی فرماید: بنده ام مرا به رحمانیت و بخشندگی یاد کرد و من نیز شما را به شهادت می طلبم که او را سرشار از رحمت خود نموده و از عطای بی حسـاب خـود او را بهره مند سازم. چون می گوید: مالک یوم الدین خداوند مـی فرمایـد: شـاهد باشید که به سپاس اعتراف او که ملک و سلطنت قیامت از آن من اسـت، در آن روز که یوم الحساب است، حساب را بر او آسان کنم و از گناهانش بگذرم».

فاذا قال العبد «ایاک النعبد» قال اللّه عزَّ وَ جَلّ صدَق عبدی ایَّای یَعبُد لاُثیبَنَّه علی عبادته ثوابا یَغبِطُه کلُّ مَن خالَفَهُ فی عبادته لی فاذا قال «و ایـاک نسـتعین» قال اللّه عزَّ وَ جَلّ فی استعان و الیّ التجاء اءُشهدُکم لاعینَنَّهُ عی اءَمره و لاُغیثَنَّـه فی شدائده و لآخُذنَّ بیده یوم (القیامة عنـد) نوائبـه و اذا قـال «اهـدنا الصـراط المستقیم» الی آخرها قال اللّه هذا لعبدی و لعبدی ما ساءل قد استجبت لعبدی و اءَعطَیتُهُ ما اءَمَّلَ و آمَنتُهُ ممَّا منه وَجِلَ [693].

«وقتی می گوید: ایاک نعبد خداوند می فرماید: آری راست می گوید که مـرا می پرستد، پس شما شاهد باشید که من بر این پرستش و عبادت، چنـان ثـوابی به او اعطا کنم که همه مخالفان در عبودیت بر او غبطه و رشک برند. و هنگـامی که می گوید: و ایاک نستعین خداوند می فرماید: بنده من، از من استعانت جسته و به من پناه آورده است، گواه باشید کـه در امـورش او را یـاری مـی کـنم، در شداید و گرفتاری ها به فریادش می رسم و در مشکلات دست او را می گیـرم. آن گاه که می گوید: اهدنا الصراط المستقیم خداوند می فرماید: او را هدایت می کنم و هر خواسته دیگرش را نیز اجابت می نمایم، همه آرزوهایش را بـرآورده می کنم و از آنچه هراس دارد، او را ایمنی می بخشم».

نکته ای که در فهم این آیات باید بدان توجه شود این است که تکـرار اهـدنا الصراط المستقیم در شبانه روز و در همه نمازها، باعث هدایت نمی شود و نباید شخص تصور کند که او هدایت شده است و دیگـر تقاضـا معنـی نـدارد؛ چـون امکان لغزش و احتمال خطا برای همگان بسیار است پس این که مرتب بر تکرار این تقاضا و خواهش توصیه شده است این ثبات بر هدایت و استواری آن است.

ربنا لا تزغ قلوبنا اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمه انک اءنت الوهاب [694].

«بار پروردگارا! دلهای ما را میل به باطل مده پس از آنکه بـه حـق هـدایت فرمودی و به ما از لطف رحمتی عطا فرما؛ که تویی بخشنده بی منت».

بعد از تقاضای هدایت در راه راست، صراط مستقیم را تعلیم می دهد که کدام صراط است؛ صراط الَّذین انعمت علیهم غیرالمغضـوب علـیهم و لا الضّـالین راه بندگانی که به آنها نعمت هدایت داده ای؛ و از مجموعـه نعمـت هـا چـه نعمتـی بالاتر و والاتر از نعمت هدایت است؟! البته آن هـم نـه هـدایت تکـوینی، بلکـه هدایت تشریعی؛ هدایتی که خداوند راه های صحیح رسیدن به مقصد را با ارسال رسل و با عنایت قوه عاقله به انسان عنایت کرده است و ایـن هـدایت و نعمـت همان هدایت و نعمتی است که در این آیه موردنظر است. انعمت علیهم نه آنهایی که مورد غضب تو قرار گرفته اند؛ نه گمراهانی که بالاصاله گمراهند و نه کسانی که بعد از هدایت دوباره مبتلا به گمراهی شده اند.

اینها نکات ظریف و دقیقی است که این کلمات در بَردارد و گوینده به وسـیله آن با خدای خود سخن می گوید و البته مخفی نماند که نکات و اسرار و دقـایق نهفته در سوره مبارکه حمد که از واجبات نمـاز اسـت و در همـه نمازهـا بایـد حداقل دو مرتبه تکرار شود بسیار زیاد است و چون بحث مـا در بـاره حقـوق نماز زیاد شد، به همین مقدار اکتفا می کنیم.

5 - رکوع

یکی دیگر از ارکان نماز رکوع است که پس از آن گفتگوی پرمحتوا، پر مغز و به تعبیر امام سجاد علیه السلام «حسن مناجات» و قرائت حمد و سوره، به قصد تعظیم و تکریم، سر فرود می آورد و پشت خود را در پیشگاه باعظمت او خم می کند و عزت او و ذلت خود را یاد می کند که:

مولای یا مولای اءنت العزیز و اءنا الذلیل، و هل یرحم الذلیل الا العزیز...، مولای یا مولای اءنت القوی و اءنا الضعیف و هل یرحم الضعیف الا القوی...مولای یا مولای اءنت الغالب و اءنا المغلوب و اءنا المغلوب و هل یرحم المغلوب الا الغالب [695].

«مولای من! تو عزیزی و من خوار، و آیا جز عزیز بر خوار رحم می آورد؟ مولای من! تو توانایی و من ناتوان، و آیا جز توانا بر ناتوان رحم می آورد؟ مولای من! تو بالادستی و من زیردست و آیا جز بالادست بر زیردست رحم می آرود؟»

و در آن حال به تسبیح و تقدیس ذات پروردگار می پردازد. امام صادق علیه السلام فرمودند:

لا یرکع عبد للّه رُکوعا علی الحقیقة الا زینة اللّه بنور بهائه و اظله فی ظلال کبریائه و کساهُ کسوةِ اءَصفیائه [696].

«اگر واقعا با درک معنا و مفهوم رکوع، آن را به جای آورد، خداوند به نور خود او را مزین می کند و در سایه کبریائی اش جای می دهد و لباس برگزیدگان و اصفیای خود را به او می پوشاند».

رکوع همان خشوع الاطراف است که در بیان امام سجاد علیه السلام برای ادای حق نماز ذکر شد که خشوع اطرف، حکایت از لین الجناح و خشوع دل دارد.

حدیثی از حضرت امیرالمومنین علیه السلام نقل شده است:

ساءَل رجل امیرالمومنین علیه السلام فقال: یا ابن عمٍّ خیرِ خَلقِ اللّه عـزَّ وَ جَـلّ مـا معنی مَدِّ عُنُقِک فی الرکوع؟ فقال: تاءویله آمنت باللّه و لو ضُرِبَت عنقی [697].

«مردی از حضرت امیرالمومنین علیه السلام سوال کرد: این که انسان در حال رکـوع مستحب است گردنش به سمت جلو کشیده باشد، نـه سـر بـه زیرافتـاده باشـد معنایش چیست؟ حضرت فرمودند: تاویل این عمل این است که: ایمان آوردم به خداوند، اگر چه گردنم را با شمشیر جدا نمایند».

گـر تیـغ بـارد در کـوی آن مـاه گـردن نهـادیم الحکـم للّـه

و این نهایت تذلل و خشوع و تسلیم است که مطلوب و مراد او همان مطلوب و مراد ماست و آنچه خدا می پسندد، برای ما نیکوست. آنگاه از رکوع سر برمی دارد و می گوید: سمع اللّه لمن حمده گـویی ایـن سـخن خـالق اسـت از زبـان مخلوق؛ یعنی بنده من حمد و ثنای تو را شنیدم و پاسـخ مـی گـویم و بعـد بـه سجده می رود.

6 - سجود

سجده یکی از ارکان نماز است که نمازگزار باز در دلش همان تذلل، خشوع، خاکساری و ناتوانی را تجدید می کند، جبهه و پیشانی بـر آسـتان دوسـت مـی ساید؛ یعنی شریف ترین عضو را بر خاک درگاه او می نهد که:

درکوی دوست شوکت شاهی نمیخرند اقرار بنـدگی کـن و دعـوی چـاکری

از امیرالمومنین علیه السلام درباره سجده سوال کردند، حضرت فرمودند:

تاءویلُها اللّهم انَّکَ منها خَلَقتَنا یعنی مِنَ الارض و تاءویلُ رَفعِ راءسک و منها اءَخرَجتَنا و تاءویلُ السُّجدة الثّانیة و الیه تُعیدُنا و رفع راسک و منها تُخرجنا تارَة اءُخری [698].

«وقتی سر به سجده می گذاری، می گویی: خـدایا! تـو مـا را از ایـن خـاک آفریدی. سر، که برمی داری معنایش این است که: مـا را از ایـن خـاک بیـرون آوردی و در سجده دوم وقتی سر به خاک می نهی به این معناست که باز مـا را به همین خاک برمی گردانی و هنگامی که سر برمی داری یعنی این که در قیامت دوباره سر از خاک بیرون خواهیم آورد».

در تعبیر دیگری از امام صادق علیه‌السلام وارد شده است که فرمودند:

ما خسِرَ واللّه مَن اءَتی بحقیقةِ السجود ولو کان فی العمر مرَّة واحدة [699].

«اگر کسی در همه عمر یکبار حقیقتـا بـا ادراک معنـا و مفهـوم سـجود، بـه پیشگاه باری تعالی سر به خاک بساید خسران و زیانی نخواهد دید».

حال حقیقت سجود چیست؟ در همین روایت امام علیه‌السلام بیان می کنند:

فاسجد سجود متواضع ذلیل عَلِمَ اءَنَّهُ خُلِقَ من تراب یَطَؤُهُ الخلق و اءَنَّه رُکِّـب مِن نُطفة یستقذِرُها کل اءَحد و کُوِّن و لم یکن و قد جعل اللّه معنی السجود سبب التقرُّبِ الیه بالقلب و السرِّ و الرُّوح فمَن قَرُب منه بَعُدَ عن غیره.

«مانند انسان متواضعی سجده کند که در پیشگاه خدا ذلیل است و می داند که خدا او را از همان خاکی که زیـر پـای بنـدگان او اسـت خلـق کـرده اسـت. و ترکیبش از نطفه ای است که مورد نفرت همگـان اسـت و خداونـد او را بعـد از نبودن به وجود آورد. خداوند سجود را وسیله نزدیکی دل، ضمیر و روح انسـان به خدا قرار داد. آن کسی که به خدا نزدیک شود، از همه چیز دیگر دور خواهد شد».

و نتیجه اش این است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در یک حدیث قدسی فرمودند که:

لا اءطَّلع علی قلب عبد فاعلم منه حبّ الاخـلاص لطـاعتی لـوجهی وابتغـاء مرضاتی الا تولّیت تقویمه و سیاسته و مَنِ اشتغلَ فـی صـلاته بغیـری فهـو مـن المُستَهزِءینَ بنفسه و مکتوب اسمُه فی دیوان الخاسرین [700].

«خدا وقتی بر قلب انسان در حال سجده و خضوع اشراف پیـدا کـرد و او را دید که عاشقانه و مخلصانه اطاعت می کند، و در مسیر طلب رضـای پروردگـار است، متولی همه امور او می شود و آن کسی که در نماز به غیـر خـدا مشـغول است، و فکرش به دیگری معطوف است، در حقیقت خود را مسخره می کنـد، و نام او در دیوان زیانکاران ثبت می شود».

به دلالت آن روایتی که در اوایل بحث نماز ذکر کـردیم، بـرای کسـی کـه در سجده جز به خدای متعال توجه کند جز رنج و زحمت چیزی باقی نمی ماند.

7 - تشهد و سلام

نمازگزار پس از سجده دوم به تشهد می نشیند بعد از بـه جـای آوردن همـه این مقدمات، مقارنات و افعال دقیق که هر یک مشتمل بر اسـرار و نکتـه هـای لطیفی است، موظف به تشهد است آن چنان که گویی ایـن انسـان نمـازگزار، از آغاز تاکنون، هیچ حاصلی نیندوخته و الآن است که گفتگو، استدعا و گـدایی او پایان پذیرد و او با دست خالی از این میزبانی بازگردد؛ این جا است که باز خود را مکلف می داند یک بار دیگر با اظهار بنـدگی و اعتـراف بـه وحـدانیت ذات ذوالجلال الهی، خود را در حصار توحید قرار دهد. گویا می گوید:

یا الهی و سیّدی و ربّی! اءَتراک معذِّبی بنارک بعد توحیدک و بعد مـا انطَـوی علیه قلبی من معرفتک و لهـج بـه لسـانی مـن ذکـرک و اعتقـده ضـمیری مـن حبک...و لیت شعری یا سیدی و الهی و مولای! اَتُسَلِّطُ النَّار علی وجـوه خَـرَّت لعظمتک ساجدة و علی اءلسُن نَطَقَت بِتَوحیدک صادقَة و بذکرک مادحه و علـی

قلوب اعترفت بالهیتک محققة و علی ضمائر حوت من العلم بک حتی صارت خاشعة و علی جوارح سعت الی اوطان تعبُّدِکِ طائعة و اشارت باستغفارک مُذعِنَة، ما هکذا الظَّنُّ بک و لا اءُخبرنا بفضلک عنک یا کریم و یا ربّ [701].

«ای خدای من! خود را در حصن توحید تو قرار می دهم، آیا تو مرا با آتش خود می سوزانی؟! آیا پس از دل سپردن به معرفت تو و زبان گشودن به ذکر تو و اعتقاد قلبی ام به دوستی تو، مرا با آتش خود می سوزانی؟ خدایا! آیا من که سر و پیشانی بر خاک تو نهاده ام، باز استحقاق آتش و عذات تو را دارم؟ آیا زبان هایی که به راستی گویای توحید تواند و مداح شکر تو و دل هایی که با تحقیق، اعتراف به معبودیت تو می کنند و ضمائری که پر از معرفت تو شدند تا ترسان گردیدند و دست و پاهایی که به پرستشگاه تو شتافتند تا اطاعت تو کنند و از تو آمرزش خواهند، استحقاق عذاب تو را دارند؟ چنین گمانی به تو نیست و فضل تو چنین خبری به ما نداده است. ای کریم و ای پروردگار!».

نمازگزار این معنا را در تشهد تکرار می کند و به تعبیر امام صادق علیه‌السلام:

التَّشهد ثَناء علی اللّه فکن عبدا له بالسِّرِّ خاضعا له بالفعل کما انَّک عَبد له بالقول والدَّعوی [702].

«تشهد، حمد و ثنای خداست پس همانگونه که به زبان، ادعای بندگی خدا می کنی، در دل هم خاضع باش و ثناگوی او باش».

شهادت به وحدانیت و یگانگی خدا، در حقیقت تکرار آن چیزی است که از آغاز نماز تا پایان بر آن تاکید شده است. و بعد به رسالت و عبودیت بنده برگزیده او محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شهادت می دهد و امام صادق علیه‌السلام در این باره می فرمایند:

و قد امرک بالصلاة علی حبیبهِ محمد ﷺ فاءَوصل صلاتَهُ بصلاته و طاعتَهُ بطاعته و شهادَتَهُ بشهادته وانظر الی اءَن لا تفوتک برکاتک معرفة حرمته فتُحرِمَ عن فائدة صلاته وَ اءَمرِه بالاستغفار لک و الشَّفاعةِ فیک ان اءَتیت بالواجب فی الامر و النَّهی السُّنَن والاداب و تَعلَم جلیل مرتبته عند اللّه عز و جل [703].

«خداوند تو را مامور کرد که در نمازش بعد از شهادت به یگانگی او، شهادت به رسالت و عبودیت بنده خاص او رسول خاتم ﷺ بدهی. پس نماز برای خدا را به دورد بر پیامبرش، اطاعت خدا را به اطاعت او و شهادت به یگانگی خدا را به شهادت به نبوت او متصل ساز و توجه داشته باش که پیامبر ﷺ را بشناسی و منزلت و قرب او را در درگاه ربوبی بدانی و مقام شفاعت او را نزد خالق دریابی، مراقب باش که پیامبرت را بشناسی و معرفت او را از دست ندهی که فایده نماز را از دست خواهی داد. او پیامبری است که در حقیقت، خدا او را شفیع امت قرار داده است و تو مورد شفاعت او قرار خواهی گرفت. .

فضیلت و برتری پیامبر اسلام ﷺ

پس کسی که تشهد می خواند، در حقیقت در این مقام است که آنچه را به جای آورده مقبول نمی یابد و در مقام فراهم آوردن واسطه و شفیعی در پیشگاه خداست؛ و چه شفیعی ارزنده تر از پیامبر خاتم ﷺ که همه دنیا و آفرینش، طفیل وجود او است:

لولاک لما خلقت الافلاک [704].

«ای رسول اگر تو نبودی من آسمانها و زمین را نمی آفریدم».

در شاءن او وراد شده است: همه انبیا و اولیا مقدمه وجود اویند؛ خود حضرت فرمودند:

اوّل ما خلق اللّه نوری [705].

«اولین مخلوق آفرینش، نور من بوده است».

و به تعبیر دیگری حضرت فرمودند:

کُنت نبیا و آدم علیه السلام منخول فی طینته [706].

«من پیامبر بودم و آدم هنوز در غربال بود که آیا شایستگی آفرینش دارد یا ندارد».

و در فرمایش دیگری فرمودند:

آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیامة [707].

«در روز قیامت، آدم و همه فرزندان او زیر پرچم من هستند».

نام احمد نام جمله انبیاست چون که صد آمد نود هم پیش ماست

به طورکلی رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله با سایر انبیای پیشین تفاوت های بیّن و بارزی دارد که درآیات کریمه قرآن به بسیاری از این تفاوت ها تصریح شده است. به عنوان نمونه: ابراهیم خلیل الرحمان علیه السلام ملقب به شیخ الانبیا است؛ یعنی بعد از رسول مکرم اسلام، در بین سایر انبیا شرافت و برتری از آن ابراهیم علیه السلام است؛ برخی از روایات نیز در مقام مقایسه ابراهیم علیه السلام و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تفاوت های بسیار قابل توجهی از آنچه در قرآن برای منزلت و مقام این دو پیامبر الهی نازل شده است بیان می کنند.

در سوره مبارکه انعام وقتی مقدمات توحیدی را از زبان ابراهیم علیه السلام بیان می کند، می فرماید: ابراهیم در حقیقت از ملک به ملکوت راهنمایی شد.

و کذلک نُری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض [708].

«و این چنین ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم».

اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خدا به مخلوقات راهنمایی شد.

اءَلم تر الی ربک کیف مدّ الظل [709].

«آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه را گسترده است».

ابراهیم علیه‌السلام به دنبال یافتن خداست.

انّی ذاهب الی ربی سیهدین [710].

«ابراهیم علیه‌السلام گفت: من به سوی پروردگارم می روم، او مرا هدایت خواهد کرد».

سبحان الَّذی اءَسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی [711].

«پاک و منزه است خدایی که بنده اش را در یک شب از مسجدالحرام به مسجدالاقصی برد».

یعنی برخلاف ابراهیم علیه‌السلام پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را سیر داد و به مقام قرب برد. ابراهیم علیه‌السلام می گوید: من طمع دارم که خدا مرا بیامرزد و امیدوارم که مورد رحمت و مغفرت الهی قرار گیرم.

والَّذی اءَطمع اءن یغفرلی [712].

«و کسی که امید دارم گناهم را ببخشد».

اما درباره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می گوید:

لیغفر لک اللّه ما تقدم من ذنبک و ما تاءخر [713].

«تا خداوند گناهان گذشته و آینده ای را که به تو نسبت می دادند ببخشد».

وقتی ابراهیم علیه‌السلام به دستور نمرود و نمرودیان در میان آتش قرار گرفت و مخلوقات دیگر برای کمک به او اعلام حمایت کردند، گفت: حسبی اللّه اما رسول خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از آغاز مورد خطاب قرار گرفت که:

یا ایّها النّبی حسبک اللّه [714].

«ای پیامبر! خداوند برای حمایت تو کافی است».

ابراهیم علیه‌السلام از خدا می خواهد:

واجعل لی لسان صدق [715].

«و برای من در میان امت های آینده زبان صدق (و ذکر خیری) قرار بده».

اما خداوند درباره پیامبر ﷺ می گوید:

و رفعنا لک ذکرک [716].

«و آوازه تو را بلند ساختیم»

ابراهیم علیه السلام وقتی خانه خدا را ساخت، دست به دعا برداشت که خدایا:

و اءَرِنَا مناسکنا [717].

«و روش عبادتمان را به ما نشان ده».

اما رسول اکرم ﷺ قبل از این که درخواست کند، آیه لنریه من آیاتنـا [718].

درباره او نازل شد و همه چیز از خدا می خواهد که:

واجعلنی من ورثة جنّة النعیم [719].

«مرا از وارثان بهشت پرنعمت قرار ده».

اما به پیامبر اکرم ﷺ وعده داده شده است که:

و للاخرة خیر لک [720].

«و مسلما آخرت برای تو از دنیا بهتر است».

ابراهیم علیه السلام در مقام دعا درباره فرزندان و بستگانش می گوید:

وارزق اءهله من الثمرات [721].

«و اهل آن را از ثمرات گوناگون روزی ده».

اما پیامبر ﷺ درباره روزی خداوند متعال برای همه بندگان، طوری عمـل کرد که مورد خطاب قرار گرفت:

و لا تبسطها کل البسط [722].

«و بیش از حد نیز دست خود را مگشای».

تو نباید اینگونه دست ودلبازی کنی، نه در عمل و نه در دعـا و خـدا بـاز در قرآن نقل می کند که ابراهیم علیه‌السلام به خدا قسم می خورد که:

و تاللّه لاکیدنّ اءصنامکم [723].

«و به خدا سوگند نقشه ای برای نابودی بت هایتان می کنم».

اما در قرآن به جان پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قسم می خورد:

لعمرک انّهم [724].

«به جان تو سوگند».

یا درباره مقام ابراهیم علیه‌السلام که به عنوان قبله قرار گرفت؛ قرآن می فرماید:

واتخذوا من مقام ابراهیم [725].

«و از مقام ابراهیم عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید».

اما همه احوال و افعال و اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام ، قبله انسان ها هستند:

لقد کان لکم بی رسول اللّه اسوة حسنة [726].

«مسلما برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی است».

ابراهیم وقتی که به جنگ دشمنان خدا و بت ها می رود، در خفا و پنهان بت ها را می شکند و بعد هم بت بزرگ را مقصر قلمداد می کنـد، امـا پیـامبر اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در روز روشن و در پیش چشم و منظر همه، سیصدوشصت بـت را درون کعبه می شکند و به زمین می ریزد.

خداوند در جاهای مختلف مقام و منزلـت پیـامبر اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بـه عنـوان حبیب و دوست و یار خود تلقی می کند و مقام ابراهیم علیه‌السلام را مقام خلت قـرار می دهد. ابراهیم منادی حج است:

و اءَذِّن فی الناس بالحج [727].

«و مردم را دعوت عمومی به حج کن».

اما پیامبر ﷺ منادی اسلام و ایمان است:

منادیا ینادی للایمان و اءَن آمنوا بربکم فآمنا [728].

«پروردگارا! ما صدای منادی (تو) را شنیدیم که به ایمان دعوت می کرد که به پروردگار خود ایمان بیاورید، و ما ایمان آوردیم».

ابراهیم علیه‌السلام از خدا تقاضا می کند که:

رب اءَرِنی کیف تحی الموتی [729].

«خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی».

من می خواهم ببینم که تو چگونه مرده ها را زنده می کنی؛ راهنمایی می شود که چند پرنده را بگیرد و سر ببرد و بعد گوشت و پوست آنها را مخلوط کند و هریک را بر سر کوهی بگذارد و آن پرندگان را به نام صدا کند و آنها را مجددا ببیند.

بعد از این ابراهیم علیه‌السلام خطاب می شود:

اءَوَ لَم تؤ من [730].

«مگر ایمان نیاورده ای؟!»

که او می گوید: ایمان دارم ولیکن:

لیطمئن قلبی [731].

«ولی می خواهم قلبم آرامش یابد».

اما نسبت به پیامبر ﷺ، پیشاپیش می گوید:

آمَنَ الرَّسولُ بِمَا اُنزلَ اِلَیهِ مِن ربِّه [732].

«پیامبر بر آنچه که از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است».

درباره فرزند ابراهیم علیه‌السلام آمده است که:

و فدیناه بذبح عظیم [733].

«و ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم».

درباره اسماعیل علیه‌السلام گوسفندی آمد که فدیه اسماعیل علیه‌السلام شد، اما درباره پدر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عبداللّه صد شتر رسید.

از جمله تفاوت هایی که بین کلمه حبیب و خلیل است:

الخلیل: من یَخالُک، و الحبیب: من تخاله [734].

«خلیل آن است که تو را دوست می دارد، و حبیب آن است که تو او را دوست می داری».

و لذا نسبت به پیامبر می گوید:

و لسوف یُعطیک ربُّک فَتَرضی [735].

«آنقدر به تو عطا خواهم کرد، تا دل تو را به دست آورم».

خلیل، مرید است و حبیب مراد. خلیل، عطشان است و حبیب، ریّان [736].

میان مقام و منزلت ابراهیم خلیل الرحمن و رسول بزرگوار آخرالزمان تفاوتهای فراوانی وجود دارد که از حوصله این گفتار بیرون است؛ و خلاصه:

ارادةُ الرَّبّ فی مقادیرِ اءُموره تهبط الیکم و تصدر من بیوتکم [737].

«خواست خداوند در تقدیر کارها، به سوی شما نازل شود و از خانه های شما صدور یابد».

از این روست که باید در انتهای نماز بر او و آلش صلوات و سلام فرستاده شود؛ و بعد از آن سلام بر بندگان خدا و در آخر نیز نمازگزار به خود سلام کند؛ و بعد به علامت تسلیم و نیاز و احتیاج، دست ها را سه مرتبه تا محاذی گوش بالا آورد؛ کنایه از این که خدایا من محتاج دستگیری توام و اگر تو دستم را نگیری هیچ راه نجاتی نیست. و بدین ترتیب نماز را به پایان ببرد.

امیدواریم خداوند متعال همه ما را از نمازگزاران واقعی قرار دهد که مقام، منزلت و جایگاه نماز واقعی از همه عبادات و اطاعات الهی بالاتر است. چنان که در آن مهلکه روز عاشورا، وقتی آن شخص به محضر اباعبداللّه علیه السلام آمد و نماز را یادآوری کرد، حضرت درباره این مجاهد فی سبیل اللّه دعا کردند: «جعلک اللّه من المصلین [738]» خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد.

11 - حق روزه

« و اما حَقُّ الصوم فاءن تعلم اءَنَّه حجاب ضربهُ اللّه علی لسانک و سمعک و بصرک و فرجک و بطنک لیستُرَکَ به من النار و هکذا جاء فی الحدیث الصوم جُنَّة من النار فان سکنت اءَطرافک فی حَجَبَتها رجوت اءَن تکون محجوبا و ان اءَنت ترکتها تضطرِبُ فی حجابها و ترفع جَنَبَات الحجاب فتطَّلِع الی ما لیس لها بالنظرِ الدَّاعیةِ للشَّهوةِ و القُوَّة الخارجةِ عن حدِّ التَّقیَّة للّه لم تاءمَن اءَن تَخرِقَ الحجابَ و تخرج منه و لا قوَّةَ الا باللّه».

«باید بدانی که روزه، پرده و حجابی است که خداوند بر زبان، گوش، چشم، عورت و شکم تو کشیده است؛ تا تو را از آتش مصون دارد؛ و در حدیث نبوی آمده است که: «روزه سپر آتش است». پس اگر اعضای بدنت در پس این پرده آرام گرفت، امیدوار باش که مصونیت یافته ای؛ و اگر رهایشان کردی که به پریشانی و حرکات خارج از قاعده خود ادامه دهند و پرده حجاب را بالا زنند، بی جا و از روی شهوت نظر کنند و پا را از حدود و تقوای الهی بیرون نهند، ایمن مباش که آن پرده دریده شود و از آن خارج شوی ».

آن طور که از بیان امام سجاد علیه السلام پیداست، همه حیثیت و منفعتی که برای روزه متصور است، همان جا جنبه ایجاد مصونیت و ملکه تقوا نسبت به همه اعضا و جوارح انسان است؛ چرا که هر یک از این اعضا و جوارح به نحوی در معرض تهدید قرار دارند. زبان، گوش، چشم، شکم و غریزه جنسی، همه در معرض خطر هستند و روزه یک عمل عبادی تمرینی است که ابتدایی ترین شکلش، با پرهیز و خودداری از آشامیدن و خوردن تحقق پیدا می کند؛ منتهی زمانی این عمل به مرحله کمال می رسد که تورع و پرهیز، به همه تمایلات و خواهش ها تسری پیدا کند؛ یعنی همان گونه که شخص برای مدتی دهان و

شکم را از لذایذ، حتی از خوردنی ها و نوشیدنی های حلال محروم می کند، چشم و گوش را از دیدن و شنیدن ناروا و حرام بازدارد و غریزه جنسی را مهار کند، در این صورت نتیجه روزه که همان توفیق در مالکیت نفس و غرائز است، برای انسان حاصل می شود و اگر انسان توانست مالک نفس خود شود، خویش را از آتش خطرات و عواقب سوء دنیوی و اخروی شهوت پرستی حفظ کرده است.

فازَ مَن غَلَبَ هَوَاهُ و مَلک دَواعِی نفسه [739].

«کسی که زمام تمایلات خود را به دست گرفت و مهار کرد، رستگار است».

از این رو امام سجاد علیه‌السلام به حدیث نبوی تمسک فرموده اند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند:

الصَّوم جُنَّة مِن النَّار [740].

«روزه سپر آتش است».

و این همان معنای سپر بودن و حائل شدن روزه در برابر آتش است؛ یعنی زمانی روزه میان انسان و آتش حائل می شود که او را از ابتلا به آتش شهوت و تمنیات و غرائز باز دارد.

عدوی خانه در پهلو نشسته تو بر خصم برون در ببسته

عدوی خانه خنجر تیز کرده تو از خصم برون پرهیز کرده

این دو بیت مضمون همان فرمایش حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که فرمودند:

اَعدی عدوّک نفسک الَّتی بین جنبیک [741].

«دشمن ترین دشمنان همان دشمن درونی است».

صائب تبریزی می گوید:

بستر راحت چه اندازیم بهر خواب خوش ماکه چون دل دشمنی داریم در پهلوی خویش

اگر انسان موفق شود به وسیله روزه و ممارست اطاعت، دشمن درونی را مهار کند، روزه واقعی محقق شده است:

گر شود دشمن درونی نیست پاکی از دشمن برونی نیست

و جالب این است که فرمان های تربیتی، اختصاص به اسلام و شرع مقدس خاتم انبیا ندارد؛ گرچه ممکن است در بعضی فروع و خصوصیات با هم تفاوت هایی داشته باشند، ولی همه ادیان را دارا بودن اصل این معارف با هم مشترکند. شاهد آن حقیقت روزه است. که به تصریح قرآن کریم در میان ادیان گذشته، مسبوق به سابقه بوده است. قرآن در این باره می فرماید:

یا ایُّها الَّذین آمنوا کُتِبَ علیکمُ الصِّیام کَما کُتِبَ علی الَّذین مِن قَبلِکُم لَعلَّکم تتَّقون [742].

«ای انسان های مومن و مسلمان! خداوند همان گونه که روزه را بر انسان های ماقبل شما در ادیان گذشته واجب کرده بود بر شما نیز واجب کرده است».

این عبادتی است که برای تربیت و تادیب انسان در دیگر ادیان الهی نیز واجب شده است.

تقوا، دستاورد روزه داری

جالب این است که ثمره ای هم که خداوند بر روزه مترتب می فرماید، همان تقواست و در آیه 183 سوره توبه نیز بیان می کند. لعلکم تتقون که ریشه در نگهبانی و پاسداری از هویت انسانی دارد. به طور کلی هر ثمره و خصوصیتی برای روزه ذکر شده، برای تقوا هم ذکر شده است؛ چون روزه طریق تحصیل همان ملکه است. امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

فانَّ التَّقوی فی الیوم الحرزُ و الجُنَّةُ و فِی غَد الطَّریق الی الجَنّة [743].

«تقوا در دنیا حرز و سپر است و در آخرت راه بهشت».

همانند این عبارت درباره روزه می بینیم:

الصوم جُنَّة من النار [744].

«روزه سپر آتش است».

اگر در دنیا این سپر را به دست آوردی و این حائل را میان خود و آتش قرار دادی، نتیجه اش این است که در قیامت هم راه بهشت به سوی تو باز خواهد بود؛ یعنی باید تقوای فرد به مرحله ای برسد که احساس نفرت و گریز از پلیدی، حرام، گناه و نامشروع را در او به وجود آورد.

گمان می کنم بحث در حق روزه خلاصه ای از همه حقوقی است که امام علیه السلام در مباحث گذشته پیرامون گوش، چشم، زبان، دست، پا، شکم و غریزه جنسی بیان فرمودند؛ و درمان همه دردها، رنج ها و خطراتی که هر یک از این اعضا و جوارح را تهدید می کند، در عبادت روزه نهفته است؛ چرا که با ملکه ای که در سایه این عبادت برای انسان حاصل می شود، می توان به مبارزه با خطرات برخاست و بر همه آنها فائق آمد و پیروز شد. این از خواص روزه حقیقی است؛ که امام سجاد علیه السلام در بیان حق آن می فرمایند:

فان سَکَنَت اءَطرافُک فی حَجَبَتها رَجوتُ اءَن تکونَ محجوبا و ان اءَنت تَرَکتُها تضطَرِب فی حجابها و تَرفَع جَنَباتِ الحجابِ فتطَّلِع الی ما لیس لها بالنَّظرةِ الدَّاعیَةِ للشَّهوةِ و القُوَّةِ الخارجةِ عن التَّقیَّةِ للّه لم تاءمَن اءَن تَخرق الحِجابَ و تَخرُجَ مِنهُ.

اگر اعضا و جوارح تو در پس پرده روزه پرده ای که به وسیله روزه ایجاد می شده آرام گرفت، تو موفق شده ای؛ اما اگر آنها را رها کردی که به پریشانی و تحرکات خارج از قاعده و قانون خود ادامه دهند؛ یعنی اگر نتوانستی به وسیله روزه نه چشمت را مالک شوی و غرائز دیگرت را آرام کنی، مطمئن باش

که این حجاب دریده خواهد شد؛ و تو از پشت این پرده بیرون خواهی افتاد. بی حساب نیست که در میان همه عبادات، خداوند فقط روزه را به خود اضافه تشریفیه کرده است.

پاداش روزه داری

در سخنی از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرمودند:

قال اللّه عزَّ وَ جَلّ الصوم لی و اءَنا اءَجزی به [745].

«روزه برای من است و من خودم جزای روزه را خواهم داد».

به بیان دیگر، در اصطلاح اهل ادب این عبارت را می توان مبنی للفاعل به صورت معلوم قرائت کرد، الصوم لی و اءَنا اءجزی به، «روزه از من است و جزادهنده روزه خود من هستم»، و به بیان رمز می توان این عبارت را مبنی للمفعول به صورت مجهول قرائت کرد، الصوم لی و اءَنا اُجزی، «روزه از من است و جزای روزه خود من هستم. یعنی ای کسی که برای اطاعت محبوب این همه مشقت، سختی، گرسنگی و تشنگی را تحمل می کنی! تو به این طریق، فرمان مرا اطاعت کرده ای و جزای تو، خود من و وصال من است؛ یعنی مطلوب و مراد تو از این عمل من بوده ام و من وصال خود را بهای عمل تو قرار می دهم. و فرموده اند:

انَّ لِلجَنَّةِ بابا یُدعَی الرَّیَّان لا یَدخُلُ منه الا الصَّائِمون [746].

«بهشت دری خصوصی دارد که فقط از آن در، روزه داران وارد می شوند؛ نام آن در ریان است».

در خصوصی، بالطبع راه ورود همگان نخواهد بود و به آن جایی هم که راه می برد، منزل و ماءوی عموم نخواهد بود؛ وقتی برای روزه داران در مخصوص

هست، بالطبع یک مکان خاصی هم در بهشت الهی بـرای آنـان اختصـاص داده شده است. در سخن دیگری از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند:

للصائم فرحتان فرحة عند افطاره و فرحة عند لقاءِ ربِّهِ [747].

«انسان روزه دار، دو سرور و خوشحالی دارد: یک خوشحالی گذرا و موقـت و آن به هنگام افطار که معمولا همه روزه داران، نزدیک افطار، شعف و سروری در خود دارند و سرور مستدام و همیشگی، به هنگام ملاقات خدا».

آن سرور و فرح وعده داده شده قابـل وصـف نیسـت و او فقـط بـه هنگـام ملاقات خدا این خوشی و سرور را احساس خواهد کرد.

و در متون دینی تصریح شده است که هر چیـزی بـر عبـادت روزه، مترتـب شود، محبوب و مطلوب خداست. امام صادق علیه‌السلام می فرمایند:

نوم الصائم عبادة و نفسُهُ تسبیح [748].

«اگر روزه دار بخوابد، خوابش عبادت است. اگر نفس بکشد، نفسش تسبیح است».

اگر سکوت کند و حرف نزند، سکوتش تسبیح و تهلیل است. اگر دعـا کنـد، دعای او مستجاب است.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می فرمایند:

و الَّذی نفسُ محمَّد بیده لَخُلُوف فَمِ الصَّائم عند اللّه اءَطیَب من ریـح المسـک [749].

«سوگند به آن که جان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در دست اوسـت، بـوی دهـان روزه دار نزد خدا مطلوب تر و خوشبوتر از بوی مشک و عنبر است».

خدا این حال روزه دار را دوست دارد و چون این حال را دوست دارد، همـه عوارضی که بر این حال مترتب است نیز مطلوب و محبوب خداست.

اکنون سوال این است: روزه، که این همه آثار دارد، و روزه داری که این همه محبوب می شود، باید دارای چه ویژگیهایی باشد.

روزه و ویژگیهای آن

پیداست که روزه همه مثل نماز، مراتب و درجاتی دارد. یک مرتبه آن در اصطلاح فقها، فقط مرتبه اسقاط تکلیف است؛ یعنی همان نگه داری شکم و شهوت است؛ ولی در این حال دیگر لازم نیست چشم، گوش، زبان و امثال آن اطاعتی کرده باشند. همین که روزه دار از خوردن، آشامیدن و محرمات ذکر شده در رساله های عملیه پرهیز کند، تکلیف واجب را ادا کرده است؛ ولی در این حال، چشم و گوش و زبان، هیچ یک تابع فرمان صوموا نبوده اند؛ واو فقط با این عمل، واجب ظاهری را به جای آوده است؛ اما آن کمالات و آثار، یقینا بر این مقدار از عمل مترتب نیست. او فقط تکلیف واجبی را ادا کرده است. مثل انسانی که وضو می گیرد و نمازی را به حسب ظاهر به جای می آورد که تکلیفی انجام شده باشد. مرتبه دیگر این که در سایه تورع و امسالک از خوردن، آشامیدن و مهار غریزه جنسی، سایر اعضا را هم مهار کند. زبان، گوش، چشم، دست و پا را از ارتکاب ناروا حفظ می کند؛ مثلا وقتی حرف از زبان می شود می گوید:

در سخن دُر بباید سفتن ورنه گنگی، به از سخن گفتن

انسان روزه دار، دم از هر نوع سخنی فرو می بندد. یا وقتی صحبت از چشم است می گوید:

ز دست دیده ودل هر دو فریاد بسازم که هرچه دیده بیند دل کند یاد زنم

خنجری نیشش ز پولاد بر دیده، تا دل کند یاد

چشم را به روی هر ناروا و محرمی می بندد و می گوید: آنچه تـاکنون دیـده ام، از دل ندیده ام، همه از دیده دیده ام. بنابراین، چشم، گوش، دست، پا و همـه جوارح را در بند می کشد؛ و برای مهار آنها با خود نیز می جنگد تا چشم دل او باز شود. امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

اذا صُمتَ فَلیَصُم سمعُک و بصرُک و شعرُک و جِلدُک و عدَّدَ اءَشیاء غیر هـذا و قال لا یکون یَوم صَومِک کَیَوم فطرک [750].

«تو زمانی روزه داری که گوش و چشم و موی و پوست بـدنت روزه باشـد، باید روزی که روزه داری با روزهای دیگرت متفاوت باشد».

در سخن دیگری از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند:

سمع رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امراءَة تسبُّ جاریة لها و هی صائمة فدَعَا رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بطعام فقال لها: کُلِی فقلت: انّی صائمة فقال: کیـف تکـونینَ صـائمة و قـد سببتِ جاریتَکِ انَّ الصوم لیس مِنَ الطَّعام و الشَّراب فقط [751].

«در زمان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حضرت شـنیدند کـه زن روزه داری نسـبت بـه کنیز و زیر دستش بدگویی و فحاشی می کند. حضرت آن زن را به خوردن طعام دعوت کردند و زن به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: من روزه دارم، حضرت فرمودند: چگونه روزه داری؛ حال آن که زبانت به فحش و بدگویی نسبت به زیردست باز شده است؟ روزه فقط پرهیز از خوردن و آشامیدن نیست».

در حال روزه، مجادله، گفتگو و سخن های بی معنـا را بایـد کنـار گذاشـت زیردست ها را باید رها کرد. و خلاصه انسـان روزه دار بایـد وقـار و طمانینـه روزه دار باشد.

مَنِ اغتابَ مُسلما بطل صومه...فان مات و هو کذلک مات و هو مسـتحلّ لمـا حرَّم اللّه [752].

«کسی که از مسلمانی غیبت و بدگویی کند، روزه خود را باطل کـرده و اگـر در این حال بمیرد، در حقیقت او حرام الهی را حلال کرده است».

از طرفی هر چیزی که ذکر آن حرام است گوش دادن و استماع آن هم حـرام است، بنابراین، در روایتی از رسول اکرم ﷺ آمده است که:

المُغتَاب والمُستمع شریکان فی الاثم [753].

«گوینده غیبت و شنونده آن، در گناه با هم به طور مساوی شریکند».

و یا رسول اکرم ﷺ می فرمایند:

السَّامع للغیبة اءحد المغتابین [754].

«شنونده غیبت، خود یکی از غیبت کنندگان است».

بنابراین همان گونه که دهان، شکم و غریزه جنسی روزه است، گوش، چشم، زبان و همه اعضا و جوارح نیز باید روزه دار باشند؛ و این مرتبـه دوم از کمـال روزه است.

مرتبه سوم که اهم مراتب است، روزه داشتن قلب است. در مراحل روزه، مهم این است که این عبادت به گونه ای موثر واقع شود که علاوه بـر دهـان، شـکم، زبان، گوش و چشم، دل هم از اندیشه خطا مصون بماند؛ که در روایتی معـروف امیرالمومنین علیه السالم فرمودند:

صیام القلب عن الفکر فی الآثام اءفضل من صیام البطن عن الطعام [755].

«اگر انسان موفق شود قلب را از اندیشه گناه، پاک و مطهر نگاه دارد، بهتر از آن است که فقط شکم را از خوردن و آشامیدن بازدارد».

دستیابی به چنین مرحله ای، هنگامی میسر است که انسان بتواند بر پلیـدی و پستی گناهان چنان اشراف پیدا کند، و به عوارض سوء آنها آگاه شود؛ که هرگـز

فکر و ذهن او به سوی گناه نرود، از طرفی آن چنان اقتداری بـر اندیشـه خـود پیدا کند که راه گناه را بر خیال و تصور خود ببندد.

همان طور که در سایه روزه، بر مهار اعضای ظاهری خود موفق می شود، به همان ترتیب بر اندیشه خود نیز این تسلط را به دست آورد. در سخنی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمودند:

انَّ الشَّیطان لیجرِی مِن ابنِ آدم مجری الدّم فضیِّقوا مجاریه بالجوع [756].

«همان طور که خون در عروق انسان جاری می شود، وسوسه های شـیطانی به صورت پنهانی، در انسان نفوذ می کند و یکی از راه های بستن نفوذ شـیطان، روزه است».

در روزه مهم این است که انسان بتوانـد راه ورود و نفـوذ شـیطان و وسوسـه های او را ببندد وگرنه به تعبیر حضرت امیرالمومنین علیه السلام:

کم مِن صائِم لیس له مِن صیامه الا الجوع و الظَّمَا [757].

«چه بسیار روزه داری که از روزه اش نتیجه ای جز گرسنگی و تشنگی نمی گیرد».

درست مثل نمازگزاری که حضرت امیرالمومنین علیه السلام درباره او فرمودند:

و کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر و العناء [758].

«چه بسیار شب زنده داری، که شبها بیدرای می کشد و نمـاز مسـتحبی مـی خواند، اما از آن جز بی خوابی و رنج، حاصلی نمی برد».

این عبادات نماز و روزه و...مبتنی بر یک علت نهایی است که اگـر آن علـت حاصل نشود، از روزه جـز تشـنگی و گرسـنگی و از نمـاز جـز بـی خـوابی و زحمت، باری نبسته است.

به نص آیه کریمه قرآن، علت غایی نماز «تنهی عن الفحشاء و المنکر» [759] است؛ انسان را از سرکشی، فحشا و منکر باز می دارد. در قرآن علت غایی روزه هم لعلکم تتقون [760] ذکر شده است؛ و این هر دو، یک نتیجه است. کسی که از فحشا و منکر و هر نوع سرکشی مبرّاست، متقی و وارسته است و انسان وارسته از همه گناهان پرهیز دارد.

امام صادق علیه السلام به اثر دیگری که در حقیقت، ثمره این دو است اشاره کرده و می فرمایند:

انّما فرَضَ اللّه الصیام لِیَستویَ به الغَنیُّ و الفقیر و ذلک اءَنَّ الغنیَّ لَم یکن لِیَجِدَ مسَّ الجوع فیَرحَمَ الفقیر لانَّ الغنیَّ کلَّما اءَراد شیئا قدَرَ علیه فاءَراد اللّه تعالی اءَن یُسَوّی بین خَلقِهِ و اءَن یُذیق الغنیَّ مسَّ الجوع و الاَلَمِ لِیَرِقَّ علی الضعیفِ و یَرحَم الجائع [761].

«خداوند روزه را واجب فرمود؛ تا بین فقیر و غنی تساوی ایجاد شود؛ و چون انسانهای ثروتمند و بی نیاز، گرسنگی را احساس نمی کنند، نسبت به فقیران احساس ترحم ندارند؛ چون هرگاه هرچه خواسته و مطلوب آنها بوده است، به راحتی بدان دسترسی داشته اند. خداوند با فرمان روزه خواسته است که غنی، طعم و درد گرسنگی را احساس کند تا در وی نسبت به ضعیف رقت قلب ایجاد شود، و نسبت به گرسنگان، ترحم کند».

به تعبیر شاعر:

احوال دل سوخته، دل سوخته داند از شمع بپرسید ز سوز جگر ما

باید به هر مشقت، این خصوصیت و حالت در او به وجود بیاید تا آن لطافت روح و رقت قلب حاصل شود. کسی که دسترسی به همه امکانات دارد، بالطبع افراد ناتوان و نیازمند را کمتر می تواند درک کند:

درشتی کند با غریبان کسی که نابوده باشد به غربت بسی

اما کسی که درد غربت را چشیده باشد با غریب مدارا می کند. کسی که درد گرسنگی و تشنگی را کشیده باشد، می تواند حال گرسنگان و تشنگان را بفهمد. پس مبرای مدت کوتاهی از دوران زندگی اش یک ماه رمضان هم که شده، باید روزه بگیرد که این احساس در وی به وجود آید؛ تا او را وادار کند که نسبت به فقرا و نیازمندان، حالت رحم و عطوفت پیدا کند؛ و برای رسیدگی به آنها و دستگیری گرسنگان و محتاجان قیام کند.

نمونه انسان کامل

مناسب است که در این باره، یکی از ظریف ترین، شیرین ترین و والاترین فرازهای تاریخ انسانی را از زندگی امیرالمومنین علیه‌السلام ذکر کنیم. فخر رازی از ابن عباس روایت می کند که:

«دو فرزند فاطمه زهرا علیهاالسلام، امام مجتبی و اباعبداللّه علیهماالسلام مبتلا به کسالتی شدند، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همراه با جماعتی از ایشان عیادت فرمودند. جمع همراه به امیرالمومنین علی علیه‌السلام عرض کردند که: یا اباالحسن! اگر برای سلامت بچه ها نذری بکنید آنها زودتر بهبود می یابند. مولا امیرالمومنین علیه‌السلام و فاطمه اطهر علیهاالسلام و فضّه که خادمه ای در خانه آنها بود نذر کردند که اگر خداوند این دو طفل را شفا داد، سه روز روزه بگیرند. خداوند این دو را شفا داد، آنها روزه گرفتند و چون برای افطار چیزی در خانه حضرت نبود، امیرالمومنین علیه‌السلام مجبور شد چند صاع جو از یهودی خیبری قرض بگیرد. نکته قابل توجه این که، چه کسی مضطر می شود که برای تهیه نان، از یک یهودی چندصاع جو قرض کند! او داماد پیغمبر است و دختر پیغمبر در خانه او زندگی می کند و خدا هم به او کرامتی داده است که اگر بخواهد همه دنیا را طلا و نقره می کند؛ اما او

سبک و سیاق زندگی خود را طوری تنظیم کرده که برای تدارک سفره افطار ناچار می شود از یک یهودی قرض کند؛ و شاید سرّ موفقیت اسلام و مسلمین چنین راهبران و پیشوایانی بود که در مدت کوتاهی این همه توفیق، نصیب آخرین دین الهی شد.

به هر حال امیرالمومنین علیه‌السلام سه صاع جو را به خانه می آورد؛ و فاطمه علیها السلام یک صاع آن را آرد کرده، به اندازه پنج نفر، نان می پزد. موقع افطار که پنج قرص نان جو را در میان سفره می گذارند، در خانه به صدا درمی آید، سائلی صدا می زند: سلام بر اهل بیت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؛ مسکینی مسلمان و گرسنه ام. آنها مسکین را بر خود ترجیح می دهند؛ و چون چیزی جز آب در خانه نبود که سد جوع کنند، با آب افطار می کنند. برای وفای به نذر، روز دوم روزه می گیرند. وقت افطار، که پنج قرص نان برای پنج نفر در سفره گذاشته می شود، یتیمی در می زند. دوباره سیر کردن او را بر خود ترجیح می دهند؛ و فقط با آب افطار می کنند. روز سوم را نیز برای وفای به نذر روزه می گیرند. موقع افطار باز در خانه توسط اسیری به صدا درمی آید و اظهار فقر و استمداد می کند. باز برای حفظ کرامت انسانی، نان را به اسیر می دهند.

نکته قابل توجهی که این جا قابل ذکر است این که با ضمیمه کردن روایت شاید بتوان مسکین و یتیمی را به خصوص مسکین را مسلمان دانست، اما به یقین اسیر در جامعه آن روز مسلمان نبوده و از مشرکان و کفار بوده است.

روز چهارم امیرالمومنین علیه‌السلام دست دو فرزندش را گرفته و به دیدار رسول خدا می رود، وقتی چشم پیغمبر به آنها می افتد می بیند که از شدت گرسنگی می لرزند، می فرمایند: چقدر برای من دردآور است که شما را در چنین حالی می بینم. به همراه حضرت امیرالمومنین، حسن و حسین علیهماالسلام به سوی خانه

فاطمه علیها السلام به راه افتاده، وارد خانه می شود و فاطمه علیها السلام را در محراب عبادت می یابد، در حالی که شکم به پشت چسبیده و اشک از چشمانش جاری است. این حال اهل بیت علیهم السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخت گران می آید، این جاست که روایت می گوید: فنزل جبرئیل علیه السلام و قال: خذها یا محمد هنّاک اللّه فی اهل بیتک فاقراءها السورة: «و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا # انما نطعمکم لوجه اللّه لا نرید منک جزاء و لا شکورا [762]» [763].

این نمونه کامل انسانیت است که عبادت الهی و فرمانبرداری ذات ذوالجلال خدا می تواند چنین انسان های شایسته و صالحی تربیت کند که مربی و معلم های نمونه ای برای جامعه بشری باشند.

بنابراین، کامل ترین مرتبه روزه این است که چنان تاثیری داشته باشد که قلب و فکر و ذهن انسان را از اندیشه گناه و فکر معصیت و تعدی نسبت به ذات ذوالجلال الهی مصون دارد؛ و این نکته ای است که در سوره مبارکه بقره بعنوان حکمت و نتیجه مترتب بر روزه ذکر شده است: لعلکم تتقون [764].

نتیجه این که واجبات الهی و فرمان هایی که خداوند متعال به عنوان وظایف عبادی انسان صادر فرموده، در حقیقت منت خدا بر بندگان است، که راه صحیح انتفاع و بهره وری زندگی دنیا را به روی انسان گشوده است؛ وگرنه با این اعمال ناچیز مثل نماز و روزه، نمی توان حق عبودیت و بندگی خدا را آنچنان که شایسته است به جای آورد.

فواید روزه داری

روزه از واجباتی است که نفعش عاید خود انسان می شود:

الجوع سحاب یمطر الحکمة و البِطنة تمیت الفطنة [765].

«گرسنگی (روزه داری) ابری است که بـاران آن حکمـت و اندیشـه پـاک و نتیجه پرخوری زائل شدن نیروی اندیشه است».

بنابراین مستحب است انسان به هنگام افطار و تا وقت سحر از زیاده روی در خوردن، پرهیز کند.

انـــدرون از طعـــام خـــالی دار تـــا در او نـــور معرفـــت بینـــی

در سخنی، لقمان به فرزندش می گوید:

یا بُنَی اِذا امتَلاَتِ المِعدَة، نامَتِ الفِکرَة، و خَرِسَتِ الحِکمة و قَعَـدَتِ الاعضـاء عن العبادة [766].

«پسرم! اگر شکمت همواره پر باشد، نیروی فکر و اندیشه ات به خواب مـی رود و می میرد و قدرت تفکر انسان کند می شـود و اعضـای جسـمانی انسـان نسبت به عبادت ناتوان می شوند».

بنابراین، سرّ این که خداوند متعال این امور را بر انسان واجب کـرده اسـت و در واقع منتی بر انسان گذاشته این است که راه و رسم صحیح زنـدگی را بـه او بیاموزد و در سایه این واجبات عبادی، ملکه تقوا برای او حاصل شـود؛ و روح او در سایه این تقوا لطافت پیدا کند. امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

لیش شی ء اضرّ لقلب المومن من کثرة الاکـل، و هـی مورثـة شـیئین: قسـوة القلب و هیجان الشهوة [767].

«یکی از مضرترین چیزها برای روح و دل انسان پرخوری است؛ که دو ضرر بسیار مهلک برای انسان به بار می آرود: اول این که موجب سنگدلی انسان مـی شود؛ و دیگر آن که غرائز جنسی را تحریک می کند».

نتیجه دیگری از روزه در خطبه شعبانیه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ذکر شده است کـه حضرت چنین فرموده اند:

واذکروا بجوعکم و عطشکم فیه جوع یوم القیامة و عطشه [768].

«روزه باید یادآور گرسنگی و تشنگی روزه قیامت باشد».

گرسنگی و تشنگی در قیامت، نتیجه بی توجهی آدمی به وظایف انسانی است. اگر کسی بتواند در سایه روزه به کمال انسانی دست یابد، علی التحقیق از عوارض سخت و سنگین بی توجهی به وظایف خود مصون مانده است. بنابر فرمایش معصومین علیهم‌السلام یکی از راههای تحصیل این مصونیت، اهتمام به عبادت از جمله روزه است.

باز در سخن دیگری از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است که فرمودند:

اءلا اءُخبرکم بشی ء ان اءِنتم فَعَلتُمُوه تباعد الشیطان منک کما تباعد المشرق من المغرب قالوا بلی قال الصوم یسودّ وجهه...و لکل شی ء زکاة و زکاة الابدان الصیام [769].

«آیا چیزی به شما بیاموزم که شیطان از شما دور شود؛ همانگونه که شرق و غرب از هم فاصله دارند؟ وقتی انسان موفق شود، راه شیطان را ببندد، بالطبع راه انسانیت باز خواهد شد عرض کردند: بلی یا رسول اللّه! حضرت فرمودند: روزه، شیطان را سیاه رو می کند. دیگر او جرات نمی کند که به شما نزدیک شود. و در ادامه سخن فرمودند: هر چیزی زکاتی دارد و زکات بدن، روزه است».

در سخن دیگری از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است که فرمودند:

صوموا تصحوا [770].

«روزه بگیرید تا سالم بمانید».

زکات بدن تزکیه و تنزیه بدن از همه کسالت ها و ابتلاهاست. حضرت در خطبه شعبانیه می فرمایند:

و تصدقوا علی فقرائکم و مساکینکم و وقّروا کبارکم وارحموا صغارکم و صلوا اءرحامکم [771].

«به فقرا و نیازمندان رسیدگی کنید. بزرگـان را احتـرام کنیـد. کوچکترهـا را دست نوازش بکشید و صله رحم کنید».

بعد در ادامه سخن می فرمایند:

ایها الناس اءن اءنفسکم مرهونة باعمالکم ففکّوها باستغفارکم و ظهورکم ثقیلة من اءَوزارکم [772].

«ای مردم! نفوس شما در گرو اعمال زشت و ناپسند است و بهترین راه برای آزادی آن، استغفار است».

باز درباره ماه مبارک رمضان و روزه داری می فرمایند:

ایها الناس من فطّر منکم صائما مومنا فی هذا الشهر کان له بـذلک عنـد اللّـه عتق نسمه و مغفرة لما مضی من ذنوبه قیل یا رسول اللّه فلیس کلنا یقـدر علـی ذلک فقال صلی الله علیه و آله و سلم تقوا النار و لو بشقّ ثمره اتقوا النار و لو بشربة من ماء [773].

«اگر کسی در این ماه، مومن روزه داری را افطار دهد، ثمره اش برای او این است که همه گناهان گذشته او بخشیده می شود و ثواب آزادی یـک انسـان در نامه عمل او ثبت می شود. فردی گفت: یا رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم! همه ما نمی توانیم این کار را بکنیم. حضرت فرمودند: اگر توان مالی ندارید با یک عدد خرمـا، یـا با ظرفی از آبی مومنی را افطار بدهید».

غرض این است که این روح تربیت بشود و این مقصود تنها بـا ممارسـت در عمل خیر، و عادت به آن حاصل خواهد شد. در کلامی منسوب به امیرالمومنین علیه السلام آمده است که فرموده اند:

العادة طبیعة ثانیة غالبة [774].

«عادت به تدریج به صورت طبیعت دوم انسان درمی آید».

یا کلام دیگری از امام مجتبی علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

ردّ المعتاد عن عادته کالمعجز [775].

انسان اگر به کار خوب یا بد عادت پیدا کند برگرداندن و منصرف کردن او از آن کار شبیه معجزه است.

بنابراین، اگر در جامعه ای، همه به شیوه های پسندیده خو بگیرند آن مکتب تربیتی موفق خواهد شد. در ادامه خطبه شعبانیه آمده است:

ایها الناس من حسّن منکم فی هذا الشهر خلقه کان له جوازا علی الصراط یوم تزلُّ فیه الاقدام و من خفّف فی هذا الشهر عما ملکت یمینه خفّف اللّه علیه حسابه...و من وصل فیه رحمه و صله اللّه برحمته یوم یلقاه [776].

«ای مردم! سعی کنید در این ماه، خلق و خوی خود را به خوبی عادت بدهید تا در روزی که قدم ها بر صراط می لغزد، این کار باعث راحتی عبور شما از صراط باشد، اگر کسی نسبت به زیردستش و دیگران که نسبت به او عمل زشتی انجام داده اند یا کار بدی کرده اند، اغماض و گذشت کرد، خداوند هم به هنگام حساب از او می گذرد. کسی که در این ماه صله رحم کند، روزی که به ملاقات خدا می رود، خدا هم با رحمتش از او استقبال می کند نه با غضبش. اگر کسی در این ماه قطع رحم کند، روزی که او به ملاقات خدا خواهد رفت، خداوند رحمتش را از او قطع می کند».

به هر حال کسی که نسبت به والدین حقوقی بر ذمه دارد، یا بزرگی را هتک حرمت کرده و از او حلالیت نطلبیده است، رحمی را قطع کرده و اقدام به صله رحم نکرده، با کوله باری از تخلفات، چگونه می تواند انتظار داشته باشد که سرنوشت و تقدیر شایسته ای برای او رقم زده شود؟ این ممکن نیست مگر این

که انسان نفس خود را بشکند و زیرپا بگذارد و همه حقوق اخلاقی را ادا کند تا به مرحله انسانیت برسد.

در مباحث قبل گفتیم که واجبات عبادی؛ از قبیل روزه، نماز و...منت های خداوند بر بندگان است و بهترین شاهد این مدعا فرمایش های امام سجاد علیه السلام در دعای ابوحمزه ثمالی است. در بخشی از این دعا می فرمایند:

تهدی بکرامتک من تحب فلک الحمد علی ما نقّیت من الشرک قلبی و لک الحمد علی بسط لسانی اءَفَبلسانی هذا الکالّ اءَشکرک اءَم بغایة جُهدی فی عملی اءَرضیک و ما قدر لسانی یا رب فی جنب شکرک و ما قدر عملی فی جنب نعمک و احسانک [(777)].

«خدایا! بر ما منت گذاشتی که ما را هدایت کردی. خدایا! حمد و سپاس تو را که دل های ما را از شرک، پاکیزه و مطهر قرار دادی. و حمد و سپاس تو را که زبان ما را به حمدت گشودی، خدایا! آیا با این زبان ناتوان، قادر به شکر نعمت های تو هستیم؟ و آیا هر چه تلاش کنیم می توانیم در عمل تو را راضی کنیم؟ خدایا! این زبان ما چگونه می تواند نعمت های بی حساب تو را شکر گوید و سپاس گزار باشد؟ و اعمال ما چگونه می تواند با تفضلات و احسان تو برابری کند؟».

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به درآید

اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور [(778)].

«ای آل داوود! شکر این همه نعمت را به جا آورید؛ ولی عده کمی از بندگان من شکرگزارند».

با این که ما موظف به شکرگزاری هستیم، اما خداوند در قرآن اشاره دارد که از میان بندگان من جمع محدودی قادر به شکر هستند؛ و این تفخیم و تبجیل

شکر، از این باب است که شکر نعمت، موقوف بر شناخت نعمت است و چون ما انسان ها محاط به نعمت های الهی هستیم، وفور و کثرت نعم الهی باعث غفلت شده است؛ بنابراین، همین که انسان نعمتی را شناخت، شکر به جا آورده است.

روایت شده است که حضرت داود علیه‌السلام به خدا عرض کرد:

یا ربّ کیف اءشکرک؟ و شکری لک نعمة اخری منک توجب علیّ الشکر لک فاءوحی اللّه تعالی الیه اذا عرفت هذا فقد شکرتنی [779].

«خدایا! چگونه می توانم تو را شکر گویم؟ که شکر، نعمت دیگری است که خود احتیاج به شکرگزاری دارد؛ خداوند به داود علیه‌السلام چنین وحی فرستاد: همین که می دانی نعمت هایی که در اختیار تو است از آن من است شکر گزارده ای».

شکر هم به قلب است، هم به زبان و هم با اعضا و جوارح؛ که شکر با اعضا و جوارح همان اطاعت از منعم است. او فرمان داده نماز بخوان، می خوانیم.

فرمان داده روزه بگیر، می گیریم. به واجبات منعم عمل می کنیم. شاید ذره ای از وظیفه را ادا کرده باشیم. امام سجاد علیه‌السلام می فرمایند:

و ما قدر عملی فی جنب نعمک و احسانک [780].

«خدایا! این اعمال ناچیز و ناقابل ما، در قبال آن همه تفضلات و عنایات تو چه ارزش دارد؟».

تازه فایده این اعمال به خود ما بازمی گردد. اگر در آنها نشانه ای از عشق و محبت به ذات خدا باشد، شاید این نیت و خلوص، به این اعمال ناچیز ارزش بدهد؛ به خصوص که در میان عبادات، روزه در زمره عباداتی است که در آن تظاهر کمتر راه دارد. یک امر مکنون و پنهانی است و زمینه های عجب و ریا در آن کمتر است. در حقیقت این عبادت را به جای می آورد که پیوند و ارتباط با

خدا، ایجاد کند و یا به تعبیر حضرت علیه السلام در بخش دیگری از دعای ابـوحمزه ثمالی که می فرماید:

فَوَ عزَّتک لو انتَهَرتَنی ما بَرِحت من بابک و لا کففت عن تملّقک لما الهم قلبی من المعرفة بکرمک و سعة رحمتک، الی من یذهب العبد الا الی مولاه و الی مـن یلجی ء المخلوق الا الی خالقه الهی لو قرنتنی بالاصفاد و منعتنی سیبک من بـین الاشهاد و دللت علی فضایحی عیون العباد و اءمرت بی الی النار و حلت بینـی و بین الابرار ما قطعت رجائی منک و ما صرفت تاءمیلی للعفـو عنـک و لا خـرج حبک من قلبی [781].

«خدایا! به عزتت سوگند اگر مرا از در خانـه ات برانـی، رفتنـی نیسـتم و از تملق تو دست نمی کشم؛ چون به دلم الهام شده و کرم تو و پهناوری رحمتت را می شناسم. خدایا! بنده به جز در خانه مولایش کجا می تواند برود؟ و مخلـوق جز به سوی خالقش به کجا پناه برد؟ خدایا! اگر بـا زنجیرهـا در بنـدم کنـی، و لطفت را از من دریغ ورزی و دیدگان بندگانت را به رسوایی ام راهنمایی کنی و دستور دهی به آتشم اندازند و میان من و نیکان حائـل شـوی، امیـدم را از تـو برنگیرم و آرزویم از گذشتت را برنگردانم و مهر تو از قلب من خارج نگردد».

اگر عمل اینگونه شد، دیگر جایی برای تظاهر و ریا و خودنمایی نمی ماند. با این اعمال ناچیز دیگر عجب و غرور، انسان را فرانمی گیرد؛ می دانـد کـه ایـن اعمال در مقابل حتی یک نعمت از نعمت های الهی ناچیز است. در ایـن حالـت انسان با خود می گوید: من عملی نمی بینم، بلکه آنچه من انجام می دهم تلاشی برای نزدیکی به تو است. برای همین، از آنچه که انجام می دهم لذت می برم که شاید تو را راضی کنم. اگر عمل من بتواند سرکشی های نفسم را از بـین ببـرد و فاصله ها را از میان بردارد، آن وقت ارزش پیدا می کند.

بینـــی و بینـــک انـــی ینـــازعنی فـــارفع بفضـــلک انـــی مـــن البـــین

«خدایا! بین من و تو، من فاصله افتاده ام و به جنگ درآمـده ام. خـدایا! بـه فضل خود این من را از میان بردار».

میان عاشـق و معشـوق هـیچ حایـل نیسـت تو خود حجاب خودی، حافظ از میان برخیـز

اگر این حجاب و انانیت را از میان برداشت، آن وقت اسـت کـه قـرآن مـی فرماید:

و ربطنا علی قلوبهم اذ قاموا ربنا رب السماوات و الارض لن ندعوا من دونـه الها لقد قلنا اذا شططا [782].

«و دل هایشان را محکـم سـاختیم در آن موقـع کـه قیـام کردنـد و گفتنـد: پروردگار ما، پروردگار آسمان ها و زمین است؛ هرگز غیـر او معبـودی را نمـی خوانیم؛ که اگر چنین کنیم، سخنی به گزاف گفته ایم».

این کلام، کلام اصحاب کهف است. قرآن درباره آنها می گوید:

نَحنُ نَقُصُّ علیکَ نَبَاءَهم بالحقِّ انَّهم فِتیَة آمنوا بربِّهم و زِدنَاهُم هدی [783].

«ما داستان آنان را به حق برای تو بازگو می کنیم؛ آنها جوانانی بودند که بـه پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم».

گروه جوانی بودند که ثروت داشتند، قدرت داشتند، همه تنعمـات دنیـوی در اختیارشان بود. آنها را رها کردند و همه را زیر پا گذاشتند. آن وقت خود علیـه خویشتن برخاستند و گفتند که خدای ما خداوند آسمانها و زمین اسـت و در آن وقت ما دل های آنان را محکم ساختیم و دستشان را گرفتیم؛ چـرا کـه خـود را فراموش و رها کردند؛ آن گاه خود را یافتند. تازه بعد از سیصدواندی سـال کـه زنده شدند، مجددا از خدا، لقاءاللّه را مطالبه کردند. اینها کسانی انـد کـه دربـاره آنها گفته شد: انهم فرشیّون و بقلوبهم عرشیّون [784]. درست اسـت، در ایـن عـالم خاکی زندگی می کنند اما از این عالم نیستند.

هرآن کاو دیده بگشاید بر او، چشم از جهان بنـدد زجان یکسر برید آن کس که دل بر جان جان بندد
مخوانم ز آن قد و طلعت به سوی طـوبی و جنـت بلی جایی کـه او باشـد، کـه دل بـر ایـن و آن بنـدد؟

اگر واقعا بهشت و آخرت را می طلبد، از آن روسـت کـه بهشـت، بهشـت و منزلگه اوست؛ خداوند درباره این بندگان می فرماید:

فادخلی فی عبادی؛ و ادخلی جنَّتی [785].

«پس در سلک و گروه بندگانم درآی؛ و در بهشتم وارد شو».

این جا عبادی با (یای) نسبت امده است، در جای دیگر هم همین عبارت بـا تعبیر (عبادک)، آمده است؛ آن جا که شیطان قسم می خورد:

فبعزتک لاغوینهم اجمعین # الا عبادک منهم المخلصین [786].

«به عزتت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد، مگـر بنـدگان خـالص تـو را».

در تعبیر رسول اکرم ﷺ نیز هست که شیطان پنهانی می آیـد: ان الشـیطان لیجری من ابن آدم مجری الدّم [787] پنهانی وارد می شود و همه را وسوسـه مـی کند خداوند می فرماید:

ان عبادی لیس لک علیهم سلطان [788].

«هرگز تو بر بندگان خالص من تسلط و غلبه نمی یابی».

اگر بنده خالص مورد رحمت خاص خدا قرار گرفت، در جنـت الهـی، خـدا منزلگاه خاصی برای او مقرر می فرماید. آن وقت او هم طالب بهشت است و هم طالب لقاء اللّه است.

خلاصه روزه باید این چنین تاثیر کند که دل و فکر انسان را، متحـول کنـد و این دل، ذهن و فکر را مصفا و منزه سازد که در آرزو و اشتیاق خدا باشد.

ارزش ماه مبارک رمضان

آنچه درباره مطلق روزه بیان کردیم، ارزش و آثار مترتب بر آن بود؛ ولی روزه ماه مبارک رمضان امتیاز و ویژگی های خاصی دارد که هم این ماه و هم روزه اش با سایر ماه ها و ایام سال تفاوت می کند. سر این مطلب را امام عسکری علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرموده اند:

انَّ للّه خیارا مِن کلّ ما خلقه فلَهُ مِنَ البِقاع خیَار و له من اللیالی و الایام خیار و له مِنَ الشُّهور خیار و له من عبادهِ خیار و له من خیارهم خیار...و اما خیارُهُ من اللیالی فَلَیالی الجُمَعِ و لیلةُ النصف من شعبان و لیلة القدر و لیلَتَاالعید...و اما خیاره من الشهور فرَجَب و شعبان و شهرُ رمضان...و انَّ اللّه عزَّ وَ جَلّ یُنزِلُ فی شهر رمضان من الرحمة اءَلف ضِعفِ ما یُنزِلُ فی سائر الشهور [789].

«خداوند از آنچه که خلق فرموده است مواردی را ممتاز و انتخاب کرده است؛ هم از مکان ها و سرزمین ها، ممتاز و منتخب دارد، هم از میان شب و روز، هم از میان ماه ها و هم از میان بندگان. آنچه که از میان مکان ها برگزیده است سرزمین مکه، مدینه و بیت المقدس است؛ و آنچه که از میان شب های سال انتخاب فرموده، شب های جمعه، شب نیمه شعبان، لیلة القدر، شب های عید فطر و عید قربان است؛ و از میان ماه های سال، ماه برگزیده، ماه رجب، شعبان و ماه مبارک رمضان است، خداوند در ماه مبارک رمضان، رحمت واسعه اش را چند برابر سایر ماه ها نازل می کند».

در خطبه معروفی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آستانه ماه مبارک رمضان بیان فرموده اند، آمده است:

ایُّها الناس انّ اءبواب الجنان فی هذا الشهر مفتّحة فاساءَلوا ربکم اءَن لا یُغَلِّقا عنک و ابواب النّیران مغلّقة فاساءَلوا ربکم اءَن لا یُفَتِّحَهَا علیکم و الشیاطین مغلولة فاساءَلوا ربّکم اءَن لا یُسَلِّطُها علیکم [790].

«در این ماه، درهای بهشت بر روی بندگان خدا باز است. از خدا بخواهید که این درهای گشوده رحمتش از ابواب بهشت را به روی شما نبندد. درهای جهنم به روی شما بسته است. از خدا بخواهید که هیچ گاه این درها گشوده نشود. دست های شیاطین در این ماه بسته است و به زنجیر کشیده شده اند و قدرت فریبندگی و وسوسه مومنان از آنها سلب شده است. از خدا بخواهید که هیچ گاه شیاطین را بر شما مسلط نکند».

خلاصه این ماه به دلیل همان ویژگی و انتخاب ذات اقدس الهی، ماه برگزیده خداست؛ و اینها امتیازاتی است که خالق آسمان و زمین، زمان و مکان، روز و شب برای آفریدگانش قرار داده و به نام ماه خود نام گذاری کرده و بندگانش را به میهمانی خود دعوت کرده است. در ادامه سخن، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

هو شهر دُعیتم فیه الی ضیافة اللّه [791].

«این ماه، ماهی است که شما به مهمانی خدا دعوت شده اید».

این مهمانی، بسیار کم مؤ نه و فوق العاده پرفایده است. جوانان، در حدی است که می توانند از فرصت استفاده کنند. در شرایطی هستند که قدرت عبادت دارند؛ آمادگی و صفای روح و پاکیزگی آنها از آلودگی های دنیا، بیشتر از سایر سنین است. برای آنان که به عبادت از منظر تجارت هم نگاه می کنند، یک تجارت بسیار پرفایده است.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

صبروا ایاما قصیرة اءَعقَبَتهم راحة طویلة تجارة مربحة یسّرها لهم ربهم اءرادتهم الدنیا فلم یریدوها و اءَسَرَتهم ففَدَوا انفسهم منها [792].

«چه تجارت بسیار پرسودی است که خداوند آن را میسر فرموده است؛ آنها ایام کوتاهی از سال را بر عبادت و طاعت خدا با فرمانبرداری صبر می کنند؛ در عوض، آسایش و آرامش ابدی را برای خود تدارک می بیند. دنیا به آنها رو کرد، اما آنها دنیا را رها کردند؛ دنیا آنها را به اسارت گرفت، اما آنها فدیه دادند و خود را از اسارت نجات دادند، بهایی که برای نجات از اسارت پرداختند، جان هایشان بود».

بهترین کارها در ماه رمضان

در ادامه خطبه شعبانیه، امیرالمومنین علیه السلام برخاست و عرض کرد:

یا رسول اللّه ما اءفضل الاعمال فی هذا الشهر؟ فقال: یا اباالحسن! اءفضل الاعمال فی هذا الشهر الورع عن محارم اللّه [793].

«در این ماه چه عملی از همه کارها پرفضیلت تر است؟ حضرت فرمودند:

پرفضیلت ترین عمل تورع و پرهیز از گناهان است».

روزه، عبادتی است که جنبه نهی در آن غلبه دارد؛ غذا نخور، آب نخور، فعالیت جنسی نداشته باش، چشم و گوش را ببند، دست و پایت را مهار کن، از همه مهمتر، دل و قلبت را رها مکن و در اختیار داشته باش. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

فاذا صمت فَانوِ بصومک کفّ النفس عن الشهوات و قطع الهمة عن خطوات الشیاطین و اءَنزل نفسک منزلةَ المرضی لا تشتهی طعاما و لا شرابا و توقع فی کل لحظة شفاءک من مرض الذنوب و طهر باطنک من کل کدر و غفلة و ظلمة یقطعک عن معنی الاخلاص لوجه اللّه [794].

«وقتی روزه می گیری، در درجه اول نیتت این باشد که نفس خود را از غلتیدن در دام شهوات محافظت کنی؛ و دوم این که سعی کن که پیوند خود را با راه های انحرافی شیطان قطع کنی؛ خود را مانند مریضی تربیت کن که وقتی غذا می بیند، طعام و شراب می بیند، از این غذا تنفر دارد. تو نیز باید نسبت به گناه نفرت پیدا کنی و اگر چنین کردی، منتظر باشی که خداوند تو را از امراض و آلودگی های گناهان، پاک می کند و شفا می دهد. و آن گاه باطنت را از دروغ، تیرگی، غفلت و تاریکی پاک گردان که ارتباط تو را با خلوص للّه قطع می کند».

انسان روزه دار باید بتواند در سایه روزه این مرتبه را کسب کند؛ و به این مرتبه از پاکیزگی نفس راه پیدا کند؛ اگر به این مرتبه رسید آن سرور و فرحی که وعده داده شده که للصائم فرحتان فرحة افطاره و فرحة عند لقاء ربه [795]برای او حاصل خواهد شد. خداوند می فرماید:

قل بفضل اللّه و برحمته فبذلک فلیفرحوا [796].

«بگو چون خدا تفضل کرد و به ما این امکان را داد که از او اطاعت بکنیم جای سرور دارد».

چون اطاعت الهی، توفیق او را می طلبد؛ خدا این توفیق را به ما عنایت کرد و در سایه توفیق او راه تقرب را پیمودیم. این وعده فرح و سرور را رسول اکرم ﷺ نیز به روزه دار می فرمایند و کلامشان نیز برگرفته از قرآن است که درباره شهدا می فرماید:

بل اءحیاء عند ربهم یرزقون # فرحین بما آتاهم اللّه من فضله و یستبشرون بالّذین بلم یلحقوا بهم [797].

«شهدا زنده اند و نزد خدا روزی داده می شوند. نسبت به تفضلات الهی مسرور و خوشحالند و به خاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده اند خوشوقتند».

همان گونه که شهدا مسرورند که شهیدند، چون با جانشان معامله کردند، روزه دار هم مسرور است؛ چون از جان مایه گذاشته و تمنیات نفسانی، غرائز شهوانی و وسوسه های شیطانی را زیر پا نهاده است و به تعبیر امیرالمومنین علیه السلام در خطبه همام فرموده اند:

اءَرادتهم الدنیا فلم یریدوها و اءَسَرَتهم فَفِدوا اءَنفسهم منها [798].

«دنیا، در آغاز، انسان های مومن را به اسارت گرفت، اما آنها از جان مایه گذاشته، خود را رها کردند».

همه اسیر دنیا می شوند؛ اما بعضی در قید اسارت باقی می مانند و بعضی از جان مایه می گذارند و خود را از اسارت نجات می دهند. شهید، از اسارت دنیا نجات پیدا کرده است. انسان متقی و مومن نیز که مطیع فرمان الهی است و روزه حقیقی می گیرد و نماز حقیقی می خواند، از جان مایه گذاشته و از اسارت دنیا رها شده است.

اول قدم از عشق سرانداختن است جان باختن است و با بلا ساختن است

بلکه به تعبیری بالاتر، حتی بلا را دوست داشتن است:

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی درمان پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد

وقتی به ابراهیم خلیل الرحمان علیه السلام فرمان داده شد که فرزند دلبندت را باید ذبح کنی، او این امر را به اسماعیل ابلاغ می کند که:

انّی اءَری فی المنام اءَنّی اءَذبحک فانظر ماذا تری قال یا اءَبَتِ افعل ما تؤ مر ستجدنی انشاءاللّه من الصابرین # فلما اءَسلَما و تلَّه للجبین # و نادیناه اءَن یا ابراهیم # قد صدَّقت الرّؤ یا [799].

«پسرم! من در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم، نظر تو چیست؟ گفت: پدر! هر چه دستور داری اجرا کن، به خواست خودا مرا از صابران خواهی یافت. هنگامی که هر دو تسلیم شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد، او را ندا دادیم که: ای ابراهیم! آن رؤ یا را تحقق بخشیدی».

حضرت اسماعیل علیه‌السلام هم که در حقیقت نفس خود را کشته و بر امیال خود مسلط است، در جواب پدر می گوید: پدر درنگ نکن و فرمان خدا را اجرا کن. قرآن این قصه را جالب نقل می کند. وقتی ما این تسلیم را در ابراهیم و فرزندش دیدیم؛ ذبح عظیمی را فدای او کردیم. یعنی ای ابراهیم! ای اسماعیل! راست گفتید که خواسته شما خواسته من است. واقعا مستغرق در حب مایید. آنچه را که ما می پذیریم، همان صدق و راستی و خلوص است:

اءَلا للّه الدین الخالص [800].

«آگاه باشید که دین خالص از آن خداست».

وقتی خدا این تسلیم را در آنها دید آن وقت فرمود:

و فدیناه بذبح عظیم [801].

«ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم».

ملاک، کشتن اسماعیل نبود؛ ملاک، امتحان ابراهیم و اسماعیل بود که آیا واقعا در مدعای خود صادقند و خدا را به عنوان محبوب و معشوق می خواهند؟ اگر انسان به این مرتبه برسد، انجام فرایض نه تنها برای او وزر نخواهد بود و سنگینی نخواهد داشت، بلکه این فرایض برای او یک نعمت و تفضل از جانب

خدا خواهد بود. عبد خاضع و مشتاق، کسی است که از محبوب راه وصل و قرب را گدایی کند.

در مناجات خمس عشر، مناجات المفتقرین امام سجاد علیه‌السلام به خدا اینگونه عرض می کند:

الهی...غلّتی لا یبرّدها الا وصلک و لوعتی لا یطفیها الا لقاؤ ک و شوقی الیک لا یبلّه الا النظر الی وجهک و قراری لا یقرّ دون دنوّی منک و لهفتی لا یردّها الا روحک و سقمی لا یشفیه الا طبّک و غمّی لا یزیله الا قربک...فیا منتهی اءمل الاملین و یا غایة سؤ ل السائلین و یا اءَقصی طلبة الطالبین [802].

«خدایا! این سوز سینه ام جز با وصال تو خنک نمی شود. خدایا! این سوزش دل من جز با دیدن تو خاموش نمی شود. خدایا! این شور و اشتیاق من جز با نظر به جلوه تو سیراب نمی گردد. خدایا! التهاب و بی قراری من آرامش نمی پذیرد و جز با نزدیکی به تو. خدایا! این حزن و این ناله و استغاثه من ساکت نمی شود، مگر روح و ریحان تو بر دل بتابد. خدایا! بیماری و درد و کسالت من جز با طبابت تو شفا پیدا نمی کند. خدایا! این غم، اندوه و درد من زائل نمی شود و از بین نمی رود؛ جز این که به وصال تو و قرب تو دست یابم. ای منتهای آرزوی همه آرزومندان و ای منتهای همه گدایان و طلب کنندگان! و ای بالاترین مطلب جویندگان».

گر طبیبانه بیایی به سر بالینم به دو عالم ندهم لذت بیماری را

خدایا! تو مطلوبی و من بر وصل تو فرمانبردارم و تو را شاکر و سپاس گزارم که راه وصل و قرب خود و راه رسیدن به خویش را نشان دادی، فرایضی مانند نماز و روزه و سایر امور عبادی بیان فرموده ای و این راه را برای ما گشوده ای.

12 - حق صدقه

و اما حَقُّ الصدقة فاءَن تعلم اءَنّها ذُخرُک عند ربک و ودیعتک الّتی لا تحتاج الی الاشهاد فاذا علمت ذلک کنت بما استودعته سرّا اءَوثَقَ بما استودعته علانیة و کنت جدیرا اءَن تکون اءَسرَرت الیه اءَمرا اءَعلَنتَهُ و کان الامر بینک و بینه فیها سرا علی کل حال و لم تستظهر علیه فیما استودعته منّا اِشهاد الاسماع و الابصار علیه بها کانها اءَوثق فی نفسک لا کانَّک لا تثق به فی تادیة ودیعتک الیک ثم لم تمتَنَّ بها علی اءَحد لانّها لک فاذا امتننت بها لم تاءمن اءَن تکون بها مثل تهجین حالک منها الی من مننت بها علیه لان فی ذلک دلیلا علی اءَنَّک تُرِد نفسک بها و لو اءَردت نفسک بها لم تمتنّ بها علی احد و لا قوة الا باللّه.

«و اَمَّا حَق صدقه آن است که بدانی ذخیره توست نزد پروردگارت؛ و سپرده ای، که نیاز به شاهد و گواه گرفتن ندارد. چون این را دانستی اعتماد و اطمینانت به آنچه در نهان به امانت می سپاری بیشتر است تا از آنچه آشکار می دهی؛ و شایسته است که این کار سرّ و رازی باشد میان تو و خدای تو؛ و هیچ کس را بر آن آگاه ننمایی. و گوش ها و دیده های دیگران را به دلیل این که بدانها بیشتر اعتماد داری پشتوانه عمل خود قرار ندهی؛ نه از آن رو که از سپرده گذاریت نزد خدا مطمئن نیستی، برای این که می دانی صدقه بلاها و امراض را از تو دور می کند و در آخرت تو را از آتش و عذاب می رهاند. همچنین در پرداخت صدقه بر هیچ کس منت نگذار، که این کار فقط به نفع توست؛ و اگر چنین کردی خود را از گرفتاری به سرنوشت آن شخص که بر او منت نهاده ای ایمن مدان؛ زیرا تو با این کار نشان داده ای که به دنبال منفعت خود بوده ای وگرنه هرگز بر کسی منت نمی نهادی».

دوازدهمین حق ذکرشده در رساله حقوق امام سجاد علیه‌السلام و سومین حق از حقوق افعال که در این رساله مبارکه ذکر شده است «حق صدقه» است.

زکات، حق واجب الهی

عنوان صدقه در لسان شرع مقدس؛ اعم از قرآن و روایات؛ هم بر حقوق واجب مالی اطلاق می شود، هم بر تبرّعات (انفاق ها و اعانات مستحبی)؛ به همه این موارد صدقه گفته می شود. بنابراین لازم است که اول درباره حقوق واجبی که به آنها صدقه گفته می شود مقدار بیشتری بحث کنیم که نمونه آن زکات است.

بُنِی الاسلام علی خمس علی الصلاة و الزکاة و الحج و الصوم و الولایة [803].

«اسلام بر پنج چیز بنیان نهاده شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام».

همان طور که یکی از ارکان دین نماز است، از ارکان دیگر آن زکات است که بسیاری از موارد در قرآن کریم و یا در روایات هر کجا یادی از نماز شده، در کنارش زکات نیز مطرح است اءقیموا الصلاة و آتوا الزکاة [804] حتی در بعضی از موارد زکات بر نماز مقدم شده است. با همه اهمیتی که شرع مقدس برای نماز قائل است و نماز را به عنوان ستون خیمه دین تلقی کرده، در عین حال زکات را مقدم کرده است.

در سوره مبارکه اعلی می خوانیم:

قد اءَفلح من تزکی # و ذَکَرَ اسمَ ربه فصلی [805].

«به یقین کسی که پاکی جست و خود را تزکیه کرد، رستگار شد، و آن که نام پروردگارش را یاد کرد؛ سپس نماز خواند».

در سوره مبارکه توبه با تعبیری که در قرآن کمتر مشابه دارد نسبت به مانع زکات و کسی که این حق مهم الهی را ادا نمی کند تحذیر شده است:

والّذین یکنزون الذّهَبِ و الفضّةِ و لا ینفقونها فی سبیل اللّه فبشّرهم بعذاب اءلیم [806].

«کسانی که طلا و نقره و سرمایه ها را پنهان می کنند و در راه خدا انفاق نمی کنند، آنها را به عذابی دردناک بشارت بده».

امام باق علیه السلام فرمودند:

انّ اللّه عزَّ وَ جَلّ قرن الزکاة بالصلاة...فمن اءقام الصلاة و لم یؤ ت الزکاة لم یقم الصلاة [807].

«خدا زکات و نماز را قرین هم قرار داده و کسی که نماز بخواند و زکات مالش را ندهد؛ درست مثل این است که نماز هم نخوانده باشد».

در بعضی از روایات بر این مطلب تصریح شده است که مانع الزکات کسی که این حق را ادا نمی کند از دایره دین و ایمان خارج است.

مَن مَنَعَ قِیراَطا مِنَ الزَّکاة فَلَیسَ بِمؤمن و لا مسلم [808].

«کسی که یک قیراط از زکات را نپردازد نه شیعه است و نه مسلمان».

اثر وضعی عدم پرداخت زکات

علاوه بر همه اینها، نپرداختن زکات یک اثر وضعی هم برای شخصی که این حق را ادا نمی کند دارد. روایت صحیحی است از امام صادق علیه السلام که می فرمایند:

ما مِن عَبد یَمنَعُ دِرهَما فی حَقِّهِ اِلا اءَنفَقَ اثنَین فی غَیرِحَقِّهَ و ما رجل یَمنَعُ حقّا مِن مالِهِ اِلا طوّقهُ اللّه عزَّوَجَلّ بِهِ حَیَّة من نار یوم القیامة [809].

«کسی که یک درهم از حقوق واجبه الهی را نپردازد، او دو برابر آن را در غیرحق مصرف می کند. اگر کسی یک درهم از حقوق الهی را نپردازد، خداوند در قیامت طوقی از آتش به گردن او می اندازد».

یعنی علاوه بر عذاب اخروی اثر وضعی اش این است که وقتی حقی را که خدا مقرر کرده نپرداخت، الزاما باید همان مقدار به اضعاف مضاعف در مسیر دیگری هدر بدهد. درباره اثر وضعی اجتماعی آن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

اذا مُنِعتِ الزکاة مَنَعَتِ الارض برکاتها [810].

«وقتی افراد نسبت به ادای زکات و حقوق مالیشان، امتناع کردند، زمین هم از عرضه برکاتش امتناع خواهد کرد».

یعنی دیگر برکت از روی زمین برداشته می شود و فقر عمومی به صورت یک بلیّه الهی چنگ و دندان نشان می دهد. امام صادق علیه السلام فرمودند:

انّ اللّه فَرَضَ لِلفُقَراءِ فی مال الاغنیاء ما یَسَعُهُم و لو علم اَنَّ ذلک لا یسعهم لَزَادَهُم...و لو اَنَّ النَّاسَ اَدَّوا حُقوقَهم لکانوا عائشین بخیر [811].

خدا می داند که این مقدار از زکات مشکل فقرای مسلمین را حل می کند و اگر خدا می دانست که این مقدرا مشکل گشا نیست، یقینا اضافه فرموده بود. پس اگر اغنیا، حقوق واجب مالی خود را ادا کنند، نتیجه این است که همه انسان ها در خیر و سعادت زندگی می کنند.

ثمرات پرداختن زکات

همان گونه که نپرداختن زکات موجب منع برکات الهی می شود، تاءدیه زکات و ادای حقوق واجب مالی، موجب رونق، برکت و رحمت الهی می شود. امام هفتم موسی ابن جعفر علیهما السلام فرمودند:

حصّنوا اءموالکم بالزکاة [812].

«اموال خود را به وسیله زکات از نابود شدن حفظ کنید».

با این بیان یک بخش از فرمایش امام سجاد علیه‌السلام روشن می شود که فرمودند:

« و نعلم انّها تدفع البلایا و الاسقام عنک فی الدنیا و تدفع عنک النار فی الاخرة»

بدان که زکات هم بلاهای دنیوی را از او دفع می کند هم عذاب اخروی؛ بنابراین در فرمایشی از امام صادق علیه‌السلام آمده است که:

و حقیق علی اللّه تبارک و تعالی اءن یمنع رحمته ممّن منع حق اللّه مِن ماله، و اقسم و قال: والَّذی خلق الخلق، و بسط الرزق، انه ما ضاع مال فی برّ اءو بحر، الا بترک الزکوة [813].

«قطعا شایسته خداست رحمتش را از کسانی که حقوق واجب مالی خود را ادا نمی کنند دریغ کند؛ قسم به خدایی که همه آفریده ها را خلق کرد و روزی آنها را تقسیم فرمود، هیچ مالی در خشکی و دریا از بین نمی رود، مگر این که در کنارش زکات تعطیل شده باشد».

پرداختن صدقه در دنیا بلاها را و در آخرت آتش را از تو دفع می کند. در فرمایشی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شده است که فرمودند:

داوُوا مَرضَاکُم بالصدقة و حَصِّنوا اءَموالکم بالزکاة [814].

«بیمارانتان را با صدقه درمان کنید؛ و با ادای زکات اموال خود را حفاظت نمایید».

ملاحظه می فرمایید که در این روایت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله زکات را موجب درمان بیماریها و حفظ اموال می داند.

در سخن دیگری حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام فرمودند:

ثم انّ الزکاة جُعِلَت مع الصلاة قُربانا لاَهلِ الاسلام فمَن اَعطاها طیِّبَ النَّفس بها فانَّها تجعل له کفّارة و من النار حجازا و وقایة [815].

«نماز و زکات همراه با هم، موجب تقرب و ارتقای مقام معنوی است و آن کسی که با طیب نفس زکات اعطا کند هم کفاره اعمال و گناهان اوست و هم موجب حفاظت او از عذاب اخروی».

ابی بصیر از روات مورد اعتماد امام صادق علیه‌السلام است عرض می کند که خدمت امام علیه‌السلام بودم، حضرت فرمودند:

من منع الزکاة ساءَل الرّجعه عند الموت و هو قول اللّه عزَّ وَ جَلّ «ربّ ارجعون # لَعَلّی اءَعمَلَ صالحا فیما ترکت [816]» [817].

«کسی که در پرداخت زکات مال و حقوق مالی خود مسامحه می کند، از کسانی است که موقعی که اجل فرا می رسد و پیک مرگ می آید، تقاضای برگشت به دنیا می کند یعنی همان وقت احساس می کند و می فهمد که چه خطایی مرتکب شده است و قرآن از زبان این شخص نقل می کند: خدایا مرا بازگردان تا گذشته را جبران کنم».

پیامدهای بخل ورزیدن

خلاصه کسی که در پرداختن حقوق مالی به فرمان الهی گردن نهاد، از نظر معارف و اخلاق دینی، مبتلا به بخل و صفت ناپسند شحّ نخواهد شد. حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام فرمودند:

البخیل من بخل بما افترض اللّه علیه [818].

«انسانی که نسبت به ادای واجبات کوتاهی کند، مصداق حقیقی بخیل است».

بخیل و شحیح کسی است که مَن مَنَعَ حَقّ اللّه و اَنفَقَ فی غیـر حَـقّ اللّـه [819] آنجایی که وظیفه دارد، عمل نمی کند؛ و آن جا که موظف نیست، پـول خـود را هدر می دهد؛ و این موجب هلاکت و سقوط ارزش انسانی است.

در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

ما فرض اللّه علی هذه الامة شیئا اءَشدّ علیهم من الزکاة و فیها تهلک عـامّتهم [820].

یکی از واجبات الزامی که عمل نکردن به آن موجب عوارض شدیدی اسـت، زکات است. بسیاری از امت در امر زکات هلاک شدند؛ یعنی به خاطر نپرداختن و ادا نکردن این حق واجب الهی خـود را گرفتـار عـوارض دنیـوی و اخـری کردند.

بنابراین خداوند متعال حقوق واجب، اعم از زکات و خمـس و...را در امـوال انسان مقرر فرموده تا مثل سایر واجبات نسبت به ادای آن اهتمام داشـته باشـد؛ این نکته به خصوص برای خانم ها که معمولا متکفل خرج خانه و تـدبیر امـور زندگی هستند، باید مورد توجه باشد که آنچه از خرج سال اضافه می آید، به آن خمس تعلق می گیرد؛ و همچنین به طلاهایی که به حد نصاب رسیده، در بـازار قابل معامله باشد زکات تعلق می گیرد. بنابراین باید بـرای تطهیـر اموالشـان بـه موقع اقدام کنند. صرف نظر از مسائل ظاهری مثل دستگیری فقرا، رسـیدگی بـه نیازمندان و محتاجان که مسائل فرعی فقهی آنها در رساله های عملیه ذکر شـده است و حتما برای آگاهی بیشتر لازم است انسان مـومن بـه ایـن رسـاله هـا و مسائل حقوق مالی مراجعه کند اسرار و دلایلی هم در جعل این حکم قـرار دارد که مثل همان اسراری است که در نماز و روزه به بعضی از آنها اشاره شد.

اسرار وجوب زکات

در این جا به برخی از اسرار زکات نیز به صورت اجمال اشاره می کنیم:

نخست این که خداوند زکات را قرار داده است تا تعلق انسان را به مادیات و عوارض دنیا کم کند این نکته قابل توجهی است که در سوره مبارکه توبه نیز خداوند متعال به آن اشاره می فرماید:

قل ان کان آباؤ کم و اءبناؤ کم و اخوانکم و اءَزواجکم و عشیرتکم و اءموال اقتَرَفتُموها و تِجَارَة تَخشَونَ کَسادُها و مَساکِن تَرضَونَها اءَحبّ الیکم من اللّه و رسوله و جهاد فی سبیله فتربّصوا حتی یاءتی اللّه باءمره و اللّه لا یهدی القوم الفاسقین [821].

«اگر پدران، فرزندان، برادران، همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده اید، و تجارتی که از کسادشدنش می ترسید، و خانه هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاددر راهش محبوب تر است در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند! و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی کند».

اینگونه نباشد که محبت پدر، فرزند، زن، برادران، اقوام و خویشان و محبت و علاقه به مال و اندوخته کسب و تجارت و مسکن و ماءوا، بیش از محبت خدا و فرمان های او باشد. اگر تعلق انسان به این امور بیشتر از تعلق به خدا و فرمانش باشد، باید مهیای عذاب الهی بشود؛ یعنی انسان باید دل و ذهن و اندیشه خود را طوری تربیت و تنزیه کند که علقه و پیوند او با خدا و دستورات الهی مستحکم و بقیه امور از فرعیات زندگی او باشد، بنابراین گذشتن از مال، امتحانی برای صدقه ادعای دوستی و محبت به خداست که:

ان اللّه اشتری من المومنین اءنفسهم و اءموالهم باءنّ لهم الجنّة [822].

«خدا با انسان معامله می کند؛ جان و مال انسان را می خرد و در مقابـل آن، بهشت را به او ارزانی می کند».

بر همین اساس می توانیم مراتب و درجات امیانی و صدق مدعای مومنان را در دوستی و خلوص بسنجیم. وقتی سخن از بذل مـال اسـت گرچـه بـه مقـدار اندک، به هیچ قیمت در خود چنین آمادگی را نمی بیند؛ اینها همان گروهـی انـد که مشمول آن آیه کریمه اند که می فرماید اگر پدر و مادر، زن و فرزنـد، مـال و ثروت و خانه و منزل، پیش شما محبوب تر از خدا و فرمان خداسـت فتربصـوا حتی یاءتی اللّه بامره [823] جای این است که این انسان بـه انتظـار عـذاب الهـی باشد. گاه این عذاب خیلی سریع است و در دنیا دامـن انسـان را مـی گیـرد، و گاهی این عذاب گریبانگیر او می شود.

گروهی فقط در حد ادای حداقل حقوق واجب، خود را آماده می بینند؛ یعنی منفعت انفاق و بذل مال را درنیافته اند، چون دستوری رسیده و از تخلف دستور خدا می ترسند، حداقل واجبی را که به عهده ایشان گذاشته شـده اسـت ادا مـی کنند. علاوه بر ادای حقوق واجب در خیلی از امور مشارکت می کنند. امـا یـک دسته دیگرند که واقعا در ادعای دوستی و عشق به خدا راستگو و صادقند. هیچ اندوخته و ذخیره ای را بهتر از اندوختن نزد خدا نمی دانند. امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

و اءن تعلم انّها ذخرک عند ربک.

«ذخیره و گنجینه ای است که تو نزد خدا می سپاری».

در قرآن کریم چنین آمده است که:

ما عندکم ینفد و ما عند اللّه باق [824].

«آنچه نزد شماست فانی می شود؛ اما آنچه نزد خداست باقی است».

آنچه که انسان نزد خدا می سپارد باقی و مستدام و آنچه که برای خـود نگـه می دارد فانی و نابود می شود. با رفتن او آنها هم از دست می رود؛ ولـی آنچـه که باقی می ماند آن چیزی است که به عنوان ذخیره و ودیعـه نـزد خـدا سـپرده است؛ و چه ودیعه ای بالاتر از این است که انسان آنچه را که خدا بـه او فرمـان داده است عمل کند؛ یعنی حقوق واجب مالی خود را اعم از زکات، خمس و یا اعانات، نفقات و صدقات مستحب را بپردازد که اینها همان ذخایر و ودایع انسان نزد امانتدار واقعی یعنی خداست.

1 - ایثار؛ زکات باطنی

از امام صادق علیه السلام سوال کردند:

فی کَم تَجِبُ الزَّکاة من المَال فقال له الزَّکاة الظَّـاهرة اءم الباطنـة تُریـد فقـال اءُریدهما جمیعا فقال اما الظاهرة ففی کلِّ اءَلف خمسة و عشـرون و امـا الباطنـة فلا تستاءثِر علی اءَخیک بما هو اءَحوَج الیه منک [825].

«در چه مقدار از مال، زکات واجب است؟ حضرت فرمودند که: منظور تـو از زکات، زکات ظاهری است یا زکات باطنی؟ عرض کرد: هر دو را مـی خـواهم؛ حضرت فرمودند: اما آن حکم ظاهری فقهی در هر هزارتایی، بیست و پـنج تـا. این زکات مال است و اما زکات باطن این است که مبادا چیزی نزد تـو باشـد و برادر مسلمانت به آن چیز محتاج باشد و تو خود را بر او ترجیح دهی».

این معنای زکات باطنی است و اگر انسان مـی خواهـد بـه آن مرتبـه عـالی برسد، باید با خشنود کردن بندگان، خدا را خشنود کنـد. اگرچـه خـود محتـاج است، دیگران را از یاد نبرد. این همان معنای ایثـار اسـت کـه در قـرآن مـورد ستایش قرار گرفته:

و یؤ ثرون علی اءنفسهم و لو کان بهم خصاصة [826].

«اگرچه خود در تنگدستی قرار گیرند، اما باز دیگران را برخورد ترجیح مـی دهند».

خودشان محتاجند، اما دیگران را بر خود مقـدم مـی دارنـد یـا مثـل همـان کراماتی که از خاندان حضرت رسول ﷺ بیان کردیم؛ فقط پنج قطعـه نـان در سفره است، وقتی نیازمند به هنگام افطار در می زند همه موجودی سفره را به او می دهند و خود با آب افطار می کنند. این اوج و کمال انسـانیت اسـت. او مـی گوید:

الخلق کلّهم عیال اللّه فاحبّهم الی اللّه عزَّ وَ جَلّ اءنفعهم لعیاله [827].

«بندگان خدا عایله خدایند خدا کسی را بیشتر دوسـت دارد کـه فایـده اش برای بندگانش بیشتر باشد».

پس این یک سرّ جعل و تشریع حکم زکات است؛ میزان صـحت در ادعـای دوستی خدا، یا معیار سنجش صداقت، از دیگر مصادیق بذل جان است، بنابراین خداوند می فرماید:

ان اللّه اشتری من المؤمنین اءنفسهم و اءموالهم بانّ لهم الجنّة [828].

«خدا هم مال و هم جان را به عنوان متاع مـی خـرد و در مقابـل بهشـت را ارزانی می دارد».

قرآن هم درباره بذل جان و مال از قـوم حضـرت موسـی علیه‌السلام مثـال آورده است. در سوره مبارکه مائده، وقتی کـه خداونـد داسـتان قـوم حضـرت موسـی علیه‌السلام را نقل می کند که از مصر به طرف بیت المقدس حرکـت کردنـد، حضـرت موسی علیه‌السلام به قومش فرمود:

یا قوم ادخلوا الارض المقدسة الّتی کَتَبَ اللّه لکم و لا ترتـدّوا علـی ادبـارکم فتنقلبوا خاسرین # قالوا یا موسی ان فیها قَوما جبّارین و انّا لـن نـدخلها حتـی یخرجوا منها فان یخرجوا منها [829].

«ای قوم! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته، وارد شوید؛ و به پشت سر خود باز نگردید که زیانکار خواهید بود. جواب دادند: ما وارد ایـن شهر نمی شویم، مگر این که ستمگران از این شهر خارج شوند».

عده ای از افراد فهمیده حضرت موسـی علیه‌السلام و همچنـین خـود موسـی علیه‌السلام گفتند باید شما بروید و بجنگید و ستمگران را بیرون کنید تا موفق شوید.

قالوا یا موسی انّا لن ندخلها اءَبدا ما داموا فیها فاذهب اءَنت و ربک فقاتلا انّا هاهُنا قاعدون. [830]

«گفتند: ای موسی! تا آنها در آن جا باشند، ما هرگز وارد نخواهیم شد؛ تو بـا خدای خود بروید و (با آنان) بجنگید، ما همین جا نشسته ایم، آن جـا را آمـاده کنید تا ما وارد این شهر شویم».

در این جا، با این که منفعـت طاعـت فرمـان خـدا مجاهـده و جنگیـدن بـا ستمگران به خود قوم برمی گشت، ولی حاضر نشدند از جانشان مایه بگذارند، و این هم حکم قطعی و تغییرناپذیر آفرینش است که:

فو اللّه ما غُزی قوم قطّ فی عُقر دارهم الا ذلّوا [831].

«به خدا سوگند ملتی که برای حفاظت سرزمینشان حرکتی نمـی کننـد، و در درون خانه شان مورد هجوم قرار گیرند حتما استحقاق ذلت دارند».

از همان روزگار، قوم یهود به ذلت کشیده شدند و آیه نازل شد:

قال فانها محرّمة علیهم اءربعین سنة یتیهون فی الارض [832].

«خداوند (به موسی) فرمود: این سرزمین (مقدس)، تا چهل سال بر آن ها ممنوع است (و به آن نخواهند رسید) پیوسته در زمین (در این بیابان) سرگردان خواهند بود».

خلاصه اگر قوم، جمع و یا فردی این فرمان الهی را که یک میدان امتحان است ترک کرد، در بوته امتحان مردود شده است.

همچنین در مورد بذل مال که میدان امتحان دیگری است در داستان قارون آمده است: موسی علیه‌السلام و خیرخواهان، گفتند که زکات واجب شده باید هر کسی که توانمند است زکات مالش را بپردازد؛ از جمله قارون که انسان بسیار ثروتمندی است:

ان قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم و آتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنواء بالعصبة اءولی القوّة اذ قال له قومه لا تفرح ان اللّه لا یُحبُّ الفرحین.

«قارون از قوم موسی بود، اما بر آنان ستم کرد؛ ما آنقدر از گنج ها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود! به خاطر آورید هنگامی را که قومش به او گفتند: این همه شادی مغرورانه مکن، که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد».

مال و ثروت قارون آنقدر زیاد شده بود که حتی افراد نیرومند نمی توانستند کلیدهای ذخایر و گنج های قارون را حمل کنند. وقتی به او دستور رسید که تو هم باید مثل بقیه زکات بپردازی، به جای این که این فرمان را اجابت کند، گفت: انَّما اوتیته علی علم عندی [833] من با نیروی تدبیر خود این سرمایه را جمع آوری کرده ام و اگر خدا می خواست به دیگران هم می داد؛ لذا من چیزی به فقرا نمی دهم. و برای انجام ندادن این کار، حتی موسی علیه‌السلام را به زنا متهم کرد و به زنی پول داد که آن زن بیاید در میان جمع، بگوید که موسی علیه‌السلام خلاف

کرده است؛ و بعد آن زن انکار کرد. ثروت، پول و عنایات خدا و بعد هم فرمان خدا بر چشم پوشیدن از قسمتی از این نعمت، میدان امتحان انسان است. همان طور که قرآن می گوید: قارون علم اقتصاد داشت، پول جمع کرده بود، ولی علم تاریخ، جامعه شناسی و علم عقاید نداشت و نمی دانست که اگر تخلف و فرمان شکنی کند خدا با او چه می کند.

بر مال و جمال خویشتن غره مشو کاین را به شبی برند و آن را به تبی

این است که یک مدان امتحان، در جان است و یک میدان امتحان در مال. پس سرّ اولی که در حکم وجوبی ادای حقوق مالی و یا حکم استحبابی صدقات و انفاق ها می توانیم بیان بکنیم، این است که خود ما متوجه شویم در ادعای مسلمانی و در ادعای فرمانبرداری از خدا و در ادعای دوستی نسبت به ذات اقدس الهی چه مقدار صادق و راستگو هستیم.

2 - پرهیز از بخل ورزی

یکی دیگر از اسراری که درباره و جوب حکم زکات و ادای حقوق مالی و نیز استحباب انفاق ها و تبرعات، احتمال داده می شود و شاید هم بتوان به ضرس قاطع ادعا کرد این است که غرض ذات ذوالجلال الهی از بیان این احکام و تشریع آنها اعم از واجب و مستحب، تطهیر، تربیت و تنزیه انسان از اوصاف زشت و مذموم بخل، خساست و دنائت بوده است؛ چون مسلما هم به نقل روایات و هم به حکم تجربه و علم، و هم به تعبیر امیرالمومنین علیه‌السلام:

النفس مجبولة علی سوءالادب و العبد مامور بملازمة حسن الادب [834].

گرایش نفس انسان به زشتی ها زیاد است. گاهی جنبه حیوانی در تنازع با جهات معنوی و ملکوتی انسان غالب می شود و انسان ره به سمت زشتی های اخلاقی می کشاند.

همان گونه که فطرت و خلق نفس انسان بر اساس سوء ادب است، در مقابل انسان ماءمور است که آداب حسنه را ملازمت کند و فرابگیرد. در سخن دیگری از امیرالمومنین علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

الشرّ کامِن فی طبیعة کل اءحد فان غلبه صاحبة بطَن و اءن یغلِبه ظهر [835].

«شر در فطرت همه انسان ها کمین کرده است؛ اگر انسان توانست بر آن غلبه کند، پنهان می شود و از بین می رود و اگر نتوانست غلبه کند، ظاهر می شود و خود را نشان می دهد و طغیان می کند».

بنابراین، دین که برای تربیت انسان آمده است، یک سلسله احکامی دارد که آدمی را به ادب مورد نظر و تاءدیب و تربیت می کند و اوصاف رذیله ای را که در کمین ذات انسان است، زائل می کند و از بین می برد. یکی از این خصوصیات بخل است؛ و زائل شدن بخل، نیاز به رعایت آداب تربیتی دارد و راه آن ممارست در بذل مال است. در گام اول رعایت واجبات و بعد میزان بهره وری وی از این طهارت نفس و تربیت. زائل کردن آن صفات مذموم، بستگی به اندازه سخاوت او دارد؛ یعنی گاهی آن چنان در پستی نفس می ماند و خسّت و دنائت بر او غلبه می کند که:

درویش به جز بوی طعامش نشنیدی مرغ از پس نان خوردن اوریزه نچیدی

و گاهی آنقدر بخیل می شود که به تعبیر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله:

البخیل بعید من اللّه تعالی بعید من الناس بعید من الجنّة قریب من النار [836].

«بخیل از خدا دور می شود و از انظار مردم ساقط می شود؛ در نتیجه، از بهشت نیز دور می شود. و با این صفت خود را به آتش نزدیک می کند».

یا در سخن دیگری حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله می فرمایند:

البخل شجرة تنبت فی النار و لا یلج النار الا البخیل [837].

ریشه بخل در آتش و جهنم است؛ بنابراین ثمره اش نیز یک چیز جهنمی است که همان بخل است. به تعبیر پیغمبر ﷺ که می فرمایند:

خلق البخل من مقته...ان البخل من الکفر و الکفر فی النّار [838].

«خداوند بخل را از ناخشنودی خلق کرد، ...به درستی که بخل از کفر است و کفر در آتش جای دارد».

آثار سویی که بر بخل مترتب است در «حق دست» به تفصیل از آن سخن گفتیم و فرمان ادای حقوق واجب، برای زائل نمودن این خصیصه و تمرین تربیتی است و این نشان می دهد که خداوند برای بخل چقدر منقصت قائل است و از آن نهی فرموده و از طرفی نقطه برابرش، سخاوت و بخشش را تقویت فرموده است؛ در روایت آمده است که:

اءوحی اللّه عزَّ وَ جَلّ الی موسی علیه السلام اءن لا تقتل السامری فاءنّه سخیّ [839].

سامری با این که کسی بود که در غیبت موسی آمد و مردم را فریب داد و آنها را به گوساله پرستی سوق داد، اما خطاب به موسی فرمان آمد که او را نکش. سوال کرد: خدایا! چرا او را نکشم؟ او مردم را منحرف کرد. خداوند فرمود: چون اهل بذل و بخشش است و من خوش ندارم که تو سامری را بکشی. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام وارد شده است که حضرت فرمودند:

شابّ سخیّ مرهّق فی الذّنوب اءحبّ الی اللّه من شیخ عابد بخیل [840].

«جوان بخشنده ای که در معرض گناه قرار دارد و گاهی مرتکب گناه می شود، نزد خدا محبوب تر است از یک پیرمرد اهل عبادتی که بخیل باشد».

با این که جوان سخی در معرض گناه هست و پیرمرد در سن و سال گناه کردن نیست، در عین حال خدا آن جوان گناهکار سخاوت پیشه را محبوب تر

می دارد تا پیرمرد عابد متورع از گناهی که بخیل باشد. و خلاصه اءَفضل الناس ایمانا اءَبسطهم کفّا [841] از نظر ایمان افرادی برترند که گشاده دست و بخشنده اند و به دیگران رسیدگی می کنند.

3 - شکرگزاری از نعمت های الهی

سرّ دیگری که برای زکات واجب و مستحب می توان بیان کرد، شکر نعمت است. خداوند این احکام را به صورت واجب یا مستحب، مقرر فرمود تا انسان را به شکرگزاری در مقابل نعمت های خود عادت دهد. شکر منعم یک امر عقلی است. امام صادق علیه السلام در پاسخ سائلی که از حضرت سوال کرد:

هل للشُّکر حدّ اذا فعلَهُ العبدُ کان شاکرا قال نعَم قُلت ما هو قال یَحمَدُ اللّه علی کلّ نعمَة علیهِ فی اءَهل و مَال و ان کانَ فیماَانعم علیه فی ماله حقّ ادّاهُ [842].

«آیا شکر اندازه ای هم دارد که اگر بنده آن کار را انجام داد شاکر باشد و اگر آن را انجام نداد، شاکر نباشد؟ حضرت فرمودند: بله. عرض کرد: آن کار چیست؟ حضرت فرمودند: اولا، خدا را نسبت به آن نعمت هایی که از نظر خانوادگی و مالی به او داده، ستایش کند و اگر این نعمت، نعمت مالی است، خدا حقی در آن مال قرار داده که باید آن حق را ادا کند. این حق را که ادا کرد، شکر منعم را انجام داده است».

بنابراین، یکی دیگر از اسرار حکم الهی در ادای حقوق مالی، می تواند توجه دادن انسان به این واجب عقلی؛ یعنی شکر منعم باشد.

4 - تخلّق به اخلاق الهی

سرّ دیگری که بیشتر جنبه تربیتی دارد، تعلق انسان به اخلاق الهی است. خدا جواد است؛ قاضی الحاجات است؛ رحمان و رحیم است؛ محبوب و محب است و دوست دارد که انسان نیز به این اخلاق و آداب تخلق پیدا کند؛ چون خودش

جواد است، دوست دارد بنده اش هم جواد باشد و چون خودش حوایج بنـدگان را برآورده می کند، دوست دارد بندگانش هم در مقابل نیازمندان همـین کـار را بکنند. انسان باید بتواند این اخلاق کریمانه و بزرگوارانه را که برگرفته از کمـال الهی است تحصیل کند، در سخنی از حضرت موسی بـن جعفـر علیه‌السلام وارد شـده است که حضرت فرمودند:

انَّ اءَهل الارض لَمَرحومُون ما تحَابّوا و اءَدَّوا الامانةَ و عمِلوا بالحقِّ [843].

«رحمت خداوند شامل همه انسان ها مادامی که همـدیگر را دوسـت داشـته باشند، ادای امانت نمایند و کارهای شایسته انجام بدهند».

همه مردم زمین با چند شرط مورد رحمت و عنایت خدا خواهند بـود: یکـی این که همدیگر را دوست داشته باشند؛ که دوست داشتن از اخلاق بـزرگ الهـی است و دوست دارد که بنده هایش نیز اینگونه باشند؛ و اصـلا ایـن غریـزه نـوع دوستی، و حس دگردوستی از تفضلات خاص الهی به بشر و وجه تمایز انسـان از حیوانات است؛ وگرنه غرائز خشم، شهوت، حب اولاد و...، در همه حیوانـات مشترک است: هر حیوانی، بچه اش را دوست دارد، امـا غریـزه نـوع دوسـتی و دگردوستی، امتیازی است که خدا به انسان عنایت کرده است.

امیرالمومنین علیه‌السلام در دستورالعملی به مالک اشتر می فرمایند:

یا مالک...اءَشعِر قبلک الرَّحمة للرَّعیَّة و المحبَّة لهم و اللُّطف بهم [844].

«مالک! دلت را سرشار از دوستی رعیت و مردم کن، مردم را دوسـت داشـته باش».

و یا در روایتی آمده است:

اءَحبّ الخلق الی اللّه، مَن نفَع عیاله [845].

«محبوب ترین مردم نزد خدا کسی است که برای بندگان خدا نافع باشد».

چون آنها را دوست داری برایشان نافع باش. حتی از این بالاتر خداوند متعال نه تنها دوست دارد که انسان ها، یکدیگر را دوست داشته باشند و همه را به منزله یک پیکر می بیند، در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

مثل المومنین فی توٴ ادهم و تراحمهم مثل الجسد اذا اشتکی بعضه تداعی بره بالسهر والحمیّ [846].

«همهم انسان ها مانند یک پیکر هستند، اگر یک عضوش دردمند شود اعضای دیگر هم آزرده می شوند».

خدا دوست دارد که انسان همه موجودات را دوست داشته باشند؛ روایت عجیبی را مرحوم صاحب جواهرالکلام نقل می فرماید که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند:

قال صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: واطّلعت علی الجَنَّة فراٴیتُ امراٴة مُومِسَة یعنی زانیة فساٴلتُ عنها، فقیل: انها مرَّت بکلب یَلهَثُ من العطش فاٴرسلت اِزارَها فی بئر فَعَصَرَتهُ فی حَلقِهِ حتی روی فَغَفَرَ اللّه لها [847].

«در شب معراج، وقتی به بهشت نظر کردم، زن زناکاری را دیدم، سوال کردم: بهشت که جای زناکار نیست، این جا چه می کند؟ خطاب آمد این زن زناکار از کنار سگ تشنه ای عبور می کرد، جامه اش را درآورد و در چاه آب فرو برد و جامه خیس را در دهان سگ فشار داد و سگ را از تشنگی نجات داد. به همین دلیل مورد غفران الهی واقع شد».

مشابه این را سعدی در گلستان به نظم در آورده:

یکی در بیابان سگی تشنه یافت　　برون از رمق در حیاتش نیافت
کله دلو کرد آن پسندیده کیش　　چو جبل اندر آن بست دستار خویش

به خدمت میان بست و بازو گشاد　　سگ ناتوان را دمی آب داد
خبر داد پیغمبر از حال مرد　　که داور گناهان از او عفو کرد
الا گر جفا کردی، اندیشه کن　　وفا پیش گیر و کرم پیشه کن
یکی با سگی نیکویی گم نکرد　　کجا گم شود خیر با نیک مرد
کرم کن چنان کت برآمد ز دست　　جهانبان، در خیر بر کس نبست

شرایط صدقه دادن

بعد از آنچه در اصل ضرورت حکم مهم زکات به صورت واجب و صدقات مستحب طرح شد، در سخن امام سجاد علیه‌السلام قیود و شروطی برای ادای این حق و تحقق کامل آن لحاظ شده است که در حقیقت اگر آن شرایط مراعات نشود مستحبش صدقه نخواهد بود و واجبش هم فقط اسقاط تکلیف است.

شرط اول؛ صدقه پنهانی

شرط اول که در فرمایش امام سجاد علیه‌السلام به عنوان رعایت حق صدقه بیان شده این است:

اءَن تعلَم اءَنَها ذُخرُک عند ربّک و ودیعتک الّتی لا تَحتَاج الی الاِشهاد فاذا عَلِمت ذلک کُنتَ بمَا استَودَعتَه سرّا اءَوثَقَ بما استَودَعتَهُ علانیة.

شرط اول این است که وقتی می دانی که صدقه تو، ودیعه و امانت در پیشگاه پروردگار است و آن را در جایگاه امن و مطمئنی ذخیره می کنی، پس بهتر است به صورت سری و پنهانی انجام گیرد و کسی بر این راز مطلع نشود. در سخنی از امام صادق علیه‌السلام آمده است که فرمودند:

الصدقة واللّه فی السّرّ اءفضل من الصدقة فی العلانیّة [848].

«فضیلت و کمال صدقه پنهانی بیشتر از صدقه آشکار و علنی است».

در کلام امام علیه‌السلام قسم وجود دارد؛ این قسم ها در سخنان اهل بیت علیهم‌السلام همه ناظر به یک نکته های ظریفی است و بیشتر برای تاکید و به اصطلاح پذیرش و تسلیم شنونده و مستمع است؛ چرا که بر صدقه آشکار عوارض سوء و آفاتی عارض می شود.

اسحاق بن عمار که از صحابه امام صادق علیه‌السلام است می گوید: روزی امام علیه‌السلام به من فرمودند:

یا اسحاقُ کیفَ تَصنَعُ بِزَکاةِ مَالِکَ اذا حَضَرَت قُلتُ یاءتُونی الی المنزل فاءُعطیهم فقال لی: ما اَرَاکَ یا اسحاق الا قد اَذلَلتَ المؤمن فایّاکَ ایّاکَ اِنَّ اللّه یقول مَن اَذلّ لی ولیّا فقد اَرصَدَنی بالمُحاربةِ [849].

«برای پرداخت زکات مال، چگونه عمل می کنی؟ عرض کردم: فقرا را خبر می کنم، به خانه می آیند و حقشان را اعطا می کنم. امام علیه‌السلام فرمودند: تو با این کار موجبات ذلت و خواری مومنان را فراهم می کنی، اسحاق مراقب باش! بپرهیز از این کار! خداوند متعال می فرماید: کسی که ولیی از اولیای مرا ذلیل کند در حقیقت به جنگ من آمده است».

گاه ممکن است فرد نیازمند، از روی استیصال و احتیاج، صدقه آشکار را بپذیرد، اما در انظار و در مقابل دیگران این کار موجب سرشکستگی و حقارت نفس و ایذا و اذیت او می شود که مشمول این سخن است.

در روایت دیگری آمده است کسی به محضر امام جواد علیه‌السلام رسید و نقل کرد که من امروز به ده نفر انفاق کردم. امام علیه‌السلام فرمودند:

قد اَبطَلتَ بَرّکَ باخوانِکَ و صَدَقاتک قال: و کَیفَ ذلک یابنَ رسول اللّه قال...اقراء قَولَ اللّه عزَّ وَ جَلّ «یا اَیّها الَّذین آمنوا لا تُبطِلوا صدقاتِکم بالمنّ و

الاذی» [850] قال الرَّجل یا ابن رسول اللّه ما مَنَنتُ علی القوم الَّذین تصدَّقتُ علیهم و لا آذَیتُهُم...و هو کلُّ اَذی [851].

«همه آن خدمتی که کرده بودی باطل کردی. عرض می کند: چرا باطل کردم؟ چه کردم که موجب بطلان شد؟ فرمودند: آیه شریفه را قرائت کن، آیه شریفه مفهومش این است که: ای انسانهای مومن! وقتی صدقه می دهید صدقه خود را با منت گذاری و ایذای دیگران از بین نبرید. شخص می گوید، من عرض کردم: یابن رسول اللّه! من نه بر آنها منتی گذاشتم و نه روش من، روشی بود که آنها اذیت شده باشند. حضرت فرمودند: مگر به آیه توجه نکردی، این اذیت همه انواع آزار را در بر می گیرد».

بنابراین، هم کیفیت پرداخت باید آبرومندانه باشد که هیبت شخص مومن در معرض خطر قرار نگیرد و هم برخورد صدقه دهنده که بحث بعدی ماست باید مؤ دبانه و محترمانه باشد به این ترتیب که باید این کار در نهان انجام بگیرد که موجبات ایذای گیرنده فراهم نشود. این تاکید به پنهان کاری و این که این کار به عنوان یک سرّ بین تو و خدای تو باشد، برای این است که انسان ها به خصوص انسان های مومن، بیشتر در معرض خطر و دسیسه های شیطانند؛ با این عمل پنهانی جلو طغیان ریا و عجب بسته می شود؛ یعنی انسانی که مالش را به عنوان ادای حق واجب یا به عنوان یک عمل مستحب و مستحسن به دیگران می بخشد ممکن است در باطن به عارضه خودپسندی، ریا و شرک در عمل مبتلا شود که هر دو ناپسند و مذموم است. قرآن در سوره مبارکه بقره می فرماید:

ان تُبدوا الصَّدقات فنِعِمّا هی...یُکَفِّر عنکم من سیّئاتکم و اللّه بما تعملون خبیر [852].

«صدقه دادن آشکار بسیار خوب است؛ اما اگر ایـن کـار در خفـا و پنهـانی انجام گیرد، قطعا بهتر است. صدقه پنهانی موجب تکفیر گناهان می شود».

اگر اهل دقت توجه بفرمایند در مورد ادای صدقه آشکار می فرمایـد: فنعمـا هی اما وقتی به صدقه پنهان می رسد، علاوه بر این که می فرمایـد: بهتـر اسـت، بعد می فرماید: یکفر عن سیئاتکم موجب تکفیر و پوشش گناهان گذشته شـما می شود. نکته مهم این که بیننده ای هست که عمـل شـما را مـی بینـد و همـان بیننده خدا برای شما کافی است. پس پنهانی به نفع شما است. روایتی از رسـول اکرم ﷺ درباره صدقه پنهانی نقل شده است که حضرت فرمودند:

صدقة السّرّ تطفی ء غضب الربّ جلّ جلاله [853].

«صدقه پنهانی غضب خدا را فرومی نشاند».

اگر خدا به خاطر گناهی نسبت به مومنی خشم گرفتـه باشـد و او بـا دسـت خود پنهانی صدقه بدهد، خشم خدا را از بین برده است؛ یعنی صدقه پنهانی ایـن مقدار تاثیر دارد.

علاوه بر این، اصل صدقه و زکات، یک عمل عبادی اسـت و همانگونـه کـه قبلا در باب نماز و روزه هم اشاره کردیم اعمال عبـادی بـا تظـاهر و ریاکـاری تنافی ماهوی و جوهری دارد و آن عمل برای تقرب الی اللّه است؛ حال آن کـه ریا یعنی غیرخدا را در کار خدایی دخیـل کـردن؛ و نیـز اشـاره کـردیم کـه در روایات فراوان آمده که خداوند متعال فرموده:

اءنا خیر شریک و مَن اَشرک معی شریکا فی عمله فهو لَشَریکی دونی لاءَنّـی لا اَقبل الا ما خَلَصَ لی [854].

«من بهترین شرک هستم و اگر کسی در اعمالش غیر مرا شریک گرداند مورد قبول من نخواهد بود چون فقط عمل خالص را می پذیرم».

بنابراین، همه آن کاری که به قصد ریا انجام می گیرد برای آن اشخاصی است که کار به خاطر رعایت آنها انجام گرفته، در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است:

لا یقبل اللّه من مُسمِع و لا مُراء و لا منّان [855].

«خداوند، صدقه را نه از کسی که دوست دارد دیگران بفهمند و نه از ریاکار می پذیرد و نه از منت گذار».

غرض دیگر از تشریع صدقه واجب و مستحب، علاوه بر نفع دیگران، جنبه تربیتی آن برای خود انسان است. و اگر قرار باشد که در یک جهت تربیتی انسان را اصلاح کند؛ مثلا خصیصه بخل را از انسان بزداید، ولی یک رذیله دیگر ریاکاری و عجب را تقویت کند دیگر تربیت نخواهد بود. امام سجاد علیه السلام با عباراتی طولانی که نسبت به بسیاری از مطالب دیگر حضرت بیشتر است، اصرار می فرمایند که این کار باید میان تو و خدای تو مخفی باشد و هیچ نیازی نیست که دیگران را مطلع کنی؛ نه این که تو خدا را قبول نداری، بلکه تو می خواهی اطمینان بیشتری پیدا کنی و این بی اعتمادی به خداوند متعال است؛ پس این عمل ریایی است و تظاهر موجب بطلان صدقه و کار خیر تو می شود.

آیه شریفه در مورد مطلق عبادت می فرماید:

قل انّما اءنا بشر مثلکم یوحی الیّ انّما الهکم اله واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادةِ ربّه اءحدا [856].

«بگو: من فقط بشری هستم مثل شما؛ (امتیازم این است) به من وحی می شود که تنها معبودتان مبعود یگانه است؛ پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگار شریک نکند».

اگر کسی مشتاق لقای الهی است، نباید با عمل عبـادی بـرای خـدای متعـال شریک قرار دهد، بر این اساس در روایات وارد شده است که:

مَن صلّی مُرائاةَ النّاس فهو مشرک و مَن زکّی مُرائاةَ الناس فهو مشرک و مَـن صَامَ مُرائاةَ النّاس فهو مشرک [857].

«کسی که نماز را به قصد ریا به جا آورد مشرک در عبادت است. کسـی کـه زکات یا صدقه بدهد و از دادن صدقه قصدش ریا و تظاهر باشد مشـرک اسـت کسی که به قصد تظاهر روزه بگیرد مشرک در عبادت است. - و به یقـین عمـل مشرک مقبول درگاه خداوند قرار نمی گیرد -».

شرط دوم؛ صدقه بدون منت

اما شرط دومی که در کلام امام سجاد علیه‌السلام برای ادای حق صدقه ذکـر شـده است این عبارت است:

ثم لم تمتَنَّ بها علی اءحد لانَّها لک).

منت نهادن در دادن صدقه ضایع کردن حق صدقه اسـت؛ یعنـی اصـل عمـل نابود می شود. یا ایها الَّذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی [858] با منـت گذاری، صدقه را باطل نکنید. باطل به معنای از بین بردن اصل عمل است.

از نظر تحقق خارجی، منت نهـادن صـورت هـای مختلفـی دارد: گـاهی در پرداخت تظاهر می کند؛ گاهی بعد از پرداخـت آن را بیـان مـی کنـد؛ و گـاه از شخصی که به او صدقه داده است انتظار خدمت یا احترام بیشتری دارد؛ و یا بـه نوعی گیرنده صدقه را تحقیر می کند، که همـه از مصـادیق منـت اسـت و سـرّ ممنوعیت آن از نظر معارف دین برای کسانی که با مکتـب تربیتـی اسـلام آشـنا هستند به وضوح روشن است. مگر نه این است که خداوند متعال بـه ایـن عمـل فرمان داده است تا روح مسلمان را تربیت کند؟

علاوه بر این، این عمل یک امر عبادی و تقریبی است؛ بنـابراین نیـت تقـرب می خواهد و منت گذاری با تقرب الـی اللّـه تفـاوت جـوهری و مـاهوی دارد؛ مضافا نقض غرض تربیتی می شود؛ چرا که انسان صدقه دهنده مـامور بـه ایـن عمل شده است تا یک رذیله اخلاقـی را از خـود دور کنـد؛ بخـل و دنائـت از خصایص زشتی است که انسان باید بـا دادن زکـات و صـدقه آنهـا را در خـود سرکوب کند و از بین ببرد؛ حال اگر انسان با منت گذاری روح طغیان و سرکشی و طلب کاری از مومنان را در خود احیا کند، دقیقا چیزی است که شرع مقـدس با آن مخالف است. امتیازخواهی از دیگران، خودبینی، اعجاب و ابتهاج به نفس، همه مخالفت با مصالح تربیت بشر است و صلاح بشر در این است که این اخلاق رذیله را ترک کند. اگر صدقه واجب می پردازد، در واقع عمل به وظیفه اسـت و در عمل به وظیفه معنا ندارد که در قبال آن، چیزی طلب کند، و بر دیگران منـت بگذارد. این حق فقیر است؛ حق نیازمند است؛ و به تعبیر قرآن و فی اموالهم حق للسائل و المحروم [859] محروم حق خود را گرفته و کسی که حـق خـود را مـی گیرد، دیگر معنا ندارد بر او منت گذاشته شود. و اگـر صـدقه واجـب نیسـت و مستحب است صدقه دهنده با این کار به خود منفعت مـی رسـاند بنـابراین، بـاز نباید منت بگذارد. به تعبیر امام سجاد علیه‌السلام که فرمودند:

ثمَّ لَم تمتنّ بِهَا عَلی اءَحَدَ لانّها لک...لانَّ فی ذلک دَلیلا اَنَّک لم تُـرِد نفسـک بها و لو اءَرَدت نفسک بها لم تمتنَّ بها علی اءَحد.

به وسیله آن بر کسی منت مگذار؛ چون نفعش به خودت بازمی گردد و با این کار منت گذاری معلوم می شود تو از دادن صدقه دنبال منفعـت خـود نیسـتی و اگر نیتت از صدقه، اعانه و نفقه به نیازمندان و تحصـیل منفعـت باشـد، خـدمتی

است که به خود انجام می دهی و از دیگران مطالبه اجر و مزد کردن معنا نـدارد.

امام صادق علیه‌السلام از حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام نقل می کنند که فرمودند:

مَن عَلِمَ اَنَّ ما صَنَعَ اَنَّما صَنَع ز الی نفسه لم یستَبطِ النَّاس فـی شُـکرهم و لـم یستَزِدهُم فی مودَّتِهم فلا نلتمس من غیرک شُکرَ ما اَتَیتَ الی نفسک و وَقَیتَ بـه عِرضَکَ [860].

«کسی که صدقه می دهد و اعتقاد دارد کاری برای خودش انجـام داده، معنـا ندارد که از دیگری توقع اجر و پاداش داشته باشد و مشتاق این باشد که دیگران او را بیشتر دوست داشته باشند. نباید انتظار داشته باشی که دیگـران بـه خـاطر کاری که به نفع خود انجام داده ای از تو شکرگزاری کنند».

تو کاری را انجام دادی تا آبروی خود را در دنیا و آخرت حفـظ کنـی، چـرا انتظار داری که دیگران از تو تشکر کنند و سـپاس گوینـد؟ عـلاوه بـر ایـن، در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام درباره صدقه آمده است:

اءَنَّها تَقَعُ فی ید اللّه قبل اءَن تَقَعَ فی ید السّائل [861].

«صدقه قبل از این که به دست فقیر برسد، به دست خدا می رسد».

و چون به دست خدا می رسد، خدا باید بپذیرد و خدا هم می گوید: لا یقبـل اللّه صدقة منّان [862] خداوند، صدقه فردی را که منت می گذارد قبول نمـی کنـد. درست برعکس آنچه در اذهان است. در حقیقت نیازمند و فقیـر اسـت کـه بـر صدقه دهنده منت دارد؛ چون گیرنده صدقه، وسیله شده تا صدقه دهنده به خـدا تقرب پیدا کند، پس اگر بناست کسی منتی داشته باشد گیرنده صـدقه اسـت، نـه دهنده آن؛ و این اخلاق بسیار ناپسندی است که اگر کسی قـدم کـوچکی بـرای دیگری برمی دارد در مقابل از او امتیازخواهی و باج گیری کند. این زشت ترین

و مذموم ترین رذیله اخلاقی است. در روایتی مشابه روایت قبل، از رسول اکـرم ﷺ وارد شده است که فرمودند:

ما تقع صدقة المؤمن فی ید السائل حتی تقع فی ید اللّه [863].

«صدقه ای که از دست انسان مومن به فرد نیازمند داده می شود، به دسـت او نمی رسد مگر این که در دست خدا قرار گیرد».

و بعد حضرت این آیه را تلاوت فرمودند:

اءَلَم یَعلموا اءَنَّ اللّه هو یَقبَل التَّوبة عن عبادهِ و یاءخُذ الصَّدقات و اَنَّ اللّه هـو التّوّاب الرحیم [864].

«آیا نمی دانید که آن کسی که قبول کننده توبه عباد و گیرنده صـدقات اسـت خداست!».

و به همین ملاک، حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام در باب وظایف صدقه دهنـده و زکات سخنان عجیبی دارند، می فرمایند:

اذا ناوَلتُم السّائل فلیُرَدِّ الَّذی یُناولُهُ یدَه الی فیه فیقبِّلُها فـانَّ اللّـه عـزَّ وَ جَـلّ یاءخذها قبل اءَن تَقَع فی ید السائل فانَّه عزَّ وَ جَلّ یاءخذ الصَّدَقات [865].

«هرگاه دست نیازمندی به سوی شما دراز شد، صدقه دهنـده موظـف اسـت ابتدا دست سائل را ببوسد و بعد صدقه را در دست او بگذارد؛ چون در حقیقـت این دست، نماینده دست خداست، این دست دراز شده تا تو حـق اللّـه را در آن بگذاری».

این توصیه ها برای تربیت روح انسان است؛ روحـی کـه میـل بـه طغیـان و سرکشی دارد.

داستان معروفی است که شخص ثروتمندی وارد مسجد پیغمبـر ﷺ شـد و در صف نماز نشست. بعد از او فقیری آمد. کنار او نشست شخص ثروتمند عبا و

لباس خودش را جمع و جور کرد. پیامبر ﷺ کـه شـاهد ایـن مـاجرا بودنـد برآشفته شدند و فرمودند: آیا ترسیدی چیزی از فقر او به تـو سـرایت کنـد کـه خودت را جمع کردی؟ ای رسول خدا! در مقابل این عمـل حاضـرم بـه عنـوان کفاره، نیمی از ثروتم را به این مرد ببخشم. جالب این است که مرد فقیـر آنقـدر عفیف و پاکدامن بود و عزت نفس داشت که حاضر نشد؛ و وقتی حضـرت از او سوال کردند: چرا نمی پذیری؟ گفت: اءَخافُ اءَن یدخلنی ما دخله [866] می ترسم من هم به خصلت این مرد مبتلا شوم. شیوه اولیـای الهـی در ایـن مسـاله واقعـا شایان دقت است و مومنان باید روش و سیره انبیا، اولیـا و بزرگـان دیـن را بـه عنوان الگو مورد توجه قرار دهند.

در زمان امیرالمومنین علیه‌السلام در پرداخت زکات نه تنها منتی در کار نبود، بلکـه حضرت قاعده ای مقرر کرده و فرموده بودند:

من له حاجة فلیرفعها فی کتاب لاصون وجوهَکم عن المساءلة [867].

«هرکس، حاجت و نیازی دارد، بنویسد و برای من بفرستد تا به ایـن وسـیله آبروی شما را محفوظ بدارم».

یعنی حتی امام علیه‌السلام حاضر نبود با یک صاحب حاجت رودررو شود که مبادا احساس ذلت کند. در سیره اباعبداللّه علیه‌السلام نقل شده است که حضـرت از پشـت در نیاز افراد را برآورده می فرمودند، وقتی از حضرت دربـاره علـت آن سـوال کردند؛ فرمودند: برای این کـه حرمـت او حفـظ شـود و در خـودش احسـاس حقارت نکند. در روایت داریم:

لعن اللّه مَن اءَکرم الغنیّ و مَن اءَهان الفقیر لفقره [868].

«به لعنت خدا گرفتار شود کسی که به شخص ثروتمنـد بـه خـاطر امـوالش احترام و به فقیر و نیازمند به خاطر فقرش اهانت کند».

اصلا منت گذاشتن و هر نوع استخفاف و کوچک کردن شخصیّت مومن، حتی از ناحیه خود او هم ممنوع است؛ یعنی خود انسان هم حق ندارد کاری کند که موجب کوچک شدن و حقارت او شود، چرا که امیرالمومنین علیه‌السلام می فرمایند:

ساعةُ ذُلّ لا تفی بعزِّ الدَّهر [869].

«یک ساعت ذلت با یک عمر عزت قابل معاوضه نیست».

مبنا و معیار معارف دین این است که:

و للّه العزة و لرسوله و للمومنین [870].

«خدا عزیز است، رسول خدا عزیز است و مومنان هم عزیزند».

در روایتی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که فرموده اند:

لیس من اءخلاق المومن، المَلَقُ و الحَسَد الا فی طلب العلم [871].

«مومن حق ندارد تملق بگوید و حسادت کند؛ زیرا در سایه این چاپلوسی است که موجبات کوچکی و حقارت او فراهم می شود؛ مگر یک جا آن هم در طلب علم».

به قول شاعر:

افتادگی آموز اگر طالب علمی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

البته بحث مفصلش را در حقوق معلم و متعلم بیان خواهیم کرد.

دست دراز کردن پیش دیگران هرچند برای آموختن علم یک نوع ذلت است، اما طبق بیان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمودند:

مَن لم یصبر علی ذُلِّ التَّعلُّم ساعة بَقِیَ فی ذُلِّ الجهل اءبدا [872].

«اگر کسی ذلت تعلیم را نپذیرد، مجبور است تا ابد در ذلت جهل و نادانی باقی بماند».

این یک استثنا است؛ اما هر نوع تحقیر و کوچک کردن که منت گـذاری هـم یک مصداق آن می باشد ممنوع است. در روایتی آمده اسـت کـه؛ امیرالمـومنین علیه‌السلام از صفین به شام تشریف می بردند، وقتی وارد شـهر «انبـار» شـدند، مـردم انبار به استقبال حضرت آمدند و به دنبال مرکـب امیرالمـومنین علیه‌السلام شـروع بـه دویدن کردند. حضرت توقف کرده و فرمودنـد: ایـن چـه کـاری اسـت؟ گفتنـد: روشی است که سلاطین ایران به ما آموخته اند که هر وقت مهمان محترمی آمد، به دنبال مرکب او پیاده حرکت کنیم. حضرت فرمودند:

اما علِمتُم اءنَّ مَشیَ الماشی مع الرّاکبِ مفسدة للرّاکب و مَذلَّة للماشی انصرِفوا [873].

«آیا نمی دانید که این عمل شما - پیاده دویدن به دنبال مرکب و دنبال سواره - هم موجب فساد اخـلاق و خودبـاوری راکـب اسـت و هـم موجـب ذلـت و کوچکی پیاده ها؟ برگردید و این کار را انجام ندهید».

در همه معارف دین، حتی در دستورات فقهی نیز بر عدم منت گذاری و منت پذیری مؤمن تاکید شده است. مرحوم سید محمد کاظم یـزدی از اعـلام فقهـای معاصر در کتاب «عروة الوثقی» که ابواب فقه را در آن گردآوری کـرده انـد، در باب تیمم مساله ای را بیان می کنند و می فرمایند:

اگر آب پیدا نشد، باید با خاک تیمم کرد؛ حتی اگر کسی آب در اختیار دارد؛ و حاضر است آب را داده و در قبال آن پول هم نگیرد، اما بر انسـان منـت مـی گذارد، جایز نیست انسان آب را بگیرد و با آبی که با منت تحصیل کرده، وضـو بگیرد.

لو وَهَبَهُ غیره بلا مِنَّة و لا ذِلَّة وَجَبَ القبول [874].

این متن عبارت عروة الوثقی است و فقهای بزرگوار بعد از سید نیز همه براساس این فرع نظر داده اند.

اینها نکاتی است که تاکید می کند تا صدقه دهنده و صدقه گیرنده هر دو، شرایط عزت و رعایت حرمت و شخصیّت مومن را لحاظ کنند؛ در غیر این صورت صدقه عمل ناپسندی خواهد بود که در تغایر اساسی با مساله زکات، صدقه و انفاق است.

بهترین صدقات

پرداخت کننده صدقات باید بهترین و محبوب ترین اموالش را به عنوان صدقه انتخاب کند لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا ممّا تحبّون [875]، چرا باید محبوب ترین را انتخاب کند؟ به همان دلیلی که گفتیم گیرنده صدقه در حقیقت خداست و صدقه هدیه ای برای خداست.

اءنها تقع فی ید اللّه قبل اءن تقع فی ید السائل [876].

«صدقه قبل از رسیدن به دست فقیر، به دست خدا می رسد».

بنابراین، چیزی را که انسان به عنوان هدیه و تحفه به محضر رب العالمین تقدیم می کند، باید از محبوب ترین چیزهایی باشد که نزد اوست و ثانیا گفتیم صدقه منفعتش به خود انسان برمی گردد؛ وقتی قرار است ان تعلم اءنها ذخرک این ذخیره انسان در پیشگاه خداوند باشد، چیزی را که انسان برای روز احتیاج و نیازمندی خود ذخیره می کند، یقینا نباید از چیزهای نامطلوب و غیرمرغوب باشد. اندوخته معمولا از بهترین، مطلوب ترین و مرغوب ترین جنس های موجود است.

از این رو انسان باید برای روز احتیاج، بهترین ها را ذخیره کند و کمال صدقه به این خواهد بود که به تعبیر قرآن لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون بهترین و محبوب ترین چیزهایش را ببخشد.

آداب صدقه دادن

1 - کوچک شمردن صدقه

یکی از نکات دیگری که با ظرافت خاصی در کلمات اهل بیت علیهم‌السلام مطرح شده این است که صدقه دهنده، عمل خود را ناچیز و کوچک بشمارد و این اعتقاد خود را به گیرنده صدقه نیز ابراز کند. امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

راءیتُ المعروف لا یصلُحُ الا بثَلاث خِصال تصغیرِهِ و تستیرِهِ و تعجیلِهِ فانَّکَ اذا صغَّرتَهُ عظَّمتَهُ عند من تصنعُهُ الیه و اذا سَتّرته تَمّمته و اذا عَجّلته هنّاتَه [877].

«کار خیر و عمل معروفی که انجام می دهی، تمام نیست مگر با رعایت سه خصوصیت: اول این که آن کار را بسیار کوچک بشماری؛ دوم این که آن را پنهانی انجام دهی و سوم این که آن کار را با سرعت و عجله انجام دهی. وقتی این کار را کوچک شمردی نزد کسی که کار برای او انجام گرفته، بزرگ جلوه می کند و هنگامی که آن را پنهانی به جا آوردی خوبی را کامل کرده ای و هنگامی که با عجله آن را انجام دادی شیرینش نموده ای».

وقتی نیازمندی از دست شما هدیه می گیرد و شما با حسن خلق به او می گویی که من از کوچکی و از کمی هدیه ناقابل خود عذرخواهی می کنم، ارزش کار خیلی بیشتر می شود. وقتی کار خیر پنهان انجام پذیرد، کمال عمل با پنهان کاری حاصل می شود و هنگامی که آن کار را با سرعت و عجله انجام دادی، این خدمت گواراتر و شیرین تر می شود. چه بسا شخصی در شرایطی قرار دارد

که در همان لحظه محتاج است و شما هم بنا داری کـه بـرای او خـدمتی انجـام دهی، چه بهتر که این خدمت و خیر به سرعت انجام گیرد.

غرض ما از این روایت همان قسمت اول است که کار را کوچک بشـماری و این دقیقا همان نکته ای که انسان مامور است در همه عبادات چنین تصویری از عمل خویش داشته باشد؛ نماز، روزه، حج، زکات و صدقه مستحبی خود را کـه عبادت است در پیشگاه خداوند ناچیز و کوچک جلوه دهد؛ وگرنه تعدد عبادات موجب غرور می شود و نتیجه آن عجب است که با اصل عبـادت منافـات دارد. بنابراین اصل است که امام سجاد علیه‌السلام در دعای مکارم الاخلاق می فرمایند:

و عبِّدنی لک و لا تفسد عبادتی بالعُجب [878].

«خدایا! مرا بنده خود قرار ده، مرا به عبادات و اتیان فرایض عادت بده، منتها طوری نباشد که این عبادات من با عجب و خودپسندی فاسد شود».

در حقیقت کوچک شمردن، هم موجب تشخص خود انسان است که خـود را از یک رذیله اخلاقی، صیانت و حفاظت کرده و هم شخصیّت گیرنده آن را پاس داشته و حرمت او را ارج نهاده است.

2 - مقدم داشتن نزدیکان و اقوام

نکته دیگر که از سخنان اهل بیت علیهم‌السلام و دستورات اخلاقی دین استفاده مـی شود این اسـت کـه انسـان، در مقـام اعطـا و انفـاق، ذوی الارحـام و اقـوام و نزدیکانش را بر دیگر نیازمندان مقدم کند که با این کار هم فضیلت صـدقه دادن را درک کرده و هم صله رحم نموده است و در معارف ما آمده است که:

لا صَدَقَة و ذو رَحِم محتاج [879].

«اگر قوم و خویشی از انسان محتاج باشد، صدقه بـه دیگـران اصـلا صـدقه نیست».

در روایت دیگری آمده است:

اءافضَل الصَّدَقَة علی ذِی الرَّحِم الکَاشِح [880].

«بافضیلت ترین صدقه، کمک کردن به ارحام و نزدیکانی است که نیازمندند».

توصیه شده که اگر چه رحم با انسان میانه خوب و ارتباط صمیمانه ای ندارد، به او رسیدگی شود؛ چرا که برای تربیت روح انسان خیلی موثر است. وقتی انسان بر خلاف میل نفس عمل کند، آن را تربیت کرده است. نفس میل دارد به کسی پول بدهد که بیشتر متواضع و خاضع است. ولی وقتی انسان منسوبی دارد که یک نوع دشمنی یا مخالفتی هم با انسان دارد، اگر در دل شب تاریک، بدون این که متوجه بشود چه کسی این کمک را به او کرده، هدیه و انفاق خود را به او برساند نفس خود را تربیت کرده است.

3 - پنهان بودن صدقه

در حالات امام سجاد علیه‌السلام همان طور که پیش از این اشاره کردیم نوشته شده است که یکی از پسرعموهای امام علیه‌السلام شکوه می کرد که علی بن الحسین با این که تمکن دارد از من دستگیری نمی کند؛ ولی بعد از وفات امام علیه‌السلام متوجه شد که هدایا و انفاق هایی که در دل شب تاریک به خانه او فرستاده می شد و او از این طریق زندگی خود را اداره می کرد از ناحیه امام سجاد علیه‌السلام بوده است. تا امام علیه‌السلام از دنیا نرفته بود، خبر نداشت زندگی او چگونه تامین می شود.

در شرح حال امام سجاد علیه‌السلام حتی مخالفان نوشته اند:

ما فقدنا صدقة السرّ حتی مات علی بن الحسین علیه‌السلام [881].

«تا زمانی که علی بن الحسین علیهماالسلام زنده بود صدقه پنهانی، امری رایج بود، وقتی از دنیا رفت صدقه پنهانی از جامعه رخت بربست».

بنابراین در صدقه دادن پنهان بودن، کوچک شمردن، منت نگذاشتن و ترجیح دادن اقوام و ارحام و قربا، به خصوص اگر فقیر باشد و با انسان هم میانه خوبی نداشته باشد، از توصیه های مهم دینی ماست.

در روایت دیگری نسبت به اجر این خدمات و کارها و اعانات خیر، آمده است که:

الصدقة بعشرة و القرض بثمانية عشر و صلة الاخوان بعشرين و صلة الرحم باربعة و عشرين [882].

«صدقه ده برابر و قرض هیجده برابر و صله برادران بیست برابر و صله رحم بیست و چهار برابر نزد خدا پاداش دارد».

روش پذیرفتن صدقه

نکته دیگر در حقوق صدقه، این که وظیفه ای هم برای گیرنده صدقه است که اولا باید عزت نفس خود را حفظ کند و دست نیاز پیش این و آن دراز نکند به تعبیر امام صادق علیه‌السلام:

شیعتنا مَن لا یساءل الناس و لو مات جوعا [883].

«شیعیان ما کسانی هستند که اگر از گرسنگی بمیرند، دست حاجت پیش دیگران دراز نمی کنند».

ثانیا اگر کسی از آنها دستگیری کرد، به حکم وجوب عقلی، وظیفه اش شکر منعم و شکرگزاری است. امام هشتم علیه‌السلام فرموده اند:

مَن لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر اللّه عز و جل [884].

«کسی که شاکر مردم نباشد، شکر خدا را به جای نیاورده است».

در روایت دیگری از امام امیرالمومنین علیه‌السلام وارد شده است:

مَن صَنعَ بمثل ما صُنِعَ اليه فانَّما كَافَاءَهُ و مَن اءَضعفَهُ كان شكورا و مَـن شـكر كان كريما [885].

«کسی که در مقابل خدمت، خدمتی تقدیم دارد پاداش عمل را داده؛ و کسـی که خدمت مضاعف کند شکور است؛ و انسان شاکر از کرامت اخلاقی برخـوردار است».

شکرگزاری وظیفه ای است که موجب تشویق انسان ها برای انجام خـدمات و خیرات می شود. مبادا انسان نیازمند دچار روحیه ای بشود که برخـورد او در مقابل کسانی که به او خدمت می کنند طوری باشـد کـه انسـان هـا را از انجـام خدمت و عمل خیر پشیمان کند.

13 - حقّ حجّ

و حقُّ الحجِّ اءَن تَعلَم اءنّه وفادة الی ربک و فِرار الیه مِن ذنوبک و بـهِ قَبُـول تَوبَتِکَ و قَضَاءَ الفَرضِ الَّذی اءوجبَهُ اللّه علیک.

«و اَما حَق حجّ این است که بدانی حجّ، زیـارت و مهمـانی خـدا و فـرار از گناهان به سوی اوست، توبه تو با حج پذیرفته می شود و به وسـیله آن، عملـی که خدا بر تو واجب کرده است، ادا می شود».

مناسک حجّ یکی از عباداتی است که برای خیمه دین به منزله رکن و سـتون است. امام صادق علیه‌السلام می فرمایند:

بُنِیَ الاِسلام عَلَی خَمس علی الصَّلاة و الزَّکاة و الحجّ و الصّوم و الوِلایَة [886].

«اسلام بر پنج چیز بنیان نهاده شده است: نماز، زکات، حـج، روزه و ولایـت اهل بیت علیهم‌السلام».

در سخنی دیگر از امام صادق علیه‌السلام وارد شده است که فرمودند:

مَن مَاتَ و لَم یَحُجَّ حَجَّةَ الاِسلام فَلیَمُت اِن شَاءَ یَهودِیّا و اِن شَاءَ نَصرانِیّا [887].

«کسی که فریضه حج به ذمّه اش باشد و انجام ندهد، هنگام وفات به او مـی گویند: تو مسلمان نیستی؛ مخیّر هستی که در زمره یهودیان از دنیا بـروی یـا در زمره نصاری».

علت این مطلب هم روشن است؛ چرا که بی اعتنایی به یکـی از ارکـان دیـن است و در حقیقت بی اعتنایی به مهمانی و دعوت میزبانی مثـل خداونـد متعـال است. بنابراین تعجب برانگیز نیست که نتیجه بی اعتنایی و پشت کردن به دعوت میزبانی مثل ذات ذوالجلال الهی، خارج شدن از زمره مسـلمانان باشـد. دعـوت حضرت حق در قرآن به صراحت اینگونه بیان شده است:

و للّه علی الناس حجّ البیت مَن استطاع الیه سبیلا و مَن کفر فان اللّه غنی عن العالمین [888].

«خداوند حج بیت اللّه را بر کسانی که توانایی دارند واجب فرموده و اگر کسی تمرد کند (و به حج نرود به خود زیان رسانده است)، خدا از همه مخلوقاتش بی نیاز است».

به یقین است این دعوت الهی، فوایدی برای مدعو و مهمان دربر دارد، که اگر مهمان دعوت شده کفر ورزید و بی اعتنایی کرد، نقصی در ذات ذوالجلال الهی وارد نمی شود؛ چرا که او بی نیاز از مهمان داری است، بنابراین میزبانی او برای نفع رساندن به مهمان است؛ نه بهره مندی خود، خداوند خطاب به حضرت ابراهیم علیه‌السلام می فرماید:

و اَذِّن فی الناس بالحجّ یاءتوک رجالا و علی کلّ ضامِر یاءتین من کلِ فَجّ عمیق [889].

«همگان را به حج بیت اللّه دعوت کن که در آینده سواره و پیاده از راههای دور به نزد تو (خانه خدا) خواهند آمد».

ابراهیم علیه‌السلام وقتی خانه خدا را تجدید بنا کرد، مامور شد از همان زمان تا روز قیامت مردم را به حج دعوت کند و این یک مهمانی خاص است که سابقه ای چنین طولانی دارد و جالب است به این نکته هم اشاره کنیم که امام سجاد علیه‌السلام در بیان حقوق حج، تعبیری دارند که می فرمایند: فرار الیه من ذنوبک بدان که عمل حج، فرار از گناهان است به سوی خدا؛ یعنی گریختن از خود و اتصال به مبداء آفرینش. نظیر این تعبیر در سوره مبارکه ذاریات آمده است:

ففرّوا الی اللّه انّی لکم منه نذیر مبین [890].

«به سوی خدا بگریزید و من بیم دهنده آشکارم».

مرحوم صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» در تفسیر این آیـه آورده انـد که:

ففرّوا الی اللّه یعنی حجّوا الی اللّه و من اتخذ مَحمِلا للحجِّ کـان کَمَـن ارتَـبِطَ فَرَسا فی سبیل اللّه [891].

«به سوی خدا بگریزید یعنی حج خانه خدا را به جای آوریـد و اگـر کسـی مرکبی برای سفر حج تهیه کند، مانند کسی است که برای جهاد فـی سـبیل اللّـه مرکبی فراهم کرده است».

حج برترین عبادات

حج یکی از برترین عبادات است؛ در روایتی چنین تعبیر شده است:

اَن الحج اءَفضل من الصلاة و الصیام لانَّ المصلّی انَّما یشتَغِل عن اءهله سـاعة و اَنَّ الصائم یشتغل عن اءهله بَیاض یوم و اَنَّ الحاجَّ یُشخِصُ بدنه و یُضحِی نفسه و یُنفِقُ مالَهُ و یُطیلُ الغَیبة عن اءَهله لا فی مال یرجوهُ و لا الی تجارة [892].

«حج از نماز و روزه با فضیلت تر است؛ چرا که انسـان نمـازگزار، در نمـاز برای دقایقی از خانواده، فرزند، زندگی و کـارش جـدا مـی شـود و محرومیـت انسان روزه دار از لذایذ زندگی در حدی سپیدی روز است، اما انسـانی کـه بـه حج می رود، در حقیقت بدنش را به زحمت انداخته و از جان خـود مایـه مـی گذارد، مال خود را صرف می کنـد، زمـان بسـیار زیـادی را از زن و فرزنـد و خانواده دور می شود و بر این کار او، هیچ منفعت مـالی و تجـاری نیـز مترتـب نیست».

پس معلوم شد که حج علاوه بر همه تکلفات و سختی های ظاهری، مشـقت های سایر عبادات را نیز همراه دارد. رهـا کـردن زن و فرزنـد، صـرف مـال در زکات، صرف وقت بدون فایده مادی و دنیوی و مهمتر از همـه، تحمـل غربـت،

مشکلات سفر و تعطیل نمودن روال عادی زندگی، از جمله دلایل سخن امام علیه‌السلام است که می فرمایند: حج، افضل از نماز و روزه است.

به نظر ما، حج از احکام اسرارآمیز دین است؛ واقعا این چه فریضه ای است که امام مجتبی علیه‌السلام راه آن را بیست بار پیاده طی می کند و به این سفر می رود [893]؛ یا امام سجاد و امام صادق علیهماالسلام به هنگام احرام بستن و لبیک گفتن می لرزند و گریان می شوند [894].

امیرالمومنین علیه‌السلام در خطبه اول نهج البلاغه می فرمایند:

جعله سبحانه و تعالی للاسلام علما [895].

«خداوند متعال این خانه خود (کعبه) را پرچم اسلام قرار داد».

یا در خطبه معروف حضرت زهرا سلام اللّه علیها آمده است که فرمودند:

والحج تَسنِیَةُ لِلدِّینِ [896].

«حج، علو و رفعت اسلام است».

در فرمایش حضرت علی و فاطمه علیهماالسلام منزلت و جایگاه حج، به بالا رفتن پرچم دین تعبیر شده است؛ پس باید دید چه اسراری در آن نهفته است که جز با بقای این عمل، دین قوام نمی یابد و جز در سایه بزرگداشت آن، دین رفعت و تعالی نخواهد داشت و چه سری است که حتی از نظر فقهی، فقهای ما می گویند: اگر در یک سال، حاکم اسلامی بفهمد که بیت اللّه خالی از حاج و زائر خواهد بود موظف است به هزینه بیت المال، عده ای را روانه حج کند که بیت اللّه خالی نماند، بنابراین عبادت حج، وجوه تمایز و تفاوت بسیاری با سایر اعمال و عبادات دارد که برای ما، بسیاری از نکات و دقایق آن مکشوف نیست و کسی که به این سفر معنوی اقدام می کند علاوه بر دریافت ها و فواید معنوی

بسیاری که در آیات و روایـات آمـده اسـت، از فوایـد و برکـات دیگـری هـم برخوردار می شود.

اسرار و خصوصیات حج

گمان می رود، بعد از تامل در همه آیات قرآن کریم و روایاتی که درباره حج وارد شده است، مطلبی که امام سجاد علیه‌السلام بیان فرموده اند، جـامع تـرین سـخن است که می توان پیدا کرد؛ چرا که سخنان اهل بیت علیهم‌السلام درباره حج و فضـایل و اسرار آن فراوان است، اما به صورت پراکنده و متفرق ذکر شده است؛ و چـون ما در مقام شرح و تفسیر کلام امام سجاد علیه‌السلام در رساله مبارکه حقـوق هسـتیم، به نظر می آید بهترین مفسر و مبین کلام حضرتشان، خود ایشان باشند؛ چرا کـه همه اسرار، احکام و واجبات الهی و اسرار همه آفرینش نزد این خانواده اسـت؛ به خصوص که این کلام متعلق به خود امام سجاد علیه‌السلام اسـت. مرحـوم حـاجی نوری رحمة اللّه علیه در کتاب «مستدرک الوسایل» در ابـواب حـج روایتـی را درباره امام سجاد علیه‌السلام نقل می کند که:

لمّا رجع مولانا زین العابدین علیه‌السلام من الحـج اسـتقبله الشّـبلیّ فقـال علیه‌السلام لـه حججت یا شبلیّ؟ قال: نعم یا ابن رسـول اللّـه! فقـال علیه‌السلام: اَ نَزَلـت المیقـات و تجرّدت عن مخیط الثّیاب و اغتسلت؟ قال: نعم، قال فحین نزلت المیقـات نویـت انّک خلعت ثوب المعصیة و لبست ثوب الطاعة؟ قال: لا، قال: فحین تجرت عـن مخیط ثیابت نویت انک من الریاء و النفاق و الدخول فی الشبهات؟ قال: لا، قـال علیه‌السلام: فحین اغتسلت نویت انک اغتسلت من الخطایا و الذنوب؟ قال: لا، قال فما نزلت المیقات و لا تجرّدت عن مخیط الثّیاب و لا اغتسلت [897].

«هنگامی که امام سجاد علیه‌السلام از سفر حج باز می گشتند، یکی از مسلمانان به نام شبلی به استقبال امام علیه‌السلام رفت. حضرت در اولین برخورد با او فرمودند: آیا

تو به سفر حج رفته ای؟ عرض کرد: بله من توفیق انجام این سفر را داشته ام. امام علیه السلام فرمودند: آیا برای حج به میقات رفتی؟ لباس های دوخته را از تن بیرون آوردی و غسل کردی؟ گفت: بله. امام علیه السلام فرمودند: آیا وقتی وارد میقات شدی، نیت کردی که بعد از این لباس گناه از تن بیرون آوری و لباس اطاعت و فرمانبرداری خدا را به تن کنی؟ گفت: نه، یابن رسول اللّه! چنین نیتی در نظرم نبود. فرمودند: وقتی که لباس دوخته را از تن بیرون می آوردی، آیا واقعا بنا داشتی که دیگر لباس ریا و نفاق به تن نداشته باشی و علاوه بر این که از محرمات پرهیز می کنی در امور شبهه ناک هم وارد نشوی؟ گفت: نه، یابن رسول اللّه! امام علیه السلام فرمودند: وقتی که غسل می کردی، آیا واقعا چنین نیتی داشتی که برای همیشه از هر گناه و خطایی خود را تطهیر کنی و گرد گناه نگردی گفت: نه، یابن رسول اللّه! امام علیه السلام گفت: تو که هنگام ورود به میقات نیت نکردی که ترک گناه کنی و به هنگام درآوردن لباس دوخته و پوشیدن لباس احرام نیت نکردی که به کلی از لباس معصیت و گناه و ریا و نفاق و امور شبهه ناک دوری کنی و گرد گناه نگردی، نه میقات رفته ای و نه لباس دوخته از تن بیرون کرده ای و نه غسل کرده ای».

ثم قال علیه السلام: تنظَّفتَ وَ اَحرَمتَ و عَقَدتَ بالحجّ؟ قال: نعم، قال: فحین تنظَّفتَ و اَحرَمت و عَقَدتَ الحجّ نَوَیتَ اءَنَّک تَنَظَّفت بنورة التَّوبة الخالصة للّه تعالی قال لا قال فحینَ اَحرَمتَ نَوَیتَ اءَنَّکَ حَرَّمتَ علی نفسک کلَّ مَحَرَّم حَرَّمَهُ اللّه عز و جل؟ قال: لا، قال: فحین عَقَدتَ الحَجّ نَوَیتَ اءَنَّک قد حَلَلتَ کلّ عَقد لغیرِ اللّه؟ قال: لا، قال علیه السلام: له ما تَنَظَّفت و لا اَحرَمت و لا عَقزدت الحجّ [898].

سپس حضرت فرمودند: «آیا در میقات که خود را تنظیف و تطهیر می کردی و لباس احرام می پوشیدی، نیت محرم شدن برای عمل عبادی حج داشتی؟

گفت: بله، یابن رسول اللّه! امام علیه السلام پرسیدند: آیا آن وقت که خود را تنظیف می کردی و احرام و عقد حج می بستی، آیا واقعا نیت تو این بود که از همه گناهان توبه کنی؟ گفت: نه، حضرت فرمودند: وقتی نیت محرم شدن کردی آیا نیت داشتی که همه آنچه را که خدا بر تو ممنوع کرده است، بر خود حرام کنی؟ گفت: نه، حضرت فرمودند: وقتی تصمیم می گرفتی برای عمل حج آماده شوی آیا در ذهن تو این بود که خودت را از بند همه بندگی ها و عبودیت قدرت و زور و پول آزاد کنی و خود را بنده خالص خدا قرار دهی؟ گفت: نه، حضرت فرمودند: پس در این صورت نه نظافت کرده ای، نه محرم شده ای و نه نیتت برای حج تمام است».

قال له اَ دَخَلتَ المیقات و صَلَّیتَ رَکعَتَیِ الاحرامِ و لَبَّیتَ؟ قال: نعم، قال: فحین دَخَلتَ المیقاتَ نَوَیتَ اءَنَّکَ بِنِیَّةِ الزّیارةِ؟ قال: لا، قال: فحین صلّیت الرّکعتینِ نَوَیت اءَنَّک تَقَرَّبت الی اللّه بخَیرِ الاعمالِ من الصَّلاة و اکبرِ حسناتِ العباد؟ قال: لا، قال: فحین لَبَّیتَ نَوَیتَ اءَنَّک نَطَقتَ للّه سبحانه بکلِّ طاعَة و صُمتَ عن کلِّ معصیة؟ قال: لا، قال له علیه السلام: ما دَخَلتَ المیقاتَ و لا صلَّیتَ و لا لَبَّیتَ [899].

بعد فرمودند: «وقتی داخل میقات شدی، آیا نماز مقدمات احرام را به جای آوردی و لبیک گفتی؟ عرض کرد: بله. حضرت فرمودند: وقتی وارد میقات شدی آیا نیت کردی که واقعا برای دیدار و لقای الهی می روی؟ و آیا وقتی دو رکعت نماز احرام را به جای آوردی، واقعا نیت تو این بود که با بهترین اعمال مثل نماز و خدمت گزاری به بندگان خدا به او نزدیک شوی؟ و آیا وقتی لبیک اللّهم لبیک می گفتی واقعا نیتت این بود که زبانت جز در مسیر اطاعت الهی حرکت نکند و به هنگام معصیت زبانت بسته باشد؟ عرض کرد: نه. سپس

حضرت فرمودند: نه دخول در میقات تو درست است و نه نمازت تمام است و نه تلبیه ات مقبول».

ثم قال له: اَ دَخَلتَ الحَرَم و راءَیتَ الکَعبةَ و صَلَّیتَ؟ قال: نعم، قال فحین دَخَلتَ الحَرَم نَوَیتَ اءَنَّک حَرَمتَ علی نفسک کلَّ غیبة تَستَغیبُهَا المسلمین من اءَهل ملّةِ الاسلام؟ قال: لا، قال: فحین وَصَلتَ مکَّةَ نَوَیتَ بَقلبک اءَنَّک قَصَدتَ اللّه؟ قال: لا، قال علیه السلام: فما دَخَلتَ الحَرَم و لا راءَیتَ الکعبة و لا صلّیت [900].

امام علیه السلام فرمودند: «آیا بعد از احرام و میقات، قدم به حرم گذاشتی؟ کعبه را دیدی و نماز خواندی؟ گفت: آری. حضرت فرمودند: آیا به هنگام دخول در حرم، نیت تو این بود که هر نوع بدگویی از مسلمان ها و نقل مطالب درباره دیگران را بر خود حرام کنی؟ گفت: خیر. حضرت فرمودند: آیا وقتی که به مکه رسیدی در دلت گذشت که به سمت خدا می روی گفت: نه، یابن رسول اللّه! حضرت فرمودند: پس تو نه به حرم قدم گذاشته ای، نه کعبه را دیده ای و نه نماز خوانده ای».

ثم قال: طُفتَ بالبَیتِ و مَسِستَ الارکان و سَعَیت؟ قال: نعم، قال علیه السلام: فحین سَعَیت نَوَیت اءَنّک هَرَبتَ الی اللّه و عَرَفَ منک ذلک عَلا م الغُیوب؟ قال: لا، قال: فما طُفتَ بالبیت و لا مَسَستَ الارکان و لا سَعَیت، ثم قال له: صافَحتَ الحَجَرَ و وَقَفتَ بمَقام ابراهیم علیه السلام و صلَّیتَ به رکعتین؟ قال: نعم، فصاح علیه السلام صیحة کادَ یُفارِقُ الدُّنیا ثم قال: آه آه [901].

سپس حضرت فرمودند: «آیا طواف بیت اللّه را به جا آوردی و ارکان را لمس کردی؟ گفت: آری. حضرت فرمودند: وقتی طواف بیت اللّه را انجام دادی و ارکان اربعه کعبه را مس کردی نیتت این بود که از هر نوع آلودگی بگریزی؟ و این فرار و گریز تو مشهود ذات ذوالجلال الهی بود؟ او عرض کرد: نه. حضرت

فرمودند: در این صورت، طواف و لمس ارکان از تو پذیرفته نیست. بعد حضرت فرمودند: آیا حجرالاسود را مصافحه کردی و پشت مقام ایستادی و نماز طواف به جای آوردی؟ گفت: بلی در این جا عبارت روایت عجیب است سپس امام علیه‌السلام فریادی از ژرفای دل برکشیدند به گونه ای که نزدیک باشد از دنیا مفارقت کند. سپس فرمودند: وای! وای!».

ثم قال علیه‌السلام: مَن صافَحَ الحَجَر الاسوَدَ فقد صافَحَ اللّه تعالی، فانظُر یا مِسکین لا تُضَیِّع اءَجرَ ما عَظُمَ حُرمَتِهِ و تَنقِضُ المصافحةَ بالمُخالَفةِ و قبض الحرام نظیرَ اءَهل الاثَام [902].

سپس فرمودند: «کسی که دست به حجرالاسود دراز کند، گویی با خدا مصافحه کرده است. ای انسان بی چاره ای که برای اعمال حج رفته ای، مراقب باش بعد از دست کشیدن بر حجرالاسود، که مصافحه با خداست، اجر این کارهای بزرگ را ضایع نکرده باشی، دست دادن با خدا، به معنای پیمان بستن با اوست، مراقب باش که نقض پیمان نکنی و مثل سایر اهل گناه، بعد از آن، دست به حرام نیالایی».

ثم قال: نوَیتَ حین وَقَفتَ عند مقام ابراهیم علیه‌السلام اَنَّک وَقَفتَ علی کل طاعة و تَخَلَّفتَ عن کلّ معصیة؟ قال: لا، قال: فحین صَلَّیتَ فیه رکعتین نَوَیت اَنَّک صلَّیتَ بصَلاة ابراهیم علیه‌السلام و اَرغَمتَ بصلاتِکَ اَنفَ الشَّیطان؟ قال: لا، قال له: فما صافَحتَ الحَجَرَ الاسود و لا وَقَفتَ عند المقام و لا صلَّیتَ فیه رکعتین [903].

بعد حضرت فرمودند: «به هنگامی که پشت مقام ایستادی آیا واقعا نیتت این بود که بعد از این، جز در مقام طاعت خدا نایستی و از هر نوع معصیتی ببری؟ عرض کرد: چنین نیتی نداشتم. حضرت فرمودند: هنگامی که نماز طواف خواندی آیا واقعا نیتت این بود که مانند ابراهیم خلیل الرحمن علیه‌السلام نماز بخوانی

و بینی شیطان را به خاک بمالی و دیگر تسلیم شیطان نباشی؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: اگر در نیت تو، چنین اموری نبوده است، نه حجرالاسود را لمس کـرده ای و نه نزد مقام ایستاده ای و نه نماز طواف از تو پذیرفته است».

ثم قال علیه السلام له: اَشرَفتَ علی بئرِ زمزم و شَربتَ مِن مائِها؟ قال: نعم، قال علیه السلام: نوَیتَ اَنَّک اءَشرَفتَ علی الطَّاعة، و غَضَضتَ طَرفَکَ عن المعصیةِ؟ قـال: لا، قـال علیه السلام: فما اءَشرَفتَ علیها، و لا شَربتَ من مائِها، ثم قال له علیه السلام: اَسَعَیتَ بین الصَّفا و المَروَةِ، و مَشَیتَ و تَرَدَّدتَ بینهما؟ قال: نعم، قال له: نوَیتَ اَنَّکَ بـین الرَّجـاء و الخوف قال: لا، قال: فما سعیتَ، و لا مَشیتَ، و لا تردَّدتَ بـین الصَّـفا و المـروة[904].

بعد فرمودند: «بعد از انجام نماز طواف که مستحب است حاجی به چاه زمزم داخل شود و از آب آن بنوشد آیـا داخـل زمـزم شـدی و از آب آن نوشـیدی؟ جواب داد: آری. حضرت فرمودند: آیا به هنگام نوشیدن آب زمزم، چنـین نیتـی داشتی که جز در مسیر اطاعت الهی حرکت نکنی و چشم از هر معصیتی ببندی؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: بنابراین نه به چاه زمزم داخـل شـده ای و نـه از آن آب نوشیده ای. بعد حضرت فرمودند: آیا سعی بین صفا و مروه کرده ای و بـین این دو کوه حرکت نمودی؟ عرض کرد: آری. فرمودند: آیا به هنگام ایـن عمـل، نیتت این بود که میان خوف و رجای الهی حرکت کنی؟ یعنی این دو خصیصه در تو احیا شد که از اعمال زشت و کرده های ناپسند خود ترسان باشی و از طرفی به رحمت واسعه الهی امیدوار عرض کرد: نـه. حضـرت فرمودنـد: سـعی، یعنـی حرکت و تردد تو بین صفا و مروه پذیرفته نیست».

ثم قال علیه السلام: اَخَرَجتَ الی مِنَی؟ قال: نعم، قال علیه السلام: نَوَیتَ اَنَّک آمَنـتَ النَّـاس من لسانِکَ و قلبِکَ و یَدِک؟ قال: لا، قال علیه السلام: فما خرجتَ الی مِنـی، ثـم قـال

عليه السلام له: اَوَقَفتَ الوَقفَةَ بَعرَفَةَ و طَلَعتَ جَبَل الرَّحمة و عَرَفتَ وادِی نَمِرَةَ و دَعَوتَ اللّه سبحانه عند المِیلِ و الجَمَرات؟ قال: لا، قال عليه السلام: هل عَرِفتَ موقِفُکَ بِعَرَفَةِ مَعرِفَةِ اللّه سبحانه امر المعارف و العلوم و عَرَفتَ قَبضَ اللّه علی صَحیفَتُک و اطِّلاعَهُ علی سَریرَتک و قلبک؟ قال: لا، قال عليه السلام: نَوَیتَ بِطُلوعِک جَبَلِ الرَّحمة انَّ اللّه یَرحَمُ کلّ مؤمن و مومِنَة و یَتَولَّی کلَّ مُسلم و مسلمة؟ قال: لا، قال عليه السلام: فنویت عند نَمِرَةَ اَنَّکَ لا تاءُمر حتی تاءتَمِرَ و لا تَزجُرُ حتی تنزَجِرَ؟ قال: لا، قال عليه السلام: فعند ما وَقَفتَ عند العلم و النَّمَرات نَوَیت انّها شاهدة لک علی الطَّاعات حافظة لک مع الحَفَظَةِ بِاَمرِ ربّ السموات؟ قال: لا، قال عليه السلام: فما وَقَفتَ بِعَرَفَةَ و لا طَلَعتَ جَبَل الرَّحمَة و لا عَرَفتَ نَمِرَةَ و لا دَعَوتَ و لا وَقَفتَ عند النَّمَراتِ [905].

سپس حضرت فرمودند: «بعد از اعمال عمره آیا به منا رفتی؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمودند: آیا هنگامی که می خواستی به سوی منا حرکت کنی ب در مسیر عرفات و مشعر آیا در نیت تو بود که بعد از حرکت به سمت منا، نه تنها مسلمانها، بلکه همه مردم، از زبان، دست و مهمتر از همه، از قلب و نیت تو در امان باشند؟ یعنی حتی در ذهن خود، فکر گناه و اقدام علیه هیچ انسانی را نپرورانی؟ عرض کرد: نه. چنین نیتی نداشتم. حضرت فرمودند: تو به منا نرفته ای. سپس حضرت فرمودند: آیا در عرفه وقوف و به «جبل الرحمة» صعود کردی؟ و آیا در مشعر «وادی نمره» را شناختی؟ آیا در آن جا و در جمرات منا، خدا را خواندی؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمودند: آیا در عرفه درک کردی که خدا بر صحیفه اعمال تو، مشرف است و اسرار درونی و راز و رمز تو را می داند؟ گفت: نه. فرمودند: وقتی به بالای «جبل الرحمة» رفتی، آیا نیت و توجهت به این بود که خدا هر انسان مومن و مسلمانی را دوست دارد و بر او

تفضل و ترحم می کند؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: هنگامی که به «وادی نمره» در مشعر قدم گذاشتی، آیا واقعا نیتت این بود که هیچ کاری، بدون فرمان الهی انجام ندهی و جز به امر او به هیچ کاری مبادرت نکنی؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: هنگام وقوف در اعلام منصوبه در مشعر و مسجد نمره، آیا توجه داشتی که هرچه از تو صادر می شود خداوند خبر دارد به وسیله دو ملکی که بر تو مامورند، بر همه امور اشراف دارد؟ گفت: نه. فرمودند: بنابراین نه وقوف به عرفه کرده ای و نه از جبل الرحمه صعود کرده ای و نه در مسجد نمره نماز گذاشته ای و نه دعاهای تو مقبول و پذیرفته است».

ثم قال علیه السلام: مَرَرتَ بَینَ العَلَمَینِ و صَلَّیتَ قَبل مُرورِکَ رَکعَتَین و مَشَیتَ بِمُزدَلِفَةَ و لَقَطتَ فیها الحَصَی و مَرَرتَ بالمَشعر الحرام؟ قال: نعم، قال علیه السلام: فحینَ صَلَّیتَ رَکعَتَین نَوَیتَ اَنَّها صلاةُ شُکر فی لَیلَةِ عَشر تَنفِی کلَّ عُسر و تُیَسِّرُ کلَّ یُسر؟ قال: لا، قال علیه السلام: فعندَ ما مَشَیتَ بَین العَلَمَینِ و لم تَعدِل عنهُما یَمینا و شِمَالا نَوَیتَ اَن لا تَعدِلَ عَن دِینِ الحَقِّ یَمینا و شِمَالا لا بِقَلبِک و لا بِلِسانِک و لا بِجَوارِحک؟ قال: لا، قال علیه السلام: فعند ما مَشَیتَ بِمُزدَلِفَةَ و لَقَطتَ منهَا الحَصَی نَوَیتَ اَنَّک رَفَعتَ عنک کلَّ مَعصیة و جَهل و ثَبَّتَّ کلَّ عِلم و عَمَل؟ قال: لا، قال علیه السلام: فعند ما مَرَرتَ بِالمَشعَرِ و الحَرامِ نَوَیتَ اَنَّکَ اَشعَرتَ قَلبَکَ اِشعَارَ اَهلِ التَّقوَی و الخَوفَ للّه عز و جل؟ قال: لا، قال علیه السلام: فما مَرَرتَ بالعَلَمَینِ و لا صلَّیتَ رَکعَتَین و لا مَشَیتَ بالمُزدَلِفَةِ و لا رَفَعتَ منها الحَصَی و لا مَرَرتَ بالمَشعَرِ الحَرَامِ [906].

سپس امام علیه السلام فرمودند: «آیا قبل از حرکت از عرفه در «ماذنین» - دره خاص در انتهای عرفات - نماز گذاشتی؟ و بعد از این که به «مزدلفه» - نام دیگر مشعر - رسیدی، سنگ های مخصوص را برای رمی جمرات جمع آوری

کردی و از مشعر گذر کردی؟ گفت: آری، یابن رسول اللّه! حضرت فرمودند: آیا در آن وقت نیت کردی که نمازی که در شب دهم - شب عید قربان - می خوانی، هر مشکل و سختی را از تو برداشته و آسان کند و هر سهلی را بر تو آسان تر کند؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: آن گاه که از آن دره انتهای عرفه، به سمت مشعر حرکت می کردی، آیا نیتت این بود که به هیچ وجه نه به قلب و نه به جوارح و اعضا از دین حنیف الهی روی نگردانی؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: آنگاه که به «مزدلفه» رسیدی و آن سنگ ریزه ها را جمع کردی، آیا در ذهن و نیت تو این بود که دست از هر معصیت و نادانی برداری و همه اعمالت بر اساس علم و عمل صحیح، انجام شود؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: آن گاه که در مشعر گام می زدی، آیا نیت تو این بود که همه دل و قلبت، مالامال از شعار اهل تقوی و خوف خداوند تبارک و تعالی باشد؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: در این صورت، نه نمازی در ماذنین گزارده ای و نه عبوری به مزدلفه کرده ای و نه سنگ ریزه ای جمع کرده ای و نه در مشعر گام زده ای».

ثم قال علیه السلام له: وَصَلتَ مِنَی و رَمَیتَ الجَمَرَةَ و حَلَقتَ راءسَکَ و ذَبَحتَ هَدَیکَ و صلَّیتَ فی مسجدِ الخَیفِ و رَجَعتَ الی مکّةَ و طُفتَ طوافَ الافاضةِ؟ قال: نعم، قال علیه السلام: فنَوَیتَ عندَ ما وَصَلتَ مِنَی و رَمَیتَ الجِمَار اَنَّکَ بَلَغتَ الی مَطلَبِکِ و قد قَضَی ربُّکَ لکَ کلَّ حاجتِکَ؟ قال: لا، قال علیه السلام: فعندَ ما رَمیتَ الجِمَار نَوَیتَ اَنَّکَ رَمَیتَ عدوَّکَ اِبلیسَ و غَضِبتَهُ بِتَمَام حجِّکَ النَّفیس؟ قال: لا، قال علیه السلام: فعند ما حَلَقتَ راءسَکَ نَوَیتَ اَنَّکَ تَطَهَّرتَ منَ الاَدنَاس و مَن تَبَعَهُ بَنِی آدمَ و خَرَجتَ من الذُّنوبَ کمَا وَلَدتُکَ اُمُّکَ؟ قال: لا، قال علیه السلام: فعند ما صلَّیتَ فی مسجدِ الخیفِ نَوَیتَ اَنَّکَ لا تَخافُ الا اللّه عزَّ وَ جَلّ و ذَنبُکَ و لا تَرجُو الا رحمةَ اللّه تعالی؟ قال: لا [907].

سپس حضرت به او فرمودند: «به منا که رسیدی، آیا رمی جمرات کردی و سرت را تراشیدی و قربانی کردی و در مسجد خیف نماز خواندی؟ و بعد به مکه بازگشتی و طواف حج را به جای آوردی؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمودند: آیا توجه داشتی انسانی که به منا قدم می گذارد، در حقیقت همه آمال و آرزوهایش را در آغوش گرفته است؟ آیا می دانی که خدا همه حوایج انسانی را که به منا می رسد، برآورده می فرماید؟ گفت: نه! به این نکته هم توجه نداشتم. حضرت فرمودند: هنگامی که سنگ به جمرات می زدی و رمی جمار می کردی، آیا نیتت این بود که دشمن را از خود برانی و در حقیقت، فایده حج تو این باشد که بعد از این عاصی و نافرمان ابلیس باشی؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: آن گاه که سر خود را می تراشیدی، آیا در نیت داشتی که از همه ناپاکی ها خود را دور کنی و از همه پیروان شیطان که در صورت بنی آدم اند دوری جویی و از گناه خارج شوی و مانند روزی باشی که از مادر متولد شده ای؟ گفت: نه. حضرت فرمودند: آن گاه که در مسجد خیف نماز می خواندی، آیا واقعا بنا گذاشتی که جز از خدا نترسی و جز از گناهان و اعمال خودت نترسی و جز به رحمت الهی، به هیچ بنده و موجود دیگری دل نبندی؟ گفت: نه».

قال علیه السلام: فعند ما ذَبَحتَ هَدَیکَ نَوَیتَ اَنَّکَ ذَبَحتَ حَنجَرَةَ الطَّمَعِ بما تَمَسَّکتَ به من حَقیقَةِ الوَرَعِ و اَنَّکَ اتَّبَعتَ سُنَّةَ اِبراهیم علیه السلام بِذَبحِ وَلَدَهُ و ثمرَةِ فُؤَادِ و رَیحَانِ قلبِهِ و حاجَّهُ سُنَّتُهُ لمَن بَعدَهُ و قَرَّبَهُ الی اللّه تعالی لمَن خَلفَهُ؟ قال: لا، قال علیه السلام: فعند ما رَجَعتَ الی مکّة و طُفتَ الافاضة نَوَیتَ اَنَّکَ اَفَضتَ من رحمةِ اللّه تعالی و رَجَعتَ الی طاعَتِهِ و تَمَسَّکتَ بِوُدِّهِ و اَدَّیتَ فرائِضَه و تَقَرَّبتَ الی اللّه تعالی؟ قال: لا، قال: له زَینُالعابدین علیه السلام: فما وَصَلتَ مِنَی و لا رَمَیتَ الجِمَار و لا

حَلَقتَ راءسَکَ و لا اَدَّیتَ نُسُکَکَ و لا صلَّیتَ فی مسجد الخَیفِ و لا طُفتَ طوافَ الافاضةِ و لا تَقَرَّبتَ ارجِع فانَّکَ لم تَحُجَّ [908].

حضرت فرمودند: «هنگامی که گوسفند را قربانی می کردی، آیا چنین نیتی داشتی که حلقوم طمع، افراط و زیاده طلبی را ببرّی؟ و آیا توجه داشتی که این سنت ابراهیم علیه‌السلام است که خدا او را مامور کرد که فرزند، ثمره قلب و نور چشم خود را ذبح کند؟ عرض کرد: نه. حضرت فرمودند: هنگامی که به مکه آمدی و طواف حج را به جای آوردی، آیا واقعا توجه داشتی که از رحمت و عظمت الهی، به اطاعت او قدم گذاشته ای و به حبل ودّ و دوستی او متمسک شده ای و با انجام فرایض الهی، یک گام به خدا نزدیک شده ای؟ گفت: نه. امام علیه‌السلام فرمودند: نه منا رفته ای، نه رمی جمره کرده ای، نه سر تراشیده ای، نه مناسک حج را به جای آورده ای، نه قربانی کرده ای، نه در مسجد خیف نماز گزارده ای، نه طواف حج به جای آورده ای و نه با این اعمال به خدا نزدیک شده ای. بار دیگر بازگرد و با عنایت به این اسرار و خصوصیات، حج را به جای آور که اعمال گذشته تو، نامش حج نیست».

فطَفِقَ الشِّبلیُّ یَبکِی علی ما فَرَّطَهُ فی حَجِّهِ و ما زَالَ یَتَعَلَّمُ حتّی حجَّ من قَابل بِمعرفَة و یَقین [909].

«در این جا شبلی گریست و بر این که اعمال گذشته را از دست داده بود متاثر شد و تلاشش این بود که این اسرار را به خوبی از امام علیه‌السلام بیاموزد، تا در سال بعد، با معرفت و یقین اعمال حج را به جای آورد».

این اسراری بود که در تک تک اعمال عبادی حج موردنظر است، واقعا چرا نمی توان بدون رعایت ادب و آداب اجرام داخل این محدوده مشخص که حرم نامیده شده است، شد؟ و باید حتما با رعایت آن آداب و به صورت محرِم وارد

آن محدوده شد؟ چرا در آن حال و در آن محـدوده حتـی حیوانـات مصـونیت دارند؟

و مَن دَخَلَهُ کان آمنًا [910].

«هرکس که در این محدوده گام می گذارد، از هر گزندی ایمن است».

ویژگیهای حرم امن الهی

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت می فرمایند:

مَن دَخَلَ الحَرَمِ منَ النَّاس مُستَجیرا بهِ فهو آمِن مِن سَخَط اللّه و مَن دَخَلَهُ من الوَحشِ و الطَّیرِ کان آمِنا مِن اَن یُهَاجَ اَو یُؤ ذَی حتَّی یَخرُجَ منَ الحرَمِ [911].

«اگر کسی از انسان ها داخل حرم شود، در پناه خداسـت و از سـخط الهـی ایمن است و هر حیوان و پرنده ای که در ایـن محـدوده وارد شـود از هرگونـه تهاجم و آزار و اذیتی، ایمن است تا از این محدوده خارج شود».

قرآن در سوره مبارکه مائده تصریح می فرماید:

یا ایها الَّذین آمنوا لا تقتلوا الصَّید و اَنتم حُرُم [912].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال احرام هر چند به محدوده حرم گـام نگذاشته باشید شکار نکنید».

و در آیه قبل از آن می فرماید:

یا ایُّها الَّذین آمنوا لِیَبلُوَنَّکُم اللّه بشی ء منَ الصَّـید تَنالُـهُ اَیـدِیکُم و رِمَـاحُکُم لِیَعلَمَ اللّه مَن یَخافُهُ بالغَیبِ فمَنِ اعتَدی بَعدَ ذلک فلهُ عذاب الیم [913].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! خداوند شما را به چیـزی از شـکار کـه (بـه نزدیک شما می آید، به طوری که) دست ها و نیزه هایتان به آن می رسـد، مـی آزماید؛ تا معلوم شود چه کسی در نهان از خدا می ترسد؛ و هر کسی بعـد از آن تجاوز کند، مجازات دردناکی خواهد داشت».

بنابر تصریح قرآن، این یک امتحان الهی است که خداوند حیوانات را در دسترس محرم قرار می دهد تا مشخص شود چه کسی از عهده این امتحان برمی آید. در حال احرام و در محدوده حرم، بیست و چهار چیز بر انسان حرام است.

غیر از صید، هر نوع لذت بردن از محرم اعم از نگاه کردن نگاه با شهوت، عقد ازدواج حتی برای غیر، استعمال بوی خوش، پوشیدن لباس دوخته، زینت کردن، نظر کردن به آیینه، پوشاندن همه روی پا، بیان کلمات نامربوط و فسوق و جدال، حتی قتل حیوانات موذی که بر بدن انسان می نشینند، استفاده از انگشتر به عنوان زینت برای مرد و زن، روغن مالی و کندن موی از بدن، پوشاندن سر برای مرد، پوشاندن چهره برای زن، قرار گرفتن زیر سایه، بیرون آوردن خون از بدن، چیدن ناخن، کندن دندان، کندن هر نوع روییدنی در حرم، حمل و همراه داشتن هر نوع سلاح. اینها همه ممنوع است [914].

از سوی دیگر هر چیزی که روح و دل را به تیرگی و اشتغال به خود سوق می دهد، ممنوع است؛ مثلا نظر به آیینه و به خود مشغول شدن، فرار از سرما و گرما و به زینت و تدهین [915] خود مشغول شدن و یا زبان به هرزگی گشودن، همه اینها غیرمجاز است؛ چرا که مشقات حج را بر خود خریده ای که از خود سقر کنی و ترک حیوانیت خود کنی؛ نه بدین جهت که سوءاستفاده کنی. بلکه بدین معنا که از جنبه های حیوانی نفس اعراض کنی.

بنابراین حج افضل عبادات است؛ چرا که علاوه بر همه این اسرار، هم نماز و ذکر است، هم روزه و ترک است و هم زکات و ایثار. در روایتی که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در باب نماز به آن اشاره کردیم حضرت فرموده اند:

انَّما فُرِضَتِ الصَّلاةُ و اُمِرَ بالحجِّ والطَّوافِ و اُشعِرَتِ المَناسِکُ لاقامَةِ ذکر اللّـه، فاذا لم یکن فی قَلبک للمَذکُور الَّذی هو المقصود و المُبتَغِی عَظَمَتُهُ هیبة فما قیمةُ ذکرکَ [916].

«خداوند، نماز را واجب و امر به حج و طواف کـرد و آن مناسـک را معـین فرمود، تا نام و یاد خدا باقی بماند. وقتی که در قلب تو نشـانه ای از عظمـت و هیبت خدا نیست، چه تاثیری در ذکـر گفـتن هـا و اعمـال خشـک و بـی روح خواهد بود؟».

استعدادهای روح انسانی در سایه این عبادات، به خصوص عبادت حـج کـه یک عبادت جامع و مشتمل بر بسیاری از عبادات دیگر است، به فعلیت در مـی آید. در روایت دیگری از رسول اکرم ﷺ نقل شده که فرموده اند:

الناس معادن کمعادن الذَّهَبِ و الفضَّة [917].

«انسان مانند معادن طلا و نقره است».

تا این معادن در معرض تابش نور خورشید قـرار نگیرنـد و تـا در انـدرون، متحمل انواع زلزله ها و تحرکات زیروروکننده نشوند و در معرض توفـان هـای سهمگین طبیعی و سرما و گرما قرار نگیرند، همان سنگ های بـی ارزش و بـی مقدار باقی می مانند، اما اگر سالها بگذرد یک سنگ زیر آفتاب و سایر عوارض طبیعی که در تکوین آن دخیل است، لعل می گردد و دُرّ درخشان یا عقیق یمـن می شود. روح انسانی نیز در معرض تابش نـور عبـادات، تفضـلات، عنایـات و رحمت الهی بارور می شود و استعدادها و قوای نهفتـه او بـا پـذیرش تعبـدات، تربیت شده و به فعلیت می رسد و در یک کلام باید از خود هجرت کرد.

و مَن یخرُج من بَیتِهِ مُهاجِرا الی اللّه و رسوله ثم یُدرِکهُ المَوتُ فقد وَقَعَ اءَجرُهُ علی اللّه [918].

«هرکس به قصد خدا و رسولش از خانه بیرون رود و در آن هنگام مـرگ او فرارسد پاداش او با خداست».

اگر انسان توانست از خود مهاجرت کنـد و نفـس حیـوانی، خـواهش هـا و شهوات نفسانی را زیر پا گذارد به الی ربّک المنتهی [919] رسیده اسـت؛ یعنـی بـه مقصد نهایی و به آن مراد نظری خویش واصل شده است و این وصـول جـز بـا تعبد و تسلیم محض در مقابل خالق آفرینش امکان پذیر نیست؛ به عنوان نمونه، در امر حج، اسرار بسیاری بر همه ما پوشیده است. چـرا در داخـل حـرم صـید نکنیم؟ چرا باید سعی میان صفا و مروه را به جای آوریم آن هم با آن کیفیـت و شیوه مخصوص؟ چرا باید گوسفند، شتر و یا گاو بکشیم؟ جـواب هـیچ یـک را نمی دانیم. همه این امور اعمال تعبدی و اسرارآمیزی است که به تعبیر آیه کریمه قرآن برای آزمایش است، آن جا که درباره مساله صید فرموده است:

یا ایها الَّذین آمنوا لیبلونّکم اللّه بشی ء من الصـید تنالـه ایـدیکم و رمـاحکم لیعلم اللّه من یخافه بالغیب [920].

«خدا شما را به وسیله صیدی که در دسترس و تیررس شماست، امتحان مـی کند تا این که معلوم شود چه کسی از عهده این امتحان برمی آید».

خلاصه، اعمال عبادی حج، یک سلسله از تعبدیات محض است که در سـایه آن، استعدادها و نیروهای بالقوه نهفته در ذات انسان رشد می کند و تربیـت مـی شود و گوهر ارزشمند انسانی از میان همه پلیدی ها و ناپاکی ها جلـوه و بـروز پیدا می کند.

روایتی از اباالحسن الرضا علیه السلام را که مرحوم صـدوق رحمـة اللّـه در «علـل الشرایع» نقل کرده است بیان می کنیم؛ حضرت در روایت مفصلی، اسرار اعمـال و واجبات را ذکر می فرمایند و از جمله درباره عمل حج می فرمایند:

انّما اُمِروا بالحجّ لعِلَّةِ الوِفادَةِ الی اللّه عزو جل و طَلَبِ الزِّیادةِ و الخُروجِ من کلِّ ما اقتَرَفَ العَبد تائِبا ممَّا مَضَی مُستَاءِنفا لِمَا یَستَقبِلُ مع ما فیه من اخراجِ الاَموال و تَعَبِ الابدان و الاشتِغَالِ عن الاهلِ و الوَلَدِ و حَظرِ النَّفسِ عن اللَّذَّاتِ شاخصا فی الحَرِّ و البَردِ ثابتا علی ذلک دائِما مع الخضوع و الاستکانَةِ والتَّذَلُّلِ.[921]

اگر کسی سوال کند که علت وجوب حج چیست؟ گفته خواهد شد که با این شکل، به پیشگاه خداوند عزوجل وارد می شویم و این عمل افزون خواهی از الطاف و نعمت های بی منتهای او است؛ نعمت های بی انتهایی که به تعبیر قرآن و ان تعدوا نمعت اللّه لا تحصوها [922] اگر انسان با دقت به نعمت ها و تفضلات الهی، نسبت به خود و اطرافیانش بنگرد، قادر به شمارش نعمت های بی پایان خداوند نخواهد بود. حج مهاجرت و خارج شدن از محیطی است که با دست خود آلوده کرده است؛ رهایی از قیدوبندهایی است که خود به دست و پای خویش پیچیده است و حج آغاز مسیر جدید، درست و صحیحی است که دیگر در آن غفلت و طغیانی نباشد؛ چون در این عمل، باید مال خود را مصرف کند و نفس را به انفاق و ایثار و گذشت تربیت کند. از خسّت، بخل و خصیصه زراندوزی پرواکند و از آنچه که تاکنون بدان عادت کرده است؛ یعنی از جمع آوری مال و ثروت، اعراض کند و در راه وصال محبوب و خانه او از مال اندوخته بگذرد و رنج سفر و دوری عزیزان را به شوق لقای محبوب به جان بخرد و آن چنان این شیرینی وصال او را مشتاق کند که دوری از اهل و هزینه کردن مال و سختی راه و سرما و گرما برای او هیچ مهم نباشد و از آن ها پروایی نداشته باشد و چون محبوب و ذات ذوالجلال الهی خریدار خضوع و تذلل است، او با عمل حج، ریشه غرور و کبر را از بن برکند:

درکوی دوست شوکت وشاهی نمیخرند اقرار بنـدگی کـن و دعـوی چـاکری

اخلاص در عمل حج

مرحوم مجلسی از امام صادق علیه‌السلام نقل می کند که حضرت در یـک روایـت نسبتا طولانی می فرمایند:

اذا اَرَدتَ الحجَّ فجرِّد قلبَکَ للّه مِن قَبلِ عزمِکَ مِن کلِّ شاغِل و حِجـاب کـلِّ حاجِب و فوِّض اُمورَک کلَّها الی خالِقِک، و توکَّل علیه فی جمیع مـا یَظهَـرُ مِـن حرکاتِک و سکناتک، و سلِّم لقَضائِه و حُکمِه و قدرِه، و ودِّع الـدّنیا و الرّاحـةَ و الخَلقَ، و اءخرِج من حقوق تَلزِمُک من جهةِ المخلوقین و لا تعتمد علی زادِک و راحلتِکَ و اءصحابِک و قوَّتِکَ و شبابِکَ و مالِکَ، مخافةَ اءن یصیر ذلک عدوّا و وَبالا [923].

هنگامی که اراده کردی حج به جای آوری، باید قلبت را از هر آنچه که دل و اندیشه را به خود مشغول می کند، تطهیر کنی و همه حجب و موانع را کنار زنی؛ مبادا زن و فرزند، کسب و تجارت و اشتغالات جاری زندگی برای تو مشغولیت فکری درست کند. همه این امور را بـه خـدا واگـذار کـن و در همـه اعمـال و رفتارت به او توکل کن؛ یعنی هر حرکتی که از تو صادر می شـود، بایـد آثـار و نشانه های توکل و تفویض امور به مبداء همه قـدرت هـا پیـدا باشـد. خـود را تسلیم مقدرات و سرنوشتی کن که خدا برای تو رقم زده است و دنیا و آسـایش آن و اندیشه دیگران را از سر به دور کن که:

در شطّ حادثات بـرون آی از لبـاس کاوّل برهنگی است که شرط شناور است

تا مجرد از همه تعلقات و وابستگی ها نشوی، راهی به کوی دوست نمی بری دیون مالی و اخلاقی و تعهدات دیگران را بپرداز که شاید منتهای این راه، خانـه وصل باشد و حضرت دوست بخواهد که تو آن جا بمانی و بیارامی؛ طوری عمل

کن که امید به بازگشت نداشته باشی؛ یعنی خود را از همه تعلقـات، ابتلائـات و دل مشغولی ها جدا کن. تعبیر قابل توجهی است؛ امام علیه‌السلام می فرمایند: در ایـن مسیر به هیچ چیز جز ذات ذوالجلال الهی فکر نکن و نیندیش و تکیه گاهی جز خدا برای خود تصور مکن. زاد و راحله، دوست، رفیق، همراه، قـدرت، جـوانی، مال و ثروتی که همراه می بری، هیچ کدام بـرای تـو پشـتوانه مطمئنـی نیسـت. حضرت در ادامه می فرمایند:

قال: من ادّعی رضی اللّه و اءعتمد علی شی ء سواهُ صیَّرَهُ علیه عدوّا و وَبالا، لیَعلَم اَنَّهُ لیس له قوَّة و لا حیلة و لا لاحـد الا بعصـمَةِ اللّـه و توفیقـهِ و اسـتعِدَّ استعداد مَن لا یرجو الرّجوع و اءحسِن الصحبَةَ، و راعِ اءوقـات فـرائض اللّـه و سنن نبیّه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، و ما یجب علیک من الادب و الاحتمـال و الصّـبر و الشّـکر و الشّفقة و السخاء و ایثار الزّاد علی دوام الاوقات [924].

مراقب باش که اگر کسی مدعی طلب رضای خدا باشد، اما بر غیرخدا تکیـه کند، چه بسا همه آنچه گفته شد - زاد، راحله، دوست، توانایی، جوانی و مـال - وبال گردن او شود تا خدا به او بفهماند که هیچ قـوه و قـدرتی جـز اراده خـدا کارساز نیست. فقط خدا باید توفیق دهد و او بایـد مصـون و محفـوظ بـدارد و چون در این راه، همراه با دیگرانی، باید بـا آنـان حسـن معاشـرت و همراهـی صحیح داشته باشی و دیگر این که مراعات اوقات نماز و سایر فـرایض را بکـن که از دست ندهی.

در این مسیر باید سنت هایی را که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بنیان نهاده است، کاملا مراعات کنی؛ یعنی وقتی قرار شد خود را از هر نوع تعلقی آزاد کنی، برای خود تعلق جدیدی نسازی. فکر خرید، معامله، بازار، منزل و...باید بـه کلـی از ذهـن کسی که در مسیر حج و در طلب زیارت و لقای محبوب و معشوق است، زدوده

شود. در همه مسیر باید مراقب باشد تا حسن معاشرت و سلوک با دیگران، صبر و بردباری، تحمل ناملایمات در مسافرت دسته جمعی، شکرگزاری نعمت های جدید الهی، شفقت، سخاوتمندی و بذل مال و ثروت را که بر عهده اوست، همه را به جای آورده و رعایت کند. حضرت در ادامه می فرمایند:

ثم اغسِل بماء التّوبةِ الخالصةِ ذنوبک، والبِس کِسوةَ الصِّدقِ و الصَّفاء و الخضوع و الخشوع، و اءحرِم عن کل شی ء یَمنعُک من ذکر اللّه و یَحجُبُک عن طاعته، و لَبِّ بمعنی اجابة صافیة خالصة زاکیة للّه عزَّ وَ جَلّ فی دعوتِک متمسّکا بالعروة الوثقی، و طُف بقلبک مع الملائکةِ حول العرش کطوافِکَ مع المسلمین بنفسک حول البیت، و هروِل هَرَبا مِن هواکَ و تبرِّیا مِن جمیع حولک و قوَّتک، و اءخرج عن غفلتک و زلّاتک بخروجک الی منی و لا تتمنّ ما لا یحلّ لک و لا تستحقّه، واعترف بالخطایا بعرفات [925].

سپس با آب توبه خالص، گناهانت را تطهیر کن؛ توبه ای که هیچ شایبه ای در آن نباشد. اوّلها النّدم علی ما مضی؛ و الثّانی العزم علی ترک العود ابدا [926] توبه ای که اول آن ندامت بر گذشته و بعد عزم بر ترک گناه در آینده است. لباس احرام که می پوشی، گویی لباس ریا، نیرنگ و دروغ را از تن درآورده ای و لباس راستی، صفا و خشوع به تن نموده ای. آنچه که مانع یاد خدا می شود بر خود حرام کن و آنچه را که مانع و حجاب اطاعت پروردگار است از خود دور کن. هنگامی که تلبیه لبیک اللّهم لبیک می گویی مراقب باش که در حقیقت، صادقانه از صمیم دل و عمق جان دعوت خدا را پاسخ گویی.

از مالک بن انس که یکی از روسای فرق چهارگانه اهل تسنن است نقل کرده اند:

و لقد حججتَ معَه ای الصَّادق علیه السلام سَنَة فلمَّا استَوَت به راحلتُهُ عند الاحـرام کان کلَّما همّ بالتَّلبیَة انقَطَعَ الصَّوتُ فی حَلقه و کاد اَن یَخِرَّ مِن راحِلَتِهِ فقلت: قـل یا ابن رسول اللّه و لابدَّ لک مِن اَن تقول، فقال: یا ابن ابی عامر کیـف اَجسُـرُ اَن اَقولَ لَبَّیک اللّهم لبّیک و اَخشَی اَن یقول عزَّ وَ جَلّ لـی لا لبّیـک و لا سـعدیک [927].

«سالی به همراه امام صادق علیه السلام به حج مشرف شـدم. وقتـی کـه سـواره بـه میقات رسیدیم و قرار شد آنجا محرم شویم، هرگاه امام تصمیم مـی گرفـت کـه تلبیه کند، صدا در گلویش می شکست و نزدیک بود که از بالای مرکب به زمین سقوط کند. عرض کردم: یابن رسول اللّه! بالاخره باید تلبیه را جـاری کنـی تـا حرکت کنیم. حضرت فرمودند: ای فرزند ابی عامر! چگونه من جسارت کنم و به خودم جرات بدهم و در پاسخ دعوت الهی لبیک بگویم؟ حال آن که مـی ترسـم خداوند متعال در جواب من بگوید: نه پاسخ تو را می پذیرم و نه تو را به خانـه ام راه می دهم ».

واقعا اگر کسی از صمیم دل و ژرفای جان، نـدای الهـی را پاسـخ گویـد، در حقیقت دعوت الهی را اجابت کرده است و خدا نیز میزبان او خواهد بود. کسـی که گام در مسجدالحرام می نهد و طواف بیت اللّه انجام می دهد باید ایـن چنـین طواف کند که خود را حول عرش کبریایی خدا و همراه با ملائکه الهی در طواف ببیند و بداند که عمل طواف برای تقرب الی اللّه است.

کعبه یک سنگ نشانی است که ره گـم نکنـی حاجی احـرام دگـر بنـد ببـین یـار کجاسـت

فریاد بزن و خود را از هوای نفس، نفس اماره، تمنیات و شهوات رها کـن و با قدرتی که برای خود قائل هستی، خود را نجات بده و هرگاه تصـمیم گرفتـی بعد از پایان اعمال عمره تمتع به منا حرکت کنی، مراقب باش که اگر تاکنون عمر به غفلت و گمراهی گذرانده ای، اینک که به سرزمین آمـال قـدم مـی گـذاری،

آرزوهای صحیحت را بشناسی و خواسته هایت از خـدا خواسـته هـای معقـول باشد؛ چیزی را که برای تو مفید نیسـت و یـا اسـتحقاق آن را نـداری، از خـدا مطالبه نکن! وقتی در مسیر منا گام به صحرای عرفات نهادی، واقعا به خطاهـا و اشتباهات اعتراف کن که حسن الاعتراف یهدم الاقتراف اگر انسان گناهکـار، بـه صورت زیبا به گناهانش اعتراف کند و به راحتـی و سـهولت خطاهـایش را بـه زبان آورد و توبه کند، خدا قیدوبندهایی را که به وسیله گناه به دست و پـای او نهاده شده است می گشاید.

و جدِّد عِهدک عند اللّه بوحدانیّة و تقرّب الـی اللّـه و اتَّقِـه بمزدلفـةَ، واصـعَد بروحک الی الملاءِ الاعلی بصعودک الی الجبل، واذبَح حنجرةَ الهواء و الطّمع عند الذبیحة، وارمِ الشَّهوات و الخَسَاسَةَ و الدَّنَاءَةَ والافعالَ الذَّمیمَةَ عند رمی الجمرات، واحلِقِ العیوب الظَّاهرَةَ و الباطِنَةَ بحَلق شَعرِکَ، وادخُل فـی امـان اللّـه و کَنَفِـهِ و سِترِهِ و کِلاءَتِهِ مِن مُتَابَعَةِ مُرادِکَ بدُخُولِکَ الحرم [928].

«وقتی قدم به مشعر گذاشتی، وحدانیت و یگانگی خدا را به یاد آور. تقـوای الهی پیشه کن. هنگامی که به «جبل الرحمة» گام مـی نهـی، در حقیقـت روح و جنبه معنوی الهی ات را در ملاء اعلی صعود بده و در آن عوالم قدس به حرکت درآور. بعد که به منا و قربانگاه رفتی، هنگام ذبح وقتی کارد بر حلقـوم گوسـفند می گذاری، در حقیقت هوای و هوس و نیـروی طمـع را ذبـح کـن؛ طمعـی کـه همیشه قید عبودیت و بندگی به گردن انسان ها می افکند. آن وقتی که سنگ به دست می گیری و رمی جمرات می کنی، شـهوت هـا، تمنیـات درونـی، پسـت فطرتی و زشتی ها را از خود دور کن و با سنگ باران کـردن نمـاد بیرونـی آن، این رذایل را از خود فراری بده. هنگامی که سر می تراشی، همه عیوب ظـاهری و باطنی خود را از بین ببر که بعد از این اعمال است که تو استعداد پیدا می کنی

و آماده می شوی که داخل حرم امن الهی شوی، و در حمایت خدا قرار گرفتـه، در پس پرده الطاف الهی بمانی و از آن جا که برای تحصیل مراد خود، لیاقـت و شایستگی پیدا کرده ای، قدم به داخل حرم بگذاری».

اظهار محبت نسبت به خداوند

خوب است در این جا سخنان زیبای سیدالشهدا، اباعبداللّه علیه‌السلام را که نمونـه عرفان، شناسایی و عشق به ذات ذوالجلال الهی است به زبان جاری کنیم که می فرمایند:

الهی تردُّدنی فی الاثار یوجب بُعد المزار فـاجمعنی علیـک بخدمـة توصـلنی الیک، کیف یستدلّ بما هو فی وجوده مُفتقر الیک اَیَکون لغیرک مـن الظُّهـور مـا لیس لک حتی یکون هو المُظهر لک [929].

«خدایا! از بس به آثار نعمت های تو فکر کرده و اندیشیده ام، از تو دور شده ام. خدایا! چگونه چیزهایی را دلیل بر تو قرار دهم که برای وجود و بقایشان بـه تو نیازمندند؟ آیا بقیه موجودات و مخلوقـات بـروز و ظهورشـان از تـو بیشـتر است، تا ما در سایه روشنایی آنها به تو دلالت شویم».

متی غِبتَ حتی تحتاج الی دلیل یَدُلُّ علیک و متی بعدت حتی تکـون الاثـار هی التی توصل الیک عَمِیَت عین لا تراک علیها رقیبا و خَسِرَت صـفقةُ عبـد لـم تجعل له من حبّک نصیبا [930].

«خدایا تو کی غیبت کرده و پنهان شده ای تا برای یافتن تـو محتـاج دلیلـی باشیم و کی دور شده ای تا به وسیله آثار و علایم به سوی تو راهنمایی شـویم. چشم دلی که تو را نمی بیند کور باد. خدایا! انسـانی کـه از محبـت، دوسـتی و عشق تو هیچ بهره ای نداشته باشد، جز زیان و خسران حاصلی نخواهد برد».

کی رفتـه ای ز دل کـه تمنـا کـنم تـرا کی بوده ای نهفته که پیدا کـنم تـو را

غیبت نکرده ای که شوم طالب حضـور پنهان نگشته ای که هویدا کـنم تـو را

انت الَّذی اءشرقتَ الانوار فی قلوب اءولیائک حتی عرفوک و وحَّدوک و انت الَّذی اءزلت الاغیار عن قلوب اءحبّائک حتی لم یُحِبّوا سواک و لم یلجئُـوا الـی غیرک [931].

«خدایا! اگر اراده و دوستی تو نسبت به اولیائت نبود، نور محبتت را به قلـب آنها نمی تابانیدی؛ با تابیدن نور محبت و عشق و صفایت به قلوب اولیای خـود باعث شدی که آنها تو را بشناسند. خدایا! تو از دل و قلب دوستانت، محبت غیر را زائل کردی که جز تـو را دوسـت نداشـته باشـند و بـه پشـتوانه ای جـز تـو نیندیشند».

این سخنانی است که انسان را در ملا اعلی پـرواز مـی دهـد و در آن مکـان قدس و طیب و طاهر به سیر در می آورد.

امام صادق علیه‌السلام در ادامه روایتی که نقل نمودیم، می فرمایند:

وزُر البیت مُتحقِّقا لتعظیم صاحبه و معرفة جلاله و سلطانه، واستلم الجر رضاء بقسمته و خضوعا لعزّته، و ودِّع ما سواه بطواف الوداع، و اصف روحک و سـرِّک للقاء اللّه یوم تلقاهُ بوقوفک علی الصفا، و کن ذا مروّة من اللّه نقیّا اوصافک عنـد المروة، واستقم علی شرط حجتک، و وفاء عهدک الَّذی عاهدت به مـع ربـک و اوجبت له الی یوم القیامة. [932]

در این حال، خانه خدا را برای تعظیم و تکریم صاحبش زیارت مـی کنـی و حول بیت اللّه طواف می کنی، حال آن که صاحب خانه را می شناسی؛ یعنی بـه گرد خانه ای می چرخی که صاحب آن را با معرفت، جلالت، سلطنت و قدرتش به همه موجودات و مخلوقات شناخته ای و درک کرده ای و بعد شایسته آن می شوی که دست در دست خدا بگذاری و با خدایت پیمان ببندی و اعلام کنی کـه

در مقابل تقدیر و سرنوشتی که تو برای من رقم زده ای راضی و تسلیم هستم. آنگاه که تصمیم می گیری با خانه خدا وداع کنی در حقیقت بدان که باید با آنچه که غیر خداست، وداع کنی؛ نه با صاحب خانه. در حقیقت طواف وداع، قرب نهایی تو است و آن گاه که برای آخرین بار سعی بین صفا و مروه می کنی، وقتی به صفا رسیدی و ایستادی؛ روح و ضمیر و باطنت را در سایه لقایی که برای تو حاصل شده است صفا ده تا با همین حالت روز لقای الهی در قیامت، با خدای خود ملاقات کنی و هنگامی که در مروه می ایستی، در حقیقت بدان که در مرئی و منظر خدا ایستاده ای و همه اوصاف پاکیزه و طاهر را در خود جمع کرده ای و رذایل و خبایث را از خود دور کرده ای؛ و ای حاجی! مراقب باش! این اعمال و این سیر را تو انجام دادی؛ با خدایت پیمانی بستی، دست پیمان و عهد با یداللّه که حجرالاسود است داده ای و در حقیقت تو با خدا معاهده بسته ای که باید تا روز قیامت محفوظ بماند.

حضرت در پایان سخن می فرمایند:

واعلَم بانّ اللّه تعالی لم یفتَرِضَ الحجّ و لم یخصّه مِن جمیع الطاعات بالاضافه الی نفسه بقوله عزَّ وَ جَلّ «و للّه علی الناس حِج البیت من استطاع الیه سبیلا» و لا شرع نبیه ﷺ سنّة فی خلال المناسک علی ترتیب ما شرعه الا للاستعداد و الاشارة الی الموت و القبر و البعث و القیامة، و فصّل بیان السّابقة من الدّخول فی الجنّة اهلها و دخول النار اهلها بشاهدة مناسک الحج من اولها الی آخرها لاولی الالباب و اولی النُّهی [(933)].

و بدان که خداوند از میان همه عبادات، از نماز، روزه و زکات گرفته تا سایر واجبات، فقط حج را تشریفا به خود اختصاص داده است؛ و این ویژگی برای حج، بی حساب نیست؛ به دلیل آن که حج انسان را به یاد مرگ، قبر، بعث از

قبر و قیامت می اندازد؛ خصوصیات کسانی که در روز قیامت خود اولین انسانهایی هستند که وارد بهشت می شوند و آنهایی که وارد جهنم می شوند.

در حقیقت عمل عبادی حج، صحنه ای کوچک و نمونه عینی مشهود از سیر انسان، از آغاز ورود ملک الموت به خانه او، تا پایان صحنه قیامت و دخول در بهشت و جهنم است.

همه این نکات، هم در فرمایش امام صادق علیه السلام و هم در بیان امام سجاد علیه السلام و هم در روایاتی که در این بین خوانده شد، به وضوح دیده می شود و همه برای توجه و تنبه دادن به یک جهت بسیار مهم است و آن، این که انسان به وسیله حج در معرض ابتلا و امتحان بسیار عمیقی قرار گیرد.

حج امتحان الهی

در تکمیل این سخن، فرمایش امیرالمومنین علیه السلام در خطبه مبارکه قاصعه را نقل می کنیم؛ حضرت می فرمایند:

لکنَّ اللّه سبحانه اءراد اءن یکون الاتِّباع لرسله و التصدیق بکتبه والخشوع لوجهه و الاستکانة لامره و الاستسلام لطاعته اءمورا له خاصَّة لا تشوبها من غیرها شائبة و کلما کانت البلوی و الاختبار اعظم کانت المثوبة والجزاء اءجزل[934].

«اراده خدا این است که پیروی از انبیا و تصدیق کتابهای الهی، خشوع، خضوع، ذلت و در حقیقت تسلیم و مطیع امر بودن، فقط و فقط در انحصار ذات ذوالجلال ربوبی باشد و در این جهت هیچ کس با خدا شریک نباشد. هرچه مسیر امتحان سخت تر و مشکل تر و بزرگتر باشد، اجر و ثواب و لطف الهی نیز بیشتر خواهد بود».

سپس حضرت به حج مثال می زنند و می فرمایند:

اَلا تَرَون ان اللّه سبحانه اختبر الاولين من لـدن آدم عليه السلام الـى الاخـرين مـن هذاالعالم باءحجار لا تضر و لا تنفع و لا تبصر و لا تسـمع فجعلهـا بيتـه الحـرام الَّذى جعله للناس قياما ثم باءَوَعر بقاع الارض حجرا و اقلّ نتائق الدنيا مَـدَرا و اَضيَقِ بطون الاودية قُطرا بين جبال خَشِنَة و رِمَال دَمِثَة و عيون وَشِلَة [935].

«آيا نمى بينى همه بندگان خداوند از آدم ابوالبشر تا آخرين انسان ها مـامور به خضوع و خشوع در مقابل سنگ هايى شده اند كه هيچ ضـرر و نفعـى بـراى كسى ندارند؛ نه مى شنوند و نه مى بينند، اما خداوند، همين سنگ ها را بيت بـا حرمت خود قرار داده است براى عبادت مـردم، و آن را در صـعب العبـورترين سنگلاخ ها و بى آب و علف ترين و كم حاصل ترين سرزمين ها در تنگ ترين دره ها، ميان كوه هايى سخت و ريگ هاى نرمى كه عبور از آنها دشوار اسـت و چشمه هايى كم آب و جدا از هم قرار داده است».

خوب است به اجمال به اين نكته اشاره كنيم كه بيت اللّه الحرام فقط به دست ابراهيم عليه السلام ساخته نشده است. هم در اين روايت و هم در آيات كريمـه قـرآن، تصريح شده است كه خانه خدا، بيت اللّه الحرام و كعبه بـه دسـت آدم ابوالبشـر ساخته شد و در توفان نوح، خراب شد كه ابراهيم خليل الـرحمن عليه السلام مـاءمور تجديد بناى آن شد. خداوند وقتى ابراهيم عليه السلام را مـامور كـرد، او آمـد و زن و فرزندش را در آن جا گذاشت و گفت:

ربَّنا انِّى اَسكَنتُ من ذُرّيّتى بوَاد غيرَ ذِى زَرع عند بيتك الحرام [936].

«خدايا! خانواده ام را در بيابان خشكى نزد خانه تو سكونت دادم».

هنوز مامور به ساختن خانه نشده است، اما مى گويـد: زن و فرزنـدم را نـزد «بيتك الحرام » گذاشتم و رفتم. سپس امام اميرالمومنين عليه السلام درباره موقعيت بد اين سرزمين به تفصيل سخن گفته و بعد در آخر مى فرمايند:

یهلّلون للّه حوله و یَرمُلون علی اَقدامهم شُعثا غُبرا له قد نبذوا السَّرابیل وراء ظهورهم و شوَّهوا باعفاء الشعور محاسن خَلقِهِم [937].

«انسانها مامور شده اند گرداگرد خانه کلمه تهلیل لا اله الا اللّه بر زبان رانند و در حالی که جامه ها را از تن بیرون آورده اند، خاک آلوده و موپریشان دوان دوان راه روند و با واگذاشتن موها خلقت نیکوی خود را زشت کنند».

حضرت در ادامه می فرمایند:

و لکن اللّه یختبر عباده بانواع الشّدائد و یتعبّدهم بانواع المجاهد و یبتلیهم بضروب المکاره اخراجا للتّکبّر من قلوبهم و اسکانا للتَّذلُّل فی نفوسهم و لیجعل ذلک ابوابا فُتُحا الی فضله و اسبابا ذُلُّلا لعفوه [938].

«لکن خداوند بندگانش را به انواع شداید و سختی ها می آزماید، و با مجاهدت ها به بندگی وادارشان می کند و به ناخوشایندها آزمایششان می کند تا خودپسندی را از دل هایشان بزداید، و خواری و فروتنی را در جان هایشان جایگزین فرماید، و آن را درهایی قرار دهد که به سوی بخشش او گشوده گشته و وسیله هایی سازد برای آمرزش او».

آنچه بیان شد برخی از اسرار حج بود و امیدواریم خداوند متعال به همه انسان های مومن، این روحیه را کرامت فرماید که زمینه ساز رشد و کمال انسان است.

روایتی را که از امام هشتم اباالحسن الرضا علیه‌السلام به نقل مرحوم صدوق ذکر کردیم، ذیلی دارد که می تواند بحث بسیار جالب و جذابی در تتمه مباحث حج باشد. اصل روایت این بود که حضرت به عنوان سوال فرمودند که:

فاءن قال: فَلِم اُمر بالحج؟ قیل لعلّة الوفادة الی اللّه عزَّ وَ جَلّ و طلب الزیاده...مع ما فیه من التّفقه و نقل اءخبار الائمة علیهم‌السلام الی کل صقع و ناحیة کما

قال اللّه عزوجل: «فلو لا نفر من كلّ فرقة منهم طائفة ليتفقّهوا فى الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون [939]» [940].

علاوه بر اسرار معنوى و عرفانى كه در احكام عبادى حج نهفته است، اين سفر مايه يادگيرى و آگاه شدن از مسائل فقهى است و پس از آن نشر آموخته ها و معلومات در همه نواحى عالم، به حكم وجوب شرعى كه از آيه نفر استفاده مى شود و مورد استدلال امام عليه السلام نيز قرار گرفته است.

حضرت مى فرمايند: مردمى كه به حج مى روند، به حضور امام عليه السلام مشرف مى شوند؛ مسائل و احكام شرعى خود را از محضر او فرامى گيرند و به هر ناحيه و منطقه اى كه رفتند، آموخته هاى خود را به ديگران مى آموزند؛ چون خداوند فرموده است: به يقين همه نمى توانند زندگى عادى خود را رها نموده و كوچ كنند؛ بنابراين عده خاصى بايد مهاجرت كنند، تا به محضر امام عليه السلام شرفياب شوند و دين را از روى فهم، فرا بگيرند و به هنگامى كه به نزد قوم خود باز ميگردند، ايشان را انذار و تحذير كنند و ديگران هم بايد از بيان افرادى كه محضر امام عليه السلام را درک كرده اند، تحذير شوند و بياموزند.

نكته مهم اين است كه وقتى انسان اعمال عبادى حج را انجام داد، و ضمير و باطن خود را تطهير كرد و از همه آلودگى ها و پليدى ها منزه ساخت، استعداد پذيرش احكام و علوم الهى را پيدا مى كند و مى تواند آنها را از سرچشمه هاى اصلى فرا گيرد و به حكم وظيفه مقرر كه در آيه نَفر [941] بدان اشاره شده است، آموخته را با خود به ارمغان مى برد و در انتشار آنها مى كوشد. اين نكته بسيار مهم است كه امام عليه السلام در آثار و فوايد عمل عبادى حج ذكر مى فرمايند.

اهمیت زیارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

شبهه ای وجود دارد و آن این که تفقّه در محضر امام معصوم علیه السلام و یادگیری علوم از منبع ناب آن در دوران غیبت، برای مسلمانان و شیعیان مقدور نیست، پس ثمره تنقه و یادگیری از حضور امام معصوم علیه السلام منتفی است. اما فایده دیگری می تواند در آن مترتب باشد و پاسخ این شبهه باشد و آن این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

مَن زارَ قبری بعد مَوتی کان کمن هاجر الیَّ فی حیاتی [942].

«کسی که بعد از وفات من، به زیارت قبر من بیاید، مانند کسی است که در زمان حیات، حضور مرا درک کرده است».

و بالاتر از این روایت، فرمایش آن حضرت است که می فرمایند:

مَن اَتی مکّة حاجّا و لم یزرنی الی المدینة جفانی [943].

«کسی که به مکه بیاید و برای زیارت من به مدینه مشرف نشود، به من ستم و جفا کرده است».

پرواضح است که این روایت مربوط به زمان بعد از وفات و ارتحال رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

در سخنی از امیرالمومنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

اَلِمُّوا برسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم اذا خرجتم الی بیت اللّه الحرام فان ترکه جفاء و بذلک اُمرتم [944].

«عمل عبادی حج را با زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کامل کنید؛ چون اگر کسی زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ترک کند، نسبت به آن حضرت ستم کرده است و شما به زیارت ایشان مامور شده اید».

در روایتی که با اسناد صحیح به امام باقر علیه السلام می رسد حضرت می فرمایند:

انّما اُمِر النّاس اَن يَاتُوا هذهِ الاحجار فيَطُوفُوا بها ثم ياءتونا فيُخبِرونا بـولايتهم و يَعرِضوا علينا نَصرَهُم [945].

«مردم مامور شده اند که به مکه بیایند و به گرد این سنگ ها طواف کنند تـا به بهانه آنها به سراغ ما بیایند و محبت و یاری خود را ابراز دارند».

طبق این فرمایش، گویا عمل عبادی حج با آن همه زحمات، مقدمه ای است تا مومن به محضر امام معصوم علیه‌السلام شرفیاب شود و اعتقادات خود را به محضـر او عرضه کند. عرضه اعتقادات بر امام عصر، در میان اصـحاب و یـاران، امـری سابقه دار است.

در روایت دیگری از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند:

ابدَءُوا بمكّة واختموا بنا [946].

«عمل عبادی حج را از مکه آغاز کنید و اعمال را بـا زیـارت مـا بـه پایـان ببرید».

گویا اگر زیارت ائمه علیهم‌السلام و دیدار و لقای معصوم علیه‌السلام حاصل نشـود، یـک عمل عبادی ناقص، صورت پذیرفته و این عمل، ابتر و بدون پشتوانه است.

تعبیر دیگری از حضرت وارد شده که مکمل هم سخنان گذشته است که مـی فرمایند:

تمامَ الحجِّ لقاءُ الامام [947].

«زیارت و ملاقات امام علیه‌السلام، موجب اتمام عمل عبادی حج است».

درست مثل این که اگر کسی اعمال عبادی حج را از شروع در میقـات بـرای عمره تمتع تا پایان حج تمتع انجـام دهـد، امـا زیـارت و دیـدار امـام معصـوم علیه‌السلام را نتواند تحصیل کند، یک سلسله اعمال خشک و بی روح و ناقص انجـام داده است.

در ادامه بحث توجه به چند مطلب ضروری است: یکی بحث حیات و زندگانی حجج الهی بعد از وفات و ارتحالشان؛ مطلب دوم مساله زیارت قبور ائمه علیهم‌السلام و شخص رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و فواید و آثار آن؛ و مطلب سوم اشکالی که مخالفان این عمل بسیار ارزشمند و سازنده مطرح می کنند و چند نکته دیگر.

حیات پس از مرگ

از منظر معارف دینی در این که همه انسان ها بعد از مرگ نابود نمی شوند، بلکه به عالم دیگری منتقل می شوند، هیچ بحثی وجود ندارد. این مطلب که بعد از زندگی در دنیا، زندگی جدیدی را در عالم دیگر آغاز می کنند، مورد اتفاق همه ادیان الهی است. علاوه بر این که اصلا مرگ و ممات، نیستی و فنا نیست، بلکه مخلوقی از مخلوقات به سوی او می رود. خداوند متعال در سوره مبارکه ملک می فرماید:

الَّذی خلق الموت و الحیاة لیبلوکم ایّکم احسن عملا [948].

«خداوند مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می کنید».

همانگونه که خداوند حیات را آفریده، مرگ هم از آفریده های اوست. در سوره مبارکه واقعه می خوانیم:

نحن قدَّرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین # علی اَن نُبَدِّل اَمثالکم و نُنشِئَکم فی ما لا تعلمون [949].

«ما در میان شما مرگ را مقدر ساختیم؛ و هرگز کسی بر ما پیشی نمی گیرد، تا گروهی را به جای گروه دیگری بیاوریم و شما را در جهانی که نمی دانید آفرینش تازه ای ببخشیم».

مرگ، تقدیر الهی است که غیر از ذات لایزال الهی کسی چنین تقدیری نکرده است و معنای مرگ این است که ما ایـن اجسـام شـما را تبـدیل مـی کنـیم. در حقیقت، هویت اصلی انسان که روح اوست در این عـالم یـک قالـب دارد و در دنیای دیگر که عالم برزخ است، قالبی دیگر. پس واضح است که مرگ نـابودی، عدم و فنا نیست؛ بلکه انتقال از عالمی به عالم دیگر است. حال آیا کسانی که به آن عالم منتقل می شوند، به این عالم هم اشرافی دارنـد یـا نـه؟ از آیـات الهـی استفاده می شود که همه افرادی که از این دنیا می روند به این دنیا اشراف ندارند تا بتوانند اقداماتی انجام دهند که در وضعیت و سرنوشـت آنهـا در عـالم دیگـر تاثیر داشته باشد.

رب ارجعون # لعلّی اءعمل صالحا فیما ترکت کَلّا انَّها کلمة هو قائلهـا و مـن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون [950].

«وقتی مرگ فرا رسید می گوید: پروردگار من! مرا بازگردانید؛ شاید در آنچه ترک کردم و کوتاهی نمودم عمل صالحی انجام دهم، ولی به او می گویند: چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می گوید و اگر بازگردد، کارش همچـون گذشته است؛ و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند».

وقتی پیک مرگ به سراغ آنها می آید، می فهمند که خطاهای دوران حیات و زندگی شان باید جبران شود؛ از خدا استمداد می کنند و فرصتی می خواهند کـه دوباره به این دنیا برگردند؛ خداوند می فرماید: دیگر امکان بازگشت بـه دنیـا و حرکت و فعالیت در آن وجود ندارد و دست شما از دنیا کوتاه است. آنچه بنـابر نص آیات کریمه قرآن متیقن است، برای بعضی از انسان ها این ویژگـی بعـد از انتقال به عالم دیگر محفوظ است و آن گروه، شهدا هستند. در سوره مبارکـه آل عمران آمده است:

و لا تحسبنّ الَّذين قتلوا فی سبيل اللّه امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون [951].

«ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند».

و یا در جای دیگر می فرماید:

و لا تقولوا لمن يُقتل فی سبيل اللّه اموات بل احياء و لكن لا تشعرون [952].

«و به آنها که در راه خدا کشته می شوند، مرده نگویید؛ بلکه آنان زنده اند، ولی شما نمی فهمید».

کسانی که در راه خدا کشته می شوند از مرگان نیستند که دستشان از این دنیا کوتاه باشد؛ یعنی نشاه دیگر تا قیامت برای همگان برزخی است که منزل رکود و ثمره چینی از افعال و رفتار است؛ اما برای منزل حیات، رشد و علو درجه است و بدون شک همه شهدا در درجه و رتبه موخر از امام و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام خود هستند و برای امام و حجت الهی که مقدم بر همه شهداست، یقینا این امتیاز محفوظ خواهد بود.

زنده و شاهد بودن پیامبر و ائمه علیهم‌السلام

مرحوم کلینی در کافی روایتی را به سند صحیح از امام صادق علیه‌السلام نقل می کند که:

اتی العبّاس امیرالمومنین علیه‌السلام فقال: یا علیّ انَّ الناس قد اجتمعوا اَن یدفنوا رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فی بقیع المصلّی و اَن یؤُمّهم رجل منهم فخرج امیرالمومنین علیه‌السلام الی الناس فقال: یا ایها الناس انّ رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امام حیّا و میّتا و قال: انّی اُدفن فی البقعة التی اُقبَضُ فیها، ثم قام علی الباب فصلی علیه ثم امر الناس عَشَرَة عَشَرَة یصلون علیه ثم یخرجون [953].

«در روز رحلت رسول اللّه ﷺ عباس بن عبدالمطلب به حضور امیرالمومنین علیه‌السلام آمد و گفت: مردم و مسلمان ها تصمیم گرفته اند که جنازه پیامبر ﷺ را در بقیع دفن کنند. یکی از خودشان هم به امامت بایستد و بر پیامبر ﷺ نماز بخواند. امیرالمومنین علیه‌السلام از خانه بیرون آمد و مقابل مردم ایستاد و فرمود: مردم! پیغمبر ﷺ زنده و مرده اش امام است و نماز غیر امام بر امام معنا ندارد و بعد فرمودند که رسول اللّه ﷺ فرمودند: من در همان جایی که قبض روح می شوم و از دنیا می روم، باید دفن شوم، سپس حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام به تنهایی مقابل در حجره ای که جنازه رسول اللّه ﷺ در آن جا بود ایستاد و نماز خواند. دستور داد مردم ده نفر ده نفر آمدند نماز خواندند و از حجره خارج شدند».

از این روایت استفاده می شود که به هر حال، پیامبر، در حیات و ممات، امام است و امامت و پیشوایی او با مرگ و انتقال او به نشاه دیگر از بین نمی رود.

امام صادق علیه‌السلام روایتی از رسول اکرم ﷺ نقل می کنند که فرمودند:

حیاتی خیر لکم و مماتی خیر لکم، فامّا حَیاتی فانَّ اللّه هَداکُم بِی مِنَ الضَّلالَة، و اَنقَذَکم من شَفاحُفرَة من النّار، و امَّا مَمَاتی فانَّ اعمالکم تعرض علیّ، فما کان مِن حُسنِ استَزدَتَ اللّه لکم و ما کان من قبیح استغفرت اللّه لکم [954].

«زندگی من و مردنم برای شما خیر است. خداوند با زندگی من شما را هدایت کرد و شما را از آتش نجات داد؛ و با مرگ من، اعمال شما به من عرضه می شود؛ اگر شما کار خوب کرده باشید، من برای شما از خدا پاداش مضاعف می طلبم و اگر کار قبیح و زشتی از شما صادر شده باشد، من از خداوند متعال طلب مغفرت می کنم».

خداوند در قرآن می فرماید:

و ما كان اللّه ليعذّبهم و انت فيهم [955].

«مادامی که تو در میان این مردم هستی، خدا آنها را عذاب نخواهد کرد».

معنای این عبارت روشن است؛ بعد از وفات رسول اللّه ﷺ عذابی از نوع آنچه امم سابق به آن گرفتار شدند، بر امت پیامبر ﷺ نازل نشد. این وعده الهی است. امروز هم گویی در میان ماست. بنابراین به دلیل حیاتی که رسول اللّه ﷺ در میان دارد، از عذاب مصون و محفوظیم. در ادامه روایت قبل، آمده است:

فقال له رجل من المنافقین: و کیف ذاک یا رسول اللّه ﷺ و قد رَمَمتَ؟ یعنی صرت رمیما فقال رسول اللّه ﷺ: کلّا ان اللّه حرّم لُحومنا علی الارض فلا تطعم منها شیئا [956].

«مرد منافقی به حضرت عرض کرد: ای پیامبر! چگونه می شود که تو مرده باشی و استخوانهای تو پوسیده شود، اما اعمال، به تو عرضه شود؟ پیغمبر ﷺ فرمودند: خداوند گوشت ما را بر زمین حرام کرده است و زمین، هرگز گوشت انبیا و اولیای خدا را نمی بلعد».

روایت دیگری از امام صادق علیه السلام در تایید این مطلب آمده است:

ما من نبیّ و لا وصیّ یبقی فی الارض من ثلاثة ایّام حتی یُرفع بروحه و عظمه و لحمه الی السماء و انما یؤ تی مواضع آثارهم و یبلّغونهم من بعید السّلام و یسمعونهم علی آثارهم من قریب [957].

«هر ولی و پیامبری از دنیا برود، خداوند بعد از سه روز روح و گوشت و استخوان و جسد او را به آسمان می برد. آنها زنده اند، مردم به زیارت محل دفن آنها می آیند و یا از راه دور بر ایشان سلام می فرستند. آنها انبیا و اولیا [illegible] - سلام را می شنوند - و مشرف بر زندگی مردمند».

و بر این اساس در قرآن هم آمده است:

انَّ اللّه و ملائکته یُصَلُّون علی النبی یا ایها الَّذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما [958].

«خدا و ملائکه الهی بر پیامبر درود و سلام می فرستند، شما مومنان هم بر او سلام و درود بفرستید و کاملا تسلیم فرمان او باشید».

این ناظر به حیات پیامبر ﷺست که در آن خداوند مومنان را موظف کرده است تا بر پیامبر سلام کنند و حیات و ممات هم شرط نشده است. بر این اساس در نماز موظفیم که بگوییم السلام علیک ایها النبی و رحمه اللّه و برکاته یعنی هم بر پیامبر و هم بر آله پیامبر درود بفرستیم. و حتی طبق مبانی فقهی بعضی از اهل سنت، اگر بر آل رسول اللّه درود فرستاده نشود، نماز درست نیست [959]. در اذن دخول زیارات رسول اکرم ﷺ و ائمه طاهرین علیهم السلام هم این عبارت را می خوانیم:

اللّهم انی وقفت علی باب من ابواب بیوت نبیک صلواتک علیه و آله فقد منعت الناس اءن یدخلوا الا باذنه فقلت «یا ایها الَّذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النّبی الا اءن یؤ ذن لکم» [960] اللّهم انی اءعتقد ان رسولک و خلفائک علیهم السلام احیاء عندک یرزقون یَرَونَ مَقَامی و یَسمَعون کَلامی و یَردّون سَلامی و اءَنَّک حجبت عن سمعی کلامهم [961].

«خدایا! بر دری از درهای خانه پیامبر ﷺ ایستاده ام و تو منع کرده ای که مردم، بدون اجازه او وارد شوند و فرموده ای: ای کسانی که ایمان آورده اید، داخل خانه پیامبر نشوید مگر آن که به شما اجازه دهد. خدایا! ما معتقدیم پیامبر ﷺ و همه خلفای او زنده اند و نزد تو روزی می خورند. ما را می بینند و

سخن ما را می شنوند و سلام ما را پاسخ می دهند؛ اما تو بر گوش های ما پرده کشیده ای و ما نمی شنویم».

اینها، دلایل اشتیاق شیعیان به زیارت مرقد مطهر رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام می باشد. علاوه بر این، قرآن کریم در سوره مبارکه صافات یک جا به همه انبیا درود می فرستد و می فرماید:

سلام علی المرسلین [962].

و بعد به بعضی از انبیا تک تک سلام می کند:

سلام علی نوح فی العالمین [963] سلام علی ابراهیم [964] سلام علی موسی و هارون [965] سلام علی آل یاسین [966].

یا در آیه ای که اخیرا به آن اشاره کردیم می فرماید:

ان اللّه و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الّذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما [967].

«خدا و ملائکه الهی بر پیامبر درود و سلام می فرستند، شما مومنان هم بر او سلام و درود بفرستید و کاملا تسلیم فرمان او باشید».

علاوه بر این آیات، مساله وجوب یا استحباب سلام بر پیامبر، در نماز است که باعث اختلاف فقهای عامه و شیعه نیز شده است که موافقان وجوب آن گفته اند که اگر ارتباط انبیا و اولیای الهی علیهم‌السلام به طور کامل با عالم دنیا، قطع شده بود، ما اینگونه مامور به سلام بر آنها نبودیم.

اعتقاد اهل سنت به زنده بودن پیامبر ﷺ

بنابر آنچه گفته شد، نزد اهل سنت اعتقاد به حیات انبیا و اولیای الهی یک امر قطعی است؛ بر خلاف آنچه که ابن تیمیه و پیروان او و بالتبع محمد بن عبدالوهاب می گویند. سمهودی در «وفاءالوفاء» نقل می کند که:

اءصاب الناس قحط فی زمان عمر بن الخطاب، فجاء رجل الی قبر النبی ﷺ، فقال: یا رسول اللّه! استَسقِ اللّه لاُمَّتک فانَّهم هلکوا. فاءتاهُ رسول اللّه ﷺ فی المنام...و محل الاستشهاد طلب الاستسقاء منه ﷺ و هو فی البرزخ و دعاؤ ه لربّه فی هذه الحالة غیر ممتنع، و علمه بسؤ ال من یساله قد ورد، فلا مانع من سوال الاستسقاء و غیره منه کما کان فی الدنیا [968].

«در زمان حکومت عمر خشک سالی شد. کسی بر مزار رسول اکرم ﷺ آمد و خیلی صریح و بی پرده عرض کرد: یا رسول اللّه! چرا از خدا برای امت طلب باران نمی کنی؟ امت در حال هلاکت هستند. از خداوند بخواه که باران رحمتش را نازل کند. شب پیامبر ﷺ را در خواب دید که حضرت به او دستور دادند: به عمر بگو که خدا بر آنها رحمت را نازل خواهد کرد. محل استشهاد ما همین جاست، که هیچ اشکالی ندارد که پیامبر ﷺ از این دنیا رفته و در عالم برزخ باشد، ما از او تقاضایی داشته باشیم و او عالم به تقاضای ما بشود و مانند زمان حیاتش برای خواهش و تمنای مردم دعا کند و دعای آن حضرت اجابت شود».

پس آن مساله نزد اهل سنت قطعی بوده و بر کسی که به تربیت رسول اکرم ﷺ مشرف شده و خواهشی داشته باشد، نزد آنها امری بسیار متعارف، عادی و قابل قبولی است.

زنده بودن پیامبر ﷺ از نظر آیات

دلیل دیگر بر زنده بودن پیامبر ﷺ بعد از مرگ، آیه شریفه سوره مبارکه نساء است که می فرماید:

و لو اءنهم اذ ظلموا اءنفسهم جاءوک فاستغفروا اللّه و استغفر لهم الرسول لوجدوا اللّه توابا رحیما [969].

این آیه به خوبی دلالت می کند بر این که اگر گناهکارانی بودند و نزد پیـامبر آمدند و استغفار کردند و پیغمبر هم برای آنها طلب غفران کرد، خداونـد آنهـا را می آمرزد. در همان زمان نزول وحی، برای اصحاب و حاضران در زمان پیـامبر ﷺ این مطلب چنین مفهوم شده بود که اگر بعد از وفات آن حضرت هـم بـر تربت رسول اللّه ﷺ مشرف شوند، مطمئن بـه آمـرزش خـود برمـی گردنـد. سمهودی در جلد چهارم «وفاء الوفاء» موارد متعددی از آن را نقل می کند.

شاهد دیگر آیه شریفه سوره حجرات است که می فرماید:

یا ایها الّذین آمنوا لا ترفعوا اءصواتکم فوق صوت النبی [970].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید».

در حال حاضر کسانی که به حرم مطهر نبوی ﷺ مشرف مـی شـوند، مـی بینند که وهابیون این آیه را در بالای روضه نبویه نصب کرده اند و به استناد این آیه، مردم را از این که صدایشان را بلند کنند، منع می کنند. و این دلیل آن اسـت که آنان که الان توهم می کنند که پیامبر ﷺ مرده و ارتباطش با این عالم قطع شده است، چندان بدان معتقد نیستند و به این آیه کریمه استدلال می کنند.

علاوه بر این، استناد به این آیـه، سـابقه دار و در سـیره و سـنت مسـلمانان موجود بوده است. در تواریخ نوشته اند در هیاهوی دفن امام مجتبی علیه السلام که بنی امیه جمع شدند و مانع از دفن پیکر مطهر حضرت در کنـار مرقـد مطهـر پیـامبر ﷺ شدند، غوغایی به پا شد و سیدالشهدا علیه السلام با استناد به همین آیه کریمـه، مردم را امر به سکوت کردند و فرمودند: مگر فرامـوش کـرده ایـد کـه خداونـد فرمود: لا ترفعوا اءصواتکم فوق صوت النبی و بعد از استشهاد حضرت بـه ایـن آیه کریمه، همه، حتی دشمنان و بنی امیه هم که در آنجا حضور داشتند، استدلال حضرت را پذیرفته، سکوت کردند [971].

در نهایت از این آیه کریمه و روایات چند نکته استفاده می شود: اول این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، اولیا، انبیا و شهدا دارای حیاتی هستند که کاملا اشراف بر حیات دنیوی دارند؛ نکته دوم اینکه توسل به قبور پیامبر، ائمه اطهار علیهم السلام و قبور انبیا و اولیای الهی و شفیع قرار دادن آنها در درگاه الهی امری بسیار واضح و مورد قبول عامه مسلمانان بوده است؛ نکته سوم این که زیارت قبور انبیای الهی و به خصوص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه طاهرین علیهم السلام نه تنها جایز است، بلکه در بسیاری از موارد، مستحب مؤ کد است؛ و گاه نیز اگر احیانا معنای زیارت نکردن و به یکی از این قبور، بی اعتنایی نمودن، و پشت کردن به حرمت اهل بیت علیهم السلام باشد و جنبه جفا و ستم پیدا کند، شاید حرام باشد.

زیارت و توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

نکته دیگر این که صرف نظر از اشکالات واهی و بی اساسی که ابن تیمیه و به تبع او محمد بن عبدالوهاب دارند، و مساله زیارت و توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام پس از مرگ آنها نزد ائمه اربعه اهل سنت پذیرفته شده است؛ به عنوان نمونه، یک مورد آن را مالک بن انس امام مالکیه نقل می کنیم که به منصور خلیفه عباسی می گوید:

یا امیرالمومنین! لا ترفع صوتک فی هذا المسجد فان اللّه تعالی ادّب قوما فقال: «لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی» [972] و مدح قوما فقال: «ان الَّذین یغضّون اصواتهم عند رسول اللّه» [973] و ذمّ قوما: فقال: «ان الَّذین ینادونک من وراء الحجرات» [974] و اءن حرمته میّتا کحرمته میّتا حیّا، فاستکان لها ابوجعفر، فقال: یا اباعبداللّه استقبل القبلة وادعو اءم استقبل رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم فقال: لم تصرف وجهک عنه و هو وسیلتک و وسیلة اءبیک آدم علیه السلام الی اللّه یوم القیامة بل استقبله و استشفع به، فیشفعک اللّه تعالی، قال اللّه تعالی: «و لو اءنهم اذ

ظّلموا انفسهم جآؤ وک فاستغفروا اللّه و استغفر لهم الرسـول لوجـدوا اللّـه توّابـا رّحیما [975]» [976].

وقتی منصور برای زیارت، به حرم نبوی مشرف شده بود، مالـک بـه او مـی گوید: خلیفه! تو حق نداری در این مسجد صدایت را بلند کنی. خداوند این ادب را به مردم آموخت که در حضور رسول اللّه ﷺ صدای خود را بلند نکنند. و آن عده ای را که در محضر رسول خدا ﷺ جسارت و بی ادبـی مـی کردنـد مذمت فرمود که مثل افراد عادی از پشت دیوار همدیگر را صدا می زدند. سپس گفت: در این مسجد، صدای خود را بلند نکن که حرمت مرده او همانند حرمـت زنده اوست. زنده و مرده اش تفاوتی ندارد. منصور این مطلب را خیلی راحت از مالک پذیرفت و بعد سوال کرد: حالا که چنین است در این مسجد رو بـه قبلـه بایستم و دعا بخوانم و از خدا چیزی بخـواهم، یـا رو بـه روضـه پیـامبر ﷺ بایستم و طلب حاجت کنم؟ امام مالکیه در جواب می گویـد: چـرا رویـت را از روضه پیامبر برگردانی در حالی که او وسیله تو در پیشگاه الهی است و نـه تنهـا وسیله تو، بلکه وسیله پدرت آدم در آمرزش گناهان او بود. رویت را بـه سـوی او کن و به وسیله او طلب شفاعت کن. سپس به این آیه استشهاد کـرد و گفـت: اگر مردم هنگامی که بر نفس خود ظلم کردند، پیش پیامبر آمده و از او بخواهند که برای آنها از خدا طلب مغفرت کند، خدا آنها را می آمرزد. پس رویـت را بـه سمت روضه کن و از پیامبر حاجت بخواه و از طریق او به خدا توسل پیدا کن».

در این روایت و امثال آن که در منابع عامه، فراوان یافت می شـود، زیـارت پیغمبر، یک امر متعارف و مستحبی بوده است. بلکه در آن جا به جای ایـن کـه رو به قبله بایستند، رو به قبر رسول اللّه ﷺ می کردند و او را وسیله شفاعت و استغفار خود قرار می دادند.

نکته دیگر این که در سیره فاطمه اطهر سلام اللّه علیها می بینیم که در همان مدت کوتاهی که بعد از وفات رسول اللّه ﷺ در قید حیات بودند، مکرر به زیارت قبر پدر می آمدند و با پدر گفتگو می کردند. در روایت دارد که:

و اءخذت قبضة من تراب قبره ﷺ فوضعتها علی عینیها و انشدَّت

ماذا علی من شمّ تربة احمد ان لا یشمّ مدی الزّمان غوالیا [977]

«مشتی از خاک تربت مطهر پیامبر ﷺ را برمی داشت و آن را بر چشمانش می گذاشت و گریه می کرد و با پدر سخن می گفت. چه سرزنشی است بر آن که تربت مطهر پیامبر ﷺ را بوییده؛ اگر تا آخر عمر هیچ عطری را نبوید».

پس زیارت و تبرک جستن به تربت و خاک پیامبر صلی اللّه علیه وآله و سلم امر متعارفی بوده است. با وجود آن همه محذورات و محدودیت ها و آزارهایی که فاطمه اطهر علیها السلام با آن مواجه بودند، زیارت قبر حضرت رسول خدا ﷺ برای او امری ضروری بود.

یکی از صحابی جلیل القدری که فعل آنها مورد استناد فقهای اهل سنت است، ابوایوب انصاری است. نوشته اند:

اءقبل مروان یوما، فوجد رجلا واضعا وجهه علی القبر، فقال اتدری ما تصنع؟ فاقبل علیه، فاذا هو ابوایوب، فقال: نعم، جئت رسول اللّه ﷺ و لم آت الحجر [978].

«روزی مروان وارد روضه رسول اللّه ﷺ شد و دید مردی صورتش را روی قبر مطهر گزارد؛ صدایش بلند شد که می فهمی چه می کنی؟ آن مرد که ابوایوب انصاری بود گفت: آری به زیارت رسول اللّه ﷺ آمده ام نه به زیارت یک سنگ».

معلوم می شود که در این میان، رفتن به مرقد رسول اللّه و زیـارت آن بـرای آنها از ویژگی خاصی برخوردار بوده است.

درباره بلال نوشته اند:

اتی قبر النبی ﷺ فجعل یبکی عنده و یمرّغ وجهه علیه [979].

«می آمد و بر تربت رسول اللّه ﷺ حاضر مـی شـد و گریـه مـی کـرد و صورتش را به خاک قبر رسول اللّه ﷺ تبرک می کرد».

بنابراین روایت و روایاتی که در آغاز بحث، در باب زیارات خواندیم که مَـن حَجَّ بَیت ربِّی و لَم یَزرنی فَقَد جَفَانِی [980] کسی که به حج خانه خدا مشرّف شود و به زیارت من نیاید، به من ستم کرده است و یا مَن زارَنِی حَیّا اَو مَیِّتا کُنـت لـه شَفیعا یَومَ القیامة [981] کسی که قبر مرا زیارت کند، من در قیامت شفیع او خواهم بود. و یا من زار قبری بعد موتی کان کمن هاجر الیَّ فی حیاتی [982] کسی که بعد از وفات من، به زیارت قبر من بیاید، مانند کسی است که در زمان حیـات مـن، مرا زیارت کرده است. نه تنها بر زیارت قبور، مخصوصا قبر مطهـر رسـول اللّـه ﷺ هیچ اشکالی مترتب نیست، بلکه همانگونه که گفتـه شـد، زیـارت مرقـد مطهر رسول اللّه ﷺ و ائمه طاهرین علیهم السلام مورد تاکید بـوده و سـنت و سـیره صحابه و تابعین از صحابه و همین گونه متشرّعین تا زمان سلطه وهابی ها بـوده است. دلیل روشن آن هم، ساختمان های با عظمتی است که بـر بقـاع متبرکـه و قبور اولیا و صالحین ساخته شد. حتی ساختمان هـایی کـه هـم اکنـون نیـز در کشورهای سنی نشین غیر از عربستان، بر قبور علمای خـود سـاخته انـد، همـه حکایت از سنتی دارد که متعارف بودن زیارت قبور بزرگان را می رسـاند و بـر آن تاکید می کند.

زیارت این مرقدهای مطهر علاوه بر آثار و فوایدی که بـه نقـل منـابع عامـه دارد، دارای آثار بسیار ارزشمندی است که در ک. تب روایی شیعه به بعضـی از آنها اشاره شده است که اینک به برخی از آنها اشاره می کنیم:

مرحوم ابن قولویه در کتاب ارزشمند «کامل الزّیارات» که یکی از منابع معتبر و مورد استناد شیعه است، روایتی را نقل می کند که امام حسـین علیه‌السلام روزی بـه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرض می کند:

ما جزاء من زارک فقال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: یا بُنَیّ مَن زارَنِی حَیّا اَو مَیِّتا اَو زَارَ اَبَاکَ اَو زَارَ اَخَاکَ اَو زَارَکَ کَانَ حَقّـا عَلَـیَّ اَن اَزورَهُ یَومَالقِیَامَـةِ و اُخَلِّصـه مـن ذنوبه [983].

«پاداش کسی که توفیق زیـارت شـما را پیـدا کنـد چیسـت؟ پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: فرزندم! هر کسی در زمان حیات و یا بعـد از مـرگم، مـن یـا پـدر یـا برادرت یا تو را زیارت کند، بر من است که روز قیامت، به زیارت او بروم، تا او را از گرفتاری گناهانش نجات دهم».

فضیلت زیارت امامان معصوم علیهم‌السلام

اما درباره زیارت های دیگر، مثل زیارت امیرالمومنین علیه‌السلام شخصی بـه نـام یونس بن ابی وهب قصری می گوید: من وارد مدینه شدم و خدمت امام صـادق علیه‌السلام شرفیاب شدم و عرض کردم:

جُعلت فداک اتیتک و لم ازر امیرالمومنین علیه‌السلام، قال: بئس مـا صـنعت لـو لا انک من شیعتنا ما نظرت الیک الا تزور من یـزوره اللّـه مـع الملائکـة و یـزوره الانبیاء و یزوره المؤمنون، قلت: جعلت فداک ما علمـت ذلـک، قـال: اءعلـم انّ امیرالمومنین علیه‌السلام اءفضل عند اللّه من الائمه کلهم و له ثواب اعمالهم و علی قدر اعمالهم فُضِّلوا [984].

«من از مسیر کوفه برای دیدار شما آمدم، ولی موفق نشدم مرقد امیرالمومنین علیه‌السلام را زیارت کنم. راوی می گوید: امام صادق علیه‌السلام فرمودند: خیلی کار بدی کردی! اگر تو از شیعیان ما نبودی، من به تو نگاه نمی کردم. چگونه است که تو به زیارت نرفتی؟ در حالی که خدا، ملائکه و انبیای الهی و مومنین همه به زیارت پدرم امیرالمومنین علیه‌السلام می روند! گفتم: من این مقدار فضیلت را نمی دانستم. بعد امام علیه‌السلام فرمودند: نزد خداوند جایگاه و منزلت پدرم امیرالمومنین علیه‌السلام از همه ائمه علیهم‌السلام بالاتر است و اجر و پاداش همه ائمه علیهم‌السلام در نامه عمل ایشان ضبط است».

برای زیارت حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام روایات و تاکیدات بسیار زیادی داریم که به یک نمونه از آن اشاره می کنیم که روایت از نظر سند بسیار قوی است؛ محمد بن اسماعیل بن بزیع از قول امام صادق علیه‌السلام میگوید که حضرت فرمودند:

من اءتی قبر الحسین علیه‌السلام عارفا بحقه کتبه اللّه فی اءعلی علیین [985].

«کسی که قبر ابی عبداللّه الحسین علیه‌السلام را با معرفت و شناخت کامل زیارت کند خداوند جایگاه او را در اعلا علیین قرار می دهد».

نباید به سادگی از کنار این روایات گذشت. با توجه به کتاب وحی باید ببینیم علیین چه جایگاهی است؟ در سوره مبارکه مطففین آیه شریفه هجدهم به بعد می فرماید:

کلّا کتاب الابرار لفی علیین # و ما ادراک ما علیین # کتاب مرقوم # یشهده المقربون # ان الابرار لفی نعیم # علی الارائک ینظرون [986].

«چنان نیست (که آنها درباره معاد می پندارند)، بلکه نامه اعمال نیکان در «علیین» است؛ و تو چه می دانی «علیین» چیست؟؛ نامه ای رقم خورده و

سرنوشتی است قطعی؛ که مقربان شاهد آنند؛ مسلما نیکان در انـواع نعمتنـد؛ بـر تخت های زیبای بهشتی تکیه کرده و (به زیبایی های بهشت) می نگرند».

تعبیر عجیبی است؛ در قرآن، علیین بالاترین منزلت و جایگاه ابرار و خوبـان در پیشگاه الهی است که در حقیقت مقربین و ابرار درگاه الهی در آن جـا شـاهد لقای پروردگارند. ولی در این روایت می فرماید: زائر قبر ابی عبداللّه علیه‌السلام نه در علیین، بلکه در اعلی علیین است و در مقابلش می فرماید:

كَلا انَّ كتاب الفُجَّار لَفِی سِجِّین # و مَا اَدرَاکَ مَا سِجِّین # كلا انَّهم عن ربَّهـم یومئذ لَمَحجوبون [987].

«چنین نیست که آنها درباره قیامت می پندارند به یقین نامه اعمـال بـدکاران در «سجین» است؛ و تو چه می دانی «سجین» چیست؟؛ چنین نیست (کـه مـی پندارند) بلکه آنها در آن روز از پروردگارشان محجوبند».

سجّین جایی است که از ساکنانش توفیق لقای الهی سـلب مـی شـود. پـس نکته مهم این است که موقع شنیدن و خواندن روایات باید بـا توجـه بـه آیـات کریمه قرآن آنها را بفهمیم. یعنی کسی که در علیین است، پیوند و ارتباط مستقیم با ذات ذوالجلال الهی دارد و با چشم دل او را می بیند و کسـی کـه در سـجین است، رابطه او با خدا بریده می شود.

طبق این آیات و روایت، روایات دیگر هم معنی می یابد:

مَن زَارَ قَبر اَبی عبداللّه الحسین علیه‌السلام بِشَطِّ الفُـرات كـان كَمَـن زَارَ اللّـه فَوقَ عَرشِهِ [988].

«کسی که اباعبداللّه علیه‌السلام را در کربلا زیارت کند، مانند کسی است که خدا را در عرش اعلا زیارت کرده است».

این همان یشهده المقرَّبون [989] است که در علیین است.

درباره زیارت ابالحسن الرضا علیه‌السلام، محمد بن ابی نصر بزنطی مـی گویـد: در کتاب امام رضا علیه‌السلام خواندم که فرمودند:

اَبلِغ شیعَتِی اَنَّ زیارتی تبلغ عنداللّه عزَّ وَ جَلّ اَلفَ حَجَّـة، قـال: فقلـت لابـی جعفر علیه‌السلام: اَلف حَجَّه؟ قال: اِی واللّه و اَلفَاَلفَ حَجَّة لِمَن زَارَهُ عارِفا بِحَقِّهِ [990].

«به شیعیان من بگو که زیارت قبر من معادل هزار حج است. من این مطلـب را برای امام جواد علیه‌السلام عرض کردم و گفتم کـه آیـا واقعـا ثـواب زیـارت قبـر پدرتان، معادل هزار حج است؟ فرمود: نه هزار حج، بلکه هزارهزار حـج. بلکـه به شرط اینکه عارف به حق او باشد».

نکته ای که در همه این روایات باید به آن توجه کرد این اسـت کـه ارزش و ثمره زیارت آن جاست که زیارت قبور ایـن بزرگـان، از شـخص رسـول اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تا سایر ائمه طاهرین علیهم‌السلام همراه با شناخت باشد. در زیـارت وارث مـی خوانیم:

السلام علیک یا وارث آدم صفوة اللّه، یا وارث نوح نبی اللّه، یا وارث ابراهیم خلیل اللّه، یا وارث موسی کلیم اللّه، و یا وارث عیسی روح اللّه [991].

یعنی به زیارت ابی عبداللّه علیه‌السلام که می رویم، در حقیقـت بـه زیـارت کسـی رفته ایم که آنچه انبیای سلف داشته اند، همه نزد او اسـت؛ آدم، نـوح، ابـراهیم، موسای کلیم و هم سخن خدا، عیسای روح اللّه، که خدا آن همـه اقتـدار بـه او عنایت کرده، همه ریزه خوار خوان ابی عبداللّه علیه‌السلام هستند، چرا که:

و بِنا عُرِفَ اللّه و بنا وحِّدَ اللّه و لولانا ما عُرف اللّه [992].

«به وسیله ما خداوند شناخته شد و به وسیله ما به یکتایی معـروف گشـت و اگر ما نبودیم خداوند شناخته نمی شد».

امامت محور و اساس اصول دین است. اگر کسی امام را بشناسد، خدا را شناخته است؛ نبوت و معاد را شناخته است. اگر امام را بشناسد، همه فضایل و مکارم اخلاقی و انسانی را درک کرده است. شناخت امام، همراه با تعبد یک ارزش است. اگر برای ما شیعیان سناختی کافی و کامل از امام حاصل بشود، به عالی ترین مراتب انسانی صعود خواهیم کرد؛ و اگر این توفیق حاصل نشود، به وادی ضلالت سقوط خواهیم کرد؛ چرا که:

من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة [993].

«هرکس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، مانند کسی است که در کفر جاهلیت از دنیا رفته است ».

پس آنچه مهم است ضرورت معرفت امام است. چه بسیار کسانی بودند که قرآن را از حفظ می خواندند، به بسیاری از فروع و احکام احاطه داشتند و حتی عمل می کردند، اما به شناخت کافی از امام زمان خود نرسیدند. درباره خوارج، یا درباره کسانی که روز عاشورا رو در روی اباعبداللّه علیه السلام قرار گرفتند، بسیار گفته اند.

درباره مرّة بن منقذ قاتل علی اکبر علیه السلام می گویند: در شب عاشورا، یک ختم قرآن می کند. اما این قرآن خواندن و اینگونه دین داری منهای شناخت امام، اعتقادات خشک و بی روحی است که چنین انسانهای جانی و به دور از آداب و تربیت اسلامی حاصل آن است. اما اگر همراه با شناخت امام علیه السلام و آگاهی و تحقیق و عاطفه صحیح و مهر و محبت به ظاهر کمال انسانی که مقام عصمت است، بود، آن وقت ارزش پیدا می کند.

بنابر آنچه ذکر شد حیات و ممات امـام علیه‌السلام مسـاوی اسـت و هـرکس بـه هنگام حیات و بعد از مرگ توفیق زیارت امام علیه‌السلام را پیـدا کنـد، ایـن زیـارت برای او تحول و دگرگونی روحی ایجاد می کند.

بنابراین، مطلـب مهـم در زیـارت قبـور ائمـه علیهم‌السلام و شـخص رسـول اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این است که با عرفان و شناخت کامل به این زیارت توفیـق پیـدا کنـد و این زیارت بتواند یک توفان روحی و دگرگونی اساسی در اندرون آلوده انسـان به وجود بیاورد؛ و یا انسانهای پاک و منزهی که این توفیـق را پیـدا مـی کننـد، موجب تعالی بیشتر روحی آنها و علـو درجـه معنویشـان شـود. امیـدواریم کـه خداوند این وسایل و ابزار را برای ما شیعیان حفظ بفرماید.

14 - حق قربانی

و اما حَقُّ الهَدی فَاءَن تُخلص بها الارادة الی ربک و التّعرض لرحمته و قبوله و لا ترید عیونَ النّاظرین دونه فاذا کنتَ کذلک لم تکن متکلّفا و لا مُتَصَنِّعا و کنتَ انّما تقصد الی اللّه واعلم اَنَّ اللّه یُراد بالیسیر و لا یراد بالعسیر کما اراد بخَلقه التیسیر و لم یرد بهم التعسیر و کذلک التّذلُّل اولی بک من اتَّدَهقُن لان الکُلفة و المئونة فی المُتَدَهقِنین فامّا التذلل و التَّمَسکن فلا کلفة فیهما و لا مئونة علیهما لانهما الخلقة و هما موجودان فی الطبیعة و لا قوة الا باللّه.

«اما حَق قربانی این است که با نیت و اراده خالص برای خدایت و جهت دستیابی به رحمت و قبول او انجام بگیرد؛ نه برای جلب نظر حاضران و شاهدانی غیر از او؛ که اگر برای خدا بود، نه خودنمایی است؛ نه ظاهرسازی، بلکه نیت تو فقط اوست و بدان که رضای الهی با آنچه سهل و آسان است قابل دسترسی است؛ نه با دشواری ها؛ همان گونه که خدا هم از بندگانش تکلیف دشوار نخواسته، بلکه آنچه خدا می خواهد، همان سهل و آسانی هاست. و بدان که برای تو فروتنی و خضوع شایسته تر از خودنمایی و اظهار قدرت است؛ چه خودنمایی و ولخرجی، کار طالبان قدرت و قدرتمداران است، اما فروتنی و خضوع از خودنمایی و پرخرجی به دور است؛ زیرا با قانون آفرنیش موافق است و در فطرت و طبیعت آدمی نهاده شده است».

به نظر می رسد، امام علیه‌السلام از میان همه اعمال متعدد عمره و حج، قربانی را برگزیده و برای آن حقوقی ذکر فرموده اند که الهام گرفته از وحی و قرآن شریف است؛ زیرا قرآن هم در چند آیه روی مساله قربانی تاکید فرموده و توصیه ها و اسراری نیز درباره آن بیان شده است.

نکته مهم این است که ما بدانیم قربانی از اموری است که در عصر جاهلیت متداول و متعارف بوده و ثروتمندان و صاحبان قدرت برای اینکه تمکن ثروت و قدرت مالی خود را به رخ دیگران بکشند، در انتخاب قربانی و ذبح انواع حیوانات با یکدیگر مسابقه می گذاشتند و در حقیقت این کار وسیله تفاخر و خودنمایی در میان آنها بوده است.

بنابراین همانگونه که در بحث حقوق اصل عبادی حج بیان کردیم (و از خطبه قاصعه امیرالمومنین علیه السلام نیز به خوبی استفاده می شود) فریضه حج از زمان آدم ابوالبشر علیه السلام یک واجب الهی بوده و در همه ادیان الهی به نوعی مورد توصیه بوده است و همان گونه که به تدریج از زمان ابراهیم علیه السلام به بعد بیت اللّه الحرام به بت و شرک آلوده شد و همه عبادات در آن هم به شرک و ریا و خودپرستی مبتلا شد، سایر فرایض و واجبات مرتبط با آن، از جمله قربانی هم به نوعی، گرفتار آلودگی و انحراف شد. در سوره مبارکه، حج فرمان حج را که خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام صادر فرمود، یادآور شد که:

وَاذِّن فی النّاس بالحجِّ یاءتوکَ رجالا و علی کلِّ ضَامِرٍ یاءتِین مِن کلِّ فجّ عَمیق [994].

«به مردم اعلام کن پیاده یا سواره برای اعمال حج از راههای دور و نزدیک بیایند».

به فواید حج اشاره می کند و می فرماید:

لَیَشهَدوا مَنَافع لهم و یَذکروا اسمَاللّه فی ایَّام مَعلومَات علی ما رَزَقَهُم من بَهیمَة الاَنعَام فکُلوا مِنها و اَطعَموا البَائِسِ الفَقیر [995].

«تا بتوانند با این عمل، منافعی را که خداوند در آن نهاده است، به دست بیاورند. از گوشت قربانی بعد از آن که نام خدا را به زبان آوردند و با یاد او ذبح کردند، می توانند هم خود بخورند و هم به افراد فقیر و نیازمند هدیه کنند».

بعد از همه نکاتی که در این چند آیه بیان میفرماید، نکته قابل توجه و شاهد بحث ما این است که می فرماید:

و لکلِّ امَّة جَعَلنَا منسکا لِیَذکروا اسمَ اللّه علی ما رزقهم من بهیمة الانعم فَاِلَهُکُم اِلَه وَاحد فَلَهُ اَسلَمُوا و بَشِّرِ المُخبِتِینَ [996].

«همه امم گذشته مناسک و قربانگاه خاص خود را داشته اند، تا با ذکر نام خدا بر چهارپایان و قربانی هایی که انجام می دهند تسلیم و تواضع خود را در پیشگاه پروردگار متعال اثبات کنند».

از این آیه روشن می شود که نه تنها اصل عمل حج، سابقه دار است، بلکه به نص آیات کریمه قرآن قربانی هم از زمان های دور امری متعارف و متداول بوده است. در چند آیه بعد می فرماید:

لن ینال اللّه لحومها و لا دمآؤ ها و لکن یناله التقوی منکم [997].

«گوشت و خون قربانی به خدا نمی رسد؛ بلکه نشانه تقوا، پاکیزگی و تسلیم شما در پیشگاه الهی است که علت غایی و هدف نهایی از همه واجبات الهی است».

تشریع و جعل نماز، روزه، زکات، حج و سایر عبادات نیز برای این هدف غایی و نهایی است. فرمایش امام سجاد علیه‌السلام در بیان حقوق قربانی ناظر به همین نکات است که مبادا خود را گرفتار همان خلق وخوی عصر جاهلیت کنید؛ چرا که در این مساله راه اغوای شیطان برای انحراف در نیت و خودنمایی و تظاهر باز است. برای رسیدن به این هدف خود را مبتلا به ریاکاری و تظاهر

نکنید و خود را به تکلف و زحمت نیندازید؛ یعنی نه تنها در این اعمال آن نتیجه معنوی تقوا برای شما حاصل نخواهد شد، بلکه همان گونه که در مباحث گذشته نیز ذکر کردیم هدیه به خدا، یک عمل عبادی است و نیت در همه اعمال عبادی از جمله هدی و قربانی، باید خالص باشد و اگر خودنمـایی و تظـاهر در آن راه پیدا کند، موجب حبط و نابودی آن می شود؛ چون همان گونه که مکرر یـادآور شدیم ریاکاری و تظاهر در تضاد ماهوی با عبادت است.

عبادت، یعنی عمل خالص فقط برای خدا. وقتی عملـی، بـرای خودنمـایی و اظهار قدرت و اثبات ریاست انجام شد، یقینا در تضاد ماهوی با فلسفه عبـادت خواهد بود. متاسفانه از قدیم چنین بوده است که هرکس پـول بیشـتر دارد بایـد صاحب قدرت سیاسی و اجتماعی هم باشد و هرگز شایستگی ها تعیـین کننـده نبوده اند. امام علیه‌السلام سفارش می کنند که مبادا خود را به این خصیصه زشت مبتلا کنید. خداوند همواره خریدار لیاقت ها، شایستگی ها، اعمال خالص و نیت های پاکیزه است. بنابراین، امام علیه‌السلام در مساله قربانی روی این نکته تاکید می فرمایند که این عمل شما، خالصانه برای خداوند متعال انجام شود و برای این که رحمت الهی را تحصیل کنید و کار شما مورد قبول درگاه خدا قرار گیرد، شاهدانی غیـر از خدا را در نظر نگیرید.

در بیان امام سجاد علیه‌السلام به مذمت صریح از چند صفت زشت اخلاقـی برمـی خوریم، یکی تکلف است؛ دوم مصانعه؛ سوم ولخرجی و یـا پرخرجـی؛ چهـارم تدهقن، ریاست طلبی و خان منشی؛ پنجم دشوار پنداشتن فـرامین الهـی و عـدم تطابق آن با فطرت بشر.

پیامدهای تکلف

اولین نکته ای که در فرمایش امام علیه السلام قابل توجه است، این است که می فرمایند: فاذا کنت کذلک لم تکن متکلفا وقتی تو نیتت را برای انجام این فریضه ارزشمند - قربانی در حج - خالص کردی، متکلف نخواهی بود. خداوند در سوره مبارکه «ص» به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

قل ما اساءلکم علیه من اجر و ما انا من المتکلفین # ان هو الا ذکر للعالمین# و لتعلمنّ نباءه بعد حین [998].

«ای پیامبر! بگو: من برای دعوت نبوت هیچ پاداشی از شما نمی طلبم، و من از متکلفین نیستم. (سخنانم روشن و همراه با دلیل است). این قرآن تذکری برای همه جهانیان است؛ و خبر آن را بعد از مدتی می شنوید».

به مردم بگو من از شما مزد رسالت و هدایت نمی خواهم؛ چون ممکن بود این مزدطلبی و پاداش خواهی، فرار مردم و گریز آنها را از گرد رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله و سلم در پی داشته باشد. نکته ظریفی که در کلمه متکلف نهفته است این است که دستورها و ارشادهای من همراه با زورگویی و تکلف نیست و هرگز موجب زحمت و مشقت شما نخواهد شد؛ چرا که:

لا یکلّف اللّه نفسا الا وسعها [999].

«خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی اش، تکلیف نمی کند».

ای پیامبر! مردم باید بدانند که دستورات تو با فطرت و طبیعت آنها سازگار است و این نکته، دقیقا در انتهای کلام امام سجاد علیه السلام مورد عنایت واقع شده است.

حضرت علیه السلام می فرمایند:

التّذلّل اءَولی بک من التّدهقُن لاءَن الکلفة و المئونة فی المتدهقنین فاما التذلل و التمسکن فلا کلفة فیهما و لا مئونة علیهما لانهما الخِلقة و هما موجودان فی الطبیعة.

«خدا از بندگانش تکلیف دشوار نخواسته و آنچه او می خواهد سهل و آسانی است، بدان که برای تو هم فروتنی و خضوع شایسته تر از خودنمایی و اظهار قدرت است؛ چه خودنمایی و ولخرجی، کار طالبان قدرت و قدرتمندان است، اما فروتنی و خضوع از خودنمایی و پرخرجی به دور است؛ زیرا با قانون آفرینش موافق است و در فطرت و طبیعت آدمی نهاده شده است».

غرض این است که دستورات وحی و آنچه را که پیامبران به عنوان وظایف و فرایض انسانی ذکر می فرمایند، همه با فطرت و طبیعت بشر سازگار است. امام علیه‌السلام در کلام خود می فرمایند که تکبر، تفرعن و زورگویی خلاف فرمان است. به همین دلیل است که قرآن درباره فرعون می گوید: او کسی است که در بین بندگانم مظهر کبر و غرور است و اصلا این کلمه تفرعن از نام او گرفته شده که در حقیقت نمادی است برای کسانی که نخوت و کبر در ذات آنها ریشه دوانیده است. وقتی فرعون برای دستگیری بنی اسرائیل آنها را تعقیب کرد و کنار آب رسید، دید که آنها از آب گذشتند؛ قرآن داستان فرعون را این چنین نقل می کند:

و جاوَزنا بِبَنی اسرائیل البحر فاءَتبعهم فرعون و جنوده بغیا و عَدوا حتی اذا ادرکه الغرق [1000].

«وقتی بنی اسرائیل را از آب عبور دادیم، فرعون و سپاه او هم از روی سرکشی و طغیان، دنبال ایشان حرکت کردند، که گرفتار موج آب شده، غرق شدند».

بعد قرآن از زبان فرعون نقل می کند که:

قال ءَامنت اءنَّه لا اله الا الَّذی ءَامنت به بنوا اسرائیل و انا من المسلمین [1001].

« - هنگام غرق شدن فرعون - گفت: ایمان آوردم که هیچ خـدایی، جـز آن که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، وجود ندارد؛ و من از مسلمین هستم».

بنابراین اظهار خضوع و تذلل در پیشگاه الهی امری اسـت مطـابق فطـرت و طبیت انسان. قرآن درباره یکتاپرستی و خداپرستی می گوید:

فطرت اللّه التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق اللّه [1002].

«این فطرتی است که خداوند انسانها را بـر آن آفریـده اسـت؛ دگرگـونی در آفرینش الهی نیست».

تبدیل آن فطرت تکلف و مشقت است، و در روایتی از امام صـادق علیه‌السلام نیـز آمده است که:

کل مولود یولد علی الفطرة [1003].

«همه انسان ها بر اساس فطرت، خداشناس و یکتاپرست آفریده می شوند».

در ادامه آیه مبارکه سوره (ص) خداوند، رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را مامور کرد کـه بگو:

و ما اءَنا مِنَ المُتَکَلِّفین [1004].

«و من از متکلفین نیستم. (سخنانم روشن و همراه با دلیل است».

بنابراین، دعوت به توحید و انجام فرامین الهـی؛ از جملـه نمـاز، روزه، حـج، قربانی، زکات و غیره، همه از دستوراتی است که مطابق با فطرت اسـت. امـا دو مشکل وجود دارد که مردم برای ایمان آوردن به انبیای الهی، خاصه پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با آن دست به گریبانند: یکی این که بخواهند پول خرج کنند، دیگـر ایـن

که به زحمت و مشقت بیفتند که برخلاف فطرت و تمایلات درونی شان می باشد و در سرشت پاک انسان ها هر دو منتفی است. بعد می فرماید:

اءن هو الا ذکر للعالمین [1005].

«قرآن را برای یادآوری شما فرستادم».

کلمه ذکر در این جا اشاره به این دارد که من قرآن را برای یادآوری شما فرستادم و این کلمه در قرآن فراوان آمده است: ذکر و قرآن مبین [1006] این کتاب آسمانی، فقط ذکر و قرآن مبین است انَّما انت مذکر [1007] تو فقط تذکردهنده ای، در نهج البلاغه نیز حضرت امیر علیه السلام می فرمایند:

و یثیروا لهم دفائن العقول [1008].

یعنی آنچه را که انبیا می گویند در نهاد، فطرت و طبیعت بنی آدم نهفته و مستتر است. پس چیزی که با فطرت و سرشت و طبیعت موافق است، تکلف و زحمت در آن راه ندارد. مهم تر این که اصلا هر چه باعث زحمت و مشکل سازی برای مومنان و مسلمانان باشد، منتفی است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

نحن معاشر الانبیاء و الاولیاء بُراء مِنَ التَّکَلُّف [1009].

«ما پیامبران و اولیای الهی از تکلف دور و بیگانه ایم».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تعبیر دیگری می فرمایند:

اءنا و اءتقیاء اُمّتی بُراء من التّکلف [1010].

«من و خوبان امت از تکلف گریزانیم».

مرحوم محدث قمی در کتاب «سفینه البحار» این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

المتکلف ظاهره ریاء، و باطنه نفاق، فهما جناحان یطیر بهما التکلف و لیس فی الجمله من اخلاق الصالحین و لا من شعار المتقین [1011].

«فرد متکلف ظاهرش ریاکار و درونش سرشار از نفاق است و با آنچه که در ظاهر نشان می دهد متفاوت است. و این دو - ریا و نفاق - دو بالی است که انسان متکلف به وسیله آن پرواز می کند و انسان های شایسته و صالح از این خلق وخو به دور هستند».

روشن است کسی که داعیه اصلاح امت و جماعتی را دارد، باید از خصیصه زورگویی و ایجاد زحمت برای خود و دیگران به دور باشد؛ یعنی برای نیل به مقصد، از به زحمت انداختن خود و دیگران پروا و پرهیز داشته باشد؛ وگرنه رسیدن به هدف ممکن نخواهد بود و این سنت بوده که همیشه ریاست طلبان و کسانی که به دنبال مقام و موقعیت بوده اند برای وصول به مقصد، بی نهایت خود را به زحمت می انداخته اند.

به نقل از مرحوم کلینی وارد شده است که حضرت صادق علیه السلام فرموده اند:

ملعون مَن تَرَاءَّس ملعون مَن همّ بها ملعون مَن حدّث بها نفسه [1012].

«ملعون است کسی که هوای ریاست در سر دارد و ملعون است کسی که برای رسیدن به آن جدیت و تلاش می کند، ملعون کسی است که حتی در ذهن و فکر خود، اندیشه وصول به آن مقامات را می پروراند».

قرآن به صراحت می فرماید:

تلک الدّار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوّا فی الارض و لا فسادا والعاقبة للمتّقین [1013].

«خانه آخرت و وصول به نعمت های الهی، از آنِ کسانی است که حتی اراده برتری جویی و ریاست طلبی و فساد در مردم را ندارند و عاقبت، سعادت نهایی از آن انسان های متقی است».

نه تنها این آیه می فرماید کسانی از نعمت های اخروی بهره مندند کـه فسـاد نمی کنند و برتری طلب نیستند، بلکه آیه به روشـنی دلالـت بـر ایـن کـه اراده برتری جویی و ریاست خواهی، با تقوا منافـات جـدی دارد؛ و بـه تعبیـر امـام صادق علیه‌السلام انسان متقی، کسی است که شعارش تکلف نیست.

اما نحوه هَدی و قربانی در آن دوران: عده ای کـه بـرای حفـظ قـدرتی کـه داشتند یا برای تحصیل قدرت و موقعیت، حج را مغتنم شمرده به مکه می آمدند؛ و با قربانی، خود را به تکلف و زحمت می انداختنـد. امـام علیه‌السلام مـی فرماینـد: روشن است که این عمل عبادی نخواهد بود. در سخن دیگـری از امـام صـادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند:

المتکلف لا یَستَجلِبُ فی عاقبة اءمره الا الهوان و فی الوقت الا التَّعب و العناءَ و الشّقاءَ [1014].

«انسان متکلف در پایان کـارش جـز سسـتی و بـی نتیجگـی حاصـلی درو نخواهد کرد و در حال حاضر هم جز مشقت، سختی و سنگدلی چیز دیگری بـه دست نخواهد آورد».

بنابراین، تکلف و به زحمت انداختن خود و دیگران، نه تنها در امور عبـادی، حتی در روابط اجتماعی هم از امور مذموم است و از تلـبس و تخلـق بـه ایـن سوءخلق به شدت نهی شده است. آنچه مطلوب است بی آلایشی و یـک رویـی در ارتباطات فردی و اجتماعی است.

حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام می فرمایند:

شرّ الاصدقاء مَن تکلف لک و من احوجک الی مداراة و اءلجاک الی اعتـذار [1015].

«بدترین دوستان تو کسانی اند که در برخورد با تو به تکلف بیفتنـد و تـو را نیز وادار کنند تا در معاشرت با آنها خود را به زحمت بیندازی و بـا آنهـا مـدارا کنی و بعد هم در کمترین سوءبرخورد متوقع باشند که شما از ایشان عذرخواهی کنید».

دوستی که انسان را اینگونه به زحمت بیندازد، غـرض دوسـتی و رفاقـت را نقض کرده است. انسان ها برای این که آرامش و آسایش روانی و روحی بـرای خود فراهم کنند، مجبورند به یک سلسـله رفاقـت هـا و ارتباطـات شخصـی و اجتماعی تن دهند. وقتی کسی در دوستی اینگونـه برخـورد کنـد ایـن دوسـتی، آسایش روحی و روانی را فراهم نخواهد آورد. امام صادق علیه‌السلام می فرمایند:

اَثقَلُ اخوانی علیَّ مَن یتکلف لی و اتحفَّظ منه و اخفُّهم علی قلبـی مـن اکـون معهم کَما اَکون وحدی [1016].

«سنگین ترین دوستان که بار سنگین ارتباط خود را بر دوش ما تحمیل مـی کند، کسی است که وقتی با ما برخورد می کند خود را به زحمت مـی انـدازد و من مجبورم در برخورد با او تحفظ کـنم. خیلـی حـرف هـا را نـزنم؛ خیلـی از روشهای عادی و طبیعی خود را در برقـراری روابـط و رفتـار اجتمـاعی تغییـر بدهم. اما سبک ترین آنها کسی است که وقتی با او برخورد می کـنم مثـل ایـن است که خودم تنها هستم».

در فرمایش ائمه اطهار علیهم‌السلام درباره روابط اجتماعی هم این نکته مورد توجه بوده است و ما از همین نکته، به بحث قابل توجه عسر و یسر وارد می شویم که امام علیه‌السلام فرمودند:

واعلَم اءنّ اللّه یراد بالیُسر و لا یراد بالعُسر، کما اَرادَ بخلقه التّیسیر و لـم یـرد بهم التَّعسیر.

«بدان که اگر می خواهی خدا را پیدا کنی؛ راه وصول و تقرب به او آسان است و نیاز به مشقت ندارد؛ چرا که خدا از بندگانش سختی و صعوبت، نخواسته است».

در سوره مبارک بقره که حکم وجوب روزه را برای کسانی که در وطن هستند، ذکر می فرماید چنین تعبیر می کند:

فمن شهد منک الشّهر فلیَصُمه و من کان مریضا اءو علی سفر فعدّة من ایام اُخر یرید اللّه بکم الیسر و لا یرید بکم العسر [1017].

«کسانی که در وطن خود هستند، باید روزه بگیرند؛ اما اگر کسی مریض بود یا در سفر بود و روزه گرفتن برای او مشقت داشت، روزهای دیگر روزه بگیرد، خداوند راحتی شما را می خواهد؛ نه زحمت شما را».

لا یکلف اللّه نفسا الا وسعها [1018].

«خداوند، هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند».

چرا که وقتی کسی به سفر می رود، چون طبیعت سفر مشکل ساز است، این تکلیف از او برداشته شده است. سرّ این که ما این حکم را برداشتیم، این است که اساس دین، فرمان پذیری بر مبنای فطرت است و در امور فطری، تکلف وجود ندارد و هر کجا که حکم الهی با سهولت و آسانی، اندک مغایرتی دارد، حکم برداشته شده است؛ به خصوص درباره قربانی. در سوره بقره می فرماید:

فمن تمتّع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی فمن لم یجد فصیام ثلاثة ایام فی الحج و سبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة [1019].

«وقتی در حج تمتع هستید، آن مقدار از قربانی که برای شما میسور است - شتر یا گوسفند - قربانی کنید و اگر هیچ کدام، مقدور نبود، روزه بگیرید؛ سه روز در سفر حج و هفت روز بعد از بازگشت به وطن».

پس در هیچ عمل عبادی تکلف و زورگویی و مشقت، تشـریع نشـده اسـت؛ زیرا نه اصل عبادت با تکلف تناسب دارد و نه امور دیگری که در عبادت واجب شده است. امام صادق علیه‌السلام می فرمایند:

لا تکرهوا الی انفسکم العبادة [1020].

«خودتان را در باب عبادات به کراهت و زحمت نیندازید».

نشاط در عبادت

عبادت باید با نشاط و اشتیاق انجام گیرد. اسلام، دین رفق، مدارا و سـهولت است؛ گرچه گاهی از این معنا سوءاستفاده هایی هم شده است، ولی باید گفـت: این سهولت و مدارا به معنای اغماض از واجبات نیسـت؛ زیـرا عکـس آن بـی اعتنایی به فرامین الهی است که خود نوعی تکلف و خلاف سهله و سمحه است. سهله و سمحه و به تعبیر دیگر یسر و سهولت در متن فرمانهای دین نهفته اسـت و عمل برخلاف فرمان های دین، خلاف سهله و سمحه اسـت. صـاحب وسـایل الشیعه داستان مفصلی را به نقل از امام صادق علیه‌السلام آورده است که به خلاصه آن اشاره می کنیم:

مسلمانی، همسایه ای مسیحی داشت. در پی نصیحت هـای مکـرر مسـلمان، مسیحی تصمیم گرفت مسلمان شود. اول صبح مرد مسلمان مسیحی را به مسجد برد. بعد از نماز و تعقیبات، همین که مسیحی مسلمان خواسـت برگـردد، گفـت: صبر کن! تا طلوع آفتاب، اذکار مستحبی داریم. تازه مسلمان نشست. مقداری که گذشت، مسلمان گفت: امروز، نیت روزه کن تا در مسجد بمانیم و نمـاز ظهـر را نیز بخوانیم. نماز ظهر را هم به جماعت خواندند. مسـیحی بـی چـاره کـه تـازه مسلمان شده بود، خواست برگردد. همسایه مسلمان گفت: بمان، نمـاز عصـر را هم بخوانیم، بعد برویم. نماز عصر را هم که خواندند، گفـت: تـا مغـرب چیـزی

نمانده، بمان تا نماز مغرب را هم بخوانیم و بعد برویم. مقداری که گذشت، گفت: صبر کن نماز عشا را هم بخوانیم. نماز عشا را هم خواندند و برگشتند. فردا صبح که مسلمان به سراغ او رفت که وی را دوباره به مسجد ببرد، مسیحی گفت: این دین شما، آدم بی کار می خواهد. برو کس دیگری را پیدا کن.

اطلب لهذا الدّین مَن هو افرغُ منّی و انا انسان مسکین و علیَّ عیال فقال ابوعبداللّه علیه السلام: ادخَلَه فی شی ء اخرجه منه [1021].

«برای مسلمان کسی را که از من فارغ البال تر باشد پیدا کن. من آدم گرفتار و فقیری هستم و زن و بچه دارم. و امام علیه السلام فرمودند: وی این فرد را مسلمان کرد بعد با دست خود او را از دین بیرون کرد».

یسر، آسانی و یا به تعبیری سهله و سمحه مربوط به این جهات از دین است؛ نه آنچه که برخی تصور کرده اند. از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

ان هذا الدین متین فاوغلوا فیه برفق و لا تُکَرِّهوا عبادة اللّه الی عباداللّه [1022].

«اساس دین بر متانت استوار است و چون دین، دین استوار و متینی است، با رفق و مدارا در دین وارد شوید. رفتار شما همراه با رفق و مدارا باشد. بندگان خدا را به عبادت مجبور نکنید؛ چون عبادت یک امر فطری و طبیعی است و با اجبار و اکراه سازگار نیست».

انَّ اللّه عزَّ وَ جَلّ رفیق یحبُّ الرِّفق و یعطی علی الرفق و ما لا یعطی علی العنف [1023].

«خدا رفیق است یعنی خداوند اهل مدارا با بندگان است و رفق را دوست دارد و برای رفق و مدارا، عطایا و اجری قرار داده است که با زور و جبر، حاصل نمی شود».

عبدالعزیز قراطیسی از روات می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمودند:

یا عبدالعزیز! ان الایمان عشر درجات بمنزلة السُّلم یُصعد منه مرقاة بعد مرقاة: فلا یقولنّ صاحب الاثنین لصاحب الواحد لست علی شی ء حتی ینتهی الی العاشر فلا تّسقط مَن هو دونک فیسقطک مَن هو فوقک و اذا راءیت من هو اءسفل منک بدرجة فارفعه الیک برفق و لا تحملنَّ علیه ما لا یطیق فتکسره فان مَن کسر مومنا فعَلیه جبره [1024].

«ای عبدالعزیز! ایمان، مانند یک نردبان ده پله است، که از هر پله ای به تدریج باید بالا رفت. اینگونه نباشد که اگر کسی چند پله بالاتر از دیگری قرار گرفته است، به آن کسی که در پله پایین تر است، بگوید تو بهره ای از ایمان نداری. نباید باعث سقوط کسی شوی که در ایمان پایین تر از توست؛ چه بسا ممکن است بالاتر از تو، باعث سقوط تو شود. اگر کسی از نظر ایمان یک یا چند درجه از تو پاییتر است، باید با رفق و مدارا، دست او را بگیری و او را صعود دهی؛ نه این که باعث سقوط بیشتر او بشوی. اگر کسی باعث شکسته شدن مومنی شود، باید آن را جبران کند».

شاید مراد از شکستن مومن، شکستن یا خلل در مبانی اعتقادی اوست. با رفق و مدارا در امور، موفقیت های چشم گیری برای انسان حاصل می شود.

امام صادق علیه‌السلام می فرمایند:

مَن کان رفیقا فی امره نال ما یرید من الناس [1025].

«اگر کسی با رفق و مدارا رفتار کند، به آنچه که از مردم می خواهد و از آنان انتظار دارد، می رسد».

مفهومش این است که اگر رفق و مدارا نباشد، رسیدن به مطلوب میسر نخواهد بود. اگر بخواهد با زورگویی، تکلف و اجبار به مطلوبش نایل شود، به

یقیق شکست می خورد. چه بسا تندگویی و زورگویی در ارشاد و هدایت دیگران نتیجه معکوس می دهد. هشام بن احمد نقل می کند که:

جری بینی و بین رجل من القوم کلام فقال لی: ارفُق بهم فان کفر احدهم فی غضبه و لا خیر فیمن کان کفره فی غضبه [1026].

«میان من و شخصی گفتگویی واقع شد. حضرت به من فرمودند: ای هشام! با آنها مدارا کن که برخی از آنها هنگام غضب ایمان خود را از دست می دهند و کافر می شوند؛ و آنکه در هنگام غضب کافر شود، خیری در او نیست».

کسی ممکن است در حال غضب و عصبانیت سخنی بگوید که به کفر و شرک بیانجامد. نقطه مقابل آن سماحت است که می فرمایند: السماح وجه من الرَّباح [1027] کسی که با سماحت، گشادگی و حسن خلق با مسائل مواجه شود، نتیجه می گیرد.

اکنون اگر برخی سخت گیری ها را مشاهده کنیم، ریشه آن، عدم رفق و مدارا است. علاوه بر این که منشا اخلاقی نیز دارد؛ چرا که شخص نتوانسته است خلق وخوی خود را با موازین معارف اخلاقی دین، تطبیق دهد. سخت گیری و عصبانیت، ریشه در جهل، نادانی و بی اطلاعی از موازین شرع دارد؛ یعنی صرف نظر از این که از موازین اخلاقی دور است، با موازین شرع نیز منطبق نیست. سرّ این که می گویند: متولی اداره امور مردم باید اعلم باشد، این است که گاه در اثر نادانی و کم اطلاعی، دست به کارهایی می زند که جایگاه مدیر جامعه را لکه دار می کند و منزلت مدیریت را از بین می برد و اگر خدای ناکرده دانسته چنین کند، نشانه عدم صلاحیت اوست؛ چون اگر بداند و خلاف کند، خلاف عدالت رفتار کرده است و شرط اصلی مدیر و حاکم عدالت را از دست داده است. و ممکن نیست که مصلح، غیرصالح باشد؛ چون اصطلاحا معطی شی ء، نمی تواند

فاقد شی ء باشد. بنابراین، از مساله سماحت و سهولت، به این نتیجه مـی رسـیم که کسی که عالما و عامدا حریم ها را در محرمات الهی بشکند و در ملاءعـام و با مفاخره به هتک حرمت قوانین الهی بپردازد، باب سماحت و سهولت را بسـته است که بدون شک، حاکم اسلامی باید از باب نهی از منکر به مقابله بـا جـرم و تعطیل آن همت گمارد. ولـی اگـر جرمـی در خفـا و پنهـان صـورت گرفـت و تظاهری در کار نبود و موجب اشاعه جـرم و گنـاه نشـد، سـماحت و سـهولت، مشکلی ایجاد نخواهد کرد.

ظاهرسازی و ریاکاری

یکی دیگر از اوصافی که مورد مذمت امام علیه‌السلام قرار گرفته است این است که می فرمایند:

فاذا کنت کذلک لم تکن متکلفا و لا متصنّعا [1028].

«اگر با اخلاص عمل کردی نه در مشقتی و نه ظاهرسازی».

از عبارت امام علیه‌السلام می توان دریافت که ظاهرسازی هم نوعی تحمل مشـقت است، بنابراین حضرت امیرالمـومنین علیه‌السلام در خطبـه ای کـه در صـفین قرائـت فرمودند به مردم می فرمایند:

فلا تکلّمونی بما تکلم به الجبابرة...و لا تخالطونی بالمصانعة [1029].

«آن گونه که با اهل سـتم سـخن مـی گوینـد، بـا مـن سـخن نگوییـد و بـا ظاهرسازی با من معاشرت نکنید».

مگر انسان در مقابل فرد جبار و ستمگری که قرار بگیرد، چگونه سـخن مـی گوید؟ معمولا اینگونه است که همه حقایق را نمی گوید؛ چرا که از بیان حقیقـت می ترسد. به گونه ای سخن می گوید که او را راضی کند بـر همـین اسـاس در تعبیر بعد امام علیه‌السلام می فرمایند که رفت و آمد و روابط شما بـا مـن کـه امـام و

خلیفه شما هستم، بر اساس ظاهرسازی نباشد. دل را پاکیزه بدارید و از ریاکاری دست بردارید. در کلمات قصار آن حضرت هم این تعبیر به کار رفته است:

لا یُقیمُ اَمرَ اللّه سبحانه الا من لا یصَانِع و لا یضَارِع و لا یتَّبع المَطَامِع [1030].

«کسی که می خواهد امر خدا را اقامه کند، نباید مصانع، شبیه بطالین و تابع هوی و هوس باشد».

در مذمت جاعلان حدیث می گویند «متصنع بالاسلام» یعنی اینان در ظاهر، لایه و پوششی از دین را یدک می کشند و به عمق آن دست نیافته اند. پس معنا و مفهوم مصانع، تظاهر و ریاکاری است و گاهی مصانع در روابط اجتماعی به گونه ای می شود که افراد با ظاهرسازی، حقه بازی، و ادعای رفاقت، به دیگران نزدیک می شوند. امام محمد باقر علیه‌السلام در این باره می فرمایند:

انَّ اءَقرَب ما یکون العَبد الی الکُفرِ اءَن یُواخِیَ الرَّجُل علی الدِّین فیُحصی علیه عَثَرَاتِهِ و زَلا تِهِ لِیُعَنِّفه بها یوما ما [1031].

«بدترین چیزی که انسان را به مرز کفر نزدیک می کند، این است که انسان باب دوستی و مراوده با برادر مومنش باز کند، که گناهان و لغزشهای او را پیدا کند و روزی از این لغزشها و گناهان علیه او استفاده کند».

این بدترین نوع ارتباطهای اجتماعی و رفاقت و دوستی است. پس مصانعه در هر شکل و صورتش مذموم و مورد نهی است؛ به ویژه در عبادت. مصانعه در عبادت، موجب حبط عمل می شود؛ چرا که همان طور که در مباحث مختلف توضیح دادیم با اصل عبادت تنافر و تنافی ماهوی دارد.

شیوه مصرف نمودن

نکته دیگری که مورد عنایت حضرت قرار گرفته، پرخوری و ولخرجی است که از جمله اوصاف مذموم است. گاهی، افراد برای خودنمایی و کسب شهرت و

قدرت، و فقط برای این نیات پلید و شوم، مال خود را خرج مـی کنـد کـه ایـن همان مصداق فرمایش امام سجاد علیه‌السلام است که فرمودند:

لان الکُلفَة و المونة فی المتدهقنین.

اینگونه خرج کردن اضافی و خود را به زحمـت انـداختن، از نشـانه کسـانی است که به دنبال ریاست و قدرت هستند. این امور علاوه بر این که بـا خلـوص در عبادت تنافی دارد، گاهی موجب خروج از دین و مسلمانی می شود.

در زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فردی از دنیا رفته بـود، بعـد از ایـن کـه مراسـم غسل، کفن و دفن انجام شد، خدمت حضرت عرض کردند: مـرد بسـیار خـوبی بود، همه اموالش را وقف کارهای خیر کرد، حضـرت فرمودنـد: مگـر فرزنـدی نداشت؟ جواب دادند: کفالت فرزندانش را ما دوستانش به عهده گرفتیم. حضرت فرمودند: اگر قبل از دفن گفته بودید که چنین کاری کرده است، اجازه نمـی دادم او را در قبرستان مسلمانان دفن کنید [1032].

معنی این فرمایش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله این است که صرف مال بـرای ایـن کـه انسان فقط در انظار و افواه دیگران به عنوان یک چهره بـاقی بمانـد و از او بـه عنوان یک انسان خیّر یاد بشود، ارزش عمل خوب را نابود و تباه می کنـد و او نه تنها در دنیا دنبال ریاست طلبی بوده، حتی بعد از مرگ نیز نیتش همان بـوده است.

بنابراین در روایتی نقل شده است البته ماءخذ روایت اهـل سـنت اسـت کـه شخصی خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عرض کرد:

انّ عندی دینارا، قال: انفقه علی نفسک، قال: ان عندی آخر، قال: انفقـه علـی زوجتک، قال: ان عندی آخر، قال: انفقه علی وُلدک، قال: ان عندی آخـر، قـال: انفقه علی خادمک، قال: ان عندی آخر، قال: انت اءبصر به [1033].

«من یک دینار دارم. پیامبر ﷺ فرمودند: آن یک دینار را خرج خودت کن. گفت: یک دینار دیگر هم دارم. فرمودند: خرج زن و بچه ات کن. گفت: یک دینار دیگر هم دارم. فرمودند: خرج بچه هایت بکن. گفت: یک دینار دیگر هم دارم. حضرت فرمودند: خرج کسانی کن که از عایله و کسان تو هستند. گفت: باز دینار دیگری هم دارم. حضرت فرمودند: حالا وقتش است که اگر خواستی در خیرات مصرف کنی».

رسول اکرم ﷺ و اولیای دین علیهم‌السلام شیوه خرج کردن را به ما آموخته اند که عمل به وظایف دینی و ایمانی باید خالص برای خداوند تبارک و تعالی و به قصد انجام وظیفه و مسوولیت دینی باشد، نه فریب مردم و بهره مند شدن از منافع دنیوی، مالی و عنوانی آن؛ چه در غیر این صورت چنین کسی اگر در موقعیتی قرار بگیرد که فضایل و فرایض دینی و انسانی را مانع کمال دنیایی و رسیدن به امیال و اهداف دنیایی خود بداند، همه را زیر پا خواهد گذاشت؛ نه فضایل اخلاقی را مراعات خواهد کرد و نه به دیگر وظایف عملی اعتنا خواهد نمود، لذا هر انگیزه ای، جز قربت و خلوص ممنوع است. در پیشگاه الهی، عمل با تکلف، یا آمیخته با تصنع، برای قدرت یابی و ریاست طلبی، بی ارزش است، این چنین بوده و هست که تا تمنیات و آرزوها بر انسان حاکم است، انسان گرفتار این مشکل خواهد بود.

سعدی در گلستان، داستانی شنیدنی را نقل می کند:

زاهدی، مهمان پادشاهی بود. چون به طعام خوردن بنشستند، کمتر از آن خورد که ارادت او بود و چون به نماز برخاستند، بیش از آن کرد که عادت او. تا ظن صلاحیت در حق او زیادت کنند. بعد می گوید:

ترسم نرسی به کعبه، ای اعرابی این ره که تو میروی به ترکستان است

چون به مقام خویش آمد، سفره خواست تا تناولی کند. پسری صاحب فراست داشت، گفت: ای پدر! باری به مجلس سلطان در طعام نخوردی؟ گفت: در نظر ایشان چیزی نخوردم که به کار آید. گفت: نماز را هم قضا کن که چیزی نکردی که به کار آید.

ای هنرها نهاده بر کف دست تا چه خواهی خریدن ای مغرور

عیب ها برگرفته زیر بغل روز درماندگی به سیم دغل [1034]

در آن عالم، فقط خریدار خلوصند چنان که امام صادق علیه‌السلام می فرمایند:

ایّاک و الرّیاء فانّه مَن عمل لِغَیر اللّه وَکَلَهُ اللّه الی مَن عمل لَه [1035].

«از ریا دوری کن که هرکس عملی را برای غیر خدا انجام دهد، پاداش او با همان غیر است - و نزد خدا پاداش ندارد -».

در مصانعه و ریاکاری، اگر ولخرجی برای رسیدن به اهداف دنیا کرده است، به دنیا رسیده، و اگر برای رسیدن به مال و ثروت کرده است، آنها را اندوخته، اگر برای حرمت و خوش نامی نزد این و آن کرده، به دست آورده و چنانچه برای قدرت، جاه، جلال و ریاست بوده به آن دست یافته است و دیگر چیزی از خدا طلبکار نیست؛ و به همین دلیل خداوند در باب قربانی و هدی در آیاتی که ان شاءاللّه در ادامه خواهد آمد تاکید بر خلوص و طهارت در اعتقاد می فرمایند و انگیزه های دیگر، اعم از تدهقن، زورگویی، ولخرجی، تکلف و مصانعه در عمل را موجب حبط و نابودی عمل می شمرند.

حضرت ابراهیم علیه‌السلام اسوه اخلاص و تسلیم

در قرآن، آیاتی که درباره ابراهیم خلیل الرحمان علیه‌السلام و در باب قربانی ذکر می فرماید و همچنین متن داستانی که در سوره مبارکه صافات آمده، بسیار

شیرین و قابل تاءمل است؛ که خدا چه چیـز را از ابـراهیم علیه‌السلام مـی پـذیرد. در آغاز این داستان در همین سوره می فرماید:

و انَّ من شیعته لَابراهیم # اذ جاء ربه بقلب سلیم [1036].

«و از پیروان او ابراهیم بود که با قلب سلیم - و با دلی پاکیزه از هـر شـایبه ریا، تصنع و تکلف - به سوی خدا آمد».

و به همین دلیل در آیات بعد می فرماید:

فبشَّرناه بغلام حلیم [1037].

« - به خاطر خلوص ابراهیم بود که - ما او را بـه فرزنـدی حلـیم و دارای صبر در مسائل دین بشارت دادیم».

وقتی این طفل به مرحله بلوغ رسید و در مقامی قرار گرفت که می توانسـت برای دین سعی و تلاش کند، ما به ابراهیم فرمان دادیم که او را ذبح کند. قـرآن، داستان را اینگونه نقل می فرماید:

یا بُنَیَّ انی اری فی المنام اَنّی اذبحک فانظر ماذاتری قال یا ابت افعل ما تؤ مر ستجدنی ان شاءاللّه من الصابرین [1038].

«فرزندم! به من وحی شده است که تو را قربانی کنم، توجه کن که باید به این وظیفه عمل شود. فرزند به پدر می گوید: پدر! آنچه را که تو فرمـان گرفتـه ای عمل کن، که من را در مقابل این فرمان الهی صبور خواهی یافت».

این آیات، نشان می دهد وعده الهی به ابراهیم محقق شده که فرمود: ما بـه او بشارت دادیم که فرزندی صبور و حلیم به او عطا خواهد کرد؛ و اسـماعیل نیـز نشان می دهد که این همان فرزند صبور و حلیم است. بقیه داستان جالب توجـه است، می فرماید:

فلمّا اَسلَما و تَلَّه للجبین # و نادیناه ان یا ابراهیم # قد صَدَّقت الرُّؤ یا انا کذلک نجزی المحسنین # ان هذا لهو البلاء المبین # و فدیناه بذبح عظیم# و ترکنا علیه فی الاخرین # سلام علی ابراهیم # کذلک نجزی المحسنین [1039].

«هنگامی که هر دو تسلیم شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد، او را ندا دادیم که ای ابراهیم! آن رؤ یا را تحقق بخشیدی. ما اینگونه، نیکوکاران را جزا می دهیم. این مسلما همان امتحان آشکار است، ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم، و نام نیک او را در امت های بعد باقی نهادیم، سلام بر ابراهیم، اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم».

وقتی ما دیدیم که دل و قلب هر دو نفر تسلیم ذات ذوالجلال الهی است؛ یعنی اسماعیل تسلیم در قربانی شدن و ابراهیم تسلیم در قربانی کردن است و صورت فرزند را به روی خاک گذاشته است، آن وقت گفتیم: ابراهیم! تو خوب فرمان پذیری هستی و ما نیکوکاران را جزا می دهیم. این امتحان روشن و آشکاری بود؛ و بعد خدا در مقابل این فرمان پذیری و تعبد و خلوص ابراهیم و اسماعیل می فرماید: سلام بر ابراهیم. بعد می فرماید: این سلام و صلوات، جزای کسانی است که نیکوکار و محسن اند.

در قربانی و هدی که از اعمال موظف و مقرر در حج است، آنچه که خداوند خریدار است، همان سلم و روح تسلیم است؛ یعنی احسان، با خلوص و پاکیزگی و تقواست؛ چون خداوند در سوره مبارکه حج می فرماید:

لن ینال اللّه لحومها و لا دماؤ ها و لکن یناله التقوی منکم [1040].

«گوشت و خون این قربانی برای خدا ثمر ندارد؛ آنچه که مطلوب ذات اقدس پروردگار است، تقوا، پاکیزگی و خلوصی است که در سایه این عمل، از شما بروز می کند».

اگر ذره ای شایبه شرک، تجبر و تبختر در آن باشد، موجب تباهی و ویرانی عمل است و نه تنها این نتیجه منفی را در بردارد، که بار سنگین و شاقی را به دوش انسان باقی میگذارد؛ یعنی برعکس آنچه که در اعمال خالص معروف و مشهور است که ذهب العناء و بقی الاجر زحمت ها تمام می شود، اما شیرینی، و لذت و اجر آن برای انسان محفوظ می ماند. این جا نه تنها اجر و پاداش بر آن مترتب نیست، بلکه سنگینی آن بر دوش انسان باقی می ماند؛ در روایت طولانی که اول بحث حج از امام سجاد علیه السلام و گفتگوی با شبلی نقل کردیم؛ در آنجا حضرت فرمودند:

فعند ما ذَبَحتَ هَدیَکَ نَوَیتَ اَنَّک ز ذَبَحتَ حَنجِرَةَ الطَّمَعِ بما تمسکت به من حقیقة الورع و اءنّک اتبعت سنة ابراهیم علیه السلام بذبح ولده و ثمرة فؤ ادی و ریحان قلبه [1041].

وقتی که قربانی را به قربانگاه می بری و اراده می کنی تا او را قربانی کنی، نیت کن تا حنجره و گلوی طمع را ذبح کنی و ببری. در واقع غریزه طمع و زیاده خواهی را قربانی کنی؛ همان گونه که ابراهیم علیه السلام با فرزندش عمل کرد، نه این که با این عمل عبادی تاءمین مطامع و رسیدن به آمال و آرزوها، ریاست و موقعیت های دنیوی در نظر تو باشد؛ چرا که هرگز این عمل مقبول نخواهد بود و در اصل، قربانی و هدی انجام شده است. پس این فرمایش امام علیه السلام را در خاتمه سخن تکرار می کنیم که فرمودند:

و کذلک التذلل اولی بک من التدهقن لان الکلفة و المؤ ونة فی المتدهقنین، فاما التذلل، و التمسکن فلا کلفة فیهما و لا مؤ ونة علیهما الخِلقة و هما موجودان فی الطبیعة.

تدهقن که همان زورگویی، مشقت و ولخرجی است، با فطرت و طبیعت انسان، ناسازگار است؛ آنچه که با طبیعت و فطرت او سازگار است، ذلیل، خاضع و مسکین بودن در پیشگاه الهی است. خضوع، تذلل و عبودیت در پیشگاه قدرت مطلق آفرینش، جزو طبیعت و سرشت بشر است و تکلف مؤ ونه که دو بال قدرت خواهی است، برخلاف فطرت و طبیعت انسان است؛ چه این که امام صادق علیه السلام فرمودند:

ما من رجل تکبر اءو تجبَّر الا لذلَّة وجدها فی نفسه [1042].

«انسانی که گرفتار کبر، فخرفروشی، ستمگری و ریاکاری می شود، دلیلی ندارد مگر آن خلاءیی که در خود احساس می کند».

این کمبود و خلاء، او را به اعمالی وامی دارد که برخلاف فطرت و سرشت اوست؛ با این گمان که می تواند با اعمال کبرآلود و حرکت برخلاف فطرت گرچه با مشقت و رنج مطلوب خود را تحصیل کند. به همین دلیل امام علیه السلام توصیه می فرمایند که رسیدن به مطلوب، تنها با طی مسیر فطرت ممکن است و حرکت بر خلاف طبیعت، فطرت و سرشت، انسان را به هدف نهایی نمی رساند، و در این باره قرآن می فرماید:

و اَنَّ هذا صراطی مستقیما فاتبعوا السُّبُل فتفرَّق بکم عن سبیله ذلکم وصّاکم به لعلکم تتَّقون [1043].

«این راه مستقیم من است؛ از آن پیروی کنید؛ و از راه های پراکنده و انحرافی پیروی نکنید، که شما را از طریق حق دور می سازد؛ این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید».

راه راست، یک مسیر بیشتر نیست و راه های متفرق و متشتّت انسان را به آن غرض نهایی آفرینش نمی رساند. راه درست همان راهی است که نتیجه اش تقوا، طهارت و پاکیزگی در روح و نیات انسان است.

15 - حق فرمانروا

فاما حَقُّ سائِسِکَ بالسُّلطان فاَن تَعلَمَ اَنَّک جُعِلت له فتنة و اَنَّه مبتلی فیکَ بما جَعَلَه اللّه له علیک من السُّلطان و اَن تُخلص له فی النَّصیحةِ و اَن لا تُماحِکَه و قد بُسِطَت یده علیک فتکون سببَ هلاکِ نفسِکَ و هلاکِهِ و تِذلَّل و تَلَطَّف لاِعطَائِه من الرِّضَی ما یَکُفُّه عنک و لا یُضِرُّ بدینِکَ و تَستَعین علیه فی ذلک باللّه و لا تُعازَّه و لا تُعَانِدَه فانَّکَ اَن فَعَلتَ ذلک عَقَقتَهُ و عَقَقتَ نفسک فعَرَضتَها لمَکروهِهِ و عَرَضتَهُ للّه لَکَةِ فیک و کُنت خَلیقا اَن تکون مُعینا له علی نفسک و شَریکا له فیما اَتی الیکَ و لا قوَّة الا باللّه.

«و اَمّا حَق فرمانروا و پیشوای تو در حکومت آن است که بدانی، تو وسیله آزمایش و امتحان او هستی و او هم گرفتار به تو است؛ به دلیل سلطنت و قدرتی که خداوند به او داده و بر تو حکومت دارد. باید بدون طمع، ناصح و خیرخواه او باشی و با او از در نزاع و جنگ بیرون نیایی؛ زیرا او بر تو مسلط است و درگیری و نزاع، موجب نابودی تو و او خواهد بود؛ و تا آنجا که رضایت او را جلب کنی، در مقابلش تواضع و نرمش داشته باش؛ مشروط بر این که در این فروتنی و تواضع، دینت را حفظ کنی و باید که در این مسیر از خدا یاری بجویی و هرگز نه با عزت و قدرت او درگیر شوی و نه با او دشمنی کنی؛ که اگر چنین کردی هم او را ناسپاسی کرده ای و هم خود را، و هر دو را در معرض هلاکت قرار داده ای. چه اینکه تو او را در اقدام علیه خود یاری نموده ای و در ظلم او نسبت به او شریکی».

در این رساله مبارکه، بعد از اینکه حقوق الهی و حقوق شخصی انسان و نفس و اعضا و جوارح او تبیین می شود، امام علیه‌السلام به ذکر حقوق افعال انسان؛ مانند نماز، روزه، حج، زکات و هدی پرداخته اند و بعد از پایان این مجموعه حقوق،

به بیان حقوق ائمه، می پردازند؛ ائمه به معنای عام آن؛ یعنی هرکس که به نوعی بر انسان پیشوایی و رهبری دارد؛ مثل سلطان، حاکم، معلم، پدر یا مادر و امثال اینها و در اولین مورد، حق حاکم وسلطان را بیان می فرمایند.

از اولین جمله امام سجاد علیه السلام استفاده می شود که قدرت و حکومت، منفعت و غنیمت نیست، بلکه میدان آزمایشی است که خداوند متعال برای بعضی از بندگانش فراهم می آورد و ماده و مایه امتحان اجتماع و آحاد مردمی است که به نوعی محکوم به حاکمیت سلطه شخصی حاکم اند. عبارت امام علیه السلام این است فاءن تعلم انک جعلت له فتنة. از منظر معارف دین، حکومت و سلطه بر مردم، نه طعم، نه منفعت و نه غنیمت است که یک مسوولیت خطیر و سنگین است؛ و در آغاز نامه حضرت امیرالمومنین علیه السلام به مالک اشتر خلاصه مسوولیتهایی که متوجه حاکم است چنین آمده است:

بسم اللّه الرحمن الرحیم هذا ما اَمَرَ به عبداللّه علیّ امیرالمومنین مالک بن حارث الاشتر فی عهدهِ الیه حین وَلا هُ مصرَ: جِبَایَةَ خَرَاجها و جهاد عدوِّها و استِصلاح اَهلِها و عمارةَ بلادِها [1044].

بعد از بسم اللّه و تذکر این نکته این دستورالعملی است از بنده خدا امیرالمومنین علی برای مالک به هنگام تفویض ولایت مصر، می فرماید: در قبال دریافت حقوق واجبی که از مردم اخذ می کنی، باید از جان، مال و ناموس ایشان در مقابل دشمن دفاع کنی؛ حالشان را در امور اقتصادی و معنوی از اینکه هست، بهبود ببخشی؛ شهرهایشان را بسازی و آباد کنی.

واضح است که همه این امور، نیازمند قدرت و توان حاکم است. پس پذیرش این مسوولیت به معنای قبول یک امانت و سعی و تلاش در نگهداری و نگهبانی از آن است.

جایگاه حکومت از دیدگاه پیامبر ﷺ و امیرالمومنین علیه‌السلام

در ماجرایی که به نظر می رسد بعد از داستان پذیرش مسیحیان نجران، در پرداختن جزیه و تسلیم شدن به حکومت مرکزی مدینه است، پیامبر ﷺ شخصی را به عنوان حاکم به نجران فرستاد. ابوذر به محضر آن حضرت ﷺ شرفیاب شد، خود او می گوید که عرض کردم:

یا رسول اللّه ﷺ! اءلا تستعمِلُنی، قال فضَرَبَ بیده علی مِنکَبی ثم قال: یا اباذر! انَّک ضعیف و انَّها امانَةَ و انَّها یوم القیامة خزی و ندامة الا مَن اءخَذَها بحقِّها و اَدَّی الَّذی علیه فیها [1045].

«یا رسول اللّه! خیلی ها را حکومت داده ای آیا مرا به عنوان عامل و حاکم به جایی نمی فرستی؟ پیامبر با دست مبارکشان به شانه من کوبیدند و فرمودند: ابوذر! تو انسان ضعیف و ناتوانی هستی و امر حکومت امانتی است که می تواند روز قیامت برای انسان موجب شرمساری و پشیمانی شود؛ مگر کسانی که بتوانند حق این امانت را ادا کنند و از عهده آن به خوبی برآیند».

یعنی صداقت، دینداری، امانتداری در مرتبه اعلی، عبادت، مجاهده فی سبیل اللّه و دهها ویژگی دیگر که همه در ابوذر وجود داشت، از شرایط لازم برای حکومت داری است؛ اما این شرایط کافی نیستند، بنابراین رسول اکرم ﷺ به مثل ابوذر می فرمایند که تو توان حکومت کردن نداری، و سپس از حکومت تعبیر به امانت کرده، می فرمایند: آنکس که قادر به حفظ و ادای حق این امانت است باید به این میدان قدم بگذارد و اگر منهای این توانمندی ها و شرایط لازم، وارد معرکه شود، موجبات رسوایی و پشیمانی خود را فراهم کرده است.

امیرالمومنین علیه‌السلام در نامه پنجم نهج البلاغه که به اشعث بن قیس، حاکم آذربائیجان نوشته اند، همین تعبیر و تلقی را از حکومت دارند و می فرمایند:

انَّ عملک لیس لک بطعمة و لکنَّه فی عنقک امانة [1046].

«اقتداری که تو داری و عملی که به عهده تو نهاده شده است، یک طعمه، لقمه شیرین، چرب و گوارا نیست؛ بلکه امانتی است بر عهده تو».

یا در نامه ای که به یکی از عمالش یکی از فرزندان عباس نوشته، می فرمایند:

اما بعد فانِّی کُنتُ اَشرکتُکَ فی اَمانتی و جَعَلتُک شِعَاری و بِطَانَتی و لم یکُن رَجُل من اَهلِی اَوثَقَ منکَ فی نفسی لمُواسَاتی و مُوَازَرَتی و اَداءِ الامانة الیَّ [1047].

«تو را در امانتی که در دست من است، شریک قرار دادم و از هر کسی به خویش نزدیکتر پنداشتم، و هیچ یک از خاندانم برای یاری و مددکاری ام و ادای امانت چون تو مورد اطمینان نبود».

پس ملاحظه می فرمایید که هم در تلقی رسول اکرم ﷺ و هم در تعبیرات متعدد امیرالمومنین علیه السلام از حکومت به عنوان امانت و از حکومت داری به امانت داری تعبیر شده است. پس حکومت، امانت است و حاکم امانت داری که بدان امتحان می شود، و این امتحان بسیار دقیق و حساس است.

امیرالمومنین علیه السلام بعد از آن که به حکومت و اقتدار ظاهری انتخاب شدند، مطلع شدند که معاویه از بیعت با ایشان امتناع کرده است؛ و بعد از نامه نگاری های متعدد او نپذیرفته است که بیعت کند، انقیاد و اطاعت خود را مشروط به تنفیذ و تثبیت حکومتش با همه اختیاراتی که عثمان به او داده بود، کرده است. در این میان مغیره به رایزنی می پردازد و مرحوم مجلسی رحمة اللّه علیه نقل می کند که مغیره خدمت حضرت امیرالمومنین علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد:

یا امیرالمومنین انَّ معاویة مَن وَقَدَ وَلا هُ الشّام مَن کان قبلک فولّه انت کیما تتَّسِق عُریَ الاُمورِ ثم اعزِلهُ ان بَدا لک. فقال له امیرالمومنین علیه السلام: اءتَضمَنُ لی

عمری یا مغیرة فیما بین تَوَلَّیتَهُ الی خَلعِهِ؟ قال: لا. قال: لا یساءلنی اللّه عزَّ وَ جَلّ عن تَوَلَّیته علی رجلین من المسلمین لیلةٍ سوداء اَبَدا «و ما کنت متَّخذ المضلّین عضدا» [1048] لکن اَبعَثَ الیه و اَدعُوَهُ الی ما فی یدی من الحق فان اَجَابَ فَرَجُل من المسلمین له ما لهم و علیه ما علیهم و ان اءبی حاکَمتَه الی اللّه [1049].

«ای امیرمومنان! می دانی که کسانی که قبل از تو بوده اند، حکومت شام را در اختیار معاویه گذاشته اند، تو هم بهتر است که ولایت او را بر شام تنفیذ کنی، تا امور نظم و نسقی پیدا کند و اگر خواستی، بعدا می توانی او را از حکومت عزل کنی یعنی در آغاز کار، برای این که مشکل جدیدی آفریده نشود، بهتر است ولایت او را بر شام تنفیذ کنی پاسخ امیرالمومنین علیه السلام قابل توجه است حضرت به مغیره فرمودند: مغیره! آیا ضمانت می کنی که من بعد از این که معاویه را والی شام قرار دادم، تا زمانی که او را عزل می کنم زنده بمانم؟ او گفت: نه، یا امیرالمومنین! حضرت فرمودند: مغیره! خدا نکند درباره حکومت و میدان دادن به معاویه نه بر شام بلکه بر دو نفر از مسلمان ها، آن هم نه برای مدت طولانی؛ بلکه برای یک دل تاریک شبی مورد سؤ ال الهی قرار بگیرم؛ من حاضر نیستم حتی برای یک شب هم معاویه را بر دو نفر ولایت بدهم. من هرگز جزو کسانی نیستم که انسان های گمراه را به عنوان یاور خود انتخاب کنم. پیکی را به سوی او روانه می کنم و او را به حقی که پیش من است فرا می خوانم. اگر پذیرفت، او هم مانند یکی از مسلمان ها در منافع و مضار جامعه اسلامی شریک خواهد بود؛ و اگر نپذیرفت خدا بین او و من حاکم باشد».

این معنا و مفهوم امانتداری است. دقت در پاسخ امیرالمومنین علیه السلام حساسیت امانتداری در حکومت را روشن می کند که حتی برای لحظه ای آن هم در تاریکی شبی، سلطه غیرصالح را بر مردم نمی پذیرد؛ چه رسد که خود

تنفیذکننده و وسیله تحکیم سلطه او باشد. کسی که از منظر امانت به حکومت نگاه می کند، چنین است. ولی اگر اصل حکومت برایش مطلوب است، نه مسئولیت های ناشی از آن، با انسان غیرصالح، غیرشایسته، فاسق و ظالمی مثل معاویه مماشات می کند و کنار می آید. اصلا باید دید که امیرالمومنین علیه السلام بعد از قتل عثمان و به هنگام بیعت مردم چگونه برخورد می کند؟ نوع نگاه حضرت علیه السلام از خطبه ها، روایات و تاریخ به خوبی روشن است. بعد از واقعه قتل عثمان وقتی به خانه امام علیه السلام هجوم بردند، حضرت مردم را به مسجد فراخواندند، در مسجد به منبر رفتند و فرمودند:

دَعُونی و اءلتمسوا غیری، فانّا مستقبلون امرا له وجوه و الوان، لا تقوم له القلوب و لا تثبت علیه العقول و ان الافاق قد اغامت و المحجّة قد تنکَّرت. واعلموا انّی اَن اَجَبتکم رکَبت بکم ما اَعلَمُ و لم اءُصغ الی قول القائل و عتب العاتب [1050].

«مرا رها کنید و دیگری را برای حکومت تعیین کنید؛ چون آن چنان که من می بینم؛ اوضاع، اوضاع مساعدی نیست. شرایط گوناگون و رنگارنگی در پیش است و دل ها و قلب ها توان تحمل حوادث آینده را ندارند. آن افق روشنی که در سایه طلوع خورشید نبوت حاصل شده بود با ابرهای سیاه و تیره مکدر گشته و راه راست گم شده است. من کسی هستم که اگر پیشنهاد شما - امر حکومت - را بپذیرم، به آنچه که خود می دانم عمل خواهم کرد و به حرف این و آن و توصیه سفارش کنندگان و سرزنش سرزنش کنندگان توجه نخواهم کرد».

روشن است که این جا حضرت از منظر غنیمت و سلطنت بر مردم و اغتنام از فرصت دنیوی به حکومت نمی نگرند؛ بلکه از زاویه امانت به تماشای آن نشسته

اند. و یا در حادثه دیگر که معاویه لشکری را ماءمور کرده بود تا در بلاد تحت سلطه امیرالمومنین علیه‌السلام، عملیات تخریبی و ایذایی انجام دهند. این لشکر به انبار می رود و حضرت علیه‌السلام آگاه می شوند که خلخال و گوشواره از پا و گوش یک زن کافر ذمیه که در پناه اسلام است، کشیده اند؛ با آه و اندوه می فرمایند:

فلو اءنَّ امرَاء مسلما مات من بعد هذا اَسَفا ما کان به مَلوُما، بل کان به عندی جدیرا [1051].

«اگر مسلمانی از غصه و تاسف بر این ننگ که ذمّیه ای در پناه مسلمین، مورد تجاوز قرار گرفته و حاکم مسلمین قدرت دفاع از او را نداشته است قالب تهی کند و بمیرد شایسته و سزاوار است و جای ملامت و سرزنش نیست».

به نظر می رسد که در نگاه آن حضرت شرط اول در حاکم، درست بودن نوع نگرش وی به قدرت و حکومت است. با همین نگاه که امیرالمومنین علیه‌السلام در نامه اش به مالک می فرمایند:

اَشعِر قبلک الرحمة للرَّعیة و المحبَّةَ لهم و اللُّطفَ بهم و لا تکوننَّ علیهم سبعا ضارِیا تَغتَنِم اَکلَهُم فانَّهُم صنفان: امّا اَخ لک فی الدِّین، و امَّا نظیر لک فی الخلق [1052].

«دل حاکم باید سرشار و مالامال از رحمت و محبت و دوستی مردم باشد؛ نه این که حکومت را سفره گستردهای بداند که برای رزوگار دیگرش آذوقه انبار کند و یا بسان درنده ای که تصور کند صید خوبی یافته، به دریدن آن اقدام کند و شکم خود را پر کند. باید نگاه حاکم به مردم، نگاه برادر و همنوع باشد».

البته حاکم، شرایط بسیار دیگری غیر از آنچه گفته شد دارد که به بعضی از آنها در حق رعیت که در آینده خواهد آمد، اشاره خواهیم کرد؛ ولی اینک سخن در حق سلطان و حاکم است و امام علیه‌السلام در این باره فرمودند که: مردم باید

بدانند حاکم بوسیله آنها امتحان می شود و لازم بود که ما روشن کنیم که حـاکم به چه چیز امتحان می شود و شیوه امتحان چگونه است.

شیوه حکومت از دیدگاه امیرالمومنین علیه‌السلام

حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام در ابتدای نامه خود به مالک، شیوه حکومت کردن و مواد قانونی و اساسی خود را بیان می کند و در چند جمله به تربیت مالک می پردازند و می فرمایند:

اءَمَرَهُ بِتَقوَی اللّه و اِیثَار طاعَتِهِ و اتِّبَاعِ ما اَمَرَ بِهِ فی کتابه من فرائضِهِ و سُـنَنِهِ.[1053]

«او را فرمان می دهد به ترس از خدا و مقدم داشتن طاعـت خـدا بـر دیگـر کارها و پیروی آنچه در کتاب خود از واجبات و سنتها فرمود».

مقداری درباره نحوه ارتباط حاکم و خدایش سخن می گوید و سپس دربـاره چگونگی رابطه مالک با خودش نصیحت می کند و می فرمایند:

وَ اءَمَرَه اَن یَکسِرَ نفسَهُ مِن الشَّهَوات و یَزَعَها عند الَجمحَات فانَّ النَّفس امارةَ بالسُّوءِ الا ما رَحِمَ اللّه [1054].

«مالک! تو را امر می کنم که در مقابل شهوتها، نفـس خـود را بشـکنی و بـه هنگام منازعه و درگیری نفس و تمایلات شهوانی، آنرا مهار کنـی؛ چـون نفـس، امر به سوء می کند و انسان را به خطا و انحراف می کشاند مگر آنکـه خداونـد رحمت آورد».

همه سفارشها برای اینست که اعتقاد حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام درباره حـاکم در کلمات قصار چنین بیان شده است:

مَن نصَبَ نفسَه للنَّاس اِمَاما فليَبدَاء بتَعليم نفسِه قبلَ تَعليمِ غَيرِه وليكن تاءديبُهُ بسيرَتِهِ قبلَ تاءديبهِ بلِسانِهِ و مُعَلِّمُ نفسه و مؤَدِّبها اَحَقُّ بالاجلال من مُعَلِّمِ النَّـاس و مؤَدِّبِهم [1055].

«کسی که خود را بعنوان امام و پیشوای مردم مطرح می کند، باید قبل از این که اقدام به تربیت و تعلیم دیگران کند، خود را تربیت کـرده باشـد و بعـد بـرای تربیت دیگران اقدام کند، قبل از تربیت قولی دیگران باید آنها را به وسیله اعمال و سیره ادب کنند، و کسی که بتواند مربی و معلم خود باشد و نفس خود را بـه اخلاق و آداب انسانی تربیت کند، شایسته تر به تکریم و اجلال است نسبت بـه کسی که معلم دیگران است».

این دیدگاه حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام درباره حـاکم اسـت، بنـابراین بعـد از اینکه رابطه بین او و خدا و رابطه بین او و خود را بیان می فرماینـد، آنگـاه بـه بیان دستورالعمل و منشور حکومت داری می پردازند و در آغاز هم می فرمایند: مالک! با عشق به مردم به حوزه حکومتی قدم بگذار و اگـر عاشـق و دوسـتدار مردم بودی:

یفرُطُ منهم الذَّلَلُ و تَعرِضُ لهمُ العِلَلُ و یؤ تَی علی اَیدیهِم فی العَمدِ و الخَطـاء فَاَعطِهِم مِن عَفوِک و صَفحِکَ مِثلَ الَّذی تُحبُّ و تَرضی عن یؤ تِیکَ اللّه من عَفوه و صَفحِهِ فانَّکَ فوقَهُم و وَالِی الامر علیک فوقَکَ واللّـه فـوقَ مَـن ولا کَ و قـدِ استَکفَاکَ اَمرَهُم و ابتِلاکَ بهم [1056].

«ثمره اش این است که به هنگام لغزشها و نافرمانیهایشان، از آنها می گذری، پس باید از آنها اغماض و گذشت کنی همانگونه که دوست داری خدا نسبت به تو اغماض و گذشت داشته باشد. بدان که تو چون فـوق آنهـا هسـتی بـر آنهـا قدرت داری و کس دیگری هم امیر توست و فوق توسـت؛ ولـی بـالاتر از هـر

دوی شما خداست و این خداست که از تو و ولی تو خواسته است که امور مردم را کفایت کنی و خدا تو را بوسیله آنها امتحان می کند».

و این دقیقا همان فرمایش امام سجاد علیه السلام است که می فرمایند:

فاَن تَعلَم اَنَّکَ جُعِلتَ له فتنَة و اَنَّهُ مُبتَلی فیک بما جَعَلَهُ اللّه له علیک من السُّلطان.

«بدان که تو محکوم به امتحان حاکم هستی و حاکم هم بداند که او هم گرفتار توست».

حال، افراد و آحاد مردم باید این حاکم را یاری کنند که از عهده امتحان بخوبی برآید و در این آزمایش موفق شود. راههای کمک و یاری کردن حاکم دقیقا در بیان امام آمده است و این راهها همان طرق عقلایی که وقتی انسانهای عاقل با آن بیان امام علیه السلام را مواجه می شوند، می بینند که اگر به تضمین سلامت اجتماع و تثبیت فضای سالم و آرام جامعه ای که در آن زندگی می کنند، می اندیشند، باید به چنین روشهایی روی آورند؛ تا ضمن تثبیت سلامت اجتماعی و آرامش حاکم بر آن، افراد و آحاد جامعه هم از منافع این شرایط بهره مند گردند.

وظایف جامعه و حاکم اسلامی

از این پس به بیان کلام امام علیه السلام در حق سلطان می پردازیم که نتیجه اش تثبیت سلامت و آرامش اجتماع است.

اولین سخن امام علیه السلام این است:

ان تخلص له فی النّصیحة خالصانه و بدون طمع در کمک و یاری او بکوشد؛ چه در حضور و غیرحضور، تا آنجا که می تواند در رفع مشکلات او مساعدت کند که این عین نصیحت و خیرخواهی است؛ و در انتقال عیوب و اشکالها و نقد

امور حاکمیت هم، مخلصانه تلاش کند. اصلا نه تنها در بیان امام سجاد علیه‌السلام بلکه در خطبه ای که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مسجد خیف بیان فرمودند آمده است:

نَضَّرَ اللّه عَبدا سَمِعَ مَقَالَتِی فَوَعَاهَا و بَلَّغَهَا مَن لَم تَبلُغهُ یا ایُّها الناس لِیُبَلِّغِ الشَّاهدُ الغائبَ فرُبَّ حامِلِ فِقه لیسَ بفَقیه و رُبَّ حامِلِ فقه الی مَن هو اَفقَهُ منه ثلاث لا یُغِلُّ علیهنَّ قلبُ امرِی ء مُسلِم اِخلاصُ العَمَلِ للّه و النَّصیحة لائمَّةِ المسلمین و اللُّزوم لِجَمَاعَتِهم [1057].

«خداوند رحمت کند، (روشنایی بخشد) به کسی که کلام ما را بشنود و آن را خوب حفظ کند و به کسانی که نشنیده اند برساند، چه بسا افرادی که فقط کلمات را حفظ می کنند؛ اما به عمق کلام نمی رسند و به دیگران انتقال می دهند که آنها خوب به عمق مطالب می رسند. و می فرمایند: قلب انسان مسلمان در سه چیز باید از غل و غش عاری و منزه باشد؛ اول: اعمال عبادی را بدون شایبه ریا و عجب و امثال این با اخلاص انجام دهد؛ دوم: فرمانروا و حاکم بر جامعه را نصیحت نماید؛ سوم: با جماعت مسلمین همراهی کند».

در سخنی از حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام بیان شده است که فرمودند:

لیست الصّلاة قیامک و قعودک، انّما الصّلاة اخلاصک، و اَن تُرید بها اللّه وَحدَهُ [1058].

«نماز همین ایستادن و نشستن نیست، نماز اخلاص است و اخلاص این است که تو فقط برای خدا این حرکات را انجام دهی».

راه فهمیدن اخلاص نیز یک کلمه است؛ رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این باره می فرمایند:

ان لكلّ حقّ حَقيقة و ما بَلَغَ عَبد حقيقةَ الاِخلاصِ حتَّى لا يُحِبُّ اَن يُحمَدَ على شی ء مِن عَمَل للّه [1059].

«هر عمل حقی یک باطن حقیقی دارد و به باطن و حقیقت اخلاص نمی توان دست یافت؛ مگر این که انسان به جایی برسد که اگر کاری را برای خدا انجام داد دوست نداشته باشد دیگران او را ستایش کنند».

این معنی اخلاص است. پس اولین نکته پیامبر ﷺ در توصیه ای که در مسجد خیث به مردم فرمودند این است که عمل برای خدا، و از همه شوائب و آلودگی ها پاک باشد.

دوم: نصیحت ائمه مسلمین است. در لغت، کلمه نصح به معنای وعظ و اظهار مودت آمده است هم «المنجد» و هم «اقرب الموارد» و بسیاری از کتب دیگر اینگونه معنا کرده اند: نَصَحَ؛ یعنی وَعَظَ. اخلص له المودَّة [1060] با اندرز و موعظه مودت و محبت را ابراز کرد.

از روایات وارده در باب نصیحت هم استفاده می شود که در نصح و موعظه با مودت، مواجهه و مقابله شرط نیست، بلکه معنای نصح و وعظ در اظهار مودت غیابی هم صدق می کند. هدایت و ارشاد دیگران به نفع شخص ثالث، نصح برای فرد سوم می شود. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

یجبُ للمؤمن علی المؤمن النَّصیحة له فی المشهد و المغیب [1061].

«واجب است مومن در حضور و غیاب برادر مومنش ناصح او باشد».

یا در روایت دیگری از حضرت نقل شده است که می فرمایند:

للمسلم علی اَخیه المسلم من الحقِّ اَن یُسَلِّمَ علیه اذا لقیَهُ و یَعُودَهُ اذا مرض و یَنصَحَ له اذا غابَ [1062].

«مسلمان نسبت به برادر مسلمانش حقوقی دارد: حق اول این است که وقتی یکدیگر را ملاقات می کنند، سلام کنند؛ دوم این که اگر یکی از این دو مریض شد، او را عیادت کند و سوم این که در غیابش ناصح او باشد».

نصح در غیاب، یعنی به او ابراز مودت و محبت کند و از حریم او صیانت کند. حضرت امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه، اینگونه می فرمایند:

ایّهاالنّاس! انَّ لی عَلَیکم حقّا و لکم عَلَیَّ حقّ؛ فاما حَقُّکم علیّ فالنصیحة لکم و تَوفِیر فَیئِکم علیکم و تَعلِیمکم کَیلا تَجهلوا و تاءدِیبکم کَیمَا تعلموا و اما حَقُّ علیکم فالوفاء بالبیعة و النَّصیحة فی المشهد و المغیب و الاجابة حین اَدعوکم و الطَّاعة حین آمرکم [1063].

«شما بر من حقوقی دارید و من هم بر شما حقوقی دارم؛ اَمّا حقوقی که شما بر من دارید - یعنی مردم نسبت به حاکم دارند - یکی این است که ناصح شما باشم؛ دوم این که سرمایه های شما را در مسیر مصلحت شما هزینه کنم و شما را به علم و آگاهی نزدیک کنم تا در جهالت باقی نمانید. و اَما حَق من بر شما این است که اولا به بیعتی که - نسبت به فرمانروا و حاکم - کرده اید وفادار باشید و دوم این که در حضور و غیاب ناصح من باشید؛ و وقتی شما را می خوانم، اجابت کنید و هنگامی که به شما امر می کنم، اطاعت کنید».

یا در خطبه صد و هیجده امام علیه السلام می فرمایند:

فاعینونی بمُنّا خلیَّة من الغشِّ سلیمة من الرَّیب [1064].

«مرا با نصیحت کردن یاری کنید؛ نصیحت بدون غش و شوائب و آلودگی ها».

بنابراین، در هر دو حال کمک و یاری امام، رهبر و فرمانروا لازم است. نصح در حضور به این است که حقایق اجتماعی را آن طور که هست به او منتقل کند

و یا پیشنهادهای اصلاحی خود را برای بهبود اوضاع و شرایط حاکم، خالصانه و به دور از همه شوائب و آلودگی ها به او ارائه کند و شرط تحقق این یاری و کمک، همان اخلاص در نقد، انقیاد و انتقال مطالب است؛ وگرنه او صالح نخواهد بود و غیرصالح هم نمی تواند مصلح باشد؛ بنابراین غیرخالص، منافع و مضار خود، بستگان و اطرافیان را لحاظ می کند و آنها را در انتقال مطالب و مشکلات، دخالت می دهد و در مشورت دادن و پیشنهادها، با ملاحظه این نکات، عمل می کند، که این دیگر خلوص نیست؛ غش و شایبه است. این آلودگی نصح است و نصح با آلودگی از موضوع نصح خارج می شود، بنابراین امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

من غشَّ المسلمین بمشورة فقد برئتُ منه [1065].

«کسی که در مقام نصیحت مسلمین خیانت کند من از او بیزارم».

یا در فرمایش دیگری می فرمایند:

من غش مستشیره سلب تدبیره [1066].

«کسی که به مستشیر خیانت کند قدرت اندیشه او سلب می شود».

از مجموع روایات در باب نصح، در کلمات رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم، امیرالمومنین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام استفاده می کنیم که شرط نصح مواجهه و مقابله نیست؛ یا به تعبیر دیگر، لازم نیست نصیحت رودررو باشد. در خطبه طولانی امیرالمومنین علیه السلام در صفین به حقوق والی بر مردم و مردم بر والی اشاره شده است.

حضرت فرمودند:

فعلیکم بالتَّناصح فی ذلک و حسن التّعاون علیه [1067].

«در این هنگام برشما لازم است که یکدیگر را بر ادای این حقوق نصیحت کنید و به خوبی در انجام آن همکاری نمایید».

سپس حضرت، تحقق نصح را اینگونه بیان می فرمایند:

فلا تُثنُوا علیَّ بجمیل ثناء لاخراجی نفسی الی اللّه سبحانه و الیکم من التَّقیَّة فی حقوق لم افرغ من ادائها و فرائض لابدَّ من امضائها فلا تکلِّمونی بما تکلم به الجبابرة و لا تتحفَّضوا منی بما یُتَحَفَّظ به عند اهل البادرة و لا تخالطونی بالمصانعة و لا تظنوا بی استثقالا فی حق قیل لی و لا التماس اعظام لنفسی [1068].

«ثناگویی نکنید و زیبایی ها را به رخ من نکشید؛ که این موجب می شود فرمانروا از حالت خوف از خدا و رعایت حال مردم خارج شود و حقوق واجبی را که بر ذمه اوست، انجام ندهد. مانند ستمگران با من سخن نگویید، و آن گونه که از صحبت با شخص عصبانی و خشمگین می ترسید و سخنان خود را حفظ کرده و همه درد دلتان را با او در میان نمی گذارید، از من نترسید و با من اینگونه سخن نگویید؛ در اظهارات و بیانات خود با من ریا و ظاهرسازی نکنید؛ درباره من گمان نبرید که تحمل شنیدن حق را ندارم و عمل به حق بر من سنگین است و یا در عمل به حق قصد بزرگ نمودن خود را دارم».

جالب این است که حضرت در عباراتی قبل از این سخن می فرمایند:

و انَّ مِنَاسخَفَ حالات الوُلاة عند صالح النَّاس اَن یُظَنَّ بهم حب الفخر و یوضع اَمرُهُم علی الکبر [1069].

«زشت ترین حالات یک حاکم این است که پیش خوبان مردم اینگونه معرفی شود که آنان تصور کنند او دوست دارد که مورد مفاخره و تجلیل قرار بگیرد و مردم او را به عنوان انسان متکبر بشناسند».

این روشها باعث می شود که مردم وظیفه خود را نسبت به حاکم انجام ندهند؛ یعنی خشم، عصبانیت، جاه طلبی، حب فخر داشتن، تمجید و مجیزگویی،

باعث می شود که وظیفه مردم و آن حقی که خود حاکم بر مردم دارد که حرف های صحیح و نقد و انتقادات را از زبان مردم بشنود ایفا نشود.

نکته دقیقی که امام سجاد علیه السلام بیان فرمودند این است: ان تخلص له فی النّصیحة خالصانه و بدون طمع، ناصح و خیرخواه او باش.

از کلمات اهل بیت علیهم السلام استفاده کردیم که نصح تنها ناظر به موعظه حضوری، نقد و انتقاد و انتقال مطالب به صورت شفاهی نیست؛ بلکه شامل غیاب هم می شود. حاکم و مردم باید شرایطی را فراهم کنند که در مقام نصح حضوری کسی زبان به تملق و چاپلوسی باز نکند، و یا از ترس زبان بربندد، که در این صورت نیز به وظیفه نصح عمل نکرده است. همه این موارد مصداق غش است و نتیجه غش هم در فرمایش حضرت امیرالمومنین علیه السلام روشن شد که فرمودند:

من غش مستشیره سلب تدبیره [1070].

«کسی که به مستشیر خیانت کند قدرت اندیشه او سلب می شود».

یا در عبارت دیگری از امیرالمومنین علیه السلام نقل شده است:

من غشَّ المسلمین بمشورة فقد برئت منه [1071].

«کسی که در مقام نصیحت مسلمین خیانت کند من از او بیزارم».

نامه معاویه به زبیر

تا این جا سخن در نصح حضوری بود، اما برای این که نصح در غیاب حاکم و خیرخواهی در جامعه؛ خوب تبیین شود با اشاره به یک ماجرای تاریخی از حکومت امیرالمومنین علیه السلام مطلب را توضیح می دهیم. داستان تخلف و بیعت شکنی طلحه و زبیر را معمولا همه می دانند. بسیاری از اصحاب امام علیه السلام، به حکم ضرورت نصح، با طلحه و زبیر به گفتگو نشستند و آنها را از رفتارشان

برحذر داشتند. تاریخ اسامی افراد مختلفی را ثبت کرده است: ابن عباس، عماریاسر، ابوایوب، سهل بن حنیف از جمله افرادی بودند که به این وظیفه عمل کردند؛ چون در جریان حکومت ها، این اتفاقات و ظهور مخالفان داخلی یک امر طبیعی است؛ و یکی از موارد ضرورت نصح همین مواقع است؛ زیرا اگر کسانی که در آن جامعه زندگی می کنند و این اتفاقات را می بینند، اقدامی نکنند و آشوب و فتنه ای به پا شود، هر فرد به سهم خود گرفتار می شود و عوارض فتنه و آشوب دامن او را هم می گیرد. در همین زمان معاویه که بعد از خلافت امیرالمومنین علیه السلام دوران اقتدار بیست ساله خود را پایان یافته می دید به یک دغل کاری عجیبی دست زد و برخلاف قاعده نصح للائمة المسلمین، اقدام کرد و هیچ یک از علمای عامه نمی توانند این تخلف را انکار کنند. نامه ای برای زبیر نوشت که متن نامه چنین است:

بسم اللّه الرحمن الرحیم، لعبداللّه الزُّبیر امیرالمومنین من معاویه بن ابی سفیان: سلام علیک، اما بعد، فانّی قد بایعتُ لک اهل الشام، فاجابوا واستوسقوا کما یستوسق الجَلَبُ، فدونک الکوفة والبصرة، لا یسبقک الیها ابن ابی طالب، فانّه لا شی ء بعد هذین المصرین، و قد بایعت لطلحة بن عبیداللّه من بعدک، فاَظهرا الطّلب بدم عثمان، وادعوا الناس الی ذلک، ولیکن منکما الجدُّ و التَّمشیر، والسلام...[1072].

«معاویه در صدر نامه، زبیر را امیرالمومنین می خواند و بعد از سلام، می گوید: من برای تو از مردم شام بیعت گرفتم؛ آنها تا پای جان و جنگیدن در بیعت با تو ایستاده اند. من کار شام را تمام کردم، شما مراقب کوفه و بصره باشید؛ شما مواضب باشید فرزند ابی طالب - امیرالمومنین علی علیه السلام - به حفاظت کوفه و بصره بر شما پیشی نگیرد. اگر این دو را از دست بدهی دیگر

چیزی برای شما باقی نمی ماند و بعد از تو نیز با طلحه بیعت می نمایم. اگر مـی خواهید موفق شوید، به خونخواهی عثمان تظاهر کنیـد. بـه وسـیله خونخـواهی عثمان مردم را به خود بخوانید و در این کار جدی بوده و کمر همت ببندید».

هر کس این نامه را مطالعه کند و با دقت به عبارات نامه توجه کند، می بینـد که این یک نیرنگ بود که هم توانست برای امیرالمومنین علـی ابـن ابـی طالـب علیه‌السلام مشکل بیافریند، هم رقبای احتمالی را برای معاویه از میدان به در کند؛ زیرا این مطلب یقینی بود که به شهادت تاریخ، قاتل عثمان، طلحه بود بنابراین وقتـی در جنگ جمل، طلحه کشته شد و جنازه او را در میان کشته ها یافتند، دیدند که از پشت سر تیر خورده است و معلوم شد که مروان او را تیر زده و همان هنگـام در معرکه صدا زد که واللّه انّ دم عثمان عند هذا [1073] خون عثمان نزد این است. شما چرا با علی می جنگید؟

با این که معاویه این مطلب را می داند و از طرفی مروان نیز از طایفه اموی و از دوستان معاویه است که برای دامن زدن به ماجرای درگیری بـا امیرالمـومنین علیه‌السلام در جمل شرکت کرده است، در عین حال اینگونه معاویه آنهـا را راهنمـایی می کند و در نامه خود می گوید: فاظهرا الطلب بدم عثمان [1074].

نصح آن است که اگر فتنه ای در جامعه اتفاق افتاد، افراد جامعه تـلاش کننـد این فتنه و آشوب به سمت و سوی معقولی هدایت شود؛ نه این که با دروغ بافی، و دغل کاری و نیرنگ آن را توسعه دهند. به صورتی فرمانروا و حاکم جامعه را گرفتار کنند که در نتیجه، همه مردم جامعه مبتلا شوند.

در این حقی که امام سجاد علیه‌السلام بیان فرموده اند اسرار مهمی نهفتـه اسـت؛ از آن جمله خیرخواهی برای امام علیه‌السلام است؛ همان گونه که تحقـق نصـح فقـط در حضور امام خلاصه نمی شود و شامل غیاب او هم هست، نصح فقـط مشـورت

دادن و دفاع لفظی نیست، بلکه نصح در ایـن جـا، یعنـی همـه آنچـه را کـه در حکومت ها به عنوان وظایف مردم در همراهی بـا حکومـت مـی شناسـند. بـه عبارت واضح تر، تمکین مردم از قوانین مدون و جاری حکومت، اولـین شـرط تحقق نصح است و تخلف از قانون، مصداق غش، و معارضه با حکومـت اسـت که ممنوع و حرام است. به علاوه درباره همان ناسپاسی، روایتی از رسـول اکـرم ﷺ نقل شده است که حضرت فرمودند:

الدِّین النّصیحة قیل: لمن یا رسول اللّـه ﷺ، قـال ﷺ: للّـه و لرسـوله و لکتابه و لائمة المسلمین و عامّتهم [1075].

«دین همان نصیحت است. سوال کردنـد کـه نصـیحت بـرای کـی؟ حضـرت فرمودند: نصیحت برای خدا و رسول خـدا و کتـاب خـدا و رهبـران و هادیـان مسلمانان و جماعت مسلمانان».

معلوم است که منظور از نصیحت خدا و رسول خیرخواهی، هدایت و ارشـاد خدا و پیغمبر نیست؛ چرا که خدا و پیغمبر، نیاز به هدایت و ارشاد ندارند.

نصیحت خدا، به معنی صحت اعتقاد در وحدانیت و خلوص نیت در عبـادت؛ و نصیحت رسول، تصدیق نبوت و رسالت و پیروی از آنچه به آن امر یا نهی می کند؛ و نصیحت کتاب، تصدیق کتاب خدا و عمل به آنچه در آن آمده؛ و نصیحت رهبران و هادیان مسلمانان، اطاعت به حق از آنان و عدم خروج بر علیه آنان؛ و نصیحت جماعت مسلمانان، ارشاد و راهنمایی ایشان سبت بـه مصالحشـان مـی باشد.

عبارت «و عامّتهم» ممکن است همان معنای نصیحت را داشته باشـد؛ یعنـی هدایت و وعظ، در این جا بهتر این است بگوییم کـه نصـیحت مسـلمین، یعنـی انسان در رفتار اجتماعی خود که تاثیرگذار در شرایط عمومی مسـلمانان اسـت،

مصالح ایشان را رعایت کند؛ یعنی از روی خیرخواهی برای خود و عموم مسلمانان طوری عمل کند که منفعتش به خود و همه مسلمانان برسد. البته واضح است که بحث درباره یک طرف مساله است و قطعا طرف دیگر که فرمانروا و حاکم باشد وظایف خاص خود را دارد.

در روایتی از رسول اکرم ﷺ وارد شده است که:

ویل لمَن اُطیع مخافة جوره، ویل لمن اُکرم مخافة شرِّه [1076].

«وای به حال کسی که مردم از ترس ستمگری او تسلیمش باشند، وای بر کسی که مردم از ترس بدی ها و شرورش از او اطاعت کنند».

باز از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرموده اند:

ان شر الناس الَّذین یکرمون اتِّقاء شرِّهم [1077].

«بدترین مردم کسانی اند که از ترس شرور و آزار و اذیتشان اطاعت شوند».

ضرورت وجود حاکم

از آنجا که نظام هر جامعه ای بدون حاکمیت دچار فتنه و هرج و مرج می شود حضرت امیرالمومنین علیه السلام به این اصل واضح عقلایی اشاره می فرمایند:

لابد للناس من امیر بَرّ اءو فاجر [1078].

«به هر حال جامعه باید امیر و فرمانروایی داشته باشد؛ اعم از آن که این فرمانروا، صالح و شایسته باشد یا فاجر و فاسق».

به یقین جامعه نیازمند یک محور است. در سخنی از رسول اکرم ﷺ وارد شده است که فرمودند:

سلطان ظلوم خیر من فتن تدوم [1079].

«پیشوا و راهبر ستم پیشه بهتر از فتنه و آشوب همیشگی است».

بنابراین جامعه بدون محور، یعنی جامعه همراه با آشوب و فتنه، جامعه همراه با هرج و مرج. در سخنی از امام صادق علیه‌السلام وارد شده است که حضرت فرمودند:

لا یستغنی اهلُ کلِّ بلد عن ثلاثة یفزع الیهم من امر دنیاهم و آخرتهم فان عدموا ذلک کانوا هجما: فقیه عالم ورع و امیر خیِّر مطاع و طبیب بصیر ثقة [1080].

«هیچ جامعه ای از این سه طایفه بی نیاز نیست که مردم در مسائل دنیوی و معنویشان به اینها نیازمندند و به ایشان مراجعه کنند؛ اگر مردم این سه طایفه را نداشته باشند، گرفتار هرزگی و روزمرگی می شوند: یکی: انسان فقیه عالم و دانشمند دینی باتقوا؛ دوم: فرمانروای نیکوکاری که مورد علاقه مردم باشد - و مردم از روی علاقه نسبت به او اطاعت پذیر باشند -، و سوم: پزشک ماهر مورد اطمینان».

بنابراین جامعه، برای اداره صحیح، نیازمند حاکم است و چه بهتر که این حاکم مطابق با موازین و شرایطی که در معارف دینی ما آمده، حکومت کند و شرایط لازم را که عبارت است از عدالت، آگاهی و علمیت، ...کسب کرده باشد؛ ولی در هر حال، برای این که آرامش، امنیت، رفاه عمومی و آسایش اجتماعی بر جامعه حاکم باشد مردم موظفند که وظیفه نصح را در حضور و غیاب حاکم رعایت کنند؛ چراکه این حقی است که حاکم بر آنها دارد و بعضی از حقوق، شرعیه است؛ بعضی عقلی و برخی دیگر حقوق عقلایی است که تخلف از آنها، به عنوان تخلف شرعی تلقی می شود.

عدم مبارزه با حاکم اسلامی

نکته دومی که امام سجاد علیه‌السلام بعد از تایید مساله نصح به عنوان حق فرمانروا و حاکم ذکر می فرمایند این تعبیر است که:

اءن لا تماحکه و قد بسطت یده علیک فتکون سبب هلاک نفسک و هلاکه.

«با او از در مخاصمه و نزاع درنیا؛ زیرا او بر تو بسط ید و قـدرت دارد و در نتیجه هم خود را به هلاکت انداخته ای او هم او را».

وقتی امام سجاد علیه‌السلام عقلا ارشاد می کنند که در مراوده با حـاکم و فرمـانروا باید طریق نصح و خیرخواهی پیشه کرد و یاری و مسـاعدت او را در مغیـب و محضر فراموش نکرد، طبیعی است که نباید با او منازعه و جدال کرد؛ چرا که او صاحب قدرت است و از دو حال خارج نیست: یا این فرمانروا بـرای حکومـت عادل و صالح است که در این صورت علاوه بر ممنوعیـت عقلـی مخاصـمه بـا سلطان عادل صاحب اقتدار حرمت شرعی هم دارد؛ زیرا به حکـم عـدالت و بـا اتکا به قدرتش، این دامی را که علیه او گسترده شده است به طریقی برمی چیند؛ زیرا اگر اقدامی نکند، باعث بروز فتنه، هرج و مرج و سلطه غیرعادل می شود.

بنابراین کار این فرد که با یک قدرت قاهر و غالـب در افتـاده اسـت، باعـث هلاکت دنیوی او می شود و هلاکت اخروی هم درپی دارد، ایـن یـک صـورت است؛ حال دوم این است که سـلطانی قـادر و قـاهر اسـت، امـا عـادل نیسـت. مخاصمه و نزاع انسان فاقد قدرت آن هم با دسـت خـالی در مقابـل او از نظـر عقلی مجاز نیست و این جا است که امام سجاد علیه‌السلام مـی فرماینـد: اگـر چنـین کردی، سبب هلاک خود شده ای.

و قد بُسطت یده علیک فتکون سبب هلاک نفسک و هلاکه.

و اما دلیل هلاکت خود شخص روشن است و علت هلاکت فرمانروا نیز ایـن است که او را به وادی درگیری کشانده و دستش به خون مظلـومی آلـوده شـده است. بعد از این توضیح مختصر، هم فرمایش امام سجاد علیه‌السلام خوب روشن مـی

شود و هم روایات دیگری که در این باره نقل شده است؛ مثلا مرحوم صدوق در کتاب «امالی» به استادش از رسول اکرم ﷺ نقل می کند که فرمودند:

طاعةُ السلطان واجبة و مَن تَرَکَ طَاعَةَ السُّلطانِ فَقَد تَرَکَ طَاعَةَ اللّه عزَّ وَ جَلّ و دخل فی نَهیهِ انَّ اللّه عزَّ وَ جَلّ یقول: «و لا تلقوا بایدیکم الی التّهلکة [1081]» [1082].

«اطاعت از سلطان واجب است و کسی که اطاعت او را ترک کند در حقیقت اطاعت از خدا را ترک کرده و مرتکب امری منهی شده است؛ چون خداوند متعال می فرماید: با دست خود، خویشتن را به هلاکت نیندازید».

هلاکت یا نفسانی است یا عرضی و آبرویی و شرع مقدس هیچ یک را اجازه نمی دهد. راوی در روایتی نقل می کند که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به شیعیانش فرمودند:

یا معشر الشیعة! لا تذلُّوا رقابکم بترک طاعة سلطانکم فان کان عادلا فاساءلوا اللّه ابقاءه و اءن کان جائرا فاساءلوا اللّه اصلاحه فانَّ صلاحکم فی صلاحِ سُلطانکم و انَّ السُّلطان العادل منزلة الوالد الرَّحیم فاحبّوا له ما تحبون لانفسکم و اکرهوا ما تکرهون لانفسکم [1083].

«ای شیعیان! خود را ذلیل نکنید به خاطر نافرمانی سلطان آن نافرمانی که موجب ذلت انسان بشود چون از دو حال خارج نیست: یا فرمانروای عادلی است که باید از خدا بخواهید که خدا او را برای فرمانروایی نگه دارد و یا فرمانروا و سلطان ستم پیشه ای است که باید از خدا اصلاح او را طلب کنید؛ چون صلاح شما و اصلاح شرایط اجتماعی در گرو صالح بودن فرمانروا است. سلطان عادل در اجتماع به منزله پدر مهربان خانه است که با خصلت پدری و با مهربانی به تدبیر امور خانه سعی و اهتمام دارد».

بنابراین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

رحم اللّه رجلا اعان سلطانه علی برِّه [1084].

«کسی مورد رحمت الهی است که فرمانروا را در امور خیر یاری کند».

و یا امام صادق علیه السلام می فرمایند:

یا مفضّل! اءنَّه مَن تعرض لسلطان جائر فاصبته من بليَّة لم يؤ جر عليها [1085].

«ای مفضّل! اگر کسی متعرض اقتدار سلطان جائر و ستمگری شود و از ناحیه او بلیّه و مصیبتی به وی برسد در مقابل کاری که کرده اجری نخواهد داشت».

چون اگر انسان بدون توانایی و قدرت با صاحب قدرتی درگیر شود، حاصلی نخواهد داشت جز این که برای خود مصیبت درست کند. حال گاهی بلیه و مصیبت مورد تایید شرع مقدس است که اجر دارد، ولی این جا که نهی شده است معنایش این است که اجری هم ندارد.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

ثلاثة مَن عاداهم ذلَّ: الوالد، والسلطان، و الغريم [1086].

«سه گروه هستند که هر کس با عزت و اقتدار آنها درگیر شود، موجب ذلت او خواهد شد، یکی پدر است، دیگری فرمانروا و یکی هم طلبکار انسان است».

اگر کسی با پدرش که حقوق فراوانی به عهده او دارد درگیر شود، اثر وضعی اش این است که در دنیا موجبات ذلت او فراهم خواهد شد، همچنین است درگیری با فرمانروا و درگیری با طلبکار.

امام سجاد علیه السلام در دنباله حقوق حاکم می فرمایند:

و لا تعازَّه و لا تعانده فانک ان فعلت ذلک عققته و عققت نفسک فعرَّضتها لمکروهه و عرَّضته للّه للهلکة فیک.

درگیر شدن با عزت و قدرت او ناسپاسی است؛ که هم خـود را در معـرض هلاکت قرار می دهد و هم حاکم را؛ زیرا هیچ انسان قدرتمنـدی تحمـل ایـن را ندارد؛ اگر عادل باشد عدالتش حکم می کند، در مقابل کسی که گردنکشـی مـی کند، ایستادگی کند و اگر جائر و فاسق باشد، این خصلت او را وادار بـه مقابلـه می کند.

نتیجه این که به هرحال؛ با او از در مخاصمه بیرون نیاید و با او بـه جـدال و جنگ نپردازد. این دستور روشنی است که با موازین عقلی نیز سـازگار اسـت و انسان نباید بدون پشتوانه با صاحب قدرت معارضه کند.

جایگاه امر به معروف و نهی از منکر

جنگیدن و درگیر شدن با حاکم و معارضه با او، برای کسانی که فاقد قـدرت و توانند، بدون این که جبهه و پشتوانه عمومی و مردمی داشته باشـند عاقلانـه و مجاز نیست. ولی این نکته هم روشن است که در مقابل ظالم، طـاغی و جبـاری که حاکم الهی را زیر پا نهاده و راه ظلم و ستم پیش گرفته است، باید بـه حکـم نهی از منکر مبارزه و ایستادگی شود. بنـابراین سیدالشـهداء علیه‌السلام دربـاره علـت حرکتی که در عاشورا انجام گرفت می فرمایند:

ان رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قال: مَن راءی سلطانا جائرا مستحلا لحرم اللّه ناکثا لعهد اللّه مخالفا لسنة رسول اللّه یعمل فی عباد اللّه بالاثم و العدوان فلـم یغیـر علیـه بفعل و لا قول، کان حقا علی اللّه اَن یدخله مدخله [1087].

«از جدم رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم که اگر کسی فرمانروای سـتمگری را ببینـد که احکام الهی را تعطیل کرده و پیمان خدا را شکسته است و در میان مـردم بـه ظلم و ستم عمل می کند، و علیه او شورش و قیام نکند، جایگاه او در قیامـت، همان جایگاه ظالم خواهد بود».

این وظیفه ای است که باید در محل خود مورد بررسی قرار بگیرد که از حوصله گفتار ما خارج است. به هرحال، نتیجه سخن در قسمت دوم فرمایش امام علیه السلام روشن است که امام برای این که خون، عرض، مال و ناموس شیعیان و انسان های مؤمن صیانت و حفظ شود به این نکته معقول اشاره فرموده اند که در مصاف با صاحبان قدرت، بدون پشتوانه و توجیه شرعی اقدام نکنند.

مبارزه با ستمکاران

در آیات و روایات ادله فراوانی داریم که از تکیه کردن به ظلم و همراهی با ظالم نهی شده است، در آیه شریفه آمده است:

و لا ترکنوا الی الَّذین ظلموا فتمسَّکم النار [1088].

«اگر با ظلم همراهی و به او اعتماد و تکیه کنید و او را پشتوانه قرار دهید، موجب سقوط در آتش است».

سلیمان بن جعفر می گوید:

قلتُ لاَبی الحسن الرِّضا علیه السلام ما تقوُل فی اَعمَال السُّلطان؟ فقال: یا سُلَیمان الدُّخوُل فی اَعمالِهِم و العَونُ لهُم و السَّعیُ فی حَوائِجِهِم عَدیلُ الکُفرِ والنَّظرُ الیهم عَلی العَمدِ منَ الکَبَائِرِ الَّذی یَستَحِقُّ بهِ النَّارُ [1089].

«به محضر حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شدم و عرض کردم درباره همکاری با سلطان چه می فرمایید؟ حضرت فرمودند: همراهی با سلطان، با او سخن گفتن و سعی در برآورده کردن حاجات و نیازهای او هم سنگ کفر است، حتی نگاه کردن از روی ملاطفت به او از گناهان بزرگی است که انسان به خاطر آن استحقاق آتش پیدا می کند».

بنابراین، تذکر این نکته لازم بود که توصیه امام علیه السلام مبتنی بر این جهت است که در شرایطی که یک جامعه، فاقد توانایی و قدرت است و افراد مسحور اقتدار

حاکم جائر هستند، درگیر شدن با او امری عقلانی و پسندیده نیست و تبعا افراد باید سعی کنند که او را علیه خود تحریک نکنند تا مبتلا به شر او نشوند؛ و در عین حال دین و اعتقاداتشان نیز لطمه نبیند؛ یعنی در حدی مماشات، مدارا و تحصیل رضایت او توصیه شده است که به اساس دین و دستورات دینی ضربه وارد نشود؛ و بر همین اساس باب تقیه و مدارا در فقه گشوده شود.

تقیه شرط بقاء دین

امام صادق علیه‌السلام می فرمایند:

التَّقیَّةُ مِن دِینی و دِین آبائی [1090].

«تقیه روش من و پدران من است».

یا در تعبیر دیگری از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند:

لا دین لمن لا تقیةَ له [1091].

«دین ندارد کسی که تقیه را رعایت نکند».

حضرت در تعبیر دیگری می فرمایند:

انَّ التَّقیَّة جُنَّةُ المؤمن [1092].

«تقیه سپر انسان مومن است».

از امام هشتم حضرت اباالحسن الرضا علیه‌السلام سوال کردند:

اءنّه سُئل ما العقل؟ قال: التَّجرُّع للغصّة و مُداهنةُ الاعداء و مداراة الاصدقاء [1093].

«از حضرت سوال کردند عقل چیست؟ حضرت فرمودند: عقل این است که - انسان بلایا را می بیند، ولی چون قدرتی برای مقابله با مصیبت ها و خلاف ها ندارد، غصه می خورد، ولی صبر می کند؛ یعنی - آرام آرام غصه می خورد و

آب می شود. از دیگر نشانه های عقل مماشات و مداهنه با دشمنان و مـدارا بـا دوستان است».

از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

لا تَمتَدِحوا بنا عند عدوِّنا مُعلِنین باظهارِ حبِّنا فتذلُّوا اَنفسـکم عنـد سـلطانکم [1094].

«ما را نزد دشمنان مدح نکنید و نسبت به مـا اظهارمحبـت نکنیـد؛ چـرا کـه قدرت و فرمانروایی در دست مخالفان است و شما با اظهار محبت بـه مـا ذلیـل می شوید».

اینها نکات قابل توجهی است که می رساند اهـل بیـت علیهم السلام چـه انـدازه بـه ظرایف اخلاقی اجتماعی و آرامش و آسایش زندگی عنایت و توجه داشته انـد؛ ابن ابی یعفور از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

اتَّقوا اللّه علی دینِکم و احجُبُوهُ بالتَّقیَّة، فانَّهُ لا ایمان لمَن لا تقیَّة له، انَّمـا اَنـتم فی النَّاس کالنَّحل فی الطَّیر، لو انَّ الطَّیرَ تَعلَمُ ما فی جَوفِ النَّحلِ ما بَقیَ فیها شی ء الا اَکَلَتهُ و لَو انَّ النَّاسَ علِمُوا ما فی اءجوافِکم انَّک تُحبُّونا اءهل البَیت لاکَلُوکم باءلسِنَتِهم و لَنَحلوُکم فی السِّرِّ و العلانیَة، رحم اللّه عبدا منکم کـان علـی ولایتِنَـا [1095].

«دینتان را با تقیه محافظت کنید و در پس پرده تقیه قرار بدهیـد. مثـل شـما شیعیان ما، مثل زنبور عسل در مقایسه با سایر پرندگان است که اگر می دانستند در اندرون زنبور چه چیز شیرین و لذیذی هست، دیگر چیزی از عسل ها بـاقی نمی ماند؛ چرا که زنبور را می خوردند. اگر دشمنان ما هم مـی دانسـتند کـه در قلب شما، محبت ما اهل بیت هست شما را با زبان هایشان آزار می دادند. خـدا

رحمت کند شما شیعیان را ولی به شرط این که محبت ما را حفظ کنید و بروز ندهید».

مدارا کردن با دیگران

آنقدر مساله مدارا اهمیت دارد که روایات زیادی درباره آن نقل شده است؛ و مرحوم مجلسی رحمة اللّه در کتاب «بحارالانوار» بابی گشوده است به نام «باب التقیة و المداراة». رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

اَمَرَنی ربِّی بمُداراةِ النَّاس کما اَمَرَنِی بادَاءِ الفَرَائِضِ [1096].

«همان گونه که خداوند مرا به انجام واجبات توصیه فرموده، به همان مقدار هم مرا به مدارا با مردم توصیه فرموده است».

یعنی این مقدار مواجهه مردم با صاحبان قدرت موضوعیت دارد. همچنین فرموده است:

اعَقَلُ النَّاسِ اَشَدُّهم مداراة للنَّاسِ و اَذَلُّ النَّاس مَن اَهَان النَّاس [1097].

«عاقل ترین مردم کسی است که با مردم بیشتر مدارا می کند و ذلیل ترین مردم کسی است که به دیگران توهین می کند».

در سخنی از حضرت امیرالمومنین علیه السلام که معمولا نکات معقول و سنجیده و پخته، به صورت یک دستورالعمل بیان می شود آمده است:

دارِ النَّاس تستمتع باخائهم [1098].

«ثمره مدارا با مردم، مصون ماندن از کینه ها و دشمنی آنها و بهره مند شدن از آثار برادری و اخوت آنهاست».

ابن مسکان که از راویان معتبر است می گوید:

قال ابوعبداللّه علیه السلام انِّی لَاَحسبک اذا شُتم علی علیه السلام بین یدیک اَن تَستَطِع اَن تاءکُل اَنفَ شاتِمَه لَفَعَلتَ قُلتُ اِی واللّه جُعلتُ فداک انی لهکذا و اهل بیتی قال

فلا تفعل فَوَ اللّه لرُبَّما سَمِعتُ مَن شَتَمَ عليّا عليه السلام و ما بينِی و بينَه الا اُسطوانَة فاَستَتِرُ بها فاذا فرغت من صلاتی اَمُرُّ به فاُسَلِّم عليه و اُصافحه [1099].

«امام صادق عليه السلام به من فرمودند: تو را آن گونه می بينم كه اگر كسی در حضور تو به جدّ ما اميرالمومنين اهانت كند تو دوست داری بينی او را بكنی. عرض كردم: بله! من واقعا اينگونه ام؛ و همه اهل خانواده ام چنين اند. حضرت به من فرمودند: چنين نباش ابن مسكان! به خدا قسم گاهی اتفاق افتاده كه در مسجد مدينه نماز می خواندم، افرادی بودند كه جدم را دشنام می دادند، حال آن كه بين من و آنها يک ستون فاصله بوده؛ اما من پشت ستون پنهان می شدم كه مرا نبينند و بعد كه نماز تمام می شد، از كنارشان رد می شدم، به آنها سلام می كردم و با آنها مصافحه می كردم».

مهم اين است كه ما درک كنيم ائمه عليهم السلام در چه شرايطی زندگی می كردند.

خداوند متعال هم در قرآن به موسی و هارون توصيه می فرمايند:

اِذهَبا الی فرعون اَنَّهُ طَغی فقولُا له قَولا لَيِّنا لعلَّه يتذكَّر اَو يخشی [1100].

«به سراغ فرعون برويد، فرعون طاغی است عليه توحيد قيام كرده، اما با او به مدارا گفتگو كنيد، تا تاثير كند».

اين يک طرف مساله است؛ طرف ديگر آن هم در كلام امام اميرالمومنين عليه السلام آمده است كه می فرمايند:

شرُّ اخوانک مَن احوجک الی مداراة [1101].

«بدترين برادران تو كسانی اند كه تو مجبور به مدارا با آنها باشی».

در روايت ديگری حضرت اميرالمومنين عليه السلام می فرمايند:

ليس لک بِاءخ مَن احتجت الی مداراته [1102].

«از برادران تو نیست کسی که در سلوک زندگی و معاشرت فردی و اجتماعی با او محتاج مدارا باشی».

برادر، کسی است که انسان خالصانه و صادقانه، بدون پرده پوشی، مدارا و تقیه بتواند با او سلوک کند. پس کسانی که انسان در سلوک با آنها به زحمت می افتد، معلوم نیست انسان های خوبی باشند؛ ولی در عین حال فرمایش امام سجاد علیه‌السلام درباره حق فرمانروا، اعم از این که عادل باشی یا جائر، هر یک به دلیل خاصی است. توصیه امام علیه‌السلام که می فرمایند: باید با آنها به گونه ای عمل کنی که دشمنی آنها را علیه خود شدت نبخشی، ناظر به شرایطی است که انسان فاقد توان و قدرت برای مبارزه با منکرات و خلاف هاست.

16 - حق آموزگار

و اما حَقُّ سائِسِکَ بالعِلمِ فالتَّعظیمُ له و التَّوفیرُ لمجلسه و حُسنُ الاستماع الیه و الاقبال علیه و المَعونَةُ له علی نفسک فیما لا غِنَی بکَ عنه من العلم باءَن تُفَرِّغَ له عقلَکَ و تحضِّرَهُ فَهمَکَ و تُزَکِّی له قلبک و تُجَلِّیَ له بَصَرَکَ بتَرکِ اللَّذّات و نقصِ الشَّهَوَات و اَن تَعلَمَ اَنَّکَ فیما اَلقی الیکَ رسوله الی مَن لَقِیکَ مِن اَهل الجَهل فَلَزِمَکَ حُسن التَّادِیَة عنه الیهم و لا تَخُنهُ فی تاءدِیَةِ رسالته و القِیَامِ بها عنه اذا تَقَلَّدتَهَا و لا حول و لا قوَّةَ الا باللّه.

«اَمّا حَق معلم و آموزگار تو این است که او را بزرگ داری و مجلس او را محترم شماری. گفته های او را خوب گوش دهی و فراگیری و بدو روی آوری او را کمک کنی تا آنچه را که از دانش و علم بدان نیازمندی به تو بیاموزد. به تو یاد بدهد که عقل و اندیشه ات را فارغ سازی و فهم و زیرکی ات را به کارگیری و دل را پاکیزه کنی و چشم را با ترک شهوات جلا و روشنایی بخشی و بدانی که تو نسبت به آموخته هایت از او، فرستاده ای هستی به نزد آنان که از دانش بی بهره اند. آموخته هایت را باید خوب به دیگران انتقال دهی و هرگز در این رسالتی که برعهده گرفته ای خیانت نورزی».

ارزش و اعتبار عالم و دانشمند به علم و دانش اوست و این یک تصادف نیست که در کتاب وحی الهی قرآن مجید متجاوز از هفتصد مورد ماده علم و مشتقات آن به کار رفته و در اولین آیات نازل شده به رسول اکرم ﷺ سخن از علم، دانش و قلم آمده است:

بسم اللّه الرحمن الرحیم # اقراء باسم ربک الَّذی خلق # خلق الانسان من عَلَقَ # اِقرَاء و ربُّکَ الاکرم # الَّذی علم بالقلم [1103].

«به نام خداوند بخشنده بخشایشگر. بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید. همان کس که انسان را از خون بسته ای خلق کرد. بخوان که پروردگارت از همه بزرگوارتراست. همان کسی که به وسیله قلم تعلیم انسان نمود. .

شاید این آیات اشاره ای باشد به این که انسان از مرتبه ای پست آفریده شده که نام آن علق است و بعد می تواند به اوج مرتبه انسانی؛ یعنی دانش و علم دست پیدا کند. اصلا بهترین و زیباترین تعبیرها و تعریف ها درباره علم و دانش در معارف دین ما ذکر شده و تصور نمی شود که در هیچ یک از مکاتب دیگر به اندازه مکتب اسلام به ارزش علم و عالم پرداخته باشد.

در معارف دین یک سلسله از امور عبادی و اخلاقی به عنوان معیارهای ارزشمند و دارای حرمت و قداست مورد تاکید می باشد؛ مثلا عیادت بیمار، تشییع جنازه مومن، حضور در معرکه جهاد با دشمن، مجاهده در راه خدا و شهادت فی سبیل اللّه؛ یعنی یک سلسله از امور از جمله افعال و اعمالی است که مورد عنایت شارع مقدس است و به عنوان دستورهای سعادت بخش برای انسان ها توصیه شده است؛ و بسیاری از امور و افعال دیگر انسان با این معیارها سنجیده می شود. با این حال می بینیم که ارزش علم در مقایسه با این اعمال بیشتر است.

ارزش علم و عالم

امیرالمومنین علیه‌السلام می فرمایند:

بینَما اءَنَا جالس فی مسجد النَّبی صلی‌الله‌علیه‌وآله اءذ دَخَلَ اَبوذَرّ فقال: یا رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله! جنازة العابد اَحَبُّ الیکم اءم مجلس العلم، فقال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: یا اباذر! الجلوس ساعة عند مذاکرة العلم اَحَبُّ الی اللّه من اَلف جنازة من جنائز الشُّهداء [1104].

«در مسجد پیغمبر نشسته بودم که ابوذر وارد شد و سوال کرد: یا رسول اللّـه! نزد شما تشییع جنازه عابد ارزشمندتر است یا حضور در محضـر عـالم؟ رسـول اکرم ﷺ فرمودند: حضور در مجلس علم - ولو برای لحظاتی - ارزشـمندتر است از حضور در تشییع جنازه هزار شهید».

ارزش عالم در مقایسه با شهید

شهید، یکی از عناوین ارزشی و بسیار والای مکتب اسـلام اسـت. در اسـلام بسیاری از قوانین مقرر دباره او ملغی شده است؛ مثلا در شـرع، غسـل را بـرای اموات واجب می دانیم، در حالی که شهید از ایـن قاعـده مسـتثنا اسـت. بـرای اموات تکفین نیز واجب شده، در حالی که شهید از این قاعده نیز مستثنا اسـت و یا در روایات آمده است؛ انسانی که از دنیا می رود و در قبر نهاده می شود مورد سؤ ال و جواب قرار می گیرد، اما از شهید سوال نمی شود. از حضـرت رسـول اکرم ﷺ سوال شد:

ما بالُ الشَّهید لا یُفتَنُ فی قبرهِ قال کفی بالبارقةِ فوق راءسه فتنة [1105].

«چگونه است که شهید در قبر مورد سوال واقع نمی شود؟ حضرت فرمودنـد: همین که حرکت برق شمشـیرها و سـلاح هـا را در میـدان نبـرد تحمـل کـرد، آزمایشی بود که او به خـوبی از عهـده آن برآمـد و دربـاره او سـوال مفهـومی ندارد».

در روایت دیگر آمده است که:

فوق کل ذی برّ برّ حتی یقتل الرجل فی سبیل اللّه فاذا قتـل فـی سـبیل اللّـه فلیس فوق برّ [1106].

«برای هر چیز خوب، خوبتر از آن نیز وجود دارد مگر شـهادت در راه خـدا که ارزشی بالاتر از آن نداریم».

یا در قرآن کریم آمده است:

و لا تحسبَنَّ الَّذین قُتِلوا فی سبیل اللّه امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون # فرحین بما آتاهم اللّه من فضله و یستبشرون بالَّذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون # یستبشرون بنعمة من اللّه و فضل و اَنَّ اللّه لا یُضیعَ اَجرَ المؤمنین [1107].

«هرگز گمان مبرید کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. آنها به خاطر نعمت های فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است، خوشحالند و به دیگران که هنوز به آنها ملحق نشده اند، بشارت می دهند؛ که نه ترسی به خود راه دهید، و نه غمی. و به نعمت خدا و فضل او مسرور باشید و خداوند، پاداش مومنان را ضایع نمی کند».

خدا به شهدا مدال حیات ابدی عنایت می فرماید و دیگر این که آنها در پیشگاه پروردگار متنعم اند؛ از فضایل و عنایاتی که خداوند متعال نصیب آنها کرده است، همیشه مسرور و شادمانند و دیگران را هم بشارت می دهند که خوف و حزنی نداشته باشید. این مرتبه، که خداوند حزن و اندوه و ترس را زائل می کند، در آیات دیگری در سوره مبارکه یونس نیز ذکر شده است. درباره اولیای الهی نیز این وعده داده شده است:

اَلا انَّ اَولیاء اللّه لا خوف علیهم و لا هم یُحزَنون # الَّذین آمنوا و کانوا یَتَّقون # لهم البُشرَی فی الحیاة الدنیا و فی الاخرة لا تبدیل لکلمات اللّه ذلک هو الفوز العظیم [1108].

«آگاه باشید! دوستان و اولیای خدا، نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند. همان ها که ایمان آوردند، و از مخالفت فرمان خدا پرهیز می کردند. در زندگی

دنیا و در آخرت شاد و مسرورند؛ وعده های الهی تخلف ناپذیر است. این است آن رستگاری بزرگ».

نتیجه این که انسان بعد از یک عمر کوشش و تلاش و تحصیل تقوا و امتیازهایی که با زحمت فراوان کسب می کند به مرتبه ولی اللّهی می رسد، اما شهید همه این امتیازها را در یک لحظه برای خود فراهم می کند و به همین دلیل این جایگاه و مرتبه به او تعقل می گیرد. با این همه برتری و ویژگی که خداوند به حسب ناموس آفرینش برای او مقرر کرده است، وقتی ابوذر سؤ ال می کند که آیا شرکت در جنازه عابد برتر است یا حضور در مجلس علم، رسول اکرم ﷺ حضور در مجلس علم را بافضیلت تر و ارزشمندتر از شرکت در تشییع جنازه هزار شهید، تلقی می فرمایند.

مقام شهادت یکی از معیارهای بالا و والای دین مبین اسلام است، که در مقابل مجلس و ارزش علم و عالم بسیار ناچیز به حساب آمده است و این سخن مؤ یدات بسیاری در روایات دارد؛ مثلا در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرموده اند:

اذا کان یوم القیامة جمع اللّه عزَّ وَ جَلّ الناس فی صعید واحد، و وُضعت الموازین فتوزن دماء الشهداء مع مداد العلماء، فیُرجَّح مداد العلماء علی دماء الشهداء [1109].

«خداوند در روز قیامت وقتی که همه خلق اولین تا آخرین را در یک سرزمین واحد جمع می کند، خون شهدا و مداد علما با یکدیگر موازنه می شوند. خداوند مداد علما را بر خون شهدا برتری می دهد».

پس بنابر همین قاعده است که ارزش گذاری علم نسبت به سایر معیارهایی که به نحوی از قداست، فضیلت و حرمت برخوردارند صورت می گیرد.

ارزش و فضیلت علم و دانش

در روایت دیگری که ابوذر نقل می کند می گوید: رسول اکرم ﷺ به من فرمودند:

یا اباذرّ...الجلوس ساعة عند مذاکرة العلم خیر من قراءة القرآن کلّه [1110].

«ای ابوذر! ساعتی درک محضر علم بالاتر از هزارمرتبه ختم قرآن از اول تا به انتهاست».

در موارد مشابه که رسول اکرم ﷺ برای تحصیل علم از طریق مقایسه ارزش گذاری می فرمایند این روایت، هیچ جا ابوذر تعجب نکرده است و همه مطالب را به گوش جان استماع می کند؛ اما به این جا که می رسد، تعجب می کند. که آیا محضر علم بالاتر از خواندن قرآن است؟! رسول اکرم ﷺ می فرمایند:

یا اباذرّ! الجلوس ساعة عند مذاکرة العلم احب الی اللّه من قراءة القرآن کله اثناعشر الف مرّة! علیکم بمذاکرة العلم، فان العلم تعرفون الحلال من الحرام [1111].

«ای ابوذر! حضور در محضر علم، و دانش اندوختن بالاتر و با فضیلت تر از دوازده هزار مرتبه ختم قرآن است. خداوند برای علم این همه ارزش قائل شده است؛ زیرا علم وسیله شناخت حلال از حرام الهی است».

در روایت دیگری آمده که یکی از انصار محضر حضرت رسول ﷺ رسید و گفت: یا رسول اللّه! حضور در تشییع جنازه بهتر است یا حضور در مجلس عالم؟

فقال رسول اللّه ﷺ: ان کان للجِنازة مَن یتَّبعها و یَدفنُها فانَّ حضورَ مجلس عالم اءفضلُ مِن حضور اَلفِ جنازة، و من عیادة الف مریض، و من قیام الف لیلة، و من صیام الف یوم، و من الف درهم یُتصدَّقُ بها علی المساکین، و من الف حِجَّة

سِوَی الفریضة، و من الف غزوة سوی الواجب تغزوها فی سبیل اللّه بمالک و نفسک و اَینَ تَقَعُ هذه المشاهد من مشهد عالم؟ [1112].

«حضرت فرمودند: اگر برای تشییع و دفن جنازه کسی باشد، ارزش حضور در محضر علم از شرکت در هزار تشییع جنازه، از عیادت هزار مریض، از هزار شب، شب زنده داری، هزار روز، روزه داری، هزار درهم صدقه در راه خدا، هزار سفر حج غیر واجب و از هزار غزوه بالاتر است. این منزلت حضور در محضر عالم و نشستن در پیشگاه عالم کجا و درک این همه فضایل کجا؟!».

در این سخن، رسول اکرم ﷺ می فرمایند: اجر و فضیلت درک محضر علم و حضور در کلاس درس بیشتر از شرکت در هزار جنگی است که شخص پیامبر ﷺ فرماندهی آن جنگ را عهده دار است. این همه قدر و منزلت که در آیات و روایات برای مجاهده در راه خدا ذکر شده است، که شاید در محاسبه و سنجش ارزش ها هیچ عملی به پای جهاد در راه خدا نرسد، لکن حضور در محضر علم و یادگیری دانش به مراتب بر آن ترجیح داده شده است.

دلیل این که خداوند برای علم، این همه ارزش قائل شده است و نگاه معارف و کتب ما به علم، نگاهی ارزشی است، این است که علم وسیله شناخت حلال و حرام الهی است. علم، وسیله ای است که در سایه آن اطاعت خدا محقق می شود؛ و اصلا توحید در عبادت الهی به وسیله علم تحقق پیدا می کند؛ و در یک کلمه خیر دنیا و آخرت در سایه علم تحصیل می شود و شر دنیا و آخرت به واسطه جهل و نادانی تحقق پیدا می کند. خلاصه بالاترین ملاک و معیار ارزش انسان آموخته های اوست.

در روایتی از رسول اکرم ﷺ وارد شده است که فرموده اند:

اکثر الناس قیمة اکثرهم علما و اقلُّ الناس قیمة اقلُّهم علما [1113].

«بیشترین ارزش برای کسانی است که بیشترین دانش ها و علـوم را آموختـه اند و کمترین ارزش برای کسانی است که از علم و دانش بی بهره اند».

در معارف ما، همه راه های تشویق و ترغیب برای یادگیری و آموختن به کار گرفته شده است؛ و در مقام مقایسه با معیارهای دینی و آنچه را که مسلمان هـا تعبدا به آن پایبندند، علم و عالم را برتری می دهد و هنگامی کـه بـا آنچـه کـه انسان ها به صورت وجدانی و فطری برایش احترام قائل هسـتند، مقایسـه مـی کند، باز علم را برتری و ترجیح می دهد. اصبغ بن نباته از امیرالمومنین علیه‌السلام نقل می کند که فرمودند:

تَعلّموا العلم فان تعلُّمه حسنة، و مُدارسته تسبیح، والبحث جهاد، و تعلیمه لمن لا یعلَمُه صدقة، و هو اَنیس فی الوحشة، و صاحب فی الوحـدة، و سـلاح علـی الاعداء، و زین الاخلاء، یرفع اللّه به اقواما یجعلهم فی الخیر ائمَّـة یُقتـدی بهـم، تُرمق اعمالهم، و تُقتبس آثارهم، ترغب الملائکة فی خلَّتهم، یمسحونهم باجنِحَتِهم فی صلاتهم لانَّ العلم حیاة القلوب، و نور الابصار من العمی، و قوَّة الابـدان مـن الضَّعف، و ینزل اللّه حامله منازل الابرار، و یمنَحُهُ مجالسة الاخیار فـی الـدنیا و الاخرة. بالعلم یُطَاع اللّه و یعبد، و بالعلم یعرف اللّـه و یوحّـد، و بـالعلم توصـل الارحام، و به یُعرفُ الحلال و الحرام، و العلم امام العقل و العقل تابعه، یُلهِمُهُ اللّـه السُعداء و یحرمَّه الاشقیاء [1114].

علم را بیاموزید؛ چرا که یـادگیری علـم حسـنه اسـت؛ یعنـی ثـواب دارد و تدریس و یاد دادن آن به کسانی که نمی دانند صـدقه اسـت. بحـث و گفتگـوی علمی، جایگاه و ارزش جهاد در راه خدا را دارد نکته قابل تامل این اسـت کـه حضرت برای کسانی که ارتقای مقام معنوی و رسیدن به فیوضات اخروی را در سایه تعبدیات جستجو می کنند و به حسنات، صدقات، و این قبیل امور اهتمـام

دارند، علم را با آن معیارها می سنجند و علم را هم رتبه این امور قرار می دهند که موردقبول همه انسان های مومن است. بعد می فرمایند: شما همان گونه که به دنبال تحصیل حسنات و رسیدن به مراتب معنوی دنیوی و اخروی در سایه تسبیح، صدقه و جهاد در راه خدا هستید همین مراتب را با تحصیل علم می توانید کسب کنید.

گویی امام علیه السلام این سخن را به صورت خطبه ای در جمع قابل ملاحظه ای ایراد فرموده باشند که تفکرات و اندیشه های مختلف در آن جمع حضور دارند، بنابراین در مقام سنجش علم با اموری است که انسان فطرتا برای آنها اعتبار و اهمیت قائل است؛ مثلا انسان به گونه ذاتی از تنهایی و وحشت آن گریزان است، از شرایطی که برای انسان حزن و اندوه به وجود می آورد فراری است، از روبه رو شدن با دشمن، با دست خالی وحشت دارد، می فرمایند:

و هو انیس فی الوحشة، و صاحب فی الوحدة، و سلاح علی الاعداء [1115].

ابزار و وسیله رویارویی با همه این مشکلات، علم است. اگر از هم و غم، حزن و اندوه فرار می کنی، بهترین مفر تو دانش اندوزی و علم است. اگر از تنهایی و غربت می ترسی، بهترین وسیله نجات از غربت، علم است. اگر از رویارو شدن با دشمن با دست خالی ترسانی؛ بهترین سلاح علم و دانش است.

این هم یک راه تشویق انسان ها به علم و آموختن آن است؛ یعنی امام به همه زوایای درونی و فطرت انسان اشراف دارد و همه را برای تشویق و ترغیب او به علم و فراگیری آن تحریک می کند. بعد می فرمایند: و زین الخلاء نه تنها علم را برای خود انسان ارزش دارد، بلکه موجب زینت در بین دوستان است. افرادی هستند که برای رسیدن به ساحل هدایت و مقامات شخصی خیلی اهتمام ندارند؛ بلکه اگر یک چیزی؛ اعتبار اجتماعی برای آنها درست کند، به دنبال آن

حرکت می کنند؛ بنابراین امام علیه السلام برای اینگونه تفکرات و اندیشه ها نیز بدین گونه ترغیب و تشویق می کنند:

یرفع اللّه به اقواما یجعلهم فی الخیر ائمة یُقتدی به، تُرمَقُ اعمالهم، و تقتبس آثارهم، ترغب الملائکة فی خلّتهم [1116].

کسانی دوست دارند که همیشه در اجتماع، جایگاه پیشوایی، بزرگی و امامت جماعت را عهده دار باشند؛ امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند: اگر می خواهید به آن مرتبه برسید، راه رسیدن به آن، داشتن علم و دانش است. اگر می خواهید در آینده اعمال شما سرمشق دیگران قرار بگیرد و شما الگو و سمبل امت زمان خود و آیندگان شوید، باید علم و دانش بیاموزید. اگر می خواهید آثار شما برای همیشه ماندگار باشد باید اندوختن به علم و دانش اهتمام ورزید. اینها راه های دیگری است که در روایات به آنها اشاره شده است.

امام علیه السلام در ادامه می فرمایند: کسانی هم هستند که به ورای این امور می اندیشدند، به جاهایی که از نظر معنوی، بلندمرتبه است، به پرواز با ملائکه و سیر با نیروهای غیب الهی فکر می کنند. حضرت می فرمایند: اگر کسی علم و دانش بیندوزد، ملائکه به دوستی با او رغبت می کنند.

یمسَحُونَهم بأَجنِحَتِهم فی صلاتهم لانَّ العلم حیاةُ القلوب، و نورُ الابصار من العمی، و قوةُ الابدان من الضَّعف [1117].

ملائکه در نماز انسان هایی که در مسیر یادگیری و دانش هستند با آنها انس می گیرند و آنها را نوازش می کنند. این نیز طریق دیگری است که حضرت در تشویق علم بیان می فرمایند. و بعد به آثار و ثمرات مترتب بر علم، اشاره می فرمایند: زنده بودن دل انسان ها در سایه علم و دانش است. علم است که باعث روشنایی دیدگان انسان ها است.

مثال معروفی در بین مردم رایج است که می گویند: انسان بی سواد کور است؛ که به یقین برگرفته از معارف دین است و در همین جا نیز بدان اشاره شده است که؛ علم و دانش نور چشمان است؛ و قوة الابدان شاید اشاره به علم پزشکی است که در سایه آن، انسان می تواند ضعف و فتور جسمانی را ترمیم و جبران کند.

و یُنزِلُ اللّه حاملَهُ منازلَ الاَبرار، و یَمنَحُهُ مُجالسة الاخیار فی الدنیا و الاخرة. بالعلم یُطاع اللّه و یُعبد، و بالعلم یُعرَف اللّه و یُوحِّد، و بالعلم توصل الارحام، و به یعرف الحلال و الحرام، و العلم امام العقل و العقل تابعه، یلهمه اللّه السعداء و یُحرّمه الاشقیاء [1118].

خداوند؛ کسی را که حامل علم است در جایگاه ابرار قرار می دهد و او را توفیق همنشینی با خوبان دنیا و آخرت عنایت می فرماید. در سایه علم، خدا اطاعت می شود و به وسیله علم، خدا شناخته می شود و اصلا توحید واقعی به وسیله علم، ممکن می شود. حتی امور عبادی و مسائل خانوادگی؛ مثل صله ارحام، در سایه علم تحقق پیدا می کند. پشتوانه عقل و اندیشه انسان، علم و دانش است.

ممکن است بعضی این طور تصور کنند که چون خدا عقل به انسان داده است، دیگر نیازی به علم ندارد؛ در این بیان امام می فرمایند علم پیشوای عقل است. اگر عقل جدا از پیشوا و هادی حرکت کند سقوط می کند. آنچه موجب جوشش و سیلان عقل و ترقی و کمال آن است، علم است خداوند علم را برای انسان های سعادتمند قرار داده و فقط به آنها الهام می فرماید؛ و افراد شقی و بدکار از رسیدن به فضایل و ارزشهای علم محرومند.

برای کسانی که به امور معنوی و اخـروی اهتمـام دارنـد، امـام صـادق علیه‌السلام منزلت شفاعت را وسیله ارزش گذاری علم قرار می دهند و می فرمایند:

ثلاثة یَشفَعوُن الی اللّه عزَّ وَ جَلّ فیشفِّعهم الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء [1119].

«سه گروهند که روز قیامت در پیشگاه الهی شـفاعت مـی کننـد و خـدا نیـز شفاعت آنها را می پـذیرد: اول پیـامبران و پیشـوایان امـت؛ دوم علمـا و سـوم شهدا».

حضرت در این روایت مقام و مرتبه علما را بر شهدا ترجیح می دهند و آن را مقدم می کنند، العلم ودیعة اللّه فی ارضـه [1120] آنقـدر بـرای علـم ارزش و ارج قائل هستند که آن را امانت الهی در روی زمین می دانند.

از مجموعه این سه مبحث نتیجه می گیریم که دین بالاترین و ارزشـمندترین قدر و منزلت را برای علم قائل شده و هیچ مکتبی، حتـی مکاتـب جدیـدی کـه اصالت را به علم می دهند این مقدار برای علم ارج و منزلت قائل نشده اند.

اهمیت علم و دانش از دیدگاه قرآن

در آیات کریمه قرآن هم به مناسبت های مختلف به ارزش علم و عالم اشاره شده است. در آخرین آیه سوره مبارکه طلاق علت آفرینش آسمان هـا و زمـین را علم و دانش بشری دانسته و می فرماید:

اللّه الَّذی خَلَقَ السموات و مِنَ الارض مثلهنَّ یتنزَّل الامر بینهنَّ لتعلَموا انَّ اللّه علی کل شی ء قدیر و انَّ اللّه قد اَحاط بکل شی ء علما [1121].

«خداوند آسمان ها و زمین را با همه عظمتش آفریـد و امـر خـود را نـازل فرمود تا علم و اندیشه کنید که خداوند بر همه کارها تواناست و علم او به همـه چیز احاطه دارد».

علم از مختصات ذات اقدس ربوبی است که این فضیلت را به انسان هم اعطا می فرماید و در آیه دیگری همراه با استفهام انکاری می فرماید:

قل هل یستوی الَّذین یعلمون والَّذین لا یعلمون انَّما یتذَکَّرُ اولوالالباب [1122].

«آیا آنان که می دانند و آنان نمی دانند مساوی اند؟ یقینا نسبت بـه دیگـران برتری دارند این معنی را صاحبان خرد و اندیشه خوب دریافت می کنند».

در آیه دیگری می فرماید:

شهد اللّه انَّهُ لا اله الا هو و الملائکة واولوالعلم [1123].

«خداوند، با ایجاد نظام واحد جهان هستی، گواهی می دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش، هر کدام به گونه ای بر این مطلب، گـواهی می دهند».

خداوند در این آیه، علم به توحیـد را در انحصـار خـود، ملائکـه خـاص و صاحبان علم و دانش قرار داده است. در این آیه صـاحبان علـم، قـرین خـدا و ملائکه الهی اند.

جالب تر این که در آیه دیگر، بعد از بیان محکمات و متشابهات قـرآن، مـی فرماید:

و ما یعلم تاءویله الا اللّه و الرَّاسخون فی العلم [1124].

«متشابهات قرآن را فقط خدا و کسانی که از علم و دانش بهره کـافی دارنـد، می دانند».

افراد برتر از نظر قرآن

در نهایت ما در آیات کریمه قرآن می بینیم که خداوند چهـارگروه و طبقـه را بر طبقات دیگر ترجیح می دهد: گروه اول: مومنان اهل بدر؛ یعنی کسانی را کـه

در جنگ بدر شرکت کردند نسبت به سایر مومنان ترجیح می دهـد و در اوایـل سوره مبارکه انفال در توصیف آنان می فرماید:

انَّما المؤمنون الَّذین اذا ذُکِرَ اللّه و جِلَت قلوبهم و اذا تُلِیَت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی ربِّهم یتوکَّلون # الَّذین یُقیمون الصَّـلاة و ممَّـا رزقنـاهم ینفقـون # اولئک هم المؤمنون حقًّا لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم [1125].

«مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل هاشـان ترسـان می گردد؛ و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می شود، ایمانشان فزونتـر مـی گردد؛ و تنها بر پروردگارشان توکل دارند. آنها که نماز را برپـا مـی دارنـد؛ و از آنچه به آنها روزی داده ایم، انفاق می کنند. آری مومنـان حقیقـی آنهـا هسـتند؛ برای آنان درجاتی مهم نزد پروردگارشان است».

مومنانی که در واقعه بدر، رسول خدا را همراهی کردند، مومنان حقیقی انـد و نزد خدا بر دیگران برتری دارند و در پیشگاه الهی درجات و مراتبی بـرای آنهـا در نظر گرفته است؛ گروه دوم: مجاهدان؛ در سوره مبارکه نساء درباره مجاهدان می فرماید:

فضَّل اللّه المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجة [1126].

«کسانی که در راه خدا بذل مال و جان می کنند نسبت به آنان کـه از چنـین تلاش و فعالیتی خود را محروم می کنند در درجات و مرتبـه، برتـری دارنـد و تفضیل داده شده اند».

گروه سوم: مومنان دارای عمل صالح؛ که خداوند وعـده تقـرب و برتـری را برای آنان می دهد؛ در سوره مبارک طه می فرماید:

و من یاءتِهِ مؤمنا قد عمل الصالحات فاولئک لهم الدرجات العلی [1127].

«مومنانی که همراه با اندوخته عمل صالح نزد خـدا مـی رونـد، از درجـات بلندی بهره مند می شوند».

گروه چهارم: اهل علم و دانش؛ در سوره مبارکه مجادله می فرماید:

یرفع اللّه الَّذین آمنوا منکم و الَّذین اوتوا العلم درجات [1128].

«خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و کسانی را که علم به آنان داده شـده، درجات عظیمی می بخشد».

خدا در این آیه، صاحبان دانش و علم را بر همه موجودات ترجیح می دهـد و اساسا در آیات مختلفی از قرآن شریف، تسـخیر بسـیاری از مراتـب کمـال و وصول به درجات عالیه معنوی را در انحصار صاحبان علم و دانـش قـرار مـی دهد.

انما یخشی اللّه من عبادهِ العلماء [1129].

«خشیت و خوف از ذات اقدس ربوبی که یکی از مراتب کمال نفسـانی بشـر است در انحصار علما و دانشمندان است».

و یا در جایی دیگر می فرماید:

و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون [1130].

«ما در آیات قرآن مثالها و نکات آموزنده فراوانی را ذکر کـرده ایـم؛ منتهـی فهم و تعقل در آنها و وصول به نکته های دقیق این امثال در انحصار اهل علم و دانش است».

یا در سوره مبارکه عنکوت وقتی مساله اعجاز قـرآن را بیـان مـی کنـد مـی فرماید:

و ما کنتَ تتلُو من قبله من کتاب و لا تَخُطُّهُ بیمینک اذا لا رتَاب المبطلـون # بل هو آیات بینات فی صدور الَّذین اوتوا العلم و ما یجحد بآیاتنـا الا الظـالمون [1131].

«تو هرگز پیش از این کتابی نمی خوانـدی، و بـا دسـت خـود چیـزی نمـی نوشتی، مبادا کسانی که در صدد تکذیب و ابطـال سـخنان تـو هسـتند، شـک و تردید کنند. ولی این آیات روشنی است کـه در سـینه دانشـوران جـای دارد؛ و آیات ما را جز ستمگران انکار نمی کنند».

در این آیه نکته قابل توجه، این است که خداوند پیامبر را مخاطب قرار مـی دهد و می فرماید: تو قبل از نبوت، قدرت نوشتن نداشتی و اگـر چنـین قـدرتی داشتی سابقه علم و دانش در پرونده تو ضبط بود اهل شک و باطـل دیگـران را به شبهه می انداختند.

از مجموع این آیات می توان فهمید که درک توحید و وصول به مقام خشیت، تعقل و فهم وحی و امثال قرآن و اساس نبوت و معجـزات انبیـا، همـه در گـرو دانش و علم است و تنها عالم و دانشمند است که می توانـد بـه ایـن مراتـب و درجات کمال صعود کند و بالا برود.

حقوق استاد نسبت به دانشجو

بحث در ارزش علم و دانش از منظر آیات کریمـه قـرآن و روایـات فـراوان است. بناست که درباره ارزش و اعتبار معلم، استاد و آموزگار نیز توضیحاتی را ارائه کنیم.

آنچه بیان شد مقدمه ای برای فهم کلام امام سجاد علیه‌السلام بود تا معلوم شود کـه ارزش و اعتبار عالم و معلم کسی که علم را آموخته است و بعد قرار است که به

دیگران بیاموزد و یا در حال آموختن است از دیدگاه ایـن امـام همـام چگونـه است؟

1 - تواضع در مقابل استاد

بیان نکته دیگر که ضروری است این که عالم با همه مراتب و درجات اگر بر کرسی تدریس و تعلیم قرار بگیرد، علاوه بر ارزشـمند بـودن علـم و دانـایی او شاءن معلم و مربی بودنش نیز شایسته تجلیـل و احتـرام اسـت و امـام علیه‌السلام در اولین نکته از سخن خود به این امر مهم اشاره می فرمایند: و اما حَـقُّ سائسـک بالعلم فالتَّعظیم له و التَّوقیر لمجلسه.

در حقیقت کسی که در جایگاه تعلیم و تدریس قرار می گیرد؛ لزوم تکـریم و توقیر مضاعف پیدا می کند و بزرگداشت، احتـرام و تکـریم عـالم، تکـریم ذات ذوالجلال ربوبی است. در سخنی از مولا امیرالمومنین علیه‌السلام آمده است:

من وقَّر عالما فقد وقَّر ربّه [1132].

«کسی که به عالمی احترام بگذارد، در حقیقت خداوند را احترام کرده است».

در معارف دین ما یکی از رذایل اخلاقی تملق، چاپلوسـی، خضـوع و تـذلل بیش از حد برای دیگران است. در روایات آمده است:

لیس من اخلاق المومن التَّملُّق [1133].

«چاپلوسی از اخلاق مومن نیست».

اما این مساله در پیشگاه معلم و آموزگار استثنا شده است، و نه تنهـا مـذموم نیست، بلکه مطلوب و مورد توصیه است؛ حرمـت نهـادن و خضـوع در مقابـل استاد و مربی یک فضیلت اخلاقی است، نه یک رذیله اخلاقی. در مبانی اخلاقی ما نسبت به استاد و معلم، بی حرمتی نهی شده است. حضرت امیرالمـومنین علیه‌السلام می فرمایند:

لا تُحَقِّرَنَّ عبدا آتاه اللّه علما فانَّ اللّه لم يحقِّره حين آتاه ايّاه [1134].

«کسی حق ندارد آن بنده ای را که مورد عنایت خدا قرار گرفته و علم آموخته است تحقیر کند؛ چرا که خداوند وقتی به او علم عطا فرمود، او را کوچک نشمرد».

اگر قرار باشد که ما موازین اخلاقیمان را اصلاح کنیم و آنها را بر اساس اخلاق الهی شکل بدهیم، خلق وخوی الهی این است که اگرچه عالمی گناهکار باشد، حساب مجازاتش در جای خود محفوظ است؛ اما وقتی در پیشگاه الهی قرار می گیرد، تحقیر نمی شود.

در تعبیری حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

مَن علَّم شخصا مسالة فقد مَلَکَ رقبته فقيل له يا رسول اللّه ايَبيعه فقال له و لكن يامره و ينهاه [1135].

اگر کسی مساله ای را به دیگران بیاموزد در حقیقت مالک او شده است. مالکیت نه به این معنی که می تواند او را معامله کند و بفروشد؛ چون در آن زمان ها برده داری خیلی رایج بوده است. این تعبیر حضرت از مالکیت این شبهه را در ذهن سوال کننده به وجود آورد تا سوال کند آیا متعلم و شاگرد به اصطلاح رایج بَرده قابل معامله می شود؟ حضرت فرمودند: می تواند به او فرمان بدهد یا او را از کاری نهی کند؛ یعنی همان طور که برده ها فرمانبردار موالی خود بودند، منزلت متعلم و شاگرد در مقابل استاد و معلم چنین است. اصلا تواضع در مقابل استاد یک فضیلت اخلاقی است، امام صادق علیه السلام فرمودند:

اُطلُبُوا العلم و تَزَيَّنوا مَعَهُ بالحِلمِ و الوَقَار و تَواضَعُوا لمَن طَلَبتُم منه العلم [1136].

«علم بیاموزید و علم را به حلم، بردباری و متانت زینت دهید؛ یعنی عالم، باوقار و حلیم شوید. و نشانه حلم و وقار شما این است که نسبت به معلم خود متواضع و فروتن باشید».

فضیلت اخلاقی تواضع، درباره استاد و عالم موکدا توصیه شده است. در سخنی از امیرالمومنین علیه‌السلام وقتی حقوق عالم را بیان می فرمایند که طولانی است و فقط شاهد بحثمان را ذکر می کنیم آمده است:

اذا جاءَهُ طالب علم و غیره فوَجَدَ فی جماعة عمَّهم بالسلام و خصَّه بالتَّحیَّة.[1137]

«وقتی متعلمی وارد مجلسی می شود و می بیند استادش در میان آن جمع حضور دارد، به همه حضار سلام کند، اما برای استاد خود تحیت و احترام خاصی قائل شود».

پس مستحب است انسانی که به مجلسی وارد می شود به همه اهل مجلس سلام کند، اما علاوه بر استحباب سلام عمومی، بیشترین وظیفه دیگر متعلم نسبت به استاد خود این است که به او بیش از دیگران احترام بگذارد و در مقابل او بنشیند؛ یعنی اینگونه حرمت بگذارد که روبه روی او مودّبانه و محترمانه بنشیند. خلاصه همه آنچه که در عرف، توقیر، بزرگداشت و حرمت گذاری وجود دارد باید نسبت به استاد به کار گرفته شود.

در روایت معروفی آمده است:

الآباء ثلاثة: اءب ولَّدک، و اءب زوَّجک و اءب علَّمک [1138].

«پدران سه دسته اند: پدری که از او به وجود آمدی؛ پدری که برایت تزویج کرد؛ پدری که تو را تعلیم کرد».

همان حقوقی که پدر و مادر واقعی بر انسان دارند، معلم و مربی نیز دارنـد و شاید در سخن دیگری که منسوب به معصوم علیه‌السلام است، این معنا تصـریح شـده باشد که: پدر، علت بقا و حیاتی است که منتهی به فنـا مـی شـود؛ یعنـی جسـم انسان. اما استاد و مربی، پدر آن جهت و آن حیث انسان است که باقی می ماند؛ یعنی مربی روح انسان است. پس این فضایل؛ نکته های دقیقی است که از منظر معارف دین برای معلم، مربی، عالم و دانشمند بیان شده است.

2 - سکوت و فراگیری مطالب

نکته دیگری که در فرمایش امام سجاد علیه‌السلام به عنوان حق دوم عالم و معلـم ذکر شده این تعبیراتست و حسن الاستماع الیه وقتی در محضـر اوسـت، سـراپا گوش باشد، سخن او را خوب بشنود و خوب تلقی کند.

امیرالمومنین علیه‌السلام می فرمایند:

اذا جَلَستَ الی العالم فکُن علی اءَن تَسمَعَ اَحرَصَ منک علی اَن تقول و تعلـم حسن الاستماع کما تعلم حسن القول و لا تقطع علی احد حدیثه [1139].

وقتی در پیشگاه عالم و استاد قرار می گیری، بر شنیدن حریص تر بـاش تـا سخن گفتن؛ چون عادتی در بعضی افراد هست کـه اگـر در مجلسـی؛ گـر چـه مجلس بزرگان و استادان شرکت کنند به حرف زدن و اظهار فضل کردن حریص ترند، اما حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام به متعلم توصیه میکند که در محضـر اسـتاد، شنیدن برای تواضع است؛ بنابراین نسبت به شنیدن حریص باش؛ ولع داشته باش که از او بشنوی چون فرصت کوتاه است؛ پس خوب استماع کردن را فرابگیر.

بعضی فکر می کنند که فقط سخنرانی و خوب حرف زدن را باید از دیگـران یاد گرفت، معلوم می شود که خوب شنیدن هم یک امر آموختنی است و انسـان باید خود را بر حسن استماع، تعلیم دهد. خوب گوش دادن و خوب فهمیـدن از

اموری است که رعایت آن در محضر استاد ضروری است و حسن استماع، ادای حق اوست. راه حسن استماع را حضرت امیرالمـومنین علیه السلام بیـان مـی کننـد: لا تقطع علی احد حدیثه وقتی او سخن می گوید، کلام او را قطع نکنی و این راه و رسم علم آموزی و رعایت حق استاد است. در سـخن دیگـری از امـام صـادق علیه السلام به نقل از پدر بزرگوارشان امام باقر علیه السلام آمده است که فرمودند:

جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال: یا رسول اللّه! ما حقُّ العلم؟ قـال: الانصـات له، قال: ثم مه؟ قال: الاستماع له، قال: ثم مه؟ قال: الحفظ له، قال: ثم مـه؟ قـال: ثمَّ العمل بِهِ، قال: ثمَّ مَه؟ قال: ثمَّ نَشره [1140].

«کسی به حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد و عرض کرد: هر چیزی در عالم حقوق و قواعدی دارد؛ نزد شما حـق علـم چیسـت؟ فرمودنـد: وقتـی در محضر علم و عالم می نشینی ساکت باشی. بعد سؤ ال کننده می پرسـد کـه اگـر سکوت کردم حق علم ادا شده است؟ حضرت فرمودند: حق دوم این اسـت کـه خوب آن مطلب علمی را بشنوی. سوال کـرد: بعـد از اسـتماع چـه بایـد کـرد؟ فرمودند: آن مطلب را خوب حفظ کنی و فراگیری. سوال کـرد: بعـد چـه کـنم؟ فرمودند: بعد به آموخته هایت عمل کنی. گفت: بعد از عمل چه کـنم؟ فرمودنـد: به دیگران بیاموزی».

در سخن دیگری از حضرت امیرالمومنین علیه السلام ذکر شده است که مخاطب آن نه تنها عالمان، بلکه دانش آموزان، دانشجویان و طلاب نیز هستند. حضرت مـی فرمایند:

یا طالب العلم! انَّ لِلعَالِمِ ثَلاثَ عَلامَات: العِلمَ و الحِلمَ و الصَّـمتَ و لِلمتکلِّـفِ ثلاث علامات یُنازِعُ مَن فَوقه بِالمَعصِیَةِ و یظلم من دونه بِالغَلبة و یُظـاهر الظّلمـة [1141].

ای طالب علم! ای کسی که در مسیر فراگیری علم هستی! اگـر مـی خـواهی ببینی عالم کیست؟ یا خودت به مرحله ای عالی از علم رسیده ای یا خیـر، ایـن سه نشانی را باید پیدا کنی: یکی آن که آموخته هایت به حد کمال رسیده باشـد؛ دیگر آن که به زینت حلم و بردباری مزین شده باشد و سوم سکوت در محضـر عالم است. که سکوت مقدمه استماع و آمـوزش و فراگیـری اسـت. و در ادامـه سخن می فرمایند: علامت کسی که عالم نیست و خود را بـه زحمـت در عـداد علما قرار داده است، این است که نسبت به معلم، مربی و مـافوق خـود عاصـی، گناهکار و طاغی است؛ حرمت او را نگه نمـی دارد؛ سـخن او را نمـی شـنود و نسبت به او فرمانبردار نیست. از طرفی با شاگرد و مادون خود با قهر، غضـب و غلبه برخورد می کند و علامت سوم این که ظالمـان و سـتمگران را حمایـت و پشتیبانی می کند.

به هر حال، نکته مهمی که از فرمایش امام علیه السلام استفاده می کنیم این است که حسن استماع از حقوقی است که باید نسبت به استاد و معلم رعایـت شـود؛ کـه البته نفع آن به متعلم، دانش آموز و دانشجو برمی گردد.

3 - حضور و تشرف به محضر استاد

حق سومی که در بیان امام علیه السلام آمده است: والاقبال علیه اصلا امام تشـویق می کند برای آموختن به سوی او بروی؛ به محضر او تشرف شوی و نسبت به او اقبال داشته باشی. به قدری این نکته قابل توجه است که در کلمـات معصـومین علیهم السلام حتی نگاه کردن به استاد را عبادت می دانند:

...و النظر الی وجه العالم عبادة [1142].

«نگاه کردن به صورت عالم، عبادت است».

یا در سخن دیگری که تشویق آمیزتر از این عبارت کلی است و از رسول اکرم ﷺ نقل شده است فرمودند:

النَّظر الی وَجهِ العَالِم خَیر لَک مِن عِتقِ اَلفِ رَقَبَة [1143].

«ارزش نگاه کردن به صورت عالم و استاد بیشتر از آزاد کردن هزار برده و بنده است».

یکی از کارهای پرارزشی که در شرع مقدس مورد توصیه قرار گرفته و ان شاءاللّه در حقوق مالک و عبید بحث خواهیم کرد، آزاد کردن انسان هایی است که در اسارت دیگران قرار دارند؛ مخصوصا اگر در قید مالکیت کفار قرار داشته باشند.

بنابراین کفاره بسیاری از گناهانی که اتفاق می افتد، آزاد کردن رقبه و انسان هایی است که در قید عبودیت دیگران هستند. رسول اکرم ﷺ می فرمایند: نگاه کردن به عالم از آزاد کردن هزار برده و بنده، بافضیلت تر و خیرش برای تو بیشتر است.

بنابراین رفتن به محضر عالم ادای حق اوست و هنگامی که به محضر او رفتی، باید او را یاری کنی.

4 - یاری و کمک خواستن در فراگیری علم

والمعونة له علی نفسک فیما لا غنی بک عنه من العلم.

او را یاری کنی تا بتواند تو را آموزش دهد.

چگونه باید او را یاری کرد؟ و انسان به چه چیزهایی نیاز دارد؟ به چه علومی نیاز دارد؟ این بحثی است که ان شاءاللّه در مباحث بعد درباره آن سخن خواهیم گفت.

اما کیفیت یاری کردن استاد؛ باءَن تُفَرِّغَ له عقلک عقـل و اندیشـه ات را کـه نیروی خدادادی است که ذات ذوالجلال ربوبی در اختیار تو گذاشته، فارغ کنی، فهم و زیرکی خویش را به کارگیری، و دل را پاکیزه کنی؛ کـه اینهـا نکتـه هـای دقیقی است که باید توضیح و تفسیر شود.

در سخن مفصلی که قبلا به آن پرداختیم از مولا امیرالمومنین علیه السلام نقل شد که فرمودند:

العلم امام العقل و العقل تابعه [1144].

«علم برای عقل، سمت امامت و پیشوایی دارد و عقل تابع علم است».

ترقی علم، درگرو وجود گوهر عقل است. حال چگونه می شود ایـن عقـل و فهم را به کار گرفت؟ بیانش در سخن امام سجاد علیه السلام این است:

بترک اللَّذَّات و نقص الشَّهَوَات.

همان طور که عبادت قلب و نماز پنهانی، وسیله تقرب نهـانی انسـان بـا ذات اقدس ربوبی است و نماز، وظیفه جوارح ظاهری انسان است و جز بـا طهـارت ظاهری تحقق پیدا نمی کند، عبادت باطن و نماز نهانی (عقل) نیز جز با طهـارت از خباثت درونی محقق نمی شود؛ و این کلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که می فرمایند:

بُنِیَ الدِّینُ علی النَّظافَة [1145].

«مبنای دین بر نظافت، نزاهت و پاکیزگی است».

این نظافت، هم نظافت ظاهری است و هم نظافت باطنی و سرّ این کـه قـرآن می فرماید: انَّمَا المشرکون نجس [1146] این اسـت کـه ایـن نجاسـت منحصـر بـه نجاست ظاهری نیست؛ چراکه نجاست ظاهری با تطهیر قابل پاک شـدن اسـت. این نجاست، نجاست باطنی و جوهری بشر است. همان گونـه کـه در بعضـی از روایات آمده است که فرمودند:

فان الملائکة لا تدخل بیتا فیه کَلب [1147].

«ملائکه الهی در خانه و اتاقی که سگ وجود داشته باشد وارد نمی شوند».

مقدسات الهی در دلی که آلوده به حیوانیت و درنده خویی است وارد نمی شوند. بنابراین توصیه شده است که نیت علم آموزی باید نیتی منزه و پاکیزه باشد و قلب و دل که جایگاه هبوط و نزول علم و دانش است باید از همه شوائب تطهیر و پاک شود. امام باقر علیه السلام می فرمایند:

مَن طلب العلم لیباهی به العلماء او یماری به السفهاء او یصرف به وجوه الناس الیه فلیتبوا مقعده من النار ان الرئاسة لا تصلح الا لاهلها [1148].

«کسی که علم را برای این بیاموزد که بر سایر علما و دانشمندان مباهات و مفاخره کند یا در مجلس افراد بی سواد موجب فخرفروشی و مراء و مجادله آنها باشد؛ یا علم بیاموزد که دیگران را به خود متوجه کند؛ در حقیقت برای ریاست طلبی و مقام و موقعیت های دنیوی علم بیاموزد در قیامت جایگاهش در آتش است؛ چون ریاست را خداوند فقط برای اهلش قرار داده است».

آیه شریفه قرآن می فرماید:

تلک الدَّار الاخرةِ نجعلها للذین لا یریدون علوّا فی الارض و لا فسادا [1149].

«خانه آخرت را برای کسانی قرار داده ایم که دلهای پاک دارند؛ اراده علو در روی زمین ندارند، نه این که علو طلبند، حتی اراده فساد و مقام خواهی ندارند».

وقتی چنین شرایطی به وجود آمد، وصول به مقامات، درجات و کمالات معنوی و از آن جمله علم آسان می شود که علم گوهر معنوی الهی است و فقط به وسیله دلهای خالص، منزه و پاکیزه کسب می شود.

در سخن دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

مَن اَراد الحدیث لمنفعة الدنیا لم یکن له فی الاخرة نصیب و من اراد بـه خیـر الاخرة اَعطَاهُ اللّه خیر الدنیا و الاخرة [1150].

«کسی که علم را برای نفع دنیوی و مادی بیـاموزد، حـظ و بهـره او از علـم همان انگیزه و هدفش خواهد بود؛ اما اگر کسی برای رسیدن به مقامات اخروی به آموزش علم مشغول شود، خداوند هم خیر دنیا را به او عنایت خواهد کـرد و هم او را به هدفش که خیر آخرت باشد نایل خواهد کرد».

اساسا انسان که برای آموزش علم اقدام می کند باید نیـت و انگیـزه خـود را خالص و پاک کند. خیر رساندن به دیگران یکی از ارزش های اخلاقی است که بدان توصیه شده است:

ان اللّه سبحانه یحب اءن تکون نیة الانسان للناس جمیلة [1151].

«خدا دوست دارد که نیت انسان ها در مورد دیگران خیـر، خـوب و جمیـل باشد».

انسان نباید برای این که موفق به تخریب زندگی دنیوی یا اخروی مردم شود علم بیاموزد؛ یا با اتکا به نیروی علم خـود، شـرایط نامسـاعدی بـرای زنـدگی دنیوی مردم فراهم کند؛ و یا آنها را به وادی گمراهی و ضـلالت در اعتقـادات و معنویات سوق دهد.

سفارش و تاکید به یادگیری فقه دین

حال سوال این است که واقعا علـم مـورد نیـاز بشـر چـه علمـی اسـت؟ در فرمایشی از امام باقر علیه‌السلام که به مناسبت های مختلف بیان می شود آمـده اسـت که فرمودند:

الکمال کلُّ الکمال التَّفَقُّه فی الدّین و الصّبر علی النّائبة و تقدیر المعیشة [1152].

همه کمال نه مرتبه و رتبه ای از آن، بلکه وصول به کمال تام و تمام مرهـون دستیابی به سه مرحله است: یکی فقاهت در دین، علم دین و فهم دین بـه همـه سعب و شقوق آن؛ دیگر فراگیری علـم اخـلاق، تـا بدانـد در حـوادث زنـدگی چگونه با ناملایمات برخورد کند؛ یکی دیگر هم علـم اقتصـاد و شـیوه زنـدگی کردن. که اگر کسی آنها را فرا بگیرد، به همه مراحل کمال رسیده است.

از حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند:

العلم علمان: علم الادیان و علم الابدان [1153].

«علم دو گونه است: علم پزشکی و علم دین».

یعنی آنچه که برای حیات دنیوی مورد نیاز انسان هاست، علم پزشکی است، و آنچه که برای تامین سعادت و حیات اخروی مورد نیاز است، علم دین است.

گفته شد که شرافت، ارزش و اعتبار هر علم به شـرافت ذاتـی اسـت؛ چـون انسان را از تاریکی جهل بیرون می کشد و او را از نادانی نجات می دهد. حـال اگر موضوع علم، دنیا، مادیات و جسم انسان باشد، همان قدر و منزلت موضـوع خود را خواهد داشت و آنچه کـه بـه روح و تربیـت و تعـالی جنبـه معنـوی و سعادت اخروی و منزل ابدی و جایگاه خلود انسان می پردازد، ارزش و اعتبـار آنها را کسب خواهد کرد. بنابراین در روایات، بیشترین اهتمام و ارزش را بـرای علم فقه و فهم دین قائل شده اند؛ نه فقـه بـه معنـای مصـطلح امـور عبـادی و مکاسب خاص، بلکه همه رشته های دینی و فقاهت در اساس دیـن. در سـخنی از موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل شده است که حضرت فرمودند:

دخل رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لمسجد فاذا جماعة قد اطافوا برجل فقال ما هذا فقیـل علّامة فقال و ما العلّامة فقالوا له اَعلَمُ النّاس بانسـاب العـرب و وقائعهـا و ایّـام الجاهلیّة و الاَشعار و العَرَبیَّة قال فقال النّبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ذاک علم لا یضرّ مَن جهلـه و

لا ينفع مَن علمه ثم قال النبی ﷺ انما العلم ثلاث آية محكمة او فريضة عادلة او سنَّة قائمة و ما خلاهنَّ فهو فضل [1154].

«پیامبر ﷺ وارد مسجد شدند و دیدند عده ای دور مردی اجتماع کرده اند. فرمودند: موضوع چیست؟ عرض کردند: این مرد دانشمند است. حضرت فرمودند: در چه علمی؟ گفتند: این شخص علم انساب را خوب می داند. تاریخ وقایع زندگی مردم و دورانهای مختلف مردم را می داند. روزگار جاهلیت و حوادث آن را خوب می شناسد و ضمنا به اشعار و ادبیات هم تسلط دارد. پیامبر بعد از این که این تعرف و توصیف را شنیدند، فرمودند: این علومی که این شخص داراست؛ یعنی علم انساب، تاریخ و ادبیات، علومی است که اگر کسی نداند ضرری نخواهد کرد و اگر هم بداند منفعت چندانی برای او ندارد؛ آن علمی که نافع است و مصداق علم است عبارت است از آیه محکمه که همان علم به قرآن و آیات وحی و تفسیر و فهم کمال خدا و فریضه عادلانه است آن چیزی است که انسان را به راه و رسم صحیح زندگی آشنا می کند و اخلاق و سلوک صحیح زندگانی را به انسان می آموزد. دیگری هم آشنایی با احکام و فرامین الهی است؛ و غیر از این سه علم، سایر رشته های علوم، فضیلت و ارزش است».

اگر کسی دارای این مراتب و آگاهی بود ارزشمند است؛ اما علم مورد نیاز، منحصر به همین سه مقوله است، بنابراین در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام وارد شده است که:

اذا اراد اللّه بعبد خيرا زهَّده فی الدنيا فقَّهه فی الدين و بصَّره عيوبها [1155].

«اگر خدا نسبت به کسی اراده خیر فرموده باشد، بی اعتنا به دنیـا و فقیـه در دین قرار می دهد تا مسائل مربوط به دینش را خوب و عمیق بفهمد و به عیوب دنیا واقف می سازد».

از مجموع این نکات استفاده می شود که بالاترین و ارزشمندترین علم، همان است که انسان در حیات دنیا و تامین سعادت اخروی به آن محتاج اسـت و بـر این اساس است که امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

لَوَدِدتُ انَّ اصحابی ضربت رؤ وسهم بالسِّیاط حتی یتفقَّهوا [1156].

«دوست داشتم که اصحاب من مورد ضرب قرار گیرند تا استعداد و آمـادگی خود را برای فهم دین خوب به کار ببرند».

و در سخن دیگری از آن حضرت روایت شده است که فرمودند:

لو اُتیتُ بشابّ من شباب الشیعة لا یتفقّه لاءدَّبته [1157].

«اگر به جوانی از جوانان شیعه برخورد کنم کـه اهتمـامی نسـبت بـه فهـم و فقاهت در دینش نداشته باشد او را ادب می کنم».

بنابراین، دین اشرف همه موضوعات است که باید متعلق علـم واقـع شـود و آنچه در مسیر فهم آن تلاش و سعی به کار گرفته شود موضوع دین اسـت و در میان موضوعات مربوط به دین هم اشرف از همه عقاید است و بعد فروع عملـی و اخلاقی که راه و رسم تامین سعادت اخـروی را بـه انسـان مـی آمـوزد و در زندگی دنیا نیز شیوه سلوک و همراهی با همسفران را تعلیم می دهد.

در سخنی از امیرالمومنان علیه‌السلام آمده است که فرمودند:

ما لی اَرَی الناس اذا قرِّب الیهم الطعام لیلا تکلَّفوا انارة المصابیح لیبصـروا مـا یدخلون بطونهم، و لا یهتمُّون بغذاء الـنّفس بـان ینیـروا مصـابیح البـابهم بـالعلم لیسلموا من لَوَاحِقِ الجَهالَة و الذُّنوب فی اِعتِقَادَاتِهم و اَعمَالِهم [1158].

علمی که غذای روح است، چیست؟ و آن علمی که به اعتقادات لطمه می زند و اعمال را فاسد می کند و به تعبیر آن حضرت، هم موجب گناه در عقیده می شود و هم موجب گناه در عمل، چه علمی است؟ مسلما آن علمی که روح را تغذیه و بارور می کند و آن را می سازد و جلا می دهد و تربیت می کند، علم دین است؛ علمی که انسان را به چگونگی سلوک در دنیا آگاه می کند تا زندگی مخلد و آخرت را تامین کند و هرچه جز این باشد موجب فساد می شود.

از امام محمد باقر علیه السلام در ذیل آیه شریفه فلینظر الانسان الی طعامه [1159] روایت شده است که فرمودند: علمه الَّذی یاخذه عمَّن یاءخذه [1160] این که خداوند می فرماید: انسان باید به غذای خود بنگرد و با دقت نظاره کند منظور این است؛ که ببینید علمش را از چه کسی می آموزد؟ آن علم، چه علمی است که می خواهد روح را تغذیه کند؟

امام باقر علیه السلام فرمودند: هر وقت پدرم دانش آموزان و بچه های خردسالی را که در مسیر فراگیری علم بودند می دیدند، برای ترغیب و تشویق با لحن تشویق آمیزی به آنها می فرمودند:

مرحبا بکم انتم ودائع العلم، و یوشک اذا انتم صغار قوم ان تکونوا کبار قوم آخرین [1161].

«شما ودایع و گنجینه های علوم هستید؛ درست است امروز در دوران کودکی هستید، اما آینده در دست های شماست و شما بزرگان آینده خواهید بود. - بکوشید تا علم را خوب فرابگیرید. فهم و همت خود را به کار گیرید، تا در بزرگسالی مفید باشید -».

ممارست و تلاش در یادگیری علم

یکی از اموری که در فهم و درک مطالب تاثیر به سزایی دارد، تکرار است که در بین طلاب علوم قدیم رواج دارد. این کلامی را که می گویند: الدرس حرف و التکرار الف آموزش یک بار است، اما تکرار هزاربار. تصریح به این نکته است که آمزوش با تکرار زیاد نقش می بندد و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

مَنِ استَدَامَ قرع البَاب و لجَّ ولج [1162].

«اگر کسی دری را بکوبد و برای گشودن آن سماجت کند در به روی او گشوده می شود».

خلاصه، زحمت کشیدن و تلاش کردن برای فراگیری علم، مورد تاکید و سفارش اهل بیت علیهم السلام بوده است و تاریخ زندگی علما هم نشان می دهد که تکرار، پی گیری و پشت کار از رموز موفقیتشان بوده است.

درباره سکاکی از علمای ادبیات عرب می گویند: در بزرگسالی مشغول تحصیل شد و هرچه زحمت می کشید، موفق به حفظ آموخته های خود نمی شد، تا این که مورد تمسخر همدرسان خود قرار گرفت و از شهر سر به بیابان نهاد. در بیابان به جویباری رسید که آب، قطره قطره روی سنگی چکیده بود و سنگ در اثر مرور زمان گود شده بود. با خود گفت: این سنگ سخت در اثر پشت کار و جدیت این جویبار، تاءثیر پذیرفته است؛ هرگز استعداد و نیروی فکر و عقل من از این سنگ سخت تر نخواهد بود، آنگاه بازگشت و با انگیزه ای نیرومند در طلب و حفظ علم کوشید و از علمای بزرگ ادبیات شد. باید گفت: مَن طلب شیئا وجدَّ وجد، اگر کسی بخواهد چیزی را بیابد، در صورتی که تلاش کند آن گمشده را خواهد یافت.

فقط همت عالی می خواهد؛ زیرا رسیدن بـه مراتـب عـالی و درجـات بـالا احتیاج به انگیزه و اهتمام دارد که:

الشَّرف بالهمم العالیة لا بالرِّمم البالیة [1163].

«شرافت در سایه همت های بلند حاصل می شود؛ نه اتکا به گذشتگان و آبا و اجداد».

چرا که اینها ابزار شرافت نیست انسان به خصوص فرزندان عزیز و جوانان ما باید بدانند که فرصت های ارزشمند، گذراست.

الفرصة تمرُّ مرَّ السحاب فانتهزوا فُرَصَ الخیر [1164].

«فرصت ها مانند ابر بالای سر انسان می گذرد، فرصـت هـای ارزشـمند بـه ویژه موقعیت های سنی و استفاده از آن را باید غنیمت شمرد».

رسول اکرم ﷺ به ابوذر فرمودند:

اِغتَنِم خَمسا قَبلَ خَمس: شَبَابَکَ قَبلَ هرمک [1165].

«پنج چیز را باید قبل از آمدن پنج چیز دیگر، مغتنم بشماری: جوانی را قبـل از رسیدن پیری».

این فرصت، بسیار گرانبها و ارزشمند است که اگـر جوانـان مـا، از آن بـرای یادگیری استفاده کنند و همت را به کار گیرند، موفقیت و پیـروزی از آن ایشـان خواهد بود؛ اگر چه آنها طالب رسیدن به مراتب عالی علمـی در یـک رشـته از فنون و علوم هم باشند، توصیه شده است که:

اءعلم الناس مَن جمع علم الناس الی علمه [1166].

«داناترین مردم کسی است که آموخته های دیگران را به دانسته های خویش بیفزاید».

5 - یاد دادن آموخته ها به دیگران

یکی دیگر از حقوقی که استاد نسبت به متعلم و دانش آموز دارد ایـن اسـت که:

ان تعلم انک فیما القی الیک رسوله الی من لقیک.

«بداند که باید آموخته های خود را به دیگران نیز بیاموزد».

یعنی او به عنوان رسول، فرستاد و استاد، باید بـه آمـوزش دیگـران، اهتمـام داشته باشد؛ صرف نظر از این که آموختن، خود یک ارزش ذاتی دارد.

از رسول اکرم ﷺ روایت شده است که وقتی حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام را به یمن اعزام می فرمودند، به ایشان توصیه کردند که باید به دیگران علم و دانش بیاموزی و قبل از آن که به این وظیفه عمل کنی، نباید برای هدایت آنها از مسیر جبر و زور اقدام کنی و بعد در ارزش این کار فرمودند:

لان یهدی اللّه علی یَدَیک عَبدا مِن عِبَادِ اللّـه خَیـر لَـکَ مِمَّـا طَلعـت علیـه الشّمس مِن مَشَارِقِهَا اِلَی مَغَارِبِهَا [1167].

«اگر به وسیله تو یک انسان هدایت شود و به علـم و اندیشـه تـو راهنمـایی گردد ارزش آن برای تو بیشتر از آن چیزی است که خورشید بر آن می تابد».

در کلام دیگری از رسول اکرم ﷺ روایت شده است:

من دَعی الی هُدَی کان له من الاجر مثل اُجُور مَن تبعه [1168].

«اگر انسان، کسـی را بـه راه صـحیحی هـدایت کنـد و راه درسـت را بـه او بیاموزد، اجر کسی که در مسیر صحیح گام نهاده برای او هم منظور می شود».

در همین زمینه تعبیر روشن تری از امـام محمـد بـاقر علیه‌السلام آمـده اسـت کـه فرمودند:

من علّم باب هدی فله مثل اجر من عمل به [1169].

«اگر کسی دری از هدایت را به روی کسی بگشاید چیزی به او بیاموزد و آن شخص به آموخته خود عمل کند، اجر عمل او برای مربی و معلم هم محاسبه خواهد شد».

در مقابل، کسانی اند که بابی از ضلالت را به روی مردم می گشایند و مردم را به وادی انحراف می کشانند. در روایت صحیحی از امام محمد باقر علیه السلام وارد شده است که فرمودند:

مَن اَفتی النَّاس بغیر علم لعنته ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب و لحقه وزر مَن عَمِلَ بفُتیاه [1170].

اگر کسی بدون علم و پشتوانه علمی فتوا دهد و موجب انحراف دیگران شود و انسان ها را به وادی ضلالت بکشاند، دو پیامد منفی در انتظار اوست: اول این که به لعنت ملائکه الهی - هم ملائکه رحمت و هم ملائکه عذاب - دچار می شود. با این که ملائکه رحمت مامور به ترحم اند، اما این جا همان ملائکه رحمت هم دستور دارند که این شخص را لعنت کنند؛ دوم این که وزر و وبال و آثار منفی کسی که به توصیه های خلاف عمل می کند، به عهده آموزنده و مربی او است.

پس نکته مهم در فرمایش امام علیه السلام این است که نفس عمل هدایت و تعلیم به خیر، مورد توصیه است.

ارزش آموزش علم و ثمره آن برای دیگران

روایتی از امام عسکری علیه السلام نقل شده است که ما نیز کامل آن را ذکر می کنیم:

عن ابی محمد علیه السلام قال: قال الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام و قد حمل الیه رجل هدیّة فقال له: ایُّما احب الیک؟ ان ارُدَّ علیک بدلها عشرین ضعفا

عشرين الف درهم او افتح لک بابا من العلم تقهر فلان الناصبیّ فی قریتک، تنقذ به ضعفاء اهل قریتک؟ ان احسنت الاختیار جمعت لک الامرین، و ان اسات الاختیار خیَّرتک لتاخذ ایهما شئت. فقال: یابن رسول اللّه! فثوابی فی قهری ذلک الناصب واستنقاذی لاولئک الضعفاء من یده قدره عشرون الف درهم؟ قال: بل اکثر من الدنیا عشرین الف الف مرّة!فقال: یابن رسول اللّه! فکیف اختار الادون بل اختار الافضل: الکلمة الّتی اقهر بها عدوّاللّه وازدوده عن اولیاء اللّه. فقال الحسن بن علی علیه السلام: قد احسنت الاختیار و علَّمه الکلمة و اعطاه عشرین الف درهم.

فذهب فافحم الرجل فاتّصل خبره به، فقال له اذا حضره: یا عبداللّه ما ربح احد مثل ربحک، و لا اکتسب احد من الاودّاء ماکتسبت، اکتسبت مودّة اللّه اولا، و مودّة محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام ثانیا، و مودّة الطّیّبین من آلهما ثالثا، و مودّة ملائکة ذاللّه رابعا، و مودّة اخوانک المومنین خامسا، فاکتسبت بعدد کل مومن و کافر ما هو افضل من الدنیا الف مرّة فهنیئا لک هنیئا [1171].

«کسی هدیه ای برای امام مجتبی علیه السلام برد و حضرت در مقابل پاداش این هدیه از او سوال کردند که آیا دوست داری که من بیست برابر این هدیه را به تو اعطا کنم؛ یا این که بابی از علم را به روی تو بگشایم که تو در سایه این آموخته، بتوانی آن شخص ناصبی که دشمن اهل بیت علیهم السلام است را مقهور کنی و افراد ضعیف را که در مقابل تبلیغات دیگران ناتوانند و زود تسلیم می شوند، از فریب خوردن نجات بدهی؟ بعد حضرت فرمودند: اگر انتخاب درست داشته باشی هر دو را به تو خواهم داد؛ یعنی هم علم را به تو می آموزم و هم آن هدیه مالی را به تو می دهم؛ اما اگر انتخابت صحیح نباشد، تو را مخیر می کنم که هر کدام از این دو را که می خواهی انتخاب کنی نفرمودند که هیچ کدام را نمی دهم

آن شخص که از سوالش معلوم می شود، انسان زیرک و دانایی بود عرض کـرد: آیا ارزش این که من یک ناصبی منحرف و منحـرف کننـده دیگـران را از نظـر علمی مقهور کنم و دیگران را از فریب خوردن او محفوظ کنم، به انـدازه بیسـت هزار درهم می باشد؟ حضرت فرمودند: بیست هزار درهـم چیسـت؟ بـه انـدازه بیست هزار برابر همه دنیا قیمت دارد. سپس عرض کرد: چگونـه مـن امـر بـی ارزش را انتخاب کنم؟ آن سخن را از شما مطالبه می کنم؛ به من آن کلمـه ای را که بتوانم دشمن خدا را مقهور کنم و او را از اولیای الهی دور کنم، بیاموزید.

سپس حضرت فرمودند: درست عمل کـردی انتخابـت صـحیح بـود. سـپس حضرت هم آن سخن را به او آموختند و هم بیست هزار درهم را بـه او عنایـت کردند. آن شخص رفت. بعدها به حضرت خبر رسید که این انسان موفق شد کـه آن مرد ناصبی را مقهور کند و مردم را نجات دهد. وقتـی بـه حضـور حضـرت شرفیاب شد، حضرت این عبارت را به او فرمودند: هیچ کس به اندازه تـو سـود نبرد. تجارت بسیار پربهایی انجام دادی؛ با این کار، اولا مودت و دوستی خدا را تحصیل کردی؛ ثانیا دوستی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمومنین علیه السلام را کسـب کـردی؛ ثالثا دوستی اهل بیت پیامبر علیهم السلام را به دست آوردی؛ رابعا دوستی ملائکه الهـی را تحصیل کرده ای و خامسا دوستی همه برادران مومنت را به دسـت آوردی و توانستی هزارمرتبه بیشتر از تعداد هر مومن و کافری که در دنیـا هسـت کسـب فضیلت کنی؛ گوارای تو باد».

این یک نمونه از ارزش آموزش است، آموزشی کـه بـرای دیگـران حاصـل داشته باشد و در حیات معنوی آنها تاثیرگذار باشد.

امام سجاد علیه السلام در ادامه می فرمایند:

فلزمک حسن التَّاءدیة عنه الیهم.

«پس لازم است که بتواند این وظیفه را خوب انجام دهد و در ادای این وظیفه خیانت هم نکند».

که در سخن قبل به آن اشاره کردیم که خلاف و امور ناصواب را با امور صواب مخلوط نکند تا از عهده این وظیفه برآید.

6 - بلند صحبت نکردن با استاد

از دیگر حقوقی که در سخنان امام علیه السلام در زمره حقوق استاد و آموزگار ذکر شده، این عبارت است: و اءن لا ترفع علیه صوتک با صدای بلند با استاد گفتگو نکند. این همان مقامی است که خداوند متعال برای پیامبرش قائل شد و به مسلمان ها دستور داد که:

لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی [1172].

«شما حق ندارید هنگام گفتگو، صدایتان را بر پیامبر بلند کنید».

این دستور شاید ناظر به این معنا باشد که حداقل بی حرمتی ناپسند شمرده شده است؛ حتی آن جایی که شایبه بی حرمتی است؛ و این شبیه به آیه شریفه ای است که درباره حرمت والدین وارد شده است که می فرماید:

فلا تَقُل لَهُما اُفّ و لا تنهرهما و قل لهما قولا کریما [1173].

«پس کمترین اهانتی به آنها روا مدار؛ و بر آن ها فریاد مزن؛ و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آنها بگو».

نسبت به والدین و پدر و مادر کمترین تعبیری که از آن بی حرمتی استشمام شود، جایز نیست.

از مصادیق تعظیم و بزرگداشت این است که با صدای بلند با پدر، مادر، استاد و یا هر کسی که حقی بر ذمه انسان دارد سخن نگویند. درباره استاد باید گفت؛ خضوع و تواضعی که لازمه حرمت نهادن به استاد است، اقتضا می کند که با او

اینگونه رفتار نشود؛ آرام سخن گفتن و صدا را بـه روی اسـتاد بلنـد نکـردن از مصادیق خضوع، تواضع و حفظ حرمت او است. رسول اکرم ﷺ در این بـاره فرمودند:

تَعَلَّموا العلم و تعلَّموا للعلم السَّکینة والوقار و تواضعوا لمن تتعلَّمون منه [1174].

«علم را بیاموزید و برای علم متانت، وقار و سکونت را بیاموزید و در برابـر آنکه از او علم می آموزید متواضع باشید».

در فراگیری علم، این نکته به عنوان یک اصل، بیان و تاکید شده که متانـت و آرامش یکی از غایات تعلیم و تربیت است؛ و در ادبیات ما هم موردنظر ادبـا و شعرا بوده است:

افتـادگی آمـوز اگـر طالـب فیضـی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

شیوه سلوک و ارج نهادن به استاد

از آن جا که این کلام امام علیه‌السلام دارای نکات ظریف و دقیقی در حرمت نهادن به استاد است، شرایطی را که مرحوم شهید ثانی در کتاب بسیار ارزشمند «منیـة المرید» در ارج نهادن و شیوه سلوک با استاد ذکر کرده اند، به صـورت مختصـر بیان می کنیم که به همه فرمایشات امام سجاد علیه‌السلام در ایـن زمینـه اشـاره کـرده است.

این عالم بزرگوار در مقدمه این کتاب می فرماید که همه مطالبی را که ما بـه عنوان شرایط ذکر می کنیم، برگرفته از نصوص و روایات وارد شـده از کلمـات اهل بیت علیهم‌السلام است.

یکی از شرایطی که ایشان ذکر می کند و بـه صـورت روشـن در کـلام امـام سجاد علیه‌السلام هم آمده است، با چشم احترام، اجلال و اکرام به استاد نگاه کـردن و از عیوب او چشم پوشی کردن است؛ اگر عیبی در او می بیند، چشم خود را بـر

آن ببندد؛ زیرا رعایت این حق؛ یعنی چشم فروبستن بر عیـوب اسـتاد، در بهـره بردن از او تاءثیر دارد و حتی ایشان نقل می کند که در میـان گذشـتگان سـنت بوده که وقتی برای حضور در محضر استاد حرکت می کردند، صدقه می دادنـد، که خداوند آنها را کمک کند و اینگونه دعا می کردند: اللّهم اسـتُر عَیـبَ مُعَلِّمـی عَنِّی [1175] صدقه می دادند که خداوند عیب معلم را بر آنها مخفی کند.

نظیر این عبارت در فرمایش امام سجاد علیه‌السلام هم آمده است که حضـرت مـی فرمایند: و اءن تستر عیوبه عیب هـای او را پنهـان کنـیم. پنهـان کـردن عیـوب دیگران، به خصوص معلم و استاد که دارای حق آموزگاری و معلمی است، یکی از دستورات مؤ کد علم اخلاق و از شرایط تخلق به اخلاق اللّه است؛ چرا که در دعاهایی که داریم، خدا را اینگونه مورد خطاب قرار می دهیم:

یا مَن اَظهَرَ الجَمِیل و سَتَرَ القَبیح [1176].

«ای خدایی که خوبی ها را آشکار می کنـی و زشـتی هـا و عیـوب را مـی پوشانی».

و یا حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام در دعای معروف کمیل به او تعلیم مـی دهـد که با خدا بگو:

کَم مِن قَبیح سَتَرتَه...و کَم مِن ثَنَاء جَمِیل لَستُ اَهلا لَهُ نَشَرتَه [1177].

«خدایا! چه زشتی ها و عیوبی که از من پوشاندی، چه خوبی ها و زیبایی ها که من اهلیت آن را نداشتم، اما درباره من نشر دادی و افشا کردی».

این نکته که در کلام امام سجاد علیه‌السلام آمده است، دقیقا اشاره بـه ایـن اخـلاق الهی است که اءن تستر عیوبه و تظهر مناقبه اگر منقبـت و فضـیلتی دارد آنهـا را آشکار کند و عیب ها و بدی های او را ندیـده بگیـرد و در پنهـان کـردن آنهـا

کوشش کند و این مصداق همان فرمان حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام است که می فرمایند:

اِذَا صَنعت مَعروفا فَاستُره اِذا صَنع اِلَیک مَعروف فَانشُره [1178].

«اگر کاری خوبی انجام دادی، آن را بپوشان و اگر کسی به تو خوبی کرد، آن را نشر بده».

سزای انسانی که اهل معروف است و خدمت گزاری می کند بیان خوبی های اوست. این یک اصل اخلاقی است که برای پیشرفت مسائل انسانی و تحکیم موازین اخلاقی در سطح اجتماع، به این ظرایف دقت شده که اگر کسی اهل خیر و معروف است و سعی و تلاش او در انجام خیرات و کارهای نیک مصرف می شود، باید با معرفی او و با نقل کارهای خیر او، اسباب تشویق دیگران را فراهم آورد که این تشویق در فاعل خیر نیز تاثیر می گذارد و علاوه بر این که او را نسبت به انجام خدمات و خیرات دلگرم تر می کند، انسان های دیگری را که نسبت به امور خیر و نیک در اجتماع بی تفاوتند، وادار به کار خیر و خوب می کند. پس نشر کار خیر دیگران مورد تاکید است، مخصوصا اگر آن شخص، استاد، معلم و مربی انسان باشد که نفس تعلیم دادن و علم آموزی، یکی از بهترین کارهای خیر و نیک است.

بنابراین توصیه شده است که اگر نسبت به تو کار خوبی انجام شد، در مقام نشر و اعلام آن باش و در مقابل، اگر کار خیری انجام دادی، در پنهان داشتنش سعی کن.

به تناسب این مطلب باید گفت که یکی از فضایل و مکارم اخلاقی، در روابط اجتماعی با همه مردم این است که انسان در ارتباطتش با جامعه ای که در آن

زندگی می کند، خوبی های آنها را اظهار کند و بر زشتی ها، بدی ها و عیوب چشم فروبندد.

گاهی عیب هایی در انسان وجود دارد و در عضوی از اعضای بدن عیب و نقصی دیده می شود که خارج از اختیار اوست، بنابراین سرزنش و ملامت کردن یا افشای این عیوب امری ناپسند و از رذایل اخلاقی است و امام صادق علیه‌السلام در این باره می فرمایند:

لا تَنظُروا فی عُیوبِ النَّاسِ کَالاَربَاب وانظُروا فِی عُیوبِکُم کَهَیئَة العَبِید، انَّما النَّاس رَجُلان مُبتَلی و مُعَافِی فَارحَمُوا المُبتَلی واحمَدوا اللّه علیه العَافِیَة [1179].

«مانند اربابان کسانی که در گذشته برای خرید کنیز و غلام به بازار می رفتند و سَر تا پای او را ورانداز می کردند تا مبادا عیبی در او باشد به دیگران نگاه نکنید، بلکه مانند عبید و غلامان به عیب خود توجه داشته باشید که مردم دوگونه اند: مبتلا و دارای عافیت؛ در برخورد با انسان های مبتلا، با بزرگواری بگذرید و خدا را بر عافیت خود سپاس گویید».

اگر انسان فارغ از عیوب دیگران بوده، به عیب خود مشغول باشد، به عیب دیگران توجه نکند و اشکالات خود را ببیند، همه تیرگی ها و مشکلات اخلاقی در روابط اجتماعی برطرف می شود. بنابراین امام علیه‌السلام تاکید می فرمایند؛ عده ای هستند که در خلقت و آفرینش خود نقص دارند، که در برخورد با آنها، با نظر رحمت و بزرگواری بگذرید و خدا را سپاس گویید که شما دچار چنین عیبی نشده اید.

برخی از عیوب نیز اخلاقی است. وظیفه ما در عیوب اخلاقی، امر به معروف و نهی از منکر است. نه آنچه این روزها متعارف شده است که دست به

افشاگری دیگران می زنند و اگر عیب مخفی و اشکال پنهانی از کسی سَر زد در مقام هتک حیثیت او برآمده، آبروی او را در اجتماع می برند.

ثمرات پوشیده داشتن عیوب دیگران

از رسول اکرم ﷺ روایت شده است که فرمودند:

مَن عَلِمَ مِن اَخِیهِ سَیِّئَة فَستَرَهَا عَلَیهِ سَتَرَ اللّه عَلَیهِ یَومَ القِیَامَة [1180].

«اگر کسی عیبی را در برادر مؤمنش بشناسد و آن را مستور بدارد، خدا نیز در روز قیامت عیوب او را پنهان خواهد کرد».

روز قیامتی که یوم تبلی السرائر است، روزی است که قدرت انسان بر پنهان کاری و استتار خطاهای خود سلب می شود و همه درون او برمَلا می شود، روزی که در روایات وارد شده است: یفضحه اللّه تبارک و تعالی یوم القیامة علی رؤ وس الاشهاد [1181]. خداوند متعال روز قیامت او را در مقابل دیدگان مردم بی آبرو می کند.

کسی به حضور رسول اکرم ﷺ شرفیاب شد و عرض کرد:

اءُحِبُّ اَن یَستُرَ اللّه علیَّ عیوبی، قالَ ﷺ: اُستُر عُیوب اِخوَانِک یَستُرُ اللّه عَلَیک عُیوبِک [1182].

«دوست دارم که خدا در دنیا و آخرت عیوب مرا بپوشاند. حضرت فرمودند: عیوب دیگران را پوشیده بدار، تا خدا نیز عیوب تو را پوشیده دارد».

این فضیلت اخلاقی نسبت به عموم انسان ها و در روابط اجتماعی افراد با یکدیگر توصیه شده است.

اثرات سوء افشای عیوب دیگران

درباره آثار وضعی افشای عیوب بخصوص در استاد و شاگرد باید گفت؛ اگر یک صمیمیتی میان آنها برقرار شود، روابط نزدیکی به وجود می آید؛ اگر به

دلیل این روابط نزدیک، طولانی و مستمر، شاگرد به عیوب استاد وقوف و اطلاع پیدا کرد و بعد به دلایلی از استاد مکدر شد، نباید به خاطر هوای نفس و تمایلات شیطانی علیه استاد شروع به افشاگری کند؛ چرا که این مصداق روایت امام باقر علیه‌السلام خواهد شد که فرمودند:

اءَقرَب مَا یَکون العَبد اِلَی الکُفر اَن یُؤَاخِی الرَّجلُ الرَّجلَ عَلی الدِّین فَیُحصَی عَلَیهِ عَثَرَاتِهِ و زَلا تِهِ لِیُعَنِّفَهُ بِهَا یَوما مَا [1183].

«نزدیکترین انسان به کفر کسی است که با دیگران ارتباط دوستانه برقرار می کند تا در سایه این ارتباط به زشتی ها، عیوب و لغزش های وی آگاهی پیدا کند، تا روزی از آن، علیه او استفاده کند».

چنین انسانی در مرز کفر است؛ به خصوص اگر آن شخص بر انسان حقی نیز داشته باشد؛ آن هم حق استادی و آموزگاری. بنابراین ما، در معارف دینی خود از پی گیری عیوب و لغزش های دیگران منع شده ایم، به خصوص اگر آن شخص حق تعلیم داشته باشد.

در روایتی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است که می فرمایند:

مَن رَوَی عَلی مؤمن رِوَایَة یُرِیدُ بها شَینَهُ و هَدمَ مُرُوءَتِهِ لِیَسقُطَ من اَعیُنِ النَّاس اَخرَجَهُ اللّه مِن وِلایَتِهِ الی وِلایَةِ الشَّیطان فلا یَقبَلُهُ الشَّیطان [1184].

«اگر کسی علیه برادرش سخنی بگوید تا عیب او را افشا کند و بخواهد او را در جامعه ساقط کند و آبروی او را بریزد و مردانگی و مروت او را زیر سؤ ال ببرد، خداوند او را از ولایت خود خارج می کند و در معرض ولایت شیطان قرار می دهد، شیطان هم او را نمی پذیرد».

متاءسفانه امروزه، گاه برخی در افشاگری دیگران، راه تهمت و افترا می پیمایند. مرحوم مجلسی در بحارالانوار به نقل از امام سجاد علیه‌السلام می فرماید:

مَن رَمَی النَّاس بِمَا فِیهِم رَموهُ بِمَا لَیسَ فِیه [1185].

«اگر کسی درباره دیگران چیزی بگوید که واقعا این عیب در آنها باشد، درباره خود او عیب هایی خواهند گفت که در او نیست».

بنابراین، انسان منزه و متخلق به اخلاق نیکو، کسی است که حرمت همه مؤمنان را، به خصوص آنان که دارای حق ویژه ای بر انسان هستند نگه دارند.

از دیگر حقوق استاد این است که در محضر او تواضع و خشوع را رعایت کند و در احترام او از هیچ چیز فروگذار نکند و با استناد به روایات وارده، به این نکته توجه داشته باشد که اظهار ذلت، خضوع و احترام در پیشگاه معلم برای او عزت، فخر و رفعت است و موجب اجر و پاداش و شرافت.

تواضع و فروتنی در برابر استاد

اساسا فروتنی و تواضع یکی از فضایل اخلاقی است و نقطه مقابل آن کبر و خودپسندی قرار دارد که مورد نهی و سرزنش است و در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نیز آمده است که می فرمایند:

الکِبرُ رِدَاء اللّه فَمَن نَازَعَ اللّه رِدَاءَهُ لَم یَزِدهُ الا سفَالا [1186].

«کبریایی، مختص ذات ذوالجلال الهی است و اگر کسی در این منزلت با جایگاه خداوند به منازعه برخیزد، جز سفلگی و پستی برای او حاصلی به بار نخواهد آمد».

در برابر آن تواضع و فروتنی است. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در این باره فرمودند:

انَّ التَّواضَع لا یَزیدُ العَبدَ الا رَفعَة فَتَوَاضَعُوا رَحِمَکُمُ اللّه [1187].

«تواضع در برابر دیگران موجب رفعت و علو مقام انسان است. پس تواضع کنید».

و در روایتی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تاکید شده است که:

تَوَاضَعُوا لِمَن تتعلَّمون منه [1188].

«در برابر کسی که از او علم می آموزید، موظف به تواضع و فروتنی هستید».

حرمت گذاری و تواضع برای استاد تا آن جا اهمیت دارد که در روایتی که در مباحث قبل نیز به آن اشاره شد رسول اکرم ﷺ فرمودند:

مَن علَّم اَحَدا مَساءلَة مَلَکَ رِقَّه، قیل: اءیَبیعُهُ و یَشتَریه؟ قال ﷺ: لا بَل یَاءمُرُهُ و یَنهَاهُ [1189].

«اگر کسی به دیگری یک مساءله بیاموزد، یا سخنی از یک علم به او بیاموزد، مالک او خواهد بود. روای سوال کرد: آیا مالکیت او به نحوی است که می توان او را خرید و فروش کرد؟ حضرت فرمودند: خیر، بلکه می تواند بر او امر و نهی کند».

نکته دیگر این که در گفتگو با استاد آداب و ادب را رعایت کند؛ به این ترتیب که هم در حضور او و هم در پشت سر او، وقتی می خواهد از وی یاد کند نام او را با احترام ذکر کند؛ و اگر در حضور او سخن می گوید، او را با صیغه جمع مورد خطاب قرار دهدو روش ها و سنت های متعارف و معمول ادبیات عامیانه را در گفتگو با او به کار نبرد.

مطلب چهارم این که هرگز بر خلاف رای استاد در حضور او اظهارنظری نکند، بلکه اگر نظری، خلاف راءی او دارد، به عنوان سوال از او بپرسد نه این که به گونه ای مخالفت خود را با راءی استاد اظهار کند.

قرآن داستان مفصلی را از حضرت خضر و موسی علیهما السلام آورده است که وقتی آن پیامبر اولوالعزم الهی خضر علیه السلام را به معلّمی و استادی برگزید، چگونه رعایت حرمت او را می کرد. [1190]

حق دیگری که در کلام مرحوم شهید ثانی ذکر شده اینست که اگر استاد لغزشی یا سوءخلقی، در برخورد با او یا دیگران دارد، برای علم آموزی تحمل کند و هرگز نسبت به آن اعتراضی به زبان جاری نکند. اساسا اگر بخواهد نسبت به اینگونه مسائل حساسیت نشان دهد، چه بسا توفیق علم آموزی از او سلب می شود. در روایتی از رسول اکرم ﷺ وارد شده که:

مَن لَم یَصبِر عَلَی ذُلِّ التَّعَلُّمِ سَاعَة بَقِیَ فِی ذُلِّ الجَهلِ اَبَدا [1191].

«هرکس لحظه ای بر ذلت پرسش کردن صبر نکند، تا ابد بر ذلت نادانی بماند».

نوعی ذلت در سوال کردن نهفته است، آن هم از کسی که دارای حسنات اخلاقی نیست، یا فاقد بعضی از حسنات اخلاقی است. اما شرافت علم به گونه ای است که انسان تشویق شده است که با همه مشقت ها، عیوب استاد را تحمل کرده، نسبت به آن اعتراض نکند.

مطلب دیگری که مرحوم شهید ثانی بیان می فرمایند این است که اگر در مجلس درس شرکت می کند، قبل از حضور استاد، در مجلس او حاضر باشد و در انتظار استاد بماند و هرگز بعد از استاد وارد کلاس نشود که در حقیقت این خود نوعی احترام گذاشتن است که وقتی استاد وارد مجلس درس می شود، دیگران برای حرمت او از جای برخیزند تا اجلال و تکریمی باشد برای استاد.

اگر می خواهد به مجلس خصوصی استاد وارد شود، هرگز بدون اجازه و اذن او نباشد. البته این یک دستور عام است که اگر انسان می خواهد به خانه دیگری و به مجلس و محفل خصوصی دیگران وارد شود، حتما باید اجازه بگیرد اما این ویژگی برای استاد به خاطر حرمت بیشتر استاد است.

نکته دیگری که مرحوم شهید ثانی می فرمایند اینست که انسان وقتی به حضور استاد وارد می شود، چه در مجلس خصوصی یا در مجلس عمومی او، با لباس مرتب و تمیز وارد شود و قلب و فکر خود را از آلودگی ها منزه کند، همان گونه که به مکانی مقدس گام می نهد. باید محضر استاد برای او از قداست خاصی برخوردار باشد و همه آدابی را که مثلا برای ورود به مسجد، یا ورود به یک زیارتگاه رعایت می کند، برای درک محضر استاد نیز رعایت کند.

یکی دیگر از حقوقی که در کتاب مرحوم شهید ثانی آمده، اینست که اگر برای درس به محضر استاد می رود و او هنوز به مجلس درس نیامده، به خود اجازه ندهد که استاد را از خلوت خود بیرون آورد اگر در حال استراحت است نباید آرامش او را مختل کند؛ باید صبر کند تا او استراحتش کامل شود، یا اگر خواب است صبر کند تا بیدار شود.

نکته دیگری که مرحوم شهید ذکر می فرماید اینست که به هنگام نشستن در محضر استاد، آداب نشستن در حضور بزرگان را کاملا رعایت کند؛ یا سکوت کامل و خشوع و حتی در بعضی از کلمات آمده است که روی دو زانو بنشیند، تکیه ندهد و حتی در بعضی از تعبیرات آمده است که پا را روی پای دیگر نیاندازد، هرگز در کنار استاد قرار نگیرد، بلکه روبروی او بنشیند.

نکته دیگری که در کلام مرحوم شهید در شمار حقوق معلم و استاد آمده ایسنت که هنگام سخن گفتن علاوه بر رعایت نکات قبل، نباید صدا را بلند کند، در محضر استاد بیش از ضرورت، حرف نزند و سخنان مضحک و تعبیراتی که شایسته نیست از او صادر نشود و تا مادامی که استاد اجازه نداده است لب به سخن نگشاید و مراقب باشد در محضر استاد از کسی غیبت نکند و این همان نکته ای است که در فرمایش امام سجاد علیه‌السلام آمده است؛ که حضرت فرمودند:

و لا تَغتَابَ عِندَهُ اَحَدا [1192].

علاوه بر اینکه نفس غیبت و بدگویی دیگران ممنوع و حرام است و در آیات کریمه قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام از غیبت مومن و مسلمان به شدت نهی شده است، یک ویژگی خاصی برای ارتکاب این گناه در محضر استاد ذکر شده است که علاوه بر حرمت شرعی آن، به نوعی موجب هتک حرمت معلم و استاد می شود. مطلب دیگری که در فرمایش امام سجاد علیه‌السلام آمده و مرحوم شهید در زمره حقوق استاد بیان می کند، اینست که:

و لا تُحَدِّث فِی مَجلِس اَحَدا [1193].

«در محضر استاد با دیگری سخن نگوید».

به نظر می رسد که ذکر بعضی از این نکته ها، برای اینست که محوریت استاد و معلم در مجلسی که حضور دارد، حفظ شود و از طرفی گفتگوی افراد با یکدیگر، یک نوع بی حرمتی به معلم و مربی است.

دیگر اینکه، هرگاه از استاد سوال و استفتا می شود، متعلم و شاگرد حق پاسخگویی به خود ندهد و پاسخ و جواب را به عهده استاد بگذارد.

اینها نکات بسیار ظریفی است که بیانش در زمره مسائل اخلاقی و حقوقی یک مکتب، حکایت از عمق اندیشی مربیان و معلمان آن مکتب و تفکر دارد.

مطلب دیگری که در ضمن سخنان امام سجاد علیه‌السلام آمده و مرحوم شهید هم در زمره حقوق معلم آورده است اینست که:

و اِن تَدفَع عَنه اِذَا ذُکِرُ عندکَ بِسُوء [1194].

«اگر کسی در حضور تو از استاد و معلم به زشتی یاد کرد از او دفاع کنی».

یعنی متعلّم و محصّل باید آنچنان حریم استاد نگه دارد که اگر در غیاب او کسی به زشتی و بدی از او یاد می کند، از او دفاع کند و حریم او را پاس دارد.

البته این یک دستور کلّی است که هیچ مؤمنی نباید اجازه دهد که در محضر او از مؤمن دیگر غیبت و بدگویی شود و در برخی روایات دفاع از مؤمن، به منزله صدقه است به خصوص که اگر آن مؤمن، حق استادی نیز بر ذمّه انسان داشته باشد.

دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان استاد

مطلب دیگری که در بیان امام سجاد علیه‌السلام آمده اینست که:

و لا تُجالِس لَهُ عَدوّا و لا تُعَادِی لَهُ وَلِیّا [1195].

«با کسانی که با استاد و مربی دشمنی دارند، مجالست و مرافقت نداشته باشد، و با کسانی که در زمره دوستان استادند، دشمنی نورزد».

باید گفت که این مطلب، یک نکته بسیار ظریف و دقیق اخلاقی است که به خاطر لطافت و حساسیت روح انسانی، اگر کسی ببیند دوست او نسبت به دوستان و یارانش، دشمنی و نسبت به دشمنانش، دوستی می کند، بالطبع آزرده می شود. بنابراین باید مراقب باشد هر نوع اقدام، حرکت و فعلی را که باعث آزردگی مربی و استاد می شود انجام ندهد. صرف نظر از سخنان گوهربار امام سجاد علیه‌السلام به روایتی که در این باره وارد شده توجه می کنیم؛ می فرمایند:

اءصدِقَاؤُکَ ثَلاثَة و اءَعداؤُک ثَلاثة، فاءصدقاؤُک: صدیقُک و صدیقُ صدیقِک، و عدوُّ عدوِّک، و اءعداؤُک: عدوُّک، و عدوُّ صدیقِک و صدیقُ عدوِّک [1196].

دوستان را سه قسم دانسته اند و دشمنان را هم سه قسم. دوستان: یکی کسانی که به عنوان دوست، رفیق و یار انسان اند؛ که بدون واسطه با خود انسان ارتباط دوستی و صمیمیت دارند؛ دیگر کسانی که دوست دوست انسان اند؛ و سوم کسانی که دشمن دشمن انسان اند، دشمن دشمن انسان هم در زمره دوستان او به حساب می آید. اگر شاگرد نسبت به هر یک از این گروه ها مخالفت کند،

توهین به استاد و آزار او است و از نظر اخلاقی در صورت ارتکاب، حق استاد رعایت نشده است و در ادامه روایت، دشمنان را برمی شمارد و می فرماید: دشمن تو کسی است که بی واسطه با تو دشمنی می کند؛ دیگری دشمن دوست توست و سوم دوست دشمن است که او هم در زمره دشمنان انسان است. اگر دانش آموز و دانشجو با دشمن استاد دوستی کند، از نظر اجتماعی از دشمنان استاد تلقی شده و نوعی هتک حرمت و حق کشی استاد است.

این ظرایف در کلام امام سجاد علیه‌السلام بیانگر اینست که اگر در محضر استادی، تعلیم گرفته ایم و علم آموخته ایم برای رعایت حقوق آن معلم و مربی باید به همه ظرایف و نکات دقیقی که بیان شد، توجه داشته باشیم [1197].

خداوند متعال، در سوره مبارکه کهف، درباره برخورد موسی بن عمران علیه‌السلام با خضر پیامبر علیه‌السلام، داستانی را نقل می فرماید که حاوی نکاتی دقیق و لطیفی است که هم در بعضی از روایات به آنها اشاره شده است و هم مرحوم شهید ثانی از آن استفاده های زیبایی برای بیان آداب تعلیم و تعلم کرده است که برای حسن ختام این بحث بدان اشاره می کنیم. قرآن اینگونه نقل می کند:

فَوَجَدا عَبدا مِن عِبَادِنَا آتَینَاهُ رَحمَة مِن عِندِنَا و علَّمنَاهُ مِن لَدُنَّا عِلما# قال له موسی هَل اءَتَّبِعُکَ علی اءَن تُعَلِّمنَ ممَّا عُلّمت رُشدا# قال انَّکَ لَن تَستَطیعَ مَعیَ صَبرا# و کَیفَ تَصبرُ عَلی مَا لَم تُحِط بِهِ خُبرا# قال سَتَجِدُنِی اِن شاءَ اللّه صَابِرا و لا اَعصی لَکَ اَمرا [1198].

«در آن جا بنده ای از بندگان ما را یافتند که رحمت و موهبت عظیمی از سوی خود به او داده، و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم. موسی به او گفت: آیا از تو پیروی کنم تا از آن چه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟ گفت: تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی، و

چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبا باشی؟! موسی گفت: به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت؛ و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو نخواهم کرد».

این آیات، مورد دقت اهل نظر، بویژه مرحوم شهید ثانی قرار گرفته و درباره رعایت حرمت استاد نکات جالبی را از این آیات استفاده کرده است؛ یکی از آن نکات اینست که حضرت خضر علیه‌السلام با این که از انبیای الهی است، و موسی علیه‌السلام نیز پیامبر اولوالعزم و صاحب کتاب تورات است که از جانب حق تعالی بر او وحی شده است، و شرافت خود را نسبت به خضر می داند، اما چون قرار است، علومی را که نمی داند و بر آنها وقوف ندارد از او بیاموزد، بنابراین درخواست موسی از حضرت خضر علیه‌السلام در قالب این عبارت بیان می شود:

هل اءَتَّبِعُکَ علی اءَن تُعَلِّمن ممَّا عُلِّمت رشدا [1199].

«آیا اجازه می دهی که من از تو پیروی و متابعت کنم؟»

در اینجا خود را تبع و مطیع او قرار می دهد، از اینرو وقتی انسان خود را پیرو و تابع دیگری تلقی می کند، بالطبع برای مطبوع و کسی که می خواهد از او متابعت کند، حرمت بیشتری قائل است، شاءنی خاص برای او قائل می شود که خود را تبع او به حساب می آورد.

اینست که از او استیذان و استجازه می کند و می گوید: آیا اجازه می دهید از شما اجازه کنم؟ در حقیقت این یک نوع مبالغه در تواضع و فروتنی است.

مطلب سومی که از این آیه شریفه استفاده می شود اینست که حضرت موسی علیه‌السلام خود را در مقابل مقام عالمی او جاهل به حساب می آورد و می گوید: آیا اجازه می دهید شما را متابعت کنم تا تو به من آنچه را نمی دانم، بیاموزی اینجا

هم ناظر به این نکته است که خود را نسبت به دانش و علم استاد، باید جاهل به حساب بیاورد.

نکته چهارم در این آیه شریفه اینست که وقتی شاگرد درخواست می کند و اجازه می گیرد که از علوم استاد استفاده کند؛ همانگونه که خدا به او عنایت کرده و او را عالم قرار داده است، او نیز اجازه تحصیل علم به شاگرد داده و همان رفتاری را با شاگرد بکند که خداوند با او کرده است؛ یعنی همانگونه که خداوند این لیاقت را در استاد دیده است که او را عالم قرار داده است، استاد نیز این لیاقت را در متعلم ببیند و اجازه دهد که از سرچشمه علوم او بهره مند شود. مطلب دیگری که از این آیه شریفه استفاده می شود اینست که حضرت موسی علیه‌السلام می گوید: من این علوم را برای کمال و رشد از تو فرامی گیرم؛ یعنی توجه به این جهت داشته باشد که یادگیری، برای رشد و کمال نفسانی متعلم و محصل باشد. با یادگیری علم، خود را تربیت کند و رشد کند؛ نه اینکه علم را برای رسیدن به جاه و مقام و احیانا مال و ثروت بیاموزد.

نکته دیگری که از این آیه شریفه استفاده شده است این که ممّا علمت یعنی بعضی از علوم تو را بیاموزم؛ که این خود نوعی تواضع و فروتنی است؛ و تعریض به اینکه من نمی خواهم در تعالی و تکامل به اندازه تو رشد کنم، می دانم که این مقدار قدرت ندارم بنابراین می گوید: آیا اجازه می دهید که بعضی از آنچه را که تو می دانی، فرابگیرم؟ و اهل ادب می دانند که یکی از معانی «من» تبعیض است. نکته دیگری که از این آیات استفاده می شود اینست که می گوید: درخواست می کنم به من اجازه بدهید من با فراگیری علم از محضر تو به مرتبه رشد برسم؛ یعنی اگر این علم را از تو نیاموزم، رشد نخواهم کرد و این یعنی گمراهی و ضلالت. خلاصه، اینکه موسی بن عمران علیه‌السلام، پیامبر اولوالعزم

است و لیاقت های شخصی و نفسی موسی او را به ایـن مرتبـه و جلالـت قـدر رسانیده که خدا او را شایسته پیامبری، اولوالعزم و کلیم اللّه قرار داده است، امـا وقتی با خضر علیه‌السلام در مقام مربی برخورد مـی کنـد، اینگونـه از خـود خضـوع، فروتنی و تواضع نشان می دهد تا جلال و مقام استاد رعایت شود.

به وضوح می بینیم امام سجاد علیه‌السلام به همه این نکـاتی کـه از آیـات مـذکور استفاده شد اشاره یا تصریح کرده اند.

نیت خالص در فراگیری علم

امام سجاد علیه‌السلام در پایان عبارات خود در این حق، تعبیری دارند کـه بسـیار قابل توجه است؛ می فرمایند:

فاِذَا فَعَلتَ ذَلِکَ شَهِدَ لَکَ مَلائِکَةَ اللّه عزَّوجَل بِاَنَّکَ قَصَدتُهُ و تَعَلَّمتَ عَلَّمَهُ للّه جلَّ اسمُهُ لا لِلنَّاس [1200].

اگر در علم آموزی، حقوق استاد و معلم را رعایت کردی؛ یعنی صدایت را به روی او بلند نکردی، به هنگام سوال دیگران از او، تو پیش جـوابی نکـردی، در محضر و مجلـس او از کسـی سـخن نگفتـی، از غیبـت دیگـران در محضـر او خودداری کردی، عیوب احتمالی او را پوشیده داشـتی، مناقـب و کمـالات او را ابراز و اظهار داشتی، با دشـمنان او همنشـینی نکـردی، دوسـتان او را دشـمنی نکردی، و سایر دقایقی که در کلام امام آمده است، ملائکه شهادت می دهند کـه قصد تو از آموختن، فقط خدا بوده است نه مردم؛ یعنی این کار تو به منزله یـک عمل عبادی در پرونده تو ضبط شده است. به عبارت دیگـر، تزکیـه دل از همـه شوائب و داشتن نیت خالص در فراگیری تاءثیر مستقیم دارد؛ امام علیه‌السلام فرمودند:

و تُزَکَّی له قَلبَکَ و تُجَلِّی له بَصَرَک بِترکِ اللَّذَّاتِ و نَقصِ الشَّهَوَات.

«باید که با چشم پوشی از تمنیات نفسانی، قلب را پاکیزه کنی تا در یادگیری مومن باشی؛ زیرا نیت خالص و قلب پاک علاوه بر اینکه انسان را به آداب صحیح اخلاقی مودب می سازد؛ به گونه ای که حقوق واجب را مراعات نماید، در روح دادن و حیات بخشیدن به تعلیم و علم آموزی نیز نقش به سزایی ایفا می کند. نیت خالص موجب می شود که در محکمه قیامت و دادگاه عدل الهی، ملائکه این شاهدانی که امروز برای ما قابل رؤ یت نیستند و بر اساس ناموس آفرینش بر همه اسرار و ضمائر انسان ها آگاهند بر این نیت خالص و پاک شهادت دهند و این شهادت، میزان و ترازوی اعمال خیر انسان را سنگین می کند؛ زیرا بر اساس معارف اسلامی، همه نعمتها و عطایای الهی در قیامت محاسبه دقیق شده و از همه آنها سؤ ال می شود و اگر حاکم و قاضی قیامت که ذات ذوالجلال الهی است با انکار زبانی انسان ها مواجه شود، هر یک از اعضا و جوارح را به شهادت می طلبد.

الیَوم نَختِمُ عَلی اءفواهِهِم و تُکَلِّمُنَا اءَیدِیهِم و تَشهَدُ اءَرجلهم بما کانوا یَکسِبون [1201].

«امروز بر دهانشان مهر می نهیم، و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام می دادند شهادت می دهند».

و برای پاسخ ها و مدعاهای دیگر نیز مطالبه برهان و شاهد می کند و گاه علاوه بر شهادت اعضا و جوارح، مکان و زمان را به سخن می آورد، گاهی ملائکه و نیروهای نامرئی خلقت را به شهادت می طلبد و گاه نیز خود شهادت می دهد که امام جواد علیه السلام در این باره فرمودند:

اتَّقُوا مَعَاصِیَ اللّه فی الخَلَوَات فانَّ الشَّاهِدَ هُوَ الحاکم [1202].

«در خلوت از خدا بترسید؛ زیرا کسی که الان شاهد همه اتفاقات است، در روز قیامت، خود قاضی خواهد بود».

در مواردی تصریح شده که ملائکه، شهادت بر صدق نیت و راستگویی مدعی می دهند؛ مثلا وقتی سوال می شود:

عن شَبَابک فیما ابلَیتَهُ و عن عُمرک فیما اَفنَیتَهُ [1203].

«جوانی خود را چگونه به پیری رساندی و عمر خود را در چه راهی صرف کردی».

اگر بگوید: مشغول تحصیل و یادگیری و تعلم بودم؛ می گویند: برای چه آموختی و چه آموختی؟ اینجا ملائکه شهادت می دهند که ما شاهدیم که او در یادگیری نیّتش خالص، منزه و دور از همه شوائب و آلودگی ها بود.

علم و عالم حقیقی از دیدگاه روایات

اگر علمی که برای خود و دیگران و جامعه انسانی بالغ باشد، با نیت خالص، تحصیل شود، یکی از بزرگترین عبادات در پرونده انسان است. امام سجاد علیه‌السلام در پایان این حق می فرمایند:

اگر قصد تو از آموختن علم فقط خدا بود و علم را برای او آموختی نه برای مردم، و خودنمایی و قدرت طلبی و کسب مال و ثروت، این کار قیمت و ارزش پیدا می کند و در پیشگاه الهی به خصوص در قیامت؛ همان روزی که به چیزهای کمتر و کوچک تر از آن محتاجیم، برای انسان نافع خواهد بود. البته درباره شهادت، نکات دقیق دیگری نیز وجود دارد که از حوصله بحث ما خارج است.

در انتها، لازم است به این نکته هم توجه شود که در علم، سرّ عمل مستتر است. چون علم یک گوهر از مقوله معنا و از معنویات است، اگر با عمل به آن

از آن گوهر قدرشناسی شود و حرمت آن پاسداری شود، به انسان فایده و منفعت می رساند بنابراین امام صادق علیه السلام فرمودند:

العلم مقرون الی العمل فمَن علم عمل و مَن عَمل عِلم و العلم یهتف بالعمل فانَّ اَجابه و الا ارتَحل عنه [1204].

«علم همراه با عمل است پس هرکس علم پیدا کرد عمل می کند و هر که عمل داشت از روی علم است. علم، عمل را صدا می زند، اگر او صحیح پاسخ گوید؛ یعنی به علمش عمل کند، ماندگار و مفید است؛ و اگر به علمش عمل نکند، این علم برای او منفعتی نخواهد داشت».

علم باید مقرون به عمل باشد که در این صورت ارزش خواهد یافت. علم، نوری از انوار الهی است که خدا در دل هر کس که استعداد آن را داشته باشد، می تاباند؛ و منتها اگر عالم این نور را به زینت عمل بیاراید، ماندگار است.

اَوحی اللّه تبارک و تعالی الی داود علیه السلام: انَّ اَهون ما اَنَا صانِع بِعالِم غَیرِ عامِل بِعِلمِهِ اَشَدُّ مَن سَبعِینَ عُقوبَة اَن اَخرَج مِن قَلبِهِ حَلاوَةَ ذِکری [1205].

«خداوند به داوود علیه السلام وحی کرد که کمترین و کوچک ترین کاری که من نسبت به عالم بی عمل انجام می دهم، شدت و اهمیتش از هفتاد عقوبت بالاتر است و آن عقوبت این است که از قلب او شیرینی یاد خود را می گیرم».

در ادامه روایت آمده است:

والعالم حقّا هوَ الَّذی یَنطِقُ عنه اَعمالَهُ الصَّالِحَة، و اءَورادَهُ الزَّاکیة و صَدَقَهُ و تقواهُ، لا لسانه و تَصَاوله و دَعواه [1206].

«عالم کسی است که رفتار و اعمالش به دانش و دانایی او شهادت می دهند و پاکیزگی و تقوای او باید گواه علم و دانش او باشد؛ نه ادعا، هیمنه و شکل و قیافه او».

در روایات می خوانیم:

انَّ العالِمُ اذا لم یَعمَل بِعِلمِهِ زَلَّت مَوعِظَتِه علی القلوب کما یَزِلُّ المَطَرِ عن الصَّفا [1207].

«عالمی است که به علمش عمل نکند، مواعظ و سخنانش، در دلها بی اثر است؛ مانند بارانی که بر سنگ سخت ببارد».

و در نکوهش علم بدون عمل آمده است:

العِلم الَّذی لا یعمل به کَالکَنزُ الَّذی لا یُنفَقُ منه، اَتعَب صاحبه نفسه فی جَمعِهِ و لم یَصِلُ الی نَفعِهِ [1208].

«علمی که به آن عمل نشود مانند گنجی است که از آن انفاق نمی شود. صاحب و مالک آن گنج، خود را در جمع آوری این گنجینه به زحمت و تعب انداخته، اما نمی تواند از منافع آن گنج بهره مند شود».

و یا در احادیث آمده است:

مثل الَّذی یَعلَم الخَیر و لا یَعمل به مثل السِّراج یُضِیی ء للنَّاس و یُحرِقُ نَفسِه [1209].

«کسی که عالم است اما به علم عمل نمی کند، مانند چراغی است که می سوزد و دیگران از نور او بهره می برند، اما خود را نابود می کند».

بنابراین؛ علم مفید آن است که هم به دیگران روشنایی می بخشد و هم دل خود انسان را روشن می کند.

(پایان جلد اول)

پی نوشت ها:

1- کافی، ج 1، ص 446، ارشاد، ج 2، ص 137.

2- اعلام الوری، ص 256، بحارالانوار، ج 46، ص 13، حدیث 26 و 27.

3- کشف الغمّه، ج 2، ص 73.

4- اعلام الوری، ص 256، مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 189.

5- بحارالانوار، ج 7، حدیث 18، سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 386.

6- بحارالانوار، ج 46، ص 152، حدیث 14.

7- لعق؛ یعنی لحس (لیسیدن)؛ اگر انسان انگشتانش را بلیسد می گویند: لعق (مجمع البحـرین، ج 5، ص 233).

8- تحف العقول، ص 245، بحارالانوار، ج 44، ص 383، ج 75، ص 117، حدیث 2.

9- نهج البلاغه، ص 25، خطبه 56.

10- نهج البلاغه، ص 77، خطبه 150.

11- بحارالانوار، ج 52، ص 190، حدیث 21.

12- مروج الذّهب، ج 3، ص 77 - 81.

13- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15، ص 242.

14- شاید خوانندگان با خصوصیات تاریخی این مرد ددمنش و خون آشـام تاحـدودی آشـنا باشند، می گویند: وقتی به مکه لشکرکشی کرد، آنقدر در مکه آدم کشته بود که خون در کوچه های مکه جاری شده بود، (تاریخ الاسلام، ج 5، ص 311 و 312، البدایه و النهایه، ج 8، ص 363).

15- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 242 (با اندکی تفاوت).

16- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15، ص 242.

17- مردم مدینه در سال 63 ه. ق یزید را از خلافت خلع کردند و امـور مدینـه را بـه دسـت عبداللّه انصاری سپردند، همه افراد بنی امیه و بنی مروان را - که بیش از هزار نفر بودند - از مدینه اخراج کردند. یزید دوازده هزار نفر را بفرماندهی مسلم بن عقبه، برای سرکوبی مردم مدینه گسـیل داشت، مردم مدینه تحت فرماندهی عبداللّه بن حنظله و پسرانش مقاومت کـرده انـد کـه بـه قیـام خونین و معروف «حره» منجر گردید. در این واقعه به دستور یزید تا سه روز جان و مال و ناموس مسلمین مدینه بر لشکریان یزید مباح اعلام شده بود، در همان سال چهار هزار دختر به خانه بخت

نرفته، فرزند به دنیا آوردند. عمال یزید از مردم خواستند تا با وی به عنوان عبید یزید بیعت نمایند. (مروج الذهب، ج 3، ص 78 و 79، کامل ابـن اثیـر، ج 4، ص 111 - 120، بحـارالانوار، ج 38، ص 193).

18- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15، ص 242.

19- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15، ص 242.

20- سوره هود، آیه 46.

21- عقد الفرید، ج 5، ص 37.

22- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 4، ص 104.

23- عمدة الطالب، ص 174.

24- سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 387، مختصر تاریخ دمشق، ج 17، ص 231.

25- سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 389.

26- سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 391.

27- مختصر تاریخ دمشق، ج 17، ص 238، حلیة الاولیاء، ج 3، ص 136.

28- مختصر تاریخ دمشـق، ج 17، ص 239، کشـف الغمّـه، ج 78 حلیـة الاولیـاء، ج 3، ص 136.

29- مختصر تاریخ دمشق، ج 17، ص 244.

30- مختصر تاریخ دمشق، ج 17، ص 244.

31- سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 398.

32- سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 398.

33- تاریخ اسلام، ج 6، ص 438، سیر اعلام النبلاء، ج 4، ص 398 (با اندکی اختلاف).

34- بحارالانوار، ج 46، ص 125، حدیث 17.

35- مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 183 - 185.

36- کشف الغمّه، ج 2، ص 92.

37- کشف الغمه، ج 2، ص 81.

38- سوره انعام، آیه 124.

39- مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 177.

40- کشف الغمّه، ج 2، ص 101، مناقب ابن شهرآشوب، ج 4، ص 171 (با اندکی تفاوت).

41- ارشاد، ج 2، ص 149.

42- بحارالانوار، ج 46، ص 88.

43- کشف الغمّه، ج 2، ص 107.

44- سوره آل عمران، آیه 134.

45- سوره آل عمران، آیه 134.

46- سوره آل عمران، آیه 134.

47- اعلام الوری، ص 262، ارشاد، ج 2، ص 146 (با اندکی تفاوت).

48- کشف الغمه، ج 4، ص 81.

49- کافی، ج 1، ص 35، حدیث 6.

50- نهج البلاغه، ص 4، خطبه 1.

51- سوره روم، آیه 30.

52- سوره یس، آیه 60.

53- تحف العقول، ص 256 - 272.

54- سوره آل عمران، آیه 69.

55- سوره رعد، آیه 15.

56- سوره حج، آیه 18.

57- سوره الرحمن، آیه 6.

58- سوره مائده، آیه 9.

59- سوره نساء، آیه 13.

60- سوره یونس، آیه 15.

61- سوره انسان، آیه 10.

62- سوره سجده، آیه 16.

63- سوره اعراف، آیه 56.

64- عوالی اللئالی، ج 2، ص 11، حدیث 18، بحارالانوار، ج 67، ص 186 (با اندکی تفاوت).

65- تحف العقول، ص 246.

66- کافی، ج 2، ص 84، حدیث 5.

67- لمعة البیضاء، ص 169.

68- بحارالانوار، ج 70، ص 158، حدیث 1.

69- محجّة البیضاء، ج 1، ص 377.

70- سوره رعد، آیه 28.

71- سوره ص، آیه 77 و 78.

72- بحارالانوار، ج 11، ص 142، حدیث 8.

73- سوره ص، آیه 79.

74- سوره ص، آیه 80 و 81.

75- سوره ص، آیه 82 و 83.

76- بحارالانوار، ج 11، ص 141، حدیث 7.

77- سوره بیّنه، آیه 5.

78- سوره کهف، آیه 110.

79- بحارالانوار، ج 67، ص 242، حدیث 10.

80- شرح الرضی، ج 2، ص 129.

81- اختصاص، ص 341.

82- بحارالانوار، ج 97، ص 330، حدیث 29.

83- صحیفه سجادیه، ص 110 (دعای بیستم).

84- سوره کهف، آیه 103 - 105.

85- بحارالانوار، ج 69، ص 321، حدیث 37.

86- بحارالانوار، ج 69، ص 321، حدیث 12.

87- نهج البلاغه، ص 193، حکمت 46.

88- کافی، ج 2، ص 313، حدیث 1.

89- بحارالانوار، ج 69، ص 311، حدیث 6.

90- کافی، ج 2، ص 314، حدیث 6، بحارالانوار، ج 69، ص 321، حدیث 37.

91- کافی، ج 2، ص 313، حدیث 3، بحارالانوار، ج 69، ص 310، حدیث 4، ص 317، حدیث 26.

92- کافی، ج 2، ص 313، حدیث 5.

93- بحارالانوار، ج 69، ص 320، حدیث 24.

94- کافی، ج 2، ص 309، حدیث 2.

95- سوره ماعون، آیه 4 - 7.

96- سوره نساء، آیه 142.

97- سوره بقره، آیه 264.

98- مجموعه ورّام، ص 195، بحارالانوار، ج 69، ص 303، حدیث 50.

99- وسایل الشیعه، ج 1، ص 61، حدیث 131، ص 72، حدیث 160.

100- وسایل الشیعه، ج 1، ص 73، حدیث 164.

101- بحارالانوار، ج 69، ص 304، حدیث 51.

102- بحارالانوار، ج 69، ص 266، حدیث 1.

103- کشکول شیخ بهایی، ج 1، ص 11.

104- انوار نُعمانیه، ج 2، ص 373.

105- محجّة البیضاء، ج 1، ص 397.

106- کشف الغمّة، ج 2، ص 106.

107- کشف الغمّة، ج 2، ص 74 و 75.

108- بحارالانوار، ج 67، ص 393، حدیث 64.

109- بحارالانوار، ج 57، ص 299، حدیث 5.

110- سوره اعراف، آیه 179.

111- تصنیف غررالحکم، ص 232، حدیث 4641.

112- تصنیف غررالحکم، ص 233، حدیث 4666.

113- تصنیف غررالحکم، ص 233، حدیث 4666.

114- نهج البلاغه، ص 202، حکمت 149.

115- بحارالانوار، ج 2، ص 32، حدیث 22.

116- تصنیف غررالحکم، ص 233، حدیث 4655.

117- کافی، ج 1، ص 50، حدیث 11.

118- سوره اسراء، آیه 13.

119- سوره مریم، آیه 67.

120- سوره انسان، آیه 1.

121- سوره حجر، آیه 26.

122- سوره سجده، آیه 7 و 8.

123- سوره علق، آیه 1 و 2.

124- سوره طارق، آیه 6 و 7.

125- سوره مؤمنون، آیه 12 - 14.

126- سوره الرحمان، آیه 1 - 4.

127- سوره تین، آیه 1 - 6.

128- سوره انسان، آیه 1 - 5.

129- سوره انسان، آیه 3.

130- سوره انسان، آیه 5.

131- سوره انسان، آیه 8.

132- تفسیر فخر رازی، ج 30، ص 244.

133- سوره انسان، آیه 8 و 9.

134- سوره لیل، آیه 17 - 21.

135- بحارالانوار، ج 2، ص 266، حدیث 3، مستدرک حاکم، ج 3، ص 118، حدیث 4576 و 4577، سنن ترمذی، ج 5، ص 622، حدیث 3788، مصابیح السنه، ج 4، ص 190، حدیث 4816، مشکاة المصابیح، ج 3، ص 371، حدیث 6153، کنزالعمال، ج 1، ص 173، حدیث 873 و ص 185، حدیث 943 و ص 186، حدیث 945 (با اندکی اختلاف).

136- بحارالانوار، ج 75، ص 321، حدیث 18 و ص 346، حدیث 4 (با اندکی اختلاف).

137- بحارالانوار، ج 65، ص 319، حدیث 1.

138- بحارالانوار، ج 8، ص 170، حدیث 112.

139- تصنیف غررالحکم، ص 50، حدیث 330.

140- سوره ق، آیه 18.

141- کافی، ج 2، ص 115، حدیث 16، بحارالانوار، ج 68، ص 304، حدیث 80.

142- کافی، ج 2، ص 115، حدیث 13، بحارالانوار، ج 68، ص 302، حدیث 77.

143- کافی، ج 2، ص 115، حدیث 14.

144- محجّة البیضاء، ج 5، ص 215.

145- کافی، ج 2، ص 325، حدیث 8.

146- کافی، ج 2، ص 323، حدیث 3، بحارالانوار، ج 60، ص 206، حدیث 39.

147- کافی، ج 2، ص 326، حدیث 14.

148- کافی، ج 2، ص 359، حدیث 1.

149- کافی، ج 2، ص 322، حدیث 4.

150- سوره فرقان، آیه 72.

151- محجّة البیضاء، ج 5، ص 217.

152- سوره نحل، آیه 105.

153- سوره نحل، آیه 105.

154- بحارالانوار، ج 69، ص 263، حدیث 47.

155- بحارالانوار، ج 69، ص 262، حدیث 41، محاسن، ج 1، ص 209، حدیث 372.

156- جامع الاخبار، ص 417، حدیث 1157، سنن ترمذی، ج 4، ص 306، حدیث 1971.

157- مستدرک الوسایل، ج 9، ص 88، حدیث 10297، بحارالانوار، ج 74، ص 381، حدیث 5.

158- مستدرک الوسایل، ج 9، ص 85، حدیث 10287.

159- مستدرک الوسایل، ج 9، ص 89، حدیث 10304.

160- بحارالانوار، ج 74، ص 231.

161- بحارالانوار، ج 69، ص 262، حدیث 45.

162- سوره منافقون، آیه 1.

163- بحارالانوار، ج 69، ص 259، حدیث 21، ج 74، ص 112، حدیث 2.

164- بحارالانوار، ج 75، ص 305.

165- مستدرک الوسایل، ج 9، ص 88، حدیث 10301.

166- بحارالانوار، ج 74، ص 67، حدیث 6.

167- محجّة البیضاء، ج 5، ص 240.

168- کافی، ج 1، ص 30، حدیث 4، وسایل الشیعه، ج 27، ص 25، حدیث 33111.

169- بحارالانوار، ج 72، ص 223.

170- بحارالانوار، ج 72، ص 246، حدیث 7، ص 248، حدیث 15.

171- سوره حجرات، آیه 12.

172- بحارالانوار، ج 72، ص 224.

173- مجموعه ورّام، ص 123، صحیح مسلم، ج 4، ص 1577، حدیث 2564.

174- ارشاد القلوب، ص 189، محجّة البیضاء، ج 5، ص 252.

175- سوره نور، آیه 19.

176- کافی، ج 2، ص 357، حدیث 2.

177- کافی، ج 2، ص 358، حدیث 1. بحارالانوار، ج 72، ص 168، حدیث 40 و ص 216، حدیث 16.

178- بحارالانوار، ج 72، ص 258، حدیث 53.

179- تصنیف غررالحکم، ص 54، حدیث 456.

180- تصنیف غررالحکم، ص 53، حدیث 449.

181- مستدرک الوسایل، ج 11، ص 193، حدیث 12721.

182- مجموعه ورام، ص 123.

183- تصنیف غررالحکم، ص 54، حدیث 458.

184- محجّة البیضاء، ج 5، ص 254.

185- سوره نساء، آیه 112.

186- بحارالانوار، ج 72، ص 194، حدیث 5.

187- صحیفه سجادیه، ص 113 (دعای بیستم).

188- سوره قلم، آیه 11.

189- سوره همزه، آیه 1.

190- بحارالانوار، ج 68، ص 383، حدیث 17.

191- بحارالانوار، ج 72، ص 212، حدیث 1.

192- کافی، ج 300، حدیث 1.

193- بحارالانوار، ج 72، ص 148، حدیث 3.

194- کافی، ج 5، ص 63، حدیث 3، وسایل الشیعه، ج 16، ص 157، حدیث 3.

195- تصنیف غررالحکم، ص 52، حدیث 388.

196- صحیفه سجادیه، ص 110 (دعای بیستم).

197- محجّة البیضاء، ج 5، ص 283.

198- محجّة البیضاء، ج 5، ص 283.

199- محجّة البیضاء، ج 5، ص 284.

200- محجّة البیضاء، ج 5، ص 285.

201- بحارالانوار، ج 74، ص 150، حدیث 84.

202- تصنیف غررالحکم، ص 74، حدیث 1137.

203- محجّة البیضاء، ج 5، ص 285.

204- محجّة البیضاء، ج 5، ص 285.

205- محجّة البیضاء، ج 5، ص 285.

206- نهج البلاغه، ص 202، حکمت 148، ص 222، حکمت 392.

207- مصباح الشریعه، ص 260 - 262.

208- مشکاة الانوار، ص 302، حدیث 938، محجّة البیضاء، ج 5، ص 192.

209- کافی، ج 2، ص 114، حدیث 9.

210- مشکاة الانوار، ص 302، حدیث 940، محجّة البیضاء، ج 5، ص 194.

211- محجّة البیضاء، ج 5، ص 194.

212- محجّة البیضاء، ج 5، ص 194.

213- بحارالانوار، ج 68، ص 284، حدیث 38.

214- بحارالانوار، ج 68، ص 276، حدیث 6.

215- کافی، ج 2، ص 114، حدیث 6.

216- نهج البلاغه، ص 218، حکمت 329.

217- کافی، ج 2، ص 114، حدیث 11.

218- صحیفه سجادیه، ص 113 (دعای بیستم).

219- تصنیف غررالحکم، ص 176، حدیث 3365.

220- بحارالانوار، ج 14، ص 331، حدیث 71.

221- سوره عبس، آیه 24.

222- تفسیر صافی، ج 5، ص 287.

223- سوره نحل، آیه 78.

224- سوره زمر، آیه 17 و 18.

225- سوره انعام، آیه 151 و 152.

226- بحارالانوار، ج 19، ص 8.

227- نهج البلاغه، ص 119، خطبه 193.

228- نهج البلاغه، ص 121، خطبه 193.

229- نهج البلاغه، ص 121، خطبه 193.

230- نهج البلاغه، ص 119، خطبه 193.

231- مستدرک الوسایل، ج 11، ص 207، حدیث 12751.

232- محجّة البیضاء، ج 1، ص 179.

233- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 376، حدیث 1626.

234- مستدرک الوسایل، ج 9، ص 121، حدیث 10420.

235- مستدرک الوسایل، ج 9، ص 133، حدیث 10463.

236- وسایل الشیعه، ج 12، ص 280، حدیث 16306.

237- بحارالانوار، ج 72، ص 257، حدیث 48.

238- بحارالانوار، ج 74، ص 89.

239- بحارالانوار، ج 72، ص 196، حدیث 9.

240- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 376، حدیث 1626.

241- بحارالانوار، ج 70، ص 157، حدیث 2.

242- سوره اسراء، آیه 36.

243- سوره یس، آیه 65.

244- سوره فصلت، آیه 21.

245- مفاتیح الجنان، ص 104 (دعای کمیل).

246- بحارالانوار، ج 70، ص 375.

247- سوره نور، آیه 30 و 31.

248- بحارالانوار، ج 14، ص 325، حدیث 38.

249- سوره حشر، آیه 16.

250- تفسیر مجمع البیان، ج 6، ص 36 (جزء 28).

251- وسایل الشیعه، ج 20، ص 190، حدیث 25395.

252- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 262، حدیث 36.

253- سوره نور، آیه 30.

254- سوره نور، آیه 31.

255- کافی، ج 5، ص 524، حدیث 1.

256- تفسیر فخر رازی، ج 20، ص 57، تفسیر المیزان، ج 12، ص 277.

257- «مبغوض ترین چیزها نزد من طلاق است».

258- سوره طلاق، آیه 1.

259- سوره طلاق، آیه 1.

260- سوره نور، آیه 30.

261- سوره احزاب، آیه 59.

262- سوره احزاب، آیه 53.

263- سوره نور، آیه 31.

264- سوره احزاب، آیه 32.

265- مستدرک الوسایل، ج 14، ص 289، حدیث 16741.

266- بحارالانوار، ج 68، ص 328، حدیث 25.

267- نهج البلاغه، ص 195، حکمت 81، بحارالانوار، ج 1، ص 165، حدیث 4.

268- بحارالانوار، ج 1، ص 164، حدیث 1.

269- تصنیف غررالحکم، ص 26، حدیث 5555.

270- تصنیف غررالحکم، ص 260، حدیث 5560.

271- نهج الفصاحه، ج 2، ص 702، حدیث 4340.

272- تصنیف غررالحکم، ص 55، حدیث 481.

273- سوره یس، آیه 65.

274- سوره نور، آیه 27 و 28.

275- تفسیر مجمع البیان، ج 5، ص 32 (جزء 18).

276- کافی، ج 5، ص 63، حدیث 3.

277- ارشادالقلوب، ص 195.

278- نهج البلاغه، ص 206، حکمت 205.

279- نهج البلاغه، ص 195، حکمت 81.

280- بحارالانوار، ج 1، ص 164، حدیث 1.

281- بحارالانوار، ج 1، ص 185، حدیث 102.

282- بحارالانوار، ج 1، ص 180، حدیث 67.

283- بحارالانوار، ج 1، ص 184، حدیث 97.

284- کنزالعمال، ج 6، ص 447، حدیث 16479.

285- محجّة البیضاء، ج 3، ص 404.

286- کافی، ج 2، ص 193، حدیث 4، وسایل الشیعه، ج 16، ص 363، حدیث 21769.

287- وسایل الشیعه، ج 16، ص 361، حدیث 21763.

288- سوره انعام، آیه 153.

289- علم الیقین، ج 2، ص 1181.

290- سوره انعام، آیه 153.

291- تفسیر دُرُّالمنثور، ج 3، ص 106.

292- سوره نور، آیه 35.

293- سوره نور، آیه 40.

294- سوره بقره، آیه 257.

295- معانی الاخبار، ص 32، حدیث 1.

296- سوره آل عمران، آیه 31.

297- تفسیر در المنثور، ج 2، ص 31.

298- سوره آل عمران، آیه 31.

299- تفسیر درُّ المنثور، ج 2، ص 31.

300- تفسیر در المنثور، ج 2، ص 31.

301- سوره انعام، آیه 153.

302- تفسیر برهان، ج 1، ص 563، حدیث 2.

303- بحارالانوار، ج 97، ص 330، حدیث 29.

304- معانی الاخبار، ص 32، حدیث 2.

305- الغدیر، ج 2، ص 323، حدیث 1، ریاض النضره، ج 3، ص 137، صواعق المحرقه، ص 57.

306- الغدیر، ج 2، ص 323، حدیث 3، فرائد السمطین، ج 1، ص 289.

307- کشف الغُمّه، ج 1، ص 99، بحارالانوار، ج 39، ص 248، حدیث 10.

308- بحارالانوار، ج 72، ص 376، حدیث 34.

309- وسایل الشیعه، ج 8، ص 478، حدیث 11215.

310- کشف الغمه، ج 2، ص 113.

311- کافی، ج 2، ص 45، حدیث 2.

312- امالی صدوق، ص 149، حدیث 4.

313- تفسیر صافی، ج 1، ص 86.

314- نهج البلاغه، ص 37، خطبه 87.

315- سوره مومنون، آیه 73 و 74.

316- تهذیب الاحکام، ج 1، ص 53، حدیث 153.

317- وسایل الشیعه، ج 1، ص 402، حدیث 1046.

318- وسایل الشیعه، ج 1، ص 402، حدیث 1046.

319- وسایل الشیعه، ج 1، ص 402، حدیث 1046.

320- وسایل الشیعه، ج 1، ص 402، حدیث 1046، بحارالانوار، ج 77، ص 319، حدیث 12.

321- سوره مریم، آیه 71 و 72.

322- تفسیر مجمع البیان، ج 4، ص 63 (جزء 16).

323- تفسیر مجمع البیان، ج 4، ص 63، (جزء 16).

324- بحارالانوار، ج 8، ص 250.

325- بحارالانوار، ج 8، ص 249.

326- سوره انبیاء، آیه 69.

327- سوره مریم، آیه 71.

328- سوره اسراء، آیه 29.

329- نهج البلاغه، ص 194، حکمت 70.

330- سوره فرقان، آیه 67.

331- سوره نساء، آیه 37.

332- سوره آل عمران، آیه 180.

333- مجموعه ورام، ص 179.

334- بحارالانوار، ج 70، ص 303، حدیث 15.

335- وسایل الشیعه، ج 9، ص 40، حدیث 11472.

336- مجموعه ورام، ص 179.

337- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 256، حدیث 18159، عوالی اللئالی، ج 1، ص 255، حدیث 15.

338- وسایل الشیعه، ج 21، ص 541، حدیث 27810.

339- بحارالانوار، ج 75، ص 335، حدیث 2.

340- کنزالعمال، ج 6، ص 393، حدیث 16217.

341- بحارالانوار، ج 89، ص 184، حدیث 21.

342- بحارالانوار، ج 70، ص 307، حدیث 34.

343- محجَّةُ البیضاء، ج 6، ص 61.

344- بحارالانوار، ج 68، ص 356، حدیث 18.

345- مجموعه ورام، ص 179.

346- وسایل الشیعه، ج 21، ص 544، حدیث 27821.

347- بحارالانوار، ج 70، ص 307، حدیث 34.

348- سوره حشر، آیه 9.

349- محجَّةُ البیضاء، ج 6، ص 79.

350- کافی، ج 5، ص 63، حدیث 3.

351- سوره حشر، آیه 9.

352- سوره بقره، آیه 207.

353- سوره انعام، آیه 151.

354- سوره اسراء، آیه 29.

355- احقاق الحق، ج 8، ص 618، الغدیر، ج 5، ص 25.

356- بحارالانوار، ج 41، ص 23، حدیث 16، الغدیر، ج 5، ص 31، حدیث 13.

357- بحارالانوار، ج 75، ص 321، حدیث 18.

358- مستدرک الوسایل، ج 1، ص 146، حدیث 220.

359- مستدرک الوسایل، ج 2، ص 401، حدیث 2303، - بحارالانوار، ج 8، ص 170 حدیث 112.

360- نهج البلاغه، ص 10، خطبه 16.

361- سوره بقره، آیه 143.

362- نهج البلاغه، ص 226، حدیث 437.

363- تفسیر فخر رازی، ج 30 ص 244.

364- بحارالانوار، ج 43، ص 82، حدیث 4، کشف الغمه، ج 1، ص 468.

365- نهج البلاغه، ص 121، خطبه 193.

366- نهج البلاغه، ص 226، خطبه 437.

367- نهج البلاغه، ص 226، خطبه 437.

368- سوره انسان، آیه 8.

369- سوره مائده، آیه 55.

370- سوره بقره، آیه 207.

371- وسایل الشیعه، ج 17، ص 37، حدیث 21918.

372- کشف الغُمّه، ج 1، ص 173.

373- مستدرک الوسایل، ج 13، ص 66، حدیث 14763.

374- محجَّةُ البیضاء، ج 3، ص 204.

375- محجَّةُ البیضاء، ج 3، ص 204.

376- محجّة البیضاء، ج 3، ص 207.

377- سوره فرقان، آیه 23.

378- مفاتیح الجنان، ص 102 (دعای کمیل).

379- بحارالانوار، ج 90، ص 372 - 373.

380- ارشاد القلوب، ص 69.

381- وسایل الشیعه، ج 18، ص 120، حدیث 23278.

382- مستدرک الوسایل، ج 9، ص 50، حدیث 10170.

383- وسایل الشیعه، ج 18، ص 122، حدیث 23284.

384- سوره بقره، آیه 279.

385- وسایل الشیعه، ج 18، ص 120، حدیث 23280.

386- وسایل الشیعه، ج 18، ص 121، حدیث 23280.

387- مستدرک الوسایل، ج 13، ص 24، حدیث 14634.

388- مستدرک الوسایل، ج 13، ص 24، حدیث 14632.

389- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 378، حدیث 8462.

390- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 131.

391- مستدرک الوسایل، ج 13، ص 11، حدیث 14581.

392- کافی، ج 5، ص 78، حدیث 4، وسایل الشیعه، ج 17، ص 25، حدیث 90. 218

393- وسایل الشیعه، ج 18، ص 123، حدیث 23288.

394- وسایل الشیعه، ج 17، ص 283، حدیث 22529.

395- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 8، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 17، ص 282، حديث 22528.

396- سوره مائده، آيه 42.

397- وسايل الشيعه، ج 17، ص 95، حديث 22067.

398- مستدرک الوسايل، ج 17، ص 353، حديث 21558.

399- بحارالانوار، ج 101، ص 247، حديث 11، مستدرک الوسايل، ج 17، ص 355، حديث 8.

400- سوره مائده، آيه 38.

401- کافی، ج 2، ص 285، حديث 22.

402- بحارالانوار، ج 100، ص 77، حديث 1.

403- وسايل الشيعه، ج 17، ص 426، حديث 22910

404- وسايل الشيعه، ج 17، ص 426، باب 36 از ابواب آداب التجاره.

405- وسايل الشيعه، ج 17، ص 421، حديث 1.

406- سوره بقره، آيه 172.

407- سوره اعراف، آيه 31.

408- بحارالانوار، ج 63، ص 331، حديث 7.

409- محجَّةُ البيضاء، ج 5، ص 150.

410- بحارالانوار، ج 63، ص 339، حديث 2.

411- محجَّةُ البيضاء، ج 5، ص 146.

412- کافی، ج 6، ص 269، حديث 4، وسايل الشيعه، ج 24، ص 239، حديث 30431.

413- کافی، ج 6، ص 270، حديث 10.

414- سوره علق، آيه 6 و 7.

415- کافی، ج 6، ص 270، حديث 11.

416- محجَّةُ البيضاء، ج 5، ص 151.

417- مجموعه ورّام، ص 108.

418- نهج البلاغه، ص 168، نامه 45.

419- کافی، ج 6، ص 269، حديث 9.

420- بحارالانوار، ج 63، ص 337، حديث 33.

421- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 502، حدیث 8744.

422- کافی، ج 6، ص 269، حدیث 8.

423- کافی، ج 6، ص 269، حدیث 7.

424- گلستان سعدی، ص 112 (باب سوم).

425- محجَّةُ البیضاء، ج 5، ص 146.

426- مستدرک الوسایل، ج 11، ص 137، حدیث 12639.

427- جامع الاخبار، ص 517، حدیث 1463.

428- جامع السعادات، ج 2، ص 7.

429- جامع السعادات، ج 2، ص 7.

430- محجَّةُ البیضاء، ج 5، ص 146.

431- محجة البیضاء، ج 5، ص 146.

432- جامع الاخبار، ص 517، حدیث 1463.

433- بحارالانوار، ج 68، ص 178، حدیث 26.

434- بحارالانوار، ج 59، ص 75، حدیث 35.

435- بحارالانوار، ج 59، ص 68، حدیث 18.

436- کافی، ج 6، ص 269، حدیث 9.

437- جامع الاخبار، ص 270، حدیث 733.

438- مستدرک الوسایل، ج 17، ص 440، حدیث 21804.

439- ارشاد القلوب، ص 108.

440- بحارالانوار، ج 41، ص 23، حدیث 16.

انّ الباقر علیه‌السلام قال: کان علیٌّ بن الحسین علیه‌السلام یُصلّی فی الیوم و اللیلةِ اءلف رکعة کما کان یفعل امیرالمؤمنین علیه‌السلام کان له خمسمائةِ نخلة، فکان یُصلّی عند کلِّ نخلة رکعتین (بحارالانوار، ج 41، ص 15، حدیث 6).

441- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 26.

442- بحارالانوار، ج 8، ص 363، حدیث 41.

443- ارشاد القلوب، ص 108.

444- بحارالانوار، ج 70، ص 28.

445- مستدرک الوسایل، ج 16، ص 265، حدیث 19840.

446- بحارالانوار، ج 72، ص 362.

447- سوره سباء، آیه 15.

448- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 217.

449- سوره ابراهیم، آیه 34.

450- بحارالانوار، ج 63، ص 362، حدیث 38.

451- بحارالانوار، ج 63، ص 360، حدیث 34.

452- بحارالانوار، ج 63، ص 363، حدیث 38.

453- وسایل الشیعه، ج 24، ص 355، حدیث 30764، بحارالانوار، ج 63، ص 371، حدیث 12.

454- وسایل الشیعه، ج 24، ص 362، حدیث 39781، بحارالانوار، ج 62، ص 370، حدیث 8.

455- کافی، ج 6، ص 273، حدیث 2.

456- من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 227، حدیث 38، وسایل الشیعه ج 24، ص 431، حدیث 30984.

457- وسایل الشیعه، ج 24، ص 327، باب 45، از ابواب آداب مائده.

458- وسایل الشیعه، ج 24، ص 327، باب 405، حدیث 30903.

459- وسایل الشیعه، ج 24، ص 234، باب 2، از ابواب آداب مائده.

460- وسایل الشیعه، ج 24، ص 234، باب 2، از ابواب آداب مائده.

461- وسایل الشیعه، ج 24، ص 398، باب 91، از ابواب آداب مائده.

462- وسایل الشیعه، ج 24، ص 401، باب 92، از ابواب آداب مائده.

463- وسایل الشیعه، ج 25، ص 174، باب 80، از ابواب الاطعمة المباحة.

464- وسایل الشیعه، ج 25، ص 239، باب 7، از ابواب الاشربة المباحة.

465- وسایل الشیعه، ج 25، ص 245، باب 9، از ابواب الاشربة المباحة.

466- وسایل الشیعه، ج 25، ص 239، باب 7، از ابواب الاشربة المباحة.

467- وسایل الشیعه، ج 25، ص 265، باب 14، از ابواب الاشربه المباحه.

468- سوره بقره، آیه 143.

469- نهج البلاغه، ص 193، حکمت 70.

470- بحارالانوار، ج 100، ص 220، حدیث 23.

471- وسایل الشیعه، ج 20، ص 14، حدیث 24901.

472- محجَّةُ البیضاء، ج 3، ص 54.

473- مستدرک الوسایل، ج 14، ص 153، حدیث 21.

474- کافی، ج 5، ص 337، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 20، ص 61، حدیث 2537.

475- سوره بقره، آیه 187.

476- بحارالانوار، ج 100، ص 219، حدیث 13.

477- بحارالانوار، ج 43، ص 117، حدیث 24.

478- کافی، ج 5، ص 327، حدیث 4.

479- وسایل الشیعه، ج 20، ص 21، حدیث 24921.

480- کافی، ج 5، ص 328، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 20، ص 18، حدیث 14913.

481- مستدرک الوسایل، ج 14، ص 156، حدیث 16361.

482- سوره نور، آیه 32.

483- تفسیر مجمع البیان، ج 5، ص 41 (جزء 18).

484- مستدرک الوسایل، ج 14، ص 173، حدیث 16419.

485- مستدرک الوسایل، ج 14، ص 155، حدیث 16359، جامع الاخبار، ص 272، حدیث 743، بحارالانوار، ج 100، ص 221، حدیث 27 - 29.

486- مستدرک الوسایل، ج 8، ص 223، حدیث 9309، بحارالانوار، ج 75، ص 321، حدیث 18.

487- امالی مفید، ص 222.

488- کافی، ج 2، ص 87، حدیث 5.

489- سوره روم، آیه 21.

490- کافی، ج 5، ص 329، حدیث 6، وسایل الشیعه، ج 20، ص 19، حدیث 24916.

491- تصنیف غررالحکم، ص 303، حدیث 6927.

492- تصنیف غررالحکم، ص 304، حدیث 6933.

493- تصنیف غررالحکم، ص 243، حدیث 4931.

494- بحارالانوار، ج 67، ص 78، حدیث 11.

495- مجموعه ورام، ج 1، ص 71.

496- وسایل الشیعه، ج 15، ص 280، حدیث 20513.

497- بحارالانوار، ج 74، ص 237، حدیث 1، تحف العقول، ص 89.

498- تصنیف غررالحکم، ص 304، حدیث 6965.

499- تصنیف غررالحکم، ص 303، حدیث 6926.

500- تصنیف غررالحکم، ص 241، حدیث 4892.

501- تصنیف غررالحکم، ص 235، حدیث 4723.

502- مجموعه ورام، ج 1، ص 67.

503- نهج البلاغه، ص 111، خطبه 191.

504- سوره اعراف، آیه 26.

505- بحارالانوار، ج 66، ص 19، حدیث 1.

506- سوره نور، آیه 30 و 31.

507- جواهرالکلام، ج 13، ص 296.

508- سوره نور، آیه 58.

509- وسایل الشیعه، ج 20، ص 231، حدیث 25506.

510- بحارالانوار، ج 101، ص 99، حدیث 75.

511- وسایل الشیعه، ج 21، ص 485، حدیث 27656.

512- وسایل الشیعه، ج 20، ص 231، حدیث 27605.

513- وسایل الشیعه، ج 21، ص 230، حدیث 27603.

514- وسایل الشیعه، ج 20، ص 134، حدیث 25229.

515- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 160، حدیث 17857.

516- کافی، ج 2، ص 87، حدیث 5.

517- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 164، حدیث 17871.

518- نهج البلاغه، ص 225، حکمت 421، بحارالانوار، ج 1، ص 160، حدیث 37.

519- تصنیف غررالحکم، ص 63، حدیث 823.

520- تصنیف غررالحکم، ص 307، حدیث 7234.

521- تصنیف غررالحکم، ص 186، حدیث 3543.

522- بحارالانوار، ج 75، ص 45، حدیث 54.

523- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 262، حدیث 63.

524- کشکول شیخ بهائی، ج 1، ص 298.

525- سوره لقمان، آیه 16.

526- بحارالانوار، ج 94، ص 229.

527- بحارالانوار، ج 7، ص 364، حدیث 96.

528- تفسیر مجمع البیان، ج 4، ص 63 (16).

529- سوره عبس، آیه 34 - 37.

530- سوره معارج، آیه 7 و 6.

531- مفاتیح الجنان، ص 294 (دعای افتتاح).

532- سوره مومنون، آیه 5 7.

533- کافی، ج 5، ص 544، حدیث 9، وسایل الشیعه، ج 20، ص 309، حدیث 25690.

534- وسایل الشیعه، ج 20، ص 310، حدیث 25694.

535- خصال، ج 1، ص 120، حدیث 109، وسایل الشیعه، ج 20، ص 318، حدیث 25718.

536- کافی، ج 5، ص 544، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 20، ص 329، حدیث 25744.

537- وسایل الشیعه، ج 20، ص 329، حدیث 25745.

538- سوره عنکبوت، آیه 28.

539- من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 14، حدیث 10، وسایل الشیعه، ج 20، ص 355، حدیث 25814.

540- من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 13، حدیث 5، وسایل الشیعه، ج 20، ص 355، حدیث 25815.

541- وسایل الشیعه، ج 20، ص 356، حدیث 25817.

542- کافی، ج 5، ص 554، حدیث 6، وسایل الشیعه، ج 20، ص 356، حدیث 35819.

543- خصال، ج 1، ص 9، حدیث 29، وسایل الشیعه، ج 20، ص 358، حدیث 25824.

544- بحارالانوار، ج 92، ص 356 358، حدیث 25.

545- مستدرک الوسایل، ج 11، ص 278، حدیث 13006.

546- تصنیف غررالحکم، ص 186، حدیث 3543.

547- تصنیف غررالحکم، ص 176، حدیث 3365.

548- کافی، ج 5، ص 542، حدیث 7، وسایل الشیعه، ج 20، ص 318، حدیث 25719.

549- مفاتیح الجنان، ص 105 (دعای کمیل).

550- نهج البلاغه، ص 22، خطبه 42.

551- امالی صدوق، ص 366، بحارالانوار، ج 18، ص 335، حدیث 36.

552- سوره بقره، آیه 24.

553- تفسیر مجمع البیان، ج 4، ص 63 (جزء 16).

554- سوره فرقان، آیه 12.

555- سوره هود، آیه 107.

556- سوره همزه، آیه 6 و 7.

557- تفسیر درالمنثور، ج 1، ص 78.

558- صحیفه سجادیه، ص 225 (دعای سی و دوم).

559- سوره زمر، آیه 53.

560- سوره نساء، آیه 116.

561- بحارالانوار، ج 6، ص 21، حدیث 16.

562- بحارالانوار، ج 75، ص 356، حدیث 11.

563- امالی صدوق، ص 641.

564- وسایل الشیعه، ج 4، ص 34، حدیث 4442.

565- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 136، حدیث 18.

566- کافی، ج 3، ص 265، حدیث 6، جامع الاخبار، ص 183، حدیث 446.

567- محجّة البیضاء، ج 1، ص 340.

568- محجّة البیضاء، ج 1، ص 340.

569- سوره نساء، آیه 103.

570- سوره نساء، آیه 43.

571- معانی الاخبار، ص 365، بحارالانوار، ج 70، ص 142، حدیث 18.

572- مستدرک الوسایل، ج 4، ص 114، حدیث 4267.

573- محجّة البیضاء، ج 1، ص 366.

574- سوره حمد، آیه 5.

575- کافی، ج 2، ص 16، حدیث 3.

576- محجّة البیضاء، ج 1، ص 327.

577- محجّة البیضاء، ج 1، ص 349.

578- محجّة البیضاء، ج 1، ص 350.

579- وسایل الشیعه، ج 15، ص 216، حدیث 20311.

580- کافی، ج 2، ص 83، حدیث 3.

581- محجّة البیضاء، ج 1، ص 351.

582- محجّة البیضاء، ج 1، ص 351.

583- محجّة البیضاء، ج 1، ص 350.

584- محجّة البیضاء، ج 1، ص 351.

585- مستدرک الوسایل، ج 4، ص 93، حدیث 4216، بحارالانوار، ج 81، ص 256، حـدیث 53.

586- محجّة البیضاء، ج 1، ص 397.

587- عدة الدّاعی، ص 151.

588- محجّة البیضاء، ج 1، ص 351.

589- محجّة البیضاء، ج 1، ص 352.

590- کافی، ج 3، ص 300، حدیث 4، بحارالانوار، ج 81، ص 248، حدیث 39.

591- سوره مومنون، آیه 1 و 2.

592- امالی صدوق، ص 531، حدیث 3، بحارالانوار، ج 70، ص 158، حدیث 1.

593- سوره احزاب، آیه 4.

594- مفاتیح الجنان، ص 207 (مناجات المحبین).

595- لمعة البیضاء، ص 169.

596- نهج البلاغه، ص 119، خطبه 193.

597- مفاتیح الجنان، ص 106 (دعای کمیل).

598- نهج البلاغه، ص 99، خطبه 179.

599- کشکول شیخ بهائی، ج 1، ص 187.

600- سوره مائده، آیه 54.

601- سوره بقره، آیه 165.

602- مجموعه ورام، ص 60.

603- امالی صدوق، ص 531، حدیث 3، بحارالانوار، ج 70، ص 158، حدیث 1.

604- وسایل الشیعه، ج 4، ص 72، حدیث 4544، بحارالانوار، ج 72، ص 155، حدیث 25.

605- سوره انفال، آیه 17.

606- مفاتيح الجنان، ص 206 (مناجات المريدين).

607- مفاتيح الجنان، ص 206 (مناجات المريدين).

608- مفاتيح الجنان، ص 207 (مناجات المريدين).

609- مفاتيح الجنان، ص 207 (مناجات المريدين).

610- مفاتيح الجنان، ص 207 (مناجات المريدين).

611- مفاتيح الجنان، ص 425 (دعای عرفه).

612- مفاتيح الجنان، ص 425 (دعای عرفه).

613- محجّة البيضاء، ج 1، ص 351.

614- سوره نساء، آيه 142.

615- وسايل الشيعه، ج 5، ص 464، حديث 7081.

616- تهذيب الاحكام، ج 1، ص 53، حديث 153، وسايل الشيعه، ج 1، ص 401، حديث 1046.

617- تهذيب الاحكام، ج 1، ص 53، حديث 153، وسايل الشيعه، ج 1، ص 401، حديث 1046.

618- مستدرک الوسايل، ج 1، ص 358، حديث 847، محجّة البيضاء، ج 1، ص 302.

619- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 26، حديث 9، وسايل الشيعه، ج 1، ص 377، حديث 996.

620- كافی، ج 3، ص 72، حديث 10، وسايل الشيعه، ج 1، ص 376، حديث 992.

621- محجّة البيضاء، ج 1، ص 350.

622- وسايل الشيعه، ج 4، ص 119، حديث 4674.

623- من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 140، حديث 6، وسايل الشيعه، ج 4، ص 123، حديث 4687.

624- تهذيب الاحكام، ج 2، ص 41، حديث 131، وسايل الشيعه، ج 4، ص 119، حديث 4673.

625- كافی، ج 2، ص 438، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 5، ص 5، حديث 5739.

626- مستدرک الوسايل، ج 3، ص 324، حديث 3697.

627- بحارالانوار، ج 94، ص 229.

628- وسايل الشيعه، ج 1، ص 381، حديث 1007.

629- وسایل الشیعه، ج 5، ص 194، حدیث 6310.

630- سوره بقره، آیه 115.

631- سوره بقره، آیه 144.

632- محجّة البیضاء، ج 1، ص 389.

633- بحارالانوار، ج 81، ص 261، حدیث 59.

634- مستدرک الوسایل، ج 4، ص 95، حدیث 4220.

635- عوالی اللئالی، ج 1، ص 322، حدیث 58، مستدرک الوسایل، ج 4، ص 101، حدیث 4231.

636- محجّة البیضاء، ج 1، ص 377.

637- کافی، ج 5، ص 321، حدیث 7، وسایل الشیعه، ج 5، ص 144، حدیث 1755.

638- سوره بیّنه، آیه 5.

639- سوره کهف، آیه 110.

640- سوره شعراء، آیه 88 و 89.

641- سوره نساء، آیه 142.

642- بحارالانوار، ج 69، ص 226، حدیث 1.

643- صحیفه سجادیه، ص 129 (دعای بیستم).

644- تصنیف غررالحکم، ص 308، حدیث 7081.

645- کافی، ج 2، ص 314، حدیث 6، وسایل الشیعه، ج 1، ص 101، حدیث 241.

646- تصنیف غررالحکم، ص 92، حدیث 1605.

647- تصنیف غررالحکم، ص 92، حدیث 1594.

648- سنن نسائی، ج 3، ص 258.

649- مفاتیح الجنان، ص 701 (زیارت مطلقه امام حسین علیه‌السلام).

650- نهج البلاغه، ص 9، خطبه 12.

651- کنز الاعمال، ج 3، ص 422، حدیث 7261.

652- سوره هود، ایه 107.

653- صحیفه سجادیه، ص 87 (دعای نهم).

654- کافی، ج 3، ص 310، حدیث 7.

655- بحارالانوار، ج 69، ص 266، حدیث 1.

656- بحارالانوار، ج 69، ص 93، حدیث 3.

657- معانی الاخبار، ص 239، وسایل الشیعه، ج 12، ص 278، حدیث 16300.

658- وسایل الشیعه، ج 12، ص 278، حدیث 16300.

659- مستدرک الوسایل، ج 4، ص 123، حدیث 4294.

660- کافی، ج 10، ص 117، حدیث 8.

661- کافی، ج 1، ص 117، حدیث 8.

662- تفسیر امام عسکری علیه‌السلام، ص 59.

663- مفاتیح الجنان، ص 451 (دعای عرفه).

664- مستدرک الوسایل، ج 4، ص 96، حدیث 4220.

665- نهج البلاغه، ص 119، خطبه 193.

666- مستدرک الوسایل، ج 4، ص 95، حدیث 4220.

667- بحارالانوار، ج 14، ص 325، حدیث 39.

668- بحارالانوار، ج 14، ص 328، حدیث 55.

669- بحارالانوار، ج 14، ص 327، حدیث 51.

670- سوره نازعات، آیه 40 و 41.

671- سوره بقره، آیه 218.

672- سوره عنکبوت، آیه 36.

673- بحارالانوار، ج 66، ص 375، حدیث 25.

674- وسایل الشیعه، ج 15، ص 216، حدیث 20311.

675- سوره یوسف، آیه 87.

676- امالی طوسی، ص 427، حدیث 955، بحارالانوار، ج 6، ص 220، حدیث 14.

677- سوره فتح، آیه 2.

678- بحارالانوار، ج 46، ص 78، حدیث 75.

679- بحارالانوار، ج 46، ص 82، حدیث 75.

680- وسایل الشیعه، ج 6، ص 135، حدیث 7547.

681- عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج 2، ص 145، حدیث 4.

682- سوره فرقان، آیه 43.

683- محجّة البیضاء، ج 1، ص 85.

684- سوره الرحمان، آیه 1 - 4.

685- سوره ملک، آیه 3.

686- سوره مومنون، آیه 118.

687- سوره احزاب، آیه 43.

688- سوره بقره، آیه 143.

689- سوره حجر، آیه 49.

690- سوره فاتحه، آیه 5.

691- سوره طه، آیه 50.

692- سوره فاتحه، آیه 5.

693- عُیـون اخبارالرّضـا علیه‌السلام، ج 1، ص 269، حـدیث 59، مسـتدرک الوسـایل، ج 4، ص 228، حدیث 4562.

694- سوره آل عمران، آیه 8.

695- مفاتیح الجنان، ص 656 (مناجات امیرالمـومنین علیه‌السلام)، بحـارالانوار، ج 91، ص 110، حدیث 15.

696- مصباح الشریعه، ص 103، محجّة البیضاء، ج 1، ص 390.

697- من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 204، حدیث 13.

698- من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 206، حدیث 16.

699- مصباح الشریعه، ص 108، مستدرک الوسایل، ج 4، ص 382، حدیث 5225.

700- مستدرک الوسایل، ج 4، ص 438، حدیث 5225.

701- مصباح المتهجد، ص 846، مستدرک الوسایل، ج 5، ص 17، حدیث 5261.

702- مستدرک الوسایل، ج 5، ص 17، حدیث 5261، محجّة البیضاء، ج 1، ص 392.

703- مستدرک الوسایل، ج 5، ص 17، حدیث 5261، محجّة البیضاء، ج 1، ص 393.

704- بحارالانوار، ج 16، ص 406، حدیث 1.

705- عوالی اللئالی، ج 4، ص 99، حدیث 140. بحارالانوار، ج 1، ص 97، حدیث 7.

706- بحارالانوار، ج 16، ص 402، حدیث 1.

707- بحارالانوار، ج 16، ص 402، حدیث 1.

708- سوره انعام، آیه 75.

709- سوره فرقان، آیه 45.

710- سوره صافات، آیه 99.

711- سوره اسراء، آیه 1.

712- سوره شعراء، آیه 82.

713- سوره فتح، آیه 2.

714- سوره انفال، آیه 64.

715- سوره الشعراء، آیه 84.

716- سوره انشراح، آیه 4.

717- سوره بقره، آیه 128.

718- سوره اسراء، آیه 1.

719- سوره شعراء، آیه 85.

720- سوره ضحی، آیه 4.

721- سوره بقره، آیه 126.

722- سوره اسراء، آیه 29.

723- سوره انبیاء، آیه 57.

724- سوره حجر، آیه 72.

725- سوره بقره، آیه 125.

726- سوره احزاب، آیه 21.

727- سوره حج، آیه 27.

728- سوره آل عمران، آیه 193.

729- سوره بقره، آیه 260.

730- سوره بقره، آیه 260.

731- سوره بقره، آیه 260.

732- سوره بقره، آیه 285.

733- سوره صافات، آیه 107.

734- مناقب ابن شهرآشوب، ج 1، ص 271.

735- سوره ضحی، آیه 5.

736- مناقب ابن شهرآشوب، ج 1، ص 271.

737- مفاتیح الجنان، ص 696 (زیارت مطلقه امام حسین علیه‌السلام).

738- بحارالانوار، ج 45، ص 21.

739- عیون الحکم و المواعظ، ص 358، حدیث 6074.

740- کافی، ج 2، ص 18، حدیث 5، وسایل الشیعه، ج 10، ص 395، حدیث 13673.

741- عوالی اللئالی، ج 4، ص 118، حدیث 187، مجموعه ورام، ج 1، ص 67.

742- سوره بقره، آیه 183.

743- نهج البلاغه، ص 110، خطبه 191.

744- کافی، ج 2، ص 18، حدیث 5، وسایل الشیعه، ج 10، ص 395، حدیث 13673.

745- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 44، حدیث 198، وسایل الشیعه، ج 10، ص 400، حدیث 13688.

746- وسایل الشیعه، ج 10، ص 404، حدیث 13703.

747- کافی، ج 4، ص 65، حدیث 15، وسایل الشیعه، ج 10، ص 397، حدیث 13678.

748- کافی، ج 4، ص 64، حدیث 12، وسایل الشیعه، ج 10، ص 396، حدیث 13678.

749- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 44، حدیث 198.

750- کافی، ج 4، ص 87، حدیث 1.

751- کافی، ج 4، ص 87، حدیث 3، وسایل الشیعه، ج 10، ص 162، حدیث 13122.

752- محجّة البیضاء، ج 2، ص 133.

753- محجّة البیضاء، ج 2، ص 133.

754- مستدرک الوسایل، ج 9، ص 133، حدیث 10463.

755- تصنیف غررالحکم، ص 176، حدیث 3365.

756- محجّة البیضاء، ج 2، ص 125.

757- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 367، حدیث 8434.

758- نهج البلاغه، ص 201، حکمت 145.

759- سوره عنکبوت، آیه 45.

760- سوره بقره، آیه 183.

761- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 43، حدیث 192، وسایل الشیعه، ج 10، ص 7، حدیث 12697، محجة البیضاء، ج 2، ص 124.

762- سوره انسان، آیه 8 و 9.

763- تفسیر فخر رازی، ج 30، ص 244.

764- سوره بقره، آیه 183.

765- اسرار الحکم، ص 563.

766- محجّة البیضاء، ج 5، ص 151.

767- بحارالانوار، ج 63، ص 337، حدیث 33.

768- بحارالانوار، ج 93، ص 356، حدیث 25.

769- کافی، ج 4، ص 62، حدیث 2.

770- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 502، حدیث 8744.

771- وسایل الشیعه، ج 10، ص 313، حدیث 13494، بحارالانوار، ج 93، ص 356، حدیث 25.

772- وسایل الشیعه، ج 10، ص 314، حدیث 13494، بحارالانوار، ج 93، ص 357، حدیث 25.

773- وسایل الشیعه، ج 10، ص 314، حدیث 13494، بحارالانوار، ج 93، ص 357، حدیث 25.

774- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 302، حدیث 455.

775- تحف العقول، ص 489.

776- وسایل الشیعه، ج 10، ص 314، حدیث 13494، بحارالانوار، ج 93، ص 357، حدیث 25.

777- مفاتیح الجنان، ص 318 (دعای ابوحمزه ثُمالی).

778- سوره سباء، آیه 13.

779- محجّة البیضاء، ج 7، ص 151 و 152.

780- مفاتیح الجنان، ص 318 (دعای ابوحمزه ثمالی).

781- مفاتیح الجنان، ص 316 (دعای ابوحمزه ثمالی).

782- سوره کهف، آیه 14.

783- سوره کهف، آیه 13.

784- مراجعه شود به: شرح اسماءالحسنی، ج 1، ص 190.

785- سوره فجر، آیه 29 و 30

786- سوره ص، آیه 82 و 83.

787- مستدرک الوسایل، ج 16، ص 220، حدیث 19650.

788- سوره حجر، آیه 42.

789- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 432، حدیث 8597.

790- وسایل الشیعه، ج 10، ص 314، حدیث 13494. بحارالانوار، ج 93، ص 357، حدیث 25.

791- وسایل الشیعه، ج 10، ص 313، حدیث 13494. بحارالانوار، ج 93، ص 356، حدیث 25.

792- نهج البلاغه، ص 120، خطبه 193.

793- وسایل الشیعه، ج 10، ص 314، حدیث 13494. بحارالانوار، ج 93، ص 358، حدیث 25.

794- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 369، حدیث 8441، بحارالانوار، ج 93، ص 254، حدیث 28.

795- کافی، ج 4، ص 65، حدیث 15، وسایل الشیعه، ج 10، ص 397، حدیث 13678.

796- سوره یونس، آیه 58

797- سوره آل عمران، آیه 169 و 170.

798- نهج البلاغه، ص 120، خطبه 193.

799- سوره صافات، آیه 102 - 105.

800- سوره زمر، آیه 3.

801- سوره صافات، آیه 107.

802- مفاتیح الجنان، ص 210 (مناجات خمس عشر).

803- کافی، ج 2، ص 18، حدیث 3، وسایل الشیعه، ج 1، ص 13، حدیث 1.

804- سوره بقره، آیه 43 و 83 و 110، سوره نساء، آیه 77.

805- سوره اعلی، آیه 14 و 15.

806- سوره توبه، آیه 34.

807- کافی، ج 3، ص 506، حدیث 23، وسایل الشیعه، ج 9، ص 22، حدیث 11421.

808- کافی، ج 3، ص 503، حدیث 3، وسایل الشیعه، ج 9، ص 32، حدیث 11451.

809- کافی، ج 3، ص 504، حدیث 7.

810- کافی، ج 3، ص 505، حدیث 17، وسایل الشیعه، ج 9، ص 26، حدیث 11431.

811- کافی، ج 3، ص 496، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 9، ص 210، حدیث 11856.

812- کافی، ج 4، ص 61، حدیث 5، وسایل الشیعه، ج 7، ص 40، حدیث 8660.

813- عوالی اللئالی، ج 1، ص 370، حدیث 74.

814- وسایل الشیعه، ج 9، ص 14، حدیث 11400.

815- نهج البلاغه، ص 125، خطبه 199، وسایل الشیعه، ج 9، ص 15، حدیث 11401.

816- سوره مومنون، آیه 99 و 100.

817- کافی، ج 3، ص 504، حدیث 11، وسایل الشیعه، ج 9، ص 26، حدیث 11435.

818- کافی، ج 4، ص 45، حدیث 4، وسایل الشیعه، ج 9، ص 16، حدیث 11404.

819- مراجعه شود به: معانی الاخبار، ص 246، حدیث 6.

820- کافی، ج 3، ص 497، حدیث 3، وسایل الشیعه، ج 9، ص 28، حدیث 11437.

821- سوره توبه، آیه 24.

822- سوره توبه، آیه 24.

823- سوره توبه، آیه 24.

824- سوره نحل، آیه 96.

825- کافی، ج 3، ص 500، حدیث 13، وسایل الشیعه، ج 9، ص 50، حدیث 11494.

826- سوره حشر، آیه 9.

827- وسایل الشیعه، ج 16، ص 344، حدیث 21740.

828- سوره توبه، آیه 111.

829- سوره مائده، آیه 21 و 22.

830- سوره مائده، آیه 24.

831- کافی، ج 5، ص 5، حدیث 6.

832- سوره مائده، آیه 26.

833- سوره قصص، آیه 78.

834- مشکاة الانوار، ص 433، حدیث 1448، مستدرک الوسایل، ج 11، ص 137، حدیث 12642.

835- تصنیف غررالحکم، ص 105، حدیث 1895.

836- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 13، حدیث 7509.

837- محجّة البیضاء، ج 6، ص 73.

838- کنز العمال، ج 6، ص 393، حدیث 16217.

839- کافی، ج 4، ص 41، حدیث 13، وسایل الشیعه، ج 21، ص 546، حدیث 27826.

840- کافی، ج 4، ص 41، حدیث 14، وسایل الشیعه، ج 21، ص 546، حدیث 27825.

841- مراجعه شود به: وسایل الشیعه، ج 21، ص 544، حدیث 27821.

842- کافی، ج 2، ص 95، حدیث 12، محجّة البیضاء، ج 7، ص 150.

843- مشکاة الانوار، ص 108، حدیث 244، مستدرک الوسایل، ج 14، ص 7، حدیث 15940.

844- نهج البلاغه، ص 172، نامه 53.

845- دعائم الاسلام، ج 2، ص 320، حدیث 1207.

846- مواعظ العدديه، ص 19.

847- جواهر الکلام، ج 31، ص 395.

848- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 38، حدیث 162.

849- امالی مفید، ص 177، حدیث 7، مستدرک الوسایل، ج 9، ص 105، حدیث 10360.

850- سوره بقره، آیه 264.

851- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 234، حدیث 8123.

852- سوره بقره، آیه 271.

853- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 38، حدیث 161.

854- مستدرک الوسایل، ج 1، ص 100، حدیث 88.

855- الغدیر، ج 8، ص 384

856- سوره کهف، آیه 110.

857- بحارالانوار، ج 69، ص 297، حدیث 25.

858- سوره بقره، آیه 264.

859- سوره ذاریات، آیه 19.

860- کافی، ج 4، ص 28، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 16، ص 305، حدیث 21612.

861- وسایل الشیعه، ج 9، ص 434، حدیث 12419.

862- مراجعه شود به: محجّة البیضاء، ج 2، ص 85.

863- وسایل الشیعه، ج 9، ص 434، حدیث 12417.

864- سوره توبه، آیه 104.

865- بحارالانوار، ج 93، ص 134، حدیث 68.

866- بحارالانوار، ج 69، ص 54، حدیث 85.

867- فیض القدیر، ج 5، ص 430.

868- لآلی الاخبار، ج 2، ص 7.

869- تصنیف غررالحکم، ص 478، حدیث 10983.

870- سوره منافقون، آیه 8.

871- دعائم الاسلام، ج 1، ص 83.

872- عوالی اللئالی، ج 1، ص 285، حدیث 135.

873- تحف العقول، ص 209.

874- عروة الوثقی، ج 1، ص 350، مساله 17.

875- سوره آل عمران، آیه 92.

876- وسایل الشیعه، ج 9، ص 434، حدیث 12419.

877- کافی، ج 4، ص 30، حدیث 1.

878- صحیفه سجادیه، ص 129 (دعای بیستم).

879- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 38، حدیث 1742، وسایل الشیعه، ج 9، ص 380، حدیث 12286.

880- کنز العمال، ج 6، ص 395، حدیث 16228.

881- مختصر تاریخ دمشق، ج 17، ص 239، کشف الغمه، ج 2، ص 78.

882- کافی، ج 4، ص 10، حدیث 3، وسایل الشیعه، ج 9، ص 411، حدیث 12355.

883- وسایل الشیعه، ج 9، ص 443، حدیث 12448.

884- وسایل الشیعه، ج 16، ص 313، حدیث 21638.

885- کافی، ج 4، ص 28، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 16، ص 306، حدیث 21612.

886- کافی، ج 2، ص 18، حدیث 3، وسایل الشیعه، ج 1، ص 13، حدیث 1.

887- مستدرک الوسایل، ج 8، ص 18، حدیث 8952.

888- سوره آل عمران، آیه 97.

889- سوره حج، آیه 27.

890- سوره ذاریات، آیه 50.

891- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 130.

892- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 143، حـديث 626، وسـايل الشـيعه، ج 11، ص 112، حديث 14382.

893- كافى، ج 1، ص 461، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 9، ص 480، حديث 12539.

894- محجّة البيضاء، ج 2، ص 201.

895- نهج البلاغه، ص 5، خطبه 1.

896- وسايل الشيعه، ج 1، ص 22، حديث 24.

897- مستدرک الوسايل، ج 10، ص 166، حديث 11770.

898- مستدرک الوسايل، ج 10، ص 167، حديث 11770.

899- مستدرک الوسايل، ج 10، ص 167، حديث 11770.

900- مستدرک الوسايل، ج 10، ص 167، حديث 11770.

901- مستدرک الوسايل، ج 10، ص 168، حديث 11770.

902- مستدرک الوسايل، ج 10، ص 168، حديث 11770.

903- مستدرک الوسايل، ج 10، ص 168، حديث 11770.

904- مستدرک الوسايل، ج 10، ص 169، حديث 11770.

905- مستدرک الوسايل، ج 10، ص 169، حديث 11770.

906- مستدرک الوسايل، ج 10، ص 170، حديث 11770.

907- مستدرک الوسايل، ج 10، ص 171، حديث 11770.

908- مستدرک الوسايل، ج 10، ص 171، حديث 11770.

909- مستدرک الوسايل، ج 10، ص 172، حديث 11770.

910- سوره آل عمران، آيه 97.

911- كافى، ج 4، ص 226، حديث 1، وسايل الشيعه، ج 12، ص 557، حديث 17077.

912- سوره مائده، آيه 95.

913- سوره مائده، آيه 94.

914- مراجعه شود به: مناسک حج.

915- چرب كردن، روغن ماليدن، (لغت نامه دهخدا، ج 13، ص 510).

916- محجة البيضاء، ج 1، ص 350.

917- بحارالانوار، ج 58، ص 65، حديث 51.

918- سوره نساء، آيه 100.

919- سوره نجم، آیه 42.

920- سوره مائده، آیه 94.

921- علل الشرایع، ص 273، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج 2، ص 126.

922- سوره ابراهیم، آیه 34.

923- بحارالانوار، ج 96، ص 124، حدیث 1.

924- بحارالانوار، ج 96، ص 124، حدیث 1.

925- بحارالانوار، ج 96، ص 124، حدیث 1.

926- بحارالانوار، ج 6، ص 27، حدیث 28.

927- علل الشرایع، ص 234، حدیث 4، مستدرک الوسایل، ج 9، ص 197، حدیث 10656.

928- بحارالانوار، ج 96، ص 124، حدیث 1.

929- مفاتیح الجنان، ص 450 (دعای روز عرفه).

930- مفاتیح الجنان، ص 451 (دعای روز عرفه).

931- مفاتیح الجنان، ص 452 (دعای روز عرفه).

932- بحارالانوار، ج 96، ص 125، حدیث 1.

933- بحارالانوار، ج 96، ص 125، حدیث 1.

934- نهج البلاغه، ص 114، خطبه 192.

935- نهج البلاغه، ص 114، خطبه 192.

936- سوره ابراهیم، آیه 37.

937- نهج البلاغه، ص 115، خطبه 192.

938- نهج البلاغه، ص 115، خطبه 192.

939- سوره توبه، آیه 122.

940- علل الشرایع، ص 273، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج 2، ص 126.

941- فَلَو لا نَفَر مِن کلِّ فرقَة مِنهُم طائِفَة لِیَتَفَقَّهوا فی الدِّینِ و لِیُنـذِروا قَـومَهُم اذارجَعـوا الـیهم لَعَلَّهم یَحذَرون (سوره توبه، آیه 122).

942- تهـذیب الاحکـام، ج 6، ص 3، حـدیث 1، وسـایل الشـیعه، ج 14، ص 337، حـدیث 19344.

943- علل الشرایع، ص 460، حدیث 7.

944- وسایل الشیعه، ج 14، ص 324، حدیث 19319.

945- کافی، ج 4، ص 549، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 14، ص 320، حدیث 19310.

946- وسایل الشیعه، ج 14، ص 321، حدیث 19311.

947- وسایل الشیعه، ج 14، ص 324، حدیث 19317.

948- سوره ملک، آیه 2.

949- سوره واقعه، 60 و 61.

950- سوره مومنون، آیه 99 و 100.

951- سوره آل عمران، آیه 169.

952- سوره بقره، آیه 154.

953- کافی، ج 1، ص 451، حدیث 37.

954- بحارالانوار، ج 22، ص 550، حدیث 2.

955- سوره انفال، آیه 33.

956- بحارالانوار، ج 22، ص 550، حدیث 2.

957- مستدرک الوسایل، ج 10، ص 188، حدیث 11819.

958- سوره احزاب، آیه 56.

959- مراجعه شود به: مغنی ابن قدامه، ج 1، ص 318 و 319.

960- سوره احزاب، آیه 53.

961- البلدالامین، ص 275، مصباح الکفعمی، ص 472، باب 41 (باب زیارات).

962- سوره صافات، آیه 181.

963- سوره صافات، آیه 79.

964- سوره صافات، آیه 109.

965- سوره صافات، آیه 120.

966- سوره صافات، آیه 130.

967- سوره احزاب، آیه 56.

968- وفاء الوفاء، ج 4، ص 1374.

969- سوره نساء، آیه 64.

970- سوره حجرات، آیه 2.

971- کافی، ج 1، ص 302، حدیث 3.

972- سوره حجرات، آیه 2.

973- سوره حجرات، آیه 3.

974- سوره حجرات، آیه 4.

975- سوره نساء، آیه 64.

976- وفاء الوفاء، ج 4، ص 1376.

977- بحارالانوار، ج 79، ص 106، حدیث 53، الغدیر، ج 5، ص 147، حدیث 1.

978- مسند حنبل، ج 6، ص 587، حدیث 23074.

979- الغدیر، ج 5، ص 147، حدیث 2.

980- مستدرک الوسایل، ج 10، ص 186، حدیث 11810.

981- وسایل الشیعه، ج 14، ص 336، حدیث 19343.

982- تهذیب الاحکام، ج 6، ص 3، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 14، ص 337، حدیث 19344.

983- کامل الزّیارات، ص 40، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 14، ص 336، حدیث 19343.

984- کافی، ج 4، ص 579، حدیث 3.

985- وسایل الشیعه، ج 14، ص 418، حدیث 19495، مستدرک الوسایل، ج 10، ص 250، حدیث 11949.

986- سوره مطففین، آیه 18 - 23.

987- سوره مطففین، آیه 7 - 15.

988- وسایل الشیعه، ج 14، ص 411، حدیث 19480.

989- سوره مطففین، آیه 20.

990- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 349، حدیث 24، وسایل الشیعه، ج 14، ص 566، حدیث 19835.

991- مفاتیح الجنان، ص 704 (زیارت مطلقه امام حسین علیه‌السلام).

992- کافی، ج 1، ص 145، حدیث 10، بحارالانوار، ج 26، ص 106، حدیث 5.

993- وسایل الشیعه، ج 16، ص 246، حدیث 21475، بحارالانوار، ج 32، ص 321.

994- سوره حج، آیه 27.

995- سوره حج، آیه 28.

996- سوره حج، آیه 34.

997- سوره حج، آیه 37.

998- سوره ص، آیه 86 - 88.

999- سوره بقره، آیه 286.

1000- سوره یونس، آیه 90.

1001- سوره یونس، آیه 90.

1002- سوره روم، آیه 30.

1003- کافی، ج 2، ص 12، حدیث 4.

1004- سوره ص، آیه 86.

1005- سوره ص، آیه 87.

1006- سوره یس، آیه 69.

1007- سوره غاشیه، آیه 21.

1008- نهج البلاغه، ص 4، خطبه 1.

1009- بحارالانوار، ج 70، ص 394، حدیث 1.

1010- کشف الخفاء، ج 1، ص 201، تحفة السنیة، ص 322.

1011- سفینه البحار، ج 2، ص 490، بحارالانوار، ج 70، ص 394، حدیث 1.

1012- کافی، ج 2، ص 298، حدیث 4، وسایل الشیعه، ج 15، ص 351، حدیث 20712.

1013- سوره قصص، آیه 83.

1014- بحارالانوار، ج 70، ص 394، حدیث 1.

1015- تحفة السفینة، ص 228.

1016- مستدرک الوسایل، ج 9، ص 155، حدیث 10536.

1017- سوره بقره، آیه 185.

1018- سوره بقره، آیه 286.

1019- سوره بقره، آیه 196.

1020- کافی، ج 2، ص 86، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 1، ص 108، حدیث 265.

1021- وسایل الشیعه، ج 16، ص 161، حدیث 21242.

1022- کافی، ج 2، ص 86، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 1، ص 109، حدیث 269.

1023- کافی، ج 2، ص 119، حدیث 5.

1024- کافی، ج 2، ص 44، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 16، ص 162، حدیث 21244.

1025- کافی، ج 2، ص 120، حدیث 16، وسایل الشیعه، ج 15، ص 273، حدیث 20429.

1026- کافی، ج 2، ص 119، حدیث 10، وسایل الشیعه، ج 15، ص 271، حدیث 20488.

1027- وسایل الشیعه، ج 17، ص 388، حدیث 22813.

1028- نهج البلاغه، ص 133، خطبه 216.

1029- نهج البلاغه، ص 198، حکمت 110.

1030- نهج البلاغه، ص 198، حکمت 110.

1031- کافی، ج 2، ص 355، حدیث 3.

1032- وسایل الشیعه، ج 9، ص 432، حدیث 12414.

1033- محجة البیضاء، ج 2، ص 108، سنن نسائی، ج 5، ص 62.

1034- گلستان سعدی، ص 78 (باب دوم).

1035- کافی، ج 2، ص 293، حدیث 1.

1036- سوره صافات، آیه 83 - 84.

1037- سوره صافات، آیه 101.

1038- سوره صافات، آیه 102.

1039- سوره صافات، آیه 103 - 110.

1040- سوره حج، آیه 37.

1041- مستدرک الوسایل، ج 10، ص 171، حدیث 11770.

1042- کافی، ج 2، ص 312، حدیث 17، وسایل الشیعه، ج 15، ص 380، حدیث 20801.

1043- سوره انعام، آیه 153.

1044- نهج البلاغه، ص 172، نامه 53.

1045- صحیح مسلم، ج 12، ص 210.

1046- نهج البلاغه، ص 145، نامه 5.

1047- نهج البلاغه، ص 165، نامه 41.

1048- سوره کهف، آیه 51.

1049- بحارالانوار، ج 32، ص 386، حدیث 359.

1050- نهج البلاغه، ص 45، خطبه 92.

1051- نهج البلاغه، ص 15، نامه 27.

1052- نهج البلاغه، ص 172، نامه 53.

1053- نهج البلاغه، ص 172، نامه 53.

1054- نهج البلاغه، ص 172، نامه 53.

1055- نهج البلاغه، ص 194، حکمت 73.

1056- نهج البلاغه، ص 172، نامه 53.

1057- کافی، ج 1، ص 403، حدیث 2.

1058- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 325.

1059- مستدرک الوسایل، ج 1، ص 100، حدیث 89.

1060- المنجد، ص 811، اقرب الموارد، ج 2، ص 1306، مجمع البحرین، ج 2، ص 418.

1061- کافی، ج 2، ص 208، حدیث 2.

1062- کافی، ج 2، ص 171، حدیث 6، وسایل الشیعه، ج 12، ص 86، حدیث 15709.

1063- نهج البلاغه، ص 19، خطبه 34.

1064- نهج البلاغه، ص 62، خطبه 118.

1065- بحارالانوار، ج 72، ص 99، حدیث 8.

1066- تصنیف غررالحکم، ص 433، حدیث 10100.

1067- نهج البلاغه، ص 133، خطبه 216.

1068- نهج البلاغه، ص 133، خطبه 216.

1069- نهج البلاغه، ص 133، خطبه 216.

1070- تصنیف غررالحکم، ص 433، حدیث 10100.

1071- بحارالانوار، ج 72، ص 99، حدیث 8.

1072- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 231.

1073- طبقات الکبری، ج 5، ص 38.

1074- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 231.

1075- کنز العمال، ج 3، ص 719، حدیث 8775، سنن نسائی، ج 7، ص 157.

1076- مجموعه ورّام، ج 2، ص 434.

1077- مجموعه ورام، ج 1، ص 12.

1078- نهج البلاغه، ص 21، خطبه 40.

1079- مستدرک الوسایل، ج 12، ص 103، حدیث 13633.

1080- تحف العقول، ص 321.

1081- سوره بقره، آیه 195.

1082- امـالی صـدوق، ص 277، حـدیث 20، وسـایل الشـیعه، ج 16، ص 221، حـدیث 21407.

1083- امـالی صـدوق، ص 277، حـدیث 21، وسـایل الشـیعه، ج 16، ص 220، حـدیث 21470.

1084- امالی صدوق، ص 237، حدیث 5، وسایل الشیعه، ج 16، ص 378، حدیث 21808.

1085- بحارالانوار، ج 72، ص 372، حدیث 16.

1086- بحارالانوار، ج 18، ص 327، حدیث 23777.

1087- تاریخ طبری، ج 4، ص 304.

1088- سوره هود، آیه 113.

1089- مستدرک الوسایل، ج 11، ص 356، حدیث 13246.

1090- کافی، ج 2، ص 219، حدیث 12، وسایل الشیعه، ج 16، ص 204، حدیث 21359.

1091- کافی، ج 2، ص 219، حدیث 12، وسایل الشیعه، ج 16، ص 204، حدیث 21359.

1092- کافی، ج 2، ص 220، حدیث 14.

1093- بحارالانوار، ج 72، ص 393، حدیث 3.

1094- بحارالانوار، ج 10، ص 93، حدیث 1.

1095- محاسن، ج 1، ص 257، حدیث 300، بحارالانوار، ج 72، ص 398، حدیث 31.

1096- کافی، ج 2، ص 117، حدیث 4، بحارالانوار، ج 72، ص 396، حدیث 18.

1097- بحارالانوار، ج 72، ص 52، حدیث 5.

1098- تصنیف غررالحکم، ص 445، حدیث 10180.

1099- محاسن، ج 1، ص 259، حدیث 313، مستدرک الوسـایل، ج 12، ص 259، حـدیث 14056.

1100- سوره طه، آیه 43 و 44.

1101- تصنیف غررالحکم، ص 418، حدیث 9578.

1102- تصنیف غررالحکم، ص 418، حدیث 9551.

1103- سوره علق، آیه 1 - 4.

1104- جامع الاخبار، ص 109، حدیث 195.

1105- وسایل الشیعه، ج 15، ص 11، حدیث 19906.

1106- وسایل الشیعه، ج 21، ص 501، حدیث 27695.

1107- سوره آل عمران، آیه 169 - 171.

1108- سوره یونس، آیه 62 - 64.

1109- روضة الواعظین، ص 9، بحارالانوار، ج 2، ص 14، حدیث 26.

1110- بحارالانوار، ج 1، ص 203، حدیث 21.

1111- بحارالانوار، ج 1، ص 203، حدیث 21.

1112- بحارالانوار، ج 1، ص 204، حدیث 23.

1113- روضه الواعظین، ص 8، بحارالانوار، ج 1، ص 164، حدیث 1.

1114- امالی صدوق، ص 615، بحارالانوار، ج 1، ص 166، حدیث 7.

1115- امالی صدوق، ص 615، بحارالانوار، ج 1، ص 166، حدیث 7.

1116- امالی صدوق، ص 615، بحارالانوار، ج 1، ص 166، حدیث 7.

1117- امالی صدوق، ص 615، بحارالانوار، ج 1، ص 166، حدیث 7.

1118- امالی صدوق، ص 615، بحارالانوار، ج 1، ص 166، حدیث 7.

1119- مستدرک الوسایل، ج 11، ص 20، حدیث 12319.

1120- بحارالانوار، ج 2، ص 36، حدیث 40.

1121- سوره طلاق، آیه 12.

1122- سوره زمر، آیه 9.

1123- سوره آل عمران، آیه 18.

1124- سوره آل عمران، آیه 7.

1125- سوره انفال، آیه 2 - 4.

1126- سوره نساء، آیه 95.

1127- سوره طه، آیه 75.

1128- سوره مجادله، آیه 11.

1129- سوره فاطر، آیه 28.

1130- سوره عنکبوت، آیه 43.

1131- سوره عنکبوت، آیه 48 و 49.

1132- تصنیف غررالحکم، ص 47، حدیث 218.

1133- مستدرک الوسایل، ج 8، ص 467، حدیث 10032.

1134- بحارالانوار، ج 2، ص 44، حدیث 18.

1135- مستدرک الوسایل، ج 9، ص 52، حدیث 10175.

1136- کافی، ج 1، ص 36، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 15، ص 276، حدیث 20503.

1137- مستدرک الوسایل، ج 9، ص 52، حدیث 10174.

1138- الغدیر، ج 1، ص 369.

1139- مستدرک الوسایل، ج 9، ص 51، حدیث 10173.

1140- بحارالانوار، ج 2، ص 28، حدیث 8.

1141- کافی، ج 1، ص 37، حدیث 7.

1142- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 132، حدیث 556.

1143- مستدرک الوسایل، ج 9، ص 152، حدیث 10529.

1144- کافی، ج 1، ص 166، حدیث 7.

1145- محجة البیضاء، ج 1، ص 281.

1146- سوره توبه، آیه 28.

1147- بحارالانوار، ج 62، ص 53، حدیث 15.

1148- کافی، ج 1، ص 47، حدیث 6، مستدرک الوسایل، ج 11، ص 382، حدیث 13315.

1149- سوره قصص، آیه 83.

1150- کافی، ج 1، ص 46، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 27، ص 78، حدیث 33249.

1151- تصنیف غررالحکم، ص 253، حدیث 5320.

1152- کافی، ج 1، ص 32، حدیث 4.

1153- بحارالانوار، ج 1، ص 220، حدیث 52.

1154- کافی، ج 1، ص 32، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 17، ص 327، حدیث 22682.

1155- کافی، ج 2، ص 130، حدیث 10.

1156- کافی، ج 1، ص 31، حدیث 8.

1157- بحارالانوار، ج 1، ص 214، حدیث 16.

1158- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 261، حدیث 53.

1159- سوره عبس، آیه 24.

1160- کافی، ج 1، ص 49، حدیث 8، وسایل الشیعه، ج 27، ص 65، حدیث 33212.

1161- انوار البهیّة، ص 118.

1162- تصنیف غررالحکم، ص 193، حدیث 3758.

1163- تصنیف غررالحکم، ص 448، حدیث 10273.

1164- وسایل الشیعه، ج 16، ص 84، حدیث 21044.

1165- وسایل الشیعه، ج 1، ص 114، حدیث 285.

1166- بحارالانوار، ج 1، ص 164، حدیث 1.

1167- بحارالانوار، ج 1، ص 216، حدیث 26.

1168- منیة المرید، ص 13.

1169- کافی، ج 1، ص 35، حدیث 4، وسایل الشیعه، ج 16، ص 173، حدیث 21271.

1170- المحاسن، ج 1، ص 205، حدیث 60.

1171- بحارالانوار، ج 2، ص 8 و 9، حدیث 16.

1172- سوره حجرات، آیه 2.

1173- سوره اسراء، آیه 23.

1174- منیة المرید، ص 121.

1175- منیة المرید، ص 121.

1176- مفاتیح الجنان، ص 77 (در اعمال روز جمعه).

1177- مفاتیح الجنان، ص 103 (دعای کمیل).

1178- مستدرک الوسایل، ج 12، ص 362، حدیث 14303.

1179- بحارالانوار، ج 75، ص 284، حدیث 1.

1180- کنزالعمال، ج 3، ص 250، حدیث 6391.

1181- محجة البیضاء، ج 1، ص 134.

1182- کنز العمال، ج 16، ص 129، حدیث 44154.

1183- کافی، ج 2، ص 355، حدیث 6.

1184- کافی، ج 2، ص 358، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 12، ص 294، حدیث 16341.

1185- بحارالانوار، ج 72، ص 261، حدیث 65.

1186- وسایل الشیعه، ج 15، ص 380، حدیث 20802.

1187- مجموعه ورّام، ج 1، ص 209.

1188- مشکاة الانوار، ص 242، حدیث 701.

1189- منیة المرید، ص 122.

1190- سوره کهف، آیه 65 - 82.

1191- بحارالانوار، ج 1، ص 177، حدیث 50.

1192- منیة المرید، ص 115.

1193- منیة المرید، ص 115.

1194- منیة المرید، ص 115.

1195- منیة المرید، ص 115.

1196- بحارالانوار، ج 71، ص 164، حدیث 28.

1197- منیة المرید، ص 118 - 136.

1198- سوره کهف، آیه 65 - 69.

1199- سوره کهف، آیه 66.

1200- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 377، حدیث 1.

1201- سوره یس، آیه 65.

1202- وسایل الشیعه، ج 15، ص 239، حدیث 20378.

1203- مجموعه ورّام، ج 2، ص 513.

1204- کافی، ج 1، ص 44، حدیث 2.

1205- بحارالانوار، ج 2، ص 32، حدیث 25.

1206- بحارالانوار، ج 2، ص 32، حدیث 25.

1207- بحارالانوار، ج 2، ص 39، حدیث 68.

1208- بحارالانوار، ج 2، ص 37، حدیث 55.

1209- بحارالانوار، ج 2، ص 38، حدیث 56.

فهرست مطالب

مقدمه 2

امام سجاد علیه‌السلام از دیدگاه اهل تسنن 10

امام سجاد علیه‌السلام از دیدگاه شیعه 17

ویژگیهای اخلاقی امام سجاد علیه‌السلام 20

1 - حق اللّه 25

الف - عبادت 25

ب - اخلاص 32

2 - حق نفس بر انسان 48

نفس انسانی چیست؟ 48

ثمرات شناخت نفس 50

اسرار آفرینش 53

نمونه انسان کامل 57

شناخت صحیح مسیر انسانیت 61

3 - حق زبان 64

زبان اساسی ترین عضو انسان 65

مصادیق بدزبانی 68

غیبت و پیامدهای سوء آن 82

تهمت و کیفرهای آن 83

موارد سوءاستفاده از زبان 84

فواید سکوت 95

4 - حق گوش 98
حکایت اسعد بن زراره انصاری 100
اوصاف متقین از دیدگاه امیرالمومنین علیه‌السلام 103
حرمت شنیدن غیبت 106
حرمت غنا و موسیقی 109
5 - حق چشم 112
پوشیده داشتن چشم از نگاه حرام 112
حکایت برصیصای عابد 113
چشم و مسئولیتهای آن 116
6 - حق پا 128
تحصیل علم و دانش 131
امیرالمومنین علیه‌السلام تنها صراط مستقیم 140
مراتب ایمان کامل 145
ادعیه وارده هنگام وضو 148
شناخت جهنم و اهل آن 149
7 - حق دست 153
بخل و پیامدهای سوء آن 154
سخاوت و بخشش 158
ایثار و فداکاری 159
برتری عدل نسبت به جود 164
درآمدهای نامشروع و پیامدهای آن 168
مصادیق کسب حرام 172
8 - حق شکم 182
اسراف و پیامدهای ناگوار 184

آثار سوء پرخوری 187
امساک اساسی ترین راه درمان 194
ویژگیهای شیعیان امیرالمومنین علیه‌السلام 197
آداب غذا خوردن 200
9 - حق غریزه شهوت 205
ازدواج از نظر اسلام 206
اهمیت ازدواج 209
اعتدال و میانه روی در امور عبادی 213
عوارض پیروی از هوای نفس 216
عفت و پاکدامنی 219
10 - حق نماز 243
جایگاه و اهمیت نماز 243
قلب انسان خانه خداست 256
مقدمات نماز 262
ارکان و واجبات نماز 273
فضیلت و برتری پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم 301
11 - حق روزه 309
تقوا، دستاورد روزه داری 311
روزه و ویژگیهای آن 315
نمونه انسان کامل 320
فواید روزه داری 322
ارزش ماه مبارک رمضان 332
12 - حق صدقه 339
زکات، حق واجب الهی 340

اثر وضعی عدم پرداخت زکات 341
ثمرات پرداختن زکات 342
پیامدهای بخل ورزیدن 344
اسرار وجوب زکات 346
شرایط صدقه دادن 358
بهترین صدقات 370
آداب صدقه دادن 371
روش پذیرفتن صدقه 374
13 - حقّ حجّ 376
حج برترین عبادات 378
اسرار و خصوصیات حج 380
ویژگیهای حرم امن الهی 391
اخلاص در عمل حج 396
اظهار محبت نسبت به خداوند 401
حج امتحان الهی 404
اهمیت زیارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم 408
حیات پس از مرگ 410
زنده و شاهد بودن پیامبر و ائمه علیهم السلام 412
اعتقاد اهل سنت به زنده بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم 416
زنده بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از نظر آیات 417
زیارت و توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم 419
فضیلت زیارت امامان معصوم علیهم السلام 423
14 - حق قربانی 429
پیامدهای تکلف 433

نشاط در عبادت 441
ظاهرسازی و ریاکاری 445
شیوه مصرف نمودن 446
حضرت ابراهیم علیه‌السلام اسوه اخلاص و تسلیم 449
15 - حق فرمانروا 455
جایگاه حکومت از دیدگاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمومنین علیه‌السلام 457
شیوه حکومت از دیدگاه امیرالمومنین علیه‌السلام 462
وظایف جامعه و حاکم اسلامی 464
نامه معاویه به زبیر 470
ضرورت وجود حاکم 474
عدم مبارزه با حاکم اسلامی 475
جایگاه امر به معروف و نهی از منکر 479
مبارزه با ستمکاران 480
تقیه شرط بقاء دین 481
مدارا کردن با دیگران 483
16 - حق آموزگار 486
ارزش علم و عالم 487
ارزش و فضیلت علم و دانش 491
اهمیت علم و دانش از دیدگاه قرآن 497
افراد برتر از نظر قرآن 498
حقوق استاد نسبت به دانشجو 501
شیوه سلوک و ارج نهادن به استاد 523
نیت خالص در فراگیری علم 538
علم و عالم حقیقی از دیدگاه روایات 540

پی نوشت ها:.....543
فهرست مطالب 589